

ابوبكر صديق

(تحليل وقايع زندگى خليفه اول)

مؤلف:

دكتور على محمد صلابى

این کتاب از سایت عقیده در دست شده است.

www.aqeedeh.com

فهرست عناوین

عنوان	صفحه
یادداشت مترجم	5
مقدمه مؤلف	7

فصل اول: ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مکه

1- اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر در دوره‌ی جاهلیت) ...	25
2- زندگانی ابوبکر پس از ظهور اسلام	45
3- هجرت ابوبکر به همراه رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> به مدینه	81
4- حضور و نقش ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در میادین جهاد	109
5- ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در جامعه‌ی مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش	145

فصل دوم: وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

1- وفات رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده	183
2- بیعت عمومی با ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی	237

فصل سوم: اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

1- اعزام لشکر اسامه <small>رضی الله عنه</small>	295
2- جهاد ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> با مرتدان	319
3- هجوم همه‌جانبه به مرتدان	339
4- مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی‌حنیفه	417
5- تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در رویارویی با مرتدها	457

فصل چهارم: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن

عمر فاروق رضی الله عنه

485 اشاره
489 1- فتوحات ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در عراق
533 2- فتوحات ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در شام
587 3- تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
615 4- وفات ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق <small>رضی الله عنه</small>
631 خلاصه‌ی کتاب
655 کتاب‌نامه‌ی مؤلف



یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله محمد و على آله و صحبه
أجمعين

در جهان امروز که پاره‌ای از تفکرات و اندیشه‌های فریبده‌ی غرب به نام آزادی خواهی و برابرطلبی، ابزار ستم قرار گرفته و توسعه‌ی آزادی و حقوق بشر، توجیه‌گر تمام وحشی‌گری‌ها بر ضد مسلمانان گشته، جای تأمل و پژوهش است که کدامین اندیشه و عمل، عدالت راستین اسلام را در پهنه‌ی گیتی، حاکم می‌کند و انسانیت را از تنگناهای کنونی به فراخنای دنیای حقیقت و عدالت اسلامی، رهنمون می‌گردد. قصد بنده از این دیباچه، شرح اوضاع و احوال جاهلیت قرن بیستم نیست؛ بلکه قصد آن دارم که گذشته‌ی آکنده از عزت و شوکت این امت را یادآوری کرده و به طرح این سؤال پردازم که چرایی آن همه عزت و سرافرازی و این همه خفت و زبونی را در چه و کجا باید جستجو کرد؟ آیا این که چشم از واقعیت‌ها بیندیم و خود را به بوغ تبلیغاتی غرب در مورد برابری حقوق انسان بسپاریم و هر دم و روز، اسلام خود را به رنگ و روی گرایش‌های غربی و طرح‌های تازه‌ی سیاسی و اجتماعی، درآوریم، گرهی از مشکلات کنونی مسلمانان، گشوده می‌شود؟ قطعاً چنین نیست. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره-120) یعنی: «یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر آن که از آیین (تحریف شده و خواست‌های نادرست) ایشان، پیروی کنی...».

پس راه نجات چیست و چگونه می‌توان از این خفت و خواری رهایی یافت؟ خداوند متعال، در همین آیه، راه را نشان داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ یعنی: «تنها رهنمود الهی، هدایت است.»

این آیه، گرچه رسول خدا ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد، اما در حقیقت وظیفه‌ای همیشگی، فراروی مسلمانان در تمام زمان‌ها می‌نهد که نباید دنباله‌روی یهودی‌ها و مسیحیان باشند. اسلام، آن قدر کامل است که مسلمان‌پایند به داده‌ها و احکامش را به سرمنزل هدایت و رستگاری رهنمون گردد. آن چه مایه‌ی عزت و قدرت نخستین مسلمانان شد، اجرای بی‌چون و چرا و بدور از فلسفه‌بافی در مورد آموزه‌های آیین راستین اسلام بود. اما متأسفانه اینک ما، چنان به خود و دنیای بی‌خود خویش مشغول شده‌ایم که نه تنها از آن اصول، دور افتاده‌ایم، بلکه آن گونه که باید و شاید، از گذشته‌ی پرافتخار خود، چیزی نمی‌دانیم تا چه رسد به این که خواسته باشیم، داشته‌های گذشته را به دارایی‌هایی کنونی تبدیل کنیم! دیرزمانی است که مسلمانان به جای کاربست اصول و زیرساخت‌های فکری و عملی صحابه ﷺ به پاره‌ای از اندیشه‌ها و قیل و قال‌های بیهوده پرداخته و از ارائه‌ی الگوهای راستین ایمانی غافل شده‌اند. بی‌گمان خلأ علمی و عملی در ارائه‌ی سیمای الگوسازان گذشته و سلف صالح این امت، زمینه‌ی مهمی در الگوگزینی مسلمانان و به‌ویژه جوانان، از داده‌های فکری غرب شده است. از این رو این وظیفه، فراروی دعوت‌گران و عالمان مسلمان قرار می‌گیرد که از نو به بازنگری و بازنکاری سیرت صحابه ﷺ پردازند تا به خواست خدای متعال، دیگر بار جان‌فشانی و از خودگذشتگی در راه حق، نمودار گردد و نسیم ایمان و یکتاپرستی، بوزد و پرتو ایمان، دل‌های مرده را زنده بگرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه ی مؤلف

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ (آل عمران: 102)

ترجمه: «ای اهل ایمان! آن چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان بناگاه فرارسد،) نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾﴾ (نساء: 1)

ترجمه: «ای مردم! از (خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می دهید و پرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است.»

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٦﴾ يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٧﴾﴾ (احزاب: 70 و 71)

یعنی: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید (که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می گرداند و گناهانتان را می آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می رسد.»

فِيَا رَبِّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِكَ وَعَظِيمِ سُلْطَانِكَ، لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى
تَرْضَى وَ لَكَ الْحَمْدُ إِذَا رَضِيتَ

از دوران کودکی، اشتیاق وافری به سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه داشتم؛ به گونه ای که شیفته و دل باخته ی مطالعه یا شنیدن سیرت آن بزرگوار بودم. روزها گذشت و سالها سپری شد و خدای متعال، به من توفیق تحصیل در دانشگاه اسلامی مدینه ی منوره را عنایت فرمود. یکی از مواد درسی تاریخ اسلامی در دانشگاه، تاریخ خلفای راشدین بود. استاد این درس، به کتاب تاریخ اسلامی شیخ محمود شاکر، بسنده نکرد و از ما خواست که البدایه و النهایه از ابن کثیر و هم چنین الکامل از ابن اثیر را نیز مطالعه کنیم و در آموزه های درس تاریخ به کار گیریم. این رهنمود استاد و توفیق الهی، ما را بیش از پیش با شخصیت و دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آشنا کرد. همین طور، هنگامی که پایان نامه دکترای خود را در دانشگاه اسلامی ام درمان تحت عنوان «فقه التمکین فی القرآن الکریم و اثره فی تاریخ الامة» ارائه کردم و با توجه به این که این بحث، در سه بخش قرآن، سیرت نبوی و سیرت خلفا، بیش از 1200 صفحه شده بود، استاد راهنما پیشنهاد کرد که به همان بخش نخست، یعنی «فقه التمکین فی القرآن الکریم» بسنده کنم. این پیشنهاد و برنامه بندی استاد ناظر به تأیید شورای دانشکده و کمیته ی بررسی رسید و قرار بر آن شد که پس از بررسی کمیته، دو بخش دیگر را نیز در بحث (فقه التمکین فی السیره النبویه و فقه التمکین عند الخلفاء الراشدین) آغاز کنم و به انجام برسانم.

نگارش کتاب پیش روی شما، به توفیق الهی و با عنایت و توجه استاد ناظر بر پایان نامه ی دکترای بنده و هم چنین تشویق و راهنمایی عده ای از عالمان، دعوت گران و اندیشمندان، به انجام رسیده است که مایه ی دل گرمی و قوت قلب اینجانب بوده اند. به

گفته‌ی یکی از همین بزرگواران، شکاف و فاصله‌ی زیادی میان مسلمانان امروزی و آن دوران شکوفا ایجاد شده و کار به جایی رسیده که اولویت‌بندی درستی در این زمینه صورت نگرفته و همین، موجب آمیختگی برنامه‌ریزی و ردیف‌بندی علمی و اصولی در پهنه‌ی سیره‌نگاری و سیرت‌پژوهی شده است. نمونه‌ی بارز آن، این که بسیاری از جوانان، بیش از آن که به مطالعه و بررسی زندگی و سیرت خلفای راشدین، پردازند، به سیرت دعوت‌گران، علما و اصلاح‌گران روی آورده‌اند. این، در حالی است که سیرت خلفا، از غنا و پرباری قابل توجهی در زمینه‌های سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، فکری، جهادی و فقهی برخوردار است و ما نیز در حال حاضر، نیاز شدیدی به بررسی نظری و کاربردی زمینه‌های مذکور داریم و باید هم‌سو با حرکت رو به جلوی زمان، در پی ایجاد مؤسساتی اسلامی در راستای سامان‌دهی امور قضایی، مالی و اقتصادی، حکومتی و نظامی و لشکری خود بر مبنا و الگوی نظام عصر خلفا باشیم که در آن زمان توانست رویاروی دو تمدن روم و ایران بایستد و حرکت فتوحات اسلامی را به پیش ببرد.

آغاز کار و قلم‌فرسایی در این زمینه، فقط یک فکر و اراده بود که به خواست و توفیق خداوند، تحقق یافت؛ خدای متعال، کمکم کرد و سختی‌های فرارویم را آسان نمود که توانستم به راحتی، به مراجع و منابع مورد نیاز دست یابم. انجام این کار که همواره فکر و حواس مرا به خود مشغول نموده و بر حواس و احساسات من غالب شده بود، مرا بر آن داشت که این مهم را در رأس کارها و اهداف خویش قرار دهم و در همین راستا نیز، بی‌پروا از سختی‌ها و گرفتاری‌ها، شب‌بیداری کشیدم و خدا را سپاس گزارم که به من، توفیقی این‌چنینی عنایت فرمود.

تاریخ خلفای راشدین، مملو و آکنده از درس‌ها، پندها و آموزه‌های گران‌بهایی است که در کتاب‌های مختلف و منابع و مراجع تاریخ، حدیث، فقه، ادبیات و تفسیر، پخش و پراکنده می‌باشد. این پراکندگی آموزه‌های تاریخ خلفا، نیازی شدید و کاری جدی، فراروی ما قرار می‌دهد که برای جمع‌آوری، ترتیب و نظم‌بخشی به آن و تحلیل و بررسی درست و اصولی سیرت خلفا، دست به کار شویم. چراکه عرضه‌ی درست و اصولی تاریخ خلافت، مایه‌ی تغذیه‌ی درونی انسان و تهذیب روح و روان است و اندیشه‌ها را روشن و

اراده‌ها را قوی می‌گرداند و آن را به گونه‌ای پخته و پربار می‌کند که می‌توان در ایجاد و پرورش نسل‌های مسلمان بر مبنای روش و منهج پیامبر اکرم ﷺ از آن بهره جست. مطالعه و واریسی تاریخ خلافت، ما را در شناخت زندگانی و دوران صحابه کمک می‌کند. خدای متعال درباره‌ی اصحاب چنین فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: 100)

ترجمه: «خداوند، از سبقت‌گیرندگان و پیشگامان مهاجران و انصار (که در ایمان، مهاجرت و نصرت، بر دیگران پیشی گرفتند) و از کسانی که به نیکی، روش آن‌ها را پیمودند، خوشنود است و ایشان نیز از خدا خوشنودند؛ و خداوند برای آنان، بهشت را آماده ساخته که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، رودخانه‌ها جاری است و (آنان) جاودانه در آن جا می‌مانند: این است رستگاری بزرگ.»

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا

سُجَّدًا﴾ (فتح: 29)

ترجمه: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، شدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

رسول خدا ﷺ درباره‌ی صحابه فرموده است: (خیر أمتی القرن الذی بعثت فیهم...)^۱

یعنی: «بهترین امت من، کسانی هستند که در میان آنان مبعوث و برانگیخته شدم.»
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر که می‌خواهد از شخص دیگری الگو پذیرد و به او اقتدا کند، پس راه و روش کسانی را در پیش بگیرد که در گذشته‌اند؛ چرا که شخص زنده، همواره ممکن است به فتنه مبتلا گردد. پیشینیانی که در گذشته‌اند و باید به آنان اقتدا نمود،

^۱ روایت مسلم (1964/4 و 1964)

یاران محمد مصطفی ﷺ هستند که برترین افراد این امت می‌باشند. آنان، نیک‌ترین قلب‌ها را دارند و دانش آن‌ها از همه بیش‌تر است؛ آنان، کسانی هستند که خداوند، آن‌ها را برای هم‌راهی و هم‌صحبتی با پیامبرش و برپاداشتن دینش برگزید؛ پس فضل و برتری آنان را بشناسید و راه آنان را دنبال کنید و تا می‌توانید خود را به اخلاق و دین آن‌ها، آراسته‌سازید که آنان بر هدایت و راه درست و مستقیم بودند.^۱ صحابه ﷺ، ضمن به‌کارگیری احکام اسلام، آن را در دنیا گستراندند. دوران صحابه، بهترین دوران امت است؛ آنان، قرآن و سنت را به امت رساندند. آری، تاریخ صحابه ﷺ گنجینه‌ی گران‌بهایی است که ذخیره‌ها و اندوخته‌های فکری، علمی، فرهنگی، جهادی و خیزش و حرکت فتوحات اسلامی و تعامل و پیوند با دیگر اقوام و ملت‌ها را در خود جای داده است. نسل‌ها و اقشار مختلف امت، می‌توانند در این تاریخ باشکوه، نشانه‌ها و نمونه‌هایی بیابند که آنان را در دستیابی به یک زندگانی پربرابر بر اساس روش‌های درست و رهنمودهای استوار و هدفمند، یاری می‌رساند و در بازشناسی رسالت امت و نقش آن در جهان، به قشرهای مختلف امت اسلامی، کمک می‌کند. دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان، ماده‌باوران و... به تأثیر عمیق و وافر تاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و هم‌چنین خیزش و فوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک و شبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و هم‌چنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پس این تلاش شوم، هویدا است. دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا تاریخ اسلام را به سمت و سویی بکشند که بتوانند آن را تحریف کرده و از آن، سیمایی زشت نشان دهند. دشمنان اسلام که چاره‌ی شکست اسلام و مسلمانان را در تحریف تاریخ پرافتخار امت دیدند، همواره سعی کردند تا بر ضد مسلمانان، برای نابودی اسلام و فروپاشی حکومت اسلامی و پایه‌های عقیدتی و دینی مسلمانان و پراکندگی و تفرقه‌ی آنان، دسیسه بچینند و برای رسیدن به این هدف شوم، اخبار و داستان‌هایی دروغین سر هم کردند. از

^۱ شرح السنه از بغوی (1/214 و 215)

جمله دسیسه‌گری‌های دشمن، می‌توان به شایعه‌پراکنی و توطئه‌چینی بر ضد خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان^{رضی الله عنه} اشاره کرد؛ در آتش‌افروزی این فتنه‌ی بزرگ که به شهادت حضرت عثمان^{رضی الله عنه} منجر شد، عبدالله ابن سبای یهودی و پیروانش، نقشی فعال و اساسی داشته‌اند. تاریخ، دست پنهان این دشمنان را در برافروختن آتش فتنه در جنگ جمل (پس از گفتگوی صلح در میان دو طرف)، برملا ساخته است. از این‌رو دست دسیسه‌گر و توطئه‌چین این گروه، در تمام جریان‌هایی که به قصد نابودی اسلام و مسلمانان شکل گرفت، مشهود می‌باشد. از دیگر سو، روایات ضعیف و موضوعی که در برخی گزارش‌های تاریخی آمده، سیمای صحابه را بد وانمود کرده است. مانند ماجرای حکمیت که با دروغ‌پردازی و متهم نمودن برخی از صحابه به فریب‌کاری و یا جاه‌طلبی، چهره‌ای زشت از آنان ترسیم می‌کند. قطعاً جریان شکل‌گیری چنین روایاتی، سمت و سوی توطئه‌آمیز دارد که می‌خواهد، غیرمستقیم، اسلام را بدنام و زشت بنماید. این جریان هدفمند از آن جهت شکل گرفته که اگر در مقام والای صحابه، شک و تردیدی ایجاد شود، اسلام نیز زیر سؤال می‌رود؛ چراکه کسی جز آنان، اسلام را به نسل‌های بعدی نرسانده است و ایجاد شک و شبهه در عدالت صحابه و عدم اعتماد به آنان، یعنی ایجاد تردید و شبهه درباره‌ی صحت و سلامت اسلام.

خاورشناسان و دنباله‌روان کور آن‌ها، همواره به بزرگ‌نمایی روایات ساختگی و دروغین پرداخته و با محور قرار دادن چنین مباحثی، گستراندن روایات دروغین را غنیمت دانسته‌اند تا از آن به عنوان ابزاری در جهت نکوهش و بد‌نمایاندن اسلام و ریختن آبرو و حرمت صحابه‌ی کرام، بهره‌گیرند.

دشمنان، همواره کوشیده‌اند تا شکل و ساختار تاریخ اسلام را مطابق اهداف شوم خود، ترسیم نمایند و متأسفانه، برخی از مورخان و تاریخ‌نگاران مسلمان نیز از روش‌ها و برنامه‌های هدفمند و جهت‌دار دشمنان اسلام، اثر پذیرفته‌اند و بدین ترتیب نوشتارهای آنان در موضوع تاریخ در دهه‌های گذشته، برگردانی از نوشته‌های دشمنان اسلام شده است. شاید دلیل این غفلت و اشتباه بزرگ، این باشد که تاریخ‌نگاران ما از حقیقت، روح و سرشت اسلام، تصور درستی ندارند. چراکه تاریخ‌نگاری اسلامی نیازمند شناخت حقیقت

اندیشه‌ی اسلامی و درک نگرش دین بر زندگی، رخدادها و راست‌اندیشی باورهای اسلامی درباره‌ی ارزش‌ها و پایه‌های فکری و اخلاقی انسان‌ها می‌باشد؛ بنابراین تاریخ‌نگار باید از تأثیر اندیشه‌ی اسلامی بر روان و فکر آدمی آگاه باشد و بداند که چگونه حقیقت اسلام، شخصیت و هویت درونی و برونی انسان‌ها را شکل می‌دهد. البته واریسی و مطالعه‌ی شخصیت‌های اسلامی، پختگی و دانش زیادی می‌طلبد تا بر مبنای داده‌ها و باورهای اسلامی، بتوان از آنان رفع اتهام نمود که این مسأله در شکل‌گیری و جهت‌گیری منش‌ها در زندگی و برخورد با رویدادهای متفاوت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است: در پهنه‌ی شناسایی خمیره و سرشت باورهای اسلامی و زدودن اتهامات وارد شده بر شخصیت‌ها و الگوهای چهره و نمونه‌ی دینی، تنها نویسنده‌ای موفق است که با تمام وجود، باورهای اسلامی را پذیرفته و بر اساس داشته‌های درونی و باورهای ژرف و باطنی خویش، در تاریخ و شخصیت‌های اسلامی، سیر و پژوهش نماید نه بر پایه‌ی آن‌چه با ذهن سرد و خالی خویش، از بیرون دریافت کرده است.^۱ البته به علت نبود این اسلوب درست، بسیاری از نویسندگان، ادیبان و تاریخ‌نگاران معاصر، به زشت‌نمایی سیمای سلف این امت مبتلا گشته و صحابه را افرادی دنیاپرست و چپاول‌گر معرفی نموده‌اند که برای دستیابی به خواسته‌ها و اهدافشان و چیرگی بر دشمنان، از هیچ کاری و از جمله کشت و کشتار و خون‌ریزی، کوتاهی نکرده‌اند. آری کسانی که به چنین باورها و نمایه‌های زشتی درباره‌ی صحابه رسیده‌اند، از فهم و شناخت حقیقت آن نسل تربیت‌یافته در مدرسه‌ی محمد مصطفی ﷺ دور بوده و رنگ و روی اسلامی، عقیده‌ی اسلامی و اصول اسلامی نداشته‌اند. چنین نوشتارهایی، زمینه‌ی پیدایش نسلی بوده که از تاریخ گذشته‌اش، چیزی جز جنگ، خون‌ریزی و فریب و حيله‌گری، نمی‌شناسد و سیمای عموم صحابه را زشت و کریه، نشان می‌دهد. متأسفانه برخی از مسلمانان نیز بدون آن که حقیقت چنین دروغ‌هایی را بدانند، این

^۱ نگاه کنید به: مقدمه‌ی استاد سید قطب رحمه الله بر کتاب خالد بن ولید، نوشته‌ی شیخ صادق عرجون،

دروغ‌ها و اراجیف را تکرار می‌کنند؛ در صورتی که این دروغ‌ها، بی‌آن‌که از صحت تاریخی برخوردار باشد، فقط در برخی از کتاب‌ها آمده و جای تأمل و بررسی دارد.^۱

بازنگری تاریخ اسلامی به روشی درست و اصولی، برای امت اسلامی یک ضرورت گریزناپذیر است. از آن‌جا که خداوند، حامی و پشتیبان دین اسلام است، چنین خواسته تا برخی از پژوهش‌گران و نویسندگان، در جهت ریشه‌یابی مسایل تاریخی، دست به قلم ببرند و در پهنه‌ی تاریخ صحابه، به تحقیق و بررسی رخدادها و تصحیح اخبار و روایات تاریخی، همت گمارند و ساخته‌ها و پرداخته‌های دروغین اراجیف‌پردازان و دروغ‌گویان را برملا سازند. آری، این، از فضل خدای متعال است که امامان فقه و حدیث، به کثرت در نوشتارهای خود، به روایت‌های صحیح پرداخته و دروغ‌ها و تهمت‌های ساختگی دروغ‌پردازان را نقد و نفی نموده‌اند.^۲ بنده در نگارش این کتاب، شیوه‌ی آن بزرگان را در پیش گرفته و به هم‌ی منابع و مراجع قدیمی و جدید در موضوع تاریخ، سرکشیده‌ام؛ البته تلاش من بر این بوده که در بررسی دوران خلفای راشدین، صرفاً به کتاب‌های مشهور تاریخ و از جمله طبری، ابن‌اثیر و ذهبی بسنده نکنم و کوشیده‌ام به کتاب‌های تفسیر، حدیث و شروح آن و هم‌چنین به کتاب‌هایی که درباره‌ی بررسی اوضاع و احوال راویان، به نگارش درآمده، مراجعه کنم؛ بنده با بررسی و مطالعه‌ی این کتاب‌ها، موارد تاریخی ارزشمند و پرباری یافتم که دسترسی به آن، در کتاب‌های مشهور و متداول تاریخی مشکل می‌باشد. دلیل این که سیرت نگاری خلفا را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز کردم، این است که او، سرور و بزرگ خلفا است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ما را به پیروی روش و سنت خلفا و ره‌یابی به وسیله‌ی رهنمودهای آنان دستور داده و فرموده‌اند: (علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی)^۳ «بر شما باد (که از) سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من (اطاعت و پیروی کنید.)» ابوبکر رضی الله عنه پس از پیامبران، در والاترین و برترین مقام صدق و

^۱ نگاه کنید به: ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی محمد مال‌الله، ص 15

^۲ المنهج الإسلامي لكتابة التاريخ، دکتر محمد محزون، ص 4

^۳ سنن ابی‌داود (201/4)؛ ترمذی (44/5)

نیکی قرار دارد؛ وی، برترین صحابی رسول خدا ﷺ و عالم‌ترین و داناترین آنها می‌باشد. رسول خدا ﷺ درباره‌ی ابوبکر ﷺ فرموده‌اند: (لو كنت متخذاً خليلاً لا تأخذت أبا بكر و لكن أخى و صاحبى)^۱ «اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، قطعاً ابوبکر را به دوستی می‌گرفتم و اما او، برادر و یار من است.» هم‌چنین فرموده‌اند: (اقتدوا بالذین من بعدى: أبوبکر و عمر).^۲ «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر» عمر بن خطاب ﷺ درباره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ چنین گواهی داده است که: «تو، آقا و بهترین ما هستی و از همه در نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تری»^۳ باری محمد بن حنیفه از علی بن ابی‌طالب ﷺ پرسید: «بهترین مردم، پس از رسول خدا ﷺ چه کسی است؟» علی ﷺ فرمود: «ابوبکر ﷺ»^۴

زندگانی ابوبکر ﷺ، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ اسلامی است که پرتوش، سراسر تاریخ را در بر گرفته و همه را خیره و مبهوت نموده است. آن دوران بی‌نظیری که تاریخ جوامع، هرگز چنان شوکت، عظمت، اخلاص، جهاد و دعوتی را به خود ندیده که تا این حد، بر پایه‌های ارزشمند فکری و عقیدتی استوار باشد. بنده در نگارش روایات واردشده درباره‌ی ابوبکر و زندگانی و عصر وی، مراجع و منابع مختلف را مورد بررسی قرار دادم و مطالبی را که پیرامون عصر و شخصیت صدیق ﷺ در کتاب‌ها آمده بود، تخریج کرده و پس از مرتب نمودن مطالب، به تحلیل و بررسی آن پرداختم تا آن‌چه پیش رو دارید، برای دعوت‌گران، سخنوران، علما، سیاست‌مداران، روشن‌فکران و دانش‌پژوهان و دولت‌مردان، مفید واقع شود و آنان بتوانند در زندگی و کارهای خویش، از نمونه‌ها و داده‌های ارزشمند این دوران، به‌خوبی الگوبرداری نمایند و بر همین اساس، راهی را در پیش بگیرند که مایه‌ی موفقیت و رستگاری دنیا و آخرتشان می‌باشد.

^۱ بخاری، شماره‌ی 3656

^۲ صحیح سنن الترمذی از آل‌بانی رحمه الله (200/3)

^۳ روایت بخاری، شماره‌ی 3668

^۴ بخاری، شماره‌ی 3671

در این کتاب، به بررسی ویژگی‌ها و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرداخته‌ام و ضمن اشاره به همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضور وی در میدان جهاد، زندگانی آن بزرگوار را در جامعه‌ی مدنی و هم‌چنین مواضع و نظرات روشن و استوارش را در جریان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که منجر به ثبات امت شد، به قلم کشیده و جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده و رایزنی و گفتگوی مهاجرین و انصار را در آن‌جا، بررسی کرده‌ام و شبهات و دروغ‌هایی را که به صورتی جهت‌دار درباره‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، ساخته و پرداخته شده، روشن و برملا نموده‌ام. در این کتاب، نظر روشن و قاطع ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی ارسال لشکر اسامه رضی الله عنه و درس‌هایی که در این موضع مشخص از قبیل شورا، دعوت، سامان‌دهی امور، پیروی بی‌چون و چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بازگشت به کتاب و سنت در مواقع اختلاف نظر و هم‌چنین آداب جهاد و دیگر آموزه‌هایی که در فرستادن لشکر اسامه، وجود دارد، بیان شده است. ماجرای ارتداد و اسباب شکل‌گیری آن و گونه‌های مختلف ارتداد و آغاز پیدایش آن در روزهای پایانی حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از دیگر مطالب این کتاب است که به بیان موضع صدیق رضی الله عنه در برابر مرتدین و شیوه‌های آن بزرگوار برای رویارویی با مرتدها و سرکوب فتنه‌ی آنان می‌پردازد. در این مبحث شایستگی‌های ابوبکر رضی الله عنه که به توفیق الهی جریان ارتداد را نابود کرد، بیان شده است. در کتاب پیش رویتان، دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شاخص‌های حکومت اسلامی و هم‌چنین ویژگی‌های نسلی که به قیادت و پیشوایی ابوبکر، خلافت و حکومت اسلامی را شکل دادند، پردازش می‌شود و سیاست صدیق رضی الله عنه در جریان رویارویی با دخالت بیگانگان در قلمرو خلافت اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته بنده در این کتاب به مهم‌ترین پیامدهای جریان ارتداد و برتری و تمایز اسلام بر دیگر باورها و منش‌ها پرداخته‌ام؛ در این مبحث، ضرورت وجود مرکزیت و پایگاهی استوار در قالب رهبری و قیادت جنبش‌ها و حرکت‌های فاتحانه و نیز ضرورت برخورداری پیشوا از دانشی عمیق و کاربردی، بیان شده است تا این سنت الهی که «حیله‌گری، دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود»، روشن گردد. استقرار نظامی سازمان‌یافته به عنوان دستاورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از یک دوره آشفتگی، نشان‌دهنده‌ی شایستگی‌های او است. بنده، ضمن پرداختن به همه‌ی این موارد، از فتوحات ابوبکر و برنامه‌ها و اقدامات بزرگش در فتح عراق نوشته و قلم خود را با

فرمانده‌ی بزرگ لشکر اسلام خالد بن ولید رضی الله عنه همراه کرده‌ام که شمال و جنوب عراق را در مجموعه‌ای از نبردها و جبهه‌ها، به سرزمین اسلام ضمیمه کرد. همان نبردهایی که در آن، قهرمانی‌های کم‌نظیر مثنی بن حارثه، قعقاع بن عمرو و خالد بن ولید و دیگر لشکریان پیروزمند، پدیدار گشت و نخستین گام برای تداوم فتوحات پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه (در دوران خلافت عمر رضی الله عنه و دیگر خلفا)، قرار گرفت تا تاریخ این امت را در پیام ارزنده و والایش برای نشر دین خدا و جهاد در راه او، درخشانده و افتخارآمیز بگرداند. در این کتاب، نامه‌های رد و بدل شده در میان ابوبکر، خالد بن ولید و عیاض بن غنم رضی الله عنه را درباره‌ی جنگ‌ها و فتوحات عراق، آورده و به اقدامات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتوحات شام پرداخته‌ام که چگونه (با عزم و اراده‌ی استوار، مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه و فراخوان اهل یمن برای همراهی با لشکر اسلام به قصد فتح شام و رویارویی با روم)، دست به کار شد؛ رهنمودهای ابوبکر رضی الله عنه به لشکریان و فرماندهان، بدرقه‌ی آنان به‌هنگام حرکت لشکر و گسیل قوای پشتیبانی و نیروهای انسانی به میدان نبرد و کمک‌رسانی به مجاهدان از طریق ارسال جنگ‌افزار و خواربار و مواد غذایی مورد نیاز رزمندگان، انتقال خالد بن ولید رضی الله عنه از عراق به شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک، از دیگر مسایل مورد بحث ما، در این کتاب می‌باشد. بنده از خلال پرداختن به فتوحات اسلامی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه، برخی از سیاست‌های خارجی وی را مورد بررسی قرار داده‌ام که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها و تداوم جهادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمان داده‌اند، عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح شده، برداشتن فشارها و تمام گونه‌های زور و اجبار از مردم، برجیدن عوامل فاصله‌انداز در میان دعوت گران و عموم مردم تا با رفع چنین عواملی، پیوند و رابطه‌ای محکم و استوار در میان تمام اقشار جامعه، برقرار گردد. در این کتاب، پاره‌ای از برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی و جهادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به نگارش درآورده‌ام؛ از جمله: پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن، توان بالای ابوبکر در فراخوان و بسیج نیروهای رزمنده، عملات منظم و پیوسته‌ی کمک‌رسانی به مجاهدان، هدفمند نمودن جنگ‌ها و افضل دانستن و برتر معرفی کردن حضور در صحنه‌ی جنگ و جهاد، عزل و نصب امیران و فرماندهان، ایجاد تحول و

دگرگونی در شیوه‌ها و استراتژی‌های جنگی، و توجه وافر به این که ارتباط او با فرماندهان لشکرها همواره برقرار و در عین حال سالم و بدور از نفوذ جاسوس‌های دشمن باشد. بنده از خلال وصایا و سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرها به تبیین حقوق الهی پرداخته و از آخرین روزهای زندگی آن بزرگوار سخن گفته‌ام که چه اقداماتی برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود انجام داد و آخرین دعا و گفته‌ی ابوبکر را آورده‌ام که در واپسین لحظات حیاتش فرمود: «**تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ**» یعنی: «مرا در حال مسلمانی بمیران و به صالحان و نیکوکاران ملحق فرما.»

در این کتاب کوشیده‌ام، چگونگی شناخت صدیق اکبر رضی الله عنه نسبت به اسلام را تبیین کنم و از کیفیت زندگی او در دنیا و چگونگی اثرگذاری وی بر جریان‌های دوران‌ش، بنگارم. در این کتاب جنبه‌های مختلف شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اداری بررسی کرده و از زندگی‌ش در جامعه‌ی اسلامی به عنوان یکی از افراد آن و پس از آن که خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، نوشته‌ام و بر نقش ابوبکر رضی الله عنه به عنوان دولت‌مرد بی‌نظیری در دستگاه حکومت اسلامی تأکید کرده‌ام. در این کتاب به مباحثی از قبیل سیاست‌های داخلی، خارجی و شیوه‌های اداری ابوبکر رضی الله عنه در اداره‌ی خلافت اسلامی و تشکیل دستگاه‌های قضایی در دوران او اشاره شده تا به خوبی بتوانیم از تحولات و پیشرفت‌های دوران خلافت راشد و تاریخ اسلامی، بهره ببریم.

این کتاب، عظمت و جایگاه والای ابوبکر صدیق رضی الله عنه را روشن می‌سازد و برای خواننده، ثابت می‌کند که او، در ایمان، علم، اندیشه، بیان، خلق و خوی و همین‌طور آثار و نتایجی که به بار آورده، بزرگ و بی‌نظیر است و گویا تمام خوبی‌ها را در خود جمع کرده و با فهم و شناخت عمیقش از اسلام و پیوند با آن و رابطه‌ی بزرگش با خدای متعال و پیروی بی‌چون و چرا از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، شخصیت بزرگ و والایی از خود ایجاد نموده است.

ابوبکر رضی الله عنه از آن دسته پیشوایانی است که سیرت و راه آنان به نگارش در می‌آید تا مردم، به اقوال و کرده‌هایشان در زندگی دنیا درآمیزند و آن را پیشه‌ی خود سازند. چراکه سیرت ابوبکر رضی الله عنه، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به

همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. همین نکته، مرا بر آن داشت تا به قدر توان و گستره‌ی دانش خود، پیرامون شخصیت و دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه قلم فرسایم که قطعاً در این پهنه، بی‌نقص و بدون خطا و لغزش نخواهم بود. این عمل را به قصد رضای خدا و بدون هیچ چشم‌داشت دیگری انجام داده‌ام و امید آن دارم که مشمول ثواب و بخشش خداوند قرار گیرم. از الله متعال می‌خواهم که مرا در این مهم یاری رساند و این اثر را، مفید گرداند. خداوند، بهترین اسما را دارد و شنوای نیازهای ما است. ترتیب و بخش‌بندی کتاب حاضر به صورت زیر است:

مقدمه

فصل اول: ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مکه

این فصل، شامل پنج مبحث می‌باشد:

- 1- اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر در دوره‌ی جاهلیت)
- 2- زندگانی ابوبکر پس از ظهور اسلام
- 3- هجرت ابوبکر به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه
- 4- حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد
- 5- ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

فصل دوم: وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر

اسامه رضی الله عنه

این فصل شامل دو مبحث است:

- 1- وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده
 - 2- بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی
- ### فصل سوم: لشکر اسامه رضی الله عنه و جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان.

این فصل، شامل پنج مبحث است:

- 1- لشکر اسامه رضی الله عنه
- 2- جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

3- حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان

4- مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه.

5- تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رویارویی با مرتد‌ها

فصل چهارم: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن

عمر فاروق رضی الله عنه

این فصل، شامل چهار مبحث می‌باشد:

1- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق

2- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام

3- تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

4- وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

این کتاب را پس از نماز عشاء جمعه، 5 ماه محرم 1422 هـ برابر با 30 مارس 2001م، به پایان رساندم. به هر حال فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا

يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾ (فاطر: 2)

ترجمه: «خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان این مقدمه، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و اسمای نیکش، از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای

بندگان، سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب گرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ «پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان.

فصل اول

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مکه

- 1- اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر در دوره‌ی جاهلیت)
- 2- زندگانی ابوبکر رضی الله عنه پس از ظهور اسلام
- 3- هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه
- 4- حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد
- 5- ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه‌ی مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

مبحث اول

اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی جاهلیت)

او، عبدالله پسر عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب قرشی تیمی است.^۱ نسب او در پشت ششم یعنی مره بن کعب با نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی می‌شود^۲ و کنیه‌اش ابوبکر است. بکر، به معنای شتر جوان است که به رییس و سرآمد قبیله بزرگ نیز اطلاق می‌گردد.^۳ ابوبکر رضی الله عنه القاب زیادی دارد که هر کدام به منزلت والا و عظمت و شأنو گوهرش، دلالت می‌کند:

1- عتیق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را به این لقب نامیده‌اند و فرموده‌اند: (أنت عتیق الله من النار) یعنی: «تو، عتیق الله (بنده‌ی آزاده شده‌ی خدا) از آتش هستی.» ابوبکر، پس از آن عتیق نامیده شد.^۴ در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است: ابوبکر رضی الله عنه به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «تو را خوش خبری باد که تو، عتیق خدا از آتش هستی.»^۵ و از آن روز، ابوبکر به عتیق نام‌گذاری و ملقب شد.^۶ البته مورخان و تاریخ‌نگاران، دلایل زیادی در مورد علت این لقب نگاشته‌اند. برخی گفته‌اند: او، به خاطر زیبایی چهره‌اش، عتیق

^۱ الإصابة از ابن حجر (4/144 و 145)

^۲ سیرة و حیاة الصدیق از مجدی فتحی السید، ص 27

^۳ ابوبکر الصدیق از علی طنطاوی، ص 46

^۴ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (15/280) اسناد این حدیث، صحیح است.

^۵ روایت ترمذی به شماره‌ی 3679 در المناقب - السلسلة الصحیحة از آل‌بانی (1574)

^۶ اصحاب الرسول، از محمود المصری (1/59)

نامیده شده است.^۱ عده‌ای نیز گفته‌اند: نام‌گذاری او به عتیق، به خاطر این بوده که وی، دارای دیرینه و پیشینه‌ی زیادی در خیر و نیکی بوده است.^۲ همچنین گفته شده که نجابت و جمال سیمایش، سبب این لقب‌گذاری می‌باشد.^۳ البته دلیل دیگری برای نام‌گذاری ابوبکر به لقب عتیق آورده‌اند و آن، اینک: هیچ‌یک از فرزندان مادر حضرت ابوبکر، زنده نمی‌ماند. زمانی که مادرش، او را به دنیا آورد، رو به کعبه دعا کرد: «خداوند! این بچه، عتیق و رهایی یافته‌ی تو از مرگ است؛ پس او را به من ببخش و برایم زنده‌اش بدار.»^۴ به هر حال هیچ مانعی برای جمع بین همه‌ی این دلایل، وجود ندارد؛ چراکه ابوبکر، زیباچهره و نیک‌نژاد بود و دیرینگی و پیشینه‌ی زیادی هم در خیر و نیکی داشت و بنا به اشاره و فرموده‌ی رسول خدا ﷺ، عتیق الله و رهایی‌یافته از آتش جهنم نیز می‌باشد.^۵

2- صدیق:

رسول خدا ﷺ، این لقب را بر ابوبکر ﷺ نهادند. در حدیث انس ﷺ آمده است: رسول خدا ﷺ، به همراه ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ بالای کوه احد رفتند. (بر فراز کوه که بودند، کوه لرزید) و آنان را تکان داد؛ رسول اکرم ﷺ فرمودند: (أُثْبِتُ أَحَدًا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَ صَدِيقٌ وَ شَهِيدَانِ) یعنی: «ای احد! آرام و بی حرکت باش که بر فراز تو یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید هستند.»^۶

یکی از دلایل ملقب شدن ابوبکر ﷺ به صدیق، این است که او، همواره رسول اکرم ﷺ را تصدیق می‌نمود. در این باره ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که

^۱ المعجم الكبير از طبرانی، (52/1)

^۲ الإصابة (146/1)

^۳ المعجم الكبير (53/1) و الإصابة (146/1)

^۴ الکنی و السماء از دولابی (6/1)

^۵ تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، از دکتر یسری محمد هانی، ص 36

^۶ بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب فضل ابی بکر (11/5)

رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مسجد الاقصی برده شد، با مردم از اسراء و معراجش سخن گفت؛ (این گفته، آن چنان عجیب بود که) عده‌ای از کسانی که قبلاً به او ایمان آورده بودند، مرتد شدند و از دین برگشتند. گروهی به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و گفتند: «آیا می‌دانی که دوست و یارت (یعنی پیامبر) چه گفته و او را چه شده است؟ او، گمان می‌کند که او را به یک شب، به مسجد الاقصی برده‌اند!» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آیا واقعاً ایشان چنین گفته‌اند؟» گفتند: آری، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده‌اند، بی‌گمان راست گفته‌اند.» آن‌ها، به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «تو واقعاً او را تصدیق می‌کنی که به یک شب به بیت المقدس رفته و پیش از سپیده‌دم باز گشته است؟!» فرمود: «بله؛ من، او را در آن چه بعیدتر و عجیب‌تر است، تصدیق می‌کنم؛ من، او را به این که به صبحی یا شامی خبر از آسمان می‌آورد تصدیق کرده‌ام.» به همین خاطر، ابوبکر رضی الله عنه ملقب به صدیق، شد.^۱

امت، بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه، از آن جهت صدیق لقب گرفت که همواره در تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله، شتاب نمود و هرگز از او، هیچ بدی و بزهی دیده نشد.^۲

شعرا نیز در مدح ابوبکر رضی الله عنه، شعر سروده و او را به صدیق، لقب داده‌اند؛ ابومحجن ثقفی می‌گوید:

و سمیت صدیقاً و کل مهاجر سواک یسمی باسمه غیر منکر
سبقت الی الاسلام والله شاهد و کنت جلیساً فی العریش المشهر^۳

ترجمه: تو (ای ابوبکر)، صدیق نامیده شده‌ای و هر مهاجر دیگری نیز بدین اسم، نامیده می‌شود. بی‌گمان تو، در پذیرش اسلام، از همگان سبقت گرفتی و خدای متعال، خودش شاهد و گواه است. تو همچنین در سایه‌بان^۴ با رسول خدا صلی الله علیه و آله، هم‌نشین بودی.

^۱ این حدیث را حاکم (62/3)، روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبی نیز با موافق است.

^۲ الطبقات الکبری (172/2)

^۳ أسدالغابة (310/3)

^۴ منظور شاعر از سایه‌بان، اشاره به جنگ بدر است که ابوبکر در سایه‌بانی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله درست کردند، همراه ایشان بود تا از آن حضرت، در برابر حملات احتمالی دشمن، دفاع کند. (مترجم)

اصعمی (عبدالملک بن قریب باهلی) نیز چنین سروده است:

و لكنی أحب بكل قلبی
رسول الله و الصدیق حباً

و أعلم أن ذاك من الصواب
به أرجو غداً حسن الثواب¹

«من، با تمام وجودم، رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ را دوست دارم و محبت آنان را از ته قلبم، درست و سزاوار می دانم و امیدوارم که فردای قیامت، به خاطر این محبت، پاداش نیکی بیابم».

3- صاحب:

لقب صاحب (یار و رفیق هم‌دل) را خداوند متعال در قرآن کریم، بر ابوبکر ﷺ نهاده است: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ (توبه-40)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می کند، همان گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت). هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزند، از سوی مشرکان برسد). در این هنگام پیامبر، خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت). و خداوند، پیامبرش را با سپاهیان یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان

¹ ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص 49

درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله تعالی و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، با عزت و حکیم می‌باشد.»

علما بر این اجماع کرده‌اند که رفیق و همراه دل‌سوز پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است. انس رضی الله عنه می‌گوید که ابوبکر رضی الله عنه چنین گفته است: هنگامی که در غار ثور بودیم، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «اگر یکی از این مشرکان به پایین پاهایش بنگرد، حتماً ما را می‌بیند!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (ما ظنک یا أبابکر بائین اللّٰه ثالثهما)^۱ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومین آنها، خداست، چه می‌باشد؟»

حافظ ابن حجر رحمه الله می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین مناقب و فضایل ابوبکر رضی الله عنه، این است که خداوند در آیه 40 سوره‌ی توبه، او را به صاحب و یار دل‌سوز پیامبر صلی الله علیه و آله یاد فرموده که بدون هیچ تردید و اختلافی، منظور از این صاحب در این آیه، ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد. احادیثی که به همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار دلالت می‌کند، مشهور و بسیار است و کس دیگری به این فضیلت، دست نیافته است.^۲

4- اتقی:

خداوند متعال، ابوبکر رضی الله عنه را در قرآن، اتقی نامیده است: ﴿ وَسَيُجَنَّبُهَا لِاتَّقَى ﴾

(لیل-17) یعنی: «و پرهیزکارترین انسان‌ها، از آن آتش هولناک، بدور داشته خواهد شد.»

البته توضیح بیش‌تر این مطلب که خداوند، ابوبکر رضی الله عنه را پرهیزکارترین انسان‌ها خوانده است، در بحث فعالیت‌های ابوبکر رضی الله عنه برای آزادی بردگان مسلمانی که به دست مشرکان شکنجه می‌شدند، خواهد آمد.

^۱ بخاری، شماره‌ی 3653؛ مسلم، شماره‌ی 5381

^۲ الإصابة فی تمییز الصحابة (148/4)

5- اوّاه (نرم دل و کسی که خدا را با تضرع و زاری بخواند).

ابوبکر رضی الله عنه به لقب اوّاه (نرم دل و زاری کننده)، نامیده شده که همین عنوان، دلیل خداترسی ابوبکر و فروهستگی او در مقابل خدای متعال است. ابراهیم نخعی رحمه الله می گوید: «ابوبکر از آن جهت به لقب اوّاه، نامیده شده که بسیار نرم دل بوده است.»^۱

زادگاه ابوبکر رضی الله عنه و ویژگی های ظاهری او:

علما در این که ابوبکر رضی الله عنه پس از عام الفیل به دنیا آمده، اختلافی ندارند؛ اما بر سر این که تولد ابوبکر رضی الله عنه چند وقت، پس از عام الفیل بوده، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند: ابوبکر رضی الله عنه، سه سال پس از عام الفیل به دنیا آمده و عده ای، دو سال و نیم پس از عام الفیل را زمان تولد ابوبکر رضی الله عنه می دانند. برخی هم دو سال و چند ماه را بدون تعیین عدد ماه، موقع تولد ابوبکر دانسته اند.^۲ به هر حال ابوبکر رضی الله عنه در آغوش پدر و مادری که در میان قومشان دارای حرمت و عزت بودند، به خوبی پرورش یافت و همین، باعث شد تا ابوبکر رضی الله عنه نیز در میان قومش، محترم و سرآمد باشد.^۳

شکل ظاهری ابوبکر رضی الله عنه را چنین بیان کرده اند: چهره ای سفید و جسمی نحیف و لاغر داشت؛ قیس بن ابی حازم می گوید: ابوبکر رضی الله عنه، شخصی لاغر اندام و سفید بود که گوشت کمی بر بدن داشت.^۴ سیرت نگاران، ویژگی های ظاهری ابوبکر رضی الله عنه را از زبان راویان، چنین گفته اند: وی، سفید آمیخته به زردی بود؛ قد و قامتی نیک و لاغر و چهره ای استخوانی با گونه های پرنشاط داشت؛ شلوارش، به کمر، بند نمی شد و پشتش، اندکی خمیده و گونه اش، شاداب و کم گوشت بود؛ چشمان فرورفته ای داشت و بینی اش، از وسط، برآمده و دارای سوراخ های کوچکی بود؛ ساق های باریکی داشت و با وجودی که

^۱ الطبقات الکبری (171/3)

^۲ سیرة و حیاة الصدیق، مجدی فتحی السید ص 29 و تاریخ الخلفاء، ص 56

^۳ تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین ص 30

^۴ الطبقات از ابن سعد (188/3)

ران‌هایش، کم‌گوشت بود، اما محکم و چابک به نظر می‌رسید؛ پیشانی‌ش، بلند و کشیده بود و انگشتانش، استخوانی و یکنواخت؛ او، ریشش را با حنا و کتم، خضاب می‌کرد.^۱

خانواده‌ی ابوبکر:

پدرش، عثمان بن عامر بن عمرو با کنیه‌ی ابوقحافه بود که در فتح مکه، مسلمان شد؛ ابوبکر رضی الله عنه، پدرش را در فتح مکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. رسول‌خدا فرمودند: «ای ابوبکر! چرا پیرمرد را نگذاشتی که ما به نزدش برویم؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «سزاوار بود که او، به حضور شما بیاید.» ابوقحافه رضی الله عنه در آن روز، مسلمان شد و با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.^۲ روایت شده که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، مسلمان شدن ابوقحافه رضی الله عنه را به ابوبکر رضی الله عنه تبریک گفتند^۳ و به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند: «موهایش را تغییر دهید (و خضاب کنید) که سر ابوقحافه، مانند گیاه درمنه سفید شده است.»^۴ در این فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، یک سنت و درس بزرگ درباره‌ی احترام گذاشتن به بزرگسالان، وجود دارد که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تصریح کرده‌اند که: (لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا) یعنی: «کسی که به بزرگان ما احترام نگذارد و به کوچک‌ها مهر و شفقت نرزد، از ما نیست.»^۵

مادر ابوبکر، سلمی دختر صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم با کنیه‌ی ام‌الخیر است که از مسلمانان نخستین، به‌شمار می‌رود و ماجرای مسلمان شدنش در صفحات بعدی خواهد بود.

ابوبکر رضی الله عنه، چهار همسر داشته که از آنان، دارای سه پسر و سه دختر شده است؛ همسران ابوبکر، عبارتند از:

^۱ بخاری، شماره‌ی 5895 و مسلم، شماره‌ی 2341- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی مجدی السید، ص 32

^۲ الإصابة (375/4)

^۳ السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلية، ص 577

^۴ الإصابة (375/4)

^۵ روایت ترمذی، کتاب البر، باب 15

1- قتیله دختر عبدالعزی بن اسعد بن جابر بن مالک:

درباره‌ی مسلمان شدن قتیله، اختلاف نظر وجود دارد.^۱ او، مادر عبدالله و اسماء است. ابوبکر رضی الله عنه، پیش از ظهور اسلام، قتیله را طلاق داد. یک بار قتیله، به مدینه رفت و برای دخترش اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما با هدایایی از قبیل کشک و روغن برد؛ اما اسماء رضی الله عنها، هدیه‌ی مادرش را نپذیرفت و حتی به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را هم نداد و شخصی را به نزد خواهرش ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها فرستاد تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد که آیا می‌تواند هدیه‌ی مادر نامسلمانش را بپذیرد و به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را بدهد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را به خانه‌اش ببرد و هدیه‌اش را بپذیرد.» خداوند متعال نیز این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ تُخْرِجُوهُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه-8)

یعنی: «خدا، شما را منع نمی‌کند از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین، با شما نجنگیده و شما را از شهر و دیارتان، بیرون نکرده‌اند؛ خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» این آیه در تفسیر المنیر، چنین معنا شده است که: «خداوند، شما را از نیکی و احسان، به کفاری از قبیل زنان و ضعیفان که با شما نجنگیده‌اند، باز نمی‌دارد و از پیوند خویشاوندی، پناه‌دادن پناهنده و پذیرایی از کسانی که شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، منع نمی‌کند. همین‌طور، خدای متعال، شما را منع نمی‌کند از این که در روابط خود با چنین کافرانی، عدالت را رعایت نمایید و حقوق و امانت‌هایشان را به آنان دهید یا به قراردادهای میان خود و آنها، وفا کنید و بدون کم و کاست، قیمت آنچه را از آنان می‌خرید، بپردازید.»^۲

^۱ الطبقات از ابن سعد (169/3) (249/8)

^۲ تفسیر المنیر از زحیلی (135/28)

2- امرومان دختر عامر بن عویمر:

او، از قبیله‌ی بنی کنانه بن خزیمه است که شوهرش، حارث بن سخبره^۱ را در مکه از دست داد و پس از آن، به ازدواج ابوبکر رضی الله عنه درآمد. او، در مسلمان شدن، پیشینه‌ی زیادی دارد؛ با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد و به مدینه، هجرت نمود. امرومان، مادر عبدالرحمن و عایشه رضی الله عنهما می‌باشد و در سال ششم هجری در مدینه‌ی منوره درگذشت.^۲

3- اسماء دختر عمیس بن معبد بن حارث:

او، از نخستین زنان مهاجر است و دیرینه‌ی زیادی در مسلمان شدن دارد و پیش از پناه بردن مسلمانان، به دارالاقم، مسلمان شد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. وی، مادر عبدالله بن جعفر رضی الله عنه است و به همراه شوهر قبلی اش، یعنی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به حبشه هجرت کرد. سپس همراه جعفر رضی الله عنه به مدینه هجرت نمود. شوهرش جعفر رضی الله عنه، در جنگ مؤته به شهادت رسید. پس از آن، ابوبکر رضی الله عنه، با او ازدواج کرد که دارای پسری به نام محمد شدند. صحابه‌ای چون: عمر، ابوموسی، عبدالله بن عباس و ام‌فضل رضی الله عنها از او روایت کرده‌اند؛ او، خویشاوندان خویش را بسیار اکرام و پذیرایی می‌نمود که از آن دسته می‌توان اشاره کرد به: رسول الله صلی الله علیه و آله، حمزه و عباس رضی الله عنهما.^۳

^۱ نویری، نام عبدالله بن حارث را به عنوان شوهر پیشین امرومان ثبت کرده که از او، دارای فرزندی به نام طفیل بوده است. بنابراین، طفیل، برادر مادری عبدالرحمن و عایشه می‌باشد. (مترجم)

^۲ الإصابة (391/8)؛ برخی، وفات امرومان را در ذی‌حجه‌ی سال چهارم یا پنجم هجرت گفته‌اند. (مترجم)

^۳ سیر أعلام النبلاء (282/2)؛ اسماء بنت عمیس، خواهر مادری المؤمنین میمونه رضی الله عنها می‌باشد. (مترجم)

4 - حبیبہ دختر خارجه بن زید بن ابی زهیر:

حبیبہ رضی اللہ عنہا از انصار است و خزرچی؛ او، از ابوبکر رضی اللہ عنہ، باردار شد که پس از وفات ابوبکر، دختری به نام ام کلثوم، به دنیا آورد. ابوبکر رضی اللہ عنہ در سنج (خانه‌های بنی حارث در اطراف مدینه) با او سکونت کرده بود.

فرزندان ابوبکر رضی اللہ عنہ:

1- عبدالرحمن بن ابی بکر:

عبدالرحمن، بزرگ‌ترین پسر ابوبکر رضی اللہ عنہ می‌باشد که در روز حدیبیه، مسلمان شد و در اسلام، سابقه‌ی نیکی از خود به‌جای گذاشت و با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم، همراهی نمود. وی، به دلیری و شجاعت، مشهور بوده و پس از مسلمان شدن، وضعیت خوب و نمونه‌ای در جنگ‌ها از خود نشان داده‌است.^۱

2- عبدالله بن ابی بکر:

وی، در جریان هجرت پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ابوبکر رضی اللہ عنہ، نقش فعالی ایفا نمود. او، روزها در میان اهل مکه می‌ماند و با شنیدن سخنان اهل مکه و کسب اطلاعات، پنهانی به غار می‌رفت و شنیده‌ها و دیده‌هایش را به پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم و پدرش، گزارش می‌داد و سپیده‌دم برای کسب خبر و انتقال آن به پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم به مکه باز می‌گشت. او، در جنگ طائف، تیری خورد که جراحتش همواره او را همراهی کرد تا این‌که در مدینه‌ی منوره و در زمان خلافت پدرش، بر اثر جراحات همان تیر، شهید شد.^۲

^۱ البدایة و النہایة (346/6)

^۲ نسب قریش، ص 275

3 - محمد بن ابی بکر:

مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ محمد، در سال حجه الوداع به دنیا آمد و از جوان مردان قریش بود؛ در دامان علی بن ابی طالب رضی الله عنه زندگی کرد^۱ که توسط علی رضی الله عنه به سمت والی مصر گماشته شد و در همان جا به قتل رسید.^۲

4 - اسماء بنت ابی بکر:

اسماء رضی الله عنها، از عایشه رضی الله عنها بزرگ‌تر بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را ذات النطاقین نامیدند. ذات النطاقین یعنی: صاحب دو دامن؛ جریانش از این قرار است که اسماء رضی الله عنها، توشه‌ی سفر پیامبر صلی الله علیه و آله را در هجرت فراهم کرد و چون چیزی برای بستن توشه‌ی سفر نیافت، دامنش را دو قسمت کرد که از یک بخش آن، به عنوان دامن استفاده نمود و با دیگری دهانه‌ی کیسه را بست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان‌جا، او را ذات النطاقین نامیدند. اسماء رضی الله عنها با زبیر بن عوام رضی الله عنه ازدواج کرد و در حالی که عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را در شکم داشت، به مدینه هجرت نمود و اولین نوزادی که پس از هجرت در مدینه، زاده شد، عبدالله پسر زبیر و اسماء بود. اسماء رضی الله عنها، صد سال عمر کرد و دچار حواس پرتی و عارضه‌ی فراموشی پیرسالی هم نشد. پنجاه و شش حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و پسران آن بانوی بزرگوار عبدالله و عروه و هم‌چنین عبدالله بن ابی ملیکه و از او روایت نموده‌اند. اسماء رضی الله عنها، اهل جود و بخشش بود و در سال 73 هجری در مکه و پس از شهادت پسرش عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در گذشت.^۳

^۱ علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه با مادر محمد بن ابوبکر رضی الله عنه یعنی: اسماء بنت عمیس ازدواج کرد و بدین ترتیب محمد، در دامان علی رضی الله عنه پرورش یافت. (مترجم)

^۲ نسب قریش ص 277 و الإستیعاب (1366/3)

^۳ سیر أعلام النبلاء (287/2)

5 - ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها:

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها که ملقب به صدیقه است، در شش سالگی به نکاح رسول خدا ﷺ درآمد و در نه سالگی به خانه‌ی آن حضرت رفت. عروسی‌اش در ماه شوال بود. او، عالم‌ترین و داناترین زنان بود و پیامبر ﷺ، کنیه‌ی ام عبدالله را بر او نهادند. عایشه رضی الله عنها، آن‌چنان نیک و شایسته بود که محبت پیامبر ﷺ با او، نمونه‌ی دوست داشتن همسر نیک و شایسته بود.¹

شعبی، می‌گوید: هر گاه مسروق، از ام المؤمنین، عایشه رضی الله عنها حدیث می‌گفت، چنین کلماتی را بر زبان می‌آورد که: «صدیقه دختر صدیق رضی الله عنهما، آن که در کتاب خدا از تهمت و گناه، بری دانسته شد، حبیب‌ی حبیب الله ﷺ، مرا این چنین حدیث گفته است.» از عایشه رضی الله عنها، 2210 حدیث روایت شده که 174 حدیث، متفق علیه می‌باشد. 54 حدیث او را بخاری رحمه الله، به تنهایی روایت کرده و 69 حدیث او را هم، امام مسلم رحمه الله نقل نموده است.² حضرت عایشه رضی الله عنها، شصت و سه سال و چند ماه، زندگی فرمود و در سال 57 هجری بی آن که فرزندی داشته باشد، درگذشت³

6 - ام کلثوم بنت ابی بکر:

مادر ام کلثوم، حبیبه بنت خارجه رضی الله عنها است. ابوبکر ﷺ به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در بستر وفاتش درباره‌ی دو برادر و دو خواهر عایشه سفارش کرد و فرمود: «آنها، خواهران و برادران تو هستند.» عایشه رضی الله عنها در آن هنگام پرسید: «من، یک خواهر دارم که اسماء است؛ آن یکی، کیست؟» ابوبکر ﷺ فرمود: «همسر حبیبه دختر خارجه، باردار است و من، احساس می‌کنم که آن بچه، دختر خواهد بود.» و همین‌طور هم

¹ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين ص 34

² سیر أعلام النبلاء (2/135 و 139)

³ طبقات ابن سعد (...): المنذر (5/4)

شد و ام کلثوم بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه به دنیا آمد^۱؛ طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه با ام کلثوم بنت ابی بکر رضی الله عنه ازدواج کرد؛ طلحه رضی الله عنه شوهر ام کلثوم در جریان جنگ جمل شهید شد. عایشه رضی الله عنها، خواهرش را به همراه خود در حالی که عده اش را می گذراند، برای زیارت خانه ی خدا به مکه برد^۲

آری، این، افراد خانواده ی مبارک و پرخیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بودند که خداوند، همه ی آنان را به اسلام مشرف فرمود. ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه به این فضل الهی مختص گردیده که تمام خانواده اش مسلمان شوند. علما گفته اند: از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ خانواده ای نیست که چهار نسل آن، اسلام آورده و به شرافت هم صحبتی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله نایل شده باشند، مگر خانواده ی ابوبکر که عبارتند از عبدالله بن زبیر (نوه ی ابوبکر)، مادر عبدالله بن زبیر یعنی اسماء بنت ابی بکر و خود ابوبکر و پدرش ابو قحافه رضی الله عنه. این چهار نسل و هم چنین محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنه همگی از یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.^۳

در میان صحابه، کسی جز ابوبکر رضی الله عنه نیست که پدر و مادر و تمام فرزندانش، مسلمان شده و دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریافته باشند. محمد بن عبدالرحمن، نوه ی ابوبکر، دوره ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خود دیده و ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی است که تمام نسلش، هم از طرف زنان و هم از جانب مردها، به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به افتخار هم صحبتی آن حضرت صلی الله علیه و آله نایل شدند. بله، این، خانه ی صدیق است که تمام خانواده اش، ایمان آورده و هیچ منافقی، در میان آن ها نبوده است؛ این، افتخاری است که از میان صحابه، فقط نصیب ابوبکر رضی الله عنه گردید.

^۱ طبقات (195/3)

^۲ نسب قریش، ص 278؛ الإصابه (466/8)؛ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 35

^۳ ابوبکر الصديق، از محمد رشید رضا، ص 7

در آن زمان، همواره بر سر زبان‌ها بود که: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق نیز خانه‌هایی؛ خانه‌ی ابوبکر از مهاجران، یکی از خانه‌های ایمان است؛ همان‌گونه که خانه‌های بنی‌نجر از انصار، جزو خانه‌های ایمان می‌باشد.^۱

جایگاه اجتماعی ابوبکر رضی الله عنه و ویژگی‌های اخلاقی او در جامعه‌ی جاهلی

پیش از اسلام:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در دوره‌ی پیش از اسلام، یکی از افراد برجسته و بلکه از اشراف و بزرگان قریش بود؛ در میان قریشیان پیش از ظهور اسلام، ده نفر از طوایف خاص، دارای جاهت و شرافت ویژه‌ای بودند: *عباس بن عبدالمطلب از بنی‌هاشم، سقاییت حج گزاران آن دوره را بر عهده داشت که این منصب، پس از اسلام نیز برایش ماندگار ماند. *ابوسفیان بن حرب از بنی‌امیه، پرچم‌دار قریش بود. *حارث بن عامر بن بنی‌نوفل، مسؤول اموالی بود که قریشیان در زمان جاهلیت جمع می‌کردند و به نیازمندان و درراه‌ماندگان، می‌دادند. *عثمان بن طلحه بن زعمه بن اسود از بنی‌اسد، مسؤول شورای قریش بود که اگر قریش، در مورد مسأله‌ای اتفاق نمی‌کردند، رأی و نظر او را اجرا می‌نمودند. *ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بنی‌تیم، مسؤولیت پرداخت دیه‌ها و بدهی‌های قریش را بر عهده داشت؛ او، همواره در این مورد، به قدری امین و مورد اعتماد قریشیان بود که در پرداخت خون‌بها یا تاوان و غرامت، با او همراهی می‌کردند و اگر شخصی غیر از ابوبکر، برای کسی خون‌بها یا غرامتی تعیین می‌کرد، مورد قبول قریش واقع نمی‌شد. *خالد بن ولید رضی الله عنه از بنی‌مخزوم، مسؤول پشتیبانی مالی و عملیاتی لشکرها را عهده‌دار بود؛ قریش، پولی را جمع می‌کرد و مسؤول پشتیبانی، آن را برای تجهیز لشکر قریش، هزینه می‌نمود؛ پشتیبانی عملیاتی جنگ‌های قریش نیز با خالد رضی الله عنه بود که در دنباله‌ی لشکر به همراه دسته‌ای از سواران حرکت می‌کرد. *عمر بن خطاب از بنی‌عدی، سفیر قریش در دوره‌ی جاهلی بود. *صفوان بن امیه از بنی‌جمع، مسؤول بخت‌آزمایی و چوبه‌های تیری بود که عرب‌ها، پیش از اسلام با آن، فال

^۱ ابوبکر الصدیق (280/1) از محمد مال الله برگرفته از منهاج‌السنه از ابن تیمیہ (رح)

می گرفتند. *حارث بن قیس از بنی سهم، مسؤولیت امور اداری و مالی خدایان قریش را بر عهده داشت.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام، یکی از بزرگان قریش و از سرآمدان آنان بود که برای رسیدگی به بسیاری از مسایل و یا مشکلاتشان از او کمک می خواستند. ابوبکر رضی الله عنه آن قدر مهمان نواز بود که در مکه، مهمانی های بی نظیری می گرفت^۲

عوامل برجستگی شخصیت ابوبکر رضی الله عنه

عوامل و زمینه های شهرت و برتری ابوبکر رضی الله عنه عبارتند از:

1- نسب شناسی و آگاهی از نسب و تبار افراد:

ابوبکر رضی الله عنه، یکی از نسب شناسان و تاریخ دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم گیری داشت که او را در رتبه ی استادی نسب شناسانی چون عقیل بن ابی طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب ها، محبوب و دوست داشتنی می کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب جویی و عیب گویی نمی کرد.^۳ ابوبکر رضی الله عنه بیش از سایر قریشیان، از اصل و نسب آنها آگاه بود و خوب و بد هر تباری را می دانست.^۴ در این باره عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: (إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا) یعنی: «ابوبکر رضی الله عنه، داناترین فرد قریش در برشماری و توصیف اصل و نسب قریش می باشد.»^۵

^۱ أشهر مشاهیر الإسلام (10/1)

^۲ نهاية الأرب (10/19)؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة از یسری محمد، ص 46

^۳ التهذیب (183/2)

^۴ الإصابة (146/4)

^۵ مسلم (2410) - طبرانی در الکبیر به شماره ی (3582)

2- تجارت و بازرگانی:

ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام تاجر بود؛ وی، به قصد تجارت به بصری در سرزمین شام و سرزمین‌های دیگری سفر کرده است. سرمایه‌ی تجاری او، چهل هزار درهم بود؛ او، چنان سخاوتمندانه از ثروتش بذل و بخشش می‌کرد که در دوره‌ی جاهلیت نیز به سخاوت و بخشندگی معروف و مشهور شده بود.^۱

3- عزت و احترام ابوبکر در نزد دیگران:

ابن اسحاق در سیرتش چنین نگاشته که خویشاوندان ابوبکر رضی الله عنه، دوستش داشتند و همواره به فضیلت و جایگاه والای او و هم‌چنین اخلاق سترگش اعتراف می‌کردند.^۲ هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه به قصد هجرت، از مکه بیرون شد، با شخصی به نام ابن دغنه ملاقات کرد؛ او، که ابوبکر رضی الله عنه را می‌شناخت، چنین گفت: «تو، به خوبی پیوند خویشاوندی را برقرار داری و در سختی‌های ناگوار، دیگران را یاری می‌رسانی؛ به آسیب‌دیدگان و بلازده‌ها کمک می‌کنی و همواره، کارهای نیک و شایسته انجام می‌دهی.»^۳ ابن حجر رحمه الله پیرامون گفته‌های ابن دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه، چنین می‌گوید: «این از مناقب، فضایل و افتخارات ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که ابن دغنه، سردار قبیله‌ی قاره، ابوبکر رضی الله عنه را به همان ویژگی‌هایی توصیف کرده که خدیجه‌ی کبری رضی الله عنها، درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام بعثت آن حضرت، گفته است؛ سخنان ابن دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و گفته‌های خدیجه رضی الله عنها درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، بی آن‌که با هماهنگی و یا هم‌دستی قبلی باشد، هم‌سان و یک‌نواخت شد. همین، بیان‌گر نهایت آراستگی و فضیلت ابوبکر می‌باشد؛ چرا که ویژگی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله، همیشه برترین و کامل‌ترین صفات بوده است.^۴

^۱ ابوبکر الصدیق از علی طنطاوی ص 66؛ التاریخ الإسلامی، الخلفاء الراشدون، ص 30

^۲ السیرة النبویه از ابن هشام (371/1)

^۳ بخاری، شماره‌ی 3905

^۴ الإصابة (147/4)

4 - ابوبکر رضی الله عنه، پیش از اسلام نیز شراب ننوشید.

ابوبکر رضی الله عنه، در دوره‌ی جاهلیت پیش از اسلام، پرهیخته‌ترین و پاکدامن‌ترین مردم بود.^۱ پرهیز ابوبکر رضی الله عنه از شهوات و پستی‌ها به حدی بود که پیش از اسلام نیز، شراب را بر خود حرام کرده بود. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه، شراب را خود حرام کرده بود؛ او، نه در دوره‌ی جاهلیت و نه در زمان ظهور اسلام، شراب ننوشید. دلیل این‌که، ابوبکر رضی الله عنه شراب را بر خود حرام کرد، این است که یک بار مرد مستی را دید که دستش را در کثافت فرو می‌برد و به دهانش نزدیک می‌کرد، آن را می‌بویید و باز می‌گرداند؛ ابوبکر رضی الله عنه با دیدن آن صحنه، گفت: او نمی‌داند که چه می‌کند؟ و بدین ترتیب شراب را بر خود حرام نمود.»^۲ در روایت دیگری از عایشه رضی الله عنها آمده است: ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما، در دوره‌ی جاهلیت شراب‌نوشی را بر خود حرام کرده بودند.^۳ شخصی از ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «آیا پیش از اسلام، شراب نوشیده‌ای؟» فرمود: «پناه بر خدا» گفت: چرا؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «من همواره به فکر حفظ آبرو و حیثیت خود بوده‌ام؛ چراکه هر کس، شراب بنوشد، آبرو و حیثیتش را در معرض نابودی قرار می‌دهد.» این گفتگو، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله دوبار فرمود: «ابوبکر راست گفته است.»^۴

5 - ابوبکر رضی الله عنه، در دوره‌ی جاهلیت، برای بت سجده نکرد:

ابوبکر رضی الله عنه هرگز برای بتی سجده نکرده است. خود ابوبکر رضی الله عنه در میان جمعی از صحابه فرمود: «هرگز برای بتی سجده نکردم؛ وقتی که اندکی بزرگ شدم، پدرم، دستم را گرفت و به اتاقی برد که در آن تعدادی بت بود و رو به من کرد و گفت: این‌ها، خدایان تو هستند و مرا تنها گذاشت و رفت. من نزدیک بت رفتم و گفتم: من، گرسنه‌ام؛ به من غذا

^۱ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 48

^۲ سیرة و حیاة الصدیق، مجدی فتحی، ص 34

^۳ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 49

^۴ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 29

بده و پاسخم را نداد. گفتم: برهنه‌ام، پس به من لباس بده و باز هم پاسخی نشنیدم؛ سنگی روی بت انداختم که بت به جلو افتاد.»

آری! این چنین فکر روشن، خوی پسندیده و سرشت سالم و آگاه، ابوبکر رضی الله عنه را فراتر از هر عمل و منش جاهلان‌های قرار داد که کرامت و مقام والای انسانی را خدشه‌دار می‌کند و با فطرت سالم، سازگاری ندارد و با عقل درست و کمال راستین و حقیقی، در تناقض است.^۱ بنابراین از چنین کسی، جای شگفت و تعجب نیست که با این منش و اخلاق سترگش به قافله‌ی دعوت حق پیوندد و بلکه در رأس آن قرار گیرد و با مسلمان شدن، برترین شخص پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله گردد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (خيارکم فی الجاهلیة خيارکم فی الإسلام إذا فقهوا) یعنی: «بهترین شما در دوره‌ی جاهلیت، بهترین شما در دوره‌ی اسلام هستند بدان گاه که دانشمند و فقیه گردند.»^۲

استاد رفیق العظم درباره‌ی زندگانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین گفته‌است: واقعاً جای تعجب است که شخصی در میان بت‌ها پرورش یابد و بدون وجود رهنما و رهبری، این چنین با اراده‌ی قلبی و وجدان خویش، بدون پروا، پرهیخته و جوان‌مرد باشد و به چنین جایگاه پرفضیلتی دست یابد؛... به شایستگی و با تمام وجود و از ته قلب، از اسلام استقبال نماید و نخستین مؤمن به پروردگار هدایت‌گر، شود و خیلی زود، اسلام را بپذیرد و بینی متکبران و سرکشان را به خاک بمالد و زمینه‌های رهیابی و هدایت‌یافتگی به دین استوار الهی را فراهم کند؛ آری، او، راه‌رهیابی به دین استوار الهی را نشان داد و چنان، الگویی است که اگر کسی، راه او را پیماید و به رشته‌ی محکم و استوار او درآویزد، ریشه‌های رذالت و پستی از وجودش، کنده و ریشه‌کن می‌گردد.^۳

آفرین و مرحبا بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیش از ظهور اسلام و در دوره‌ی جاهلی و در جامعه‌ی قریش، دارای ارزش‌های والا و اخلاق ستوده و نهاد و سرشتی نیکو بود که اهل

^۱ أصحاب الرسول از محمود المصری (58/1)؛ الخلفاء از محمود شاکر، ص 31

^۲ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 43

^۳ أشهر مشاهیر الإسلام (12/1)

مکه را بر آن داشت تا به تهور و تقدم وی در عالم اخلاق، ارزش‌ها و نمونه‌ها و الگوهای اخلاقی و رفتاری، گواهی دهند. ابوبکر رضی الله عنه آن چنان بزرگ و نیکونهاد، بود که هیچ یک از قریشیان بر او خرده نگرفت و آن گونه که بر مؤمنان ضعیف، عیب‌جویی می‌کردند، بر او عیبی نگرفته و خوارش نداشته‌اند. قریشیان، تنها عیب و خرده‌ای که به گمان خودشان بر ابوبکر رضی الله عنه، گرفتند، این بود که او، به خدا و رسولش ایمان آورد.^۱

^۱ منهاج السنة از ابن تمیمه (4/288 و 289). نقل از کتاب (ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة) از محمد عبدالرحمن قاسم، ص 18 و 19؛ عادت کفار قریش بر این بود که چنان‌چه شخصی، مسلمان می‌شد، اشتباهات دوره‌ی جاهلیت‌ش را نقل مجالس خود می‌کردند و به بدگویی از او می‌پرداختند. اما ابوبکر رضی الله عنه، چنان پیشینه‌ی خوبی داشت که قریشیان، هیچ نقطه‌ی ضعیفی از گذشته‌اش سراغ نداشتند که به بدگویی از او پردازند. (مترجم)

مبحث دوم زندگانی ابوبکر رضی الله عنه پس از ظهور اسلام

مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه

مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه، زاده‌ی یک برنامه‌ی ایمانی در پهنه‌ی جستجوی دین حقیقی و راستینی بود که با فطرت و نهاد سالم، سازگاری می‌یابد و انگیزه‌ها و نیازهای انسانی را پاسخ می‌دهد. دین حق و راستینی که با اندیشه‌های کامل و بینش‌های، درست تطابق و هماهنگی دارد. ابوبکر رضی الله عنه به ضرورت فعالیت تجاری خویش، بسیار سفر می‌کرد و به صحراها و روستاها و شهرهای عربستان و شبه جزیره‌ی عرب، رفت و آمد داشت و همین مسأله، زمینه‌ی دیدار و بلکه رابطه‌ی او با صاحبان ادیان دیگر و به‌ویژه مسیحیت را فراهم می‌نمود. او، در قبال سخنان موحدان و کسانی که پرچم توحید را برافراشته و در جستجوی دینی راستین و بدور از خرافه بودند، سکوت اختیار می‌کرد.^۱ خودش می‌گوید: در کنار کعبه و در صحن مسجدالحرام نشسته بودم؛ زید بن عمرو بن نفیل نیز آن‌جا بود که امیه بن ابی‌الصلت به نزدش آمد و گفت: «چگونه‌ای ای طالب خیر و حقیقت؟» زید بن عمرو گفت: «خوبم.» امیه، ادامه داد: «به نتیجه‌ای هم دست یافته‌ای؟» و چون زید، پاسخ منفی داد، چنین سرود:

کل دین يوم القيامة إلا ما قضی الله فی الحقیقة بور^۲

و سپس افزود: «پیامبری که انتظارش می‌رود، یا از میان ما برانگیخته خواهد شد و یا از میان شما.» ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: پیش از آن، هرگز نشنیده بودم که شخصی، به پیامبری برانگیخته خواهد شد و یا کسی انتظار بعثتش را داشته باشد؛ برخاستم و به نزد ورقه بن نوفل رفتم. او، به آسمان زیاد می‌نگریست و ناله‌ای در سینه‌اش، موج می‌زد. (اشاره‌ای است به

^۱ مواقب الصدیق مع النبی بمکه، از دکتر عاطف لماضه، ص 6

^۲ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 31؛ ترجمه: هر دینی، در روز قیامت، تباه و بی‌نتیجه خواهد بود مگر آن دینی که خداوند، به آن حکم کرده و بنایش را بر حق و حقیقت، نهاده است.

عبادت گزار بودن نوفل.) ماجرا را به او گفتم. به من گفت: «بله، ای پسر برادر! ما، اهل کتاب و دارای علم و دانش هستیم؛ آن پیامبر که انتظار بعثت می‌رود، از میان عرب‌های پاک‌نژاد و شریف، مبعوث می‌شود. من، نسب‌شناس نیز هستم و می‌دانم که قوم تو، نسب برجسته‌ای دارند.» گفتم: ای عمو! آن پیامبر، چه می‌گوید؟ گفت: «همان چیزی را می‌گوید که به او وحی می‌شود؛ او، چنان شخصیتی دارد که ستم نمی‌کند و بر کسی ستم روا نمی‌دارد.» ابوبکر رضی الله عنه می‌افزاید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، به آن حضرت ایمان آوردم و تصدیقش کردم.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، دوره‌ی جاهلی را با بصیرت، عقل و اندیشه‌ای روشن و با استعدادی درخشان، تیزهوشی، ذکاوت و اندیشه‌ی استواری که تمام وجودش را در بر گرفته بود، سپری کرد. تیزهوشی و فراست ابوبکر رضی الله عنه، این امکان را برایش فراهم آورد که بتواند اشعار و اخبار زیادی را در مورد بعثت پیامبری جدید، به خاطر بسپارد. یک بار رسول اکرم صلی الله علیه و آله از گروهی از صحابه که ابوبکر رضی الله عنه نیز در میان آنها بود، پرسیدند: «چه کسی از شما سخنان قس بن ساعده را در بازار عکاظ، حفظ است؟» صحابه ساکت بودند که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «من، کلام قس را حفظ هستم؛ آن روز من، در بازار عکاظ بودم که قس، بر شتر خاکستریش، ایستاد و گفت: ای مردم! گوش کنید و آگاه باشید تا فایده ببرید؛ همانا همه، روزگاری زندگی می‌کنند و روزی هم مرگشان، فرامی‌رسد؛ آن کس که بمیرد، فرصتش پایان می‌یابد. بی‌گمان در آسمان، خبرهایی است که ما از آن بی‌خبریم و در زمین اتفاقات قابل پندی در جریان است؛ زمین، به‌سان فرش گسترده و آسمان، همانند سقفی برافراشته است؛ ستارگان، در گردش هستند و دریاها، هرگز نمی‌خشکند؛ شبها، تار و تاریک است و آسمان، دارای برج‌ها، باروها و ستارگان بی‌شمار! قس، خطاب به مردم سوگند یاد نمود که خداوند، دینی دارد که از دین شما بهتر و دوست‌داشتنی‌تر است و سپس چنین سرود:

فی الذاهبین الأولی— من القرون لنا بصائر

^۱ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 52

لما رأيت موارداً
و رأيت قومی نحوها
أيقنت أني لامحاً
للموت ليس لها مصادر
يسعى الأكابر والأصاغر
لثة حيث صار القوم صائر^١

یعنی: «در مردمانی که پیش از این رفته‌اند، پندها و عبرت‌های زیادی برای ما وجود دارد.

آن‌گاه که مرگ‌های زیادی دیدم، دانستم که مرگ، وقت و زمان مشخصی ندارد. من، خویشان نزدیک و دور خود را از کوچک و بزرگشان دیدم که به سوی مرگ می‌روند و بدین ترتیب یقین کردم که من نیز به همان‌جا می‌روم که آنان رفتند». ابوبکر صدیق رضی الله عنه با حافظه‌ای استوار و بلندمدت، توانست گفته‌های قس بن ساعده را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، بازگو کند.^٢

باری، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سفر شام، خوابی دید؛ آن خواب را برای بحیرای راهب، تعریف کرد. بحیرا، پرسید: «تو از کجایی؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «از مکه؛» بحیرا پرسید: «از کدامین طایفه؟» ابوبکر، پاسخ داد: «از قریش.» بحیرا دوباره سؤال کرد: «چه کاره هستی؟» ابوبکر جواب داد: «تاجرم.» بحیرا گفت: «اگر خداوند، خوابت را به حقیقت تبدیل کند، پیامبری از قوم تو برمی‌انگیزد که تو در حیات آن پیامبر، وزیر و معاون او خواهی بود و پس از او خلیفه و جانشینش خواهی شد.» ابوبکر رضی الله عنه این گفته‌های بحیرا را همواره پیش خود نگه داشت و فاش نکرد.^٣

ابوبکر رضی الله عنه، پس از جستجو و انتظاری طولانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قریشیان مبعوث شد، اسلام آورد. شناخت عمیق ابوبکر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و رابطه‌ی استوارش با ایشان در زمان جاهلیت مردم مکه، او را بیش از هر چیز دیگری برای لبیک گفتن به دعوت حق، یاری رساند. آن هنگام که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد، ایشان، شروع به دعوت مردم به سوی خداوند

^١ مواقف الصديق مع النبي بمكة، ص 8

^٢ مواقف الصديق مع النبي بمكة ص 9

^٣ الخلفاء الراشدون از محمود شاکر، ص 34

یکتا نمود و نخستین انتخاب و گزینش آن حضرت ﷺ برای دعوت به اسلام، یار و رفیق دل‌سوزش ابوبکر بود که او را پیش از بعثت، به نرم‌خویی و پاک‌نهادی می‌شناخت؛ همان‌طور که ابوبکر ﷺ نیز پیامبر ﷺ را به صداقت، امانت و اخلاق سترگش شناخته بود و می‌دانست، چنین شخصی که نمی‌تواند، بر مردم دروغ بیافد، هرگز بر خداوند نیز دروغ نمی‌بندد.^۱

رسول خدا ﷺ، دعوتشان را به ابوبکر عرضه کردند و ابوبکر ﷺ نیز بدون درنگ و دودلی، قدم پیش نهاد و مسلمان شد و با رسول خدا ﷺ، پیمان یاری بست و به پیمانش عمل کرد. به همین خاطر، رسول اکرم ﷺ، درباره‌ی ابوبکر، فرموده‌اند: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذِبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَوَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟) یعنی: «خداوند، مرا به سوی شما برانگیخت؛ شما (تکذیبیم کردید و) گفتید: دروغ می‌گویی؛ اما ابوبکر (تصدیق نمود و) گفت: راست می‌گویند؛ او، مرا با جان و مالش یاری نمود.» و دوبار فرمودند: «پس آیا شما، یار و رفیق دل‌سوزم را (محض خاطر من) برایم می‌گذارید؟»^۲

ابوبکر ﷺ اولین مرد آزادی بود که اسلام را پذیرفت. ابراهیم نخعی، حسان بن ثابت، ابن عباس و اسماء بنت ابی‌بکر ﷺ گفته‌اند: اولین کسی که اسلام آورد، ابوبکر بود. یوسف بن یعقوب می‌گوید: پدرم و مشایخ و اساتید ما اعم از: محمد بن منکدر، ربیع بن عبدالرحمن، صالح بن کیسان، سعد بن ابراهیم و عثمان بن محمد، در این شک و تردیدی نداشتند که نخستین فردی که مسلمان شده، ابوبکر صدیق ﷺ بوده است.^۳

ابن عباس رضی الله عنهما گفته‌است: نخستین کسی که نماز خواند، ابوبکر بود و سپس، اشعاری از حسان ﷺ را در این باره آورد که:

إذا تذكرت شجواً من أخي ثقة فاذا ذكر أخاك أبابكر بما فعلا
خير البرية أتقاها وأعدلها بعد النبي وأفأها بما حملا

^۱ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 44

^۲ بخاری کتاب فضائل اصحاب‌النبي شماره‌ی 3661

^۳ صفة الصفوة (237/1)؛ روایت احمد، فضائل الصحابة (1206/3)

وَأول الناس منهم صدق الرسلا	الثانى التالى المحمود مشهده
طاف العدو به إذ صعد الجبلا	والثانى اثنين فى الغار المنيف و قد
هدى صاحبه الماضى و ما انتقلا	عاش حميداً لأمر الله متبعاً
من البرية لم يعدل به رجلا ¹	و كان حب رسول الله قد علموا

ترجمه: «هرگاه خواستی از روی محبت، از یاران و دوستان، یاد کنی و خاطره‌ی خوشی را به یاد آوری، برادرت ابوبکر را با کارهایی که (در راه اسلام و برای اسلام) کرده است، به یاد آور.

او، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، بهترین، پرهیزکارترین و عادل‌ترین نیکوکاران می‌باشد و دیده‌ها را خوب پرداخته (و هر مسؤولیتی را که پذیرفته، به نیکی انجامش داده است). کسی که در هجرت، همراه پیامبر بود و همراهی‌اش با پیامبر در غار، در قرآن آمده و ستوده شده است؛ او، نخستین شخص این امت است که پیامبران را تصدیق نمود. ابوبکر، در غار کوه بلند، ستر و استوار به همراه پیامبر بود؛ در حالی که دشمنان، از کوه بالا رفته بودند و دور و بر غار می‌گشتند. ابوبکر، چه نیک، زندگی کرد؛ او، در زندگی همواره پیرو دستورهای خداوند بود و بر راه یار و دوستش رسول خدا صلی الله علیه و آله گام می‌نهاد و هیچ‌گاه در عرصه‌ی اطاعت از خدا و پیامبر، فروگذاری نکرد و منحرف نشد. همه‌ی نیکان و نیکوکاران، می‌دانند که هیچکس به اندازه‌ی ابوبکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست نمی‌دارد و محبت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبت همه‌ی محبان پیامبر، بیش‌تر است.»

علما، مسأله‌ی مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه را مورد بررسی قرار داده‌اند که آیا ابوبکر، نخستین کسی است که اسلام آورد؟ عده‌ای در این باره نظر قطعی داده و ابوبکر را نخستین مسلمان این امت، دانسته‌اند؛ برخی نیز با نظریه‌ای قطعی، علی رضی الله عنه را نخستین مسلمان شناخته‌اند. عده‌ای گفته‌اند: زید بن حارثه رضی الله عنه، پیش از همه مسلمان شد. اما ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «نخستین مسلمان از میان زنان و هم‌چنین مردان، خدیجه رضی الله عنها است؛ از

¹ دیوان حسان بن ثابت به تحقیق ولید عرفات، (17/1)

غلامان آزادشده، زید بن حارثه[ؓ] و از افراد نابالغ، علی[ؓ]، پیش از دیگران مسلمان شدند. این‌ها، در آن موقع اعضای خانواده‌ی پیامبر[ؐ] بودند. و اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر صدیق[ؓ] بود که فواید و پیامدهای نیک مسلمان شدنش، بیش از افراد مذکور بود. چراکه او، به عنوان یکی از رؤسای قریش، جایگاه والا و ثروت زیادی داشت و از آن‌جا که مورد احترام و محبت همه بود، دعوتش در دیگران اثر می‌کرد؛ وی، دعوت‌گری بود که در راه خدا و رسولش، مال و ثروت خود را هزینه و صرف نمود.

ابن کثیر اضافه بر این می‌گوید: «ابوحنیفه[ؓ]، این اقوال را به‌خوبی جمع‌بندی نموده و گفته است: اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر[ؓ] می‌باشد و نخستین زنی که اسلام آورد، خدیجه رضی‌الله‌عنها است؛ از میان غلامان، زید بن حارثه[ؓ] و از پسران نابالغ، علی[ؓ]، پیش از دیگران مسلمان شدند.»^۱

هنگامی که ابوبکر[ؓ] مسلمان شد، سرور و شادی تمام قلب پیامبر[ؐ] را در بر گرفت؛ عایشه‌ی صدیق رضی‌الله‌عنها در این‌باره می‌گوید: «زمانی که سخنان پیامبر[ؐ]، پایان یافت، ابوبکر[ؓ]، اسلام آورد و پیامبر اکرم[ؐ]، در حالی از نزد ابوبکر رفتند که از شادی و سرور مسلمان شدن ابوبکر[ؓ]، کسی در مکه، از ایشان، شادمان‌تر نبود.»^۲

ابوبکر[ؓ] گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت[ؐ] قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛ خلق و خوی و الایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به‌گونه‌ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند. چراکه اخلاق و منش نیک، عامل و عنصری مؤثر در برقراری پیوند و الفت می‌باشد. او، همان است که رسول‌خدا^ﷺ، درباره‌اش فرموده‌اند: (أرحم أمتی بأمتی أبوبکر) یعنی: «مهربان‌ترین فرد امتم نسبت به امت من (و در قیاس با دیگران)، ابوبکر است.»^۳

^۱ البداية و النهاية (26/3 و 28)

^۲ البداية و النهاية (29/3)

^۳ صحیح الجامع الصغیر، از آل‌بانی (8/2)

ابوبکر رضی الله عنه در تاریخ و نسب‌شناسی که در نزد عرب‌ها، مهم‌ترین علوم و دانش‌ها محسوب می‌شد، بیش‌ترین بهره را داشت و قریشیان نیز همواره به برتری علمی ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی این علوم اذعان می‌کردند و باور داشتند که ابوبکر رضی الله عنه از گذشته‌ی خوب و بد قریش و قریشیان، آگاهی و دانش وافری دارد. فرهیختگان قریش همواره در پی مجالس ابوبکر بودند تا با دانش وافر و گسترده‌ی او، عطش پژوهش و جویندگی خود را فرو خوابانند. جوانان بیدار و تیزهوش، مجالس علمی ابوبکر رضی الله عنه را دنبال می‌کردند تا از داشته‌های علمی او، استفاده کنند که این خود، نشان دیگری از مقام والای ابوبکر رضی الله عنه است. فعالان مالی و تجاری مکه نیز همواره به مجالس ابوبکر، رفت و آمد داشتند؛ چراکه گرچه ابوبکر رضی الله عنه، بزرگ‌ترین بازرگان مکه نبود، اما از مشهورترین تجار و بازرگانان مکه محسوب می‌شد. سایر اقشار و عموم مردم نیز همواره به خاطر برتری‌های اخلاقی و رفتاری ابوبکر رضی الله عنه، در مجالسش شرکت می‌کردند و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به سبب اخلاق سترگش، مهمان‌دار بزرگی بود که با دیدن مهمانانش شادمان می‌شد و با آنان، انس و الفت می‌گرفت. طبقات و اقشار مختلف جامعه‌ی مکی، هر کدام به سهم خود از ابوبکر رضی الله عنه استفاده می‌کردند. جایگاه والای ادبی، علمی و اجتماعی ابوبکر در مکه، باعث شد که با مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه و آغاز حرکت دعوتی او، جمعی از برگزیدگان مکه، مسلمان شوند و در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار بگیرند.^۱

دعوت دادن ابوبکر رضی الله عنه به سوی اسلام

ابوبکر رضی الله عنه مسلمان شد و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مسؤولیت دعوت را بر عهده گرفت؛ او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، به خوبی یاد گرفت که اسلام، دین عمل، دعوت و جهاد است و ایمان مسلمان، زمانی کامل می‌شود که جان و بلکه تمام داشته‌های خود را برای پروردگار جهانیان

^۱ التریبة القيادية (116/1)

نثار کند.^۱ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٤﴾﴾ (انعام: 162 و 163)

یعنی: «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است؛ پروردگاری که شریک ندارد و به همین دستور داده شده‌ام و من نخستین مسلمان (امت خود) هستم.»

ابوبکر رضی الله عنه برای دعوت جدید، جنب و جوش و فعالیت زیاد و در عین حال خجسته و پربرکتی داشت، هر کجا که قدم می‌گذاشت و حرکت می‌کرد، پیامدهای زیادی بجای می‌نهاد و دستاوردهای بزرگی نصیب اسلام می‌کرد. او، واقعاً نمونه‌ی زنده و مصداق

حقیقی فرموده‌ی الهی بود که: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ

وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ

بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٦٥﴾﴾ (نحل-125)

یعنی: «مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا، به راه پروردگارت دعوت بده و با ایشان به بهترین شیوه، گفتگو کن. همانا پروردگارت، بهتر می‌داند که چه کسانی ره یافته و هدایت شده می‌باشند.»

تلاش و فعالیت ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی دعوت الی الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می‌کند و این حقیقت را روشن می‌سازد که پذیرش دین خدا، قرار و آرام مؤمن را می‌گیرد و او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد تا این که در دنیای مردم، آنچه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی دعوت

^۱ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 87

تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.^۱

اولین و مهم‌ترین نتیجه‌ی فعالیت‌های دعوتی ابوبکر رضی الله عنه، مسلمان شدن کسانی بود که در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار گرفتند؛ افرادی از قبیل: زبیر بن عوام، عثمان بن عفان، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عثمان بن مظعون، ابو عبیده بن جراح، عبدالرحمن بن عوف، ابوسلمه بن عبدالاسد و ارقم بن ابی الارقم رضی الله عنه. ابوبکر رضی الله عنه، هریک از این بزرگواران را جداگانه به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برد؛ آن‌ها به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، اسلام آوردند و هر یک از آنان، به‌سان ستونی برای ساختمان عظیم دعوت شد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مسلمان شدن این‌ها، قوت و توان بیش‌تری برای دعوت یافتند. خداوند متعال، با مسلمان شدن این افراد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را قوت و توانی افزون عنایت کرد و به دنبال مسلمان شدن این افراد نام‌دار، عموم مردم اعم از از زنان و مردان، دسته دسته به اسلام گرویدند. یکایک افرادی که به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، مسلمان شدند، طلایه‌دار و پیشاهنگ دعوت اسلامی گردیدند و سبب شدند تا گروه‌های دیگری به شمار پیشگامان دعوت اسلامی بیوندند و با وجود شمار اندکشان، گردان دعوت و دژ رسالت شکل بگیرد؛ آنان، به مقامی دست یافتند که هرگز هیچ‌کس، نتوانست و نخواهد توانست به چنان مقامی دست یابد.^۲

ابوبکر رضی الله عنه، در مسیر دعوت، خانواده‌اش را از یاد نبرد؛ بلکه با توجه و غم‌خوارگی ویژه برای آنان، باعث شد تا اسماء، عایشه، عبدالله، ام رومان و خدمت‌کارش عامر بن فهمیره رضی الله عنه مسلمان شوند. صفات پسندیده، اخلاق کریمانه و ویژگی‌های والای ابوبکر رضی الله عنه عامل مهمی در پذیرش دعوتش از سوی مردم بود؛ اخلاق سترگش، به‌سان دامی گسترده در میان قوم و عشیره‌اش، آن‌ها را شکار و مجذوب خود می‌کرد و همن باعث می‌شد که دعوتش را بپذیرند و یا حداقل در مقابل او، شدت نشان ندهند. او یگانه‌ی نسب‌شناسی در میان قوم

^۱ الوحی و تبلیغ الرساله، دکتر: یحیی یحیی، ص 62

^۲ محمد رسول‌الله، از عرجون (533/1)

خودش بود؛ ابوبکر، فردی سرآمد، محترم و سخاوتمند که از مال و ثروتش، بذل و بخشش می‌نمود و در مکه، جلسات و مهمانی‌های بی‌نظیری داشت؛ او، سخنوری توانمند بود.^۱ آراستگی به چنین ویژگی‌هایی، نیاز و ضرورت گریزناپذیر داعیان و دعوت‌گران است؛ چرا که بی‌بهرگی از این ویژگی‌ها و نداشتن چنین صفاتی، دعوت دعوت‌گران را مانند فریادی در یک دره و دمی در خاکستر، می‌گرداند. سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، روشن‌گر فهم و شناخت درست او از اسلام است و چگونگی زندگی او، نمونه و الگوی مناسبی برای دعوت‌گران می‌باشد تا در دعوت مردم به سوی خدا از او الگو‌گزینی نمایند.

سختی‌هایی که ابوبکر رضی الله عنه در مسیر دعوت متحمل شد:

ابتلای انسان به پاره‌ای از سختی‌ها، یک سنت و تقدیر الهی است که در میان افراد، گروه‌ها، امت‌ها، ملت‌ها و دولت‌های مختلف جریان می‌یابد. این سنت الهی، آن‌چنان در میان صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم جریان یافت که آنان را متحمل سختی‌های زیادی کرد و آنان را به مصائبی آزمود که کوه‌های بزرگ و استوار را هم به زیر می‌کشید. اما صحابه، شکیبایی ورزیدند و جان‌ها و مال‌هایشان را در راه خدا نثار کردند. سختی‌هایی که آنان در راه اسلام کشیدند، به حدی بود که تنها خداوند، اندازه‌اش را می‌داند. مسلمانان اشراف‌زاده هم که در میان قریش دارای جاهت و شرافت بودند، از این مشکلات و سختی‌ها در امان نماندند. ابوبکر رضی الله عنه به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاک و خاکستر ریختند و در مسجد الحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که در میان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.^۲ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سی و هشت نفر رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه با اصرار، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا دعوتشان را آشکارا و علنی کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابوبکر! ما اندکیم.» ابوبکر رضی الله عنه به قدری اصرار کرد که

^۱ السیرة الحلبیة (422/1)

^۲ التمكن للأمة الإسلامية، ص 243

رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته‌اش را پذیرفتند. مسلمانان، در قسمت‌های مختلف مسجد پراکنده شدند و هر کدامشان، طوری جا گرفت که در میان خویشاوندانش باشد. ابوبکر رضی الله عنه، برخاست و شروع به دعوت کرد؛ در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نشسته بودند؛ ابوبکر، نخستین خطیبی بود که به راه خدا و رسولش دعوت داد. مشرکان، بر ابوبکر رضی الله عنه و سایر مسلمانان شوریدند و ابوبکر رضی الله عنه را به شدت زدند و زیر لگد گرفتند. عتبه بن ربیع، به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک شد و شروع به زدن ابوبکر با دو کفش پاشنه‌دار کرد؛ عتبه، تیزی و لبه‌ی محکم کفش‌ها را به صورت ابوبکر رضی الله عنه می‌زد و خودش را روی شکم آن حضرت رضی الله عنه می‌انداخت. ابوبکر رضی الله عنه طوری زخمی و خونین شد که صورت و بینی‌اش، معلوم نمی‌شد. بنی تیم (خویشاوندان ابوبکر) برای دفاع از ابوبکر، به ستیز و دعوی مشرکان برخاستند که در نتیجه مشرکان، دست از زدن ابوبکر رضی الله عنه کشیدند؛ بنی تیم، ابوبکر رضی الله عنه را در پارچه‌ای گذاشتند و او را در حالی به خانه‌اش بردند که در مردنش، شکی نداشتند. بنی تیم دوباره به مسجد برگشتند و گفتند: «به خدا سوگند اگر ابوبکر بمیرد، حتماً عتبه بن ربیع را می‌کشیم.» این را گفته، به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفتند. ابوقحافه (پدر ابوبکر) و بنی تیم، با ابوبکر رضی الله عنه صحبت می‌کردند تا بلکه از او چیزی بشنوند؛ سرانجام ابوبکر پاسخ داد و در واپسین لحظات آن روز، دهان به سخن گشود و گفت: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است؟» بنی تیم تعجب کردند و او را سرزنش نمودند که با این حال، چه جای این پرسش است؟ آنان، به مادر ابوبکر (ام‌خیر) گفتند: «حتماً به ابوبکر چیزی بدهی که بخورد.» زمانی که مادر ابوبکر با او تنها شد، با اصرار از او خواست که چیزی بخورد؛ اما ابوبکر رضی الله عنه گفت: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است؟» ام‌خیر گفت: «به خدا سوگند که من، از حال دوستت، خبری ندارم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به نزد ام‌جمیل بنت خطاب برو و حال پیامبر را از او پیرس.» ام‌خیر به نزد ام‌جمیل رفت و گفت: «ابوبکر از تو جویای حال محمد بن عبدالله است.» ام‌جمیل گفت: «من، نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را؛ اما اگر دوست داری با تو به نزد پسر می‌آیم.» ام‌خیر گفت: باشد. و با هم به خانه‌ی ابوبکر رفتند؛ هنگامی که ام‌جمیل، ابوبکر رضی الله عنه را افتاده و زخمی دید، جلو رفت و گفت: «به خدا سوگند کسانی که با تو چنین کرده‌اند، فاسق و کافرند و من، امیدوارم که خداوند، انتقام تو را از آنان بگیرد.»

ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چطور است؟» ام‌جمیل رضی الله عنها گفت: «مادرت، اینجاست؛ می‌شنود.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «از او به تو آسیبی نمی‌رسد.» ام‌جمیل رضی الله عنها گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح و سالم هستند.» ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «ایشان، کجا هستند؟ ام‌جمیل رضی الله عنها پاسخ داد: «در خانه‌ی ابن ارقم.» ابوبکر فرمود: «به خدا سوگند که تا زمانی که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نروم، چیزی نمی‌خورم و نمی‌نوشم.»

ام‌خیر و ام‌جمیل رضی الله عنهما، صبر کردند تا مردم، به خانه‌هایشان بروند و رفت و آمدشان، قطع شود و سپس او را در حالی که به آن‌ها تکیه داده بود، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، با دیدن ابوبکر رضی الله عنه، با شتاب برخاستند و به سوی او رفتند و او را بوسیدند. مسلمانان نیز با دیدن حال زار ابوبکر رضی الله عنه، به سوی او شتافتند. دل رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به شدت، برای ابوبکر سوخت. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت؛ طوری نیست. فقط آن فاسق، با صورتم چنین کرده‌است. ای رسول خدا! این زن، مادر من است؛ به فرزندش نیکی زیادی کرده و شما هم خجسته و بزرگوارید؛ پس او را به سوی خدا دعوت دهید و از خدا برایش طلب هدایت کنید تا بلکه خداوند، او را به وسیله‌ی دعوت شما، از آتش جهنم برهاند.» راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش دعا کردند و او را به اسلام فرا خواندند و بدین ترتیب ام‌خیر (مادر ابوبکر) همان‌جا مسلمان شد.¹

در این ماجرا، درس‌ها و آموزه‌های زیادی برای هر مسلمانی که مشتاق پیروی از صحابه‌ی کرام است، وجود دارد. به برخی از این آموزه‌ها اشاره می‌کنیم:

1- حرص و اشتیاق وافر ابوبکر رضی الله عنه بر این که اسلام را در برابر کفار، علنی و آشکار کند؛ این مسأله، نشان‌دهنده‌ی عمق ایمان و شجاعت صدیق رضی الله عنه می‌باشد. او، در راه دعوت، آن‌قدر مورد آزار و شکنجه قرار گرفت که خویشتنش، مرگش را قطعی پنداشتند. محبت خدا و رسولش، آن‌چنان در قلب ابوبکر رضی الله عنه جای گرفته بود که پس از اسلام، چیزی جز برافراشتن رایت و پرچم توحید، برایش مهم نبود؛ او، به قیمت جانش هم که شده، خواهان

¹ السیرة النبویة، از ابن‌کثیر (1/439 و 441)؛ البدایة و النهایة (30/3)

این بود که بانگ لا اله الا الله محمد رسول الله بر کرانه‌های مکه، طنین‌انداز شود. آری ابوبکر رضی الله عنه کاری کرد که نزدیک بود جانش را به خاطر عقیده و اسلامش، از دست بدهد.

2- پافشاری ابوبکر رضی الله عنه بر علنی کردن دعوت اسلام در فضای تنگ و سرکش جاهلیت، به خاطر آگاهی دادن به مردم درباره‌ی اسلام و اطلاع‌رسانی به آنان در مورد دینی بود که تازگی و طراوتش، دل‌ها را تسخیر می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه این هدف را در حالی دنبال کرد که به یقین می‌دانست که او و دوستانش، مورد اذیت و شکنجه واقع می‌شوند. بنابراین چرایی و دلیل این پافشاری را باید در وارستگی ابوبکر رضی الله عنه جستجو نمود.

3- محبت خدا و رسول، آن‌چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه نفوذ کرده بود که آنان را از خودش بیش‌تر دوست می‌داشت. برای درک درستی این نکته، همین دلیل بس که با وجود آن همه سختی و رنج و در حالی که امیدی به زندگیش نیست، حال پیامبر صلی الله علیه و آله را جویا شد و پرسید: حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چطور است؟! او، چیزی نخورد و سوگند یاد کرد که تا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نرود از خورد و نوش، امتناع می‌کند.

آری، هر مسلمانی، باید این چنین باشد و خدا و رسولش را بیش‌از هر چیزی دوست بدارد؛ حتی اگر در این مسیر، مجبور شود از جان و مالش مایه بگذارد.^۱

4- عصیبت قومی و جانب‌داری خویشاوندی در آن زمان، نقش مهمی در شکل‌گیری و یا ایجاد دگرگونی و تحول در رخدادها و رفتارهای اجتماعی افراد داشت. این جانب‌داری، به حدی بود که حتی در صورت وجود اختلاف عقیده هم پدیدار می‌شد. چنان‌که بنی‌تیم (خویشاوندان ابوبکر) با وجودی که مسلمان نشده بودند، از ابوبکر جانب‌داری کرده و تهدید نمودند که اگر ابوبکر بر اثر جراحت، جان بازدهد، حتماً عتبه را می‌کشند.^۲

5- در این ماجرا، واکنش‌های جالب و شکوهمندی از ام‌جمیل بنت خطاب رضی الله عنها بروز می‌کند و او را به خیزش و حرکت به خاطر دین وامی‌دارد و میزان اشتیاق وی بر

^۱ استخلاف ابوبکر الصدیق، از دکتر جمال عبدالهادی، ص 131 و 132

^۲ محنة المسلمین فی العهد المکی، دکتر سلیمان سویکت، ص 79

پاسداری از دین را نمایان می‌سازد. به‌طور مثال ام‌جمیل رضی الله عنها در پاسخ مادر ابوبکر رضی الله عنه که حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را پرسید، آگاهانه و باتدبیر گفت: «من، نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را» این واکنش ام‌جمیل رضی الله عنها، یک منش و استراتژی هشیارانه و احتیاط‌آمیز بود؛ چرا که تا آن هنگام ام‌خیر، مسلمان نشده بود و ام‌جمیل نیز اسلامش را از ام‌خیر پنهان نمود و جای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او نشان نداد که مبادا ام‌خیر جاسوس قریشیان باشد.^۱ ام‌جمیل با آن که خودش را نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌خیال و ناآشنا جلوه داد، موفق شد با فراست تمام به مادر ابوبکر بقبولاند که به دیدن ابوبکر رضی الله عنه برود و پس از آن که با ابوبکر رضی الله عنه ملاقات نمود، باز هم جوانب احتیاط را رعایت کرد و در کمال هشپاری کوشید تا محل اختفای رسول خدا صلی الله علیه و آله را فاش نکند و در عین حال به ابوبکر رضی الله عنه، اطمینان خاطر بدهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحیح و سالم هستند.^۲ جلوه‌ی دیگر احتیاط و هشپاری این‌ها برای حفظ اسرار مسلمانان، شگرد ام‌جمیل، ام‌خیر و ابوبکر به‌هنگام رفتن به خانه‌ی ابن‌ارقم است که صبر می‌کنند تا رفت و آمدها، تمام شود و مردم، به خانه‌هایشان بروند.^۳

6- در این ماجرا میزان خیرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مادرش نمایان می‌شود که مشتاق مسلمان شدن مادرش بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «این، مادر من است که نسبت به فرزندش نیکی زیادی روا داشته و می‌دارد؛ شما نیز بزرگوار و پرخیر هستید؛ پس او را به سوی خدا دعوت دهید و از خدای متعال، برایش هدایت بخواهید تا او را به وسیله‌ی دعوت شما، هدایت کند و از آتش جهنم برهاند.» این، از ترس عذاب الهی و رغبت و اشتیاق به رضوان و بهشت پروردگار بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد که مادرش را دعوت دهند و برایش دعای هدایت کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای هدایت مادر ابوبکر رضی الله عنه دعا کردند و دعایشان پذیرفته شد و بدین ترتیب

^۱ السیرة النبویة، قراءة لجوانب الحذر و الحماية، ص 50

^۲ مرجع سابق، ص 51

^۳ استخلاف الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص 132

مادر ابوبکر، اسلام آورد و در جرگه‌ی مسلمانانی قرار گرفت که برای نشر و گسترش دین خدای متعال، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌کردند. از این ماجرا درمی‌یابیم که خدای متعال، بر بندگانش، مهر و رحمت بی‌کرانی فرو می‌فرستد و به درستی قانون و سنت «پاداشِ پس از رنج و مشقت» پی می‌بریم و مشاهده می‌کنیم که هر مشقتی، پیامد و نتیجه‌ی درخور و شایسته‌اش را به دنبال دارد.

7- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن‌جا که هم‌راه و هم‌نشین خاص و همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، بیش از سایر صحابه در معرض اذیت و آزمایش قرار می‌گرفت؛ چراکه او همواره در جاهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعرض می‌شد، همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و همین رابطه و همراهی همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، او را فدایی و جان‌نثار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده بود که برای دفاع از ایشان پیاپی خاست و در حالی که خودش، از بزرگان قریش و چهره‌های معروف و نام‌دار بود، مورد اذیت و سفاهت کفار قرار می‌گرفت.¹

حمایت و پشتیبانی ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکر رضی الله عنه بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و هم‌چنین حمایت و پشتیبانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از هیچ سرزنش و توبیخی متأثر نمی‌شد. عروه بن زبیر می‌گوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص خواستم که برایم از شدیدترین رفتارهای مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بگوید؛ او، گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کنار کعبه نماز می‌خواندند که عقبه بن ابی معیط آمد و لباس را در گردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آویخت و به قدری کشید که نزدیک بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خفه شوند. ابوبکر رضی الله عنه به سوی عقبه

¹ محنة المسلمین فی العهد المکی، ص 75

شتافت، شانه‌هایش را گرفت و او را از پیامبر اکرم ﷺ دور کرد^۱ و گفت: ﴿تَقْتُلُونَ رَجُلًا مَن يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ﴾ (غافر-28)

یعنی: «آیا می‌خواهید مردی را بکشید به این خاطر که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟»

در روایت انس ﷺ آمده است: باری مشرکان، رسول اکرم ﷺ را چنان زدند که آن حضرت ﷺ تا سرحد بیهوشی پیش رفتند. ابوبکر ﷺ پیا خاست و گفت: «وای بر شما؛ (آیا کسی را به این خاطر می‌زنید و می‌خواهید بکشید که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟)»^۲ در روایت اسماء رضی الله عنها آمده است: شخصی، فریادزنان، به نزد ابوبکر ﷺ آمد و گفت: «دوستت را دریاب و به کمکش بشتاب.» اسماء رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر ﷺ در حالی که چهار گیسو داشت، از میان ما برخاست و با شتاب به سوی پیامبر ﷺ رفت و فریاد برآورد که: ﴿تَقْتُلُونَ رَجُلًا مَن يَقُولُ رَبِّيَ اللَّهُ﴾. مشرکان با شنیدن فریاد ابوبکر ﷺ، دست از آزار رسول خدا ﷺ کشیدند و به سوی ابوبکر ﷺ شتافتند و او را زدند. ابوبکر ﷺ در حالی به خانه بازگشت که از شدت کتکی که به او زده بودند، هر یک از گیسوانش را که دست می‌زد، کنده می‌شد و در دستانش قرار می‌گرفت.^۳

یک بار علی بن ابی‌طالب ﷺ در حال سخنرانی پرسید: «ای مردم! چه کسی شجاع‌تر و دلیرتر است؟» مردم گفتند: «شما، ای امیر مؤمنان!» فرمود: «من، با هر کس که جنگیده‌ام، شکستش داده‌ام؛ اما شجاع‌ترین مردم، ابوبکر ﷺ است. ما برای رسول خدا ﷺ سایه‌بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول خدا ﷺ بماند تا مشرکی، به آن حضرت ﷺ حمله نکند؟ به خدا سوگند تنها ابوبکر ﷺ برای این کار قدم پیش نهاد و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و بالای سر پیامبر ﷺ ایستاد و هر مشرکی را که به پیامبر ﷺ

^۱ بخاری، شماره‌ی 3586

^۲ الصحيح المسند فی فضائل الصحابة از عدوی، ص 37

^۳ منهاج السنة (4/3)؛ فتح الباری (169/7)

نزدیک می شد، دور می کرد؛ پس ابوبکر رضی الله عنه، شجاع ترین مردم است.» علی رضی الله عنه افزود: «من، دیدم که قریشیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان گرفته بودند و این ابوبکر رضی الله عنه بود که به شدت از آن حضرت صلی الله علیه و آله دفاع می کرد و آنان را از ایشان دور می راند. قریشیان به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: تویی که خدایان را منکر شده ای و به جای این همه معبود، به خدای واحدی معتقدی؟! در آن هنگام تنها ابوبکر رضی الله عنه بود که به آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و در حالی که گفته ی مؤمن آل فرعون را بر زبان داشت، رویاروی مشرکان ایستاد و آنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد. حال، شما را به خدا سوگند می دهم که مؤمن آل فرعون، بهتر است یا ابوبکر؟» مردم، ساکت بودند و چیزی نگفتند. علی رضی الله عنه فرمود: «قسم به خدا، اگر تمام زمین از امثال مؤمن آل فرعون پر شود، یک لحظه ی ابوبکر رضی الله عنه از همه ی آنها بهتر است. زیرا مؤمن آل فرعون، ایمانش را پنهان کرده بود؛ اما این مرد (ابوبکر)، ایمانش را آشکارا بیان کرد.»^۱

این، وصف و جلوه ی روشنی از ابوبکر رضی الله عنه به زبان علی مرتضی رضی الله عنه می باشد که کشاکش میان حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را به تصویر می کشد و به خوبی روشن می سازد که ابوبکر رضی الله عنه در راه خدای متعال، چه قدر سختی و مشقت متحمل شد. بنابراین شخصیت و سیمای واقعی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از لابلای نشانه ها و ویژگی های بی نظیرش، به گواهی و زبان امام علی رضی الله عنه شناخته می شود. علی رضی الله عنه پس از گذشت چندین سال در دوران خلافتش به ویژگی های ابوبکر اشاره می کند و به رادمردی و شجاعتش گواهی می دهد و آن چنان به هنگام گفتن صفات ابوبکر رضی الله عنه متأثر و دگرگون می شود که هم خودش، می گیرد و هم دیگران را به گریه می اندازد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین مسلمانانی است که در راه خدا مورد شکنجه و آزار قرار گرفت. او، نخستین پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین دعوت گری بود که به سوی خدا فرا خواند.^۲ او، بازوی راست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که برای حمایت از دعوت دعوت و یاری پیامبر، تمام تلاشش را به کار بست تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را در گرامی داشت و

^۱ البدایة و النهایة (3/271 و 272)

^۲ ابوبکر الصدیق، از محمد عبدالرحمن قاسم، ص 29

تعلیم و تربیت تازه مسلمانان، یاری برساند. ابوذریه رضی الله عنه ضمن بیان داستان مسلمان شدنش می گوید: ... ابوبکر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «به من اجازه دهید تا من، او را برای شام پیش خود ببرم.» ابوبکر رضی الله عنه با کشمش طائف، از ابوذریه رضی الله عنه پذیرایی کرد.^۱ ابوبکر رضی الله عنه، بی پروا و بدون هیچ ترس و هراسی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستاد و همواره هر خطر بزرگ و کوچکی را که متوجه پیامبر می شد، دور می کرد و تا آن جا که می توانست از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر دشمنان، دفاع و پشتیبانی می نمود. او، مشرکان را دید که یقه و گریبان رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته اند؛ خودش را به میان آنان افکند و بانگ برآورد: «وای بر شما؛ آیا می خواهید او را به این خاطر که می گوید: پروردگارم، الله است، بکشید؟» مشرکان، دست از رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیدند و شروع به زدن ابوبکر رضی الله عنه و کشیدن و کندن موهایش نمودند و او را به قدری کتک زدند که خونین و بی هوش شد.^۲

آزاد کردن غلامان:

اذیت و آزار قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش، موازی با گسترش دعوت اسلام در مکه، افزایش یافت و به نهایت خشونت بر ضد مسلمانان و به ویژه مسلمانان ضعیف و بی کس رسید. قریشیان، آزار و شکنجه ی مسلمانان را شدید و سخت کردند تا بلکه اهل اسلام را از عقیده و ایمانشان برگردانند و آنان را مایه ی عبرت دیگران قرار دهند و در عین حال بتوانند آتش خشم و کینه ای را که از اسلام و مسلمانان، به دل داشتند و آزارشان می داد، فرو خوابانند.

بلال رضی الله عنه، یکی از همین مستضعفان بود که به شدت شکنجه می شد. او، هیچ پشتیبان و عشیره ای نداشت که از او حمایت کند و به دفاع از وی شمشیر بکشد. افرادی چون بلال رضی الله عنه، در جامعه ی جاهلی مکه، هیچ عددی محسوب نمی شدند و تنها حق و بهره ای که از زندگی داشتند، این بود که بیگاری کنند، اطاعت نمایند و مانند کالا و شتر، خرید و

^۱ فتح الباری (213/7)؛ الخلافة الراشدة از یحیی یحیی، ص 156

^۲ عبقرية الصديق از عقاد، ص 87

فروش شوند. بنابراین در چنان جامعه‌ای داشتن نظر، اندیشه، دعوت و یا پیوستگی به یک مکتب و جریان، برای بردگان بینوا، جرم بزرگی بود. آن هم پیوستگی و ارتباط با دعوتی که جامعه‌ی مکه را تکان داده و زیرساخت‌های فکری و باورهای کهن مردمش را زیر سؤال برده بود. دعوت جدید، جوانان زیادی را جذب خود کرده و آنان را رویاروی باورها و آداب و رسوم میراثی پدرانیشان قرار داده بود. دعوت جدید، قلب این غلام به ظاهر بی‌چیز و ناچیز را تسخیر نمود و او را در پهنه‌ی زندگی، انسانی چون سایر افراد به شمار آورد.^۱ مفاهیم ایمان، در اعماق وجود بلال رضی الله عنه نفوذ کرد و پس از مسلمان شدن وی و گرایش به دین جدید و پذیرش دعوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پیوستن به سایر برادران دینی‌اش در قافله‌ی بزرگ دعوت، سر بر آورد. امیه بن خلف که مالک بلال رضی الله عنه بود، گاهی با تطمیع و گاهی با تهدید، در صدد آن برآمد که بلال رضی الله عنه را از راهی که در پیش گرفته بود، منحرف کند؛ اما وقتی که دید بلال رضی الله عنه بیش از تصورش سمج و استوار است و به کفر و جاهلیت باز نمی‌گردد، بر او خشم گرفت و او را بی‌آن که یک شبانه‌روز، آب و غذا بدهد، به صحرا برد و در زیر تابش سوزان آفتاب نیم‌روزی، به پشت بر روی ریگ‌های داغ انداخت و به دیگر غلامانش دستور داد که سنگ بزرگی، روی سینه‌ی بلال رضی الله عنه بگذارند. دست‌های بلال را بستند و سنگ بزرگی، رویش نهادند. امیه بن خلف به بلال رضی الله عنه گفت: «یا همین طور می‌میری و یا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم»، کافر می‌شوی و لات و عزی را می‌پرستی.» اما بلال رضی الله عنه، ثابت و استوار، احد احد می‌گفت. او، از عمق وجودش می‌گفت: «خدا، یکی است؛ خدا، یکی است.» امیه بن خلف، مدتی بلال رضی الله عنه را به همین طرز وحشتناک، شکنجه داد^۲ تا این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به محل شکنجه‌ی بلال رضی الله عنه رفت و به امیه گفت: «از خدا نمی‌ترسی که این بینوا را این چنین شکنجه می‌کنی؟! تا کی می‌خواهی به این کار ادامه دهی؟» امیه گفت: «تو، خودت او را خراب کردی و به این روز انداختی؛ اگر راست می‌گویی نجاتش بده.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «باشد؛ این کار را می‌کنم. غلام سیاهی دارم که بر

^۱ التریبۃ القیادیة (1/136)

^۲ عتیق العتقاء (ابوبکر الصدیق)، نوشته‌ی محمود بغدادی، ص 39

دین توست و از بلال رضی الله عنه قوی تر است. او را به جای بلال رضی الله عنه به تو می دهم.» امیه نیز پذیرفت و ابوبکر رضی الله عنه غلامش را به امیه داد و بلال رضی الله عنه را از او گرفت و آزاد کرد.^۱ به روایت دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بلال رضی الله عنه را به چهل اوقیه طلا خرید.^۲ به راستی بلال رضی الله عنه چقدر استوار و شکیبیا بود! او، با صدق و اخلاص مسلمان شد و قلب پاکی داشت؛ صبر و شکیبایی بلال رضی الله عنه او را در برابر آزار و شکنجه‌ی کفار، تسلیم‌ناپذیر کرد و خشم و عصبانیت کافران را برانگیخت. بلال رضی الله عنه در برابر کفار پایداری کرد و هرگز با آنان کنار نیامد و دست از توحید و اسلام برنداشت؛ بلکه همواره با تمام تاب و توانش، بانگ توحید بر زبان داشت و در راه خدا چنان استقامتی کرد که به سرشکستگی کافران انجامید.^۳ قطعاً در پس هر سختی و مشقتی، راحتی و گشایشی هست؛ بلال رضی الله عنه از آزار و شکنجه‌ی کفار و از بند بردگی رهایی یافت و مانده‌ی عمرش را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکر رضی الله عنه بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می کرد. از آن دست مسلمانانی که توسط ابوبکر رضی الله عنه آزاد شدند، می توان به این افراد اشاره کرد: *عمر بن فهیره که در جنگ‌های بدر و احد نیز حضور یافت و در بصره به شهادت رسید. *ام عیسی. *زنیره که هنگام آزادیش نابینا شد و کفار مکه گفتند: او، به گرفت و عذاب لات و عزی، گرفتار شده که بینایی اش را از دست داده است. زنیره رضی الله عنها گفت: «به خدا سوگند، آنان دروغ می گویند؛ چرا که لات و عزی نه می توانند به کسی ضرری برسانند و نه نفعی.» خدای متعال، بینایی زنیره رضی الله عنها را

^۱ السیرة النبویة از ابن هشام (394/1)

^۲ التریبة القیادیة (140/1)

^۳ محنة المسلمین فی العهد المکی، ص 92

دوباره به او بازگردانید.^۱ *نهدیه و دخترش که کنیزان زنی از بنی عبدالدار بودند؛ آن زن، نهدیه و دخترش را به آرد کردن گندم و گرداندن آسیاب دستی واداشته بود و می گفت: «به خدا که هرگز شما را آزاد نمی کنم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دیدن این صحنه و شنیدن قسم آن زن، فرمود: «تو، آخرش سوگندت را می شکنی.» زن گفت: «اگر راست می گویی، خودت این کار را بکن و این دو را آزاد نما که خودِ تو، آنان را خراب کرده ای.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هر دو را به چند می فروشی؟» آن زن، قیمتی تعیین کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پذیرفت و فرمود: «آن دو را گرفتم و آنها، پس از این آزاد هستند.» و سپس رو به نهدیه و دخترش کرد و گفت: «آرد و گندم این زن را به خودش بدهید.» نهدیه و دخترش پرسیدند: «آیا پس از اتمام کار، چنین کنیم؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هر طور که می خواهید.»^۲

اندکی تأمل در این ماجرا، به ما نشان می دهد که اسلام، چگونه میان ابوبکر رضی الله عنه و آن دو کنیز، برابری ایجاد می کند تا آنها، به گونه ای با ابوبکر رضی الله عنه صحبت کنند که شریکی، با شریکش سخن می گوید و اصلاً در گفتگوی میان آنها، رابطه و مسایل آقایی و نوکری معنا ندارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز با وجود آن همه بزرگی و مقام و با آن که نسبت به آنان خوبی کرده و آزادشان نموده، بی هیچ منتی به سخنانشان گوش سپرد. همین طور اسلام، نهدیه و دخترش را به چنان اخلاقی آراسته کرد که با وجودی که می توانستند گندم های آن زن را بگذارند و دست از کار بکشند، باز هم کارشان را نه به عنوان یک وظیفه که از روی لطف و احسان، ادامه دادند تا گندم ها و آردهای آن زن، خوراک حیوانات و پرندگان نشود و یا باد، آن را نبرد.^۳

یک بار ابوبکر صدیق رضی الله عنه، کنیزی از بنی مؤمل از قبیله ی عدی بن کعب را دید که توسط عمر بن خطاب شکنجه می شد تا از اسلام برگردد. در آن زمان که عمر رضی الله عنه، هنوز مسلمان نشده بود، آن کنیز را به حدی زد که خودش خسته شد و گفت: «پوزش می خواهم

^۱ السیرة النبویة از ابن هشام (393/1)

^۲ مرجع سابق.

^۳ السیرة النبویة از ابی شهبه (346/1)

که خسته شدم و دیگر نمی توانم ادب کنم!» آن کنیز مسلمان گفت: «خداوند، با تو نیز چنین کند.» ابوبکر رضی الله عنه، این صحنه را دید، کنیز مسلمان را خرید و آزادش نمود.^۱

ابوبکر رضی الله عنه، غلامان و کنیزان زیادی در راه اسلام آزاد کرد. او، شیخ اسلام و بزرگ مرد امت بود و در میان قومش چنین شناخته شده بود که: «به نداران و بینوایان کمک می کند؛ با خویشاوندان، رابطه‌ی خویشی دارد؛ ناتوانان و یتیمان را سرپرستی می کند؛ مهمان نواز است و در سختی‌ها، یاور بلازدگان.» بله، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران جاهلیت نیز در گناه آشکاری غوطه‌ور نشد. او، آن چنان مهربان بود که همه، دوستش داشتند. از قلب ابوبکر رضی الله عنه بر ضعیفان و بردگان، مهر و محبت می بارید؛ وی، بخش زیادی از ثروتش را برای آزادی بردگان، هزینه کرد و آنان را در راه خدا و به خاطر خدا، آزاد نمود. البته زمانی که ابوبکر رضی الله عنه، چنین کارهای بزرگ و سترگی می کرد، هنوز حکم و یا ترغیبی اسلامی در مورد آزاد کردن بردگان نازل نشده بود که به آزاد کردن برده‌ها، فرابخواند و به پاداش زیادی برای انجام چنین کاری نوید بدهد.^۲

در مکه، کسی همانند ابوبکر رضی الله عنه که مالش را برای مستضعفان هزینه کند، به ندرت پیدا می شد و یا اصلاً یافت نمی شد. مستضعفان، در نگاه و باور ابوبکر رضی الله عنه، برادران دینی او بودند و ابوبکر رضی الله عنه کاملاً باور داشت که مؤمنان مستضعف، از تمام مشرکان و سرکشان زمین، بهترند. ابوبکر رضی الله عنه می دانست که وجود همین عناصر مؤمن و ظاهراً ضعیف است که دولت توحید را شکل می دهد و تمدن باشکوه اسلام را به وجود می آورد.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه، این رویه را خالصانه در پیش گرفت و هرگز به دنبال جاه و دنیا نبود و نمی خواست که مورد تعریف و تمجید دیگران قرار بگیرد؛ او، تنها خواهان رضایت و خشنودی خدای متعال بود. یک بار پدر ابوبکر، به او گفت: «من، تو را می بینم که با پولت برده‌های ضعیف را آزاد می کنی؛ تو که قصد آزاد کردن برده‌ها را داری، برده‌های قوی و نیرومند را آزاد کن تا به

^۱ السیرة النبویة از ابن هشام (393/1)

^۲ السیرة النبویة از ابی شهبه (345/1)

^۳ التریبة القيادية (342/1)

وقت نیاز، از تو دفاع کنند و به دردت بخورند.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «پدر! من، هر چه می‌کنم، فقط برای رضای خدای متعال است و بس.» بنابراین جای شگفت و تعجب نیست که خدای متعال، در قرآن، آیاتی درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو فرستاد که تا قیامت، تلاوت می‌شود:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنِيَرُهُهُ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾ فَسَنِيَرُهُهُ لِلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴿١١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ فَأَنْذَرْتُمْ نَارًا تَنْظُرُ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾ ﴾ (لیل، آیات 5-21)

یعنی: «کسی که (در راه خدا، دارایی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزکاری پیشه نماید و خوب و خوبی را تصدیق کند، پس او را (به انجام نیکی‌ها، موفق می‌کنیم و) آماده و مهیای رفاه و آسایش می‌گردانیم و اما کسی که بخل ورزد و خود را (از توفیق خدا و پاداش الهی در دنیا و آخرت) بی‌نیاز بیندارد و پاداش خوب و خوبی را قبول نداشته باشد، او را مهیای سختی و مشقت می‌کنیم (و در زندگی دنیا یا آخرت، به سختی و عذاب دچار می‌نماییم). آن هنگام که (به قبر یا دوزخ) سقوط کند، ثروتش، هیچ سودی به حالش ندارد. قطعاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت) بر عهده‌ی ما است و همین‌طور آخرت و دنیا، از آن ما می‌باشد. من، شما را از آتشی بیم می‌دهم که زبانه می‌کشد و تنها بدبخت‌ترین انسان‌ها به آن داخل می‌شود و می‌سوزد؛ همان کسی که (حقیقت را) تکذیب می‌کند و (به آیات و دین خدا) پشت می‌نماید. و اما پرهیزکاترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که ثروتش را (در راه خدا) در حالی می‌دهد که خود را تزکیه و پاک می‌دارد. او، کسی است که هیچ کس، بر او نعمت و حقی ندارد (که این شخص پرهیزکار را بر آن دارد تا به او بذل و بخشش کند و بدین وسیله) سپاس گفته (و پاسخ حق

او داده) شود. بلکه هدف او فقط جلب رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش می‌باشد که قطعاً (خداوند نیز با کارهای نیک‌ی که چنین بنده‌ای کرده)، راضی خواهد شد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیش از همه، اموالش را در راه‌هایی صرف می‌کرد که خوشنودی خدا و رسولش را در پی داشت. این مسؤولیت‌پذیری همه‌جانبه در میان مسلمانان صدر اسلام، مایه‌ی تمام نیک‌ی‌ها بود. بردگان و غلامان که پیش از ظهور و پذیرش اسلام، از معمولی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، با پذیرش اسلام و به برکت اسلام، از حق داشتن عقیده و اندیشه، برخوردار شدند و به خاطر دفاع از افکار و عقایدشان، رویاروی دیگران قرار گرفته و بلکه در راه عقیده، جهاد و مبارزه نمودند. اقدام ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خریداری و آزاد کردن برده‌ها، دلیل و نشانه‌ی عظمت این دین و جایگاه آن در وجود آن بزرگوار می‌باشد که او را بر آن داشت تا بدین اندازه از وجود و دارایی خود برای دین، مایه بگذارد. اینک مسلمانان، به شدت نیازمند احیای این ارزش‌ها و احساسات ارزشمند هستند تا هم‌زیستی و پیوند اجتماعی آنان بهبود یابد و شعور غم‌خوارگی و پشتیانی از یکدیگر در میان آن‌ها به جایی برسد که ایشان را برای رویارویی همه‌جانبه با دسیسه‌های گسترده‌ی دشمنان که به منظور براندازی عقیده و دین مسلمانان، می‌کوشند، بیش از پیش آماده سازد.

ماجرای نخستین هجرت ابوبکر رضی الله عنه (هجرت به حبشه):

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از آن وقت که به سن تشخیص رسیده و پدر و مادرم را به یاد می‌آورم، آن‌ها را مسلمان و بر دین اسلام، به خاطر دارم؛ هیچ روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله، صبح و شام به خانه‌ی ما می‌آمدند. زمانی که اذیت و آزار کفار بر ضد مسلمانان، شدت گرفت، ابوبکر رضی الله عنه به قصد هجرت به حبشه از مکه بیرون شد، در محل (برک الغماد) با رئیس قبیله‌ی (قاره) از بنی هون بن خزیمه یعنی ابن دغنه^۱ ملاقات کرد. ابن دغنه که ابوبکر رضی الله عنه را خوب می‌شناخت، پرسید: «کجا می‌روی؟» ابوبکر رضی الله عنه

^۱ گفته شده که نام ابن دغنه، حارث بن یزید یا ربیع بن رفیع بوده است.

فرمود: «قوم من، مرا بیرون کرده‌اند و می‌خواهم در زمین، گشت و گذار نموده، در جایی سکونت کنم که بتوانم پروردگارم را عبادت نمایم.» ابن دغنه گفت: «ای ابوبکر! برای امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون شوند و نه زینده است که کسی، آن‌ها را بیرون کند؛ چرا که تو، دست‌نادر را می‌گیری؛ صله‌ی رحم می‌کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می‌نمایی؛ مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، یاور مصیبت‌زدگانی؛ من، تو را پناه می‌دهم و تحت امان و حمایت خود، اعلام می‌کنم. پس بازگرد و خدایت را در شهر خودت عبادت کن.» ابوبکر رضی الله عنه به همراه ابن دغنه به مکه بازگشت. ابن دغنه، شبانگاه به ملاقات سران قریش رفت و گفت: «ابوبکر، کسی نیست که امثال او، وطنشان را ترک کنند و یا آن‌ها را از شهرشان بیرون برانند. مگر می‌خواهید کسی را از شهرش اخراج کنید که به بینویان و مستمندان، یاری می‌رساند و پیوند خویشاوندی را پاس می‌دارد؛ سرپرستی یتیمان را عهده‌دار می‌شود و بار زندگیشان را بر دوش می‌کشد و به بلازدگان کمک می‌نماید؟»

سران قریش، پناه‌دهی ابن دغنه را پذیرفتند و گفتند: «به ابوبکر بگو: خدایش را در خانه‌اش عبادت کند، همان‌جا نماز بگذارد و هر چه می‌خواهد، قرآن بخواند؛ اما ما را با نماز و عبادتش نیازارد و این کارها را آشکارا انجام ندهد. ما، از این می‌ترسیم که نماز و عبادت ابوبکر، زنان و فرزندانمان را در فتنه بیندازد و باعث شود که آن‌ها، از دین جدید متأثر شوند.» ابن دغنه، خواسته‌ی قریش را با ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در میان گذاشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، مدتی را به همین منوال، سپری نمود و فقط در خانه‌اش عبادت می‌کرد و آشکارا و بیرون از خانه‌اش نماز نمی‌خواند تا این که به این پنهان‌کاری، تاب نیاورد و به قصد دعوت و جلب دیگران به اسلام، در صحن ورودی خانه‌اش، جایی برای سجده و نماز و تلاوت قرآن درست کرد. زمانی که ابوبکر رضی الله عنه در پیشگاه خانه‌اش، به عبادت می‌پرداخت، زنان و فرزندان مشرکان، اطرافش جمع می‌شدند و با شگفت و تعجب به او نگاه می‌کردند. ابوبکر رضی الله عنه، شخص نرم‌دل و گریانی بود که هنگام تلاوت قرآن، نمی‌توانست جلویش را بگیرد و به قدری می‌گریست که دل‌های زنان و کودکان نظاره‌گر را نرم و متأثر می‌کرد. از این رو کفار قریش، در هراس افتادند و برای ابن دغنه پیام فرستادند که: «ما، پناه‌دهی تو دربارهی ابوبکر را پذیرفتیم مشروط به این که فقط در خانه‌اش عبادت کند؛ اما ابوبکر، این

شرط را رعایت نکرده و در صحن خانه‌اش، جایی برای سجده و عبادت، ساخته و آشکارا در آن جا به خواندن نماز و تلاوت قرآن می‌پردازد. ما می‌ترسیم که زنان و فرزندانمان، به فتنه افتند و از او متأثر شوند. بنابراین ابوبکر را از ادامه‌ی این کار باز دار؛ اگر بخواهد، می‌تواند در خانه‌اش، خدایش را عبادت کند و اگر حاضر به پذیرش این شرط نشد، از او بخواه که عهد و امان تو را بازپس دهد که ما، نه دوست داریم عهد و پیمان تو را بشکنیم و نه حاضریم که ابوبکر، آشکارا، خدایش را عبادت کند.»

ابن دغنه، نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و گفت: «تو، از پیمانی که به خاطرت با قریش بسته‌ام، آگاهی؛ اگر حضری به شروط آن پیمان عمل کنی، پس خدایت را در خانه‌ات عبادت کن و گرنه آن پیمان را فسخ نما و از امان من بیرون بیا که من، پس از این هیچ تعهدی نسبت به تو نمی‌دهم. زیرا دوست ندارم، قریش به تو تعرضی کنند و در میان عرب‌ها، شایع شود که ابن دغنه، در مورد کسی قرار پناهندگی بسته و پیمانش، شکسته شده است.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «امان و پیمانت را به تو برمی‌گردانم و به امان و پناه خدا، راضی و خرسندم.»^۱

هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه، از امان ابن دغنه درآمد، یکی از سفیهان و سبک‌سران قریش، ابوبکر رضی الله عنه را دید که به سوی کعبه می‌رود. آن شخص جاهل و سبک‌سر، بر روی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خاک ریخت. ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از آن جا می‌گذشت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به او فرمود: «این احمق را می‌بینی که با من چه می‌کند؟» ولید یا عاص گفت: «تو، خودت با خود، چنین کرده و این بلا را بر سر خود آورده‌ای.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوندا، چقدر صبرت زیاد است! خداوندا، چه قدر بردبار و حلیم هستی!»^۲

درس‌ها و آموزه‌های این ماجرا:

1- ابوبکر رضی الله عنه، پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از چنان عزت و جایگاهی در میان قومش برخوردار بود که ابن دغنه به او می‌گوید: «امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون

^۱ فتح الباری (274/7)

^۲ البديّة و النهایة (95/3)

شوند و نه زبینه است که کسی، آن‌ها را بیرون کند؛ چرا که تو، دستِ نادر را می‌گیری؛ صله‌ی رحم می‌کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می‌نمایی؛ مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، یاور مصیبت‌زدگانی...» بنابراین ابوبکر رضی الله عنه، در میان قومش از چنان جایگاهی برخوردار بوده که هیچ دلیلی به‌جا نمی‌ماند که او، به خاطر جاه‌طلبی و یا سلطه‌جویی، مسلمان شده باشد. قطعاً مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه، فقط به خاطر خدا و رسولش بوده که در پی آن، به سختی‌های زیادی، آزموده شده است. به عبارت دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از مسلمان شدن، هیچ قصد و چشم‌داشتی جز رضای خداوند، نداشته است؛ چرا که پس از مسلمان شدن، ناگزیر شد تا برای عبادت پروردگارش، خانواده و زادگاه و خویشانش را ترک کند.^۱

2- توشه‌ی ابوبکر رضی الله عنه برای دعوت، قرآن کریم بود. از این‌رو برای حفظ، فهمیدن و عمل کردن به قرآن، کوشش زیادی نمود و همین توجه بسیار به قرآن و آموزه‌های قرآنی، از ابوبکر رضی الله عنه، دعوت‌گری ساخت که نه به زبان، بلکه با تلاوت قرآن، به طرز شگفت‌آوری دعوت داد تا بن افکار و ژرفای اندیشه‌ها را هدف دعوتش قرار بدهد و ضمن در نظر داشتن اوضاع و احوال شنوندگان و ارائه‌ی دلایل محکم و علمی، موضوع دعوتش را عمیق و زنجیروار، عرضه نماید.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هنگام تلاوت قرآن، دگرگون و گریان می‌شد که این، دلیل یقین کامل و حضور قلبش با خدا و آیاتی است که تلاوت می‌نمود. بستر و انگیزه‌ی گریه، اندوه شدید و یا شادی بسیار است. مؤمن واقعی نیز همواره از هدایت و رهنمود الهی، شادمان و خرسند می‌باشد و در عین حال از این می‌ترسد که مبدا ذره‌ای از راه راست منحرف شود. تلاوت قرآن، هر مؤمنی را که همانند ابوبکر رضی الله عنه، دارای احساس زنده و فکر بیدار باشد، به یاد آخرت و حساب و کتاب آن جهان و هم‌چنین عذاب و پاداش آن‌جا می‌اندازد و نشانه‌اش، در خشوع و فروهستگی بدن و سرازیر شدن اشک، پدیدار می‌گردد و در

^۱ استخلاف ابی‌بکر الصدیق، ص 134

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 88

بینندگان و نظاره‌گران، اثر می‌کند. مشرکان مکه، از این ترسیدند که مبادا گریه‌های ابوبکر رضی الله عنه، در زنان و بچه‌هایشان اثر بگذارد و باعث گرایش آنان به اسلام شود.^۱

ابوبکر رضی الله عنه، دست پرورده‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ او، کتاب خدا را حفظ کرد، آن را در زندگیش به کار بست و در آن تأمل و اندیشه‌ی بسیاری نمود. او، هیچ‌گاه بدون دانش سخن نمی‌گفت؛ یک بار که از او درباره‌ی یکی از آیات قرآن، سؤال کردند و او، پاسخش را نمی‌دانست، فرمود: «کدامین زمین، مرا در خود جای می‌دهد و کدامین آسمان، بر من سایه می‌افکند و مرا در زیر چترش، جا می‌دهد که من، درباره‌ی کتاب خدا، چیزی بگویم که منظور و خواست خدا از آن، چیز دیگری بوده است؟»^۲

سخنان زیادی از ابوبکر رضی الله عنه نقل شده که نشان‌گر تدبیر و تفکر او در آیات قرآن است؛ از جمله: «خداوند متعال، در قرآن سخن از کسانی به میان آورده که آن‌ها را به بهترین اعمالشان، پاداش می‌دهد و بدی‌هایشان را می‌آمزد؛ شخصی می‌گوید: من، کجا و این‌ها کجا؟ و دیگری می‌گوید: من، از این‌ها نیستم. در حالی که او از جرگه‌ی آنان می‌باشد.»^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هرگاه در فهم آیه‌ای با مشکل روبرو می‌شد، با کمال ادب و احترام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش پرس و جو می‌کرد. آیه‌ی 123 سوره‌ی نساء نازل شد و خداوند متعال فرمود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾^۴

یعنی: «(فضیلت و برتری و بهشت و نعمت‌های آن)، نه به آرزوهای شما است و نه به آرزوهای اهل کتاب؛ هر کس که کار بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی جز خدا را یار و یاور نخواهد یافت.»

^۱ التاریخ الإسلامی از حمیدی (209/19)

^۲ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 117؛ این روایت، منقطع می‌باشد.

^۳ الفتاوی از ابن تیمیة (212/6)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول خدا! این که مصیبت و کمر شکن است؛ مگر کسی از ما هست که گناهی نکرده باشد؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (یا ابابکر، أَلَسْتَ تَنْصَبُ؟ أَلَسْتَ تَحْزَنُ؟ أَلَسْتَ تَصِيْبُكَ الْأَوْءَاءُ؟ فَذَلِكُ مِمَّا تَجْزُونَ بِهِ) ^۱ یعنی: «ای ابوبکر! آیا رنجور و آزرده نمی شوی؟ آیا تو را حزن و اندوه نمی گیرد؟ آیا به تو سختی و ناراحتی نمی رسد؟ همین ها، کيفر اعمال شما است.»

ابوبکر رضی الله عنه مفسر قرآن نیز بود و برخی از آیات قرآن را تفسیر کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت: 30)

یعنی: «همانا کسانی که می گویند: پروردگار ما، خدا است و سپس استوار و پابرجا (بر این عقیده) می مانند، (در واپسین لحظات زندگیشان)، فرشتگان به پیش ایشان می آیند (و به آن ها مژده می دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را مژده باد به بهشتی که (در دنیا به آن) وعده داده می شدید.»

ابوبکر رضی الله عنه، درباره ی این آیه فرموده است: «آنان، کسانی هستند که هیچ گاه توجهشان، از جانب خدا به چپ و راست نمی گردد و دل هایشان، هرگز متوجه غیر او نمی شود؛ آن ها، تنها بر خدا توکل می کنند و بر غیر او توکل و اعتماد نمی نمایند؛ فقط خدا را دوست دارند و کسان دیگری را در محبت با خدا، شریک نمی کنند؛ آنان، کسانی هستند که نه از روی منفعت طلبی و یا دفع مضرت، بلکه خالصانه، دل داده ی خداوند متعال شده و تنها به او دل بسته اند و از غیر او نمی هراسند و نگاه و توجه قلوبشان، به سوی غیر خدا نمی رود.» ^۲

دعوت گران و داعیان الی الله همواره باید با قرآن، انس داشته باشند، تلاوتش کنند، در آن بیندیشند و گنج ها و معارف آن را برای مردم بیرون کشند و جنبه های مختلف اعجاز

^۱ روایت احمد (11/1)؛ شیخ شاکر، سند این روایت را ضعیف دانسته که البته صحت آن، بنا بر طرق و

شواهد دیگر، محرز می گردد. نگاه کنید به: مسند امام احمد، شماره ی 68

^۲ الفتاوی (22/28)

قرآن اعم از بلاغت و اعجاز علمی و تشریحی آن را برای مردم تشریح کنند و راه کارهای ارائه شده در قرآن را برای رهایی انسان‌های معذب در جنگ‌ها و گرفتار در انواع غم و غصه، با شیوه‌ای درست و مناسب و موازی و همگام با پیشرفت در ابزار دعوت و ارتباطات، بیان کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، چه خوب و بجا دریافته بود که تلاوت و قرائت قرآن در میان قریشیان و به طور علنی، یکی از مؤثرترین راه‌ها و ابزارهای دعوت الی الله می‌باشد.^۱

گشت و گذار ابوبکر رضی الله عنه در میان قبایل عرب و عرضه‌ی دعوت

پیش از این دانستیم که ابوبکر رضی الله عنه، نسب‌شناس بود و در پهنه‌ی نسب‌شناسی، دانش زیادی داشت. سیوطی رحمه الله می‌گوید: من، در نوشتارهای حافظ ذهبی رحمه الله دیده‌ام که از جمله کسانی که در فن و دانش زمان خود، یگانه‌ی دوران بوده‌اند، ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در نسب‌شناسی، یگانه‌ی زمان خویش بوده است.^۲ ابوبکر رضی الله عنه از این دانش خود در راه دعوت استفاده کرد و بدین‌سان اسوه‌ی همگان قرار گرفت تا به همه‌ی کارداران و کارشناسان بفهماند که باید از دانش، تخصص و شغل خود، در هر رشته و پایه‌ای که باشد -چه در پهنه‌ی علوم نظری و چه در عرصه‌ی علوم تجربی و یا مشاغل مهم در سطح جامعه و ساختار اجتماعی- در راه خدا استفاده کنند و برای گسترش دعوت اسلامی به کار گیرند.^۳ در سطور بعدی خواهید خواند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به کار می‌گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، سخنور نام‌دار و توانمندی بود که کلمات و معانی را به‌خوبی به هم پیوند می‌داد و در بود و نبود رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در مورد آن حضرت و بعثتشان، سخن می‌گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در موسم حج، برای دعوت مردم به سوی اسلام، به میان قبایل می‌رفتند. در این گشت و گذارها، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بی‌آن که قصد پیش‌دستی و گستاخی در حضور

^۱ تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص 95

^۲ تاریخ الخلفاء، ص 100؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة، ص 95

^۳ تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص 96

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته باشد، پیش از ایشان دهان به سخن می گشود و مقدمه چینی می کرد تا کار آن حضرت صلی الله علیه و آله را در ارائه دعوتش، آسان تر نماید.^۱ توانایی و دانش ابوبکر رضی الله عنه در شناخت نسب و ریشه قبایل، زمینه مناسبی برای برقراری ارتباط با آنان و معرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان بود. علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: زمانی که خدای متعال، به پیامبرش دستور داد تا خودش را به قبایل عرب، معرفی کند، من و ابوبکر رضی الله عنهما به همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی قبایل عرب حرکت کردیم تا این که به جمعی از عرب ها رسیدیم که با متانت و وقار نشسته بودند. ابوبکر رضی الله عنه جلو رفت و سلام کرد و گفت: «شما از کدام قبیله هستید؟» گفتند: «ما، از قبیله بنی شیبان بن ثعلبه هستیم.» ابوبکر رضی الله عنه، رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «پدرم و مادرم، فدایت شوند؛ این ها، بزرگان این قوم هستند.» در آن جمع، شخصی به نام مفروق حضور داشت که از لحاظ جمال و سخنوری، برتر از دیگران بود و دو گیسوی بافته اش را بر روی سینه انداخته و از همه به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک تر بود. ابوبکر رضی الله عنه از او پرسید: «تعداد افراد قبیله شما، چقدر است؟» مفروق پاسخ داد: «بیش از هزار نفر و جمعی هزار نفره، هرگز به خاطر کم بودنشان، شکست نمی خورند.» ابوبکر رضی الله عنه دوباره سؤال کرد: «وضعیت جنگی و دفاعی شما چگونه است؟» مفروق گفت: «شدیدترین خشم ما، زمانی است که با دشمن روبرو می شویم و شدیدترین نبرد ما، هنگامی است که خشمگین می گردیم. ما، اسب های تیزرو را بر فرزندان خود ارجح می دانیم و اسلحه و ابزار جنگی را بر شتران شیرده، ترجیح می دهیم. پیروزی در جنگ را خدا رقم می زند؛ گاهی ما، بر دشمن پیروز می شویم و گاهی نیز دشمن، بر ما پیروز می گردد. شاید شما، قریشی هستید.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه، فرمود: «اگر شما از بعثت پیامبری در میان قریش اطلاع یافته اید، آن پیامبر، همین است.» مفروق گفت: «به ما خبر رسیده که شخصی، در میان قریش ادعای پیغمبری کرده است.» و سپس رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرد و ادامه داد: «ای برادر قریشی! به چه دعوت می دهی؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما را به این دعوت می دهم که گواهی دهید که خدایی، جز الله نیست؛ او، یگانه و یکتا است و شریکی ندارد و به این که من، بنده و

^۱ ابوبکر الصدیق، نوشته ی محمد عبدالرحمن قاسم، ص 92

فرستاده‌ی خدا هستم، اقرار کنید، مرا در میان خود جا دهید و از من پشتیبانی نمایید؛ زیرا قریشیان، در مخالفت با دین خدا از یکدیگر حمایت می‌کنند و پیامبر خدا را تکذیب می‌نمایند. آنان، در باطل فرو رفته و خود را از حق بی‌نیاز می‌دانند؛ در صورتی که تنها خدا، بی‌نیاز و قابل ستایش است.» مفروق پرسید: «دیگر به چه دعوت می‌دهی؟» رسول خدا ﷺ، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقِي ۖ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ۖ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّوْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ (انعام-151)

یعنی: «بگو: بیاید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان، بر شما حرام نموده است؛ این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر، نیکی نمایید و فرزندانان را از ترس فقر و تنگ‌دستی، نکشید که ما، شما و ایشان را روزی می‌دهیم و به گناهان بزرگ نزدیک نشوید؛ خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را به ناحق نکشید که خداوند، آن را حرام کرده است. این‌ها، اموری است که خداوند، شما را به آن توصیه می‌کند تا باشد که شما بفهمید و عاقلانه عمل کنید.»

مفروق با شنیدن دعوت رسول خدا ﷺ، گفت: «ای برادر قریشی! دیگر به سوی چه دعوت می‌دهی؟ به خدا سوگند که این‌ها، سخنان زمینیان نیست؛ چرا که اگر این‌ها، کلام زمینیان بود، ما حتماً زمینی بودن آن را درک می‌کردیم.» رسول اکرم ﷺ در پاسخ مفروق، این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ ۗ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ (نحل:90)

یعنی: «خداوند متعال، به عدل و نیکوکاری و همچنین بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای زشت و ناشایست و نیز سرکشی و ستم‌گری باز می‌دارد؛ خداوند، شما را اندرز می‌دهد تا باشد که پند بگیرید.»

مفروق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای برادر قریشی! به خدا سوگند که شما، به اخلاق کریمانه و اعمال نیک دعوت می‌دهید؛ قومی که تو را تکذیب کرده و بر ضد تو متحد شده‌اند، سبک‌سر و بدور از حق هستند.» مفروق در آن هنگام مناسب دید که هانی بن قبیصه نیز در این گفتمان، شرکت کند و افزود: «این شخص، هانی بن قبیصه یکی از بزرگان قبیله و پیشوای دینی ما است.» هانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای برادر قریشی! سخنان را شنیدم و آن را تأیید می‌کنم؛ اما چنین می‌پندارم که اگر به همین یک جلسه و دیدار، دین خود را رها کنیم و به دین تو درآییم، کار عاقلانه‌ای نباشد؛ چرا که هنوز درباره دعوت و عواقب آن نیندیشیده‌ایم و همین، سبک‌سری و بی‌تدبیری است و قطعاً عجله و شتاب‌زدگی، پیامدی جز خطا و انحراف ندارد. گذشته از این قبیله‌ای داریم که مناسب نمی‌دانیم بدون نظر آن‌ها، پیمانی ببندیم. البته پیشنهاد می‌کنم که فعلاً شما برگردید و ما هم برمی‌گردیم تا بیش از این بیندیشیم.» هانی، مثنی بن حارثه را نیز در این گفتگو شریک کرد و گفت: «مثنی، یکی از بزرگان قبیله و مسؤول امور جنگی است.» مثنی، رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «سخنان را شنیدم که چه نیک، سخن گفتی و مرا به شگفتی و تعجب انداختی؛ اما جواب من نیز، همان جواب هانی بن قبیصه است؛ ما، در میان دو سرزمین ساحلی قرار گرفته‌ایم؛ یکی (یمامه) و دیگری (سماوه).» رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی این دو سرزمین پرس و جو کردند. مثنی گفت: «یکی، قسمت‌های ساحلی سرزمین عرب و اطراف آن است و دیگری، سرزمین فارس و نهرهای کسری؛ ما، با کسری (حکومت فارس) پیمان بسته‌ایم که نه خودمان، در این منطقه، جریانی را به راه بیندازیم و نه مجرمی را در این منطقه پناه دهیم. بنابراین شاید دعوت شما، از همان مواردی باشد که پادشاهان نمی‌پسندند. عرب‌ها عادت دارند که عذر خطاکار را بپذیرند؛ اما عادت مردم فارس و مناطق اطراف آن، این است که عذر خطاکار را نمی‌پذیرند. لذا اگر بخواهید شما را در برابر عرب‌ها یاری می‌کنیم؛ اما در برابر اهل فارس، هیچ تعهدی به شما نمی‌هیم.» رسول

اکرم رضی الله عنه فرمودند: «شما، پاسخ بدی ندادید و حقیقت را به صراحت بیان کردید. اما تنها کسی، به حمایت و جانب‌داری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» آن حضرت رضی الله عنه افزودند: «مدت زمان زیادی بر شما نخواهد گذشت که خداوند، سرزمین‌ها و دارایی‌های اهل فارس را به شما خواهد داد و دخترانشان را کنیزان و هم‌بستران شما خواهد نمود. پس آیا خدا را به پاکی یاد نمی‌کنید؟» نعمان بن شریک که از همان قبیله بود و آن‌جا حضور داشت، گفت: «ای برادر قریشی! خدا کند که برای تو نیز چنین شود.»

آموزه‌ها و نکات قابل توجه در این ماجرا:

1- همراهی همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبب شد تا ابوبکر، تمام ابعاد و جوانب اسلام را بشناسد و خدای متعال، او را چنان پرورش دهد که عالم‌ترین و داناترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به دین خدا شود. وی، حقیقت اسلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراگرفت و در حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و به دست ایشان، معانی و مفاهیم دینی را به‌خوبی آموخت و از منهج الهی سرشار گشت و بدین‌سان خدایش را، راز وجودش را، حقیقت هستی را و نهاد و درون‌مایه‌ی زندگی را شناخت و درک کرد که مفهوم قضا و قدر چیست و پس از مرگ چه‌ها خواهد دید. او، به کنه قصه‌ی شیطان و آدم پی برد و حقیقت کشاکش حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را دریافت. همراهی و ارتباط همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، باعث شد تا محبت عبادت، در او جای بگیرد و او را دوست‌دار نماز شب، ذکر خدا و تلاوت قرآن، بار بیاورد و اخلاقش را به اوج نیکی برساند و وجود و روحش را پاک و پاکیزه بگرداند.

2- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق همراهی همیشگی‌اش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام عرضه‌ی دعوت، بهره‌های زیادی برد و آموخت که یاری و نصرتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از سران قبایل برای دعوت اسلام درخواست نمود، یاری و نصرتی فراگیرنده و همه‌جانبه بود که یاری‌گران را ملزم به شکستن تمام قراردادهایی می‌کرد که قبلاً با دیگر قبایل و حکومت‌ها بسته بودند؛ قراردادهای و پیمان‌هایی که با نهاد و سرشت دعوت اسلامی، مغایر و ناسازگار بود و ریسان

قبایل را از آزادی عمل در پهنه‌ی دعوت، بازمی‌داشت. پناه‌دهی رؤسا و سرکردگان چنین قبایلی به اهل دعوت و یا حمایت و پشتیبانی آنان از دعوت و دعوت‌گران، نه تنها مفید نبود که خطر بزرگی برای دعوت اسلامی و منافع آن به شمار می‌رفت؛ چراکه قراردادهای میان قبایل و حکومت ایران، به گونه‌ای تنظیم شده بود که هر آن امکان داشت سرکردگان قبایل را به رویارویی با اهل دعوت ملزم نماید.^۱

حمایت و پشتیبانی مشروط و جزئی بنی‌شیبان از اسلام و مسلمانان، هدف و غایت دعوت را محقق نمی‌ساخت؛ چراکه بر اساس قرارداد بنی‌شیبان و اهل فارس، اگر حکومت فارس، خواهان تسلیم و تحویل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شد، قبیله‌ی بنی‌شیبان بدون هیچ واکنشی، خواسته‌ی هم‌پیمانان را می‌پذیرفت. زیرا بنی‌شیبان، خود را ملزم به رعایت قراردادهایی می‌دانست که قبلاً با اهل فارس بسته بود و وجود همین پیش‌شرط، باعث شد تا مذاکرات و گفتگوهای رسول خدا صلی الله علیه و آله با سران بنی‌شیبان، بدون نتیجه پایان یابد و به توافقی نهایی دست نیابند.^۲

3- هنگامی که مثنی بن حارثه به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد کرد که در مقابل عرب‌ها از آن حضرت پشتیبانی می‌کند و هیچ تعهدی به ایشان در مورد ایرانیان نمی‌دهد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهادش را رد کردند و فرمودند: «تنها کسی، به حمایت و جانب‌داری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» دورنگری سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا برای کارشناسان سیاسی کاملاً مشهود است و نشان می‌دهد که آن حضرت صلی الله علیه و آله آن‌چنان آینده‌ی دوری از اسلام و مسلمانان را می‌دیدند که به راحتی قابل سنجش و پیش‌بینی نیست.^۳

4- موضع بنی‌شیبان در برخورد احترام‌آمیزشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نشان‌دهنده‌ی گشاده‌خویی، بزرگ‌منشی و رادمردی آنان است که خیلی صریح و آشکار، میزان

^۱ الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة، محمد هیکل (412/1)

^۲ التحالف السیاسی فی الإسلام، منیر غضبان، ص 53

^۳ مرجع سابق، ص 64

جانب‌داری و حمایتشان را بیان کردند و به این نکته نیز اذعان نمودند که پادشاهان هم‌پیمانشان، از جریان دعوت اسلام، ناخرسند هستند. به هر حال خداوند متعال، پس از ده سال و یا بیش‌تر، مقدر فرمود که نور ایمان در قلوب بنی‌شیمان بتابد و آنان را در لشکر اسلام برای نخستین بار، رویاروی ایرانیان قرار دهد و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی رضی الله عنه، پهلوان جنگاورشان، یکی از فرماندهان لشکر اسلام در فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه شود. مثنی بن حارثه و قبیله‌اش که روزگاری در دوره‌ی جاهلیت از ایرانیان می‌ترسیدند و هرگز به جنگ با آنان نمی‌اندیشیدند، پس از پذیرش اسلام، از دلیرترین مجاهدان مسلمان در مقابل اهل فارس شدند. آری بالاخره این‌ها که روزگاری دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدین بهانه که پذیرش اسلام، ممکن است آنان را رویاروی اهل فارس قرار دهد، اسلام را پذیرفتند و در برابر ایرانیان جهاد کردند تا بر همگان معلوم شود که آیین راستین اسلام، آن‌قدر بزرگ است که مسلمانان را در همین دنیا، به گونه‌ای رفیع و والا می‌گرداند که حکمرانان زمین می‌شوند و از این فراتر، این که در آخرت نیز آنان را از نعمت‌های همیشگی در بهشت‌های پر نعمت و جاوید، بهره‌مند می‌سازد.^۱

^۱التاریخ الإسلامی (69/3)؛ التریبۃ القیادیة (20/2)

مبحث سوم

هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه

اذیت و آزار کفار قریش بر ضد مسلمانان به اندازه‌ای شدت گرفت که برخی از مسلمان‌ها را بر آن داشت تا به حبشه هجرت کنند. پس از آن، هجرت به مدینه آغاز شد. تاریخ به وضوح گزارش داده است که ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه‌ی هجرت خواست؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند: (لا تعجل، لعل الله يجعل لك صاحباً)^۱ یعنی: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیدوار بود که سفر هجرت را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ایشان، آغاز کند. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها درباره‌ی هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدرش، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح و شام به خانه‌ی ابوبکر تشریف می آوردند. روزی که خداوند، به پیامبرش صلی الله علیه و آله اجازه‌ی هجرت و ترک مکه و رفتن از میان قومش را داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر خلاف گذشته، هنگام ظهر به خانه‌ی ما آمدند. زمانی که ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت صلی الله علیه و آله را دید، گفت: حتماً اتفاق تازه و کار مهمی پیش آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، الآن تشریف آورده‌اند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شدند، ابوبکر رضی الله عنه از روی تختش عقب‌تر رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله، کنار او نشستند. در آن هنگام من و خواهرم اسماء در خانه بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسانی را که این جا هستند، از خانه بیرون بفرست (که می‌خواهم مسأله‌ی مهمی را با تو در میان بگذارم).» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «پدرم و مادرم، فدایت؛ این‌ها، دختران من هستند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال، به من اجازه‌ی هجرت و خروج از مکه را داده است.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! می‌خواهم (در سفر هجرت) با شما همراه شوم.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله، فرمودند: «تو، در این سفر همراه من، هستی.» عایشه رضی الله عنها می گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که (از فرط شادی به خاطر همراهی با آن حضرت صلی الله علیه و آله در سفر هجرت) گریست.» ابوبکر رضی الله عنه

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 107

پس از آن گفت: «ای رسول خدا! این دو شتر را از پیش، برای چنین روزی آماده کرده‌ام.» پیامبر خدا ﷺ، عبدالله بن اریقط را که مشرک بود و از قبیله‌ی بنی‌الدیل بن بکر، به عنوان راهنما استخدام کردند. مادر عبدالله بن اریقط، از قبیله‌ی بنی‌سهم بن عمرو بود. پیامبر اکرم ﷺ و ابوبکر ﷺ، شترها را در اختیار عبدالله بن اریقط گذاشتند؛ او، شترها را می‌چرانید تا آن‌که زمان هجرت و خروج از مکه فرارسید.^۱

در روایت امام بخاری رحمه الله به نقل از حضرت عایشه رضی الله عنها، حدیث بلندی آمده که به تفصیل، جریان هجرت را بیان می‌کند.. در بخشی از این حدیث آمده است: در حالی که ما، سر ظهر در خانه‌ی (ی ابوبکر) نشسته بودیم، شخصی به ابوبکر ﷺ گفت: «رسول خدا ﷺ، در حالی که سرشان را پوشانده‌اند، به این‌جا می‌آیند.» آمدن آن حضرت ﷺ، (به وقت نیم‌روز و) زمانی بود که پیش از آن عادت نداشتند، در چنان موقعی به خانه‌ی ابوبکر ﷺ بیایند. ابوبکر ﷺ گفت: «پدر و مادرم، فدای او باد؛ به خدا سوگند که اتفاق مهمی، پیامبر ﷺ را (در این وقت) به این‌جا کشانده است.» رسول خدا ﷺ تشریف آوردند و اجازه‌ی ورود خواستند. به داخل خانه دعوت شدند؛ وارد شده، به ابوبکر ﷺ فرمودند: «کسانی را که این‌جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر ﷺ گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این‌ها، خانواده‌ی من هستند.» فرمودند: «به من اجازه‌ی خروج داده شده است.» ابوبکر ﷺ گفت: «پدرم، فدایت؛ یکی از این شترها را برای سفر قبول کنید.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «(باشد؛ البته) در قبال پرداخت قیمتش.» عایشه می‌افزاید: با عجله، مقداری توشه و خوراکی برایشان آماده کردیم و در کیسه‌ای چرمی گذاشتیم؛ اسماء رضی الله عنها بخشی از دامنش را برید و دهانه‌ی کیسه را بست و از همان‌جا، (ذات‌النطاقین) یعنی: صاحب دو دامن، نامیده شد. پس از آن رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ، به غار ثور رفتند و سه روز در آن‌جا پنهان شدند. عبدالله بن ابی‌بکر رضی الله عنهما که جوانی زرنگ و فهمیده بود، شب‌ها را نزد آنان در غار می‌گذراند و صبح زود یا هنگام سحر به میان اهل مکه می‌رفت و به هر حيله و توطئه‌ای که بر ضد پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ می‌چیدند، گوش داده و آن را پس از

^۱ السیرة النبویة از ابن‌کثیر (233/2)

تاریک شدن هوا، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما منتقل می‌کرد. عامر بن فهیره رضی الله عنه، که غلام (خدمت‌کار) ابوبکر رضی الله عنه بود، گوسفندان شیرده را پس از گذشت پاسی از شب به سمت غار می‌برد و بدین ترتیب، آن‌ها، شب را در میان گله می‌گذراندند و در شیر گوسفندان، سنگ داغ انداخته و آن را جوشانده و می‌نوشیدند؛ عامر رضی الله عنه هنگام سپیده‌دم گوسفندان را هنی می‌کرد و از آن‌جا می‌بُرد. خدمت‌کار ابوبکر رضی الله عنه در هر سه شب، این کار را کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما راهنمای ماهری از بنی دیل که از طایفه‌ی بنی عبد بن عدی بود، استخدام کردند و به او که بر دین کفار قریش و هم‌پیمان بنی سهم (خاندان عاص بن وائل سهمی) بود، اعتماد نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما، شترهای سفرشان را به راهنما دادند و با او قرار گذاشتند که پس از سه شب، خود را هنگام پگاه، در غار ثور به آنان برساند. عامر بن فهیره رضی الله عنه و راهنما به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما، از ساحل و کناره‌های دریا، راه هجرت را در پیش گرفتند.^۱

کسی جز علی بن ابی‌طالب، ابوبکر و خانواده‌اش رضی الله عنهم، از زمان حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی مدینه خبر نداشت. موعد مقرر، فرارسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما از پنجره‌ی کوچکی که در پشت خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه بود، بیرون شدند تا قریشیان، متوجه آن‌ها نشوند و آنان را از این سفر خجسته و مبارک باز ندارند. آنان، با راهنمایشان عبدالله بن اریقظ قرار گذاشتند که پس از سه شب، در غار ثور به آن‌ها بپیوندند.^۲ رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگام خروجشان از مکه، دعا کرده و سپس فرمودند: (و الله إنک لخير أرض الله و أحب أرض الله إلی الله، و لولا أنى أخرجت منک ماخرجت)^۳ یعنی: «به خدا سوگند که تو، بهترین زمین خدایی و خداوند، تو را از تمام سرزمین‌ها، بیش‌تر دوست دارد؛ اگر من، مجبور به ترک تو نبودم، از این‌جا نمی‌رفتم.»

^۱ بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبی صلی الله علیه و آله، شماره‌ی 395

^۲ خاتم‌النبيين از ابوزهرة (659/1)؛ السيرة النبوية از ابن‌کثیر (234)

^۳ روایت ترمذی (722/5)

رسول خدا ﷺ و ابوبکرؓ از مکه، خارج شدند؛ کفار قریش در جستجوی آنان و به دنبال رد پایشان، به کوه ثور رسیدند، از آن بالا رفتند و خود را به غار رساندند و چون بر دهانه‌ی غار، تارهای عنکبوت را دیدند، گفتند: «اگر کسی داخل غار می‌رفت، تارهای عنکبوت، این طور سالم نمی‌ماند و پاره می‌شد.» بدون شک تارهای عنکبوت، از سربازان و مأموران الهی بود تا مهاجران را یاری دهد:

﴿ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ﴾ (مدثر: 31)

یعنی: «لشکریان پروردگارت را جز او، کسی نمی‌داند.»

رسول اکرم ﷺ به‌رغم استفاده از اسباب و به‌کارگیری آن‌ها، هرگز به اسباب ظاهری تکیه و اعتماد نفرمود. بلکه تنها به خدای متعال، امید بست؛ چراکه آن حضرت ﷺ، اطمینان کاملی به خدا داشت و به یقین می‌دانست که خداوند، او را نصرت و یاری می‌فرماید. از این‌رو همواره با امید به نصرت الهی، به همان شکلی که خدایش، به او آموزش داده بود، دعا می‌کرد که: ﴿ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴾ (اسراء-80)

یعنی: «پرودگارا! مرا صادقانه (به هر کاری) وارد کن و صادقانه (از آن) بیرون بیاور (و) آغاز و پایان کارم را نیکو و صادقانه بفرما) و از جانب خود، قدرتی به من عطا کن که مددکار من باشد.»

خدای متعال، در این آیه‌ی کریمه، دعایی به پیامبرش آموزش داد تا با آن خدایش را بخواند و امتش نیز، چگونگی دعا و توجه به سوی خدا را یاد بگیرند. دعایی که در آن، آغاز و پایان نیک و صادقانه‌ی کارها، طلب می‌شود و به صداقت و راستی در اول و آخر هر کار و در حین انجام هر عملی، اشاره می‌گردد. طلب صدق و راستی در سفر هجرت از آن جهت بود که مشرکان در تلاش بودند تا پیامبر خدا ﷺ را به کنار گذاشتن دعوت و دروغ بستن بر خدا و شرک ورزیدن به پروردگار متعال، وادار کنند. ثبات و پایداری بر حق، اطمینان و آرامش و همین‌طور یقین کامل و باور درونی، اخلاص و پاک‌داشتن نیت از هرگونه شائبه، در مفهوم صدق و صداقت می‌گنجد؛ و اما این که رسول خدا ﷺ دعا کرد و

گفت: ﴿وَجَعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا﴾^۱، به این مفهوم می‌باشد که به من، توان و قدرتی عنایت کن که در راه حق مدد کار من باشد و بتوانم بر توان زمینی و فناپذیر مشرکان، غلبه کنم. این که در دعا فرمود: ﴿مِنْ لَدُنْكَ﴾ میزان عمق پیوند و نزدیکی با حضرت و جلال الهی را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که باید مستقیماً و بدون واسطه، از خدا، مدد خواست و تنها به پناه و حمایت او، دل بست.

هر دعوت‌گری باید تنها از خداوند، مدد و قوت بخواهد و جز از قدرت خدا نترسد. داعی و دعوت‌گر، باید بی‌آن که به حاکم و صاحب قدرتی، پناه ببرد، به خدایش روی بیاورد و تمام توجهش را به سوی پروردگار قادر و متعال، بگرداند. این از فضل الهی است که گاهی دعوت، قلوب قدرتمندان و صاحب‌منصبان را به گونه‌ای تسخیر می‌کند که سرباز و خدمت‌گزار دعوت می‌شوند و به رستگاری می‌رسند. اما اگر دعوت و یا حرکت و جنبشی، در خدمت قدرتمندان و دولت‌مردان قرار بگیرد، هرگز فرجام نیکی در انتظارش نیست؛ چرا که دعوت، امری است دینی و خدایی که بالاتر و فراتر از هر صاحب قدرت و منصبی می‌باشد.^۱

هنگامی که مشرکان، پیرامون غار می‌گشتند و نزدیک بود که مهاجران را ببینند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه اطمینان خاطر دادند که: «خدا، با ما است.» ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: در غار، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (ما ظنک یا أبا بکر باثنین الله ثالثهما)^۲ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومینشان، خدا است، چه می‌باشد؟»

خدای متعال، در قرآن کریم ماجرای غار را چنین ثبت فرموده است: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثٰنِيْ اٰثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ

^۱ فی ظلال القرآن (247/4)

^۲ بخاری، شماره‌ی 3653؛ مسلم، شماره‌ی 5381

لِصَّحْبِهِ لَا تَحْزَنَ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ط فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ (توبه: 40)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت). هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزند، از سوی مشرکان برسد). در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت.) و خداوند، پیامبرش را با سپاهسانی یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله ﷻ و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، با عزت و حکیم می‌باشد.»

پیامبر اکرم و رفیق دل‌سوزش، پس از گذشت سه شبانه‌روز و بعد از آن که مشرکان از یافتن آن‌ها، ناامید شده و دست از گشت‌های جستجوگرانه برداشته بودند، از غار بیرون شدند و به سوی مدینه حرکت کردند. پیش از این گفتیم که پیامبر و ابوبکر، به عبدالله بن اریقظ اعتماد کرده و شترهایشان را به او سپردند و با او قرار گذاشتند پس از گذشت سه شب، در غار ثور به آن‌ها بپیوندند. عبدالله نیز به وعده‌اش عمل کرد و در موعد مقرر، سر قرارش حاضر شد و بی‌راهه را برای سفر انتخاب کرد تا کفار قریش، ردی از آنان نیابند. رسول خدا ﷺ در مسیر راه و در وادی (قدید)، جایی که خانه‌های خزاعه قرار داشت، با

¹ المستفاد من قصص القرآن، زیدان (101/2)

ام‌معبد (عاتکه بنت کعب خزاعی)^۱ ملاقات کردند. او، خواهر حبیب بن خالد خزاعی است که درباره‌اش، قصه‌ی مشهوری روایت شده و راویان و سیرت‌نگاران، آن را نقل کرده‌اند. ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «قصه‌ی این زن، مشهور می‌باشد و به طرق مختلف که برخی از آن‌ها، بعضی دیگر را قوت می‌بخشد، روایت شده است.»^۲

قریشیان، در اطراف مکه، جار زده بودند که هر کس، زنده یا مرده‌ی محمد صلی الله علیه و آله را بیاورد، صد شتر، پاداش می‌یابد. این خبر، در میان قبایل عرب اطراف مکه، پخش شد. سراقه بن مالک بن جعشم، به طمع دست‌یابی به جایزه‌ای که قریش برای دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نموده بود، به جستجو پرداخت تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را دستگیر کند و تحویل قریشیان دهد. اما خداوند متعال، با قدرت همیشه غالبش، چنان نمود که سراقه پس از تلاش بسیار به قصد دستگیری رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مدافع و پشتیبان آن حضرت تبدیل شود.

مسلمانان مدینه که از حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شهرشان باخبر شده بودند، هر روز صبح، به محلی به نام (حره) می‌رفتند و تا ظهر به انتظار آن حضرت صلی الله علیه و آله و استقبال از ایشان، می‌نشستند. روزی مسلمانان مدینه پس از انتظاری طولانی، به خانه‌هایشان بازگشته بودند. در آن روز یکی از یهودیان، برای انجام کاری، بالای قلعه‌ای رفته بود که چشمش، به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد؛ همراهان آن حضرت صلی الله علیه و آله که لباس سفید بر تن داشتند، در سراب و

^۱ ابن کثیر، نام ام‌معبد را عاتکه بنت کعب ثبت کرده و به نقل از ابن اسحاق آورده که نامش، عاتکه بنت خلف بن ربیعة بن اصرم بوده است. اموی نیز نام ام‌معبد را عاتکه بنت تبیع گفته و سهیلی، نام این بانو را عاتکه بنت خلد (خالد) از طایفه‌ی بنی‌کعب (قبیله‌ی خزاعه)، دانسته است. [مترجم]

^۲ البداية و النهاية (188/3)؛ ماجرای ام‌معبد از این قرار است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر هجرت با او ملاقات کردند، ام‌معبد گفت: «به خدا سوگند که ما، هیچ غذا و حیوان شیردهی نداریم؛ گوسفندان ما، شیرده نیستند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله از او خواستند تا گوسفندانش را بیاورد و سپس دست مبارک را بر پستان گوسفندان کشیده و دعا کردند که در پی آن پستان‌ها، پر از شیر شد؛ آن‌گاه به ام‌معبد فرمودند: «از این شیر بنوش.» شرح داستان ام‌معبد را نگاه کنید در: دلائل النبوة (491/2)، طبقات ابن‌سعد

(230/1) و البداية و النهاية (152/3) چاپ دار احیاء التراث بیروت. [مترجم]

بازتاب نور خورشید، دیده نمی‌شدند. آن یهودی، نتوانست خودش را کنترل کند و با صدای بلند بانگ برآورد: «ای عرب‌ها! رییس و سرداری که انتظارش را می‌کشیدید، آمد.» مسلمانان، فوراً سلاح‌هایشان را برداشتند و به استقبال رسول خدا ﷺ شتافتند و در حره، با ایشان ملاقات کردند. رسول خدا ﷺ تغییر مسیر داده و همراه مسلمانان، به محله‌ی بنی‌عمرو بن عوف رفتند. ورود پیامبر ﷺ به مدینه و استقبال مسلمانان از ایشان، در روز دوشنبه^۱ و در ماه ربیع‌الاول به وقوع پیوست. ^۲ ابوبکر ﷺ برای مردم برخاست و رسول اکرم ﷺ نشسته بودند. انصار، گروه گروه به ملاقات ایشان می‌آمدند؛ اما کسانی که پیامبر ﷺ را پیش از آن ندیده بودند، به ابوبکر ﷺ خوشامد می‌گفتند تا این که نور آفتاب، بر رسول خدا ﷺ افتاد و ابوبکر ﷺ برای آن که آن حضرت ﷺ، زیر سایه قرار بگیرند، عبایش را بالای سر ایشان گرفت و بدین ترتیب مردم، پیامبر ﷺ را شناختند.^۳

روزی که رسول خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ به مدینه رسیدند، روز شادی بود؛ روز هیجان و روز سرور؛ روزی که مدینه هرگز مانند آن را به خود ندیده بود. مردم، بهترین لباس‌هایشان را پوشیده بودند و گویی، روز عید بود و واقعاً هم عید بود. چراکه در آن روز اسلام از فضای تنگ و بسته‌ی مکه به مدینه‌ی فراخ و باز، انتقال یافت تا آن سرزمین مبارک، مرکز نشر و گسترش اسلام شود و آیین محمد مصطفی ﷺ به دیگر بلاد و سرزمین‌ها انتشار یابد. مردم مدینه، آن فضل و احسانی را که خداوند، بر آنان نموده بود، دریافتند و احساس کردند که خداوند، واقعاً آنان را دوست داشته که ایشان را به چنین افتخاری، مفتخر و مخصوص گردانیده است. آنان، به این می‌بالیدند که شهرشان، پذیرای رسول خدا ﷺ و یاران مهاجرش و مرکز نصرت و یاری اسلام شده تا زودزمانی پایگاه و پایتخت نظام اسلامی همه‌جانبه‌ای گردد که بنیادی بس محکم دارد و از ارزش‌هایی بس والا برخوردار

^۱ حافظ ابن حجر می‌گوید: گفته‌ی صحیح درباره‌ی روز ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، دوشنبه می‌باشد و این که عده‌ی اندکی، روز جمعه گفته‌اند، نادرست به نظر می‌رسد. (الفتح، 4/544)

^۲ الهجرة فی القرآن الکریم، ص 351

^۳ مرجع سابق، ص 352

است. به همین خاطر بود که مردم مدینه در کمال شادی و هیجان و با ندای لا اله الا الله به استقبال پیامبر اکرم رضی الله عنه رفتند و به اشکال گوناگون، به آن حضرت رضی الله عنه خوشامد گفتند و سلام کردند.^۱ پس از این استقبال باشکوه و بزرگی که مانند آن، در تاریخ انسانیت یافت نمی‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتادند و در خانه‌ی ابویوب انصاری رضی الله عنه، منزل گزیدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مهمان خارجه بن زید انصاری رضی الله عنه شد.

با وجودی که سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشکلات و سختی‌های زیادی همراه بود، اما ایشان بر تمام سختی‌های فراروی خود در جریان هجرت، پیروز شدند تا هجرتشان، طلیعه‌ی آینده‌ای درخشان برای امت و حکومتی باشد که توانست تمدن انسانی شکوهمندی را بر پایه‌ی ایمان، تقوا، نیکی و عدالت و دادگستری، به وجود آورد و بر دو قدرت جهانی آن زمان، یعنی فارس و روم غلبه کند. صدیق رضی الله عنه از هنگام طلوع دعوت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بازوی ۲ آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به خوبی از منابع و چشمه‌های نبوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هم‌نشینی و هم‌راهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستی، آگاهی و بیداری، صفا و صمیمیت، عزم و اراده‌ی آهنین، اخلاص و فهم درست از دین و... واکنش‌های درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جریان وقایع پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله (در سقیفه‌ی بنی ساعده، گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه و جنگ با مرتد‌ها)، نماد تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکر رضی الله عنه را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و هم‌بستگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند. هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آموزه‌ها و نکات قابل پندی دارد؛ از جمله:

الف) خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا^ط

^۱ الهجرة في القرآن، ص 353

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ
كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ (توبه: 40)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می کند، همان گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت). هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزند، از سوی مشرکان برسد). در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت). و خداوند، پیامبرش را با سپاهسانی یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه شان درباره ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه ی الله ﷻ و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، با عزت و حکیم می باشد... در این آیه، دلایلی در مورد فضیلت و جایگاه والای ابوبکر ﷺ وجود دارد که می توان موارد زیر را نام برد:

1- خدای متعال، در این آیه تصریح می کند که کافران و مشرکان، رسول خدا ﷺ را از مکه بیرون راندند. بنابراین خروج و بیرون شدن ابوبکر ﷺ به همراه پیامبر اکرم ﷺ نیز واقعیتی است تاریخی که نشان می دهد، فشار مشرکان بر مؤمنان و از جمله ابوبکر ﷺ سبب شده که ناگزیر به ترک مکه شوند.

2- ابوبکر ﷺ در این آیه، صاحب یعنی یار دل سوز پیامبر نامیده می شود. او، تنها یار رسول خدا ﷺ و یکی از آن دو نفری است که سومینشان، خدای متعال بود و در آن هنگام که نصرت و یاری الهی، بر پیامبر ﷺ نازل شد، همراه ایشان بود. ابوبکر صدیق ﷺ، از میان صحابه ﷺ، تنها کسی است که به همراهی پیامبر ﷺ در مواقع خاص مفتخر گردیده است. مواقعی از قبیل: *سفر هجرت. *همراهی با پیامبر ﷺ و نگرانی از ایشان در سایه بانی که در جنگ بدر برای آن حضرت ﷺ درست کردند. *همراهی با رسول خدا ﷺ به هنگام عرضه ی دعوت به قبایل عرب در موسم حج و... تمام سیرت شناسان به این اذعان کرده اند که تنها ابوبکر ﷺ در مواقع خاص و البته پرافتخار به همراهی پیامبر اکرم ﷺ مفتخر شده است.

3- بنا بر نص قرآن، ابوبکر رضی اللہ عنہ تنها یار و همراه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در غار بود و از این رو «یار غار» نامیده می شود. بخاری و مسلم رحمهما الله از انس رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرموده است: هنگامی که در غار بودیم، به پاهای مشرکان نگرستم که بالای سرمان بودند؛ گفتم: «ای رسول خدا! اگر یکی از آنها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می بیند.» رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: (یا أبابکر ما ظنک باثنین اللہ ثالثهما)^۱ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره ی دو نفر که سومینشان، خدا است، چه می باشد؟» تمام اهل حدیث (حدیث شناسان)، این حدیث را صحیح دانسته اند و حتی دو نفر از آنان هم در مورد صحت و درستی این حدیث، با یکدیگر اختلاف ندارند. نص قرآن نیز، درستی این حدیث را تأیید می کند.^۲

4- ابوبکر رضی اللہ عنہ، یار همیشگی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده است. آن چه در آیه، از ابوبکر به یار غار تعبیر می کند، بدین معنا نیست که ابوبکر رضی اللہ عنہ، فقط یار غار پیامبر بوده و بس. بلکه ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ، یار مطلق و همیشگی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده و از چنان سابقه ای در هم صحبتی با رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم برخوردار است که به اتفاق نظر سیرت شناسان، شخص دیگری چنان سابقه ای در هم صحبتی با پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم ندارد. برخی از علما به این نکته تصریح کرده اند که: «فضایل و مناقب ابوبکر رضی اللہ عنہ، ویژگی های خاص خود او و منحصر به فرد بوده و ابوبکر رضی اللہ عنہ، در برخورداری از آن همه فضایل و ویژگی ها، شریک و همانندی ندارد.»^۳

5- ابوبکر رضی اللہ عنہ، یار دل سوز رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بوده است. لفظ ﴿لَا تَحْزَن﴾ که در این آیه به نقل از رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم خطاب به ابوبکر رضی اللہ عنہ آمده، نشان می دهد که ابوبکر، دوست دار و یاور شفیق و دل سوز آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوده است. ابوبکر رضی اللہ عنہ از این ناراحت و دل نگران بود که مبادا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کشته شوند و اسلام، از میان برود. به همین خاطر در سفر هجرت، گاهی پیشاپیش پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم حرکت می کرد و گاهی پشت سر آن حضرت؛ پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم دلیل این

^۱ بخاری، شماره ی 3653؛ مسلم، شماره ی 5381

^۲ منهاج السنة (4/241، 252)

^۳ منهاج السنة (4/245، 252)

کارش را پرسیدند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «وقتی به فکر می‌افتم که ممکن است کفار، پیشاپیش ما کمین کرده باشند، جلو حرکت می‌کنم و هنگامی که به یاد تعقیب و جستجوی آنها می‌افتم و این مسأله به خاطر می‌رسد که ممکن است دشمن از پشت سر برسد، عقب حرکت می‌کنم (تا خطری متوجه شما نباشد و به شما آسیبی نرسد).»^۱ امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه گاهی پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی جلو و پیشاپیش آن حضرت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «تو را چه شده که چنین می‌کنی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! (وقتی) از این می‌ترسم که کفار، از جلوی شما در آیند، پیشاپیش شما حرکت می‌کنم (و همین‌طور بر عکس).» زمانی که به غار رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! همین‌جا بمانید تا من، داخل غار را تمیز کنم.» ابوبکر رضی الله عنه وارد غار شد و در آن سوراخی دید و پایش را آن‌جا نهاد و سوراخ را بست و گفت: «ای رسول خدا! چنین کردم تا اگر گزنده‌ای در سوراخ باشد، پای مرا نیش بزند (و شما در امان باشید).»^۲

آری، برای ابوبکر رضی الله عنه این که او زنده بماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شوند، قابل تحمل نبود؛ به همین خاطر ابوبکر رضی الله عنه تمام داشته‌ها و جان و مالش را فدای آن حضرت صلی الله علیه و آله کرد تا به همه‌ی مؤمنان، این درس بزرگ را آموزش دهد که هر مؤمنی، موظف به انجام چنین کار سترگی است و بدون تردید که ابوبکر رضی الله عنه شایسته‌ترین مؤمنی بود که جان و مالش و بلکه تمام داشته‌هایش را در راه دعوت و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نثار کرد.^۳

6- پیامد همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، این شد که به معیت و همراهی خدای متعال، مشرف و مفتخر گردد. وی، یگانه شخصیتی است که در قرآن کریم به معیت و همراهی خدا با او، تصریح شده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾. این کلمات، خیلی صریح به مشارکت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر هجرت و در معیت و یاری خدا، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که ابوبکر رضی الله عنه، تنها کسی است که به افتخاری این‌چنینی، مفتخر

^۱ ابوبکر الصديق افضل الصحابة و احقهم بالخلافة، ص 43

^۲ منهاج السنة (4/262)

^۳ منهاج السنة (4/263)

گردیده است. این آیه، بیان می‌دارد که خداوند متعال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه را در برابر دشمنانشان یاری رسانده و آنان را همراهی می‌فرماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غار، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه اطمینان خاطر دادند که خداوند، من و تو را نصرت می‌کند و در مقابل دشمنان، به ما محبت کرده و عزیزمان می‌دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ (غافر: 51)

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (هم‌چنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، پیاخیزند، یاری می‌کنیم.»

آری! این، انتهای ستودگی ابوبکر صدیق است. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او می‌گویند: «خدا، با ما است.» و گویی درباره‌اش گواهی می‌دهند که او، در کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله از چنان ایمانی برخوردار است که نصرت و معیت الهی را در پی دارد؛ آن هم در موقعیتی که تنها مؤمنان راستین، از سوی خدا یاری می‌شوند و سایر مخلوقات خدا، مشمول نصرت و یاری پروردگار نمی‌گردند.^۱

دکتر عبدالکریم زیدان، ضمن اشاره به معیتی که در این آیه آمده، می‌گوید: این معیت که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به آن اشاره شده، والاتر و ارزشمندتر از آن معیتی است که خداوند، در مورد پرهیزکاران و نیکوکاران، فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ یعنی: «بی‌گمان خداوند، همراه تقوایندگان و نیکوکاران است.».. معیتی که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به آن اشاره شده، عبارت است از نصرت، رحمت و مدد الهی که تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به آن مختص گردیده‌اند. معیتی که در آیه‌ی ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ به آن اشاره شده، مقید به شرایطی چون تقوایستگی و نیکوکاری می‌باشد؛ اما معیتی که خدای متعال، بهره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارش نمود، نوعی از همراهی الهی بود که صرفاً

^۱ منهاج السنة (242/4)

مخصوص این دو بزرگوار بود و در قالب نشانه‌های خارق‌العاده و فراتر از حد تصور نمودار گشت.^۱

7- بر اساس این آیه، کاملاً روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه به هنگام نزول سکینه و آرامش و نصرت الهی، همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ ﴿۱﴾ وَيُكَدِّهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا ﴿۲﴾﴾

اگر به دو نفر که همراه یکدیگرند و یکی از آنان را هراس برداشته، نصرت و آرامشی برسد، بی‌گمان شخص هراسان، با حضور در آن‌جا بهره‌ی وافری از نصرت و آرامش نازل‌شده، می‌برد. آن‌چه در آیه به بیان حزن و هراس ابوبکر رضی الله عنه می‌پردازد، فقط به خاطر بیان وضع و حال وی نمی‌باشد. چراکه وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً آرام و آسوده‌خاطر بودند، دیگر ضرورتی برای نزول سکینه بر ایشان وجود نداشت. از این رو این آیه، ضمن این که به وضع و حال ابوبکر رضی الله عنه اشاره می‌کند، به بیان نزول آرامش و تأیید و نصرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌پردازد تا روشن شود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز از این آرامش و نصرت نازل‌شده بهره‌مند بوده است. بنابراین نزول سکینه و آرامش و هم‌چنین نصرت و امداد غیبی برای یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، بسی بزرگ‌تر و فراتر از کمک‌های غیبی برای دیگران می‌باشد. چنین طرز بیانی، از بلاغت قرآن و ساختار فصیح و رسای کلام خدا و شیوه‌ی تأمل برانگیز آن است.^۲

ب) برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در جریان هجرت، نکته‌ی قابل توجه و نمایانی است. هر کس در ماجرای هجرت پیامبر و یارش، بیندیشد، به وجود یک برنامه‌ریزی منظم و دقیق در جریان هجرت و هم‌چنین تدارک مقدمات سفر از آغاز تا پایان آن، پی می‌برد. بازبینی جریان هجرت، نشان می‌دهد که هدفمندی و برنامه‌ریزی، یکی از مسایل مهم و مورد توجه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام فعالیت‌هایش بوده که از طریق وحی، قوت می‌گرفته و سامان‌دهی می‌شده تا دست‌یابی به اهداف خجسته‌ی

^۱ المستفاد من قصص القرآن (100/2)

^۲ منهاج السنة (272/4)

فراروی پیامبر صلی الله علیه و آله عملی و ممکن گردد. برنامه‌ریزی در کارها و فعالیت‌ها، بخشی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و این وظیفه را فراروی هر مسلمانی می‌نهد که در انجام مسؤلیت‌هایش، به آن توجه نماید. کسانی که می‌پندارند برنامه‌ریزی، ردیف‌بندی و مقدمه‌چینی و سنجش‌گری در انجام کارها، سنت نیست، و یا گمان می‌کنند که باید هر کاری را بی‌پروا و بدون برنامه، انجام داد و گذاشت تا هر کاری، روالش را طی کند، قطعاً به اشتباه رفته و نسبت به خود و دیگران، بد روا داشته‌اند.^۱

هنگامی که وقت هجرت، فرارسید و به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده شد تا این سفر خجسته را آغاز کند، آن حضرت صلی الله علیه و آله اقداماتی در این زمینه انجام دادند که نشان‌گر برنامه‌ریزی دقیق و منظمی می‌باشد تا این سفر مهم، با وجود سختی‌ها و پسامدهای سخت و شدید، با موفقیت کامل به انجام برسد. هر یک از مسایل مربوط به هجرت، با دقت تمام، مورد بررسی قرار گرفت که برای مثال، نمونه‌های زیر را می‌توان نام برد:

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر خلاف عادت گذشته‌اش، سر ظهر و هنگام نیم‌روز به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت که هوا، بسیار گرم بود و کسی هم در کوچه‌های مکه رفت و آمد نمی‌کرد تا کسی، ایشان را نبیند و قصد آن حضرت در مورد هجرت، به‌سان یک راز، پوشیده بماند.

2- رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق رسم آن زمان، چهره‌شان را پوشاندند تا شناخته نشوند. پوشیدن سر و صورت در آن زمان، شیوه‌ای کاربردی و مناسب بود که افراد برای عدم شناخته شدن، در پیش می‌گرفتند.

3- رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمودند: «کسانی را که این‌جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد که این‌ها فرزندان من هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور خانواده‌ی ابوبکر، صرفاً از فرمان و اجازه‌ی خدا درباره‌ی هجرت سخن گفتند و جزئیات هجرت را در حضور همه، بیان نکردند.

4- خروجشان از خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه، شبانه و از درب یا پنجره‌ی پشت منزل بود.

^۱ الأساس فی السنة، نوشته‌ی سعید حوی... .

5- رسول خدا ﷺ، در سفر هجرت و در تمام جنبه‌ها، کاملاً محتاط و هشیار عمل کردند؛ از بی‌راهه رفتند و راهنمایی خبره و کارآزموده به کار گرفتند که راه‌ها و گذرگاه‌های مختلف بیابان را یاد داشت. از آن‌جا که آن راهنما مشرک بود، این نکته روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ، از دانش و توانمندی‌های غیرمسلمانان تا زمانی که مصلحتی در آن بود، استفاده می‌کرده‌اند. آقای عبدالکریم زیدان، به ضابطه‌ی مهمی درباره‌ی کمک خواستن از مشرک یا به خدمت گرفتن وی اشاره کرده و گفته که در این مورد، اصل بر عدم جواز است ولی این اصل، استثنا نیز دارد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را با شرایط مشخصی، روا می‌کند. این شرایط، عبارتند از: *مصلحتی در کمک گرفتن از غیرمسلمان وجود داشته باشد؛ به عبارتی مصالح کمک‌خواهی از غیرمسلمان، بر خطرات احتمالی آن بچربد. *کمک گرفتن از غیرمسلمان، هیچ آسیب و یا خطری برای دعوت و ارزش‌های آن نداشته باشد. *غیرمسلمانی که از او کمک خواسته می‌شود، کاملاً قابل اعتماد باشد. *ضرورتی شدید وجود داشته باشد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را ناگزیر گرداند. باید دانست که در صورت نبود هر یک از شرایط مذکور، کمک گرفتن از غیرمسلمان، جایز نیست.¹

ابوبکر صدیق ﷺ فرزنداناش را به اسلام دعوت داد و به فضل الهی از این کار بزرگ، موفق و سربلند درآمد. او، خانواده‌اش را در خدمت اسلام گماشت و از هر یک از آنان برای به انجام رسیدن هجرت پیامبر ﷺ کار گرفت. وی، در برنامه‌ی هجرت با شرح مسؤولیت هر یک از فرزنداناش، آنان را در اجرای نقشی فعال و مهم و حضوری عملی در این جریان مبارک و فرخنده‌ی تاریخی، سهیم کرد:

1- نقش عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنهما در سفر هجرت:

عبدالله ﷺ نقش خبررسانی به پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق ﷺ را ایفا کرد. وی، روزها برای کسب اطلاعات از تحرکات و اقدامات قریش، به میان آن‌ها می‌رفت و اطلاعات به دست

¹ المستفاد من قصص القرآن (2/145، 144)

آمده را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش می داد. عبدالله بر محبت دین و تلاش برای یاری دین، پرورش یافته و در پهنه‌ی فعالیت دعوتی، دارای بصیرت، هوش و ذکاوت بالایی بود. این‌ها، نشان‌دهنده‌ی توجه و غم‌خوارگی ابوبکر رضی الله عنه نسبت به تربیت عبدالله رضی الله عنه می باشد. ابوبکر، نقش پسرش را در هجرت مشخص نمود و او نیز به خوبی از عهده‌ی مسئولیتش برآمد. عبدالله رضی الله عنه به میان قریشیان می رفت و پس از کسب اطلاعات از گفته‌ها و تحرکات آن‌ها، شبانگاه به غار رفته و پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش را از دسیسه‌ها و برنامه‌های اهل مکه باخبر می کرد. عبدالله رضی الله عنه به خوبی از پس این مسئولیت برآمد و چنان هوشمندانه، این کار را انجام داد که هیچ یک از کفار مکه به او شک نکرد. وی، شب‌ها را در کنار غار به پاسبانی می پرداخت و سیده‌دم به مکه بازمی گشت تا کسی به خاطر نبودش در مکه، شک نکند.^۱

2- نقش عایشه و اسماء رضی الله عنهما در سفر هجرت:

حضور فعال و مؤثر اسماء و عایشه رضی الله عنهما در سفر هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، ناشی از تربیتی بود که بر اساس آن، به دست پدر بزرگوارشان پرورش یافته بودند. آنان، هنگام رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه از فرمان هجرت، اطلاع یافتند و بلافاصله برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرشان، زاد و توشه‌ی سفر و غذا آماده کردند. عایشه رضی الله عنها می گوید: «من و اسماء، فوراً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرمان، بار و بُنه‌ی سفر (و غذا) آماده کردیم و آن را در یک کیسه‌ی چرمی گذاشتیم؛ اسماء، تکه‌ای از دامنش را جدا کرد تا دهانه‌ی کیسه را ببندد و از آن‌جا به (ذات‌النطاقین = صاحب دو دامن) نامیده شد.»^۲

3- رازداری اسماء رضی الله عنها:

اسماء رضی الله عنها در جریان هجرت، نقش مسلمان فهیمی را ایفا کرد که حقیقت و طبیعت دینش را شناخته است. او، اسرار دعوت را فاش نکرد و به همین خاطر متحمل اذیت

^۱ السیرة الحلبیة (213/2)؛ البدایة و النهایة (182/3)

^۲ البدایة و النهایة (184/3)

و آزار فراوانی شد. خود اسماء رضی الله عنها می گوید: «هنگامی که پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ از مکه بیرون شدند، عده‌ای از قریشیان و از جمله ابوجهل بن هشام، به خانه‌ی ما آمدند و در خانه ایستادند. من، بیرون خانه رفتم؛ آنان، از من پرسیدند: ای دختر ابوبکر! پدرت کجا است؟ گفتم: به خدا نمی‌دانم، اینک پدرم کجاست؟ ابوجهل که آدم پلید و بدی بود، چنان بر صورتم نواخت که از شدت سیلی‌اش، گوشواره‌ام افتاد...^۱»

اسماء رضی الله عنها به تمام زنان مسلمان در همه‌ی زمان‌ها، این درس بزرگ را آموخت که باید اسرار مسلمانان را از دشمنان پنهان بدارند. او، در مقابل سرکش تبه‌کاری چون ابوجهل، استوار و پابرجا ایستاد و اسرار هجرت و دعوت را فاش نکرد.

4- نقش اسماء رضی الله عنها در برقراری آرامش در خانه:

ابوبکر ﷺ با تمام دارایی‌اش که مانده‌ی ثروت پیشینش بود و پنج یا شش هزار درهم، به همراه رسول خدا ﷺ هجرت کرد. ابوقحافه، به خانه‌ی پسرش رفت تا از نوه‌هایش سر بزند و احوال آنان را پرسد. او که بینایی‌اش را از دست داده بود، گفت: «به خدا سوگند، گمان من، این است که ابوبکر، گذشته از جفایی که در حق خود کرده، تمام ثروتش را با خود برده و شما را هم در مشقت انداخته است.» اسماء رضی الله عنها گفت: «نه، پدر بزرگ؛ بلکه پدر، برای ما خیر^۲ زیادی گذاشته است.» ماجرا را از زبان خود اسماء رضی الله عنها دنبال می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «مقداری سنگریزه در طاقچه‌ای گذاشتم که پدرم، پول‌هایش را آن‌جا می‌گذاشت و پارچه‌ای رویش انداخته و دست پدر بزرگم را گرفتم و گفتم: دستتان را روی این پول‌ها بگذارید. او، دستش را روی پارچه گذاشت و گفت: «حالا که ابوبکر، برای شما پولی گذاشته، مشکلی نیست؛ با این پول‌ها، گذران شما می‌شود.» اسماء

^۱ الهجرة النبوية المباركة، ص 126

^۲ کلمه‌ی خیر به معنای مال و ثروت (پول) نیز می‌باشد و ابوقحافه، از این سخن نوه‌اش پنداشت که منظور اسماء، پول است.

رضی الله عنها می‌افزاید: «به خدا قسم که پدر، چیزی برایمان نگذاشته بود و من، فقط می‌خواستم پدر بزرگ پیرم را آرام کنم.»^۱

آری، اسماء رضی الله عنها، با هوش سرشارش، حرمت پدرش را در نزد پدر بزرگش حفظ کرد و به او نگفت که ابوبکر، تمام مالش را با خود برده است؛ بلکه پیرمرد را آرام کرد و به او اطمینان خاطر داد که در نبود پدرشان، مشکلی ندارند. اسماء رضی الله عنها دروغ نگفته بود؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه واقعاً برای آن‌ها خیر فراوانی گذاشته بود؛ او، برایشان ایمانی چون کوه گذاشته بود که هرگز نلرزد و در برابر طوفان سختی‌ها، تکان نخورد؛ ایمانی که دارایی و نداری، در آن تأثیری نمی‌گذاشت. آری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خانواده‌اش، یقین و باوری استوار به جای نهاد که قابل وصف و اندازه نیست. ابوبکر رضی الله عنه در وجود فرزندانش، آن‌چنان همت و اراده‌ی بزرگی ایجاد نمود که تنها به ارزش‌های والا می‌اندیشیدند و به امور معمولی و پیش‌پاافتاده و بی‌ارزشی چون دنیا، هیچ توجهی نداشتند. ابوبکر رضی الله عنه خانه و خانواده‌ی نمونه ایجاد کرد که پیدایش دوباره‌ی چنان خانواده‌ای، دور از امکان به نظر می‌رسد و یافتن خانواده‌ای، هم‌سان و همانند خانواده‌ی ابوبکر رضی الله عنه مقدور و میسر نیست.

اسماء رضی الله عنها با این مواضع و نشانه‌های روشن و پرافتخاری که در جریان دعوت و حرکت اسلامی از خود نشان داده، الگویی مناسب برای زنان و دختران مسلمانی قرار گرفته که اینک بیش از هر زمانی، نیازمند الگوگزینی از این بزرگ‌بانوی مسلمان هستند و باید راه و منش او را در پیش بگیرند. اسماء رضی الله عنها در مکه ماند و هیچ‌گاه از سختی‌ها و تنگناهای زندگی شکایت نکرد و به مخلوق، عرض نیاز ننمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، زید بن حارثه و ابورافع رضی الله عنهما را با دو شتر و پانصد درهم به مکه فرستادند تا این‌ها، دختران آن حضرت صلی الله علیه و آله (فاطمه و ام‌کلثوم) و همسر ایشان سوده بنت زمعه و هم‌چنین اسامه بن زید و برکه ملقب به ام‌ایمن را با خود از مکه به مدینه ببرند. عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه

^۱ السیرة النبویة از ابن‌هشام (102/2)

نیز خانواده‌اش را برداشت و بدین ترتیب خانواده‌ی ابوبکر^{رضی الله عنه}، در مصاحبت و همراهی این‌ها، از مکه به مدینه هجرت کردند.^۱

5 - نقش عامر بن فهیره، خدمت‌گزار و آزادشده‌ی ابوبکر در هجرت:

معمولاً خیلی از مردم، نسبت به خدمت‌کارانشان، کوتاهی می‌کنند و به آنان اهمیتی نمی‌دهند. اما دعوت‌گران و مردمان نیک، چنین رویه‌ای ندارند؛ آن‌ها، تمام تلاششان را برای هدایت و راهنمایی دیگران به کار می‌برند. ابوبکر^{رضی الله عنه} نیز خادمش عامر بن فهیره^{رضی الله عنه} را تربیت دینی نمود و نسبت به آموزش او، توجه خاصی داشت. همین کوشش ابوبکر^{رضی الله عنه} برای آموزش و پرورش عامر^{رضی الله عنه}، او را جان‌فشانی بار آورد که حاضر بود برای اسلام و خدمت دین، از جانش بگذرد. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} در جریان هجرت، نقش مهمی به عامر^{رضی الله عنه} داد؛ عامر^{رضی الله عنه}، گوسفندان ابوبکر را در اطراف مکه می‌چراند و هشیارانه و بی‌آن‌که بی‌تدبیری نماید، گوسفندان را به سوی غار ثور می‌برد تا پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و ابوبکر^{رضی الله عنه} از گوشت و شیر گوسفندان بخورند. کار دیگری که عامر^{رضی الله عنه} می‌کرد، این بود که گوسفندان را به دنبال عبدالله بن ابوبکر^{رضی الله عنه} به راه می‌انداخت تا رد پای از عبدالله به‌جا نماند. این‌ها، نشانه‌ی فراست و ذکاوت عامر^{رضی الله عنه} در انجام اموری است که موفقیت سفر هجرت را به دنبال داشت.^۲

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به همه آموخت که مسلمانان راستین، توجه خاصی به خدمت‌کارانشان می‌کنند و برایشان فرقی نمی‌کند که آن‌ها کجایی و چه رنگی باشند. ابوبکر^{رضی الله عنه} به همه یاد داد که مسلمان، حقوق انسانی خدمت‌کارش را محترم می‌شمارد و او را آموزش اسلامی می‌دهد تا به خواست خدای متعال، خدمت‌گزار دین گردد و آن‌گونه که باید و شاید، عهده‌دار خدمت به دین و دعوت شود.

^۱ تاریخ طبری (100/2)؛ الهجرة النبوية المباركة، ص 128

^۲ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 115

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خانواده‌اش را در جریان هجرت به‌سان سربازانی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد. این نکته، بیان‌گر توجه ویژه‌ی ابوبکر رضی الله عنه به مسایل هجرت و دعوت و دوران‌دیشی وی در این زمینه می‌باشد که شیوه‌های درست و ظرفیت‌های مختلف را در مسیر خدمت به اسلام قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه در جریان دعوت به هر یک از افراد، مسئولیت مناسب و بجایی داد و تمام شکاف‌هایی را که موجب آسیب‌پذیری دعوت می‌شد، بست و با پوششی مناسب، تمام نیازهای دعوت را برآورده کرد و بدون زیاده‌روی، به نیروهای مشخص و معدودی بسنده نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آن‌جا که توانستند، اسباب و ابزار را به خدمت دعوت گرفتند تا عنایت الهی نیز همان‌گونه که انتظارش می‌رفت، با اقدامات آن حضرت رضی الله عنه همراه شود و هجرت را به سرمنزل مقصود برساند.^۱

بهره‌گیری از اسباب، به عنوان امری کاملاً عادی و بلکه واجب، بدین معنا نمی‌باشد که انسان، همیشه به نتیجه‌ی مورد دل‌خواه خود دست خواهد یافت؛ چراکه بازدهی هر کاری به خواست و اراده‌ی خداوند، بستگی دارد و بی‌گمان توکل به خدا، به عنوان یکی از ابزار دست‌یابی به نتیجه، خیلی مهم و ضروری می‌باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز تمام اسباب و ابزار لازم را برای به نتیجه رساندن هجرت، در نظر گرفتند و در عین حال به خدای متعال توکل کردند و از او خواستند تا تلاششان را به نتیجه برساند. دعای آن حضرت رضی الله عنه پذیرفته شد و تلاش و حرکت ایشان، به ثمر نشست.^۲

(ج) گریه‌ی شادمانی ابوبکر رضی الله عنه، نشان افتخار این سرباز نمونه:

نشانه‌ها و آثار تربیت نبوی بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برهه‌های مختلف پدیدار گشت و او را سربازی نمونه در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام قرار داد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آهنگ هجرت نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» ابوبکر رضی الله عنه پس از شنیدن این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای هجرت مقدمه‌چینی و برنامه‌ریزی کرد و اسباب لازم را فراهم نمود. او، دو شتر خرید

^۱ أضواء علی الهجرة، نوشته‌ی توفیق محمد، ص 393-397

^۲ من معین السیرة، ص 148

و در خانه‌اش نگه داشت تا هنگام هجرت، آمادگی کافی داشته باشد. در صحیح بخاری رحمه الله تصریح شده است که ابوبکر رضی الله عنه، دو شتر را به مدت چهار ماه، علوفه می‌داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رهواری و پیشوایی امت پرورش یافته بود و با هوش و فراست وافرش می‌دانست که لحظه‌ی هجرت، بنا بر مسایل و ضرورت‌هایش، آنی و ناگهانی خواهد بود و از این رو باید پیشاپیش، اسباب و وسایل مورد نیاز را فراهم آورد. به همین خاطر شترهای سواری را آماده کرد و به آن‌ها علوفه داد، توشه‌ی سفر را فراهم کرد و خانواده‌اش را برای خدمت به پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا نمود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر خبر دادند که اذن و فرمان هجرت، نازل شده، ابوبکر از فرط شادی گریست. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که (از فرط شادی به خاطر همراهی با آن حضرت صلی الله علیه و آله در سفر هجرت) گریست.» گاهی شادی، در قالب گریه نمودار می‌شود:

ورد الكتاب من الحبيب بأته	سیزورنی فاستعبرت أجبانی
غلب السرور علیّ حتی إننی	من فرط ما قد سرنی أبکانی
یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین من فرح و من أحزانی

ترجمه: «نامه‌ای از دوستم رسیده که به زودی به ملاقاتم می‌آید؛ به خاطر شنیدن این خبر، پلک‌هایم، اشک‌آلود شده و شادی، چنان مرا در بر گرفته که از این خبر مسرت‌بخش، به گریه افتاده‌ام. ای چشم! اشک ریختن و گریستن، برای تو عادت شده و تو، از شادی و اندوه، می‌گریی.»

ابوبکر رضی الله عنه با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت که در سفر هجرت، به همراهی آن حضرت صلی الله علیه و آله، مفتخر خواهد شد و خواهد توانست در آن سفر ده روزه، هر آن‌چه دارد، به آقا و حبیبش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله تقدیم کند؛ چه سعادت، بالاتر از این سعادت که ابوبکر رضی الله عنه از میان تمام زمینیان و از بین صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم، در سفر خجسته‌ی هجرت به همراهی آقای مخلوقات، مفتخر گردید؟^۱

^۱ التریبة القيادية (191، 192/2)

یکی دیگر از نشانه‌های محبت خالصانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن‌جا جلوه نمود که با رسیدن مشرکان به اطراف غار، او را هراس برداشت که مبادا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعرضی کنند. ابوبکر رضی الله عنه به عنوان سرباز نمونه و راستین پیشوای امینش، سزاوار نشان افتخاری است که با بروز خطر، فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نگران شد و اصلاً خود را از یاد برد و به خود نیندیشید. دلیل این که ابوبکر رضی الله عنه در آن لحظات حساس و پرخطر، فقط نگران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، این که چنان‌چه او، بر خود بیمناک بود، در این هجرت سرنوشت‌ساز و پرخطر، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همراه نمی‌شد؛ زیرا او، به‌خوبی می‌دانست که اگر دستگیر شود، کم‌ترین مجازاتش اعدام است.^۱ قطعاً ابوبکر رضی الله عنه نگران رسول خدا صلی الله علیه و آله و آینده‌ی اسلام بود و فقط از این ترسید که مبادا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست مشرکان گرفتار شوند و آینده‌ی اسلام، به خطر بیفتد.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سفر هجرت، تمام جنبه‌های امنیتی را در نظر گرفت. چنان‌چه شخصی در مسیر راه، از ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «این مرد، کیست؟» ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: «ره‌نمایی است که راه را به من نشان می‌دهد.» بدین‌سان پرسش‌گر، گمان کرد که منظور ابوبکر رضی الله عنه، این است که شخص همراهش (رسول خدا صلی الله علیه و آله) راهنمای راه‌ها و گذرگاه‌ها است. در صورتی که منظور ابوبکر رضی الله عنه، این بود که همراهش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، به راه‌های خیر و سعادت راهنمایی می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه بی‌آن که دروغ بگوید، خود را از تنگنای دروغ رها نید و راز رسول خدا صلی الله علیه و آله را برملا نکرد. وی، در پاسخ پرسش‌گر، توریه نمود و دوپهلوی سخن گفت تا آموخته‌ی امنیتی خود را به اجرا درآورد و جریان سری هجرت را فاش نکند؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله، از پیش، سری بودن جریان هجرت را برایش تبیین نموده بودند.^۳

^۱ در قرآن کریم، به حزن و اندوه یار غار اشاره شده است، نه به خوف و هراس. برای درک بهتر و بیش‌تر این موضوع، به تفاوت واژه‌های (حزن) و (خوف) توجه کنید. (مترجم)

^۲ السیرة النبویة دروس و عبر، نوشته‌ی سباعی، ص 71

^۳ السیرة النبویة از سباعی، ص 68

شگرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برقراری پیوند عمیق و روحی با دیگران

ژرفای محبت سیطره یافته بر قلب ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، در سفر هجرت نمایان می گردد. البته نگاهی به سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان گر محبت و دلدادگی تمام صحابه رضی الله عنهم به آن حضرت صلی الله علیه و آله می باشد. این محبت خدایی، محبتی است خالصانه که از دل سرچشمه می گیرد و محبتی منافقانه نیست که ریشه اش دنیوی باشد و منفعتی گیتیانه یا ترس از چیزی در خود نهفته داشته باشد. یکی از زمینه های این محبت و دل باختگی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ویژگی های شایسته ی آن حضرت در پهنه ی رهبری امت است. او، آن چنان بزرگوار بود که بیداری می کشید تا دیگران راحت بخوابند؛ سختی ها را به جان می خرید تا دیگران راحت باشند و گرسنگی می کشید تا دیگران سیر شوند؛ از شادی آنان شاد می گشت و از غم و اندوهشان غمگین. پس هر کس که به رضای خدا راه پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم را در تمام امور زندگی در پیش بگیرد و خودش را در غم ها و شادی های دیگران سهیم بداند، محبوب و مورد احترام دیگران واقع می شود. این واقعیت، درباره ی مسؤولان و صاحب منصبان نیز صادق است.^۱

پیشوایی و قیادت درست و صحیح، می تواند قبل از هر چیز بر روح و روان انسان ها حکم براند و با ضمیر و درون آن ها رابطه برقرار کند. هر چه قدر پیشوا، نیک و شایسته باشد، به همان نسبت رعیت و زیردستانش نیز نیک و شایسته می شوند و هر اندازه پیشوا، اهل بذل و بخشش باشد، بیش تر در نزد دیگران محبوب می گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری نسبت به پیروان و یارانشان دل سوز و مهربان بودند که پس از آن رهسپار مدینه شدند که بیش تر صحابه هجرت کرده بودند و تنها مستضعفان، بینوایان و کسانی که در تدارک سفر هجرت بودند و کار مهمی داشتند، در مکه ماندند.^۲

قابل یادآوری است که محبت ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به رضای خدا بود؛ چرا که مهم ترین شناسه ی تشخیص محبت و دوستی برای خدا که همان اخلاص و راستی است، در

^۱ الهجرة النبوية از ابوفارس، ص 54

^۲ الهجرة النبوية المباركة، ص 205

دوستی ابوبکر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله نمودار می‌باشد. از آن‌جا که محبت ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنایی خدایی داشت، مورد قبول واقع شد و آیات سوره‌ی لیل درباره‌اش نازل گشت. ابوبکر رضی الله عنه از غیر خدا - نه از پیامبر صلی الله علیه و آله و نه از دیگران - پاداش نخواست؛ بلکه ضمن ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله نصرت و یاریش نمود تا به خداوند نزدیکی جوید، از او پاداش بگیرد و با عمل به اوامر و نواهی پروردگار و با امید و ترس از وعده و وعیدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت نماید.^۱

بیماری ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام رسیدن به مدینه

هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم از مکه به مدینه قربانی بزرگی بود؛ چرا که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی مکه چنین فرموده‌اند: «به خدا سوگند که تو بهترین و محبوب‌ترین سرزمین خدا در نزد خدا هستی؛ اگر من مجبور به بیرون شدن از تو نبودم، هرگز تو را ترک نمی‌کردم.^۲ عایشه می‌گوید: «زهاب^۳ مدینه، خوب نبود و آبی نامرغوب داشت و به همین خاطر در مدینه بیماری، شایع بود؛ بنابراین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسیدند، یارانشان بیمار گشتند و خدای متعال آن حضرت را از بیماری مصون داشت. ابوبکر، عامر بن فهیره و بلال رضی الله عنهم که در یک خانه سکونت داشتند نیز به شدت تب کردند؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستم به عیادتشان بروم که اجازه فرمودند. به قصد عیادت به خانه‌ای رفتم که آن‌ها در آن اقامت داشتند؛ در آن زمان حکم حجاب بر ما نازل نشده بود. آنان، چنان بیمار شده بودند که تنها خداوند از شدت بیماریشان آگاه است. به ابوبکر نزدیک شدم و گفتم: پدر! حال شما چطور است؟ فرمود:

کل امریء مصیح فی أهله
و الموت أدنی من شراک نعله

^۱ الفتاوی از ابن تیمیة (286/11)

^۲ روایت ترمذی، کتاب المناقب باب فضل مکه (722/5) شماره‌ی 3925

^۳ زهاب به آبی می‌گویند که از چشمه، دره و یا شکاف زمین بیرون می‌شود.

یعنی: «مرگ، به هر شخصی که در میان خانواده‌اش، قرار دارد، از بند کفش هم به او نزدیک‌تر است و هر شخصی، در آستانه مرگ می‌باشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند (حال پدرم چنان خراب است) که نمی‌داند چه می‌گوید. سپس به عامر بن فهیره رضی الله عنه نزدیک شدم و گفتم: حالت چطور است؟ گفت:

لقد وجدت الموت قبل ذوقه
كلّ امرئ مجاهد بطوقه
إن الجبان حتفه من فوقه
كالثور يحمي جلده بروقه

یعنی: «مرگ را پیش از آن که آن را بچشم و بمیرم، یافتم؛ مرگ ترسو همواره بالای اوست و او از مرگ می‌هراسد. هر شخص تنومندی تمام توان و تلاشش را برای مقابله و رویارویی با مرگ به کار می‌گیرد و چون حیوانی که با شاخ‌هایش از خود دفاع می‌کند، برای رهایی از مرگ دست و پا می‌نماید».

گفتم: به خدا قسم عامر رضی الله عنه نمی‌داند، چه می‌گوید. هر گاه تب بلال رضی الله عنه قطع می‌شد، به کنار خانه تکیه می‌داد و صدایش را بلند می‌کرد:

ألا ليت شعري هل أبيتن ليلة
و هل أردن يوماً مياه مجنة
بواد و حولي إذخر و جليل
و هل يبدون لي شامة و طفيل

یعنی: «ای کاش می‌دانستم که آیا شبی دگر در وادی مکه در حالی بسر خواهم کرد که پیرامون من اذخر و جلیل باشد و آیا روزی دگر گذرم بر چشمه‌سار مجنه می‌افتد و آیا دوباره مکه را در میان دو کوه شامه و طفیل خواهم دید؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این ماجرا باخبر کردم؛ ایشان دعا فرمودند: «اللهم حبب إلينا المدينة كحبنا مكة أو أشد؛ و صححها و بارک لنا فی مدها و صاعها و انقل حمّاتها و اجعلها بالجحفة»^۱

یعنی: «خدایا مدینه را برایمان محبوب گردان؛ آن‌چنان که مکه را محبوبمان کرده‌ای و بلکه بیش‌تر؛ خدایا مدینه را آکنده از صحت و سلامتی فرما و در صاع و مدّ مدینه^۱

^۱ بخاری، کتاب الدعوات، باب الدعاء یرفع الوباء و الوجع شماره‌ی 6372؛ جحفه: نام مکانی است.

(محصولات و فرآورده‌هایش) برکت و فزونی عنایت کن و بیماری و مرض را از این جا بردار و در جحفه بیفکن.»

خداوند متعال، دعای پیامبرش را پذیرفت و پس از آن مسلمانان از این بیماری رهایی یافتند و خدا چنین خواست تا مدینه، وطن ممتاز و ویژه‌ی مهاجرانی گردد که از جاهای گوناگون رهسپار مدینه شده بودند.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن که در مدینه مستقر شد، شروع به پایه‌ریزی و تثبیت ارکان حکومت اسلامی نمود؛ در میان مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار فرمود، مسجد ساخت، به قصد اتمام حجت و محکم کاری، با یهودیان پیمان‌هایی منعقد کرد، سپاهیان برای سرایا و گسیل به جنگ‌ها فراهم نمود و به زیرساخت‌های اقتصادی، آموزشی و تربیتی توجه و اهتمام خاصی ورزید. ابوبکر رضی الله عنه به عنوان وزیر باصداقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی همواره در کنار پیامبر بود و از بذل مالش و یا مشورت و پیشنهاد دریغ نورزید.^۳

^۱ در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه به روایت بخاری (شماره‌ی 6714) آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خدایا! در پیمان، صاع و مدّ مردم مدینه، برکت عنایت کن.» (مترجم)

^۲ التریبۃ القیادیة، (310/2)

^۳ تاریخ الدعوة إلى الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، ص 121

مبحث چهارم

حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد

تاریخ نگاران و سیرت شناسان چنین نگاشته اند که ابوبکر رضی الله عنه در بدر و تمامی جنگ ها حضور داشته و هیچ نبردی را از دست نداده است. او در جنگ احد، هنگام عقب نشینی سپاهیان مسلمان، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله استقامت ورزید. وی، پرچم دار لشکر اسلام در جنگ تبوک بود.^۱

ابن کثیر می گوید: سیرت شناسان در این هیچ اختلافی ندارند که ابوبکر رضی الله عنه در تمام صحنه های جهاد و در همه ی غزوات با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده است.^۲

زمخشری می گوید: نام ابوبکر رضی الله عنه برای همیشه در کنار نام رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد می شود؛ او از کوچکی رفیق و هم صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در بزرگسالی، اموالش را در راه خدا و رسول بذل و بخشش نمود؛ وی توشه و سواری رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سفر هجرت فراهم کرد و ثروتش را در طول زندگیش برای آن حضرت صرف نمود؛ دخترش - عایشه - را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد در سفر و حضر، ندیم و همراه ایشان بود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ایشان را در خانه ی دخترش عایشه که محبوب ترین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، به خاک سپرد.^۳

سلمه بن اکوع رضی الله عنه می گوید: به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در هفت غزوه شرکت کردم؛ در نه سریه نیز شرکت نمودم که یک بار ابوبکر رضی الله عنه امیرمان بود و یک بار دیگر اسامه رضی الله عنه.^۴

^۱ الطبقات الكبرى (1/124)؛ صفوة الصفوة (1/242)

^۲ أسد الغابة (3/318)

^۳ خصائص العشرة الكرام البررة، ص 41.

^۴ بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبی أسامة، شماره 4270

در این مبحث به بررسی زندگی جهادی ابوبکر رضی الله عنه می‌پردازیم که چگونه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله با جان و مالش و پیشنهادهای بی نظیرش جهاد نمود تا دین خدا را یاری کرده باشد.

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بدر

جنگ بدر در سال دوم هجری روی داد که ابوبکر رضی الله عنه در آن به اشکال مختلف نقش فعالی داشت؛ مهم‌ترین نقش آفرینی‌های ابوبکر رضی الله عنه در این غزوه عبارتند از:

1 - پیشنهاد جنگیدن با کفار:

هنگامی که خبر گریز کاروان تجارتی قریش و پافشاری اشراف و رؤسای مکه برای جنگیدن با پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسید، با صحابه وارد رایزنی و مشورت شدند^۱ که آیا با قریشیان بجنگند یا نه؟ ابوبکر رضی الله عنه برخاست و گفت: «خوبست که با آنان بجنگیم.» عمر رضی الله عنه نیز همین نظر را داشت.^۲

2 - نقش ابوبکر رضی الله عنه در کسب اطلاعات از لشکر قریش:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر رضی الله عنه برای کسب اطلاعاتی درباره‌ی لشکر قریش، در اطراف به گشت‌زنی پرداختند؛ در این میان با پیرمردی روبرو شدند و از وی درباره‌ی لشکر قریش جست و جو نمودند و (برای آن که شک پیرمرد برانگیخته نشود)، از او درباره‌ی لشکر محمد صلی الله علیه و آله و یارانش نیز پرس و جو کردند. پیرمرد گفت: «تا به من نگویند که شما کیستید، هیچ گزارشی به شما نمی‌دهم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو آن چه می‌دانی به ما بگو تا ما نیز خود را به تو معرفی کنیم.» پیرمرد گفت: «به من چنین خبر رسیده که محمد صلی الله علیه و آله و یارانش، در فلان روز حرکت کرده‌اند که اگر این خبر درست باشد، آنان اینک باید در فلان مکان باشند. هم‌چنین به من خبر رسیده که قریشیان، در فلان روز به راه افتاده‌اند که در صورت صحت این خبر، آن‌ها اکنون باید به فلان مکان رسیده باشند.» پیرمرد پس از آن

^۱ صحیح بخاری، شماره‌ی 3952

^۲ السیرة النبویة از ابن هشام (2/447)

افزود: «من، شما را از آن چه می‌خواستید، باخبر کردم؛ پس اینک به من بگویید که شما کیستید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما از آب هستیم.» و سپس به همراه ابوبکر رضی الله عنه آن جا را ترک کردند و رفتند. پیرمرد، که فکری شده بود، با خود می‌گفت: «منظورش از آب چه بود؟! شاید منظورش از آب، آب عراق بود.»^۱

از این ماجرا به خوبی نزدیکی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان می‌گردد و واضح می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه چگونه از آموزه‌های آن حضرت صلی الله علیه و آله بهره‌مند می‌شود.

3- پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه‌بان:

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دسته‌بندی و مرتب‌نمودن صفوف مجاهدان فارغ شدند، به مقر فرماندهی بازگشتند؛ مقر فرماندهی، سایه‌بانی بود که بر فراز تپه‌ای مشرف به میدان نبرد ایجاد کرده بودند و ابوبکر رضی الله عنه نیز در آن جا در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و عده‌ای از جوانان انصار به فرماندهی سعد بن معاذ از آن حراست می‌کردند.^۲ باری حضرت علی رضی الله عنه در این باره در میان مردم سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم! شجاع‌ترین مردم کیست؟» آن‌ها گفتند: «شما ای امیر مؤمنان! علی رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس، با من مبارزه نکرده مگر آن که او را شکست داده‌ام؛ اما شجاع‌ترین مردم، ابوبکر رضی الله عنه است. ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه‌بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه‌بان بماند تا کسی از مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله نکند؟ به خدا سوگند کسی جز ابوبکر رضی الله عنه برای این منظور قدم پیش نگذاشت؛ وی برای پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که شمشیر از نیام بیرون کشیده بود، بالای سر ایشان ایستاد و به هر کافری که قصد حمله به پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نمود، حمله‌ور می‌شد. پس ابوبکر رضی الله عنه شجاع‌ترین مردم است.»^۳

4- حضور ابوبکر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگام نزول بشارت نصرت و پیروزی اهل

بدر:

^۱ سیره ابن هشام (228/2)

^۲ مرجع سابق (233/2)

^۳ البداية و النهاية (271/3-272)

پس از آن که اسباب و مقدمات جنگ فراهم شد، رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشتند و از خدا پیروزی و نصرتی را طلبیدند که پیش از آن وعده داده بود؛ ایشان چنین دعا فرمودند: (اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَلَا تُعْبِدْ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا) «خدایا! آن چه را به من وعده فرمودی به انجام رسان؛ خداوند! اگر همین گروه اندک از مسلمانان نابود شوند، پس از این هرگز در زمین پرستش نخواهی شد.» رسول خدا ﷺ آن چنان دعا می کردند و خدا را به نصرت می طلبیدند که ردای ایشان افتاد. ابوبکر ﷺ آن را بر شانه های پیامبر ﷺ گذاشت و گفت: «ای رسول خدا! دیگر بس است که قطعاً خداوند، آن چه را به شما وعده فرموده، عملی می سازد.^۱ خدای متعال، همان دم آیه فرو فرستاد که: ﴿ذُتَّسْتَعِيثُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾^۲

در روایت ابن عباس ﷺ چنین آمده است که رسول خدا، روز بدر دعا کردند: «بارخدایا! از تو می خواهم که وعده و پیمانت را به انجام برسانی؛ خداوند! اگر چنین خواهی که این جمع اندک از مسلمانان نابود شوند، دیگر پرستش نخواهی شد.» ابوبکر ﷺ دست رسول خدا ﷺ را گرفت و گفت: «خداوند، شما را کفایت می کند.»

رسول خدا ﷺ در حالی از سایه بان بیرون شدند که این آیه بر زبانشان جاری بود: ﴿سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ لِلدَّبْرِ﴾^۳ رسول خدا ﷺ مدتی را با التهاب و نگرانی در سایه بان به سر بردند و سپس برخاستند و فرمودند: «ای ابوبکر! تو را بشارت باد که نصرت الهی برای تو فرا رسید؛ این جبرئیل عليه السلام است که افسار اسبش را گرفته و او را چنان برای

^۱ مسلم، کتاب الجهاد، باب الإمداد بالملائكة بيدر، شماره ی 1763 (3/1384)

^۲ سوره ی انفال، آیه ی 9: «زمانی را که (در جنگ بدر) از پروردگار خود نصرت و یاری طلب می کردید، (به یاد آورید که) درخواست شما را پذیرفت...»

^۳ نگاه کنید به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قصة بدر (6/5) شماره ی 3953

نصرت مسلمانان می تازاند که گرد و غبار به هوا برخاسته است.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد مسلمانان رفتند و آنان را به جنگ و جهاد برانگیختند.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این ماجرا، این درس بزرگ را فرا گرفت که برای نزول نصرت و یاری الهی به خلوت و تنهایی خویش فرو رود و با تمام وجود خدایش را فراخواند و با صدق و اخلاص پیشانی به پیشگاه پروردگارش بساید و دو زانو به آستان کبریای الهی بنشیند و عرض نیاز نماید. این صحنه در حافظه، قلب و درون ابوبکر رضی الله عنه ماندگار شد تا در چنان لحظاتی و در چنان موقعیت‌هایی به آقایش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقتدا کند. بدون تردید در فریادخواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشگاه پروردگار متعال، آموزه‌ای بس بزرگ برای حاکمان، زمام‌داران و مسئولان و تمام کسانی که می‌خواهند از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی بزرگوارش الگو بردارند، وجود دارد.

زمانی که تابش خورشید شدت گرفت و گرد و غبار میدان نبرد به فضا برخاست و چکاچک شمشیرها بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به جنگی شجاعانه فراخواندند؛ مجاهدان با یاد و ذکر خدا رویاروی کافران ایستادند؛ خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گام در میدان نبرد نهادند و مبارزه‌ی سخت و سنگینی نمودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود^۲ و از خود شجاعت بی‌نظیری به نمایش گذاشت. صدیق اکبر رضی الله عنه آن‌چنان برای مبارزه با کفار آماده بود که تنها به سرفرازی اسلام می‌اندیشید و راضی بود برای این منظور با فرزندش نیز بجنگد؛ عبدالرحمن پسر ابوبکر رضی الله عنهما در جنگ بدر در جرگه و لشکر مشرکان قرار داشت و از جنگ‌اورترین مردان قریش بود و در تیراندازی سرآمد و مشهور. عبدالرحمن رضی الله عنه پس از آن که مسلمان شد، به پدرش ابوبکر رضی الله عنه گفت: «در جنگ بدر شما در مقابل من قرار گرفتید و در تیررس من بودید، اما من جای دیگری رفتم و شما را

^۱ السیرة النبویة از ابن هشام (457/2)، تاریخ الدعوة، ص 125

^۲ البداية و النهایة (287/3)

نکشتم.» ابوبکر فرمود: «اگر تو در تیررس من قرار می گرفتی، حتماً تو را هدف قرار می دادم.»^۱

5- موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال اسیران بدر:

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: زمانی که عده‌ای از کافران، در جنگ بدر اسیر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر و عمر فرمودند: (ما ترون فی هؤلاء الأساری؟) یعنی: «نظر شما درباره‌ی این اسیران چیست؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای پیامبر خدا! این‌ها، با مسلمان‌ها خویشاوند و پسرعمو هستند؛ بنابراین پیشنهاد من این است که از آنان فدیة بگیریم و با آن، توان خود را در مقابل کفار بالا ببریم؛ علاوه بر این شاید خدا خواست که این‌ها نیز مسلمان شوند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «عمر! نظر تو چیست؟» عمر رضی الله عنه گفت: «نه ای رسول خدا، به خدا سوگند که با ابوبکر رضی الله عنه در این باره موافق نیستم؛ بلکه پیشنهاد می‌کنم به ما اجازه دهید تا گردن‌هایشان را بزنیم؛ به علی رضی الله عنه اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند؛ به من اجازه دهید تا گردن نزدیکان خود را بزنم؛ چرا که هر یک از این‌ها رهبران و لشکریان کفر هستند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله نظر ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند. روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که نشسته‌اند و می‌گریند؛ علت را جویا شدم و گفتم: ای رسول خدا! چرا شما و یارتان گریه می‌کنید؟ به من بگویید تا اگر بتوانم با شما همدردی کنم و بگیرم و اگر نتوانستم برای ابراز همدردی با شما به خود ظاهر گریستن بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خاطر پیشنهادی که دوستانت به من کردند تا از اسیران فدیة بگیرم، عذاب خداوند، نزدیک‌تر از این درخت (درختی که نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت) برایم نمایان شد.» خداوند متعال این آیات را فرو فرستاد: ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُتَخَبَّرَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٩﴾ (انفال: 67-69)

^۱ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 94

یعنی: «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد مگر آن که خوب دشمن را ضعیف گرداند و بر او غالب آید. شما، کالای ناپایدار دنیا را می‌خواهید و خداوند، سرای آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد و خداوند، عزیز و حکیم است. اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد)، عذاب بزرگی به شما در مقابل آن‌چه (به عنوان فدیة از اسیران) گرفتید، می‌رسید. اکنون از آن‌چه به عنوان فدیة گرفته‌اید، (بدون دغدغه) حلال و پاکیزه بخورید و (همیشه) از خدا بترسید. بی‌گمان خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است.»

خداوند، پس از نزول این آیات، استفاده از غنیمت جنگی را برای مسلمانان حلال

فرمود.^۱

در روایتی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین آمده است: روز بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحابه فرمودند: «درباره‌ی این اسیران چه نظری دارید؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! این‌ها اقوام و خویشان شما هستند؛ پس این‌ها را بگذارید و مهلتشان دهید تا شاید توبه کنند و خداوند، توبه‌شان را بپذیرد.» عمر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! این‌ها، شما را بیرون کردند و به قرابت و خویشاوندی شما با خود نیز توجه نکردند؛ پس آنان را گردن بزنید.» عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! آنان را در شیله‌ای پر از هیزم ببرید و آن‌ها را به آتش کشید.» عباس که در میان آن جمع بود، گفت: «قرابت و خویشاوندیت را نادیده می‌گیری که این چنین نظر می‌دهی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این پیشنهادها هیچ واکنشی نشان ندادند. برخی از مردم معتقد بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه عمل می‌کنند و عده‌ای می‌گفتند که آن حضرت به رأی عمر رضی الله عنه عمل خواهند نمود؛ بعضی هم بر این باور بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله نظر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اجرا می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبلاً آن‌جا را ترک کرده بودند، بازگشتند و فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ لِيَلِينُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلَيْنَ مِنَ اللَّبَنِ وَ إِنَّ اللَّهَ لِيَشِدَّ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ إِنَّ مَثَلَكِ يَا أَبَا بَكْرٍ

^۱ مسلم، کتاب الجهاد و السیر، شماره‌ی 1763 (3/1385)

کمثل عیسیٰ إذ قال: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ ۗ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٨﴾﴾ و إن مثلك یا عمر کمثل نوح إذ قال: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكُفْرِينَ دَيَّارًا ﴿٣٩﴾﴾ و إن مثلك کمثل موسیٰ إذ قال: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ ۗ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٤٠﴾﴾

یعنی: «خداوند، قلب برخی را چنان نرم می کند که از شیر نیز نرم تر و رقیق تر می گردد و دل بعضی را چنان سفت و سخت می گرداند که از سنگ نیز سخت تر می شود. ای ابوبکر! تو مانند عیسی هستی که گفت: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ ۗ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٨﴾﴾^۱ و تو ای عمر! همانند نوح هستی که دعا کرد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكُفْرِينَ دَيَّارًا ﴿٣٩﴾﴾^۲ و همانا مثال تو همانند موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) می باشد که گفت: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ ۗ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٤٠﴾﴾^۳ [مسند احمد (373/1)؛ تفسیر ابن کثیر (325/2)]

^۱ سوره ی مائده، آیه ۱۱۸: «اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه بخواهی درباره شان حکم می کنی)؛ و اگر از ایشان گذشت کنی (باز هم خود دانی که تو دانا و توانایی.)»
^۲ سوره ی نوح، آیه ۲۶: «پروردگارا! هیچ کسی از کافران را بر روی زمین زنده مگذار.»
^۳ سوره ی یونس، آیه ۸۸: «و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت و ثروت داده ای که عاقبتش این شده تا (بندگان را) از راه بدر کنند و گمراهشان نمایند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و دل هایشان را سخت و محکم کن تا ایمان نیاورند مگر آن گاه که به عذاب دردناک گرفتار شوند (و آن هنگام بدانند که پشیمانی سودی ندارد.)»

رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره هنگام مشورت و رایزنی با یارانش، ابتدا با ابوبکر رضی الله عنه گمانه‌زنی و مشورت می‌فرمود؛ گاهی به مشورت با ابوبکر رضی الله عنه بسنده می‌کرد و گاهی با یاران دیگرش نیز مشورت می‌فرمود. البته عادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر میان مشورت ابوبکر رضی الله عنه و پیشنهادهای دیگران، به مشورت ابوبکر رضی الله عنه عمل می‌کرد.^۱

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ‌های احد و حمراء الاسد

مسلمانان، در جنگ احد با سختی‌های شدیدی روبرو شدند و به خاطر غفلتی که از برخی از آنان سرزد، نظم و توانشان در میدان نبرد از هم پاشید و کار به جایی انجامید که از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله پراکنده شدند؛ در میان لشکر شایع شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده‌اند؛ این شایعه، اثری منفی بر صحابه گذارد و با واکنش و پیامد بدی همراه گشت؛ میدان نبرد وسیع بود و به سبب هیاهو و هرج و مرج حاکم بر میدان، دسترسی به یک خبر درست درباره‌ی شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن نبود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی بود که خود را از میان صف‌ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و پس از او ابوعمیده بن جراح، علی، طلحه، زبیر، عمر بن خطاب، حارث بن صمه، ابودجانه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و عده‌ای دیگر از صحابه رضی الله عنهم خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند و به همراه آن حضرت به قصد بازیابی و جمع و جور کردن توان مادی و معنیشان به سوی کوه احد شتافتند.^۲

هرگاه سخن از جنگ احد به میان می‌آمد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرمود: «آن روز همه‌اش از آن طلحه رضی الله عنه است؛ من در روز احد، نخستین کسی بودم که پس از بروز هرج و مرج در میان مسلمانان و پراکندگی آن‌ها دوباره به جنگ و کارزار با کافران روی آوردم؛ در این اثنا مردی را دیدم که مشغول نبرد با کفار بود؛ با خود گفتم: گویا او، طلحه رضی الله عنه است. در میان من و مشرکان، کافری قرار داشت که او را نمی‌شناختم. من، به رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ ابوبکر صدیق، از محمد مال الله، ص 335

^۲ مواقف الصدیق مع النبی صلی الله علیه و آله فی المدینة، از دکتر عاطف لماضة، ص 27

نزدیک بودم که ناگهان چشمم به ابو عبیده رضی الله عنه افتاد؛ خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رساندیم. دندان پیشین آن حضرت شکسته و چهره‌ی مبارکش زخمی و خونین شده و دو حلقه از خود (کلاه آهنی) در صورتش فرو رفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمودند: «به یاری دوستان بشتابید.» منظورشان طلحه رضی الله عنه بود که از شدت خونریزی ناتوان و بی رمق شده بود. ما، به قصد کمک و رسیدگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفته‌شان توجهی نکردیم. جلو رفتیم تا حلقه‌های آهنین را از صورت آن حضرت بیرون بکشیم؛ ابو عبیده رضی الله عنه مرا سوگند داد که بگذار من این کار را بکنم. من گذاشتم تا او حلقه‌ها را از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون بکشد؛ وی، برای آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله اذیت نشوند، حلقه‌ها را با دستش نگرفت؛ بلکه حلقه‌ها را به دندان گرفت و به هنگام بیرون کشیدن یکی از حلقه‌ها، آخرین دندان پیشینش با حلقه بیرون آمد. پس از رسیدگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به سراغ طلحه رضی الله عنه رفتیم و او را در حالی در چاله‌ای دیدیم که بیش از هفتاد جراحت بر اثر شمشیر، نیزه و ضربات وارد آمده، برداشته و یکی از انگشتانش نیز قطع شده بود.^۱ منزلت و جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه از آن جا هویدا می‌گردد که پس از پایان این جنگ ابوسفیان بانگ برآورد که: «آیا محمد صلی الله علیه و آله در میان شما است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند که کسی جوابش را ندهد. ابوسفیان سه بار همین پرسش را نمود و چون پاسخی نشنید، سؤال کرد: «آیا پسر ابو قحافه رضی الله عنه در میان شما است؟» سه بار این سؤال را تکرار کرد و پاسخی نشنید؛ بنابراین سراغ عمر رضی الله عنه را گرفت و پرسید: «آیا پسر خطاب در میان شما است؟» ابوسفیان پاسخی نشنید؛ به میان قریشیان بازگشت و گفت: «این‌ها (محمد صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر) کشته شده‌اند»^۲

این ماجرا، بیان‌گر این است که ابوسفیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر را پایه‌ها و رجال اصلی اسلام می‌دانست و به همین خاطر نیز برای آن که خیالش در مورد نابودی اسلام راحت شود، سراغ این سه نفر را گرفت تا مطمئن شود که آن‌ها کشته شده‌اند.^۳

^۱ منحة المعبود (19/2)؛ نگاه کنید به تاریخ الدعوة الإسلامية ص 130

^۲ الفتح (188/6)، الفتح (405/7)

^۳ مواقف الصديق مع النبي صلی الله علیه و آله فی المدينة، ص 28

زمانی که مشرکان اراده کردند، مسلمانان را نابود کنند و آن‌ها را ریشه کن نمایند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با یک استراتژی و برنامه‌ی منظم و حساب شده، دسیسه‌شان را خنثی نمودند و به مسلمانان دستور دادند به تعقیب مشرکان پردازند؛ مسلمانان، با وجود جراحات و تلفات شدیدی که در احد متحمل شده بودند، فرمان خدا و رسول را لیبیک گفتند. عایشه رضی الله عنها به عروه بن زبیر چنین فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! خداوند متعال، در قرآن عده‌ای را ستوده و فرموده است: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: 172) یعنی: «کسانی که پس از آن همه زخم‌ها و جراحات‌هایی که برداشتند، فرمان خدا و پیامبر را اجابت کردند (و هنوز زخم‌های جنگ احد التیام نیافته بود که در تعقیب مشرکان به سوی حمراءالاسد شتافتند، کار بس بزرگی نمودند که قابل ستایش است) و آن عده از ایشان که (چنین کار سترگ و نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند، اجر و پاداش بزرگی می‌یابند.» ای خواهرزاده‌ام! پدرت زبیر رضی الله عنه و هم‌چنین ابوبکر رضی الله عنه از همین جرگه بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله روز احد و پس از آن که مشرکان رفتند، بدین خیال افتادند که مبادا مشرکان، برای ریشه کن کردن مسلمانان باز آیند؛ بنابراین فرمودند: «چه کسی به تعقیبشان می‌رود؟» هفتاد نفر برای این کار آماده شدند که ابوبکر و زبیر از آن جمله بودند.^۱

حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی نضیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله به محله‌ی بنی نضیر رفتند تا از آنان در پرداخت خون‌بهای دو تن از کسانی که عمرو بن امیه از بنی عامر، آن‌ها را به اشتباه کشته بود، کمک بگیرند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد بنی نضیر رفتند و خواسته‌شان را مطرح نمودند، بنی نضیر گفتند: «ای ابوالقاسم! هر آن‌چه بخواهی و دوست داشته باشی، کمکت می‌کنیم.» در این میان عده‌ای از آنان با برخی دیگر در خلوت بر ضد آن حضرت صلی الله علیه و آله توطئه چیدند و گفتند: «هرگز این مرد

^۱ مسلم، شماره‌ی 2418

را در چنین حالتی نمی‌یابید که در کنار خانه‌ای از شما نشسته باشد؛ بنابراین چه کسی بالای بام می‌رود و سنگی بر او می‌افکند تا ما را از دستش راحت کند؟» عمرو بن جحاش بن کعب برای این کار اظهار آمادگی کرد و گفت: «من، بالای بام می‌روم و سنگی رویش می‌اندازم.» سپس برای اجرای این نقشه بالای بام رفت. رسول اکرم ﷺ در میان جمعی از یارانشان و از جمله ابوبکر، عمر و علیؓ نشسته بودند که توسط وحی از توطئه‌ی یهودیان باخبر شدند و از جا برخاستند و آهنگ مدینه کردند. یاران رسول خدا ﷺ پس از مدت زمانی که آن حضرت تأخیر نمودند، در پی آن حضرت برخاستند و در راه مدینه شخصی را دیدند و از او درباره‌ی رسول خدا ﷺ پرسیدند؛ او گفت: «ایشان، در مدینه بودند.» صحابه به نزد آن حضرت ﷺ رفتند. رسول خدا ﷺ آنان را از خیانت یهود آگاه ساختند. آن‌گاه محمد بن مسلمه را پیش یهودیان فرستادند و پیام دادند از شهر من بیرون شوید. منافقان، در پی این ماجرا به یهودیان وعده‌ی یاری دادند و گفتند: «شما از سرزمین خود بیرون نشوید و در قلعه‌های خود بمانید.» حیی بن اخطب به این وعده‌ی منافقان فریفته گشت و برای رسول خدا ﷺ پیام فرستاد که ما، مدینه را ترک نمی‌کنیم. رسول الله ﷺ بر ضد بنی‌نضیر فرمان جنگ صادر کردند و آنان را محاصره نمودند. رسول خدا ﷺ ابن‌ام‌مکتوم ﷺ را به نیابت از خویش در مدینه گذاشتند. این ماجرا، در ماه ربیع‌الاول بود. شراب نیز همان‌جا حرام شد. بنی‌نضیر در قلعه‌هایشان پناه گرفتند؛ رسول خدا ﷺ آنان را در محاصره گرفتند و دستور دادند نخل‌هایشان را قطع کنند یا بسوزانند. بنی‌نضیر پس از دیدن زور و قوت مسلمانان پذیرفتند که از شهر و سرزمین رسول خدا ﷺ بروند. رسول خدا ﷺ به آنان اجازه دادند هر کدامشان یک بار شتر به جز اسلحه با خود ببرد. سوره‌ی حشر نیز همان‌جا نازل شد.^۱

^۱ بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی‌النضیر (217/5)؛ مغازی الواقعی (363/1)؛ البداية و النهاية

حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بنی مصطلق

بنی مصطلق، آهنگ حمله به مدینه را نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شب گذشته از ماه شعبان سال ششم هجری به همراه هفتصد تن از یارانشان رهسپار دیار بنی مصطلق شدند؛ هنگامی که به آنان رسیدند، بیرق مهاجران را به ابوبکر رضی الله عنه یا عمار بن یاسر رضی الله عنهما دادند و بیرق انصار را به سعد بن عباد رضی الله عنه؛ سپس به عمر فاروق رضی الله عنه دستور دادند تا در میان بنی مصطلق ندا دهد که: «لا اله الا الله بگویند و خود و امواتان را نجات دهید.» آنان نپذیرفتند و شروع به تیراندازی کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجاهدان فرمان حمله دادند و آنان نیز یک تن به بنی مصطلق یورش بردند و ده نفر از آنان را به هلاکت رساندند و بقیه‌شان را اسیر کردند. در این جنگ تنها یک مسلمان شهید شد.^۱

نقش ابوبکر رضی الله عنه در خندق و بنی قریظه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دو جنگ خندق و بنی قریظه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نمود. او در روز خندق با لباسش خاک جابجا می کرد و به همراه دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می کوشید تا در کمترین زمان ممکن کار حفر خندق به پایان رسد. چراکه در جنگ احزاب، حفر خندق مهم‌ترین راهکار و استراتژی رویاری با احزاب و دسته‌های کفر بود که متفق و یک‌پارچه به جنگ اسلام آمده بودند.^۲

حضور ابوبکر رضی الله عنه در حدیبیه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذی‌قعدة سال ششم هجری به قصد زیارت خانه‌ی خدا به همراه عده‌ای از یارانشان عازم مکه شدند و ضمن بستن احرام با خود شتران قربانی نیز برداشتند تا اهل مکه گمان نکنند که ایشان به جنگ با آنان می روند و دریابند که خروج ایشان به سوی مکه فقط به قصد زیارت خانه‌ی خدا می‌باشد و بس؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله جاسوسی از

^۱ البدایة و النهایة (157/4)

^۲ مواقف الصدیق مع النبی فی المدینة، ص 32

خزاعه برای تجسس از احوال مکه گسیل فرمودند؛ او (که بسر بن سفیان خزاعی بود) پس از بررسی‌های لازم نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و خبر داد که اهل مکه بر آن شده‌اند تا آن حضرت و یارانش را از زیارت خانه‌ی خدا بازدارند. رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «ای مردم! نظر و پیشنهاد خود را بگویید.» ابوبکر ﷺ گفت: «ای رسول خدا! ما به قصد خانه‌ی خدا بیرون شده‌ایم و اصلاً قصد جنگ و کشتار نداریم. بنابراین به راهی که در پیش گرفته‌ایم، ادامه دهیم و اگر کسی مانع ما از این سفر شد، با او بجنگیم.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نام خدا برای ادای عمره آماده شوید.»

قریش نیز مصمم شده بود که به هیچ عنوان به رسول خدا ﷺ اجازه‌ی ورود به مکه را ندهد. میان اهل مکه و رسول خدا ﷺ گفتگوهای رد و بدل شد و آن حضرت ﷺ تصمیم گرفتند چنانچه در گفتگوهایشان با اهل مکه نشانه‌هایی مبنی بر برقراری دوباره‌ی پیوند خویشاوندی ببینند، پاسخشان را بدهند و با آنها به یک نتیجه‌ی نهایی برسند.^۱

نقش ابوبکر ﷺ در مذاکرات اهل مکه و پیامبر ﷺ

عده‌ای از قریشیان برای مذاکره با پیامبر ﷺ به حضور آن حضرت رفتند. نخستین پیک قریش برای مذاکره با پیامبر شخصی از خزاعه به نام بدیل بن ورقاء بود؛ اما پس از آن که برایش تصمیم قطعی پیامبر ﷺ و یارانش برای زیارت خانه‌ی خدا محرز شد، به مکه بازگشت. پس از او مکرز بن حفص، حلیس بن علقمه و عروه بن مسعود ثقفی یکی پس از دیگری حاملان پیام قریشیان بودند. گفتگو میان عروه بن مسعود و پیامبر اکرم ﷺ آغاز شد؛ در این مذاکرات، ابوبکر ﷺ و برخی دیگر از یاران پیامبر اکرم ﷺ حضور داشتند.^۲ عروه گفت: «ای محمد! تو ناکسان و فرومایگان را پیرامون خود جمع کرده و به آنان دل بسته‌ای و گمان می‌کنی می‌توانی به همراهشان وارد مکه شوی؛ بدان که قریشیان سوار بر شترانی جوان به همراه زن و مرد و کوچک و بزرگشان بیرون شده و تصمیم گرفته‌اند تا تو را به

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 136

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 137

هیچ عنوان به مکه راه ندهند؛ من سوگند یاد می‌کنم که این‌ها، به تو پشت می‌کنند و تنهایت می‌گذارند!!» ابوبکر فرمود: «بظر (چیز) لات^۱ را بمک و چنین مگو؛ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها می‌گذاریم و از او می‌گریزیم؟!»^۲ عروه گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر خوبی‌هایی که قبلاً در حقم نموده‌ای، ممنونت نبودم، حتماً جوابت را می‌دادم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبلاً به عروه، نیکی‌های زیادی کرده بود و به همین خاطر نیز عروه، جواب ابوبکر رضی الله عنه را نداد. برخی از علما بر مبنای این ماجرا جایز دانسته‌اند که به ضرورت یا مصلحتی شرعی می‌توان به طور صریح و رک، نام اندام تناسلی را بر زبان آورد و این عمل در فحش و دشنام غیر شرعی نمی‌گنجد.^۳ عروه بن مسعود خواست تا جنگی روانی بر ضد مسلمانان به راه اندازد و آنان را دچار ضعف و شکست روحی کند؛ به همین خاطر سعی نمود توان نظامی قریش را بزرگ جلوه دهد و چنان وانمود کند که پیروزی نهایی، از آن قریش است. او کوشید تا با فتنه‌گری، در صفوف مسلمانان رخنه افکند و با توصیف یاران و اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله به فرومایگی، فضای حاکم بر روابط پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را غیرقابل اعتماد نشان دهد و چنین وانمود کند که روزی یاران محمد صلی الله علیه و آله، او را تنها می‌گذارند. واکنش ابوبکر رضی الله عنه به گونه‌ای بُرنده و جدی بود که جنگ روانی عروه را در هم شکست. واکنش و موضع ابوبکر رضی الله عنه در مقابل عروه در نهایت عزت و سرافرازی ایمانی بود؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾﴾ (آل عمران: ۱۳۹) یعنی: «سست و زبون نشوید که شما غالب و برترید اگر به راستی مؤمن باشید.»

^۱ بظر، پاره‌گوشت میان فرج زن را گویند و لات، نام بت ثقیف بوده است.

^۲ بخاری، کتاب الشروط فی الجهاد (۲۷۳/۳) شماره‌ی ۲۷۳۲

^۳ ابوبکر صدیق از محمد مال الله، ص ۳۵۰

موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال صلح با کفار در حدیبیه

هنگامی که نتیجه‌ی مذاکرات مشرکان به سرکردگی سهیل بن عمرو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این شد که با هم صلح کنند، ابوبکر رضی الله عنه به طور کامل و بدون هیچ قیل و قالی توافق رسول خدا صلی الله علیه و آله را با مشرکان پذیرفت؛ با آن که شرایط صلح‌نامه به گونه‌ای بود که به ظاهر در حق مسلمانان ظلم و اجحاف شده بود، اما ابوبکر رضی الله عنه به یقین می‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خودسرانه و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و یقیناً خداوند، او را از فرجام کاری که می‌کند، آگاه کرده است.^۱ تاریخ‌نگاران چنین نگاشته‌اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه به قدری با شرایط و مفاد حدیبیه مخالف بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «مگر شما رسول خدا نیستید (که این چنین اجازه می‌دهید عنوان رسول الله را از بندهای قرارداد، حذف کنند؟)» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله!» عمر رضی الله عنه گفت: «مگر ما مسلمان نیستیم؟» فرمودند: «چرا!» عمر رضی الله عنه دوباره گفت: «مگر آن‌ها مشرک نیستند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله، (آنان مشرکند.)» عمر رضی الله عنه گفت: «پس چرا با وجودی که خدا به خاطر این دین به ما عزت داده، خفت و خواری را بپذیریم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ و لست أعصيه) یعنی: «من، پیامبر خدا هستم و خدایم را نافرمانی نمی‌کنم.» و به روایت دیگری فرمودند: «أنا عبد الله و رسوله، لن أخالف أمره و لن يُضيعني) یعنی: «من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم و با فرمان او مخالفت نمی‌ورزم و قطعاً او نیز مرا ضایع نمی‌کند.»^۲ عمر رضی الله عنه گفت: «مگر شما پیش از این به ما نمی‌گفتید که به طواف خانه‌ی خدا می‌رویم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله (من به شما گفتم که به طواف خانه‌ی خدا مشرف می‌شویم؟) اما آیا گفتم، همین امسال؟» عمر رضی الله عنه گفت: «نه» و سپس به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و همان گفته‌ها را تکرار کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فاروق را نصیحت کرد و از او خواست تا از این قیل و قال دست بردارد و بدون چون و چرا به خواست خدا و رسول راضی شود. ابوبکر به عمر گفت: «بی‌چون و چرا این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپذیر؛ چرا که او پیامبر خدا است و با حکم خدا

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 138

^۲ مرجع سابق؛ تاریخ طبری (364/2)

مخالفت نمی‌ورزد و قطعاً خداوند نیز ضایعش نمی‌کند.^۱ با آن که ابوبکر رضی الله عنه از پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه بی‌اطلاع بود، همانند گفته‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای عمر رضی الله عنه تکرار نمود که این، نشان‌گر کمال وفاق و هم‌بستگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. قطعاً ابوبکر رضی الله عنه در این فضیلت، بر عمر رضی الله عنه سبقت گرفته است؛ چرا که بر خلاف عمر رضی الله عنه در مورد بندهای پیمان سازش، بی‌چون و چرا پیامبر معصوم را تأیید نمود و تنها به ظاهر مفاد قرارداد نگاه نکرد.^۲

صلح حدیبیه، مقدمه‌ی ظفر و پیروزی مسلمانان و بلکه پیروزی بزرگی بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌اش فرموده است: «در اسلام هیچ پیروزی و فتحی بزرگ‌تر از حدیبیه وجود ندارد؛ در آن روز ذهن و خرد مردم از درک آن‌چه میان محمد صلی الله علیه و آله و خدایش می‌گذشت، بازماند و مردم، بر اساس عادت بشری خود، در این‌باره نیز زود قضاوت کردند؛ اما خدای متعال، همانند بندگانش عجله نمی‌کند و هر کاری را به‌موقع به سرمنزل مقصود می‌رساند. من، در حجه الوداع به سهیل بن عمرو نگریستم که در قربانگاه به بهانه‌ی نزدیک کردن شتر قربانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش را به آن حضرت نزدیک می‌کرد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله که به دست مبارک خویش شتر قربانی نمودند، به حَلّاق (موی‌تراش) امر فرمودند که موهایشان را بتراشد. سهیل رضی الله عنه موهای آن حضرت را برمی‌داشت و بر دیده‌هایش می‌نهاد. در آن هنگام به یاد روز حدیبیه افتادم که او از طرف اهل مکه برای بستن پیمان صلح آمده بود و از نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله در متن صلح‌نامه امتناع می‌ورزید؛ لذا خدا را شکر گفتم که او را به اسلام هدایت فرمود»^۳ و از دوستان و شیفتگان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد.

^۱ السیرة النبویة از ابن‌هشام (346/3)

^۲ الفتاوی از ابن‌تیمیه (117/11)

^۳ نگاه کنید به خطب ابی‌بکر از محمد احمد عاشور، ص 117

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان صحابه از خرد، فهم و هوش بیش تری برخوردار بود^۱ و مسایل را بهتر درک می کرد.

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ خیبر

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ با یهودیان خیبر آماده شدند و قلعه‌هایشان را به محاصره درآوردند. نخستین فرماندهی که برای فتح دژهای خیبر گسیل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. اما قلعه‌ها فتح نشد و ابوبکر رضی الله عنه بازگشت. سپس عمر رضی الله عنه گسیل شد و بی آن که قلعه‌ها فتح شوند، بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا يَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ) یعنی: «فردا پرچم را به شخصی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد...» آن شخص علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.^۲ برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند، نخل‌های یهودیان را قطع کنند تا در میانشان سستی بیفکنند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این پیشنهاد را پذیرفتند. مسلمانان، به قصد بریدن نخل‌های خیبر حرکت کردند؛ اما ابوبکر رضی الله عنه به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و پیشنهاد کرد که درختان خرما را قطع نکنند؛ چرا که معتقد بود چه با یهودیان صلح کنند و چه بر آنان ظفر یابند، این کار به ضرر خود مسلمانان است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند و در میان مسلمانان بانگ برآوردند که درختان خرما را قطع نکنید.^۳

فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در سریه ی نجد

ایاس بن سلمه به نقل از پدرش می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را به سریه ی نجد گسیل فرمودند و او را امیر ما تعیین نمودند. شبانه به گروهی از هوازن شیخون زدیم. من به دست خود هفت تن از مشرکان را کشتم. در آن سریه شعارمان این بود: «بمیران، بمیران»^۴

^۱ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 61

^۲ فتوح البلدان (26/1)

^۳ المغازی از واقدی (644/2)

^۴ الطبقات الکبری (124/1) ؛ ابوداود (43/3)

فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی فزاره

ایاس بن سلمه رضی الله عنه از پدرش چنین روایت کرده است: به همراه ابوبکر رضی الله عنه برای جنگ با بنی فزاره حرکت کردیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جنگ ابوبکر رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر گماشتند. هنگامی که به آب آنان نزدیک شدیم، فرمان داد به قصد استراحت اندکی اردو بنزیم. چنین کردیم و پس از نماز صبح به ما فرمان حرکت و حمله داد؛ ما به کنار آب آمدیم و با بنی فزاره جنگیدیم. در این گیر و دار عده‌ای را دیدم که می‌خواهند با زن و بچه به کوه پناه ببرند؛ ترسیدم پیش از من به کوه برسند و فرار کنند؛ تیری به میانشان انداختم و با دیدن تیر ایستادند. آنان را به نزد ابوبکر رضی الله عنه بردم. در میانشان زنی، پوستینی چرمی به تن داشت و دختری از زیباترین عرب‌ها به همراهش بود. ابوبکر رضی الله عنه آن دختر را به من بخشید؛ من جامه از او برداشتم و با او نزدیکی نکردم تا این که به مدینه باز گشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بازار دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من بده.» گفتم: «ای رسول خدا! خیلی شیفته‌اش شده‌ام و هنوز جامه از او کنار نرده‌ام.» رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر، چیزی نگفتند و رفتند. روز بعد نیز مرا دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من ببخش.» گفتم: «ای رسول خدا! هنوز به او دست نرده‌ام؛ اما این دختر را به شما بخشیدم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دختر را به عنوان فدیة برای آزادی مسلمانانی که در اسارت کفار مکه بودند، به مکه فرستادند.^۱

همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عمره‌ی قضا

ابوبکر رضی الله عنه از آن دسته مسلمانانی بود که به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره‌ی قضا حضور داشت. این عمره را از آن جهت عمره‌ی قضا می‌نامند که به جای آن عمره انجام شد که مشرکان، به پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش اجازه‌ی ورود به مکه را ندادند.^۲

^۱ احمد (430/4)؛ طبقات (164/4)

^۲ تاریخ الدعوة الإسلامية، ص 142

حضور ابوبکر رضی الله عنه در سریه‌ی ذات‌السلاسل

رافع بن عمرو طائی رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله عمرو بن عاص رضی الله عنه را بر لشکر ذات‌السلاسل گماشتند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز با این لشکر گسیل فرمودند. آنان، حرکت کردند و در کوه طيء اردو زدند. عمرو رضی الله عنه گفت: «نگاه کنید، شخصی در راه است و می‌آید.» گفتند: «گویا رافع بن عمرو است. او پیش از اسلام چنان دزد تنومندی بود که به تنهایی با دیگران درگیر می‌شد.» رافع می‌افزاید: پس از پایان جنگ و بازگشت به اردوگاه، ابوبکر رضی الله عنه را دیدم و در او آثار و نشانه‌هایی یافتم که حاکی از شخصیت والایش بود؛ وی، در آن وقت عبایی بر تن داشت که به هنگام سوارشدن بر مرکب جمعش می‌نمود. به حضورش رفتم و گفتم: من، شما را در میان این افراد شاخص‌تر می‌بینم؛ به من چیزی یاد بده که در صورت فراگیری آن، همانند تو شوم و طولانی هم نباشد که بتوانم آن را یاد بگیرم. به من گفت: «پنج انگشتت را که می‌توانی بشماری؟» گفتم: آری؛ فرمود: «1 - بگو: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله؛ 2 - پنج وقت نماز بخوان؛ 3 - اگر ثروتمندی، زکات مالت را بده؛ 4 - به حج خانه‌ی خدا برو؛ 5 - ماه رمضان را روزه بگیر؛» و سپس پرسید: «این‌ها را حفظ کردی؟» گفتم: آری؛ فرمود: «یک چیز دیگر (هم به تو می‌گویم) و آن، این که امارت گروه دو نفره را هم قبول نکن.» گفتم: غیر از این است که فرمانروایی در میان شما مرسوم است که در خانه‌های خشتی (و در شهر) زندگی می‌کنید؟ فرمود: «بعید نیست که روزی امارت و فرماندهی، به تو و یا افرادی برسد که در سطحی پایین‌تر از تو قرار دارند؛ خدای متعال، پیامبرش را مبعوث فرمود و مردم به اسلام گرویدند؛ عده‌ای به میل خود و رضای خدا مسلمان شدند و برخی هم به زور شمشیر؛ در هر حال همه‌ی این مسلمانان به سوی خدایشان بازگشته‌اند و در حمایت و پناه او هستند. امیری که زبردستانش به ظلم و جور روی آورند و او دادخواهی مظلومان را ننماید، مورد خشم و انتقام خدا قرار می‌گیرد. ممکن است شخصی از شما از روی حمیت و به خاطر گوسفندی چنان برای همسایه‌اش خشم بگیرد که رگ‌ها و ماهیچه‌هایش از عصبانیت برآمده و برجسته

گردد و نداند که حق، چیز دیگری است و تنها خداوند، از پس پرده و حقیقت ماجرا آگاه می‌باشد.^۱

در این نصیحت ابوبکر رضی الله عنه درس‌ها و آموزه‌های زیادی برای مسلمانان وجود دارد؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه پرورش یافته‌ی اسلام و مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. مهم‌ترین آموزه‌های نصیحت ابوبکر رضی الله عنه عبارتند از:

1- اهمیت و جایگاه والای عبادات در اسلام: نماز، ستون دین است و زکات، روزه و حج از مهم‌ترین پایه‌های عبادی دین می‌باشد.

2- عدم ذوق و اشتیاق برای رسیدن به امارت یا پست فرماندهی: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری رضی الله عنه را این چنین نصیحت نموده‌اند که: (و إِنَّهَا أَمَانَةٌ وِإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ خِزْيٌ وِ نَدَامَةٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا)^۲ یعنی: «امارت، امانتی است. و روز قیامت سبب رسوایی و ندامت می‌گردد (و تنها امیری رسوا و پشیمان نمی‌گردد که) امرات به بحق بگیرد و حق امارت را ادا نماید.» در روایت دیگری آمده است: (و إِنَّهُ مَن يَكُ أَمِيرًا فَإِنَّهُ أَطُولُ النَّاسِ حِسَابًا وِ أَعْلَظْهُمْ عَذَابًا وِ مَن لَا يَكُنْ أَمِيرًا فَإِنَّهُ مِّنْ أَيْسَرِ النَّاسِ حِسَابًا وِ أَهْوَنَهُمْ عَذَابًا) یعنی: «هر کس امیر باشد، روز قیامت حسابش بیش از دیگران طول می‌کشد و بیش‌تر و شدیدتر از آنان عذاب می‌گردد و هر کس امیر نباشد، آسان‌تر از دیگران از او حساب گرفته می‌شود و عذابش نیز سبک‌تر است.»^۳

فهم و شناخت ابوبکر رضی الله عنه از مقام امارت و پست فرماندهی چقدر دقیق است که عمرو طائی رضی الله عنه را از پذیرش امارت یک گروه دو نفره برحذر می‌دارد.

3- خداوند، خودش ذره‌ای ظلم نمی‌کند و بندگانش را از ظلم و ستم باز می‌دارد و روا نمی‌داند نسبت به یکدیگر ظلم و جور پیشه نمایند. چرا که ظلم، تاریکی‌های روز قیامت را به دنبال دارد. در حدیثی قدسی چنین آمده است: (مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنِي بِالْحَرْبِ)

^۱ مجمع الزوائد (202/5)

^۲ مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی 1825

^۳ استخلاف ابی‌بکر، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص 139

یعنی: «کسی که دوستی از من را بیازارد، با او اعلام جنگ می‌کنم.»^۱ چرا که دوستان خدا، در پناه خدایند و به‌سان همسایگانش؛ بنابراین خداوند، از این که به دوستانش تعرض و ستمی گردد، خشم و غضب می‌گیرد.^۲

4- امیران و زمام‌داران امت اسلامی، روزگاری از بهترین و برگزیده‌ترین مسلمانان بودند؛ اما زمانی فرارسید که امت، به ضعف و سستی گرایید و کسانی بر مسند حکومت و زمام‌داری نشستند که لایق و شایسته‌ی آن جایگاه نبودند.^۳

5- در جنگ ذات‌السلاسل موضع ممتاز و متمایز ابوبکر^{رضی الله عنه} در قبال احترام و نکوداشت امیران و فرماندهان نمایان می‌گردد و به خوبی واضح و ثابت می‌شود که ابوبکر^{رضی الله عنه} از توان روحی و درونی وافر برای تعامل با دیگران و حفظ حرمت و مقام آنان برخوردار بود.^۴ عبد الله بن بریده می‌گوید: رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} عمرو بن عاص^{رضی الله عنه} را به جنگ ذات‌السلاسل گسیل نمود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز تحت فرماندهی عمرو^{رضی الله عنه} به این جنگ فرستاد؛ زمانی که لشکر، به میدان نبرد نزدیک شد، عمرو (فرمانده‌ی لشکر) دستور داد، هیچ آتشی روشن نکنند. عمر^{رضی الله عنه} خشم گرفت و خواست به فرمانده اعتراض نماید؛ اما ابوبکر^{رضی الله عنه} او را از این کار باز داشت و توجیهش نمود که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از آن جهت عمرو بن عاص^{رضی الله عنه} را امیر تعیین کرده‌اند که به مسایل جنگی، دانش و اشراف بیشتری دارد. عمر^{رضی الله عنه} نیز توجیه شد و آرام گرفت.

^۱ مسند احمد (256/6)

^۲ استخلاف ابی بکر از جمال عبدالهادی، ص 140

^۳ همان منبع.

^۴ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 382

جلوه‌هایی از حضور ابوبکر رضی الله عنه در فتح مکه

چرایی حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در سال 8 هجری

ابن اسحاق دلیل خیزش لشکر اسلام را پس از صلح حدیبیه برای فتح مکه چنین آورده است: در صلح حدیبیه قرار بر این شد که هر کس به محمد صلی الله علیه و آله پیوندد و در عقد و پیمانش درآید یا به قریش پیوندد و در عقد و پیمان قریش داخل گردد، مختار است. خزاعه، با هم رایزنی نمودند و گفتند: ما در عهد و پیمان محمد صلی الله علیه و آله داخل می‌شویم؛ بنی‌بکر نیز به عهد و پیمان قریش در آمدند. هفده یا هجده ماه بر همین منوال گذشت. افرادی از بنی‌بکر که تحت پیمان قریش بودند با همکاری عده‌ای از سران قریش، شبانگاه و در محلی به نام وتیر در نزدیکی مکه بر خزاعه (هم‌پیمانان پیامبر) شیخون زدند؛ قریشیان گفتند: شب است و بی آن که محمد بفهمد، این کار را می‌کنیم و کسی هم ما را نمی‌بیند. بنابراین ضمن کمک تسلیحاتی و دادن اسلحه، اسب و ابزار جنگی به بنی‌بکر، خود نیز همراهشان شدند و به خاطر دشمنی و کینه‌توزیشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله به هم‌پیمانان آن حضرت یورش بردند. عمرو بن سالم خزاعی خود را به مدینه رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمرو بن سالم فرمودند: «تو ای عمرو، از جانب ما نصرت و یاری می‌شوی.»¹

رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه برای حرکت به سوی مکه آماده شدند و ضمن پوشاندن خبر حرکت به سوی مکه، از خدای متعال نیز خواستند حرکتشان را بر قریشیان پوشیده دارد تا آن‌ها ناگهانی و بدون آمادگی و اقدام قبلی با لشکر اسلام روبرو شوند. خود قریش می‌دانست که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است؛ بنابراین ابوسفیان را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد تا علاوه بر تحکیم پیمان حدیبیه، مدت آن را نیز افزایش دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوسفیان فرمودند: «چرا به این جا آمده‌ای؟ حتماً آن چه رخ داد، (ماجرای شیخون بر هم‌پیمانان پیامبر) از سوی شما بوده است؟» ابوسفیان گفت: «پناه بر خدا، ما بر پیمان و صلح

¹ السیرة النبویة از ابن هشام (44/4)

خویش پایبندیم و نمی‌خواهیم آن را زیر پا بگذاریم...». سپس به سوی صحابه رفت تا بلکه آنان، برای تمدید پیمان صلح میان او و رسول خدا ﷺ میانجی‌گری کنند.^۱

ملاقات ابوسفیان با ابوبکر ﷺ به قصد تمدید پیمان حدیبیه:

ابوسفیان از ابوبکر ﷺ خواست تا براساس صلح حدیبیه تجدید پیمان نماید و مدت قرارداد را افزایش دهد. ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «حرف من، همان حرف رسول خدا ﷺ است؛ به خدا سوگند که اگر مورچه‌ای را بینم با شما می‌جنگد، حتماً او را در مقابل شما یاری می‌کنم.» این چنین فراست و دانش سیاسی ابوبکر ﷺ نمایان می‌گردد که بدون هیچ واهمه‌ای اعلام می‌کند، آماده است با تمام توانش با قریش بجنگد؛ آری، ایمان قوی ابوبکر ﷺ هویدا می‌شود و با صراحت تمام به ابوسفیان می‌گوید که اگر مورچه‌ای را رویارو و در کارزار با قریش ببیند، حتماً یاریش می‌نماید.^۲

آن‌چه میان ابوبکر و ام‌المؤمنین عایشه پیش از حمله به مکه گذشت...:

ابوبکر صدیق ﷺ به خانه‌ی رسول خدا ﷺ رفت. عایشه رضی الله عنها مشغول غربال کردن گندم بود؛ البته رسول خدا ﷺ به عایشه دستور داده بودند، تمیز کردن گندم‌ها و آماده نمودن غذا را به نحوی انجام دهد که کسی متوجه نشود. ابوبکر ﷺ به عایشه رضی الله عنها گفت: «دخترم! چرا این همه خوراکی آماده می‌کنی؟» عایشه سکوت نمود و چیزی نگفت. ابوبکر ﷺ ادامه داد: «حتماً رسول خدا ﷺ آهنگ غزوه‌ای نموده اند؟» عایشه رضی الله عنها چیزی نگفت. ابوبکر ﷺ افزود: «شاید قصد جنگ با رومیان را دارند؟» باز هم عایشه‌ی صدیقه پاسخی نداد. ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «شاید هم قصد جنگ با اهل نجد را دارند؟» و چون از عایشه جوابی نشنید، دوباره پرسید: «حتماً رسول خدا ﷺ می‌خواهند به مکه حمله کنند؟» عایشه رضی الله عنها چیزی نگفت. در همین بجهت رسول خدا ﷺ آمدند؛

^۱ التاریخ السیاسی و العسکری از دکتر علی معطی، ص 365؛ طبری (43/3)

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 145

ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «ای رسول خدا! آیا می خواهید به قصد جهاد، بیرون شوید؟» فرمودند: «بله» پرسید: «آیا قصد حمله به رومیان را دارید؟» فرمودند: «خیر» دوباره سؤال کرد: «حتماً هدف شما نجد است؟» فرمودند: «نه» بار دیگر پرسید: «شاید می خواهید به قریش حمله کنید؟» فرمودند: «آری» ابوبکر عرض کرد: «ای رسول خدا! مگر میان شما و آنان پیمان صلح نیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مگر نمی دانی که آن‌ها با بنی کعب (از قبیله‌ی خزاعه) چه کرده‌اند؟»

ابوبکر رضی الله عنه سراپا تسلیم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و خودش را آماده نمود تا در انجام این وظیفه‌ی مهم در خدمت پیشوایش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد. وی، به همراه تمام مهاجران و انصار به انجام این مهم پرداخت و هیچ یک از آنان از غزوه‌ی فتح تخلف نوزید.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام ورود به مکه:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه در حالی وارد آن جا شدند که ابوبکر رضی الله عنه در کنارشان بود و زنان، با پارچه و روسری‌هایشان اسب‌ها را زده و هی می کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله با لبی خندان به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «ای ابوبکر! حسان چه شعری سروده؟» ابوبکر رضی الله عنه شعر حسان رضی الله عنه را شروع به خواندن نمود که:

عَدِمْنَا خَيْلَنَا إِنْ لَمْ تَرَوْهَا	تُثِيرُ النَّقْعَ مَوْعِدْهَا كِدَاءُ
يَبَارِينِ الْأَسْتَةَ مُصْغِيَاتِ	عَلَى أَكْتَاْفِهَا الْأَسْلُ الطُّبَاءُ
تَظَلُّ جِيَادُنَا مَتَمَطَّرَاتِ	تَلْظَمَهُنَّ بِالْخُمْرِ النَّسَاءُ ^۲

یعنی: «ما، هیچ اسب و خیلی نداشته باشیم اگر شما شاهد به هوا برخاستن گرد و غبار تاخت و تاز اسب‌هایمان در مسیر کداء- نام یکی از دروازه‌های مکه- نباشید. اسب‌های ما در حالی به سوی شما می تازند که گویی با نیزه‌ها(یی که بالای سرشان قرار دارد)، در

^۱ مغازی واقدی (796/2)

^۲ حاکم، در المستدرک روایت کرده و سندش را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافقت کرده است. (72/3)

مسابقه هستند و بر پشت خود، نیزه‌های تیز و تشنه به خون دشمن را حمل می‌کنند. آن‌ها، پشت سر هم و باشتاب در حالی به سوی شما می‌تازند که زن‌ها با روسری‌هایشان، آن‌ها را می‌نوازند و غبارشان را پاک می‌کنند.^۱

پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه شعر حسان رضی الله عنها را خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از همان جا که حسان گفت، به مکه وارد شوید.»^۲ با مسلمان شدن ابوقحافه - پدر ابوبکر - در آن شرایط، نعمت‌های الهی بر ابوبکر رضی الله عنه به تمام و کمال رسید.^۳

نقش ابوبکر رضی الله عنه در حنین

مسلمانان، در حنین تجربه‌ی سختی را پشت سر گذاشتند؛ زیرا در همان آغاز جنگ به گونه‌ای غافل گیر شدند که هر کدام به سمتی گریختند و به تعبیر امام طبری: چنان سریع از معرکه بدر شدند که پشت سرشان را هم نگاه نکردند و هیچ کسی متوجه دیگری نبود.^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله بانگ بر آوردند: «ای مردم! کجا می‌روید؟ به سوی من بیایید؛ من رسول خدا هستم؛ من محمد بن عبدالله هستم. ای گروه انصار! منم، بنده و رسول خدا.» سپس به عمویش عباس که صدای بلندی داشت، فرمود: «ای عباس! بانگ بر آور: ای گروه انصار! ای اصحاب سمره!»^۵ حالت مسلمانان در ابتدای جنگ چنان بود که همه جز اندکی

^۱ این شعر با اندکی اختلاف الفاظ در صحیح مسلم، شماره‌ی 2490 آمده است. در این شعر، تصویر زیبا و بلیغی از چگونگی تاخت و تاز اسب‌ها بیان شده و نوری رحمه الله، غبارروبی زنان از اسب‌ها را، نشانه‌ی قدر و ارزش اسب‌ها دانسته است. (مترجم)

^۲ مستدرک حاکم (72/3)؛ تاریخ طبری (42/3)

^۳ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 147

^۴ تاریخ الطبری (74/3)

^۵ مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب فی غزوة حنین (1398/3) شماره‌ی 1775؛ سمره، نام درختی است که صحابه، زیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. این بیعت، به بیعة الرضوان نیز مشهور می‌باشد. (مترجم)

گریختند و پیامبر خدا را تنها گذاردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشاپیش آن گروه اندکی قرار داشت که در آن حالت سخت در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و استقامت ورزیدند و پس از آن تجربه‌ی تلخ خداوند متعال، مسلمانان را نصرت و یاری فرمود.^۱

مهم ترین نقش آفرینی های ابوبکر رضی الله عنه در جنگ حنین عبارت است از:

1- اظهار نظر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد یک مسأله:

ابوقتاده رضی الله عنه می گوید: روز حنین مسلمانی را دیدم که با مشرکی درگیر بود؛ مشرکی دیگر آن مسلمان را از پشت سرش گرفته بود تا هم‌رزمش او را بکشد؛ به سرعت خود را به مشرکی رساندم که آن مسلمان را گرفته بود؛ شمشیرش را به قصد من بالا برد و من هم بلافاصله دستش را زدم و قطع کردم؛ سپس مرا گرفت و خود را محکم به من چسباند که مرا ترس برداشت؛ اما سست شد و من نیز بلافاصله او را پس زدم و کشتم تا آن که مسلمانان عقب‌نشینی کردند و من هم به همراهشان گریختم. در همین گیر و دار عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم؛ به او گفتم: مردم را چه شده؟ گفت: «امر و خواست الهی است که چنین شده‌اند.» مردم دوباره پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله جمع و جور شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ فرمودند: «هر کس دلیلی بیاورد که کسی را کشته، کالاها (لباس و اسلحه‌ی) آن کشته از آن او است.» من به جستجوی دلیلی برای اثبات کشتن شخصی که پیش از آن، او را کشته بودم، پرداختم؛ اما هیچ کس و چیزی نیافتم که گواه ادعایم باشد. دوباره در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستم و ماجرا را باز گفتم. یکی از حاضران در آن جلسه، گفت: «اسلحه‌ی کشته‌ای که ابوقتاده می گوید، پیش من است. پس ای رسول خدا! او را از طرف من راضی کنید تا این اسلحه را به من بدهد.» ابوبکر رضی الله عنه که آن جا حضور داشت، فرمود: «هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله این اسلحه را به او نمی‌دهند؛ زیرا او قریشی ضعیفی است که شیری از شیران خدا را که برای خدا و رسول می‌جنگد، رها می‌کند و تنها می‌گذارد.» ابوقتاده می‌افزاید: رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ مواقف الصديق مع النبي في المدينة، ص 43

رفتند و آن شخص نیز اسلحه را به من داد که از پول فروش آن، باغی خریدم و این، نخستین ثروتی بود که در اسلام فراهم نمودم.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این دست اظهارنظرها در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دارد؛ بلکه گاهی در صدور فتوا، اظهارنظر و پاسخ‌دهی به دیگران با توجه به فضای ایمانی حاکم بر زندگی صحابه از کلمات توییحی و سرزنش‌آمیز نیز استفاده می‌کرد که با تأیید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همراه می‌شد. ابوبکر رضی الله عنه تنها شخصیتی بود که از این امتیاز برخوردار بود.^۲ اگر در روایت پیشین دقت کنیم، کامل واضح است که ابوقتاده‌ی انصاری رضی الله عنه برای نجات برادر مسلمانش و کشتن کافری که در صدد قتل برادرش بود، سرعت عمل و تلاش زیادی به خرج داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پس از پایان جنگ برای احقاق حق ابوقتاده رضی الله عنه و دفاع از او، موضعی واضح و روشن اتخاذ نمود. این موضع‌گیری ابوبکر رضی الله عنه برای دفاع از ابوقتاده رضی الله عنه نشانه‌ی ایمان راسخ و یقین ژرف و عمیق وی برای برقراری و حفظ اخوت اسلامی است و جایگاه رفیع و والای ابوبکر رضی الله عنه را در پهنه‌ی روابط اسلامی نمایان می‌کند.^۳

2- ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شعر عباس بن مرداس

پس از آن که غنایم جنگ حنین تقسیم شد، عباس بن مرداس سهم خودش را از غنایم اندک و ناچیز پنداشت و در قالب شعری رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرزنش و نکوهش نمود. او در شعرش چنین سروده بود که:

بکری علی المهر فی الأجرع	کانت نهاباً تلافیتها
إذا هجع الناس لم أهجع	و إيقاضی القوم أن یرقدوا
بین عینة و الأقرع	فأصبح نهبی و نهب العبيد
فلم أعط شيئاً و لم أمنع	و قد كنت فی الحرب ذا تُدرء
عديد قوائمها الأربع	إلا أفائل أعطيتها

^۱ بخاری، کتاب المغازی (119/5) شماره‌ی 4322

^۲ الرياض النضرة فی مناقب العشرة از ابو جعفر محب‌الدین، ص 185

^۳ التاريخ الإسلامی از حمیدی (26/8)

و ما كان حصنٌ و لا حابسٌ
و ما كنتُ دون امرئٍ منهما
يفوقانِ شِيخِي في المجمعِ
و من تضع اليَوْمَ لا يُرْفَعُ^١

یعنی: «سوار بر اسب در میدان جنگ، تاختم و غنیمت جنگی به دست آوردم. آن گاه که مردم در خواب و غفلت بودند، من هشیار و بیدار بودم و آنان را به جنگ برمی‌انگیختم.»

با این حال سهم من و اسبم از غنایم جنگی میان عینه بن حصن و اقرع بن حابس تقسیم شد.

با وجودی که من در میدان نبرد جنگاور و دلیر بودم، سهم قابل توجهی از غنایم نگرفتم و تنها شتران کوچکی به من داده شد که تعدادشان اندک و ناچیز بود. نه حصن، بر پدرم برتری و شرفی داشته که پسرش عینه نسبت به من سهم بیش‌تری از غنایم ببرد و نه حابس، برتر از پدرم بوده تا سهم پسرش اقرع از من بیش‌تر باشد. خود من نیز کم‌تر و پایین‌تر از عینه و اقرع نبوده‌ام که سهمی ناچیز از غنایم ببرم؛ به هر حال هر کس که امروز خوار و نادیده تلقی گردد، دیگر مورد توجه قرار نمی‌گیرد و والا و ارجمند نمی‌شود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (... فاقطعوا عني لسانه) یعنی: «زبانش را از نکوهش من قطع کنید.» لذا به او آن قدر از غنایم دادند که راضی شد. منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از قطع کردن زبان عباس بن مرداس، این بود که به قدری از غنایم به او بدهید که راضی شود و دهان، از نکوهش آن حضرت ببندد.^٢ عباس بن مرداس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «تو گفته‌ای: فَأَصْبَحَ نَهْبِي وَ نَهْبُ الْعَبِيدِ بَيْنَ الْأَقْرَعِ وَ عَيْنَةَ؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «(عباس بن مرداس بنا بر حفظ قواعد شعر و رعایت وزن، عینه را بر اقرع مقدم داشته و گفته: بین عینه و الأقرع) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(چه فرقی می‌کند؟) هر دو، یکی است.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «گواهی می‌دهم، شما همان گونه هستید که خداوند متعال درباره‌ی

^١ السيرة النبوية از ابن هشام (147/4)

^٢ مرجع سابق.

شما فرموده است: ﴿ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴾^۱ (بس: 69) یعنی: «ما به پیامبر شعر نیاموخته‌ایم و شعرسرایی، سزاوار او نیست؛ این (کتاب نیز که بر او نازل شده) تنها یادآور (و پند و اندرز) و قرآنی روشن‌گر است.»

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ طائف

عده‌ای از اصحاب، در حصار طائف زخمی و برخی هم شهید شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست از محاصره‌ی طائف برداشتند و به مدینه بازگشتند. یکی از شهدای این غزوه عبدالله پسر ابوبکر رضی الله عنهما بود؛ وی در این جنگ، هدف تیری قرار گرفت که در مدینه و پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اثر جراحات همان تیر به شهادت رسید.^۲

پس از مدتی گروهی از اهل طائف رو به سوی مدینه نهادند تا مسلمان شوند. ابوبکر رضی الله عنه هنگام نزدیک شدن ثقیف (اهل طائف) به مدینه، دریافت که آنان اسلام آورده‌اند و نخستین کسی بود که مژده‌ی مسلمان شدن طائفیان را به اهل مدینه رساند.^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اسلام آوردن اهل طائف، وظایفشان را تشریح فرمود و چون اراده نمود، امیری برایشان تعیین کند، ابوبکر رضی الله عنه با اشاره به عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه که از همه جوان‌تر بود، گفت: «ای رسول خدا! من این جوان را مشتاق‌تر از دیگران برای تفقه در اسلام و دانش‌پژوهی و فراگیری قرآن می‌بینم.»^۴ عادت عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه بر این بود که به وقت خواب نیمروز همراهانش، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و قرآن و آموزه‌های دینی را فرا می‌گرفت تا آن‌که آموخته‌هایش افزایش یافت و به رشد علمی مطلوبی دست یافت. وی، این رویه را بدون آن‌که همراهانش بدانند، ادامه می‌داد و چنان‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب بودند، از داشته‌های علمی ابوبکر رضی الله عنه بهره می‌جست. این رویه‌ی عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه و

^۱ السیرة النبویة از ابن‌هشام (147/4)

^۲ تاریخ الدعوة الإسلامية، ص 151

^۳ السیرة النبویة از ابن‌هشام (193/4)

^۴ تاریخ الدعوة الإسلامية، ص 152

شوق و اشتیاقش برای دانش اندوزی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شگفت زده کرده و باعث شده بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله او را دوست داشته باشند.^۱

به ماجرای تیر خوردن عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما باز می گردیم؛ پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه تیراندازی را که سبب شهادت پسرش عبدالله رضی الله عنه شده بود، شناخت، کلماتی بر زبان آورد که نشانه‌ی ایمان راسخ و والای او می باشد. قاسم بن محمد می گوید: عبدالله بن ابوبکر در غزو طائف مورد اصابت تیری قرار گرفت که در اثر جراحات آن چهل شب پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جان باخت. روزی، هیأتی از طائفیان به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند؛ هنوز تیری که عبدالله رضی الله عنه با آن شهید شده بود، پیش ابوبکر رضی الله عنه بود؛ ابوبکر رضی الله عنه تیر را به آنان نشان داد و گفت: «آیا کسی از شما این تیر را می شناسد؟» سعد بن عبید گفت: «این تیری است که خودم بر آن پَر گذاشتم و پرتاب کردم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این، همان تیری است که پسر عبدالله را از پای در آورد؛ الحمد لله که خداوند، او را به دست تو به مقام شهادت رساند و تو را به دست او در حالت کفر نکشت که ناکام و خوار می گشتی؛ خداوند به هر دوی شما فضل زیادی نموده است.»^۲

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ تبوک

رسول خدا صلی الله علیه و آله با لشکری بزرگ و بالغ بر سی هزار رزمنده به قصد جنگ با رومیان شام، رهسپار تبوک شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بسیج عمومی صحابه برای جنگ تبوک، امیران و فرماندهان را تعیین فرمود و پرچم‌ها را به آنان داد؛ پرچم اصلی و بزرگ را به ابوبکر رضی الله عنه سپرد.^۳ برخی از مواضع و نقش آفرینی‌های ابوبکر رضی الله عنه در جنگ تبوک عبارتند از:

1- آن چه ابوبکر رضی الله عنه در خاک سپاری عبدالله ذوالبجادرین رضی الله عنه گفت ...:

^۱ تاریخ الإسلام از ذهبی، المغازی، ص 670

^۲ خطب ابی بکر، ص 118

^۳ صفة الصفوة (1/243)

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: در غزوه‌ی تبوک در تاریکی شب بیرون شده بودم که آتشی برافروخته در کناره‌ای از لشکر مشاهده کردم؛ به سمتش رفتم و آن‌جا، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دیدم؛ عبدالله ذوالبجادین مزنی رضی الله عنه وفات کرده بود و آنان، برایش قبری کنده بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر بودند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جنازه‌ی عبدالله رضی الله عنه را پایین می‌دادند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برادرتان را پایین دهید.» ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عبدالله رضی الله عنه را پایین دادند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله زمانی که او را در لحد گذاردند، فرمودند: (اللهم انی اُمسیتُ راضیاً عنه فارض عنه) یعنی: «خدایا! من از او راضیم؛ تو هم از او راضی باش.» ابوبکر رضی الله عنه در آن هنگام گفت: «ای کاش من صاحب این قبر بودم.»^۱ ابوبکر رضی الله عنه هر گاه مرده‌ای را در قبر می‌گذاشت، چنین می‌گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَبِالْيَقِينِ وَبِالْبَعثِ بَعْدَ الْمَوْتِ.»^۲

2- درخواست ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دعا کردن در حق مسلمانان:

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: در سوز گرما به قصد تبوک بیرون شدیم؛ در میانه‌ی راه در جایی اردو زدیم و به قدری عطش و تشنگی بر ما غالب شد که سرهایمان سنگینی می‌نمود و احساس می‌کردیم که هر آن، از گردن‌هایمان جدا می‌شود؛ حتی برخی شتر خود را کشتند، شکمبه‌اش را فشردند و آب بیرون آمده از آن را نوشیدند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! خداوند متعال، همیشه دعای شما را به نیکی پاسخ داده و پذیرفته است؛ پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا تو چنین می‌خواهی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارک را نینداخته بودند که باران خفیفی شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آن‌چه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران، دیدیم که فقط محدوده‌ی لشکر، باران باریده است و بس.^۳

^۱ صحیح السیره النبویه، ص 598

^۲ مصنف عبدالرزاق (497/3)؛ نگاه کنید به موسوعه فقه الصدیق، ص 222

^۳ ابن حبان، کتاب الجهاد، باب غزوة تبوک شماره‌ی 1707

3- پشتیبانی مالی ابوبکر رضی الله عنه از جهاد و مجاهدان در جنگ تبوک:

شرایط جنگ تبوک از لحاظ کثرت دشمن و دوری مسافت به گونه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن داشت تا از مسلمانان بخواهند که از داشته‌های مالی خود در این جنگ مایه بگذارند و از جانب خدا وعده دادند که هر کس مال و ثروتش را در این جنگ هزینه نماید، اجر و پاداش وافری خواهد یافت. هر کس به اندازه‌ی توانش در این جنگ مایه گذاشت؛ عثمان رضی الله عنه گوی سبقت را در تجهیز لشکر اسلام بود و بیش از همه کمک مالی نمود.^۱ عمر بن خطاب رضی الله عنه نیمی از ثروتش را برای این جنگ انفاق نمود و در عین حال گمان می‌کرد که خواهد توانست در این امر از ابوبکر رضی الله عنه پیشی بگیرد؛ بیان ماجرا را به خود عمر فاروق رضی الله عنه واگذار می‌کنیم که می‌فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما امر فرمودند که از دارایی خود، (برای تجهیز لشکر اسلام) مایه بگذاریم؛ آن روز با خود گفتم: اگر امروز بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، از او پیش افتاده‌ام. بنابراین نصف ثروتم را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» عرض کردم: همین قدر که به این جا آورده‌ام. ابوبکر رضی الله عنه تمام دارایش را آورده بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «خدا و رسولش را برای آنان گذاشته‌ام.» آن جا بود که گفتم: من هرگز نمی‌توانم در انجام نیکی‌ها بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم.^۲

کار عمر رضی الله عنه نوعی رقابت در انجام نیکی‌ها است که مباح می‌باشد. اما نکته‌ی قابل توجه در این ماجرا، این است که ابوبکر رضی الله عنه بدون نظر داشت تنافس و رقابت در نیکی‌ها و صرفاً به رضای خدای متعال، تمام ثروتش را در راه خدا بذل و بخشش نمود.^۳

^۱ السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص 615

^۲ سنن ابی داود، کتاب الزکاة (2/313، 312)

^۳ الفتاوی از ابن تیمیة (10/73، 72)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیر حج در سال 9 هجری

نظام پرورشی جامعه و ساختار حکومتی در عهد رسالت، در تمام جنبه‌های عقیدتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و عبادی در اوج و بالاترین نقطه‌ی ممکن قرار گرفته بود. فریضه‌ی حج، در سال‌های گذشته انجام نشده بود و تنها در سال 8 هجری حجی صورت گرفته بود که مسلمانان و مشرکان در آن حضور داشتند¹ و هنوز آیات برائت نازل نشده بود. موسم حج، فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله آهنگ گزاردن حج نمودند؛ اما فرمودند: «هنوز مشرکان، عربان و برهنه برای طواف خانه می‌آیند و من، دوست ندارم در چنین حالتی حج گزارم.» بنابراین ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان امیر حج در سال 9 هجری به مکه گسیل فرمودند. پس از خروج ابوبکر رضی الله عنه و سایر حج گزاران، سوره‌ی برائت نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی مرتضی رضی الله عنه را فرا خواندند و به او دستور دادند خود را به ابوبکر رضی الله عنه برساند. علی رضی الله عنه سوار بر مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام عضباء در محلی به نام ذوحلیفه به کاروان ابوبکر رضی الله عنه ملحق شد؛ ابوبکر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه پرسید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به عنوان امیر فرستاده‌اند یا مأمور؟» علی رضی الله عنه پاسخ داد: «من، به عنوان مأمور آمده‌ام تا تحت امارت تو انجام مسؤولیت کنم.» ابوبکر رضی الله عنه همانند گذشته با مردم در ماه ذی‌الحجه حج گزارد و آن‌گونه که گفته شده حج آن سال، در ماه ذی‌القعدة نبوده است. ابوبکر رضی الله عنه در روز ترویه (هشتم ذی‌الحجه)، روز عرفه (نهم ذی‌الحجه)، روز نحر (دهم ذی‌الحجه) و پس از بازگشت حاجیان از منی، سخنرانی کرد و مناسک حج را به آنان آموزش داد. علی رضی الله عنه نیز ضمن قرائت نخستین آیات سوره‌ی برائت در مکان‌های مختلف، ضمن لغو پیمان‌ها، در میان مردم ندا می‌داد که: «تنها انسان مؤمن، به بهشت

¹ دراسات فی عهد النبوة از عماد الدین خلیل، ص 222

داخل می شود؛ هیچ برهنه‌ای، حق طواف خانه را ندارد؛ پس از امسال به هیچ مشرکی اجازه‌ی حج داده نمی شود.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابوهزیره رضی الله عنه را با گروهی فرستاد تا به علی رضی الله عنه در انجام مأموریتش کمک کنند.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی مأموریت دادند تا به گوش مشرکان برساند که پیمان‌های پیشین، دیگر اعتباری ندارد و مُلغی است. در میان عرب‌ها انعقاد قرارداد و یا لغو آن بر عهده‌ی بزرگ قبیله یا نماینده‌ی وی بود؛ این عادت عرب‌ها، هیچ منافاتی با اسلام نداشت؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه مأموریت دادند تا برای تبلیغ سوره‌ی براءت به کاروان حاجیان پیوندد و با نظر و سرپرستی ابوبکر رضی الله عنه مأموریتش را به انجام برساند.^۳

ابوبکر رضی الله عنه در مراسم حج کاملاً واضح و روشن کرد که دوره‌ی بت و بت‌پرستی پایان یافته و دوران جدیدی آغاز شده است و اینک همه باید به شریعت ناب و توحیدی اسلام روی بیاورند. پس از اعلان و ابلاغ عمومی ابوبکر رضی الله عنه که خبرش، به تمام قبایل رسید، همگان باورشان شد که قضیه کاملاً جدی است و دوران بت‌پرستی به پایان رسیده است. بنابراین قبایل، هیأت‌ها و نمایندگان خود را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا اعلان کنند که مسلمان شده و به دین توحیدی گرویده‌اند.^۴

^۱ صحیح السیرة النبویة، ص 625

^۲ السیرة النبویة از ابوشهبه (537/2)

^۳ نگاه کنید به صحیح السیرة النبویة، ص 624 و هم‌چنین السیرة النبویة از ابوشهبه (540/2)

^۴ قراءة سیاسیة للسیرة النبویة از قلعجی، ص 283

حضور ابوبکر رضی الله عنه در حج واداع

اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج بیرون شدیم تا این که به وادی (عرج) رسیدیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا اتراق نمودند و عایشه رضی الله عنها کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله نشست. شتر بارکش ابوبکر رضی الله عنه به همراه غلامش بود؛ بنابراین ابوبکر رضی الله عنه به انتظار غلامش نشست تا از راه برسد. غلام ابوبکر بی آن که با او شتری باشد، رسید. ابوبکر رضی الله عنه از او سراغ شتر را گرفت و پرسید: «شترت کجا است؟» غلامش گفت: «دیشب گمش کردم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «یک شتر را (نتوانستی نگاه داری (و گمش کردی؟! و سپس شروع به زدندش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که لبخند می زدند، فرمودند: «به این محرم نگاه کنید که چه می کند؟!»^۱

^۱ مسند احمد (344/6)

مبحث پنجم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه‌ی مدنی و برخی از صفات و فضایلش

زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در مدینه آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که با برخورداری از الگوها و نمونه‌های زنده و بی‌نظیر، ما را در شناخت هر چه بیش‌تر اسلام و بکارگیری این دین در تمام جنبه‌های زندگی یاری می‌دهد. شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر مبنای صفات و ویژگی‌های بی‌نظیری، متمایز و برجسته می‌گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از احادیث و فرموده‌های گهربارش به تعریف از او می‌پردازد و فضیلت و پیش‌افتادگی او را بر یاران دیگرش آشکار می‌سازد.

بر خورد ابوبکر رضی الله عنه با فنحاص (یکی از علمای یهود):

یک بار ابوبکر رضی الله عنه به کنشت (معبد) یهودیان رفت؛ عده‌ای از آنان پیرامون شخصی به نام فنحاص که از علمای یهود بود، جمع شده بودند؛ ابوبکر رضی الله عنه به فنحاص گفت: «وای بر تو از خدا بترس و مسلمان شو؛ به خدا سوگند که تو خوب می‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خدا است و به حق و راستی از جانب او به سوی شما آمده و ویژگی‌ها و نشانه‌هایش در انجیل و تورات بیان شده است.» فنحاص به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای ابوبکر! به خدا که ما آن‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید، به خدا نیازی نداریم و خدا است که محتاج ما می‌باشد؛ ما از او بی‌نیازیم و او به ما نیازمند؛ ما به او تضرع و زاری نمی‌کنیم و اوست که به ما زاری می‌کند و از ما قرض می‌خواهد. مگر نه این است که دوست محمد صلی الله علیه و آله در سخنانی که از خدایش نقل می‌کند، از مردم برای خدا قرض نیکو می‌طلبد؟ و غیر از این است که خدایش، از ربا نهی می‌کند و خودش به ما در قبال آن قرض یا صدقات، ربا می‌دهد (و می‌گوید: صدقات را فزونی می‌بخشد)؟ اگر خدا، غنی و بی‌نیاز بود که به ما آن‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید در قبال قرض دادن، وعده‌ی ربا و فزونی اموال نمی‌داد.» ابوبکر رضی الله عنه به

قدری ناراحت شد که به شدت بر صورت فنحاص زد. فنحاص برای شکایت به نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: «ای محمد! بنگر که دوست ابوبکر با من چه کرده است.» رسول خدا ﷺ از ابوبکر پرسیدند: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» ابوبکر ﷺ عرض کرد: «ای رسول خدا! دشمن خدا، سخن سنگین و بزرگی گفت که مرا تاب نیامد و به خاطر خدا او را زدم؛ او گمان می‌کند که خداوند متعال، فقیر است و این‌ها، بی‌نیازند.» فنحاص این ماجرا را منکر شد و گفت که من چنین نگفتم. خداوند متعال، در رد فنحاص و تأیید ابوبکر ﷺ این آیات را فرو فرستاد: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (آل عمران: 181)

یعنی: «(برخی از یهودیان گفتند: خدای محمد فقیر است و از ما درخواست قرض می‌کند؛) بی‌گمان خداوند، سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آن‌چه را که گفتند و این‌که (گذشتگان‌شان)، پیامبران را به ناحق کشتند، خواهیم نوشت و (همه‌ی این‌ها ثبت و ضبط می‌شود تا بدان‌گاه که) به ایشان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را.»

خداوند متعال، درباره‌ی ابوبکر ﷺ و خشمی که در راه خدا گرفت، آیه فرو فرستاد^۱ که: ﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ (آل عمران: 186)

یعنی: «حتماً شما از لحاظ جان و مال خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و از سوی کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و هم‌چنین از سوی مشرکان، سخنان

^۱ تفسیر قرطبی (295/4)

آزاردهنده‌ای می‌شنوید؛ و اگر بردباری و تقوا پیشه کنید، (کار شایسته‌ای کرده‌اید که) این‌ها، امور مهمی است که باید برای دستیابی و بکارگیری آن‌ها کوشید».

حفظ راز رسول خدا صلی الله علیه و آله:

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: دخترم حفصه رضی الله عنها پس از وفات شوهرش خنیس بن حذافه رضی الله عنه که از بدریان بود، بیوه شد؛ عثمان بن عفان رضی الله عنه را دیدم و به او پیشنهاد کردم: اگر بخواهی حفصه را در نکاح تو در می‌آورم. عثمان رضی الله عنه گفت: «تا بینم و فکر کنم» و پس از مدتی مرا دید و گفت: «فعلاً قصد ازدواج ندارم.» به دیدن ابوبکر رضی الله عنه رفتم و همین پیشنهاد را به او گفتم. او سکوت کرد و چیزی نگفت؛ از او بیش‌تر از عثمان رضی الله عنه دل‌گیر شدم. مدتی گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله از حفصه رضی الله عنها خواستگاری نمود و من نیز حفصه را به نکاح آن حضرت صلی الله علیه و آله در آوردم. ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و به من گفت: «شاید موقعی که به تو پاسخی ندادم، از من دل‌گیر شدی.» گفتم: بله، همین‌طور است. فرمود: «هیچ چیز مانع من از پذیرش پیشنهادت نشد جز این که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که قصد ازدواج با حفصه را دارد و من نخواستم راز رسول خدا صلی الله علیه و آله را فاش کنم؛ بنابراین به تو چیزی نگفتم تا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دیگری نمود و با حفصه رضی الله عنها ازدواج نکرد، من از حفصه خواستگاری کنم.»^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه و آیه‌ی 11 سوره‌ی جمعه:

جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه مشغول خطابه و سخنرانی بودند که کاروان حامل مواد غذایی به مدینه آمد. اصحاب برای تأمین نیازهایشان به سوی کاروان شتافتند و کسی جز دوازده نفر با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماند. خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ

^۱ الفتح (81/9)؛ الطبقات الكبرى (82/8)

اللَّهُ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرِّزْقِينَ ﴿١﴾ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جزو آن دوازده نفر بودند.^۱ ترجمه‌ی آیه از این قرار است: «(برخی از یارانت، در یکی از جمعه‌ها که مشغول سخنرانی بودی)، هنگامی که تجارت یا لهوی^۲ دیدند، از اطرافت پراکنده شدند و تو را ایستاده رها کردند؛ بگو: آنچه، پیش خدا است، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند، بهترین روزی‌رسان می‌باشد.»

رسول خدا ﷺ کبر و غرور را از ابوبکر ﷺ بدور دانست...:

عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: (مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) یعنی: «خداوند، در روز قیامت به کسی که شلوارش را از روی تکبر بلند بگیرد (که برآمدگی پایش را بیوشاند)، نگاه (رحمت) نمی‌کند.» ابوبکر ﷺ عرض نمود: «یکی از نیمه‌ها (پاچه‌ها)ی شلوارم، فرو می‌افتد؛ مگر آن که آن را محکم بگیرم.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «تو که این کار را از روی تکبر نمی‌کنی.»^۳

دقت نظر ابوبکر ﷺ در خوردن حلال:

قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: ابوبکر ﷺ غلامی داشت که هرگاه خوراکی یا غذایی می‌آورد، ابوبکر ﷺ از او پرس و جو می‌کرد؛ اگر دوست داشت و سزاوار می‌دید، از آن غذا می‌خورد و در صورت ناخوشایند بودن آن غذا برایش از لحاظ راهی که به دست آمده بود، آن را نمی‌خورد. یک شب فراموش کرد و از غلام نپرسید که آن غذا را چگونه به دست آورده است؛ اما پس از آن که میلش نمود، در این باره از غلامش پرس و جو کرد و

^۱ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (300/15)؛ مسلم، شماره‌ی 863

^۲ برخی از مفسران، لهو را سرگرمی‌ها و بازیچه‌های دنیا معنا کرده‌اند و بعضی هم گفته‌اند منظور از لهو در این آیه، طبلی است که هنگام ورود کاروان‌های تجارتنی به شهرها به صدا درمی‌آوردند. (مترجم)

^۳ بخاری، شماره‌ی 3665

چون راه کسبش را ناخوشایند دید، دستش را به دهان برد و آنقدر استفراغ کرد که چیزی از آن غذا در معده‌اش نماند.^۱

بله این نشانه‌ی دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه در خوردن و نوشیدن می‌باشد تا آن‌چه می‌خورد، کاملاً حلال باشد و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نباشد. قطعاً این باریک‌بینی و دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه، نمایان‌گر کمال تقوا و پرهیزختگی او است. بر هیچ کس پوشیده نیست که بر اساس آموزه‌های دینی، پاکی و حلال بودن خوراک، پوشاک و نوشیدنی‌ها رابطه‌ای مستقیم با اجابت دعا دارد.^۲ در حدیثی به شخص مسافری اشاره شده که با سری ژولیده و تنی غبارآلود، دست به دعا برمی‌دارد و خدا را فرا می‌خواند؛ اما چون خوراک، پوشاک و نوشیدنی‌ش حرام است و با حرام تغذیه کرده، دعایش پذیرفته نمی‌شود.^۳

مرا در دعواتان شرک کردید، پس...:

باری ابوبکر رضی الله عنه به دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و عایشه رضی الله عنهما را دید که مانند هر زن و مرد دیگری که ممکن است دعوا کنند، دعواتشان شده و عایشه، صدایش را در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند کرده است؛ ابوبکر رضی الله عنه که از صدابلندی عایشه رضی الله عنهما در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد، به دخترش نزدیک شد تا او را بزند و به او گفت: «تو را می‌بینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند کرده‌ای!» اما رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوی ابوبکر رضی الله عنه را گرفتند و نگذاشتند، عایشه رضی الله عنهما را بزند. ابوبکر با ناراحتی خانه را ترک کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرشان عایشه رضی الله عنهما فرمودند: «دیدم که چگونه تو را از کتک خوردن رهایی‌دم؟» مدتی گذشت و ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه‌ی شرف‌یابی خواست. وقتی ابوبکر رضی الله عنه دید که آنان با هم آشتی کرده‌اند، گفت: «مرا آن‌گونه

^۱ الزهد از امام احمد، ص 110 نگاه کنید به التاریخ الإسلامی از حمیدی (13/19)

^۲ التاریخ الإسلامی از حمیدی (13/19)

^۳ حدیث از ابن‌قرار است: «یمد یدیه إلى السماء: یا ربّ و مطعمه حرام و مشربه حرام و ملبسه حرامه و غُذی بالحرام فأئی یُستجاب لذلک» روایت مسلم، شماره‌ی 1015 (703/2)

که در دعویاتان شریک کردید، در آشتی خود نیز داخل کنید.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «باشد، چنین کردیم.»^۱

توجه ابوبکر ﷺ به امر به معروف و نهی از منکر:

ابوبکر ﷺ در یکی از عیدها به خانه‌ی پیامبر ﷺ رفت؛ دو دختر بچه‌ی انصاری دید که در حضور عایشه رضی الله عنها آواز می‌خواندند؛ فرمود: «آیا در خانه‌ی رسول خدا ﷺ بانگ شیطان پیا است؟! رسول خدا ﷺ که رویشان را از جانب آن دو دختر بچه‌ی آوازخوان به سوی دیوار برگردانده بودند، خطاب به ابوبکر ﷺ فرمودند: (دُعُومَا يَا أَبَا بَكْرٍ، فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا وَ هَذَا عِيدُنَا أَهْلِ الْإِسْلَامِ)^۲ یعنی: «ای ابوبکر! کاری به آن دو نگیر؛ هر قومی عید و سروری دارند و این، عید ما مسلمانان است.» در این حدیث، به روشنی بیان شده که گوش دادن به آوازا و سرودها عادت رسول خدا ﷺ و صحابه نبوده است و این، از خصلت نیکان و صالحان است که به سرگرمی‌های مباح نیز مشغول نمی‌شوند؛ ابوبکر صدیق ﷺ بر همین اساس سرودخوانی آن دو دختر بچه یا کنیزکان انصاری را بانگ شیطان نامید. رسول اکرم ﷺ نیز ضمن حذر داشت ابوبکر ﷺ از ایجاد ممنوعیت برای آن خواننده‌های کوچک، روز عید را که روز شادی و سرور است، دلیل این امر خواندند. البته باید دانست که در آوازخوانی بچه‌ها در اعیاد و شادی‌ها رخصت وجود دارد و در حدیث نیز آمده است: (لِيَعْلَمَ الْمُشْرِكُونَ أَنَّ فِي دِينِنَا فَسْحَةً)^۳ یعنی: «تا مشرکان بدانند که در دین ما فراخی است.» عایشه رضی الله عنها دوستان کم‌سن و سالی داشت که به نزد او می‌رفتند و با هم بازی می‌کردند. در حدیث چنین نیامده که پیامبر ﷺ به آوازخوانی آن‌ها گوش می‌دادند؛ بلکه تنها آن‌جا حضور داشتند و صدای آواز به گوش آن حضرت می‌رسید. از این روایت، چنین

^۱ ابوداود شماره‌ی 4999؛ آلبانی، این حدیث را ضعیف دانسته است؛ سیرة الصدیق از مجدی سید،

^۲ روایت مسلم در صلاة العیدین، شماره‌ی 892

^۳ الفتاوی (308/11)؛ مسند احمد (6/233، 116) به نقل از عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها

برداشت می کنیم که پرداختن به برخی سرگرمی ها از قبیل آوازخوانی با شرایط مشهورش روا است.^۱

مهمان نوازی ابوبکر رضی الله عنه :

عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: اصحاب صفه، مردمانی فقیر بودند. یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که غذای دو نفر را دارد، سه نفر را مهمان کند و کسی که غذای چهار نفر را دارد، پنج نفر را با خود ببرد». ابوبکر رضی الله عنه سه نفر را با خود به خانه آورد... ابوبکر رضی الله عنه به خاطر محبت وافرش با رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را با آن حضرت گذراند و چون پاسی از شب گذشته بود، به خانه آمد. همسر ابوبکر رضی الله عنه گفت: «چه چیزی مانع آمدن تو به نزد مهمانانت شد؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «مگر به آنان شام نداده ای؟» همسرش گفت: «برایشان غذا بردند، اما آن ها شام نخوردند و منتظر ماندند تا تو بیایی.» عبدالرحمن رضی الله عنه می گوید: پنهان شدم که مبادا ابوبکر رضی الله عنه دعوایم کند؛ اما دعوایم کرد و مرا تنبل و نادان خواند که غذای مهمانان را نداده بودم. ابوبکر رضی الله عنه به مهمانان گفت: «بخورید، نوش جانتان؛ ببخشید که از حلاوت افتادید.» بعد سوگند یاد کرد که خودش از آن غذا نخورد. اما مهمان ها نیز قسم خوردند تنها در صورتی که ابوبکر رضی الله عنه شام بخورد، آنان نیز شام خواهند خورد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «این قسم از جانب شیطان بود» و سپس از اهل خانه خواست تا غذا را بیاورند و با مهمان ها شروع به خوردن کرد. به خدا سوگند، هیچ لقمه ای بر نمی داشتیم مگر آن که از پایین بیش تر می شد؛ به هر حال همه، سیر شدند و غذا از اولش هم بیش تر شده بود. ابوبکر رضی الله عنه نگاهی به غذا انداخت و چون دید که از اولش بیش تر است، خطاب به همسرش گفت: «ای ام رومان! این چیست؟!» ام رومان با شادی و مسرت زیاد گفت: «قطعاً این غذاها از اولش نیز بیش تر است.» ابوبکر رضی الله عنه لقمه ای دیگر خورد و غذا را نزد

^۱ مرجع سابق (118/30)؛ در این روایت و روایاتی این چنین، جواز سرودخوانی برداشت می شود و نه پرداختن به ترانه ها و سرودهایی که همراه آن، آهنگ و موسیقی نیز نواخته می گردد. (مترجم)

رسول خدا ﷺ برد. ما، دوازده دسته شدیم و با هر کدامشان تعداد دیگری نیز بودند که تنها خداوند، تعدادشان را می‌داند و همه از آن غذا سیر خوردند.^۱

آموزه‌ها و درس‌های این ماجرا:

1- اشتیاق وافر ابوبکر صدیق ﷺ به مهمان‌نوازی و عمل کردن به آیات و احادیثی که

به اکرام مهمان، تشویق می‌کنند: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ (ذاریات: 27)

یعنی: «پس غذا را نزدیک ایشان گذاشت و گفت: آیا غذا نمی‌خورید؟»

رسول اکرم ﷺ نیز فرموده‌اند: (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ) یعنی:

«هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد.»^۲

2- در این داستان، کرامتی برای ابوبکر صدیق ﷺ نمایان می‌گردد که در غذا آن‌چنان

فرونی و برکتی می‌افتد که تعداد زیادی از آن سیر می‌خورند و حتی غذا از اولش هم

بیش تر می‌شود. این کرامت، به برکت پیروی و اتباع همیشگی ابوبکر ﷺ از رسول خدا ﷺ

نصیب وی می‌گردد و همین نکته، نشان می‌دهد که ابوبکر ﷺ از اولیای خدا است؛ همان

دوستان و اولیایی که همیشه به رسول خدا ﷺ اقتدا می‌کنند و همواره به اوامر و نواهی

توجه می‌نمایند؛ خداوند متعال، نیز دوستانش را با فرشتگان یاری می‌رساند و در قلوبشان،

نور و روشنی می‌افکند و به آنان کراماتی می‌بخشد که با آن، ایشان را گرامی می‌دارد.^۳

3- عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر ﷺ هرگز در سوگندش حانث نشد

تا آن‌که خدای متعال، حکم کفاره‌ی قسم را نازل فرمود؛ خود ابوبکر ﷺ چنین گفته است

که: «اگر درباره‌ی چیزی سوگند یاد کنم و بهتر را در غیر آن قسم ببینم، همان بهتر را

اختیار می‌کنم و کفاره‌ی سوگندم را می‌دهم.»^۴ بنابراین عادت ابوبکر ﷺ بر این بود که

^۱ مسلم، کتاب الأشربة، شماره‌ی 2057

^۲ مسلم (3/1353)

^۳ الفتاوی (11/152)

^۴ سنن بیهقی (10/34)؛ نگاه کنید به موسوعة فقه ابی‌بکر، ص 240

هرگاه سوگند یاد می کرد و بعد به این نتیجه می رسید که باید قسمش را بشکند، همین کار را می کرد و کفاره می داد.^۱ در این قصه چنین آمده بود که ابوبکر رضی الله عنه ابتدا سوگند یاد کرد که از شام آن شب نخورد؛ اما به خاطر مهمانانش، قسمش را شکست تا به خاطر اکرام آنان، به همراهشان شام بخورد.^۲ و در روایات دیگر آمده است که ابوبکر کفاره‌ی قسمش را ادا نمود.

گواهی اسید بن حضیر درباره‌ی خاندان ابوبکر رضی الله عنه:

عایشه رضی الله عنها می گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرها رفته بودیم که گردن‌بندم در بیابان، گم شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم برای پیدا کردن گردن‌بند به جستجو پرداختند؛ آن‌جا آب نبود و همراه خود نیز آب نداشتیم. مردم، به ابوبکر رضی الله عنه گلابه کردند که می‌بینی، عایشه چه کرد و ما را در چه مشقتی انداخت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بر پایم نهاده و خوابیده بودند که ابوبکر رضی الله عنه آمد و به من گفت: «تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را گرفتار کردی؛ با خود آب نداریم و این‌جا هم آب نیست.» عایشه می‌افزاید: او، مرا سرزنش می‌کرد و به پهلویم می‌زد که در اثرش تکان می‌خوردم؛ اما در عین حال سعی می‌نمود که پایم تکان نخورد تا مبادا مزاحم استراحت آن حضرت صلی الله علیه و آله شود. به هر حال به همین منوال گذشت و خداوند، آیه‌ی تیمم را فرو فرستاد: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ (نساء: 43) یعنی: «... با خاک پاک تیمم کنید.»

اسید بن حضیر رضی الله عنه پس از نزول این آیه گفت: «ای خانواده‌ی ابوبکر! این، نخستین بار نیست که شما مایه‌ی خیر و برکت می‌شوید.» عایشه می‌گوید: «هنگامی که حرکت کردیم، گردن‌بند را زیر همان شتری دیدیم که من، بر آن سوار بودم.»^۳

^۱ مصنف ابن‌ابی‌شیبیه (158/1)

^۲ موسوعة فقه ابی‌بکر، ص 241

^۳ بخاری، شماره‌ی 3672

این داستان، ادب و رفتار مؤدبانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد و به خوبی روشن می‌سازد که ابوبکر رضی الله عنه چه قدر نسبت به هر چیزی که مایه‌ی گرفتاری و درد سر آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌شد، حساس بود. برای ابوبکر رضی الله عنه فرق نمی‌کرد که چه چیزی یا چه کسی مایه‌ی درد سر آن حضرت صلی الله علیه و آله شود؛ هر چند کسی چون عایشه رضی الله عنها باشد که از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود و برای آن حضرت، بسیار محبوب و دوست‌داشتنی. آری ابوبکر رضی الله عنه برای همه‌ی دعوت‌گران، الگویی است که کمال ادب را نسبت به خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه‌ی مسلمانان به تصویر می‌کشد.^۱

جانب‌داری رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر رضی الله عنه:

بسیاری از احادیث صحیح نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از ابوبکر رضی الله عنه دفاع کرده و مردم را از مخالفت و ستیز با ابوبکر رضی الله عنه بر حذر داشته‌اند. ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستیم بودم که ابوبکر رضی الله عنه در حالی آمد که یک طرف لباسش را گرفته و زانویش نمایان شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن ظاهر ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «گویا دوستان دعوا کرده است.» ابوبکر رضی الله عنه سلام کرد و گفت: «میان من و عمر مسأله‌ای پیش آمد؛ من با او تندی کردم و بعد پشیمان شدم. به همین خاطر از او عذرخواهی کردم، اما او نپذیرفت. اینک پیش شما آمده‌ام تا ماجرا را به شما بگویم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «خدا، تو را ببخشد.» پس از این عمر رضی الله عنه نیز نادم و پشیمان به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت و پرسید: «آیا ابوبکر این‌جا است؟» و چون ابوبکر رضی الله عنه را آن‌جا نیافت، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن عمر رضی الله عنه دگرگون شد؛ ابوبکر رضی الله عنه که ترسید رسول خدا صلی الله علیه و آله واکنش شدیدی از خود در مقابل عمر رضی الله عنه نشان دهند، گفت: «ای رسول خدا! به خدا سوگند (تقصیر من است و) من، زیاده‌روی و بی‌حقی نموده (و اول دعوا را شروع کردم).» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذِبًا وَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ وَ وَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟) یعنی: «خداوند،

^۱ تاریخ الدعوة الإسلامية، ص 403، 402

مرا به سوی شما مبعوث کرد؛ شما (ابتدا تکذیب کردید و) گفتید: دروغ می گویی؛ اما ابوبکر (همان اول تصدیق کرد و) گفت: راست می گوید و مرا با جان و مالش یاری نمود (و دستم را در مالش باز گذاشت و مرا در مالش هم سان خود قرار داد). پس آیا شما، دوستم را (محض خاطر من) برایم می گذارید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله این گفته را دو بار تکرار نمودند. پس از آن ابوبکر رضی الله عنه هرگز مورد بی حرمتی یا اذیت قرار نگرفت.^۱ در این ماجرا، درس های قابل پندی وجود دارد؛ از جمله: * سرشت و نهاد بشری در صحابه نیز سبب می شد که گاهی چون دیگر انسان ها با هم درگیر شوند. اما لجوج و لجباز نبودند؛ بلکه خیلی زود به اشتباه خود پی برده و از برادرشان عذرخواهی می کردند. * این ماجرا، نشان گر دوستی و یک رنگی صحابه با هم دیگر است. * از این ماجرا جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم نمایان می شود. و...

ماجرای ربیعه ی اسلمی رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه :

ربیعه ی اسلمی رضی الله عنه می گوید: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت می کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله به من زمینی دادند. همین طور به ابوبکر رضی الله عنه نیز زمینی بخشیدند تا این که میان من و ابوبکر رضی الله عنه بر سر درخت خرمایی اختلاف پیدا شد؛ من مدعی بودم این درخت در محدوده ی زمین من است و ابوبکر رضی الله عنه می گفت: در زمین من است و این بگو مگو ادامه یافت و ابوبکر رضی الله عنه به من سخنی گفت که خودش، آن را ناپسند دانست و پشیمان شد و به من گفت: «ای ربیعه! مانند آن چه به تو گفتم، تو نیز به من بگو تا قصاص کرده باشی.» گفتم: من، هرگز چنین جسارتی نمی کنم. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «اگر قصاص نکنی، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می کنم.» اما من باز هم از قصاصش سر باز زدم؛ ابوبکر رضی الله عنه آن جا را به قصد عرض شکایت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کرد. عده ای از خویشانم گفتند: «تعجب است؛ خودش، به تو ناسزا گفته و باز می خواهد از تو، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کند!» گفتم: می دانید او کیست؟ او، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است؛ یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله و شیخ و بزرگ مسلمانان که عمرش را در خدمت

^۱ بخاری شماره ی 3661

اسلام سپری کرده است. نینم کسی از شما بخواهد به خاطر من بر او گستاخی کند و مایه‌ی ناراحتیش شود؛ چرا که رسول خدا ﷺ به ناراحت کردن ابوبکر ﷺ ناراحت می‌شوند و ناراحتی پیامبر، خشم خدا را به دنبال دارد. آنان گفتند: «می‌گویی چه کار کنیم؟» گفتم: هیچ کار، باز گردید. من، به دنبال ابوبکر ﷺ به نزد رسول خدا ﷺ رفتم. ابوبکر ﷺ ماجرای را که میان من و او گذشت، بازگو کرد. رسول خدا ﷺ سرشان را به سوی من بلند کردند و فرمودند: «ای ربیعہ! میان تو و صدیق چه گذشت؟» من، ماجرا را بازگو کردم و گفتم که در خلال بگو مگویی که میان من و ابوبکر رخ داد، او، به من ناسزا گفت و پشیمان شد و از من خواست تا قصاص کنم. اما من قصاص نکردم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «بله، این‌طور جوابش را نده؛ بلکه بگو: ای ابوبکر! خدا تو را ببخشد.» من نیز مطابق امر رسول خدا ﷺ به ابوبکر گفتم: خدا تو را ببخشد. حسن بصری می‌گوید: «ابوبکر ﷺ در حال گریه آن‌جا را ترک کرد.»^۱

واقعاً جای شگفت و تعجب است که ابوبکر ﷺ، چه وجدان بیدار و درون پاکی داشت که او را وادار کرد تا بلافاصله از برادر مسلمانش بخواهد که در مقابل گفته‌اش، او را قصاص کند و یا او را ببخشد! ابوبکر ﷺ به حدی از فضیلت، بزرگ‌منشی، ادب و شعور رسیده بود که به خاطر خطای زبانی کوچکی، سراسر وجودش آکنده از غم و اندوه می‌شود و تنها به قصاص و یا بخشش آرامش می‌یابد!^۲

قطعاً حرف ابوبکر ﷺ به ربیعہ ﷺ سخنی معمولی بوده است؛ اما ابوبکر ﷺ از این ترسید که شاید ربیعہ ﷺ به سبب همان سخن معمولی آزرده‌خاطر شده باشد؛ بنابراین ضمن عذرخواهی از ربیعہ، از او تقاضا کرد تا قصاص نماید. ربیعہ ﷺ که ابوبکر ﷺ را خوب می‌شناخت و مقام او را در اسلام پس از رسول خدا ﷺ می‌دانست، از قصاص امتناع ورزید. بدون تردید امکان ندارد سخن ابوبکر ﷺ به ربیعہ ﷺ فحش و یا دشنام بوده باشد؛ چرا که

^۱ مسند احمد (4/58، 59)

^۲ أشهر مشاهیر الإسلام (1/88)

اخلاق سترگ ابوبکر رضی الله عنه به او چنین اجازه‌ای نمی‌داد. ابوبکر رضی الله عنه کسی بود که پیش از اسلام و در دوره‌ی جاهلیت نیز فحش و ناسزا بر زبانش نمی‌آمد.^۱

ابوبکر رضی الله عنه از این ترسید که به گفتن آن سخن، گنهکار شده باشد؛ بنابراین به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و شگفت این جا است که او، ماجرای زمین و اختلافش با ربیع رضی الله عنه را فراموش کرد و تنها به این اندیشید که چرا چنان سخنی به ربیع رضی الله عنه گفت؟! او به خوبی می‌دانست که باید در آنچه به حقوق بندگان مرتبط است، از حق‌دار (صاحب حق)، پوزش بخواهد.^۲ در این عمل کرد ابوبکر رضی الله عنه پند و آموزه‌ی بزرگی برای علما، دعوت‌گران، حاکمان و همه‌ی مردم وجود دارد و آن، این که چگونه خطاهایشان را جبران نمایند و یا به حقوق دیگران احترام بگذارند و پیمالش نکنند.

خویشاوندان ربیع رضی الله عنه این عمل ابوبکر رضی الله عنه را که به قصد شکایت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت از آن جهت ناپسند می‌پنداشتند که همانند ابوبکر نمی‌دانستند که باید اختلافات را با یک قضاوت درست و دست‌یابی به نتیجه‌ی مورد قبول طرفین درگیر، پایان داد تا در همین دنیا کدورت‌ها و آزرده‌گی‌ها برطرف گردد و انسان را در روز قیامت در معرض حساب و بازخواست الهی قرار ندهد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، این که به رغم راضی شدن ربیع رضی الله عنه در پی توجیه رسول خدا صلی الله علیه و آله باز هم ابوبکر رضی الله عنه از ترس و خشیت الهی گریست و این، نشان‌دهنده‌ی ایمان قوی و یقین راسخ ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد.

موضع ربیع بن کعب اسلمی رضی الله عنه در تجلیل و بزرگ‌داشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در خور توجه است؛ چرا که او، در مقابل ابوبکر رضی الله عنه هیچ واکنشی نشان نداد و این، برگرفته از شناخت او نسبت به فضیلت و برتری ابوبکر رضی الله عنه و احترام به وی و بلکه نشانه‌ی خردمندی و دین‌داری شخص ربیع رضی الله عنه می‌باشد.^۳

^۱ خلفاء الرسول، از خالد محمد خالد، ص 103

^۲ التاريخ الإسلامی (16/19)

^۳ التاريخ الإسلامی (16/19)

تلاش و تکاپوی ابوبکر رضی الله عنه در انجام نیکی‌ها:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به صفات والا، اخلاق پسندیده و شتاب و تلاش برای انجام نیکی‌ها به گونه‌ای شناخته شده است که در مکارم اخلاق و نیکی‌ها الگو و نمونه می‌باشد؛ او، در پرداختن به نیکی‌ها از خود اشتیاق وافر نشان می‌داد و می‌دانست که دنیا، جای عمل است و هر لحظه از آن فرصتی برای انجام نیکی‌ها؛ اما آخرت هنگام حساب است و دیگر جای عمل نمی‌باشد. وی، این اصل مهم را به خوبی می‌دانست که امروز، روز عمل است و نه حساب؛ و فردا، هنگام حساب است و نه عمل. بنابراین در انجام نیکی‌ها درنگ نمی‌کرد. از ابوهیره رضی الله عنه روایت شده که یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ أَصْبَحَ مِنْكُمْ صَائِمًا؟) یعنی: «چه کسی از شما امروز، روزه است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ جَنَازَةً) یعنی: «چه کسی از شما امروز در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره سؤال کردند: (فَمَنْ أَطْعَمَ مِنْكُمْ مَسْكِينًا؟) یعنی: «چه کسی از شما امروز به مسکینی غذا داده است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: (فَمَنْ عَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مَرِيضًا) یعنی: «چه کسی امروز به عیادت مریضی رفته است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَا اجْتَمَعْنَ فِي امْرِئٍ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ) یعنی: «این اعمال، در شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این که آن شخص، به بهشت داخل می‌شود.»^۱

خویشتن‌داری و کنترل عصبانیت:

ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود؛ شخصی، به ابوبکر رضی الله عنه ناسزا گفت و ابوبکر رضی الله عنه هیچ پاسخی نداد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله شگفت‌زده، لبخند می‌زدند. آن شخص، به قدری به ابوبکر رضی الله عنه ناسزا گفت که ابوبکر رضی الله عنه را به واکنش واداشت و باعث شد تا ابوبکر رضی الله عنه برخی از گفته‌های دشنام‌دهنده را پاسخ دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و آن‌جا را ترک کردند. ابوبکر رضی الله عنه خود را به آن حضرت صلی الله علیه و آله رساند و گفت: «ای رسول خدا! تا وقتی

^۱ صحیح مسلم شماره‌ی 1028

او به من ناسزا می گفت (و من، ساکت بودم)، شما نشسته بودید؛ اما وقتی از حد گذراند و من، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتم، ناراحت شدید و برخاستید!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّه كَانَ مَعَكَ مَلِكٌ يَرِدُ عَنكَ، فَلَمَّا رَدَدْتَ عَلَيْهِ بَعْضَ قَوْلِهِ وَقَعَ الشَّيْطَانُ فَلَمْ أَكُنْ لِأَقْعَدَ مَعَ الشَّيْطَانِ) یعنی: «فرشته‌ای با تو بود که از طرف تو پاسخ می داد؛ اما وقتی تو برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتی، شیطان به میان آمد و برای من سزاوار نیست که با شیطان در یک جا بنشینم.» و سپس افزودند: (يَا أَبَا بَكْرٍ ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ حَقٌّ: مَا مِنْ عَبْدٍ ظَلَمَ بِمُظْلَمَةٍ فَيُغْضَىٰ عَنْهَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا أَعَزَّ اللَّهُ بِهَا نَصْرَهُ، وَ مَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ عَطِيَّةٍ يَرِيدُ بِهَا صَلَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا كَثْرَةً، وَ مَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ يَرِيدُ بِهَا كَثْرَةَ إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا قَلَّةً) یعنی: «ای ابوبکر! سه چیز حق است: *هر بنده‌ای که مورد ستم قرار بگیرد و بر آن، صبر و خویشتن داری پیشه سازد، خدای متعال، به خاطر خویشتن داری و صبرش، او را یاری کرده و گرامی می دارد؛ *هیچ شخصی در بذل و بخشش را به قصد پیوند خویشاوندی نمی گشاید مگر این که خدای متعال، به جای آن در مالش، کثرت و فزونی می نهد؛ *و هیچ شخصی، از روی زیاده خواهی و افزون طلبی، در گدایی را نمی گشاید مگر که خدای متعال، به جای آن (در مالش) نقص و کمی می افکند.¹

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره خشمش را فرو می برد و خویشتن دار بود. اما به گمان این که اگر پاسخ آن دشنام گو را بدهد، ساکتش می کند، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را به صبر و بردباری ترغیب دادند و او را راهنمایی کردند تا به وقت عصبانیت، شکیبایی پیشه کند. چرا که شکیبایی و خویشتن داری، انسان را در چشم مردم عزیز می کند و قدر و منزلتش را در نزد خدا بالا می برد.

از این داستان، واضح می شود که ابوبکر رضی الله عنه را هراس برداشت که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شده باشند؛ بنابراین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافت تا ایشان را از ناراحتی در آورد و خوشنودشان گرداند. آموزه‌های دیگر فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه در حدیث گذشته از این قرار است: * نکوهش عصبانیت و برحذر داشتن از آن؛ * دوری انبیا از مجالسی که

¹ الدر المنثور از سیوطی (74/2)؛ مجمع الزوائد (190/8)

شیطان در آن حضور دارد؛ * بیان فضیلت مظلومی که با هدف خشنودی خدا و کسب اجر و پاداش از او، شکیبایی می‌ورزد؛ * تشویق به بخشندگی و برقراری پیوند خویشاوندی؛ * و نکوهش تکدی‌گری و گدایان.

ابوبکر رضی الله عنه به قدری شکبیا و خویشان دار بود که به نرم‌خویی و حلم شناخته شده بود و این، بدین معنا نیست که ابوبکر رضی الله عنه اصلاً ناراحت نمی‌شد؛ بلکه به خاطر خدا خشم می‌گرفت و وقتی می‌دید، محارم و دستورهای الهی می‌شکند، به شدت عصبانی می‌شد.^۱

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

(آل عمران: 133، 134)

یعنی: «و (با انجام اعمال شایسته) به سوی آموزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنای آن، (مانند) آسمان‌ها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است؛ آن کسانی که در خوشی و ناخوشی (و در توان‌گری و نداداری)، بذل و بخشش می‌کنند و آنان که خشمشان را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.»

ابوبکر رضی الله عنه زندگی‌اش را با تأمل و تدبر در این فرمایش الهی و نیز در عمل به آن سپری می‌کرد.

ابوبکر رضی الله عنه خواهان مغفرت و آموزش الهی بود...:

ابوبکر رضی الله عنه خرجی مسطح بن اثاثه را می‌داد؛ اما وقتی مسطح رضی الله عنه ناخواسته و همانند برخی از مؤمنان دیگر در فتنه‌ی افک و تهمت‌شاخ‌داری که در اثر دسیسه‌ی منافقان، بر ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها بسته شد، سخنان ناشایستی بر زبان آورد و به آن

^۱ سیره و حیاة صدیق از مجدی فتحی سید، ص 145

ماجرای دامن زد، ابوبکر رضی الله عنه را بر آن داشت تا سوگند یاد کند که دیگر به او خرجی ندهد؛ خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور: 22)

یعنی: «کسانی از شما که اهل فضیلتند و توان‌گر، نباید سوگند بخورند که بذل و بخشش خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا باز می‌گیرند و باید عفو و گذشت پیشه نمایند. آیا مگر دوست ندارید که خداوند، شما را بیامرزد؟ (پس، از لغزش‌های دیگران درگذرید و به بذل و بخشش ادامه دهید تا مورد غفران خداوند واقع شوید). خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

ابوبکر رضی الله عنه پس از نزول این آیه فرمود: «به خدا سوگند که من دوست دارم خدا مرا بیامرزد.» و دوباره بذل و بخشش بر مسطح را شروع کرد و سوگند یاد نمود که هرگز خرجش را قطع نکند.^۱ ابوبکر رضی الله عنه از این آیه چنین برداشت کرد که مسلمان باید همواره به اخلاق اسلامی آراسته باشد و از لغزش‌ها و خطاهای دیگران درگذرد تا مورد عفو و آمرزش خداوند قرار گیرد و بر دیگران پرده پوشی نماید تا به نسبت خیر و نیکی به دیگران مشمول لطف و توجه واقع شود. این آیه، واضح و صریح بیان نمود که همان‌طور که دوست دارید، خداوند متعال از گناهانتان درگذر فرماید، از زیردستانتان درگذرید. در آیه‌ی مذکور به روشنی بیان شده که هر کس بر انجام ندادن عملی سوگند یاد کند و سپس انجام آن را بهتر ببیند، سوگندش را بشکند و کفاره دهد. برخی از علما گفته‌اند: این آیه از آن جهت که بندگان خدا را با این گفتار به تدبیر و تدبیر می‌دارد که «آیا دوست ندارید، خداوند شما را ببخشد؟»، امیدبخش‌ترین آیه‌ی قرآن می‌باشد.^۲

^۱ بخاری شماره‌ی 4750

^۲ تفسر المنیر (18/190)

این آیه، ابوبکر رضی الله عنه را در مقامی قرار می‌دهد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله جای می‌گیرد؛ چرا که خداوند متعال در این آیه صفات شگفت‌آوری از ابوبکر رضی الله عنه بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی شأن برجسته‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد. امام فخر رازی در تفسیرش، از این آیه چهارده ویژگی برای ابوبکر رضی الله عنه استنباط نموده که به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «خداوند متعال، در این آیه، به طور مطلق و بدون هیچ قیدی ابوبکر رضی الله عنه را اهل فضیلت می‌خواند؛ در این توصیف، فضیلت و برتری بر دیگران نیز می‌گنجد. به عبارت دیگر ابوبکر رضی الله عنه به طور مطلق شخص فاضلی بود که با این آیه برتر از دیگران خوانده شد.» فخر رازی در تفسیر همین آیه افزوده است: «از آن‌جا که خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را در این آیه با صیغه‌ی جمع و ساختاری عمومی و فراگیرنده ستوده است، بنابراین بایسته است که بگوییم: او، انسان وارسته‌ای بود که معصیت در او راه نداشت؛ لذا امکان ندارد کسی که تا این حد به برازندگی و نیکویی مورد مدح واقع شود، جهنمی باشد.»^۱

سفر تجارتي ابوبکر رضی الله عنه به شام:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد تجارت، به بصری در سرزمین شام رفت. او با وجودی که دوست داشت، همواره در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد، از این سفر تجارتي منصرف نشد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با وجود محبت زیادشان نسبت به ابوبکر رضی الله عنه او را از این سفر باز نداشتند^۲ تا اهمیت کسب و کار برای مسلمان، مشخص شود و دریابد که باید منبع درآمدی داشته باشد تا مجبور نشود دست‌گذاری پیش خلق دراز کند و بدین‌سان هر مسلمانی بداند که باید با انجام کاری درآمدزا، نیازمندان را یاری رساند و گره از مشکلات دیگران بگشاید و در باب انفاق در راه خدا که مورد پسند خدا است، شتاب کند.

^۱ تفسیر رازی (351/18)

^۲ فتح الباری (357/4)؛ نگاه کنید به الخلافة الراشدة و الدولة الأموية، ص 163

غیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه :

عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: عده ای از بنی هاشم، از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها که همسر ابوبکر رضی الله عنه بود، دیدن کردند؛ ابوبکر رضی الله عنه به خانه آمد و آنان را آن جا دید و ناراحت شد (که در نبود او به خانه اش آمده اند). این ماجرا را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدای متعال همسرت را از بدی پاک داشته است.» و در عین حال، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر منبر رفته و چنین فرمودند: (لا یدخل رجل بعد یومی هذا علی مغیبة إلاّ و معه رجل أو رجلان) یعنی: «هیچ مردی از امروز به بعد بر زن تنهایی که شویش نیست، وارد نشود مگر آن که یک یا دو نفر با خود داشته باشد.»^۱

خوف و خشیت ابوبکر رضی الله عنه از خداوند متعال:

خوف و هراس از خدای متعال، نعمت باارزشی است که انسان را از مصیبت بدور می دارد و سبب می شود تا آدمی، در نهان و آشکار همواره خدا را به یاد داشته باشد. قطعاً چنین حالتی، زمینه ی رشد، زیبایی و باروری اعمال انسان می گردد. خداوند متعال، می فرماید: ﴿يَذَرْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّيَ فَآرْهَبُونَ﴾ (بقره: 40)

یعنی: «ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشته ام و به عهد من (که همان ایمان و کردار نیک است)، وفا کنید تا به پیمان شما (یعنی پاداش نیک و بهشت برین) وفا کنم و تنها از من بترسید.»

خدای متعال، می فرماید: ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتِ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (هود: 112)

^۱الریاض النضرة فی مناقب العشرة از ابوجعفر احمد طبری، ص 237

یعنی: «پس همان گونه که فرمان یافته‌ای (در راه دعوت) استقامت کن به همراه کسانی که با تو، به سوی خدا برگشته‌اند و (از حدود خدا) تجاوز نکنید که قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، بصیر و آگاه است.»

بنده‌ای که از خدای متعال بترسد، پاداش بزرگی می‌یابد: ﴿وَلِمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ

جَنَّاتٍ ﴿۱۱﴾ (الرحمن: 46)

یعنی: «و هر کس از مقام (عظمت و کبریایی) پروردگارش بترسد، باغ‌هایی (در بهشت) دارد.»

انس رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما چنان سخنرانی و موعظه‌ای کردند که هرگز مانند آن را نشنیدم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: (لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً) یعنی: «اگر آنچه من می‌دانم، شما می‌دانستید، قطعاً کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید.» اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله (با شنیدن سخنان آن حضرت، به قدری دگرگون شدند که سر در گریبان نهادند و) چهره‌هایشان را پوشانده و (چنان گریستند که هق هق می‌کردند و) صدای گریه‌شان شنیده می‌شد.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه که میان خوف و رجاء (ترس و امید) جمع کرده بود، نمونه‌ی عملی هر مسلمانی اعم از حاکم و رعیت و امیر و مأمور است که خواهان سعادت و رستگاری در آخرت می‌باشد.^۲ محمد بن سیرین رحمه الله می‌گوید: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کسی ترس‌تر از ابوبکر رضی الله عنه نیست.» قیس می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه را در حالی دیدم که کناره‌ی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «بگریید و اگر شما را گریه نمی‌آید، به خود حالت گریه

^۱ بخاری، کتاب التفسیر، باب لا تسألوا عن أشياء (68/6)؛ در حدیث، به نوعی گریه اشاره شده که با صدای بینی همراه است.

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام از یسری محمد، ص 396

^۳ صفة الصفة (253/2)

بگیرید.^۱ میمون بن مهران می گوید: «زاغی بزرگ‌بال به نزد ابوبکر رضی الله عنه آوردند؛ او، آن را وارونه کرد و گفت: «هیچ شکاری به دام نمی‌افتد و هیچ درختی بریده نمی‌شود، مگر به خاطر آن که تسبیح و یاد خدا را باید و شاید نکرده است.»^۲ از ابوبکر رضی الله عنه چنین نیز روایت شده است که: «به خدا سوگند دوست داشتم، درختی می‌بودم که از میوه‌ام می‌خوردند و یا مرا قطع می‌کردند^۳ (و بر من حساب و کتابی نبود.)» هم چنین فرموده است: «کاش مویی از تن مؤمن بودم.»^۴

مهم‌ترین صفات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصیت برجسته و متمایزی دارد که در قالب صفاتی بزرگ و خدایی نمودار شده است. برخی از این صفات را به طور اجمالی و بعضی را هم به تفصیل بررسی می‌کنیم. صفات و ویژگی‌های مهمی از قبیل: اعتقاد پاک و راستین به باورهای دینی، برخورداری وافر از دانش شرعی، اطمینان و اعتماد به خدای متعال، برخورداری از صفات والا و نیک، صدق و اخلاص، لیاقت و شایستگی در تمام جنبه‌های زندگی و دینی، شجاعت و رادمردی، زهد و تقوا، جان‌فشانی و قربانی در راه خدا، گزینش درست و مناسب همکاران و مشاوران و کارگزاران حکومتی، صبر و شکیبایی، بلند همتی و اراده‌ی قوی و آهنین، توانمندی در رویارویی با مشکلات و حل آنان، توانایی در انتقال داشته‌های علمی و دینی به دیگران و پرورش شخصیت‌های برجسته و ایجاد زمینه‌ی مناسب برای رشد و بالندگی نخبگانی که به وقتش زمام امور را به دست گیرند و بسیاری از صفات برجسته‌ی دیگر، بخشی از خصوصیات ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در دوران مکی و در هم‌صحبتی و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در جامعه‌ی مدنی از طریق همیاری با آن حضرت رضی الله عنه و حضور

^۱ الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص 108

^۲ الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص 110

^۳ الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص 112

^۴ الزهد از امام احمد، باب زهد ابی‌بکر، ص 108

در میادین جنگ به دست آورده بود. البته بسیاری از ویژگی‌ها و توانمندی‌های ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی خلافتش نمودار گشت و او توانست با توفیق الهی و توانایی‌هایی که خدای متعال به او ارزانی داشته بود، پایه‌های حکومت اسلامی را در شرایط بحرانی زمان خودش قوت بخشد و ضمن رویارویی با مرتدان، به فضل و توفیق خداوند گام‌های استواری در راهبری امت بردارد. در این پهنه برخی از صفات بارز ابوبکر رضی الله عنه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

عظمت و استواری ایمان ابوبکر رضی الله عنه :

باور و ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت و کلمه‌ی توحید، به گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربر گرفت که نشانه‌هایش، در عمل کرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر رضی الله عنه بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از کُنش پست و فرومایه در او یافت نمی‌شد. ابوبکر رضی الله عنه همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش سبب حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرفرازی بود. او، از یقین و ایمان بی‌مانندی برخوردار بود که هیچ یک از صحابه رضی الله عنهم را نمی‌توان در ایمان و یقین در حد و پایه‌ی او دانست. ابوبکر بن عیاش می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه به کثرت نماز و روزه از صحابه رضی الله عنهم پیش نیفتاد و بلکه او به خاطر ایمان و یقینی بر صحابه سبقت گرفت که در قلبش رسوخ کرده بود.»^۱ به همین خاطر گفته‌اند: «اگر ایمان ابوبکر رضی الله عنه در مقابل ایمان تمام مؤمنان مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد، ایمان ابوبکر رضی الله عنه برتری می‌یابد.» باری رسول خدا صلی الله علیه و آله از صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» شخصی گفت: «من خواب دیدم ترازویی از آسمان فرو آمد و شما و ابوبکر رضی الله عنه در آن ترازو وزن شدید و کفه‌ی شما برتر از ابوبکر رضی الله عنه گردید؛ سپس ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سنجیده شدند و ابوبکر رضی الله عنه سنگین‌تر شد؛ بعد از آن عمر و عثمان رضی الله عنهما وزن شدند و کفه‌ی عمر رضی الله عنه سنگین‌تر شد و

^۱ فضائل الصحابة از امام احمد (173/1)

سپس ترازو به آسمان رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله این خواب را بدین گونه تعبیر فرمودند: «(این خواب، نشانه‌ی) خلافت نبوت است (که نوع حکومت پس از پیامبر، خلافتی بر منهج او می‌باشد) و سپس خداوند، ملک و پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می‌دهد.»^۱

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از نماز صبح رو به مردم کرده و فرمودند: (بینما رجل يسوق بقرة له، قد حمل عليها التفتت إليه البقرة فقالت: إني لم أخلق لهذا، إنما خلقت للحرث.) یعنی: «شخصی بر پشت گاویش بار نهاده بود و او را به جلو می‌راند؛ گاو رو به صاحبش کرد و گفت: من، برای این خلق نشده‌ام؛ بلکه برای شخم‌زدن آفریده شده‌ام.» مردم از روی شگفت و تعجب گفتند: سبحان الله! آیا می‌شود گاوی سخن بگوید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (فإني أؤمن به و أبو بكر و عمر و بينا راع في غنمه عدا عليه الذئب فذخ منها شاة فطلبه الراعي حتى استنقذها منه، فالتفت إليه الذئب فقال له: من لها يوم السبع، يوم ليس لها راع غيري؟) یعنی: «این، برای من و ابوبکر و عمر قابل باور است.» و باز فرمودند: «چوپانی در میان گوسفندانش بود که گرگی به میان گوسفندان جست و گوسفندی گرفت؛ چوپان در پی گرگ رفت و گوسفند را (از چنگالش) رها نید. گرگ، به چوپان گفت: چه کسی روز سب^۲ را در پیش دارد؟ همان روزی که چوپانی جز

^۱ ابوداود، شماره‌ی 4634؛ ترمذی، شماره‌ی 2288

^۲ اهل لغت و شارحان حدیث در مورد کلمه‌ی سبع نظرات متفاوتی داده‌اند. برخی گفته‌اند: سبع، به معنای رستاخیز و روز قیامت است؛ البته بکاربردن این معنا در این حدیث صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه در روز قیامت گرگی وجود ندارد. البته سبع به روزی اطلاق می‌گردد که ترس و هراس شدیدی در آن وجود دارد؛ اما به هر حال هر یک از این معانی در مورد این حدیث دور از ذهن و نادرست به نظر می‌رسد و بهتر آن است که گفتار آن عده از شارحان حدیث را ترجیح دهیم که گفته‌اند: سبع، یکی از اعیاد دوره‌ی جاهلی است که مردم در آن به جشن و شادی، سرگرم می‌شدند و از گوسفندانشان غافل می‌گشتند و به همین خاطر نیز گوسفندانشان طعمه‌ی گرگ می‌شد. شرح این حدیث را در صحیح مسلم بشرح النووی ج 8 ص 132 چاپ دار الفکر به سال 1415 هجری بنگرید. (مترجم)

من نیست.» مردم گفتند: «سبحان الله! گرگی سخن بگوید؟!» رسول خدا ﷺ فرمودند: (فِائِي أَوْ مِنْ بِهِ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عَمْرٍ) یعنی: «من و ابوبکر و عمر به این باور داریم.»^۱

رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را خیلی دوست داشتند؛ چرا که ابوبکر ﷺ ایمان محکمی داشت و با صدق و اخلاص پایند اسلام و شریعت خدا بود. محبت رسول خدا ﷺ با ابوبکر ﷺ بیش از محبت آن حضرت با یاران دیگرش بود. عمرو بن عاص ﷺ می گوید: رسول خدا ﷺ مرا در جنگ ذات السلاسل امیر تعیین فرمودند؛ به نزد آن حضرت ﷺ رفتم و از ایشان پرسیدم: چه کسی در نزد شما از همه محبوب تر و دوست داشتنی تر است؟ فرمودند: «عایشه». عرض کردم: از مردها چه کسی را بیش تر دوست دارید؟ فرمودند: «پدر عایشه را» گفتم: سپس چه کسی را؟ فرمودند: «عمر بن خطاب را» و همین طور عده‌ای را نام بردند.^۲ ابوبکر صدیق ﷺ به خاطر همین اخلاص و پایبندی به دین خدا و کوششی که برای نصرت اسلام به کار بست، از جانب رسول خدا ﷺ به بهشت بشارت داده شد که تمام دروازه‌های بهشت، او را به سوی خود فرامی خوانند. ابوموسی اشعری ﷺ می گوید: روزی در خانه وضو گرفتم و با خود گفتم: امروز را در ملازمت و همراهی رسول خدا ﷺ سپری می کنم. به مسجد رفتم و سراغ آن حضرت را گرفتم. به من گفتند که به فلان طرف رفته‌اند. به دنبال آن حضرت ﷺ به راه افتادم و خودم را در محلی به نام چاه اریس به ایشان رساندم. صبر کردم تا آن حضرت قضای حاجت نمایند و وضو بگیرند. سپس به نزد ایشان رفتم. آن حضرت ﷺ در دهانه‌ی چاه نشسته و پاهایشان را در حالی از چاه آویزان کرده بودند که شلوارشان را بالا کشیده بودند و ساق‌های ایشان نمایان شده بود. به ایشان سلام کردم و به سمت در باغ به راه افتادم و با خود قصد کردم که آن روز دربان رسول خدا ﷺ باشم. شخصی در زد؛ پرسیدم: کیستی؟ گفت: ابوبکر هستم. گفتم: اندکی صبر کن و سپس به رسول خدا ﷺ عرض کردم: ابوبکر ﷺ اجازه‌ی حضور می خواهد. فرمودند: (إِنَّ دُنْ لَهٗ وَ بَشْرَهٗ بِالْجَنَّةِ) «به او اجازه بده وارد شود و او را به بهشت، خوش خبری و بشارت بده.» در را باز کردم و به

^۱ روایت مسلم، شماره‌ی 2388

^۲ بخاری، شماره‌ی 3662

ابوبکر رضی الله عنه گفت: بیا داخل که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به بهشت بشارت می دهند. ابوبکر رضی الله عنه وارد شد و سمت راست رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست و مانند آن حضرت شلوارش را بالا زد و پایش را از چاه آویزان کرد...^۱

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (من أنفق زوجین من شیءٍ من الأشياء فی سبیل الله دُعی من أبواب الجنة یا عبدالله هذا خیر، فمن کان من أهل الصلاة دُعی من باب الصلاة و من کان من أهل الجهاد دُعی من باب الجهاد و من کان من أهل الصیام دُعی من باب الریان و من کان من أهل الصدقة دُعی من باب الصدقة) یعنی: «کسی که دو چیز^۲ در راه خدا انفاق کند، از دروازه های بهشت فراخوانده می شود که ای بنده خدا! این، خجسته و نیکو است. (از این در وارد شو)؛ کسی که اهل نماز باشد، از در نماز به بهشت فراخوانده می شود و هر کس اهل جهاد باشد، از در جهاد. هر کس اهل روزه باشد، از دروازه ی ریان به بهشت فراخوانده می شود و هر که اهل صدقه باشد، از در صدقه.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «... آیا کسی هست که از تمام دروازه های بهشت به بهشت فراخوانده شود؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (نعم و أرجو أن تكون منهم یا أبا بکر)^۳ یعنی: «بله و من امیدوارم تو ای ابوبکر، یکی از آنان باشی (که از تمام درهای بهشت به بهشت فراخوانده می شوند).»

گستره ی علم و دانش ابوبکر رضی الله عنه :

ابوبکر رضی الله عنه از عالم ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترساترین آنها بود و بیش از همه از خدا می ترسید.^۴ اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکر رضی الله عنه عالم ترین شخص امت است. دلیل این امر، این است که ابوبکر رضی الله عنه همواره ملازم و همراه

^۱ بخاری، شماره ی 3674

^۲ در روایت دیگری تصریح شده که منظور از دو چیز (زوجین)، دو اسب یا دو ناقه یا آزاد کردن دو غلام می باشد. (مترجم)

^۳ بخاری، شماره ی 3666

^۴ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 58

رسول خدا ﷺ بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول خدا ﷺ می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرت ﷺ مجلس می‌کرد و با ایشان به قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می‌گفت که کم‌تر کسی به این افتخار مشرف می‌شد. خود رسول خدا ﷺ نیز هر گاه می‌خواستند با صحابه در مورد مسأله‌ای مشورت و رایزنی کنند، ابتدا با ابوبکر ﷺ مشورت و رایزنی می‌فرمودند؛ گاهی به مشورت با ابوبکر ﷺ بسنده می‌کردند و مشورت او را به اجرا می‌گذاشتند و گاهی پس از مشورت با ابوبکر ﷺ با یاران دیگرشان نیز مشورت می‌نمودند و معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر در مشورت ابوبکر ﷺ و دیگران، به مشورت ابوبکر عمل می‌کردند.^۱ رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را به سرپرستی نخستین حج گماشتند و به او مسایل حج را که حاوی باریک‌ترین و حساس‌ترین احکام می‌باشد، آموزش دادند؛ قطعاً اگر ابوبکر ﷺ از علم وافر و گسترده‌ای برخوردار نبود، به سرپرستی آن حج حساس و مهم گماشته نمی‌شد. ابوبکر ﷺ به جای رسول خدا ﷺ نیز در محراب نماز قرار گرفته که همین، بیان‌گر جایگاه علمی ابوبکر ﷺ می‌باشد؛ چرا که تنها ابوبکر ﷺ در حیات رسول خدا ﷺ به چنین افتخاری نایل شده است. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انس ﷺ از ابوبکر ﷺ فرا گرفته است. چرا که ابوبکر بیش از دیگران به آموزه‌های پیامبر ﷺ و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انس ﷺ از ابوبکر ﷺ را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است.^۲ دانش ابوبکر ﷺ در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی‌توان از ابوبکر ﷺ حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت. این، در حالی است که دیگران در این پهنه دچار لغزش و خطا شده‌اند.^۳ ابوبکر ﷺ در حضور رسول خدا ﷺ فتوا می‌داد و قضاوت می‌نمود که عمدتاً مورد تأیید رسول خدا ﷺ نیز قرار می‌گرفت. ابوبکر ﷺ تنها کسی

^۱ ابوبکر الصدیق، از محمد مال الله، ص 334 و 335

^۲ نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی 1448

^۳ ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص 60

است که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله حکم و فتوا صادر می کرد. در صفحات پیشین به اظهار نظر یا حکم ابوبکر رضی الله عنه درباره ی غنیمت جنگی ابوقتاده رضی الله عنه در جنگ حنین و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کردیم. پختگی علمی و دانش وافر ابوبکر رضی الله عنه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پدیدار و هویدا گشت؛ امت در دوران خلافت ابوبکر رضی الله عنه در هر مسأله ای که دچار اختلاف شد، با حل و فصل خلیفه ی مسلمانان پس از تبیین و تشریح مسأله ی مورد اختلاف بر مبنای کتاب و سنت به هماهنگی و یکنواختی رسید. این رویکرد ابوبکر رضی الله عنه در تبیین و توضیح مسایل مورد اختلاف، نشانه ی کمال علمی وی و شناختش به دلایلی است که نزاع و قیل و قال را برطرف می سازد. مردم نیز در پی دلایل ابوبکر رضی الله عنه قانع می شدند؛ چرا که او را درست کار و راست گفتار می شناختند. ابوبکر رضی الله عنه در زمان بحرانی رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با موضعی استوار صحابه رضی الله عنهم را به درک این حقیقت در دناک قانع نمود و ایمانشان را در آن غم جان سوز از آفت بی صبری مصون داشت. علاوه بر این جای دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر اساس آنچه از خود آن حضرت شنیده بود، مشخص کرد و بر مبنای آموخته هایش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تأیید تعداد زیادی از صحابه، حکم مشخصی درباره ی میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله صادر نمود. او با وجود برخی مخالفت ها، بی درنگ با مرتدان و مانعان زکات جنگید و بر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید کرد. ابوبکر رضی الله عنه بر اساس فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای صحابه تبیین نمود که خلیفه باید از قریشیان باشد. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنده ای از بندگان خدا اشاره کردند که در مورد دنیا و آخرت به او اختیار انتخاب داده شده، ابوبکر رضی الله عنه دانست که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بنده ی خدا، خودشان می باشد. در صفحات بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ابوبکر رضی الله عنه خوابی دیدند که از آن به علم ابوبکر تعبیر شد؛ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (رأیت کأنی أعطیت عسّاً، فشریت منه حتّی تملأت فرأیتها تجری فی عروقی بین الجلد و اللحم، ففضلت منها فضلة فأعطيتها أبابکر) یعنی: «(در خواب) دیدم که کاسه ای پر از شیر به من داده شد و از آن به گونه ای سیر نوشیدم که گویا آن را می دیدم که در رگ هایم و در میان پوست و

گوشتم جریان یافته است؛ مقداری از آن شیر زیاد آمد؛ آن مقدار اضافه را به ابوبکر رضی الله عنه دادم.» صحابه عرض کردند: «ای رسول خدا! این، همان علمی است که خدای متعال به شما داده و شما از آن سرشار گشته و مقداری را نیز به ابوبکر رضی الله عنه داده‌اید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «درست تعبیر کردید.»^۱

ابوبکر صدیق چنین باور داشت که خواب، حق است و در تعبیر خواب نیز توانمند بود. او معمولاً پس از نماز صبح از مردم می‌خواست تا هر کس خواب خوبی دیده، تعریف کند؛ او همواره می‌گفت: «خواب خوب مسلمانی که با وضو خوابیده، در نزد من از خیلی چیزها بهتر است.»^۲ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «شب در خواب، سایبانی را دیدم که از آن روغن و عسل برمی‌دارند؛ برخی مقدار زیادی از روغن و عسل جمع می‌کردند و برخی هم مقدار کمی؛ در این میان ریسمانی دیدم که از آسمان به زمین آویخته بود؛ شما را دیدم که از آن بالا رفتید؛ سپس شخص دیگری ریسمان را گرفت و از آن بالا رفت؛ آنگاه شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سرانجام شخص دیگری ریسمان را گرفت تا بالا برود، اما ریسمان پاره شد؛ پس از آن دوباره ریسمان به حالت اولش درآمد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! پدرم فدایت شود؛ شما را به خدا بگذارید تا من این خواب را تعبیر کنم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه اجازه دادند تا آن خواب را تعبیر کند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آن سایبان، اسلام است و روغن و عسلی که از آن چکیده، به معنای قرآن می‌باشد که برخی (با تلاوت قرآن) از شیرینی و حلاوت آن زیاد بهره می‌برند و برخی هم کم و اندک. اما ریسمان آویخته از آسمان به زمین، همان حق و حقیقتی است که شما بر آن هستید و به وسیله آن خدا، شما را بالا می‌برد و سپس شخصی پس از شما نیز آن ریسمان (دین حق و آموزه‌های کتاب و سنت) را می‌گیرد و بالا می‌رود. سپس شخص دیگری به همین منوال و وسیله بالا می‌رود. سپس شخص دیگری آن را می‌گیرد، اما ریسمان پاره می‌شود و دوباره وصل می‌گردد و او هم به

^۱ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (269/15)

^۲ خطب ابی بکر ص 155

وسيله آن بالا می‌رود». ابوبکر رضی الله عنه پس از تعبیر خواب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «پدرم فدای شما ای رسول خدا، بفرمایید که آیا درست تعبیر کردم یا اشتباه؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسمتی را درست گفتی و مقداری هم اشتباه کردی.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند به من بگوئید کجا اشتباه گفتم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوگند نخور.»^۱

یک بار عایشه رضی الله عنها در خواب دید که سه ماه تابان در خانه‌اش قرار گرفتند. خوابش را برای ابوبکر رضی الله عنه تعریف کرد. ابوبکر رضی الله عنه خواب عایشه رضی الله عنها را چنین تعبیر فرمود: «اگر خوابت به حقیقت پیوندد، در خانه‌ات سه نفر از بهترین بندگان خدا دفن خواهند شد.» پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، ابوبکر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها فرمود: «ای عایشه! این بهترین ماه تابانی است که در خانه‌ات قرار گرفت.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر خواب، علم و دانش بیش‌تری از دیگران داشت.^۳ البته ابوبکر رضی الله عنه با وجودی که در میان صحابه از همه عالم‌تر بود، در عین حال بیهوده سعی نمی‌کرد درباره‌ی چیزی که نمی‌داند، اظهار نظر کند. روایت شده که یک بار ابوبکر رضی الله عنه آیه‌ی 31 سوره‌ی عبس ﴿وَفَلَكِهَةٌ رَبًّا﴾ را خواند؛ آن‌جا این سؤال مطرح شد که منظور از «أب» در این آیه چیست؟ هر کس به گونه‌ای اظهار نظر کرد. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این، تکلف و اظهار نظر نابجا است که ندانسته چیزی گفته شود؛ کدامین زمین مرا در خود جای می‌دهد و کدامین آسمان مرا در زیر سقفش می‌گنجاند که درباره‌ی کتاب خدا چیزی بگویم که می‌دانم؟»^۴

^۱ بخاری، کتاب التعبیر، شماره‌ی 7046

^۲ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 129

^۳ مرجع سابق، ص 130

^۴ فتح الباری (258/13)؛ در سند روایت، میان ابراهیم نخعی و ابوبکر صدیق، انقطاع وجود دارد.

دعا و زاری ابوبکر رضی الله عنه به پیشگاه الهی:

دعا، دروازه‌ی بزرگی است رو به غفران و رحمت الهی که هرگاه بر بنده‌ای گشوده شود، خیر و برکت زیادی به سوی آن بنده سرازیر می‌گردد. هم‌چنین دعا، یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عوامل پیروزی بر دشمن است. ابوبکر رضی الله عنه پیوند و رابطه‌ی خوبی با خدا داشت و به کثرت دست به پیشگاه الهی دراز می‌کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ (غافر: 60)

یعنی: «پروردگارشما می‌گوید: مرا (برای رفع نیازها و مشکلاتتان) به فریاد بخوانید تا (خواسته‌تان را) بپذیرم (و نیازتان را برآورده سازم). همانا کسانی که از عبادت (دعا) من سرباز می‌زنند (و خود را از کمک من بی‌نیاز می‌پندارند)، با خفت و خواری در جهنم داخل خواهند شد.»

هم‌چنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَلِيَ قَرِيبٌ أُنِيبُ

دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾

(بقره: 186)

یعنی: «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند (که من دورم یا نزدیک، بگو): من نزدیکم و دعای دعاکننده را هرگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس آنان هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا هدایت یابند.»

ابوبکر رضی الله عنه پیوسته همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و می‌دید که آن حضرت چگونه خداوند را به فریادرسی و کمک می‌طلبد و از او درخواست یاری می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه کیفیت دعا و عبادت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفت و همواره می‌کوشید تا دعا و تسبیحش به همان شکل و ساختاری باشد که آن حضرت به او آموزش می‌دادند. همین‌جا این نکته را یادآوری می‌کنیم که سزاوار نیست هیچ مسلمانی صرفاً به خاطر جمله‌بندی‌های زیبا، دعاها و اذکار وارد شده در سنت صحیح را ترک کند یا به سلیقه‌ی خود صیغه و ساختاری در ذکر خدا یا

دروود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بکار گیرد که در سنت نیامده است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم و آموزگار خوبی‌ها است و با آموزش خوبی‌ها به دیگران، راه درست و مستقیم را تبیین فرموده است و از همگان، بیش‌تر می‌دانسته که چه بهتر و کامل‌تر می‌باشد.^۱

در صحیحین آمده است: ابوبکر رضی الله عنه ب 2 رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به من دعایی آموزش دهید که در نماز با آن دعا کنم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بگو: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا وَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاعْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَ ارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲ یعنی: «خداوندا! من به خودم ظلم زیادی کردم و کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد؛ پس مرا به آمرزشی از نزد خود بیامرز و مرا مورد رحمت قرار بده که تو آمرزنده و مهربان هستی.»

در این دعا بنده با اظهار گنهکاری خویش و اذعان به قدرت خداوند برای آمرزش و بخشایش و هم‌چنین اعتراف به این‌که مغفرت گناهان فقط در قدرت خدا است، به درگاهش عرض نیاز و تقاضای آمرزش و مغفرت می‌کند و صریح و بی‌واسطه خواسته‌اش را مطرح می‌نماید تا پذیرفته گردد. ثنا و ستایش خداوند به وقت دعا، از کامل‌ترین انواع طلب و عرض نیاز به درگاه الهی است^۳ و در این دعا خداوند نیز به صفاتی چون آمرزندگی و بخشندگی ستوده می‌گردد.

در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا! به من دعایی یاد بدهید که صبح و شام آن را پیشه‌ی خود سازم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بگو: (اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ شَرِّهِ وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءًا أَوْ أُجْرَةً إِلَى مُسْلِمٍ) این را هنگام صبح و شام و وقتی که (خواستی بخوابی و)

^۱ ابوبکر صدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص 207

^۲ مسلم، شماره‌ی 2705؛ بخاری، شماره‌ی 843

^۳ الفتاوی (146/9)

پهلوی بر بستر نهادی، بگو.»^۱ معنی دعا چنین است: «ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای دانای هر نهان و آشکار! ای پروردگار و ای مالک همه چیز! گواهی می‌دهم که خدای برحق‌ی جز تو نیست و به تو پناه می‌برم از شر نفس خود و از شر شیطان و از دامش و به تو پناه می‌جویم از این که در حق خود بدی نمایم و گناه کنم یا آن را به مسلمان دیگری روا دارم.»

ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفت که هیچکس نباید خودش را از توبه و انابت به خداوند متعال و از استغفار و طلب آمرزش بی‌نیاز بیندارد؛ بلکه هر شخصی همیشه به توبه و استغفار نیاز دارد. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾ (أحزاب: 72، 73)

یعنی: «ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و این‌ها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، این امانت را به دوش گرفت (و مقامی بس بزرگ یافت؛ اما برخی از) انسان‌ها (قدر این مقام رانمی‌دانند و) واقعاً ستم‌گر و نادانند. خداوند (این امانت را بر دوش انسان نهاد تا افراد بشر را بیازماید و) با این هدف که مردان و زنان منافق و مشرک را عذاب دهد و بر مردان و زنان مؤمن ببخشد و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

اگر انسان، ارزش و مقامش را نشناسد، جهالت کرده و نسبت به خود ستم نموده است. البته فرجام مؤمنان، بخشش و رضای الهی است. خداوند متعال، در قرآن مجید تصریح می‌فرماید که توبه‌ی بندگان نیکش را می‌پذیرد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. در صحیحین حدیثی روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: (لن يدخل الجنة

^۱ روایت ابوداود در الأدب، شماره‌ی 5067؛ ترمذی در الدعوات، شماره‌ی 3529

أَحَدٌ بِعَمَلِهِ) یعنی: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد.)» صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول‌خدا؟ آن حضرت فرمودند: (و لا أنا إِلَّا أَنْ يَتَّعِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ) «و من هم (به ازای عملم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل خدا که مرا در برگیرد، وارد بهشت می‌شوم.»^۱ در این حدیث به این نکته تصریح شده که دخول به بهشت در ازای اعمال نیک بنده نیست و تنها به فضل و رحمت خدا است که بنده‌ای در بهشت داخل می‌شود. این حدیث، هیچ تعارضی با آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حاقه ندارد که خدای متعال در آن سبب بهره‌مندی بهشتیان را از بهشت، اعمال نیکی بیان می‌فرماید که بهشتیان، در دنیا کرده‌اند؛ خداوند متعال، در این آیه می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾ یعنی: «به سبب کارهای نیکی که در ایام گذشته (دنیا) انجام داده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید.» میان حدیث رسول‌خدا ﷺ و این آیه، هیچ تعارضی نیست؛ چراکه در حدیث، میزان اعمال نیک در قیاس با نعمت‌های بهشت ناچیز تلقی گردیده و بیان شده که هیچکس در مقابل عمل یا هم‌سان کرده‌ی نیکش وارد بهشت نمی‌شود و اصلاً نیکی‌هایش در آن حد و جایگاه نیست که با نعمت دخول در بهشت برابری کند و تنها فضل و رحمت خداست که بنده را دستگیری می‌نماید و به بهشت می‌برد؛ آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حاقه که سبب بهره‌مندی بهشتیان از نعمت‌های بهشت را اعمال نیک گذشته بیان می‌کند، مفسران قرآن و شارحان حدیث را بر آن داشته تا بدین نکته تصریح کنند که هرگاه خداوند متعال، بنده‌ای را دوست بدارد، به او توفیق توبه و استغفار می‌دهد و اصرار و تداوم بر گناه را از او سلب می‌فرماید. قطعاً این پندار که تداوم و اصرار بر گناه به گنهکار ضرری نمی‌رساند، پنداری است خام و بلکه منحرف و مخالف با کتاب و سنت و اجماع سلف و ائمه؛ زیرا هر کس، ذره‌ای نیکی داشته باشد، نتیجه‌اش را می‌بیند و هر کس، ذره‌ای بدی داشته باشد، سزایش را می‌چشد.^۲

^۱ بخاری، شماره‌ی ۶۴۶۳

^۲ الفتاوی (۱۴۲/۱۱)

ابوبکر رضی الله عنه همواره در یاد خدا و توجه به سوی او بود و بسیار تضرع و زاری می نمود و اوقاتش را در دعا و راز و نیاز با خداوند متعال سپری می کرد. این جا به پاره ای از دعاهایی که از ابوبکر رضی الله عنه روایت شده، اشاره می کنیم:

الف) أَسْأَلُكَ تَمَامَ النِّعْمَةِ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا وَ الشُّكْرَ لَكَ عَلَيْهَا حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا وَ الْخَيْرَةَ فِي جَمِيعِ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ الْخَيْرَةُ بِجَمِيعِ مَيْسُورِ الْأُمُورِ كُلِّهَا لَا بِمَعْسُورِهَا يَا كَرِيمٌ^۱

یعنی: «خداوندا! من از تو می خواهم که نعمت را در همه چیز بر من تکمیل بفرمایی و توفیق دهی که بر این نعمت ها شکرگزارت باشم تا راضی شوی، و پس از آن که راضی و خرسند شدی نیز به من توفیق سپاس گزاری عنایت کن؛ ای خدای کریم! از تو می خواهم که به من توفیق انتخاب و انجام برگزیده ترین و بهترین اعمال عنایت فرمایی تا بتوانم راه ها و کارهای ممکن و آسان را در انجام نیکی ها در پیش بگیرم، نه آن که راه های سخت و مشکل فرارویم قرار گیرد.»

ب) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لِي فِي عَاقِبَةِ الْخَيْرِ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ آخِرَ مَا تُعْطِينِي مِنَ الْخَيْرِ رِضْوَانَكَ وَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ^۲

یعنی: «خداوندا! من از تو همان چیزی را می خواهم که در عاقبت و فرجام نیک، برایم خیر و نیکی باشد؛ خداوندا! از تو می خواهم که آخرین نعمت و داده ی نیکت را به من، رضوان و رضایت و درجات والا در بهشت های پر نعمت قرار دهی.»

ج) اللَّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ عُمْرِي آخِرَهُ وَ خَيْرَ عَمَلِي خَوَاتِمَهُ وَ خَيْرَ أَيَّامِي يَوْمَ الْاَلْقَاءِ^۳

^۱ الشکر از ابن ابی دنیا، شماره ی 109؛ نگاه کنید به خطب ابی بکر، ص 39

^۲ خطب ابی بکر، ص 139

^۳ کنز العمال، شماره ی 5030

یعنی: «خداوندا! بهترین دوران زندگانیم را واپسین لحظات آن قرار بده و بهترین کرده‌ام را پایانی‌ترین عملم بکن؛ و بهترین روزم را آن روزی مقرر بفرما که تو را در آن روز ملاقات می‌کنم.»

(د) ابوبکر رضی الله عنه هر گاه می‌دید یا می‌شنید که دیگران، از او تعریف می‌کنند، چنین دعایی بر زبان می‌آورد: اللَّهُمَّ أَنْتَ أَعْلَمُ بِي مَنِّي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ^۱

یعنی: «بارخدا! تو نسبت به من از خودم آگاه‌تری و من نیز نسبت به خود از این‌ها، بیش‌تر خبر دارم؛ خداوندا! مرا بهتر از گمان نیکشان نسبت به من قرار بده و گناهانم را که آنان از آن بی‌خبرند، ببامرز و مرا به آن‌چه ایشان درباره‌ام می‌گویند (و مرا نیک می‌پندارند)، بازخواست نفرما.»

گذری کوتاه و مختصر بر پاره‌ای از صفات و فضایل ابوبکر رضی الله عنه نمودیم؛ در صفحات بعد به بررسی آثار و پیامدهای تربیت نبوی بر ابوبکر رضی الله عنه خواهیم پرداخت که چگونه به فضل و توفیق الهی، توانست مقام و جایگاهی بی‌نظیر بیابد و بتواند بر مبنای ایمان راسخ، پختگی علمی و شاگردی در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله سربازی نمونه در خدمت آن حضرت گردد و مراحل و درجات مختلف آن سربازی مقدس را در رکاب رهبرش سپری کند و پس از آن که در مقام خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، به خوبی از عهده‌ی راهبری امت برآید و به‌رغم طوفان‌های شدید و امواج متلاطم، کشتی اسلام را به پیش ببرد و آن را از فتنه‌های موج و تار دوری بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برهاند و به کرانه‌های امن و سلامت برساند.

^۱ أسد الغابة (3/324)

فصل دوم

وفات رسول اکرم ﷺ، سقیفه بنی ساعده و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

- 1- وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه بنی ساعده
- 2- بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

مبحث اول

وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

وفات رسول اکرم ﷺ :

ارواح پاک و درون‌مایه‌های بی‌آلایش، می‌توانند برخی از امور پنهان و پشت پرده را به خواست و قدرت الهی درک کنند؛ دل‌های پاک و سرشار از ایمان نیز گاهی صاحبانشان را از رخدادهای آینده خبردار می‌سازند؛ عقل‌های بافراست و اذهان تیزهوش و آکنده از نور ایمان، می‌توانند حقایقی را که در پسِ الفاظ و رویدادها نهفته می‌باشد، به اندک اشاره‌ای دریابند. پیامبر بزرگوار ما محمد مصطفی ﷺ بیش‌ترین بهره را از این ویژگی‌ها داشته و در حد و پایه‌ی بی‌مثالی در این پهنه بوده‌اند. البته یادآوری این نکته نیز ضروری است که آیات قرآنی بر این حقیقت تأکید دارد که رسول خدا ﷺ از لحاظ ویژگی‌های بشری همانند دیگر انسان‌ها هستند و مانند دیگر انسان‌ها و بلکه مثل انبیای گذشته، طعم مرگ را می‌چشند و از این دنیا می‌روند. رسول اکرم ﷺ پس از نزول برخی از آیات فهمیدند که زمان رحلتشان نزدیک شده و بر همین مبنا در بعضی از فرموده‌هایشان به نزدیک شدن اجل خویش اشاره کردند؛ برخی از گفته‌های آن حضرت ﷺ در مورد نزدیک شدن اجلشان، صریح بود و برخی هم غیرصریح که تنها بعضی از بزرگان صحابه از جمله ابوبکر، عباس و معاذ ﷺ نزدیک شدن رحلت آن حضرت ﷺ را درک کردند.

آغاز بیماری رسول خدا ﷺ :

رسول خدا ﷺ پس از بازگشت از حج وداع در ماه ذی الحجه، مانده‌ی آن ماه و ماه‌های محرم و صفر سال یازدهم^۱ هجری را در مدینه گذراندند و در این مدت لشکری از عموم مسلمانان و از جمله مهاجرین و انصار به قصد بلقاء و فلسطین به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنهما که هجده ساله بود، فراهم آوردند. برخی فرماندهی اسامه ﷺ را بر لشکری که در آن مهاجران و انصار حضور داشتند، از آن جهت که اسامه ﷺ غلامزاده و کم سن و سال بود، نادرست می‌پنداشتند که اعتراضشان مورد قبول رسول خدا ﷺ قرار نگرفت.^۲ رسول اکرم ﷺ در پاسخ این اعتراض فرمودند: (إِنْ يَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ وَ إِيْمِ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ إِنْ أَبَتْهُ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ)^۳ یعنی: «تنها در مورد امارت اسامه ﷺ اعتراض نمی‌کنند، بلکه در مورد امارت پدرش نیز خرده می‌گرفتند؛ به خدا سوگند که پدر اسامه ﷺ شایسته‌ی فرماندهی بود^۴ و از محبوب‌ترین مردم در نزد من؛ این فرزندش نیز پس از او در نزد من از محبوب‌ترین مردم است.» زمانی که مردم در حال آماده شدن برای جهاد در لشکر اسامه ﷺ بودند، بیماری

^۱ مؤلف، به اشتباه سال دهم هجری نگاشته است؛ در صورتی که سال یازدهم هجری صحیح می‌باشد.

نگاه کنید به: طبقات ابن سعد، مبحث سربیه زید بن حارثه ﷺ و وفات رسول اکرم ﷺ. (مترجم)

^۲ نگاه کنید به: السيرة النبوية الصحيحة (2/552)

^۳ بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبي ﷺ (213/4) شماره‌ی 4469

^۴ شایستگی زید پدر اسامه رضی الله عنهما به حدی بوده که رسول اکرم ﷺ در چند سربیه او را به فرماندهی لشکر گماشتند؛ از جمله: سربیه زید ﷺ به بنی سلیم در ربیع‌الثانی سال ششم هجری، سربیه زید ﷺ به منطقه‌ی عیص به قصد شبیخون بر کاروان تجارتی قریش در جمادی‌الاولی سال 6 هجری، گسیل وی به منطقه‌ی طَرف برای حمله به مشرکان بنی ثعلبه در جمادی‌الثانی سال 6 هجری، سربیه زید ﷺ به حسمی در جمادی‌الثانی سال 6 هجری، سربیه وادی القری در ماه رجب سال 6 هجری و سربیه دیگری به وادی القری در رمضان سال 6 هجری؛ نگاه کنید به: مغازی واقدی، طبقات ابن سعد و سیره‌ی ابن هشام. (مترجم)

رسول خدا ﷺ آغاز شد. در فاصله‌ی بیماری آن حضرت ﷺ و وفاتشان هر یک از این مسایل روی داد: * رفتن پیامبر ﷺ به احد واستغفار برای شهدای آن و نماز بر آنان.^۱ * اجازه خواستن آن حضرت ﷺ از همسرانش که دوره‌ی بیماریش را در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها سپری کند و شدت گرفتن بیماری ایشان.^۲ * وصیت رسول خدا ﷺ مبنی بر بیرون کردن مشرکان از جزیره العرب.^۳ * زهار و برحذر داشتن از این که بر قبر آن حضرت ﷺ سجده شود یا آن را مسجد کنند.^۴ * وصیت رسول خدا ﷺ مبنی بر داشتن حُسن ظن به خدای متعال.^۵ * سفارش رسول خدا ﷺ در مورد پایبندی بر نماز و رعایت حقوق غلامان و زبردستان.^۶ * بیان این نکته که مژده‌های نبوت (بشارت‌هایی که از طریق وحی به پیامبر و پس از آن توسط پیامبر به مردم ابلاغ می‌شود)، پایان می‌یابد و تنها خواب‌های نیک و صادق به جا می‌ماند.^۷ * سفارش رسول خدا ﷺ در مورد احترام و نکوداشت انصار ﷺ.^۸ رسول اکرم ﷺ در دوران بیماری خویش خطبه‌ای بدین مضمون ایراد فرمودند که: (إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَ بَيْنَ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ) یعنی: «خداوند متعال، بنده‌ای را در میان دنیا و آنچه نزد خداست، مخیر فرموده و آن بنده نیز آنچه را که در نزد خداست، انتخاب نموده است.» ابوبکر ﷺ با شنیدن این سخنان رسول خدا ﷺ گریست؛

^۱ بخاری، کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الشهید، شماره‌ی 1344

^۲ صحیح السیره النبویه، ص 695

^۳ بخاری، کتاب الجهاد و السیر، شماره‌ی 3035

^۴ صحیح السیره النبویه، ص 712؛ بخاری، کتاب الصلاة، شماره‌ی 435

^۵ مسلم، کتاب الجنة؛ منظور از حُسن ظن به خداوند متعال این است که بنده‌ی مؤمن از رحمت خداوند ناامید نگردد و همواره به عفو و بخشش الهی امید داشته باشد و در عین حال از سوء خاتمه و عذاب پروردگار بلند مرتبه بترسد. (مترجم)

^۶ سنن ابن‌ماجه، کتاب الوصایا (900/2 و 901) شماره‌ی 2697

^۷ مسلم، کتاب الصلاة (348/1)

^۸ بخاری، کتاب مناقب الأنصار، شماره‌ی 3799

ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: ما از این تعجب کردیم که چرا ابوبکر رضی الله عنه با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست؟! اما ابوبکر رضی الله عنه از همه‌ی ما داناتر بود و (منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرد و دانست که آن بنده‌ی مخیر، خود آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌باشند)؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَىٰ فِي صُحْبَتِهِ وَ مَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَ لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَ لَكِنَّ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ وَ مَوَدَّتَهُ، لَا يَبْقَيْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدًّا إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ) یعنی: «آن‌که بیش از همه‌ی مردم مرا با جان و مالش همراهی نمود، ابوبکر رضی الله عنه است و اگر می‌خواستم کسی غیر از خدایم را به دوستی برگزینم، ابوبکر رضی الله عنه را به دوستی برمی‌گزیدم؛ ولی دوستی و برادری اسلامی کافی است. همه‌ی درهایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندید مگر در خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را.»

حافظ ابن حجر رحمه الله می گوید: گویا ابوبکر رضی الله عنه بنا بر این دلیل و قرینه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت بیماری خود بیان کردند که بنده‌ای در میان دنیا و آخرت مخیر شده، به راز و کنه فرموده‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله پی‌برد و دانست که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود ایشان می‌باشد و به همین خاطر هم گریست.^۱ بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد؛ وقت نماز فرا فرا رسید و بلال رضی الله عنه اذان داد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ) یعنی: «به ابوبکر رضی الله عنه بگوئید: (جلو شود و) نماز بگزارد.» اهل خانه (عایشه) به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتند: ابوبکر رضی الله عنه شخصی رقیق‌القلب است و هنگامی که به جای شما در محل نماز (محراب) قرار بگیرد، تاب نمی‌آورد و نمی‌تواند برای مردم امامت دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوباره تأکید کردند که ابوبکر رضی الله عنه پیش‌نماز شود و همان گفته‌ی قبلی تکرار شد و در نهایت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّكَ صَوَّابٌ يَوْسُفُ مَرُّوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ) یعنی: «شما مانند زنان دور و بر یوسف عليه السلام هستید.^۲ به ابوبکر رضی الله عنه بگوئید که برای مردم امامت دهد.» پس از آن که

^۱ بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی 3654

^۲ فتح الباری (16/7)

^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت اطرافیان خود و از جمله ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها را به زنان دور و بر یوسف عليه السلام تشبیه کردند که بر خلاف آن‌چه به ظاهر گفتند که ابوبکر رضی الله عنه نمی‌تواند در جای نماز

ابوبکر ﷺ به قصد امامت به مسجد رفت، رسول خدا ﷺ احساس کردند که حالشان اندکی بهتر است؛ بنابراین در حالی که دو نفر زیر بغلشان را گرفته بودند و پاهای آن حضرت ﷺ از شدت بیماری به زمین کشیده می‌شد، به مسجد تشریف بردند؛ ابوبکر پس از آن که متوجه حضور رسول خدا ﷺ شد، از محراب عقب آمد تا آن حضرت ﷺ در محراب نماز قرار گیرند. اما رسول خدا ﷺ با دستشان به ابوبکر ﷺ اشاره کردند تا در جایش بماند و خود ایشان نیز در کنار ابوبکر ﷺ نشستند. باری در حضور اعمش گفته شد که ابوبکر ﷺ در آن نماز به رسول خدا ﷺ اقتدا کرد و مردم به ابوبکر ﷺ! اعمش سرش را به نشانه‌ی تأیید این گفته پایین انداخت.^۱ امامت ابوبکر ﷺ در روزهای بعدی نیز ادامه یافت تا این که روز دوشنبه فرا رسید. در نماز صبح روز دوشنبه، مردم در حال ادای نماز به امامت ابوبکر ﷺ بودند که رسول خدا ﷺ از اتاق عایشه رضی الله عنها با کنار زدن پرده به مسلمانان نگر بستند که در پیشگاه خدایشان ایستاده بودند؛ آن حضرت ﷺ دیدند که درخت دعوت و جهادشان به ثمر نشسته و امتی پرورش یافته‌اند که در بود و نبود ایشان بر نماز پایندی می‌کنند. رسول خدا ﷺ با دیدن آن منظره‌ی زیبا و موفقیتی که برای هیچ پیامبر و دعوت‌گر دیگری به دست نیامده بود، به قدری شادمان شدند که برق شادی در چشمانشان نمایان شد. رسول خدا ﷺ مطمئن شدند که پیوند این امت با دین و عبادت خدای متعال، پیوندی است همیشگی که با وفات پیامبرش گسسته نمی‌گردد؛ به همین سبب به اندازه‌ای وجودش آکنده از سرور و شادی گشت و شادمانی در چهره‌ی نورانی و تابناکش نمایان شد که تنها خداوند از حد و اندازه‌اش خبر دارد.^۲ برخی از صحابه ﷺ گفته‌اند: رسول خدا ﷺ پرده‌ی خانه‌ی عایشه را کنار زدند و در حال ایستاده به ما نگاه کردند و بر چهره‌ی ایشان تبسم و لبخند شادی نقش بسته و چیزی نمانده بود که ما با دیدن آن حضرت ﷺ در آن حالت، از

رسول خدا ﷺ بایستد، در دل و درون خود خیلی دوست داشتند که ابوبکر ﷺ به چنین افتخار بزرگی نایل شود.

^۱ بخاری، کتاب الأذان، شماره‌ی 712

^۲ السیرة النبویة از ندوی، ص 401

شدت خوشحالی از خود بی خود شویم؛ ما گمان کردیم که رسول خدا ﷺ برای نماز از اتاق بیرون می‌شوند و به مسجد می‌آیند؛ اما به ما اشاره فرمودند که نمازتان را تمام کنید و به داخل حجره رفتند و پرده را پایین انداختند.^۱ صحابه که تا آن روز نگران حال پیامبر ﷺ بودند، احساس کردند که حال آن حضرت بهتر شده و برخی از آنان، به سراغ کارهایشان رفتند. ابوبکر ﷺ نزد دخترش عایشه رضی الله عنها رفت و گفت: «گویا حال رسول خدا ﷺ خوب شده؛ امروز نوبت حبیبه بنت خارجه است.» خانه‌ی حبیبه که یکی از همسران ابوبکر بود، در منطقه‌ای بیرون از مدینه (حومه‌ی مدینه) به نام سُح قرار داشت؛ ابوبکر ﷺ سوار اسب شد و به خانه‌اش در سح رفت.^۲

رسول خدا ﷺ به حال احتضار در آمدند؛ اسامه ﷺ نزد آن حضرت رفت؛ رسول اکرم ﷺ دیگر توان سخن گفتن نداشتند و تنها دستشان را به سوی آسمان بلند می‌کردند و سپس آن را بر اسامه ﷺ می‌نهادند؛ اسامه ﷺ فهمید که رسول خدا ﷺ برای او دعا می‌کنند؛ عایشه رضی الله عنها سر آن حضرت ﷺ را بالای سینه‌اش نهاده بود؛ در آن هنگام عبدالرحمن بن ابی‌بکر رضی الله عنهما در حالی که مسواکی به دست داشت، وارد شد؛ نگاه رسول خدا ﷺ به مسواک خیره شده بود؛ عایشه رضی الله عنها از رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا می‌خواهید مسواک را برای شما بگیرم؟» رسول خدا ﷺ با اشاره‌ی سر فرمودند: بله. عایشه رضی الله عنها مسواک را از برادرش گرفت و آن را با دندانش جوید و نرم کرد و سپس آن را به رسول خدا ﷺ داد؛ رسول خدا ﷺ با آن مسواک به بهترین نحو مسواک زدند و همواره بر زبانشان این کلمات جاری بود: «فی الرفیق الأعلى»^۳ در کنار رسول خدا ﷺ ظرف یا تشت آبی بود که آن حضرت دستشان را در آب فرو برده و سپس به صورتشان می‌کشیدند و می‌گفتند: (لا إله إلا الله... إنَّ للموتِ سكرات) یعنی: «مرگ، سختی‌ها (زیادی) دارد.» و سپس دستشان را بلند کردند و فرمودند: (فی الرفیق الأعلى) یعنی: «(مرا در بهشت) در جوار

^۱ بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4448

^۲ نگاه کنید به: السیرة النبویة از ابی‌شهبه (593/2)

^۳ بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4437

رفیق بزرگ و بلندمرتبه قرار بده.» و سرانجام روح از تن جدا شد و دست مبارک افتاد.^۱ در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ در واپسین لحظات حیاتشان چنین دعا فرمودند: (اللهم أعِنِّي على سكرات الموت)^۲ یعنی: «بارخدا یا! مرا بر سختی های مرگ یاری فرما.»

در روایت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده است: رسول خدا ﷺ پیش از وفات به پشت تکیه داده بودند (و چیزی می گفتند)؛ خوب گوش کردم؛ می فرمودند: (اللهم اغفر لي و ارحمني و ألحمني بالرفیق الأعلى).^۳ یعنی: «خداوند! مرا بیامرز و مرا مورد رحمت خویش قرار بده و مرا به رفیق اعلی و بلندمرتبه ملحق فرما.»

فاطمه ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات رسول خدا ﷺ چنین گفت: «ای وای که پدرم، دعوت پروردگارش را اجابت کرد؛ وای پدرم (وفات کرد)؛ بهشت برین، جایگاه اوست؛ پدر جان، (وای بر ما که وفات کردی) و به جبرئیل خبر مرگ تو را می دهیم.» پس از آن که رسول خدا ﷺ را به خاک سپردند، فاطمه رضی الله عنها به انس ﷺ فرمود: «چگونه حاضر شدید (و توانستید) بر رسول خدا ﷺ خاک بریزید؟»^۴

رسول خدا ﷺ از دنیا در حالی رحلت کردند که شبه جزیره ی عربستان تحت سیطره ی آن حضرت در آمده بود و پادشاهان آن دوران، از گسترش اسلام می هراسیدند؛ یاران رسول خدا ﷺ آن چنان شیفته ی وی بودند که از فدای جانها، مالها و فرزندانشان برای آن حضرت ﷺ دریغ نمی ورزیدند. رسول خدا ﷺ بی آن که درهم و دیناری بر جای گذارند یا غلام و کنیزی از ایشان بماند، از دنیا رفتند و تنها استری سفید از ایشان ماند و سلاح و زمینی که آن را برای در راه ماندگان قرار دادند.^۵ زره ایشان نیز هنگام وفاتشان در قبال سی

^۱ بخاری، کتاب المغازی، شماره ی 4449

^۲ ترمذی، کتاب الجنائز، شماره ی 978

^۳ بخاری، کتاب المغازی، شماره ی 4440

^۴ بخاری، کتاب المغازی، شماره ی 4462

^۵ بخاری، کتاب المغازی، شماره ی 4461

صاع گندم در رهن یک یهودی بود.^۱ رسول خدا ﷺ در سن 63 سالگی^۲ در روز دوشنبه 12 ربیع‌الاول سال 11 هجری به وقت نیمروز دار فانی را وداع گفتند؛^۳ آن روز، تاریک‌ترین، اندوه‌بارترین و پرمصیبت‌ترین روز مسلمانان و بلکه مصیبتی بزرگ بر تمام بشریت بود؛ همان‌طور که در مقابل، روز ولادتش، خجسته‌ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرد.^۴ انس رضی الله عنه می‌گوید: «روزی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند، از فرخندگی و خجستگی آن روز، همه جا آکنده از روشنی و پرتو روشنایی گشت؛ اما روز وفاتش، همه جا را ظلمت و تاریکی فرا گرفت.»^۵ ام‌ایمن رضی الله عنها پس از وفات رسول خدا ﷺ می‌گریست؛ به او گفته شد که چرا برای رسول خدا ﷺ می‌گریی؟! وی، پاسخ داد: «من می‌دانستم که رسول خدا ﷺ روزی از دنیا می‌روند و اینک بدین خاطر می‌گریم که رشته‌ی وحی گسست و وحی از ما برداشته شد.»^۶

موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا ﷺ :

ابن رجب می‌گوید: زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربر گرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید و به کلی قاطی کردند؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از

^۱ السیرة النبویة از ندوی، ص 403

^۲ مسلم، کتاب فضائل (825/4)

^۳ البداية و النهایة (223/4)

^۴ السیرة النبویة از ندوی، ص 404

^۵ ترمذی (549/5) شماره‌ی 3618

^۶ مسلم (1907/4)

این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی‌توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به طور کلی منکر وفات رسول خدا ﷺ شدند!^۱

قرطبی، ضمن بیان عظمت این مصیبت می‌گوید: «بزرگ‌ترین مصیبت، مصیبتی است که در دین بر مسلمانان وارد می‌گردد... رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمْ مَصِيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مَصَابَهُ بِي فَإِنَّهَا أَكْظَمُ الْمَصَائِبِ)^۲ یعنی: «هرگاه به یکی از شما مصیبتی رسید، پیشامد ناگوار (موت) مرا به یاد آورد که آن، بزرگ‌ترین مصیبت است.» رسول خدا ﷺ راست و درست فرموده‌اند؛ چراکه مصیبت از دست دادن آن حضرت ﷺ از تمام مصایبی که به هر مسلمانی تا روز قیامت می‌رسد، بزرگ‌تر است؛ با وفات آن حضرت ﷺ وحی منقطع گردید و نبوت خاتمه یافت؛ وفات ایشان، سرآغاز ظهور فتنه و ارتداد برخی از عرب‌ها و غیرعرب‌ها بود و بلکه با رحلت ایشان، خیر و نیکی گسسته شد و نخستین کمبود و کاستی دامن گیر امت اسلام گشت.»^۳

ابن اسحاق می‌گوید: «با وفات رسول خدا ﷺ مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم ﷺ چنین به من رسیده که: (با وفات رسول خدا ﷺ برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری گردن‌کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان چون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند.)»^۴

قاضی ابوبکر بن العربی^۵ می‌گوید: «... با مرگ رسول خدا ﷺ وضعیتی آشفته و پریشان پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛

^۱ لطائف المعارف، ص 114

^۲ السلسلة الصحيحة از آلبنی رحمه الله، شماره‌ی 1106

^۳ تفسیر قرطبی (176/2)

^۴ ابن هشام (323/4)

^۵ ابن عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن‌العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال 543 هـ وفات نمود؛ وی، محدث و

علی رضی الله عنهما در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنهما سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان رضی الله عنه به خاطر این مصیبت بند آمد و عمر رضی الله عنه چنان قاطی کرد که این کلمات بر زبانش جاری بود که: (رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده است؛ بلکه چون موسی علیه السلام به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌برد.)^۱ زمانی که خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، بلافاصله خودش را از سنج به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی آن که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنهما شد و به سراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرت صلی الله علیه و آله کشیده‌اند؛ ابوبکر رضی الله عنه پارچه را از صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه به مسجد رفت؛ عمر رضی الله عنه ایستاده بود و می‌گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند... ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمر رضی الله عنه هم چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکر رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی 144 سوره‌ی آل عمران را تلاوت نمود که: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ

فقیهی نام‌دار است که شرحی بر سنن ترمذی به نام (عارضه الأحوذی فی شرح سنن الترمذی) دارد و (العواصم من القواصم) و هم‌چنین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن عربی (بدون الف و لام)، معروف بوده است. وی، محیی‌الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی صوفی است که در سال 638 هـ وفات کرده است. صوفیان، محیی‌الدین ابن عربی صوفی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند. (مترجم).

^۱ العواصم من القواصم، ص 38

^۲ بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4452

إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْقَلِبُ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١١٤﴾

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب بازگردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زبانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه مردم باورشان شد که واقعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده‌اند و پس از آن زار گریستند.^۱

عمر رضی الله عنه می‌گوید: «به خدا سوگند زمانی که ابوبکر رضی الله عنه آن آیه را تلاوت کرد، فهمیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله واقعاً وفات کرده‌اند؛ دیگر پاهایم، تاب مرا نیاورد و به زمین افتادم.»^۲ قرطبی می‌گوید: «این آیه و موضعی که ابوبکر رضی الله عنه به هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتخاذ نمود، نشان شجاعت و دلیرمردی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد؛ چرا که شاخص شجاعت و دلیری، این است که انسان به وقت بروز مشکلات و سختی‌ها ثبات و استقامت ورزد و شجاعت و دانش ابوبکر رضی الله عنه در بحرانی‌ترین مشکل، یعنی در مصیبت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هویدا گشت. در آن مصیبت بزرگ برخی چون عمر رضی الله عنه خود را چنان باختند که به طور کلی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کردند؛ زبان عثمان رضی الله عنه بند آمد و علی رضی الله عنه نیز سر به زانوی غم نهاد و اصلاً یارای سخن گفتن و نشستن با دیگران را نداشت. اضطراب و پریشانی، همه را در بر گرفت؛ اما ابوبکر رضی الله عنه با تلاوت آیه‌ی قرآن، حقیقت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را تبیین نمود و به آن وضع بحرانی پایان داد.»^۳

^۱ بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی 3668

^۲ بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4454

^۳ تفسیر قرطبی (222/4)

ابوبکر رضی الله عنه به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگستگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی از پیامبر صلی الله علیه و آله و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس؛ ابوبکر رضی الله عنه به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز هم‌چنان پابرجا و ماندگار است.^۱ ابوبکر رضی الله عنه ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجا است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»^۲

وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان راهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود.^۳ انوار یقین‌چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانه‌گی در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که

^۱ استخلاف أبي بكر الصديق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص 160

^۲ دلائل النبوة از بیهقی (218/7)

^۳ ابوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص 25

به خاطر مصیبت وفات پیامبر ﷺ از یاد برده بودند.^۱ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم این آیه را فراموش کرده بودند تا این که ابوبکر ﷺ این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند...»^۲

ماجرای سقیفه بنی ساعده:

پس از آن که صحابه واقعت وفات رسول خدا ﷺ را باور نمودند، انصار در سقیفه بنی ساعده در روز دوشنبه 12 ربیع‌الاول سال 11 هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول خدا ﷺ برگزینند.^۳

انصار ﷺ پیرامون رئیس خزرگیان سعد بن عباده ﷺ جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر ﷺ برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ گرد آمده بودند.^۴ برخی از مهاجران گفتند: با هم به نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند.^۵ عمر ﷺ می‌گوید: «ما به قصد پیوستن به انصار ﷺ رهسپار محل اجتماع آن‌ها شدیم؛ به نزدیکی آنان رسیده بودیم که عویمر بن ساعده و معن بن عدی رضی الله عنهما که مردانی نیک و از انصار بودند، ما را دیدند و ما را از آن‌چه انصار بر آن اتفاق کرده بودند، باخبر ساختند. آنان از ما پرسیدند: قصد کجا دارید؟ گفتیم: می‌خواهیم به نزد آن دسته از انصار برویم که (در سقیفه بنی ساعده) جمع شده‌اند. آن دو گفتند: شما به نزد آنان نروید؛ بلکه خود شما مهاجران، درباره‌ی تعیین امیر تصمیم بگیرید. من در پاسخ پیشنهاد آن دو انصاری گفتم: به خدا سوگند که ما به نزد برادران انصار می‌رویم. سپس به راه افتادیم و در سقیفه بنی ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آن جا گرد آمده بودند

^۱ استخلاف ابی‌بکر الصدیق، ص 160

^۲ بخاری، کتاب الجنائز، شماره‌ی 1241

^۳ التاریخ الإسلامی (21/9)

^۴ عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص 40

^۵ مرجع سابق، همان صفحه

و شخصی جامه به خود پیچیده، در میانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی شد). پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عباده رضی الله عنه است. گفتم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشستیم؛ پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خدا ایم و دسته ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجرین! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده ای از قوم و قبیله ی شما آمده اند تا ما را از اساس حذف کنند (ما را در این امر دخالتی ندهند) و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکر رضی الله عنه سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکر رضی الله عنه مدارا می کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر رضی الله عنه که صبر و حوصله ی بیش تری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود؛ به خدا سوگند ابوبکر رضی الله عنه هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده تر و آراسته تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم؛ او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آن چه، از فضایل و خوبی هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله ای از همه برتر است؛ من برای شما یکی از این دو نفر را می پسندم؛ با هر کدامشان که می خواهید، بیعت کنید.» و سپس دست من و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه را گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه در آن وقت بین من و ابو عبیده رضی الله عنه نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر رضی الله عنه را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیش تر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر رضی الله عنه در میانشان بود، داده نشود. چرا که اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی گیرم...».

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی^۱ هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجرا است)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان!» (عمر رضی الله عنه) می گوید: «همه‌ها بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد؛ من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجرین و انصار نیز با او بیعت نمودند.»^۲

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ... ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (لو سلک الناس وادیًا و سلکت الأنصار وادیًا سلکت وادی الأنصار) یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم.» تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (قریش، ولأمة هذا الأمر فبر الناس تبع لبرهم و فاجر الناس تبع لفاجرهم) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زاممرداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آن‌ها به نیکی پیروی می‌کند و بدترین و تبه‌کارترینشان نیز پیرو تبه‌کار و فاجر ایشان می‌باشد.»^۳ سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ ما وزیر هستیم و شما امیر.»^۱

^۱ در متن، چنین آمده است: أنا جزیلها المحکک و عذیقها المرجب؛ جزیل و عذیق، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که در میانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد. [مترجم]

^۲ بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی 6830

^۳ در احادیثی که امام مسلم رحمه الله در باب الناس تبع لقریش روایت کرده، مفهوم این حدیث به خوبی روشن می‌شود؛ یکی از احادیثی که امام مسلم در این باب آورده، این است که: «مردم، در خیر و شر، پیرو قریش هستند.» نووی در شرح این حدیث با استناد به حدیث دیگری که به تبعیت مردم از قریش در اسلام و کفر، دلالت می‌کند، گفته است: معنای حدیث از این قرار است که مردم در اسلام و جاهلیت، تابع قریش هستند. چراکه قریش پیش از اسلام نیز در جایگاه ریاست بر قبایل عرب قرار

نکات در خورِ توجه در ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

چگونگی برخورد ابوبکر رضی الله عنه با مردم و توانایی وی در قانع کردن آن‌ها:

از روایت امام احمد رحمه الله چنین برمی‌آید که ابوبکر رضی الله عنه توانست در درون و روان انصار رضی الله عنهم نفوذ کند و بی‌آن که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت. البته باید دانست که تعریف از مخالف، راه‌کاری شرعی برای رعایت انصاف و دادگری در حق مخالف است تا بدین طریق خشمش فرو کشد و زمینه‌های خودخواهی و خودپسندی وی از میان برود و برای پذیرش حق آماده گردد. در رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نمونه‌های زیادی از این دست وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی تعریف از مخالف می‌باشد. ابوبکر رضی الله عنه با فراست تمام به بیان فضیلت انصار پرداخت تا از خلال آن، این حقیقت را روشن سازد که فضیلت و جایگاه والای انصار بدین معنا نیست که آنان، سزاوار امر خلافت می‌باشند.^۲ ابن‌العربی مالکی می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه با روشی منطقی ضمن بیان سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی انصار مبنی بر انتخاب و انجام‌گشتن نیک نسبت به آنان، این نکته را ثابت کرد که خلافت، باید به قریش واگذار شود. ابوبکر رضی الله عنه در بخشی از سخنانش به این نکته اشاره کرد که: «خداوند، ما (مهاجرین) را الصِّدِّقُونَ نامیده و شما (انصار) را الْمَفْلِحُونَ». اشاره‌ی ابوبکر رضی الله عنه به

آیات 8 و 9 سوره‌ی حشر بود که خدای متعال می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

داشت و زمامدار امور حج و هم‌جوار حرم بود و به همین سبب قبایل عرب به موضع قریشیان در قبال اسلام می‌نگریستند و با مسلمان شدن قریش، قبایل عرب نیز به اسلام گرویدند... پس از اسلام نیز این رویه ادامه یافت و قریشیان، زمامدار امر خلافت بودند و مردم در گستره‌ی حاکمیت دینی، تابع و پیرو قریشیان. در صفحات بعد مباحثی پیرامون این دسته از احادیث مطرح شده است. (مترجم)

^۱ مسند أحمد (5/1)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص 50

^۲ التاريخ الإسلامی (24/9)

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٩﴾

یعنی: «غنایم، از آن فقرای مهاجرین است که از کاشانه و اموال خویش بیرون رانده شدند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌رسانند؛ این‌ها، صادقان (و مؤمنان راستین) هستند. و آنانی که پیش از (رسیدن) مهاجران، خانه و کاشانه (برای ایشان) آماده کردند و (سرای) ایمان را، (از این صفات برخوردارند که) دوست می‌دارند کسانی را که به نزد ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون به آن‌چه مهاجران داده شده‌اند، احساس نیاز و رغبت نمی‌کنند و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند؛ هرچند که خودشان سخت نیازمند باشند و کسانی که از بخل نفس و آزر درون، رهایی (و وارستگی) یابند، رستگارند (و همین نیز، خوی انصار است).»

ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که بر اساس آیات قرآن، مهاجران را الصَّادِقُونَ (و مؤمنان راستین) نامید، به استناد آیه‌ی 119 سوره‌ی توبه که اهل ایمان را به همراهی و همگامی با صادقان و راستان فرا می‌خواند، چنین گفت: «از آن‌جا که خداوند، ما مهاجران را صادق نامیده، شما را به همراهی و همگامی با ما فرا خوانده است؛ چرا که خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ ﴿١٨﴾ یعنی: «ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان همراه باشید.»

ابوبکر رضی الله عنه علاوه بر این سخنان بجا، دلایل دیگری ایراد نمود که انصار را بر آن داشت تا نصوص شرعی را در این باره به یاد آورند و در برابر دلایل ابوبکر رضی الله عنه گردن نهند و آن را بپذیرند.^۱ ابوبکر رضی الله عنه در خطابه‌ای که ایراد نمود، این نکته را به خوبی روشن کرد که یکی از صلاحیت‌ها و شایستگی‌های ضروری در عهده‌دار شدن خلافت، این است که نامزد یا

^۱ العواصم من القواصم، ص 10

داوطلب این منصب باید از قوم و قبیله‌ای باشد که سایر قبایل عرب به فرمان‌پذیری از آن قبیله، تن دهند تا در پی آن، ساختار حکومتی شایسته‌ای استقرار یابد و کسی بر مسند خلافت نشیند که سایر قبایل به حکومتش راضی نشوند و در نتیجه فتنه و آشوب، دامن‌گیر مسلمانان گردد. ابوبکر[ؓ] این قضیه را نیز به خوبی توضیح داد که اقوام عرب، تنها حکومت مسلمانان قریشی را می‌پذیرند؛ چرا که رسول خدا^ﷺ قریشی بوده‌اند و علاوه بر این، قریش از جایگاه والا و قابل احترامی در نزد قبایل عرب برخوردار بود.

سخنان روشن‌گر ابوبکر[ؓ] انصار[ؓ] را قانع کرد تا همانند دوره‌ی رسول خدا^ﷺ به‌سان وزیران و سربازانی مخلص در خدمت اسلام باشند و برادران مهاجر خویش را در پهنه‌ی حاکمیت دینی یاری رسانند و بدین‌گونه یک پارچگی مسلمانان از گزند تفرقه مصون ماند.^۱

بی‌رغبتی عمر و ابوبکر به نشستن بر مسند خلافت و اشتیاق همگانی مسلمانان برای حفظ وحدت و یک‌پارچگی:

ابوبکر[ؓ] پس از سخنرانی در سقیفه، عمر و ابوعبیده رضی الله عنهما را برای خلافت پیشنهاد کرد. اما این پیشنهاد به قدری برای عمر[ؓ] ناخوشایند بود که خودش به آن تصریح نموده و گفته است: «اگر گردنم را می‌زدند، برایم خوشایندتر بود از این که با وجود ابوبکر[ؓ] به مسند امارت گماشته شوم.»^۲

از آن‌جا که عمر[ؓ] میل و رغبتی به خلافت نداشت و ابوبکر[ؓ] را بیش از خود شایسته‌ی خلافت می‌دانست، از ابوبکر[ؓ] خواست تا دستش را برای اخذ بیعت دراز کند؛ ابوبکر[ؓ] دستش را دراز کرد. عمر فاروق[ؓ] می‌گوید: «من، با ابوبکر[ؓ] بیعت کردم و سپس مهاجرین و انصار نیز با او دست بیعت دادند.» در روایتی چنین آمده که عمر[ؓ] به انصار فرمود: «ای گروه انصار! مگر نمی‌دانید که رسول خدا^ﷺ به ابوبکر[ؓ] دستور دادند تا برای مردم امامت دهد؟ پس کدام یک از شما به این راضی می‌گردد که بر ابوبکر[ؓ] تقدم

^۱التاریخ الإسلامی (24/9)

^۲نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب المحاربین، شماره‌ی 6830

بعجوید و خود را جلوتر از او بیندارد؟! انصار^۱ گفتند: «پناه بر خدا از این که خواسته باشیم نسبت به ابوبکر^۲ جسارت کنیم و خود را جلوتر از او بدانیم.»^۱

عمر^۳ با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکر^۲ در روزهای پایانی حیات رسول اکرم^۴، فرمان آن حضرت^۵ را در مورد امامت ابوبکر^۲ نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکر^۲ بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. شیوه‌ی سخن گفتن عمر^۳ درباره‌ی این موضوع، در کمال ادب و تواضع و خالی از هرگونه منفعت‌خواهی یا جاه‌طلبی بود. بی‌رغبتی ابوبکر^۲ نیز برای پذیرش مسؤولیت خلافت، از سخنرانش نمایان می‌گردد که در مورد قبول این مسؤولیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم و هیچ‌گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز - نه در نهان و نه آشکارا - از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشانند؛ بلکه همواره از این می‌ترسیدم که به این آزمایش مبتلا شوم؛ من در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی‌بینم و آن را مسؤولیت بزرگی می‌دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می‌دانم مگر که خدای متعال یاریم رساند و توانم بخشد تا از عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی‌تر از من به جایم بر این جایگاه می‌نشستند.»^۲

در روایت دیگری چنین آمده که ابوبکر صدیق^۳ فرموده است: «در سقیفه‌ی بنی ساعده دوست داشتم، مسؤولیت خلافت را بر گردن ابو عبیده یا عمر رضی الله عنهما بیندازم و خودم به عنوان وزیری در خدمت آنان باشم.»^۳ ابوبکر صدیق^۳ در بسیاری از خطابه‌ها و سخنرانی‌هایش نسبت به پذیرش خلافت، ابراز اندوه و بی‌میلی نموده و خواهان کناره‌گیری از این پُست پرمسؤولیت شده است. از آن جمله این که یک بار ابوبکر صدیق^۳ فرمود: «ای مردم! امر خلافت را به شما واگذار می‌کنم تا هر کس را که

^۱ مسند أحمد (21/1)

^۲ المستدرک (66/3)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است..

^۳ الأنصار فی العصر الراشدی، نوشته‌ی حامد محمد الخلیفه، ص 108؛ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 91

بخواهید، بر این مسؤولیت بگمارید و من هم چون یکی از شما (تحت فرمان و در خدمت خلیفه‌ی اسلامی) باشم.» اما مردم این گونه به ابوبکر[ؓ] پاسخ گفتند که: «ما، به امارت و خلافت تو راضی هستیم؛ تو کسی هستی که با رسول خدا^ﷺ در غار و در سفر هجرت همراه بودی.»^۱

ابوبکر[ؓ] بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هر گونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره‌گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد؛ باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی طالب[ؓ] در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر[ؓ] نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی‌شوریم و تو را کنار نمی‌زنیم؛ تو کسی هستی که رسول خدا^ﷺ تو را (برای نماز) جلو کردند. پس چه کسی به خود جسارت می‌دهد که تو را پس بزند؟!»^۲ ابوبکر[ؓ] تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین رغبتی نداشت؛ بلکه بی‌رغبتی به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می‌سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی‌رغبتی صحابه[ؓ] نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان‌گر اشتیاق وافر انصار[ؓ] به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این باره می‌باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می‌کند. انصار آن هنگام که اطمینان یافتند با سر کار آمدن ابوبکر[ؓ] دعوت اسلامی تداوم می‌یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکر[ؓ] درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک‌پارچگی صحابه[ؓ] می‌باشد، برخی بدون بررسی دقیق و

^۱ الخلافة الراشدة از عمری، ص 13

^۲ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 108

علمی گفتمان سقیفه، چنین می‌پندارند و می‌نگارند که صحابه ﷺ در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ‌گونه سازگاری و تطابقی نمی‌یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آن که اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکر ﷺ بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجرین اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر ﷺ تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکر ﷺ در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟!^۱

بازخوانی تاریخ آن دوران، بیان‌گر اشتیاق و تلاش وافر انصار ﷺ برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ‌یک از انصار و بلکه هیچ‌یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر ﷺ امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجرین و انصار با هم اختلاف پیدا کردند.^۲

موضع رییس خزرجیان (سعد بن عباده ﷺ) در قبال خلافت ابوبکر ﷺ :

سعد بن عباده ﷺ پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر ﷺ بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب‌نشست. بشیر بن سعد انصاری ﷺ (پسرعموی سعد بن عباده ﷺ) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ‌نگاران، بیان‌گر

^۱ مرجع سابق، ص 109

^۲ مرجع سابق، همان صفحه

بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی بنی ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آنچه در میان ابوبکر، عمر و ابو عبیده در سقیفه‌ی بنی ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول خدا ﷺ در چنگ خویش آورند!^۱ قطعاً ابوبکر، عمر و ابو عبیده ﷺ آن قدر خداترس و تقوای پیشه بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عبادہ ﷺ چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آز تمام با مهاجرین رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عبادہ ﷺ باز گردیم و آن را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول خدا ﷺ می‌بینیم که به طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خدا است که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد ﷺ پیشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول خدا ﷺ بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد ﷺ را از بند اسارت رهانید. سعد بن عبادہ ﷺ در غزوه‌ی بدر حضور یافت^۲ و به مقام و منزلت بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول خدا ﷺ در باره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی دادند. سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد در نزد رسول خدا ﷺ بودند؛ رسول خدا ﷺ در جنگ خندق، با سعد بن عبادہ و سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کردند که آیا ثلث (یک سوم)

^۱ استخلاف ابی بکر، ص 50

^۲ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب (2/594)

محصول خرمای مدینه را به عیینه بن حصن بدهند تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباد و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول خدا ﷺ برگرفته از ایمانی عمیق و جان فشانی بزرگی بود.^۱ نقش سعد بن عباد ﷺ در صحنه‌های مختلف دوران رسول خدا ﷺ کاملاً مشهود و هویدا است. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول خدا ﷺ به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه بنی ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عباد ﷺ با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصبیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه افکنی در میان مسلمانان، به پست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعد ﷺ پس از آن که ابوبکر ﷺ به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی خواند، حج نمی گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد!^۲ بدون تردید این‌ها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی باشد؛ چرا که از روایات صحیح ثابت می شود که سعد بن عباد ﷺ با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نموده است؛ ابوبکر ﷺ در سقیفه بنی ساعده، فضایل انصار را بر شمرد و فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من آن راهی را می پیمایم که انصار در پیش گرفته اند). ابوبکر ﷺ پس از بیان فضایل انصار ﷺ در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول خدا ﷺ

^۱ الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 48 - عیینه بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول خدا ﷺ با سعد بن معاذ و سعد بن عباد رضی الله عنهما مشورت کردند تا با دادن ثلث خرمای مدینه به عیینه بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کنند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول خدا ﷺ گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرایش کنید و اگر رأی خودتان می باشد، ما پیشنهاد می کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی،

ج 2/ص 90، نشر نو (1369) [مترجم]

^۲ الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 49

را به یاد سعد بن عباده رضی الله عنه انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می‌دانی و نشسته بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قریش، والیان و زمام‌داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می‌کند و بدترین و تبهکارترین مردم نیز پیرو تبهکاران قریشی می‌باشد.» سعد رضی الله عنه ضمن تأیید گفته‌های ابوبکر رضی الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ شما امیر هستید و ما وزیر.» لذا تمام مردم و از جمله سعد رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.^۱ کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار در مورد بیعت با ابوبکر رضی الله عنه اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند؛ بنابراین معنا ندارد که همواره به روایاتی دروغین در آویزیم؛ چراکه چنین چیزی اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباده رضی الله عنه) خواسته باشد در میان مسلمانان تفرقه بيفکند و قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد رضی الله عنه در مورد جهاد و نصرت و یاری مهاجرین دارد. فراتر و بزرگ‌تر از این، دروغ شاخ‌داری است که بر اسلام و مسلمانی سعد رضی الله عنه خدشه وارد می‌کند که وی، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفته است: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این که سعد رضی الله عنه چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمین جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چراکه راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»^۲ ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید.»^۳ گذشته از آن که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد،

^۱ الأَنْصار فی العصر الراشدی، ص 102

^۲ میزان الاعتدال فی نقد الرجال (2992/3)؛ نگاه کنید به: مرویات اُبی مخنف فی تاریخ الطبری،

نوشته‌ی دکتر یحیی یحیی، ص 45 و 46

^۳ سیر أعلام النبلاء (277/1)

با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عبادہ ﷺ و فضایل وی و هم‌چنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکر ﷺ می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.^۱

تحلیلی بر اختلاف عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما:

آنچه، در مورد کشاکش و بگومگوی عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما در سقیفه‌ی بنی ساعده روایت شده، بنا بر قول راجح صحیح نمی‌باشد؛ چرا که عمر ﷺ از دوران رسول خدا ﷺ با حباب بن منذر ﷺ درگیر نشد. دلیل این مطلب این است که عمر فاروق ﷺ می‌فرماید: «... از آن‌جا که در دوران رسول خدا ﷺ میان من و حباب بن منذر ﷺ دعوایی به وجود آمد و رسول خدا ﷺ مرا از بگومگو با حباب ﷺ نهی فرمودند، سوگند یاد کردم که هرگز به حباب ﷺ سخنی نگویم که او را ناراحت کند.»^۲ همین‌طور این روایت که در سقیفه میان عمر و حباب رضی الله عنهما کشمکش و ستیزی به وجود آمده، بر خلاف واقعیت است؛ چرا که حباب ﷺ در برخورد با مسایل رویه‌ی درستی داشت و طوری به خردمندی و صاحب‌نظری در امور شناخته شده بود که لقبش را در زمان رسول خدا ﷺ، ذی‌رأی (یعنی خردمند و صاحب‌نظر) گذاشته بودند؛^۳ حباب ﷺ کسی بود که پیشنهادهایش در بدر و خیبر پذیرفته شده بود.^۴ حتی پیشنهاد حباب ﷺ در سقیفه‌ی بنی ساعده که گفت: (یک نفر از انصار امیر باشد و یکی هم از مهاجرین)، به خوبی روشن می‌سازد که حباب ﷺ اصلاً قصد آن نداشته که خودش، به خلافت برسد. بلکه وی می‌گوید: «به خدا سوگند که ما هرگز نمی‌خواهیم به خلافت شما رشک ببریم یا آن را از شما بگیریم؛ بلکه ما از این می‌ترسیم که کسانی به خلافت برسند که ما، پدران و برادرانشان را (پیش از این در میدان

^۱ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 102 و 103

^۲ مرجع سابق، ص 100

^۳ الإستیعاب (1/316)

^۴ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 100

نبرد کفر و ایمان) کشته‌ایم.» قطعاً عذر حباب رضی الله عنه در نزد مهاجرین پذیرفته بود؛ به خصوص که مهاجرین نیز در کشتن مشرکان با انصار شریک بوده‌اند.^۱

موضع انصار در قبال حدیث الأئمة من قریش :

این حدیث که (امامان و زمام‌داران امور مسلمانان، قریشی هستند)، در بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث به الفاظ مختلف روایت شده است. در صحیح بخاری چنین آمده است: (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يَعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ)^۲ یعنی: «این امر (خلافت)، در قریش است و هیچ کسی با آنان تا زمانی که دین را بپای می‌دارند، دشمنی نمی‌ورزد مگر که خدای متعال، او را سرنگون می‌کند (و یا به چهره‌اش در آتش می‌افکند).» در صحیح مسلم نیز روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا بِخَلْفَاءِ كُلِّهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ)^۳ یعنی: «اسلام، همواره به خلفایی که همه‌ی آنها از قریش هستند، غالب و عزیز خواهد بود.» عبدالله بن عمر می‌گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ إِثْنَانٌ)^۴ یعنی: «امر خلافت، تا زمانی که دو قریشی وجود داشته باشند، در قریش است (و به قریش اختصاص دارد).» هم چنین فرموده‌اند: (النَّاسُ تَبِعُ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ وَ كَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ)^۵ یعنی: «مردم، در این باره پیرو قریش هستند؛ مسلمانان، پیرو مسلمان قریشی است و کافرشان، تابع کافر قریشی.» بکیر بن وهب جزری می‌گوید: انس بن مالک انصاری رضی الله عنه به من گفت: «آیا می‌خواهی به تو حدیثی بگویم که آن را به هر کسی نمی‌گویم؟ ما، در خانه‌ای از

^۱ مرجع سابق، همان صفحه

^۲ بخاری، کتاب الأحكام، شماره‌ی 7139

^۳ مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی 1821

^۴ بخاری، کتاب الأحكام، شماره‌ی 7140

^۵ مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی 1818

انصار نشسته بودیم که رسول خدا ﷺ تشریف آوردند؛ کنار در ایستادند و دو طرف چارچوب را گرفتند^۱ و فرمودند: (الْأُمَّةُ مِنْ قَرِيشٍ، إِنَّ لَكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا) مثل ذلك، ما إن استرحموا فرحموا و إن عاهدوا أوفوا و إن حكموا عدلوا) یعنی: «امامان (و زمامداران امور مسلمین) قریشی هستند؛ آنان بر شما حقوقی دارند و شما نیز هم‌سان ایشان بر آنان حقوقی دارید؛ (بر شما اطاعت ایشان واجب است تا آن‌گاه که) اگر از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و چون قول و قراری بندند، به آن وفا کنند و هرگاه حکمی نمایند، عدالت را بپا دارند.»^۲

ابن حجر رحمه الله در فتح الباری احادیث زیادی در این باره از کتاب‌های مختلف حدیث آورده است. احادیثی که درباره‌ی موضوع امارت قریش، روایت شده به حدی است که تقریباً در همه‌ی کتاب‌های حدیث آمده و با وجود اختلاف الفاظ بر این نکته تأکید دارد که خلافت شرعی، از آن قریش است و در سایر موارد همه‌ی مسلمانان برابرنند.^۳ البته یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که گرچه احادیث نبوی، بر این تأکید دارد که خلافت، از آن قریش است، در مقابل از پیروی کورکورانه نیز بر حذر می‌دارد؛ چنانچه در حدیث نخست، وجوب فرمان‌برداری از حاکمان قریشی، مشروط به این بود که آنان، دین‌دار و در خدمت دین باشند. در حدیثی که از انس بن مالک ﷺ روایت شده، به برخی از این شرایط اشاره شده است: «(بر شما اطاعت ایشان لازم است، تا زمانی که) هرگاه از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و پایبند پیمان‌ها و قرارهای خویش باشند و در حکومت و قضاوت، عدالت پیشه کنند و هر کس چنین نکند، مورد لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم قرار می‌گیرد.»^۴ احادیث پیامبر اکرم ﷺ بر این دلالت می‌کند که نباید از قریش در صورت عدم هماهنگی با شرایطی که در حدیث پیشین آمد، اطاعت نمود؛ چرا که عدم

^۱ الفتح الربانی از ساعاتی، باب الخلافة ج 5؛ ابن‌ابی شیبیه (544/5)

^۲ المصنف از ابن‌ابی شیبیه (544/5)

^۳ مرجع سابق

^۴ مرجع پیشین

اجرای احکام الهی، خطر بزرگی برای امت به دنبال دارد و به همین خاطر نیز در احادیث، به دوری از حاکمانی که پادارنده‌ی دین نیستند، امر شده است. زیرا همراهی با چنین حاکمانی، خطرهای زیادی فراروی امت قرار می‌دهد. رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (إِنَّ هَلاکَ أُمَّتِي أَوْ فسادَ أُمَّتِي أَغیلمةٌ سفهاءٌ مِنْ قریش) یعنی: «همانا (سبب) هلاکت و تباهی امتم، (سرکردگان) بچه‌مانند و سبک‌سری از قریش هستند.»^۱ از آن حضرت ﷺ پرسیدند: وظیفه‌ی ما در آن هنگام چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «مردم باید از آنان دوری کنند.»^۲

بررسی این روایات، شرایط امارت قریش را روشن می‌سازد و بدون تردید انصار ﷺ با حفظ این اصول و شرایط، خلافت قریش را پذیرفتند. انصار با رسول خدا ﷺ عهد کرده بودند که: همواره از آن حضرت ﷺ اطاعت و حرف‌شنوی نمایند و بر سختی‌ها، شکیبایی ورزند و بر سر زمام‌داری امور مسلمانان با اهل آن کشاکش نداشته باشند مگر آنکه از والیان امور، کفر آشکاری ببینند که درباره‌اش دلیل محکمی از سوی خدای متعال داشته باشند.^۳ انصار ﷺ تصور درست و کاملی از مسأله‌ی خلافت داشتند و آنچه در پندار خود درباره‌ی خلافت مجسم کرده بودند، مجهول و مبهم نبود؛ بلکه بسیاری از آنان، این حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده بودند و روایت می‌کردند که: (خلیفه از قریش است.) آن عده که این حدیث را نشنیده بودند، به روایت ابوبکر ﷺ قانع شدند و بر اساس دلایلی که ابوبکر ﷺ ارائه داد، بگومگو درباره‌ی مسأله‌ی خلافت را پایان دادند و بدین گونه به خواست و مشورت همگان و بر پایه‌ی عقل و نصوص شرعی، خلیفه، از میان قریشیان تعیین شد و انصار به طور کامل نتایج رایزنی‌های سقیفه را پذیرفتند.^۴ بنابراین بی‌اساسی این گفتار روشن شد که: قریش، به قصد به خلافت رساندن ابوبکر ﷺ حدیث (خلفا از قریش هستند) را شعار

^۱ بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی 7085 - در صحیح مسلم حدیثی بدین مضمون آمده است که: «هلاکت و نابودی امت من توسط طایفه‌ای از قریش است.» (مترجم)

^۲ دلائل النبوة از بیهقی (464/6)؛ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، شماره‌ی 6713

^۳ بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی 7056

^۴ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 116

خویش قرار دادند تا خلافت را از دست انصار بیرون کشند و ابوبکر را به خلافت برسانند. همین طور این گفتار نیز باطل است که: (حدیث مذکور، ساخته و پرداخته‌ی ابوبکر می‌باشد و اصلاً چنین حدیثی از رسول خدا روایت نشده است.) برخی ضمن رد این حدیث، آن را ساخته و پرداخته و استراتژی قریش برای رسیدن به خلافت می‌دانند که بازتاب جایگاه قریش در جامعه‌ی عربی آن روز بوده است! بدون تردید چنین پردازشی از ماجرای سقیفه و حدیث صحیح و مشهور (الأئمة من قریش) شکلی از زشت‌نمایی و دروغ‌بافی است که تاریخ دوران خلفای راشدین و صدر اسلام، خلاف آن را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که شکل‌گیری نظام اسلامی به خاطر تلاش و مجاهدت اصحاب رسول خدا بوده و بر اساس اخوت و برادری ژرف و استوار مهاجرین و انصار قوت گرفته است.

اشاره‌ی آیات قرآن به خلافت ابوبکر صدیق:

در برخی از آیات قرآن به این نکته اشاره شده که ابوبکر صدیق سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد این امت برای خلافت و جانشینی رسول خدا است. آیات زیر از این دست می‌باشد:

1- ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ

الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾ (فاتحه: 6 و 7)

یعنی: «ما را به راه راست راهنمایی فرما؛ راه کسانی که به ایشان نعمت داده‌ای، نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان.»

توضیح: در این آیه خداوند متعال، به بندگانش آموزش می‌دهد که از او بخواهند تا آنان را به راه راست، یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده، راهنمایی کند؛ خداوند متعال، در آیه‌ی 69 سوره‌ی نساء، چهار دسته را نام می‌برد که به ایشان نعمت داده است؛ یکی از این گروه‌ها، صدیقین می‌باشند. رسول خدا نیز ابوبکر صدیق را از جرگه‌ی صدیقین معرفی کرده و بلکه بر او لقب صدیق نهاده‌اند. بنابراین ابوبکر یکی از صدیقین است و

البته جلودارتر از همه؛ وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکی از کسانی باشد که راهشان، همان راه راست و مستقیم است، کدامین عاقل در این که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص امت برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، شک می کند؟^۱ محمد بن عمر رازی رحمه الله می گوید: «این آیات سوره ی فاتحه، بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه دلالت می کند؛ چرا که راه راست در این آیات، راه کسانی تعریف می شود که خداوند، به آنان نعمت داده است و خداوند متعال، در آیات دیگر (69 سوره ی نساء) بیان می کند که آنان، عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین. بدون شک ابوبکر رضی الله عنه در رأس صدیقین قرار دارد و به عبارتی مفهوم آیات سوره ی فاتحه از این قرار است که خدای متعال به ما دستور می دهد از او هدایتی را درخواست کنیم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سایر صدیقین بر آن بوده اند. اگر ابوبکر رضی الله عنه شخص گمراهی بود، اصلاً اقتدا به او درست نبود؛ بنا بر آن چه آوردیم، این آیه، دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد.^۲

محمد امین شنیطی می گوید: «از این آیه، درستی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برداشت می شود؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه در جرگه ی کسانی قرار دارد که خداوند متعال، در سوره ی فاتحه به ما یاد می دهد که از او هدایت و رهیابی به راه کسانی را بخواهیم که راهشان، راست و مستقیم است. خداوند، این نعمت یافتگان را معرفی نموده و صدیقین را از جمله ی آنان بر شمرده است. قطعاً ابوبکر رضی الله عنه از جرگه ی صدیقین است و از این رو در جمع کسانی می گنجد که خداوند متعال، به آنان نعمت داده و به ما امر فرموده تا از خدای مهربان بخواهیم که ما را به راه چنین کسانی راهنمایی کند. لذا هیچ تردیدی به جا نمی ماند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر راه راست بوده و خلافتش نیز حق می باشد.»^۳

^۱ عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة از ناصر حسن الشیخ (532/2)

^۲ تفسیر رازی (260/1)

^۳ أضواء البیان (36/1)

2. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ
وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ (مائده: 54)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که به کسی، چنین ویژگی‌هایی بدهد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، آگاه است و دارای فضل فراوان.»

ویژگی‌هایی که در این آیه بیان شد، بر ابوبکر صدیق ﷺ و کسانی که او را در جنگ با مرتدان و از دین برگشته‌ها همراهی نمودند، منطبق می‌گردد. خداوند متعال، در این آیه، ابوبکر ﷺ و لشکریان مسلمانی را که رویاروی مرتدین ایستادند، به کامل‌ترین و برترین ویژگی‌ها ستوده است. این آیه از آن جهت دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیق ﷺ است که: «خداوند علیم می‌دانست که عده‌ای، پس از وفات رسول خدا ﷺ از دین بر می‌گردند؛ خداوند متعال نیز وعده داد که در چنان زمانی، کسانی را رویاروی مرتدین قرار می‌دهد که در مقابل مؤمنان، فروتن و در برابر کافران، سخت و نیرومند هستند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از هیچ سرزنشی باک ندارند. پس از وفات رسول اکرم ﷺ این حادثه به وقوع پیوست و عده‌ای از دین برگشتند؛ خداوند متعال، نیز وعده‌اش را تحقق بخشید و ابوبکر صدیق ﷺ را برای جهاد با مرتدین بلند کرد و به صحابه ﷺ توفیق داد تا ابوبکر ﷺ را در انجام این مهم همراهی نمایند. ابوبکر ﷺ در انجام این وظیفه از هیچ سرزنشی نهراسید و بدین‌گونه حق، پیروز شد و وعده‌ی الهی درباره‌ی جهاد بندگان برگزیده‌اش با مرتدین به

حقیقت پیوست و دلیل و حجتی برای جهانیان در مورد درستی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد.^۱

3- ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: 40)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، (بدانید که) خدا (یاریش می کند، آن گونه که پیش از این) او را یاری کرد؛ آن هنگام که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو نفر بود (و ابوبکر را به همراهش داشت. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار بودند، (ابوبکر از این نگران بود که گزندی از سوی کفار به پیامبر برسد؛ به همین سبب) پیامبر، (او را اطمینان خاطر داد و) در آن هنگام خطاب به رفیق دل سوزش گفت: غم مخور که خدا با ما است. خداوند، آرامش خود را بر او فرو فرستاد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت و خداوند) پیامبر را با سپاهسانی یاری داد که شما آنان را نمی دیدید و سخن کافران (و توطئه‌ی آنان را درباره‌ی قتل پیامبر) فرو کشید و کلمه‌ی الله پیوسته بالا است (و نور توحید، همیشه بر کفر چیره می‌باشد) و خداوند، با عزت و حکیم است.»

ابوعبدالله قرطبی می گوید: ﴿ثَانِيَ اثْنَيْنِ﴾ در این آیه، بر این دلالت دارد که ابوبکر رضی الله عنه جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ چرا که خلیفه و جانشین به کسی اطلاق می شود که در جایگاه دوم و پس از زمام دار پیشین قرار می گیرد. از ابوالعباس احمد بن عمر چنین شنیده ام که: «ابوبکر رضی الله عنه از آن جهت که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جایگاه زمام داری امت قرار گرفته، سزاوار این است که ثانی اثنین نامیده شود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین کسی بودند که راهبری امت را بر دوش کشیدند و ابوبکر رضی الله عنه دومین نفر پس از آن حضرت در

^۱ الاعتقاد از بیهقی، ص 173 و 174

عهده‌داری این مسؤولیت محسوب می‌گردد. هنگامی که برخی از قبایل عرب، مرتد شدند، ابوبکر ﷺ مردم را به اسلام فراخواند و با کسانی که به اسلام پشت کردند، جنگید و در واقع رویه‌ی رسول خدا ﷺ را در دعوت به اسلام و جهاد با کافران در پیش گرفت و به همین خاطر نیز شایسته و سزاوار این شد که درباره‌اش گفته شود: ثانی اثنین»^۱.

4- ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: 100)

یعنی: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان راضی است و این‌ها نیز از خدا خوشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده کرده که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن، نهرها جاری است و ایشان در آن جاودان می‌مانند؛ این، رستگاری بزرگی است.»

این آیه نیز بر شایستگی ابوبکر ﷺ و حقانیت خلافت وی دلالت می‌کند؛ چراکه هجرت، عملی است که بر نفس سنگین تمام می‌شود و بر خلاف میل انسان می‌باشد. لذا هر کس که برای انجام چنین تکلیف مهمی پیش قدم شود، الگوی دیگران قرار می‌گیرد. پیش دستی در هجرت، سبب دل گرمی رسول خدا ﷺ و از میان رفتن پریشانی آن حضرت بود. همین‌طور پیشگامی در نصرت و یاری نیز مایه‌ی غمگساری رسول خدا ﷺ بود. بدون تردید کسانی که کمر به یاری و خدمت رسول خدا ﷺ بستند، به افتخار بزرگی نایل شدند. ابوبکر صدیق ﷺ از آن دست مردمانی است که برای هجرت پیشگام شدند و در هر جا و مکانی آستین همت به خدمت رسول اکرم ﷺ بالا زدند؛ بنابراین پیشگامی ابوبکر ﷺ در هجرت و همراهی وی با رسول خدا ﷺ او را در رتبه‌ای از این افتخار قرار داد که نصیب هیچ کس دیگری نشد. بر همین اساس ابوبکر ﷺ از خدا خوشنود گشت و خداوند متعال نیز از او اعلان رضایت نمود و قطعاً خوشنودی خداوند، برترین و بالاترین فضل و دهشی است که

^۱ تفسیر قرطبی (147/8 و 148)

نصیب بنده می‌گردد. بی‌گمان این آیه از مهم‌ترین دلایل فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و درستی خلافت آن دو بزرگوار می‌باشد.^۱

5- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ (نور: 55)

یعنی: «خداوند، به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن‌گونه که پیشینیان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان، فاسقان (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند).»

این آیه، بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سه خلیفه‌ی دیگر منطبق می‌گردد. پذیرش این نکته که ویژگی‌های بیان شده در این آیه با خلافت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم) منطبق و برابر می‌گردد، دلیل حقانیت و شایستگی خلافت هر یک از این بزرگواران است.^۲ یکی از بزرگان سلف، ضمن تلاوت این آیه گفته است: «حقانیت خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کتاب خدا بیان شده است.»^۳

^۱ تفسر رازی (168/16 و 169)

^۲ تفسیر ابن‌کثیر (121/5)

^۳ مرجع سابق

6- ﴿ قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرٌ مِّنَ اللَّهِ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ بِأَسْ شَدِيدٍ تَقْتُلُوهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۗ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۗ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ (فتح: 16)

یعنی: «به عرب‌های بادیه‌نشین بازپس مانده (از جهاد) بگو: به زودی (برای نبرد) به سوی قومی جنگجو و پر قدرت فراخوانده خواهید شد؛ با آنان پیکار می‌کنید (و دو راه پیش رویشان می‌نهد: یا با شما می‌جنگند و) یا مسلمان می‌شوند... اگر فرمان‌برداری کنید (و به جنگ این قوم بروید)، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد و اگر مانند گذشته سربتاید، خداوند به شما عذاب دردناکی می‌رساند.» ابوالحسن اشعری می‌گوید: این آیه بر درستی خلافت ابوبکر ﷺ دلالت می‌کند.

خداوند متعال، در سوره‌ی توبه در مورد کسانی که از همراهی رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک سر باز زدند، می‌فرماید: ﴿ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ۗ إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۗ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخُلَفَاءِ ۗ ﴿٨٣﴾ (توبه: 83)

یعنی: «هرگاه خداوند، تو را (از جنگ تبوک) به نزد گروهی از آنان بازگرداند (که تو را در این جنگ، همراهی نکردند) و آنان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو (در نبرد دیگری) خروج کنند، بگو: هرگز با من (برای جهاد) حرکت نخواهید کرد و همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ (چراکه من به شما اجازه‌ی همراهی با خودم را نخواهم داد). زیرا شما نخستین بار (که به همراهی من در جنگ تبوک امر شدید)، به کناره‌گیری و خانه‌نشینی راضی و خشنود گشتید؛ پس با خانه‌نشینان (پیرمردها، زنان، کودکان و ناتوانان) بنشینید.» خداوند متعال، در آیه‌ی 15 سوره‌ی فتح به پیشینه‌ی کسانی اشاره می‌فرماید که قبلاً در جهاد شرکت نکرده‌اند و با تغییر شرایط می‌خواهند به قصد دست‌یابی به غنایم، در جنگ شرکت کنند؛ فرمان و قانون الهی در آیه‌ی 83 سوره‌ی توبه بیان شده که چنین

کسانی نمی‌توانند با مؤمنان در میدان نبرد همراه شوند. به عبارتی در آیه‌ی 15 سوره‌ی فتح، مفهوم ﴿لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا﴾ تفسیر و پردازش شده است. خداوند متعال، در آیه‌ی 16 سوره‌ی فتح ضمن اشاره به رویارویی قریب‌الوقوع مسلمانان با لشکری قوی و نیرومند، بیان می‌فرماید که اگر هنگام فراخوان عمومی برای جهاد با کفار در آن برهه‌ی زمانی همانند گذشته از حضور در میدان نبرد سربتایید، به عذاب الهی گرفتار می‌شوید. مقایسه‌ی آیات سوره‌ی فتح و توبه، این موضوع را روشن می‌سازد که بنا بر آن چه در آیه‌ی 16 سوره‌ی فتح بیان شده، شخصی که در زمان رویارویی مسلمانان با کفار قوی و نیرومند، مردم را به بسیج عمومی بر ضد کافران فرا می‌خواند، کسی غیر از رسول اکرم ﷺ است؛ چراکه خداوند در آیه‌ی 83 سوره‌ی توبه و هم‌چنین در آیه‌ی 15 سوره‌ی فتح، قانونی تعیین می‌فرماید که بر اساس آن کسانی که در گذشته از همراهی رسول خدا ﷺ در جهاد سرتافته‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند در رکاب پیامبر ﷺ و همراه وی به جهاد بروند. لذا فراخوانی که در آیه‌ی 16 سوره‌ی فتح بیان شده، از سوی کسی غیر از رسول خدا ﷺ می‌باشد و او، کسی جز ابوبکر ﷺ نیست که پس از رسول خدا ﷺ همگان را به بسیجی عمومی بر ضد مسیلمه‌ی کذاب یا فارس و روم فرا خواند.¹ مجاهد و حسن بصری رحمهما الله بر این باورند که منظور از کفار قوی و نیرومند در آیه‌ی 16 سوره‌ی فتح، فارس و روم می‌باشند؛ بنا به روایتی ابن عباس رضی الله عنهما نیز همین نظر را داشته و به روایت دیگر، ابن عباس ﷺ بر این باور بوده که منظور، بنوحنیفه (قوم مسیلمه‌ی کذاب) و رویارویی مسلمانان با آنها در روز یمامه می‌باشد. در هر صورت این آیه، بر حقانیت خلافت ابوبکر صدیق ﷺ دلالت می‌کند؛ چراکه ابوبکر ﷺ در دوران خلافتش مسلمانان را بر ضد مسیلمه و بنوحنیفه (اهل یمامه) بسیج نمود و از دیگر سو مسلمانان را به جنگ با فارس و روم نیز فراخواند. البته جنگ مسلمانان با فارس و روم در دوران عمر فاروق ﷺ با پیروزی اسلام به نتیجه رسید و از آن‌جا که آغاز نبرد با فارس و روم در زمان ابوبکر ﷺ بوده، این آیه، بیان‌گر خلافت ابوبکر ﷺ است؛ اگر برداشت ما از این آیه، خلافت عمر ﷺ باشد، باز هم حقانیت خلافت

¹ تفصیل این بحث را نگاه کنید در: الإبانة عن أصول الدین، ص 67؛ مقالات الإسلامیین (2/144)

ابوبکر ﷺ از این آیه ثابت می شود؛ زیرا ابوبکر ﷺ، عمر ﷺ را به صلاح دید خود به عنوان خلیفه پیشنهاد کرد و پیشنهادش، مورد قبول شورا و اجماع صحابه واقع شد. این آیه، بر درستی خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دلالت می کند. بدون تردید از آن جا که درستی خلافت ابوبکر ﷺ پس از رسول خدا ﷺ ثابت شد، این نکته نیز روشن می گردد که ابوبکر ﷺ از همه ی مسلمانان افضل و برتر می باشد.^۱

7- ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ

اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: 8)

یعنی: «غنايم، از آن مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده اند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می جویند و (دین) خدا و پیامبرش را یاری می رسانند. آنان، راستان (و مؤمنان راستین) هستند.»

خداوند متعال، در این آیه، مهاجرین را صادقان و مؤمنان راستین نامیده است؛ قطعاً کسی که از سوی خداوند، صادق نامیده شود، در ورطه ی دروغ نمی افتد و کنش و رویه ی صادقانه اش، تداوم می یابد. چرا که خداوند از آینده ی هر کسی آگاه است و به صداقت کسی گواهی می دهد که بر راستی و صدقش، دوام می ورزد. ابوبکر ﷺ از جرگه ی مهاجران است؛ بنابراین جانشین رسول خدا ﷺ، به گواهی قرآن، مؤمنی صادق و راستین است.^۲ لذا این آیه، بیان گر صداقت و راستی ابوبکر ﷺ و درستی خلافت وی می باشد.^۳

نشانه های خلافت ابوبکر ﷺ در احادیث:

آن دسته از احادیث رسول اکرم ﷺ که آشکارا یا به اشاره، به مسأله ی خلافت ابوبکر ﷺ می پردازند، مشهور و فراوان بوده و شهرت و تواتر این احادیث به حدی است که

^۱ الإبانة فی أصول الدیانة، ص 67

^۲ منهاج السنة (1/135)؛ الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (4/107)

^۳ عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (2/538)

جایی برای انکار آن نمانده است.^۱ در این بخش به برخی از احادیث رسول اکرم ﷺ در موضوع خلافت ابوبکر ﷺ می پردازیم:

1- جبیر بن مطعم ﷺ می گوید: زنی نزد رسول اکرم ﷺ آمد؛ رسول اکرم ﷺ به او امر فرمودند که دوباره نزد ایشان بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (و شما از دنیا رفته بودید)، چه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: (إِن لَّمْ تَجِدْنِي فَاتِي أَبَا بَكْرٍ) یعنی: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو.»^۲

ابن حجر رحمه الله می گوید: «در حدیث، بدین نکته اشاره شده که انجام وعده‌ها و قرارهای رسول اکرم ﷺ بر عهده‌ی جانشین آن حضرت ﷺ می باشد...»^۳

2- حذیفه ﷺ می گوید: در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که آن حضرت ﷺ فرمودند: (إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدْرَ بَقَائِي فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي...) ^۴ یعنی: «من، نمی دانم چه قدر در میان شما می مانم؛ پس از دو نفری که پس از من هستند، پیروی کنید» و به ابوبکر و عمر اشاره کردند.

رسول اکرم ﷺ در این حدیث به صراحت بیان می کنند که به دو خلیفه‌ی پس از من (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید و از آنان پیروی نمایید؛ رسول اکرم ﷺ از آن جهت به پیروی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دستور دادند که آنان، سیرتی نیک و باطنی درست داشتند؛ این حدیث، به مسأله‌ی خلافت نیز اشاره می کند.^۵

3- رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ أَنِّي أَنْزَعُ عَلَي حَوْضِي أُسْقِي النَّاسَ فَجَاءَنِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَّ مِنْ يَدِي لِيُرْوِحَنِي فَنَزَعَ الدَّلْوَيْنِ وَ فِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، فَجَاءَ ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ فَلَمْ أَرَ نَزْعَ رَجُلٍ قَطُّ أَقْوَى مِنْهُ حَتَّى تَوَلَّى النَّاسَ وَالْحَوْضَ

^۱ همان مرجع (539/2)

^۲ مسلم (4/1856 و 1857)؛ بخاری، شماره‌ی 3659

^۳ فتح الباری (7/24)

^۴ سلسلة الأحاديث الصحيحة از آل بانی (3/233 و 236)

^۵ تحفة الأحوذی بشرح الترمذی (10/147)

مالآن یتفجر) یعنی: «در خواب دیدم که از حوض خود آب می کشم و به مردم می دهم؛ (در این بحبوحه) ابوبکر آمد و دلو را از دستم گرفت تا مرا آسوده کند (و به من کمک نماید). ابوبکر دو دلو آب کشید و در کشیدن آب ضعیف بود؛ خداوند، او را مورد مغفرت قرار می دهد. سپس عمر آمد و دلو را از ابوبکر گرفت؛ من هرگز ندیدم که کسی قوی تر از عمر، آب بکشد؛ مردم (پس از آن که سیراب شدند) رفتند و آب هم چنان می جوشید.»^۱

امام شافعی رحمه الله می گوید: «خواب انبیا، نوعی وحی است؛ در این که رسول خدا ﷺ فرمودند: (ابوبکر ﷺ در کشیدن آب ضعیف بود)، اشاره ای است به دوران اندک خلافت ابوبکر ﷺ و مشغولیت وی به جنگ با مرتدان و در نتیجه عدم دست یابی به فتوحات گسترده ای که در دوران دراز مدت خلافت عمر ﷺ نصیب مسلمانان و خلافت اسلامی گردید.»^۲

4- عایشه ی صدیقه رضی الله عنها می گوید: رسول اکرم ﷺ در بیماری ارتحال خود به من فرمودند: (أدعی لی أبابکر أباک و أخاک حتی أکتب کتاباً فإنی أخاف أن یتمنی متمنٌ و یقول قائلٌ: أنا أولى. و یأبی الله و المؤمنون إلا أبابکر) یعنی: «پدرت ابوبکر و برادرت را به نزد من بخوان تا وصیتی بنویسم؛ چرا که من از این می ترسم که کسی آرزوی خلافت در سر پیوراند و به آن طمع ورزد و کسی ادعا کند که (برای خلافت) سزاوارتر است؛ در حالی که خداوند متعال و مؤمنان، جز ابوبکر را (برای خلافت) نمی پسندند.»^۳

این حدیث، فضیلت ابوبکر صدیق ﷺ را کاملاً روشن می سازد و به مسایلی اشاره می کند که امکان وقوع آن پس از وفات رسول خدا ﷺ بر سر جانشینی آن حضرت ﷺ وجود داشت و از این خیر می دهد که مسلمانان، به خلافت کسی جز ابوبکر ﷺ راضی نمی شوند. بنا بر اشاره ی حدیث، این امکان وجود داشت که در مورد جانشینی رسول خدا ﷺ اختلاف

^۱ روایت مسلم از ابوهیره (1861/4 و 1862)

^۲ الإعتقاد از بیهقی، ص 171

^۳ مسلم (1857/4)

نظر به وجود آید که البته چنین نیز شد. اما پس از رایزنی، همه‌ی صحابه در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه به اتفاق نظر و اجماع رسیدند.^۱

5- عبیدالله بن عبدالله می‌گوید: به نزد عایشه رفتم و گفتم: آیا از بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم می‌گویی؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: «بله؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌حال شدند و پرسیدند: (أصلی الناس) یعنی: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستید. فرمودند: (ضعوا لی ماءً فی المخبض) یعنی: «برایم ظرفی را آب کنید.» چنان کردیم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وضو گرفتند و خواستند برخیزند که ضعف، بر ایشان چیره شد و بیهوش شدند؛ زمانی که به خود آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستید. فرمودند: «برایم ظرف را آب کنید.» چنان کردیم و ایشان وضو گرفتند و خواستند برخیزند که دوباره سست و بیهوش شدند؛ وقتی به هوش آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ در انتظار شما هستید.. مردم در مسجد منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند تا با ایشان نماز عشا را ادا کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه پیام فرستادند که برای مردم امامت دهد؛ پیک نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند که با مردم نماز بگزارد. ابوبکر رضی الله عنه که مرد نازک‌دلی بود، به عمر رضی الله عنه گفت: «تو جلو شو و با مردم نماز بگزار.» عمر رضی الله عنه گفت: «تو، به این کار سزاوارتری.» در آن روزها ابوبکر رضی الله عنه امامت می‌داد تا این که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس سبکی و بهبود کردند و بر دو نفر که یکی از آنان عباس رضی الله عنه بود، تکیه دادند و برای ادای نماز ظهر به مسجد رفتند؛ در آن حال ابوبکر رضی الله عنه برای مردم نماز ظهر را امامت می‌داد؛ ابوبکر رضی الله عنه با دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست عقب برود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او اشاره کردند عقب نرو و به آن دو نفر فرمودند تا ایشان را کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانند؛ آن‌ها چنان کردند و ابوبکر رضی الله عنه در حال ایستاده، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که نشسته بودند، اقتدا کرده بود و مردم نیز به امامت ابوبکر رضی الله عنه نماز می‌گزاردند. عبیدالله می‌گوید: نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: آیا آن‌چه را که عایشه رضی الله عنها در مورد وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته، برایت بازگو کنم؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: بگو. من

^۱ عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (542/2)

نیز گفته‌های عایشه را درباره‌ی وفات پیامبر ﷺ برای ابن عباس رضی الله عنهما بازگو کردم؛ ابن عباس ﷺ چیزی از آن را انکار نکرد و گفت: «آیا عایشه رضی الله عنها مردی را که با عباس ﷺ بود، نام برد؟» گفتم: نه. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «آن شخص، علی ﷺ بود.»^۱

نکاتی از این روایت برداشت می‌شود که می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) فضیلت ابوبکر صدیق ﷺ و برتری او بر تمام صحابه ﷺ.

ب) شایستگی ابوبکر ﷺ و حقانیت خلافت وی.

ج) هرگاه امام جماعت، بنا بر عذری از حضور در مسجد باز بماند، شخصی که شرایط برتر و بهتری دارد، به جایش امامت می‌دهد.

د) فضیلت عمر فاروق ﷺ نیز از این روایت معلوم می‌شود و واضح می‌گردد که او، در مقام پس از ابوبکر صدیق ﷺ می‌باشد؛ چرا که ابوبکر ﷺ تنها به عمر ﷺ پیشنهاد کرد جلو شود و برای امامت به شخص دیگری روی نیاورد.^۲

6- عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: زمانی که رسول خدا ﷺ وفات نمودند، انصار پیشنهاد کردند یک امیر از ما تعیین شود و یک امیر هم از مهاجران؛ عمر ﷺ در پاسخ پیشنهاد انصار چنین گفت: «ای گروه انصار! مگر نمی‌دانید رسول خدا ﷺ به ابوبکر ﷺ دستور دادند تا برای مردم امامت دهد؟ پس کدامین شما این را می‌پسندد که خودش را جلوتر از ابوبکر ﷺ بداند؟» انصار گفتند: «پناه بر خدا از این که خواسته باشیم بر ابوبکر ﷺ برتری بجویم و یا خود را برتر از او بدانیم.»^۳

7- علی ﷺ می‌گوید: «زمانی که رسول خدا ﷺ وفات نمودند، جوانب تعیین امیر را بررسی کردیم و دیدیم که رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را برای نماز جلو کردند؛ لذا به این نتیجه

^۱ مسلم، شماره‌ی 418؛ بخاری، شماره‌ی 687

^۲ شرح النووی (137/4)

^۳ المستدرک (67/3)

رسیدیم که کسی را برای دنیایمان برگزینیم که رسول خدا ﷺ، او را برای دینمان برگزیدند؛ بنابراین ابوبکر ﷺ را جلودار و امیر کردیم.^۱

ابوالحسن اشعری رحمه الله می گوید: «پیش نمازی ابوبکر ﷺ به دستور رسول خدا ﷺ دلیلی است بر این که ابوبکر ﷺ در میان صحابه ﷺ از همه عالم تر بوده و بیش از دیگران به دانش قرائت، آگاهی داشته است؛ چرا که در حدیث صحیح آمده است: (يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرَأَهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمَهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً فَأَكْبَرَهُمْ سُنًّا فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنِّ سَوَاءً فَأَقْدَمَهُمْ إِسْلَامًا) یعنی: «داناترین هر قوم به کتاب خدا، آنان را امامت می دهد و اگر همگی، در دانش قرائت یکسان بودند، کسی امامت می دهد که به سنت آگاه تر باشد و چنانچه در سنت شناسی نیز برابر بودند، کسی جلو می شود که سن بیشتری دارد و اگر هم سن و سال بودند، کسی امامت می دهد که جلوتر مسلمان شده است.» ابن کثیر رحمه الله می گوید: «این سخن ابوالحسن اشعری است که باید آن را با آب طلا نوشت؛ چرا که تمام این ویژگی ها در ابوبکر صدیق ﷺ جمع شده بود.»^۲

اهل سنت در مورد این که آن چه در احادیث در مورد خلافت ابوبکر ﷺ آمده، صریح است و یا پوشیده و از باب اشاره، دو گفتار و باور متفاوت دارند:

الف) برخی از جمله حسن بصری، احمد بن حنبل و عده ای از اهل حدیث^۳ بر این باورند که احادیث وارد شده در موضوع خلافت ابوبکر ﷺ از نوع پوشیده و از باب اشاره است. دلیل این دسته، این است که رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را برای نماز جلو کردند و دستور دادند تمامی درهایی را که به مسجد باز می شود، ببندند جز در خانه ی ابوبکر را.

ب) باور عده ای از جمله ابو محمد بن حزم و برخی از اهل حدیث بر این است که احادیث وارد شده در مورد خلافت ابوبکر ﷺ صریح می باشد و به احادیث 3، 2، 1 و 4 استناد می کنند که پیش از این آورده ایم.

^۱ طبقات ابن سعد (3/183)

^۲ البداية و النهاية (5/265)

^۳ منهاج السنة از ابن تیمیة (1/134 و 135)

بنده، در جمع بندی این موضوع به این نتیجه رسیده‌ام که رسول خدا ﷺ مسلمانان را به این دستور نداده‌اند که ابوبکر ﷺ باید در جایگاه خلافت و جانشینی ایشان قرار بگیرد؛ بلکه آن چه رسول خدا ﷺ در این باره فرموده‌اند، ساختاری خبری دارد که ایشان، از سوی خدای متعال، مسلمانان را از این خبردار می‌کنند که آن‌ها، ابوبکر ﷺ را به خاطر صفات و ویژگی‌های بی نظیرش که در قرآن و سنت به آن اشاره شده و او را بر تمام امت محمد مصطفی ﷺ برتری داده است، به عنوان خلیفه برمی‌گزینند.¹

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «آن چه از بررسی روایات برمی‌آید، این است که پیامبر اکرم ﷺ در قالب اقوال و افعال متعددی، مسلمانان را به این رهنمون شدند که آن‌ها، ابوبکر ﷺ را به خلافت می‌رسانند؛ اسلوب روایات، نشان می‌دهد که اشاره‌ی رسول خدا ﷺ در مورد خلافت ابوبکر ﷺ به گونه‌ای است که ایشان به خلافت ابوبکر ﷺ خرسند هستند و خلافت وی را می‌ستایند؛ حتی خواسته‌ی رسول خدا ﷺ بر این بود که به طور صریح ابوبکر ﷺ را به جانشینی خود بگمارند؛ اما بدان سبب که دانستند، مسلمانان بر خلافت ابوبکر ﷺ اجماع می‌کنند، از نوشتن حکم خلافت ابوبکر ﷺ منصرف شدند... دلایل زیادی وجود داشت که بر خلافت ابوبکر ﷺ تأکید می‌کرد و همین، صحابه ﷺ را بر آن داشت تا با درک و شناخت دلایل موجود در مورد خلافت ابوبکر ﷺ، به جانشینی وی اتفاق کنند. عمر بن خطاب ﷺ در حضور مهاجرین و انصار سخن گفت و چنین فرمود: «در میان شما کسی نیست که به حد و پایه‌ی ابوبکر ﷺ برسد یا از او پیش افتاده باشد.» نصوص بسیاری، درستی خلافت ابوبکر ﷺ را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که خداوند متعال و رسول اکرم ﷺ ابوبکر ﷺ را شایسته‌ی خلافت دانسته‌اند؛ مسلمانان، با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و بر پایه‌ی فضایی که از ابوبکر ﷺ در کتاب و سنت سراغ داشتند، وی را به خلافت برگزیدند و بدین گونه ابوبکر ﷺ بنا بر نص و به اجماع تمام صحابه ﷺ به خلافت رسید. البته نصوص وارد شده در مورد خلافت ابوبکر ﷺ بیان‌گر این است که خدا و رسول، ابوبکر را شایسته‌ی خلافت دانستند و به حقانیت آن اشاره کردند؛ نصوص، صحابه را بر این

¹ نگاه کنید به: عقیده اهل السنة و الجماعة (548/2)

ره نمود که خداوند متعال، خلافت ابوبکر را مقدر نموده و همین طور نیز شد. باید دانست که اشاره‌ی نصوص به خلافت ابوبکر[ؓ] از صدور حکم وی به عنوان خلیفه، رساتر و سرآمدتر بود و جلوه‌ی بهتری داشت؛ چراکه با صدور حکم در مورد خلافت ابوبکر[ؓ]، وی تنها بر پایه‌ی عهد و پیمان صحابه با خدا به خلافت می‌رسید؛ اما مسلمانان، ابوبکر[ؓ] را بدون حکم یا قرار قبلی بر اساس نصوصی که این کار را درست و سزاوار می‌دانست، به عنوان خلیفه برگزیدند و این، بیان‌گر این است که ابوبکر[ؓ] در حد و اندازه‌ای از فضیلت قرار داشت که او را از دیگران متمایز ساخت و باعث شد تا مسلمانان، او را بیش از دیگران شایسته و سزاوار خلافت بدانند...^۱

اجماع امت در مورد خلافت ابوبکر صدیق[ؓ] :

اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر[ؓ] بیش از همه سزاوار جانشینی رسول خدا^ﷺ بود؛ چراکه فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرم^ﷺ در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار دادند و امام جماعت نمودند؛ صحابه[ؓ] کنه این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکر[ؓ] اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکر[ؓ] مخالفت نوزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابه[ؓ] بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکر[ؓ] بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف‌شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکر[ؓ] مخالفت نکرد.^۲ از سعید بن زید سوال شد: «کی با ابوبکر[ؓ] بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول خدا^ﷺ وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند.»^۳ صحابه[ؓ] و هم‌چنین اهل

^۱ منهاج السنة (1/139-141)؛ مجموع الفتاوی (47/35)

^۲ عقیده اهل السنة فی الصحابة (2/550)

^۳ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ از ابراهیم شعوط، ص 101

سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر ﷺ سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.^۱ اینک به برخی از اقوال علما در این زمینه می‌پردازیم:

(الف) خطیب بغدادی رحمه الله می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر خلافت ابوبکر صدیق ﷺ اجماع کردند و او را خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نامیدند و هیچ کس دیگری را بدین نام، صدا نزدند؛ گفته شده که رسول خدا ﷺ در میان سی هزار مسلمان وفات نمودند؛ تمام این عده، به ابوبکر ﷺ، خلیفه‌ی رسول خدا می‌گفتند و پس از رسول اکرم ﷺ ابوبکر را به خلافت برگزیدند.^۲»

(ب) ابوالحسن اشعری رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال، مهاجران و انصار و پیشگامان مسلمان را ستوده و در موارد مختلف از آنان تعریف کرده است؛ خداوند متعال، درباره‌ی کسانی که در زیر درخت با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، چنین فرموده است:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾ (فتح: 18)

یعنی: «به تحقیق که خداوند، از مؤمنان راضی گشت بدان‌گاه که زیر درخت با تو بیعت کردند...».

همین کسانی که خداوند آنان را ستوده است، بر خلافت ابوبکر ﷺ اجماع کردند، با او بیعت نمودند و او را خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نامیدند؛ این‌ها، به فضیلت ابوبکر ﷺ به خوبی آگاه بودند و او را در برخورداری از تمام ویژگی‌های نیک از قبیل علم، تقوا، درست‌اندیشی و راهبری امت، برتر از دیگران می‌شناختند.^۳

(ج) عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق ﷺ به اجماع صحابه تحقق یافت؛ صحابه‌ی کرام ﷺ تمام تلاششان را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبر ﷺ بکار بستند... آنچه در مورد بیعت نکردن علی ﷺ در ابتدای امر گفته شده، دروغی بیش نیست؛ بله، علی ﷺ در سقیفه حضور نداشت و از غم وفات رسول اکرم ﷺ

^۱ عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (2/550)

^۲ تاریخ بغداد (10/130)

^۳ الإبانة عن أصول الديانة، ص 66

خلوت گزیده بود؛ اما در حضور دیدگان مردم و در میان جمع زیادی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.^۱

د) ابوبکر باقلانی رحمه الله در بحث اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: «مسلمانان، در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه و اطاعت از وی اجماع کردند و از این جهت اطاعت از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همگان لازم و واجب شد. باری ابوبکر رضی الله عنه در خلال خطبه ای گفت: «مرا می توانید بر کنار کنید؛ چرا که من، خودم را بهترین شما نمی دانم.» علی رضی الله عنه این گفته ی ابوبکر رضی الله عنه را چنین پاسخ داد: «ما، تو را عزل نمی کنیم و اصلاً چنین نمی خواهیم؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را برای دینمان جلو کردند؛ پس ما چگونه به تو در امر دنیایمان راضی نشویم؟» اشاره ی علی رضی الله عنه به ماجرای امامت ابوبکر رضی الله عنه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور دادند با مردم نماز بگزارد. علی رضی الله عنه به امارت و سرپرستی ابوبکر رضی الله عنه در حج اشاره کرد و آن را دلیل دیگر شایستگی ابوبکر رضی الله عنه برای خلافت برشمرد: «و تو را بر ما امیر فرمود...» ابوبکر صدیق رضی الله عنه برترین، مؤمن ترین، آگاه ترین و داناترین شخص امت بود.^۲

مباحثی پیرامون خلافت اسلامی و خلیفه

خلافت اسلامی، شیوه ای است که امت اسلامی آن را برای زمامداری امور مسلمانان برگزیده و بر آن اجماع نموده تا از طریق آن، امور جامعه ی اسلامی را سامان بخشد و مصالح امت را تأمین نماید. پیدایش و شکل گیری خلافت اسلامی، ضرورت گریزناپذیر و ناگسستنی امت اسلامی است؛ همین نیاز شدید امت به تشکیل خلافت، دلیل شتاب صحابه برای تعیین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. امام ابوالحسن ماوردی می گوید: «خداوند، قدرتش را نمایان کرد و برای امت، کسی را به ریاست رسانید و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نمود که امت را

^۱ نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص 361 - روایات صحیح، بیان گر این است که علی رضی الله عنه یک روز پس

از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله (روز سه شنبه 13 ربیع الاول) با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نموده است. (مترجم)

^۲ الإنصاف فیما یجب إعتقاده ولا یجوز الجهل به، ص 65

گرد آورد و راهبری آن‌ها را عهده‌دار شد تا مصالح جامعه، توسط آموزه‌ها و قوانین دینی تأمین گردد و یک پارچگی و وحدت کلمه بر اساس پیروی از خلیفه حفظ شود. بنابراین خلافت اسلامی شکل گرفت تا با پی‌ریزی پایه‌های حکومت اسلامی، مصالح عمومی مسلمانان سامان‌دهی شود و حقوق و خواسته‌های آحاد جامعه تحقق یابد و زمام‌داران و والیان مناطق مختلف قلمرو حکومت اسلامی، از سوی خلیفه مشخص شوند.^۱

امت اسلامی، پس از وفات رسول خدا ﷺ با مشکلات زیادی روبرو شد؛ وضعیت آن برهه‌ی زمانی چنین ایجاب می‌کرد تا مسلمانان، زود و حکیمانه برای سامان‌دهی امور خویش اقدام کنند و هیچ عرصه و زمینه‌ای نگذارند که امت، دچار پراکندگی شود؛ چرا که با وفات رسول اکرم ﷺ بیم آن می‌رفت که سستی و دودلی در برخی رخنه کند و گستره‌ی آن، به ارکان و پایه‌هایی که رسول خدا ﷺ بنا نمودند، آسیب برساند.^۲

شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده است.^۳ گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.. تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.^۴

^۱ الأحكام السلطانية، ص 3

^۲ عصر الخلفاء الراشدين، نوشته‌ی دکتر فتحیه نبرای، ص 22

^۳ مرجع سابق، ص 23

^۴ الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 58

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي

الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: 59)

یعنی: «ای اهل ایمان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و از از کارداران و فرمانروایان

مسلمان خود فرمان برداری نمایید.»

همچنین می‌فرماید: ﴿يَنْدَأُورِدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ

بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ

عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾ (ص: 26)

یعنی: «(خداوند به داوود، فرمود) ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه‌ی خود ساختیم؛

پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه حق

منحرف می‌سازد. کسانی که از راه حق منحرف می‌شوند، به خاطر آن که روز حساب

(قیامت) را فراموش می‌کنند، عذاب سختی (در پیش) دارند.»

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حِجَّةَ لَهُ وَ مَنْ

مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ)^۱ یعنی: «کسی که دست از اطاعت (حاکم

عدل گستری که شرایع دینی را اجرا می‌کند) بکشد، روز قیامت هیچ دلیل (و عذر موجهی)

ندارد و هر کس در حالی بمیرد که در گردن (و بر عهده‌اش) بیعتی نیست، بر مرگ جاهلی

مرده است.»^۲

در مورد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر ﷺ این نکته در خور توجه است که صحابه ﷺ

پیش از خاک سپاری رسول خدا ﷺ گرد آمدند تا به اتفاق هم خلیفه‌ای تعیین کنند؛

^۱ مسلم (3/1478)

^۲ منظور از مرگ جاهلی، این است که مرگش بر صفت و ویژگی دوره‌ی پرهج و مرج جاهلیت و بر

ضلالت و گمراهی است. (مترجم)

ابوبکر ﷺ نیز دلیل پذیرش مسئولیت خلافت را ترس از بروز فتنه به سبب عدم تعیین خلیفه بیان نمود.^۱

شهرستانی در این باره می گوید: «نه در قلب ابوبکر ﷺ و نه در قلب هیچکس دیگری، این نیامد که نبود حاکم برای مسلمانان درست باشد. همه‌ی دلایل، حاکی از آن است که صحابه‌ی کرام به عنوان مسلمانان صدر اسلام و کسانی که ایمان و باورهای دینیشان دست‌خوش دگرگونی نشده بود، بر ضرورت وجود خلیفه اتفاق نظر داشتند و بر پایه‌ی همین ضرورت، بر تعیین خلیفه اجماع کردند که خود، دلیل قاطعی بر وجوب تعیین خلیفه می‌باشد.»^۲ بررسی دقیق و منصفانه‌ی جریان تعیین خلیفه، نادرستی این مسأله را روشن می‌سازد که شتاب صحابه برای تعیین خلیفه بلافاصله پس از وفات رسول خدا ﷺ به خاطر جاه‌طلبی بوده است!^۳

ابن خلدون، خلافت را این چنین تعریف کرده است: «خلافت، عبارت است از زمام‌داری اموری که به خلیفه ارجاع می‌شود تا با نظر داشت مصالح دنیوی و اخروی همگان و بر مبنای دیدگاه‌ها و داده‌های شرعی به انجام رسد؛ با توجه به این که از دید شارع، اعتبار و حیثیت مسایل دنیوی بر اساس مصالح اخروی است، لذا خلافت، در حقیقت عبارت است از نمایندگی شارع برای حراست و پاسداری از دین و کاربرد راهبردهای دنیوی در این جهت.»^۴

علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق ﷺ بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است. با وجودی که برخی از این شرایط در کتاب پیش

^۱ الخلفاء و الخلفاء الراشدون، ص 59

^۲ الملل و النحل (83/7)؛ نگاه کنید به: نظام الحکم از محمود خالدی، ص 237 تا 248

^۳ الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 49

^۴ المقدمة، ص 191

روی شما به صورت پراکنده بیان شده، برای جمع‌بندی کلی این شرایط به طور مختصر شرایط خلافت را از نگاه ندوی بازگو می‌کنیم:

(الف) یکی از مواردی که ابوبکر رضی الله عنه را ممتاز و برجسته می‌نماید، این است که ابوبکر رضی الله عنه پس از پذیرش اسلام در تمام مدت زندگانش، مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بارها خود آن حضرت صلی الله علیه و آله بدین نکته گواهی دادند و ابوبکر رضی الله عنه را به نیابت خود در ارکان اساسی دین گماشتند و در موارد زیادی در حیات خود بسیاری از امور مهم را به ابوبکر رضی الله عنه واگذار کردند؛ ابوبکر رضی الله عنه آن‌چنان مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به مناسبت‌های مختلف و بلکه در برهه‌های حساس زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان همراه گشت و در مواردی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به افتخار همراهی با ایشان مفتخر گشت که تنها از افراد قابل اعتماد و مورد اطمینان درخواست همراهی می‌شود.

(ب) دلیل دیگر تمایز و برجستگی ابوبکر رضی الله عنه این است که او در مقابل جریان‌ها و طوفان‌های شدیدی که به قصد نابودی و ریشه‌کنی دین و از میان‌بردن زحمت‌ها و ثمرات دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکل گرفت، چون کوهی استوار، پایداری ورزید؛ ابوبکر رضی الله عنه در شرایطی رویاروی این جریان‌ها ایستاد که قلوب بسیاری از مؤمنان راستین لرزید؛ ابوبکر رضی الله عنه در آن وضع آشفته و بحرانی، با صداقت و پایداری بی‌نظیرش، از عهده‌ی مسؤلیت‌ش برآمد، پرده از چشم‌ها کنار زد و غبار از گوهر دین و عقیده‌ی صحیح زدود.

(ج) چهرگی و تمایز ابوبکر رضی الله عنه را می‌توان در فهم و شناخت درستش از اسلام جستجو کرد؛ آری می‌توان ابوبکر رضی الله عنه را در دوره‌ی زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برتر و برجسته‌تر از همه یافت که در حالات و موارد مختلف از دیگران متمایز می‌گردد.

(د) یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز ابوبکر رضی الله عنه این بود که بر حفظ و ماندگاری اصالت دین به همان شکل و ساختار زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه‌ای غیرت می‌ورزید که هیچ‌کسی بر آبرو، همسر، مادر و فرزندانش چنان غیرتی ندارد؛ ابوبکر رضی الله عنه به اندازه‌ای برای حفظ و ماندگاری دین، همت و غیرت نشان می‌داد که هیچ چیزی او را از این مسیر باز نمی‌داشت و بی‌آن‌که از چیزی بترسد یا در چیزی طمع ورزد، تمام تلاشش را برای بقای دین به کار

می‌برد و اگر یاران و نزدیکانش بنا به دلایلی که برای خود داشتند، او را همراهی نمی‌کردند، باز هم از هیچ تلاشی برای صیانت از آیین محمدی دریغ نمی‌کرد. (ه) ابوبکر صدیق ﷺ خیلی باریک‌بین بود تا خواسته‌ها و سفارش‌های رسول خدا ﷺ را اجرا کند؛ وی برای انجام خواسته‌های رسول اکرم ﷺ به اندازه‌ی مویی منحرف نشد و در این مسیر چانه‌زنی هیچ کسی را نپذیرفت و از هیچ سرزنشی نیز نهراسید. (و) امتیاز دیگر ابوبکر ﷺ این است که او نسبت به دنیا به قدری بی‌رغبت بود که تنها رسول خدا ﷺ را می‌توان در بی‌رغبتی به دنیا، برتر و والاتر از او دانست و بس؛ چه دلیلی در مورد زهد ابوبکر ﷺ بالاتر از این که وی، هرگز نخواست سلسله‌ی زمام‌داری امت را همانند حکومت‌های فارس و روم در خانواده‌اش موروثی کند و شالوده‌ی حکومت را در قالب خانواده‌ای سلطنتی بنا نماید.^۱

تمام این ویژگی‌ها و شرایط در ابوبکر ﷺ وجود داشت و در شخصیت وی چه در زمان رسول خدا ﷺ و چه پس از آن که به خلافت رسید، به گونه‌ای پدیدار گشت که تردیدناپذیر و غیرقابل انکار می‌باشد...^۲ علاوه بر این باید دانست که بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه‌ی بنی ساعده با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکر ﷺ بیعت کردند.^۳ آن‌چه در سقیفه گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را تبیین نمود که می‌توان از آن دست، به این موارد اشاره کرد:

1- تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.

2- بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.

^۱ المرتضی، سیره‌ی ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب، ص 65

^۲ سیره‌ی ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب، ص 67

^۳ الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص 66

3- باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجه‌ی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.

4- خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.

5- آنچه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.¹

6- فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.

دکتر توفیق شاوی ضمن بررسی شورای صحابه در دوران خلفای راشدین، گفتمان سقیفه را مورد کنکاش قرار داده و چنین نتیجه‌گیری نموده که:

الف) نشست سقیفه، نشان داد که مشورت آزادانه و رایزنی در فضای باز به عنوان یکی از آموزه‌های صریح قرآن، مبنا و پایه‌ی تشکیل حکومت می‌باشد. پایبندی صحابه رضی الله عنهم به آموزه‌های دین، آنان را به اجماع و اتفاق نظر در مورد تعیین خلیفه رسانید؛ به عبارت دیگر محور اصلی اجماع صحابه در سقیفه، آیاتی از قرآن بود که به اصل شورا و مشورت دستور می‌دهد. اجماع صحابه در سقیفه، بیان‌گر و مؤکد این است که شورا، اصل و پایه‌ی تشکیل دولت اسلامی می‌باشد و نخستین اصل قانون اساسی مورد اجماع در حاکمیت دینی است که برگرفته از نصوص کتاب و سنت می‌باشد.

ب) سقیفه‌ی بنی‌ساعده، نشان می‌دهد که انتخاب رییس دولت یا حکومت اسلامی و تعیین اختیاراتش، بر اساس شورا و بیعت است؛ انتخاب و بیعت آزادانه و یا به تعبیر امروزی

¹ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 256

قانون اساسی، در قبال اختیاراتی که به رییس حکومت می دهد، شرایط و وظایفی نیز پیش رویش می نهد و می توان تفویض اختیارات و شرح وظایف حاکم اسلامی را اصل دیگری از قانون اساسی حکومت اسلامی دانست که در سقیفه مورد اجماع صحابه واقع شد.

ج) در سقیفه بنی ساعده بر مبنای دو اصل پیشین، ابوبکر ﷺ به اجماع صحابه به جانشینی رسول خدا ﷺ انتخاب شد تا به عنوان نخستین خلیفه دولت اسلامی، انجام وظیفه نماید.^۱ البته انتخاب ابوبکر ﷺ در سقیفه بنی ساعده، جنبه معرفی داشت و تفویض نهایی خلافت به وی در روز بعد و پس از بیعت عمومی مردم با او در مسجدالنبی ﷺ تحقق یافت.^۲

در صفحات بعد، به بررسی بیعت عمومی مردم با ابوبکر ﷺ خواهیم پرداخت.

^۱ فقه الشوری و الإستشارة از دکتر توفیق شاوی، ص 140

^۲ مرجع سابق، ص 142

مبحث دوم

بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

بیعت عمومی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه :

روز پس از گردهمایی سقیفه و بیعتی که با ابوبکر رضی الله عنه صورت گرفت، مسلمانان برای بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه جمع شدند؛ عمر فاروق رضی الله عنه در آن روز نقش مهمی در بیعت عموم مسلمانان با ابوبکر رضی الله عنه داشت.^۱ انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه یک روز پس از آن که با وی در سقیفه بیعت شد، بر منبر نشست؛ عمر رضی الله عنه برخاست و پیش از ابوبکر رضی الله عنه سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی، چنین گفت: «ای مردم! من دیروز به فکر و اندیشه‌ی خود به شما سخنانی گفتم که نه از آن‌چه در کتاب خدا یافته‌ام، بود و نه از آن‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن سفارش فرموده‌اند؛ چرا که من چنین می‌پنداشتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر در میان ما می‌ماند و ما را راهبری می‌کنند.^۲ خداوند متعال، در میان شما کتابی باقی نهاده که مایه‌ی هدایت و ره‌یابی است؛ پس اگر به این کتاب تمسک ورزید، خداوند بلند مرتبه، شما را به راه راست ره می‌نماید؛ همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هدایت کرده است. خدای متعال، اراده‌ی شما را بر این هماهنگ فرموده تا زمام‌داری امور خویش را به بهترین خود یعنی یار دل‌سوز رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که در سفر هجرت با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود، واگذار کنید؛ پس برخیزید و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کنید.» مردم برخاستند و به طور عمومی و همگانی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند. ابوبکر رضی الله عنه پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: «ای مردم! مرا در حالی به امارت خویش گماشتید که (گمان نمی‌کنم) بهترین شما باشم؛ پس اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار کردم، اصلاح

^۱ عصر الخلفاء الراشدين، ص 30

^۲ عمر فاروق رضی الله عنه با این سخنان، به اشتباه خود در روز وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذعان می‌کند که گفته بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند و... نگاه کنید به: نهاية الارب نویری. (مترجم)

کنید. صداقت و راستی، (چون) امانت است (که خوب و کامل ادا شده) و دروغ، کمال خیانت؛ کسی که در بین شما ضعیف (و حق باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا، حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده)، در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به ذی حق باز پس دهم). هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نمی کنند مگر آن که خدای متعال، آن‌ها را خوار و ذلیل می گرداند و فحشا و بدکاری در هیچ قومی گسترش نمی یابد مگر که خدای متعال، همه‌ی آن‌ها را به بلا و عذابی عمومی گرفتار می سازد. از من تا زمانی که از خدا و رسولش اطاعت می کنم، فرمان پذیرید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول، سرتافتم، نباید از من اطاعت کنید. خداوند، شما را مورد رحمت خود قرار دهد؛ برای نماز برخیزید.^۱

در صحیح امام بخاری رحمه الله نیز به بیعت عمومی صحابه رضی الله عنهم با ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشاره شده است.^۲

این خطبه‌ی شکوهمند با آن که مختصر و کوتاه می باشد، از بارزش ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می آید؛ چرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می پردازد و بر این تأکید می کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می فرماید و از فحشا و بدکاری بر حذر می دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم گسیختگی جامعه می باشد.^۳ بررسی سخنرانی‌ها و رخدادهای پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، این زمینه را برای

^۱ البدایة و النهایة (305/6) - آن گونه که برخی از سیرت نگاران، نگاشته اند، منظور از نماز در این

گفتار ابوبکر رضی الله عنه، نماز بر جنازه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (مترجم)

^۲ نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی 7219

^۳ التاریخ الإسلامی (28/9)

پژوهش گر فراهم می آورد تا سیمای حکومت اسلامی دوره ی خلافت راشد را بهتر بشناسد. آنچه در این پهنه ، بیش تر جلوه می نماید، موارد ذیل است:

1- مفهوم بیعت:

علما، تعریف های گوناگونی از بیعت ارائه داده اند. ابن خلدون، بیعت را این چنین تعریف کرده است: «بیعت، پیمانی است که بر اطاعت ولی امر و کاردار مسلمان بسته می شود.»^۱ برخی هم بیعت را هم پیمانی بر مبنای اسلام دانسته اند^۲ و عده ای بیعت را عهد و میثاق استوار برای حفظ و اقامه ی کتاب و سنت، تعریف کرده اند.^۳ مسلمانان، به هنگام بیعت با امیر و کاردار خود، به نشان بستن پیمانی استوار، دست در دستش می نهند. کلمه ی بیعت، آن گونه که معلوم است از ریشه ی بیع به معنای داد و ستد گرفته شده و به جهت همانندی و تشابه با دست دادن فروشنده و خریدار، بدین اسم نامیده شده است.^۴

آنچه از بیعت مسلمانان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مشخص می شود، این است که هر گاه سرامدان امت با کسی که تمام شرایط زمامداری را دارد، بیعت کردند، بر دیگران نیز بیعت با وی لازم می گردد و بر آنان واجب می شود تا کاردار مسلمان را در مقابل سرکشان و آشوب گران یاری رسانند و برای حفظ یک پارچگی و پایداری امت در برابر دشمنان داخلی و خارجی خلیفه را همراهی کنند.^۵

^۱ المقدمة، ص 209

^۲ نگاه کنید به: جامع الأصول من أحادیث الرسول (1/252)

^۳ نظام الحکم فی الإسلام، ص 248

^۴ مرجع سابق، ص 250

^۵ مرجع سابق، همان صفحه

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتِ مِيتَةِ الْجَاهِلِيَّةِ) ^۱ یعنی: «هر کس در حالی بمیرد که در گردنش بیعتی نیست، مرگش (بر صفتِ دوره‌ی) جاهلیت است.»

این حدیث، وجوب بیعت با کاردار مسلمان را روشن می‌کند و به بیان وعید سختی درباره‌ی ترک بیعت می‌پردازد که هر کس، در آن حال بمیرد، زندگی و مرگش بر ضلالت و گمراهی است. ^۲

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَ ثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطْعَمْ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يَنْزَعِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ) ^۳ یعنی: «هر کس، با خلیفه‌ای پیمان اطاعت و یاری بست، پس تا می‌تواند از او اطاعت کند و اگر شخص دیگری با خلیفه درگیر شد (و بر سر خلافت با خلیفه تنازع نمود)، پس گردن آن شخص را بزنید.» از آنجا که این حدیث به کشتن فرد یا افراد درگیر با خلیفه دستور می‌دهد، بیان‌گر حرام بودن سرکشی از خلیفه و نزاع با وی می‌باشد؛ چراکه با وجود خلیفه‌ی اسلامی، بستن پیمان با شخص دیگری به معنای شوریدن بر خلیفه‌ای می‌باشد که اطاعت او بر مسلمانان واجب است. ^۴

در مرکز حکومت، شخص خلیفه از مردم بیعت می‌گیرد و در سایر مناطق، نمایندگان وی از مردم بیعت می‌گیرند؛ چنانچه مردم مکه و طائف با نمایندگان ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند.

بیعت با خلیفه‌ی واجد شرایط بر سرآمدان قومی و علمی و امیران منطقه‌ای و اهل شورا واجب است و بیعت عمومی مردم با شخص خلیفه ضروری نیست؛ بلکه بیعت توده‌ی مردم

^۱ مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی 1851

^۲ نظام الحکم فی الإسلام، ص 250

^۳ مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی 1852

^۴ نگاه کنید به: نظام الحکم فی الإسلام، ص 253

با خلیفه، این است که تحت بیعت سرآمدان و اهل شورا در بیعت خلیفه داخل شوند.^۱ البته برخی از علما بر این باورند که بیعت عمومی با خلیفه ضروری است؛ چرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از بیعت همگانی مسلمانان، عهده‌دار خلافت اسلامی شد.^۲

بیعت به آن معنا که برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکل گرفت، تنها به خلیفه‌ی اسلامی اختصاص دارد و با هیچ کس دیگری در بود و نبود حکومت اسلامی چنین پیمانی بسته نمی‌شود؛ چرا که این گونه‌ی بیعت، شرایط و احکام خاص خودش را دارد.^۳ خلاصه این که: بیعت به معنای خاص آن، پیمانی است که با خلیفه در مورد اطاعت و حرف‌شنوی از او بسته می‌شود و در مقابل، او را ملزم به این می‌کند که در پهنه‌ی حکومت، مطابق شریعت الهی عمل کند. به عبارت دیگر، بیعت، پیمانی است دوطرفه که خلیفه در یک طرف آن قرار دارد و مسلمانان، در سوی دیگر آن هستند؛ بیعت، خلیفه را از یک سو به این ملزم می‌سازد که بر اساس کتاب و سنت حکومت کند و به طور کامل در برابر احکام و باورهای دینی گردن نهد و از دیگر سو مسلمانان را موظف می‌کند به این که در حدود شریعت، کاملاً تابع و فرمان‌بردار خلیفه باشند.

بیعت، از ویژگی‌های منحصر به فرد سیستم حکومتی اسلام در میان نظام‌های حکومتی قدیم و جدید است و خلیفه و شهروندان را ملزم به پابندی احکام و آموزه‌های شریعت می‌سازد و سزاوار و روا نمی‌داند که در قالب حکومت اسلامی، خلیفه یا شهروند از احکام و دستورات دینی یا فراتر بگذارند و یا قوانینی به تصویب برسانند که مخالف کتاب و سنت و اصول کلی شریعت می‌باشد و بلکه چنین رویکردی را خروج از دایره‌ی اسلام و ستیزه‌گری با نظام حکومت اسلام می‌شناسد. خداوند متعال، کسانی را که چنین رویه‌ای در پیش می‌گیرند، بی‌ایمان و نامسلمان معرفی می‌کند.^۴

^۱ مرجع سابق

^۲ فقه الشوری، ص 439؛ عصر الخلفاء الراشدين، ص 30

^۳ نظام الحکم فی الإسلام، ص 254

^۴ مرجع سابق، ص 152

2- مصادر قانون گذاری در حکومت ابوبکر صدیق:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هر گاه از اطاعت خدا و رسول سرتافتیم، پس نباید از من فرمان پذیرید.» از این فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌توان چنین نتیجه گرفت که مصادر قانون گذاری در حکومت ابوبکر رضی الله عنه از این قرار بوده است:

الف) قرآن کریم:

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا

أَرْزَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ﴾ (نساء: 105)

یعنی: «ما، قرآن را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا در میان مردم طبق آنچه خدا به تو نشان داده، حکم کنی و مدافع خائنان نباش.»

قرآن کریم که حاوی احکام شرعی مربوط به امور زندگی است، نخستین منبع و مصدر تشریح و قانون گذاری می‌باشد. قرآن، دربردارنده‌ی اصول و پایه‌های مورد نیاز در اصلاح و به‌کرد تمام شاخه‌های زندگانی است و پایه‌های اساسی تشکیل حکومت را برای مسلمانان تبیین می‌کند.

ب) سنت نبوی:

سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، دومین منبعی است که قانون اساسی حکومت اسلامی بر پایه‌ی آن تدوین می‌شود و از خلال آن این امکان فراهم می‌شود تا شیوه‌های اجرایی لازم برای پیاده کردن احکام قرآن، ارزیابی و تبیین گردد. ساختار حکومت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمونه‌ی کاملی از حکومت اسلامی بود که شریعت اسلامی و آموزه‌های ناب دینی، در آن فراتر و والاتر از هر قانونی به شمار می‌آمد. خلافت ابوبکر رضی الله عنه این حقیقت را روشن ساخت که حکومت اسلامی، بهترین گونه‌ی حکومت است که تمام ساز و کارهای آن در خدمت اسلام می‌باشد؛ کسی که در این نوع حاکمیت در رأس قرار دارد، ملزم به اجرای دستورات

دینی در عرصه‌ی حکومت است و حق ندارد ذره‌ای از آن را پس و پیش نماید.^۱ در حکومتی که ابوبکر صدیق ﷺ حاکم بود و شهروندان، صحابه‌ی کرام ﷺ بودند، شریعت فراتر از همه بود و همگان - حاکم و شهروندان - در برابر دستورات دینی گردن می‌نهادند و بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق ﷺ از مردم خواست تا تنها در محدوده‌ی اطاعت از خدا و رسول از او فرمان‌برداری کنند؛ آنان، این را به خوبی می‌دانستند که: «در معصیت خدا، هیچ اطاعتی نیست (و نباید در آن چه مایه‌ی نارضایتی خدا است، از امیر و هر کس دیگری اطاعت نمود) و تنها در نیکی‌ها باید اطاعت کرد».^۲

3- نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی:

ابوبکر صدیق ﷺ در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید.» این ابوبکر صدیق ﷺ است که نظارت بر خلیفه و پرسش‌گری و ارزیابی عملکردش را حق تک‌تک افراد می‌شناسد و از مردم می‌خواهد تا در برابر اشتباهاتش بایستند و او را به انتخاب و انجام رویه‌ی درست ملزم کنند.^۳ ابوبکر ﷺ در نخستین خطابه‌اش، این مسأله را روشن کرد که حاکم نیز ممکن است رویه‌ی اشتباه و نادرستی در پیش بگیرد؛ بنابراین حق شهروندان است که در برابر اشتباهات وی بی تفاوت نباشند و او را همواره مورد ارزیابی قرار دهند. ابوبکر ﷺ خلافت را برای خود امتیازی نمی‌دانست که به آن بهانه، خود را برتر از دیگران بیندارد؛ چرا که او می‌دانست با وفات رسول خدا ﷺ نبوت خاتمه یافته و دیگر پیامبر معصوم در رأس حکومت نیست که به طور مستقیم و از طریق وحی، راهنمایی شود و هرگز به خطا نرود؛ ابوبکر ﷺ می‌دانست که با وفات رسول خدا ﷺ دوره‌ی عصمت پایان یافته و حکومت وی، بر مبنای

^۱ نظام الحکم فی الإسلام، ص 227

^۲ بخاری، شماره‌ی 7145

^۳ فقه الشوری و الإستشارة، ص 441

انتخاب و بیعت مردم شکل گرفته است.^۱ در فقه سیاسی ابوبکر^{رضی الله عنه} مردم حق داشتند با نظارت بر عملکرد حاکمیت در اداره‌ی حکومت مشارکت کنند و بتوانند در جنبه‌های مختلف اداره‌ی امور از پرسش‌گری و نظارت گرفته تا خیرخواهی و حمایت از حاکمیت، نقش فعال و زنده‌ای داشته باشند. در حاکمیت دینی، مردم می‌توانند و بلکه باید حاکم را یاری رسانند تا شریعت الهی را به اجرا درآورد و در امور دین و جهاد، بازوی خلیفه باشند تا خلیفه احساس سرخوردگی و ناتوانی نکند و حقوقش محترم شمرده شود؛ چراکه جایگاه خلیفه از آن جهت که وظایف بزرگ و سنگینی چون اعلای شریعت الهی بر دوش اوست، بس والا و محترم می‌باشد و این وظیفه را فراروی مردم قرار می‌دهد که در تکریم و احترام خلیفه کوتاهی نکنند. رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرموده‌اند: (إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى: إِكْرَامِ ذِي الشِّيْبَةِ الْمَسْلُومِ وَ حَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْمَغَالِي فِيهِ وَ الْجَافِي عَنْهُ وَ إِكْرَامِ ذِي السُّلْطَانِ الْمَقْسُوطِ) یعنی: «همانا از بزرگ‌داشت خدای متعال است که: پیرمرد مسلمان مورد احترام قرار گیرد؛ حافظ قرآن که از حقوق قرآن تجاوز و غفلت نکرده، تکریم گردد و حاکم دادگستر و عادل، گرامی و محترم شمرده شود.»^۲ مردم وظیفه دارند خیرخواه زمام‌داران خود باشند. رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} سه بار فرمودند: (الدین النصیحة) یعنی: «دین، عبارت است از نصیحت و خیرخواهی.» صحابه عرض کردند: «خیرخواهی برای چه کسی؟» رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: (لِلَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَتِهِمْ) یعنی: «برای خدا، برای کتاب خدا، برای پیامبرش و برای زمام‌داران مسلمانان و عموم مردم.»^۳ صحابه^{رضی الله عنهم} این را به

^۱ فقه الشوری و الإستشارة، ص 441

^۲ صحیح سنن اُبی داود، شماره‌ی 3504

^۳ مسلم، کتاب الإیمان، باب أن الدین النصیحة، شماره‌ی 55 - جایگاه این حدیث در نزد حدیث‌شناسان چنان والا است که برخی از شارحان حدیث، آن را حدیثی محوری دانسته‌اند که تمام امور دینی در آن نهفته است؛ مفهوم نصیحت آن چنان گسترده می‌باشد که برخی گفته‌اند: در زبان عربی، هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند مفهوم این واژه را دقیق بیان کند... *نصیحت و خیرخواهی برای خدا، یعنی: ایمان به خدای یگانه و شرک نوزیدن به او، پاس‌داشت حرمت صفات الهی و دوری از الحاد در

خوبی دریافته بودند که بقا و ماندگاری این امت در گرو پایداری حاکمان و زمامداران می‌باشد؛ از همین رو نیز این را از وظایف شهروندی می‌دانستند که همواره برای اصلاح و اندرز زمامداران کوشا باشند؛ واقعاً جای افتخار است که در آن زمان، وظایف و حقوق شهروندی از سیاست‌های راهبردی ابوبکر رضی الله عنه در خلافت اسلامی قرار گرفت و این سیاست وی، در قالب کمیته‌های ویژه و تخصصی و مجالس مشورتی نمودار گشت. در عین حال جای بسی اندوه و افسوس است که اینک کشورهای اسلامی، آن الگوی حکومتی را نادیده می‌گیرند و به سبب همین جاه‌طلبی حکام اسلامی، مصایب امت گسترش یافته است؛ بلکه عقب‌ماندگی کنونی مسلمانان، زائیده‌ی خودسری و دیکتاتورگری حاکمانی است که

صفات، پاک دانستن خداوند متعال از تمام تقایص و کاستی‌ها، اطاعت و فرمانبرداری از خدای متعال و اجتناب از معصیتش، دوستی و دشمنی به خاطر خدا، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، جهاد با کافران، اذعان به نعمت‌های الهی و شکر و سپاس‌گزاری از خداوند متعال، و... علاوه بر این باید دانست که فرآیند این نصیحت و خیرخواهی، متوجه خود انسان می‌شود؛ چراکه خداوند متعال از خیرخواهی این و آن بی‌نیاز است... خیرخواهی برای کتاب خدا یعنی: ایمان به این‌که قرآن، کلام خدا است که به سوی بندگان فرو فرستاده شده، تلاوت قرآن با خضوع و خشوع، رعایت حرمت قرآن، فهمیدن آموزه‌های قرآن و تلاش برای نشر علوم قرآنی و... خیرخواهی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی: ایمان آوردن به رسالتش و پذیرش بی‌چون و چرای آنچه آورده (و از طرق صحیح - نه ساختگی و دروغین - به ما رسیده) است، اطاعت از آن بزرگوار و عمل به سنت صحیحش، تلاش و کوشش برای نشر دعوتی که به خاطر آن مبعوث شد، آراستگی به اخلاقش، محبت با خاندان و یارانش و... خیرخواهی برای زمامداران مسلمانان یعنی: همکاری با آنان در راه حق و اطاعت و فرمانبرداری از ایشان در محدوده‌ی شریعت الهی، پند و اندرز دلسوزانه‌ی حاکمان و کارداران؛ البته برخی از شارحان حدیث، ائمه‌ی مسلمین را علمای دین معنا کرده‌اند... خیرخواهی برای عموم مسلمانان یعنی: ارشاد و راهنمایی آنان به آنچه مصالح دنیا و آخرتشان، در آن است، تعلیم آموزه‌های دینی به آنان، فراخوانشان به نیکی‌ها و بازداشتن آن‌ها از بدی‌ها، از مال و آبروی آن‌ها چون مال و آبروی خود پاسبانی کردن و... (مترجم)

روح شجاعت و مشارکت خیرخواهانه‌ی امت را از بین برده و در عوض تخم بزدلی را کاشته‌اند تا نارضایتی، راه به جایی نبرد. نهادینه شدن نظارت همگانی بر حاکم در میان جامعه‌ی اسلامی، مایه‌ی گسترش دین به تمام دنیا و در نتیجه بازیابی قدرت و شوکت از دست‌رفته‌ی پیشین خواهد بود.^۱

4 - عدالت و برابری در میان مردم:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که در میان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق‌دیگران خورده) در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم).»

یکی از اهداف حکومت اسلامی، ایجاد سیستم و نظامی اسلامی است که شکل‌گیری جامعه‌ی اسلامی را به دنبال داشته باشد؛ شورا، عدالت، برابری و آزادی از مهم‌ترین ابزار تشکیل نظام اسلامی مطلوب در جهت ایجاد جامعه‌ی اسلامی است که در نخستین سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، کاملاً هویدا است. نقش شورا در چگونگی گزینش ابوبکر رضی الله عنه و بیعت با وی مشهود است؛ به مسأله‌ی عدالت نیز در سخنرانی وی تصریح می‌شود. بدون تردید عدالتی که در اندیشه‌ی ابوبکر رضی الله عنه بود و از آن سخن گفت، مهم‌ترین رکن جامعه و حکومت اسلامی است؛ زیرا در جامعه‌ای که جور و ستم حاکم است و عدالت را نمی‌شناسد، اسلام معنا ندارد.

عدل و دادگری، امری معمولی و داوطلبانه نیست که به میل و خواسته‌ی حاکم یا فرمانروا باشد و هرگاه بخواهد، ترکش کند؛ بلکه عدالت و دادگستری در میان مردم از نگاه دین، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وظایف دینی به شمار می‌آید و امت بر وجوب آن اجماع کرده‌اند.^۲ این حکم، برگرفته از قرآن و سنت است. یکی از اهدافی که حکومت

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 249

^۲ نگاه کنید به: تفسیر رازی (141/10) و فقه التمکین فی القرآن الکریم ص 445

اسلامی دنبال می کند، تشکیل جامعه‌ای اسلامی است که عدالت و برابری بر آن حاکم باشد تا گونه‌های مختلف جور و ستم را ریشه کن سازد؛ جامعه‌ای که در فضایی باز، این امکان را برای همه فراهم آورد تا حقوق و خواسته‌های خود را به آسان‌ترین شکل ممکن و بدون هیچ هزینه‌ای مطالبه نمایند؛ جامعه‌ای اسلامی که تمام عوامل بازدارنده از دست‌یابی به حقوق و خواسته‌های شهروندی را از سر راه صاحبان حق بردارد تا همه بتوانند بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای به خواسته‌های شرعی خود دست یابند.

اسلام، این وظیفه را فراروی حکام قرار داده تا در میان مردم به عدل و داد رفتار کنند و بدون توجه به زبان، وطن و جایگاه اجتماعی افراد، رویکرد عادلانه‌ای با ایشان داشته باشند. اسلام، به حاکمان و قاضیان دستور داده تا عدالت را رعایت کنند و در میان مردم به عدل و داد حکم نمایند و اصلاً به این توجه نکنند که دادخواه، دوست آنان است یا دشمنشان؛ فقیر است یا ثروتمند؛ کارگر است یا کارفرما.^۱ خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۸﴾

(مانده: 8)

یعنی: «ای اهل ایمان! از کسانی باشید که در انجام واجبات الهی می‌کوشند و به عدالت و دادگری گواهی می‌دهند؛ و بغض و دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت را رعایت نکنید؛ (بلکه با دشمنان نیز) عدالت کنید که این عمل به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که همانا خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»

ابوبکر ﷺ چنان عادل و دادگر بود که در عدالت، الگوی بی‌نظیر و نمونه‌ای است که دل‌ها را می‌رباید و خردها را به شگفت وامی‌دارد. عدالت از نگاه ابوبکر ﷺ دعوت عملی اسلام بود که دل‌ها را برای پذیرش ایمان فتح می‌کرد؛ ابوبکر ﷺ در بخشش و دهش به مردم، عدالت و برابری را رعایت می‌کرد و از مردم می‌خواست تا او را در عدالت و

^۱ فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص 459

داد گستری یاری دهند؛ ابوبکر رضی الله عنه به حدی منصف و دادگر بود که خودش را از ترس الهی در معرض قصاص قرار داد^۱: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه در روز جمعه ای گفت: «فردا برای تقسیم شترهای زکات جمع شوید و (هنگام تقسیم شترها) کسی بدون اجازه نزد ما نیاید.» زنی، افساری به شوهرش داد و گفت: «این افسار را با خودت ببر؛ شاید به خواست خدا، شتری نصیبمان شود.» شوهر آن زن به مکانی رفت که شترها را تقسیم می کردند؛ آنجا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید که به میان شترها رفته اند؛ او نیز به نزد ابوبکر و عمر رفت. ابوبکر رضی الله عنه به آن مرد رو کرد و گفت: «چرا (بدون اجازه) نزد ما آمدی؟» و سپس افسار را از دستش گرفت و با آن، او را زد. ابوبکر رضی الله عنه پس از تقسیم شترها، آن مرد را صدا زد و افسار را به او داد و از او خواست تا قصاص کند. عمر رضی الله عنه که نظاره گر ماجرا بود، گفت: «به خدا که او قصاص نمی کند؛ تو هم این روش را پیاده نکن (که خلیفه مورد قصاص قرار گیرد).» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «چه کسی مرا از بازخواست الهی در روز قیامت می رهانند؟» عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا ابوبکر رضی الله عنه آن مرد را راضی کند. بنابراین ابوبکر رضی الله عنه به غلامش دستور داد تا برای راضی کردن آن مرد، به او شتری با پالان و هم چنین بالاپوشی مخملی و پنج دینار بدهد.^۲

اصل برابری و مساواتی که ابوبکر رضی الله عنه در خطبه اش به آن اشاره کرد، یکی از اصول و زیرساخت های مورد تأکید در اسلام برای ایجاد جامعه ی اسلامی است؛ اسلام، به حدی بر مساوات و برابری تأکید کرده که در این پهنه بر قوانین جدید عصر حاضر پیشی گرفته است. چنانچه الله جل جلاله می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾

(حجرات: 13)

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 410

^۲ مرجع سابق، ص 411

یعنی: «ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. بی‌گمان خداوند (از کردار و پندار شما) آگاه و باخبر است.»

همه‌ی مردم اعم از حاکم و شهروند، زن و مرد، عرب و غیرعرب و سفید و سیاه، از نگاه اسلام برابرند؛ اسلام، تمام تفاوت‌های جنسی، نژادی، نسبی و طبقه‌ای را بی‌اعتبار می‌داند و همگان را هم‌سان و برابر می‌شناسد.^۱ بازنگاهی به گفتاری که پیش از این از ابوبکر صدیق رضی الله عنه آوردیم و کنکاشی در عمل کرد وی، اصل برابری را در خلافت اسلامی روشن می‌سازد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تقسیم اموال عمومی، مساوات و برابری را رعایت می‌فرمود؛ ابن سعد و دیگر سیرت‌نگاران، آورده‌اند: ابوبکر رضی الله عنه در سُنح - محلی در حومه‌ی مدینه - جایی داشت که بیت المال در آن بدون هیچ نگاهبانی نگهداری می‌شد. به ابوبکر رضی الله عنه پیشنهاد کردند تا نگاهبانی بر بیت المال بگمارد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «بر بیت المال بیم سرقت نمی‌رود.» و دلیلش را قفلی که بر خزانه بود، دانست. به همین منوال ادامه یافت و ابوبکر رضی الله عنه موجودی بیت المال را در میان مسلمانان تقسیم کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه از سُنح که در حومه‌ی مدینه بود، نقل مکان کرد و در مرکز مدینه سکونت گزید و بیت‌المال را نیز به محل اقامتش منتقل نمود. مال زیادی از معادن جهینه به بیت المال سرازیر گشت و در دوران خلافتش، معدن بنی سلیم نیز راه‌اندازی شد. . . . ابوبکر رضی الله عنه موجودی بیت‌المال را به‌طور مساوی در میان مردم تقسیم می‌کرد و به همه - آزاد و غلام، زن و مرد، بزرگ و کوچک - سهم یکسانی می‌داد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه در سال اول به همه - مردان و زنان آزاد و همچنین غلامان و کنیزان - ده سهم داد و در سال دوم بیست سهم؛ عده‌ای به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! شما بیت‌المال را به‌طور مساوی در میان مردم تقسیم کردید و خود می‌دانید که از همین مردم، کسانی هستند که پیشینه‌ی بهتر و بیش‌تری در اسلام دارند؛ لذا پیشنهاد می‌کنیم به چنین کسانی سهم بیش‌تری بدهید!» ابوبکر رضی الله عنه چنین پاسخ

^۱ فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص 460

داد: «کسی منکر فضیلت و پیشینه‌ی این افراد نیست؛ اما پاداش آن‌ها با خدا است و این، مال عمومی و اسباب زندگانی است و باید همه را در آن برابر دانست.»^۱ دهش یک‌سان از بیت‌المال، رویه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش بود. باری عمر فاروق رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «آیا در سهم بیت‌المال کسانی را که دو بار هجرت کردند و به سوی دو قبله نماز گزارند، با کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند، برابر می‌دانی؟» ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: «آنان، برای خدا عمل کردند و پاداششان نیز با خدا است؛ اما در نیازهای دنیوی، همه برابرند.»

عمر فاروق رضی الله عنه در دوران خلافتش، رویه‌ی دیگری در تقسیم بیت‌المال در پیش گرفت و برای کسانی که پیشینه‌ی بیش‌تری در اسلام و جهاد داشتند، سهم بیش‌تری تعیین کرد. اما ایشان در واپسین روزهای خلافتش چنین فرمود: «اگر فرصت می‌داشتم، دیگر این رویه را دنبال نمی‌کردم و همان روش ابوبکر رضی الله عنه را در پیش می‌گرفتم و سهم همه را برابر قرار می‌دادم.»^۲

ابوبکر رضی الله عنه همواره اسب و شتر و سلاح جنگی می‌خرید و به مجاهدان می‌داد تا در راه خدا بکار گیرند. یک سال لباس‌های مخملی و گرم خرید و در زمستان میان فقرای مدینه تقسیم کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه تمام اموالی را که در دوران خلافتش به خزانه رسید و دویست هزار برآورد کرده‌اند، در راه‌های خیر صرف کرد.^۳

ابوبکر رضی الله عنه برای برقراری عدالت و برابری اجتماعی، شیوه‌ای خدایی در پیش گرفت و برای این منظور در برآورده ساختن حقوق ضعیفان و ناتوانان کوشش زیادی نمود. او، سطح زندگانش را در تراز طبقه‌ی مستضعف قرار داد تا بتواند به خوبی درد ناتوانان را از نزدیک ببیند و بشنود. ابوبکر رضی الله عنه خودش را در میان مستضعفان و بلکه فردی از آنان قرار داد تا از ایشان غافل نشود... آری این اسلام بود که در دولت نامور این مرد درد آشنا

^۱ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص 187؛ طبقات ابن سعد (3/193)

^۲ الأحكام السلطانية از ماوردی، ص 201

^۳ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 258

حکومت می کرد و او را بر آن می داشت تا ستم و بی عدالتی را به زیر کشد و در میان مردمش عدل و داد، بگستراند و بدین گونه پایه های حکومتش را قوی گرداند و نقش حکومت را در رعایت حقوق ملت و امت پاس بدارد.^۱

ابوبکر رضی الله عنه از نخستین لحظه های خلافتش کوشید تا حکومتش را بر پایه ی زیرساخت های برابر خواهانه و داد گسترانه پی ریزی نماید و باید هم این گونه می بود که او، به خوبی می دانست عدالت، مایه ی سرافرازی و عزت حکومت و مردم است. همین امر، او را بر آن داشت تا استراتژی برابر خواهی را به اجرا در آورد و همواره فرمان الهی را به یاد داشته باشد که: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ (نحل: 90)

یعنی: «همانا خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان دستور می دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرک و زنا) و انجام کارهای ناشایست و ستم گری (و تجاوز به حقوق دیگران) نهی می کند. خداوند شما را اندرز می دهد تا پند بگیرید.»

ابوبکر رضی الله عنه همواره می خواست تا مسلمانان بر حکومت اسلام و دعوت اسلامی اطمینان یابند؛ او خوب می دانست که این مهم تنها بر پایه ی عدالت و دوری حاکم از خودسری میسر می گردد. حکومت عدل اسلامی چنین می طلبد که حاکم فراتر از عناوین فردی یا باورهای شخصی عمل کند و عدالت و رحمت را در حکومتش رعایت نماید. زیرساخت حکومت ابوبکر رضی الله عنه انکار خویشتن بود و دوری از خودخواهی و خودسری تا بتواند به رضای خدا و رابطه ای عمیق و محکم با او، نیاز جامعه و درد ضعیفان را دریابد و بدور از خودخواهی، عدل و داد بپا دارد و عدالت را قربانی خود و خانواده اش نکند و با کمال آگاهی و بیداری به انجام امور بزرگ و کوچک حکومت، پردازد.^۲

^۱ ابوبکر رجل الدولة، ص 46

^۲ الصدیق، نوشته ی هیکل پاشا، ص 224

آنجا که پرچم عدالت برافراشته گردد، مستضعفان، دست‌یابی به حقوقشان را ناممکن نمی‌دانند و باور می‌کنند که در سایه‌ی حکومت عدل، ضعف و بیچارگی پایان می‌یابد و در جامعه، ضعفی نمی‌ماند که به حقش نرسد یا حقش پایمال گردد؛ در جامعه‌ای که عدالت، نهادینه شود، ستم ریشه کن می‌گردد و هیچ ظالمی نمی‌تواند با پشتوانه‌ی منصب، قدرت و نزدیکی به رأس حکومت یا مسؤولان حکومتی بر کسی ستم کند؛ و قطعاً عزت واقعی و قدرت راستین همین است.^۱

ابن تیمیه رحمه الله چه زیبا فرموده که: «خداوند متعال، حکومت عادل و دادگستر را هرچند که کافر باشد، یاری می‌دهد؛ همان‌طور که حکومت ظالم را هرچند که مسلمان باشد، نصرت نمی‌کند... بر پایه‌ی عدالت است که مردم راه درست و شایسته در پیش می‌گیرند و ثروت‌ها فزونی می‌یابد.»^۲

5- صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سخنرانش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت.» این فرموده، بیان یک برنامه و استراتژی مهم از سوی ابوبکر رضی الله عنه بود که بر پایه‌ی آن، صدق و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم قرار می‌گرفت و بر ایجاد فضای مورد اطمینان در میان حاکمیت و مردم تأثیر مهمی می‌نهاد و منجر به این می‌شد که پل‌های ارتباطی مردم و حاکمیت، استوار و قابل اعتماد گردد. این گفتار ابوبکر رضی الله عنه یک منش سیاسی برگرفته از فراخوان اسلام به صداقت و راستی بود: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ (توبه: 119)

یعنی: «ای مؤمنان! از (خشم و عذاب) خدا بترسید و با صادقان و راستان (همگام)

باشید.»

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 246

^۲ السياسة الشرعية، ص 10

رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكهم ولا ينظر إليهم و لهم عذاب أليم: شيخ زان، و ملك كذاب و عائل مستكبر)^۱ یعنی: «خداوند، در روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید (و از آنان رومی گرداند)؛ آنان را (به عفو خویش) پاک نمی‌فرماید (و نمی‌آمرزد) و به آنان نگاه (رحمت‌آمیز) نمی‌کند و بلکه عذاب دردناکی در انتظار این سه گروه می‌باشد: پیرمرد زناکار، پادشاه (حاکم) دروغ‌گو و فقیری که تکبر ورزد.»

این گفته‌ی ابوبکر صدیق ﷺ که صداقت و راستی را به‌سان امانتی دانست، معانی و مفاهیم زیادی در خود دارد و گویا از چنان درون‌مایه‌ای برخوردار است که به مردم، شهامت و نشاط می‌بخشد و آنان را به آینده‌ای درخشان نوید می‌دهد. ابوبکر ﷺ دروغ را خیانت برمی‌شمارد و معانی دقیقی از صداقت و دروغ ارائه می‌دهد تا همگان بدانند که حاکم دروغ‌گو، نماینده‌ی خیانت‌کاری است که نان ملت می‌خورد و آنان را می‌فریبد؛ چقدر بدبخت و نگونسار است آن حاکمی که دروغ به خورد مردم می‌دهد و نامش را چیز دیگری می‌نهد! ابوبکر صدیق ﷺ خیانت را صفت حاکمانی بیان می‌کند که به ملت دروغ می‌گویند تا همه دریابند که حاکم دروغ‌پرداز، نخستین دشمن ملت است.. آیا خیانتی بزرگ‌تر از این وجود دارد که حاکمی دشمن ملتش باشد؟ این موضع و تعبیر ابوبکر صدیق ﷺ از آن خبر می‌دهد که وی، اشراف عجیبی بر دنیا داشته و این، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که در شمار توانمندی‌های حکومت‌گران قرار می‌گیرد و شگردی اساسی در پهنه‌ی حاکمیت به حساب می‌آید؛ اندک تأملی در نخستین سخنرانی ابوبکر ﷺ و عمل کرد وی در خلافت اسلامی، این حقیقت را روشن می‌سازد که ابوبکر ﷺ در عرصه‌ی سیاست و حکومت، جلو و پیشگام بود و همواره نهج و روش رسول اکرم ﷺ را مد نظر داشت.^۲ اینک ملت‌های جهان، نیازمند چنین شیوه‌ای از نوع حکومت الهی هستند که تعامل حاکمیت و مردم را بر اساس راستی و اعتماد دوطرفه شکل دهد و چنان فضایی بر

^۱ مسلم، کتاب‌الایمان، شماره‌ی 172

^۲ ابوبکر رجل الدولة، ص 36

جوامع، حاکم کند که تقلب و دست‌اندازی در انتخابات را از میان ببرد و باعث شود تا رسانه‌های گروهی، ابزار شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی بر ضد مخالفان و منتقدان حکومت‌ها نباشند. دست‌یابی به چنین فضای باز و سالمی، نظارت همگانی بر حاکمیت را می‌طلبد تا حاکمان و مسئولان حکومتی ناگزیر شوند در برابر مطالبات عمومی، صداقت و امانت‌پیشه نمایند و این امکان، برای شهروندان فراهم گردد که بتوانند با نهادینه شدن پرسش‌گری از حاکمان، مانع کجروی‌های کارداران خود شوند.^۱

6- جهاد در راه خدا، اولویت حکومت ابوبکر رضی الله عنه:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر که خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریافته بود که فرموده‌اند: (إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعَيْنَةِ وَ أَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَ رَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَ تَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذُلًّا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَى دِينِكُمْ)^۳ یعنی: «هرگاه به عینه داد و ستد کنید و دُم گاوها را بگیرید^۴ و به کشت و زراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما بر نمی‌دارد تا آن که به دینتان باز گردید.» از آن جا که ابوبکر رضی الله عنه به خوبی می‌دانست که پیامد ترک جهاد، خفت و خواری است، لذا یکی از اولویت‌های حکومتش را پرداختن به جهاد قرار داد.^۵

^۱ فقه الشوری و الإستشارة، ص 442

^۲ البداية و النهاية (305/6)

^۳ سنن أبی داود، شماره‌ی 3462؛ البانی این حدیث را صحیح دانسته است.

^۴ عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است؛ بدین صورت که شخصی، کالایی را به کسی بفروشد و سپس همان کالا را با قیمت کمتری از او بخرد و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد. (مترجم)

^۵ أبوبکر رجل الدولة، ص 73

جهاد از آن جهت فرض شده که توان امت را برای ظلم‌ستیزی گرد آورد؛ مظلومان را از چنگال جور و ستم‌رهایی بخشد و غبار بیچارگی از آنان بزدايد؛ برای محرومان، آزادی به ارمغان آورد؛ دعوت اسلام را به سراسر جهان گسترش دهد و تمام عواملی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از میان ببرد.

7 - مبارزه با مفساد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت ابوبکر

ابوبکر با بیان این که پیامد گسترش فساد و بی‌بندوباری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرم را یادآوری کرد که فرموده‌اند: (لم تظهر الفاحشة فی قوم حتی یعلنوا بها إلا فشا فیهم الطاعون و الأوجاعُ التي لم تکن مضت فی أسلافهم الذین مضوا...) ¹ یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان نمی‌شود مگر آن که طاعون و بیماری‌هایی درمیانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگان نشان نبوده و سابقه نداشته است...». فحشا و بدکاری، بیماری مهلکی است که جوامع را به نابودی می‌کشد و آن‌ها را چنان نسبت به ارزش‌ها بی‌تفاوت می‌گرداند که دیگر پاکی و قداستی نمی‌شناسند و آن‌گونه رو به پستی می‌نهند که غیرتشان می‌رود و به هر رذالتی تن می‌دهند. ابوبکر در جایگاه خلافت از ارزش‌های اخلاقی پاسداری کرد² و در پهنه‌ی خلافت کوشید تا امت را هم‌چنان پاک‌بدارد و از بدی‌های اخلاقی و ضد ارزش‌ها، حفظ کند؛ ابوبکر امت توانایی می‌خواست که تسلیم شیطان نشوند و توانشان در شهوت و هواپرستی نفرساید؛ او، خواهان امتی بود که خیر و نیکی به بار آورد و فضیلت و کرامت را به جامعه‌ی بشری تقدیم کند.

جایگاه و نقش اخلاق در شکل‌گیری حکومت نمونه و پیدایش تمدن، بر کسی پوشیده نیست. چرا که تباهی اخلاق و منش، مقدمه‌ی بربادی امت‌ها است و نتیجه‌ای جز تباهی و نابودی نخواهد داشت. بررسی آگاهانه‌ی تاریخ، چرایی و چگونگی پیدایش تمدن‌هایی را

¹ صحیح آل‌بانی (370/2)؛ ابن‌ماجه، شماره‌ی 4019

² ابوبکر رجل الدولة، ص 66

که در زمان داوود، سلیمان، ذوالقرنین و ... بر پایه‌ی اخلاق و دین درست به وجود آمد، پاسخ می‌دهد و این حقیقت را روشن می‌سازد که هرگاه کرم فساد و بدکاری به جان جامعه یا تمدنی افتاد، آن را در مقابل شیطان به زیر کشید و باعث شد تا مردمانش در برابر نعمت‌های الهی ناسپاسی کنند و در ورطه‌ی بلا و نابودی بیفتند و تمدنشان فروپاشد.^۱ ابوبکر رضی الله عنه از این قانون الهی آگاه بود و خوب می‌دانست که فرجام عیاشی، فساد و بدکاری چیزی جز هلاکت و نابودی نیست: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾ (إسراء: 16)

یعنی: «و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارای آن را به اطاعت خدا و ترک معاصی فرمان می‌دهیم و چون آنان، فسق و معصیت ورزند، پس فرمان نزول عذاب بر آن‌جا قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را درهم می‌کوبیم (و ساکنانش را نابود می‌کنیم).» در قرائت دیگری ﴿أَمَرْنَا﴾ آمده که در این صورت، معنای آیه این چنین می‌باشد: «و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و شهوت‌ران آن‌جا را سردار و چیره می‌گردانیم...».

خوش‌گذرانی و شهوت‌رانی، حالتی نفسانی است که تاب و استقامت انسان را در شریعت الهی از بین می‌برد. البته باید دانست که توان‌گری و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی، در مفهوم ناز و نعمتی که در این آیه آمده، نمی‌گنجد^۲ و منظور آیه، عیاشی، شهوت‌رانی و غفلت از یاد خدا می‌باشد.

اینک شایسته و زیننده‌ی حاکمان و کارداران مسلمان است که سیاستی همچون سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با مفسدات اجتماعی در پیش‌بگیرند. چرا که حاکم متقی، مدبر و عادل، حاکمی است که برای نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی در میان امت می‌کوشد؛ پیامد چنین تلاشی این خواهد بود که بر ملتی حکم خواهد راند که طعم آدمیت

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 252

^۲ منهج کتابة التاريخ الإسلامی، نوشته‌ی محمد صامل، ص 65

را چشیده و خون انسانیت در رگ‌هایش جریان یافته است.. اما حاکم و کاردار بی‌تدبیر و بی‌خرد، به ارزش‌های اخلاقی بهایی نمی‌دهد و بلکه قدرت و توانش، ابزاری برای گسترش بی‌بندوباری و تصویب قوانینی می‌شود که هرزگی و فساد را وجاهت قانونی می‌بخشد. فرایند حکمرانی حاکمان فاسد و هرزه‌گر این است که ارزش‌های اخلاقی از میان می‌رود و مردم به سوی رذالت، پستی و حیوان‌صفتی سرازیر می‌شوند و سرگشتگانی می‌گردند که تنها به لذایذ و زیبایی‌های فریبنده می‌اندیشند؛ این‌ها، تازه‌به‌دوران‌رسیده‌هایی هستند که ذره‌ای مردانگی و شهامت در آنان یافت نمی‌شود و مصداق فرموده‌ی الهی می‌باشند که:

﴿ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ

مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا

يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾ (نحل: 112)

یعنی: «خداوند، (برای آنان که عیاشی و کفران نعمت می‌کنند، داستان) مردمان شهری را مثال می‌زند که در امن و امان به سر می‌بردند و روزیشان به وفور از هر طرف به سویشان سرازیر می‌شد؛ اما آنان کفران و ناسپاسی نعمت خدا نمودند و خداوند هم به خاطر کاری که کردند، (آن نعمت‌ها را از ایشان گرفت و در عوض) به آنان لباس گرسنگی و هراس چشاند.»

آن‌چه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق ﷺ که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود؛ ابوبکر ﷺ حدود مسؤلیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر ﷺ مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است. آن‌چه در تشکیل خلافت اسلامی به ریاست ابوبکر صدیق ﷺ و اتفاق نظر صحابه ﷺ در باره‌ی خلافت در خور توجه می‌باشد، این است که صحابه ﷺ خواهان ماندگاری سیستم و نظامی بودند که رسول خدا ﷺ آن را بنیان نهادند. رسول اکرم ﷺ از دنیا رفتند و مسلمانان، بر اساس رهنمودهای دین و قرآن که از رسول خدا ﷺ به آنان رسیده بود، به تکلیف خود عمل کردند و با همبستگی و اتفاق نظری

که از ایشان در روز وفات پیامبر ﷺ پدیدار گشت، مشخص شد که آنان، هم‌چنان خواستار تداوم نظامی هستند که رسول اکرم ﷺ بنا نمودند.^۱ با آن که بهره‌مندی مسلمانان از حکومت ابوبکر ﷺ زمان زیادی نبود، اما تعیین و تبیین میزان اختیارات حاکمیت از سوی ابوبکر ﷺ در سخنرانی تاریخی، نشان رشد و بالندگی اندیشه‌های سیاسی وی از آن زمان تا عصر حاضر می‌باشد. آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان برهه‌های مختلف تاریخ، کم‌تر سیاست و حکومتی چون حکومت شورایی ابوبکر ﷺ در گستره‌ی تاریخ بشریت می‌یابند.^۲ خلافت اسلامی را بهترین، داناترین، مؤمن‌ترین و زرننگ‌ترین شاگرد محمد مصطفی ﷺ راهبری نمود و نشان داد که خلافت اسلامی، بهترین شیوه‌ی حکومت است. امام مالک رحمه الله مضامین و شرایط ارزشمندی را که در سخنرانی ابوبکر صدیق ﷺ شرح دادیم، شرایط امام و حاکم اسلامی دانسته و گفته است: «تنها کسی، شایسته‌ی خلافت است که از این شرایط برخوردار باشد».^۳

اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

ابوبکر صدیق ﷺ پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولتش، از صحابه‌ی کرام ﷺ برای اجرای برنامه‌هایش، کمک گرفت؛ ابوبکر ﷺ امین این امت (ابوعبیده بن جراح ﷺ) را مسئول امور مالی (وزیر دارایی) قرار داد؛ مسئولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب ﷺ سپرد و خود نیز قضاوت می‌کرد؛^۴ زید بن ثابت ﷺ نیز عهده‌دار پست و

^۱ دراسات فی الحضارة الإسلامية، ص 210 و 219

^۲ أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السياسة، ص 120

^۳ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 92

^۴ در صفحات بعد خواهید خواند که در دوران ابوبکر صدیق ﷺ بنا به دلایلی که بیان شده، نهاد مستقلی برای قضاوت وجود نداشت و قضاوت توسط شخص خلیفه، انجام می‌شد و عمر ﷺ مشاور قضایی ابوبکر ﷺ بود. (مترجم)

ارتباطات شد؛^۱ برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان ﷺ نامه‌ها و دستورات حکومتی را می‌نگاشتند. مسلمانان، لقب خلیفه‌النبی ﷺ را بر ابوبکر ﷺ نهادند و چنین صلاح دیدند که ابوبکر ﷺ تمام وقت، به اداره‌ی امور پردازد و کار دیگری نکنند. می‌دانیم که ابوبکر ﷺ تاجر بود و هر روز به بازار می‌رفت. عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما، ابوبکر ﷺ را پس از آن که به خلافت رسید، دیدند که مقداری پارچه بر دوش دارد و برای تجارت به بازار می‌رود... به او گفتند: «این چه کاری است که می‌کنی؟! تو، کاردار و خلیفه‌ی مسلمانان هستی.» ابوبکر ﷺ فرمود: «از کجا خرجی خانواده‌ام را تأمین کنم؟» عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما به ابوبکر ﷺ پیشنهاد کردند: «بیا با هم به نزد برادران مسلمان برویم و برایت حقوقی تعیین کنیم...» در ریاض النضره آمده است: حقوقی که برای خلیفه تعیین کردند، 250 دینار در سال و گوسفندی - بدون شکمبه و کله‌پاچه - بود. این مقدار، ابوبکر ﷺ و خانواده‌اش را کفاف نمی‌کرد. بنابراین ابوبکر ﷺ آن چه را از حقوقش مانده بود، در بیت‌المال گذاشت و به قصد تجارت به بازار رفت؛ عمر ﷺ عده‌ای از زنان را دید که نشسته‌اند؛ علت را جویا شد؛ آنان گفتند: «آمده‌ایم تا خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ در میان ما قضاوت کند.» عمر ﷺ دنبال ابوبکر ﷺ رفت و او را در بازار دید؛ دستش را گرفت و گفت: «برو و به امور مردم رسیدگی کن.» ابوبکر ﷺ فرمود: «دیگر نیازی به امارت شما ندارم؛ حقوقی برایم تعیین کردید که من و خانواده‌ام را کفاف نمی‌کند.» عمر ﷺ گفت: «حقوقت را زیاد می‌کنیم.» ابوبکر گفت: «300 دینار و گوسفند کاملی.» عمر گفت: «این قدر که نمی‌شود.» در همین گیر و دار علی ﷺ رسید و پیشنهاد کرد که خواسته‌ی ابوبکر ﷺ برآورده شود. عمر ﷺ رو به علی ﷺ کرد و گفت: «باشد؛ همان‌طور که تو می‌گویی، حقوقش را زیاد می‌کنیم.» ابوبکر ﷺ پس از آن ماجرا در جمع مردم سخنرانی کرد و چنین فرمود: «ای مردم! حقوق من پیش از این، 250 دینار و گوسفندی - بدون سیرابی و کله‌پاچه - بود؛ عمر و علی، حقوقم را به 300 دینار و گوسفند کاملی افزایش دادند؛ آیا شما هم به این راضی

^۱ فی التاریخ الإسلامی، ص 218

هستید؟» مردم نیز از افزایش حقوق خلیفه اعلان رضایت کردند.^۱ این از آگاهی بالا و واقع‌نگری صحابه بود که برای خلیفه حقوقی تعیین کردند تا مجبور نشود برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش کار کند و وقت و فکرش به جای رسیدگی به امور مسلمانان، صرف کار و تأمین نیازهایش نگردد. این عمل کرد صحابه در تعیین حقوق برای حاکم، حرکت نو و بجایی بود که غرب، تا سده‌های اخیر از آن بیگانه بود؛ چراکه در غرب قوانین مالی به گونه‌ای بود که همه چیز را از آن پادشاه می‌دانست و به همین خاطر هم درفش چپاول حاکمان غربی همیشه برافراشته بود. بهترین و روشن‌ترین دلیل در مورد چپاول‌گری و انحصارخواهی شاهان غربی در زمینه مالی، ادعای مسخره‌ی لوئیس پانزدهم است که دولت و دارایی را در خود منحصر دانسته است. لوئیس، ثروتی انبوه از تاراج مردم بیچاره‌ی کشورش گرد آورد و آنان را به بدبختی و گرسنگی افکند؛ با این حال کسی به تاریخ پرننگ غرب در این زمینه توجهی نمی‌کند که شاهانی چون لوئیس چگونه قدرت و ثروت را در خود منحصر می‌دانستند و به بهانه‌ی برتری و چیرگی بر مردم، خونشان را می‌مکیدند؟!^۲

اینک بشریت چه ادعایی در قبال آن همه شعور و فرزاندگی صحابه رضی الله عنهم دارد و در چه حدی از آگاهی و بزرگ‌منشی آن بزرگواران است؟ از صحابه رضی الله عنهم که بگذریم، می‌بینیم که خزانه‌ی ملت‌ها و ثروت‌های ملل مختلف، به دست ناهلانی افتاده که هر طور بخواهند اموال عمومی را در خدمت خود و پذیرفتاری‌هایشان، بی‌حد و حصر خرج می‌کنند! اینک بسیاری از حاکمان ملت‌های مستضعف، به قدری از ثروت‌های عمومی و ملی در خارج از کشورشان برای خود سرمایه‌گذاری می‌کنند که مایه‌ی اشتغال‌زایی و رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌پذیر شده است؛ برای مثال به فرجام شاه ایران بنگرید که با چپاول ثروت ملت، کاخ‌ها و ثروت‌ها برای خود در دیگر کشورها فراهم آورد و کارش به جایی کشید که با وجود آن همه دل‌باختگی به غرب و سرمایه‌گذاری در آن، هیچ کشوری پذیرایش

^۱ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ص 291

^۲ ابوبکر رجل الدولة، ص 35

نشد و به خواری و خفتی این چینی دچار گشت و قطعاً گرفت الهی و حساب و بازخواست اخروی شدیدتر است.^۱ آری، حکام اسلامی باید از ابوبکر صدیق ﷺ درس بگیرند که پس از وفات رسول خدا ﷺ اداره‌ی حکومت اسلامی را به دست گرفت و وارسته و زیبا چنین فرمود: «همه می‌دانند که شغل من، نیازهای خانواده‌ام را تأمین می‌کرد؛ اما اینک به اداره‌ی امور مسلمین مشغول شده‌ام و پس از این خانواده‌ام در ازای کاری که من برای مسلمانان می‌کنم، از بیت‌المال خواهند خورد.»^۲ ابوبکر صدیق ﷺ این مضمون و آموزه‌ی پرارزش را ارائه می‌دهد که ولایت و ریاست، مال مفت و شخصی کسی نیست که هر طور بخواهد، از آن بهره جوید و حقوقی هم که از بیت‌المال می‌گیرد، به سبب مشغولیت وی در کارداری امت است که او را از کسب و کار بازمی‌دارد.^۳ قرن‌ها پیش ابوبکر و صحابه ﷺ، صفحات تاریخ را به چنان اعمال و اندیشه‌هایی آراستند که بشر ترقی خواه امروز، در سایه‌ی اندیشه‌های پیشرفت‌باوری آن را جستجو می‌کند و با وجود تلاش و تکاپوی زیاد در این زمینه هم‌چنان به گرد پای آن بزرگواران هم نرسیده و نتوانسته به چنان ارزش‌هایی دست یابد.^۴ ابوبکر صدیق ﷺ پس از تشکیل خلافت اسلامی، تمام تلاشش را برای اداره‌ی امور داخلی به کار بست و کوشید تا هرگونه شکاف یا زمینه‌ای را که ممکن بود به ساختار به‌جامانده از رسول خدا ﷺ آسیب برساند، از بین ببرد و برای این منظور توجه خاصی به امور مسلمین مبذول کرد؛ ساختار قضایی جامعه را سامان‌دهی نمود؛ نظارت دقیقی بر مسؤولان و کارداران منطقه‌ای، اعمال کرد و در تمام اقداماتی که انجام داد، منهج و روش رسول اکرم ﷺ را مد نظر قرار داد.

^۱ التاریخ الإسلامی، از محمود شاکر، ص 11

^۲ نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کسب الرجل و علمه، شماره‌ی 2070

^۳ ابوبکر رجل الدولة، ص 35

^۴ مرجع سابق، ص 36

مردمی بودن ابوبکر رضی الله عنه و حضور وی در جامعه:

ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشانش در میان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانست تا تعالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکر رضی الله عنه بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند. برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

1- شیردوشی ابوبکر رضی الله عنه در محله‌ی سُنج:

ابوبکر رضی الله عنه پیش از خلافت، در دوشیدن گوسفندان با مردم همکاری می‌کرد؛ پس از خلافت به گوشش رسید که یکی از همسایگان گفته: حالا ابوبکر رضی الله عنه گوسفندانمان را نمی‌دوشد. لذا فرمود: «سوگند می‌خورم که گوسفندانتان را می‌دوشم و امیدوارم به خاطر مسؤولیتی که بر عهده‌ام نهاده شده، در خلق و خوی گذشته‌ام تغییری ایجاد نشود.» ابوبکر رضی الله عنه همواره گوسفندان را می‌دوشید و هرگاه گوسفندان را برای دوشیدن به نزدش می‌بردند، سؤال می‌کرد: «ظرف را نزدیک بگیرم که شیر کف کند یا دور که کف نکند؟» و مطابق خواست همسایگان، شیر می‌دوشید. ابوبکر رضی الله عنه شش ماه را در سنج به همین منوال گذراند و سپس به مدینه نقل مکان کرد.^۱

این داستان، تواضع و فروتنی بزرگ‌مردی چون ابوبکر رضی الله عنه را نشان می‌دهد که با وجود سن و سال زیادش و منزلت والایش که خلیفه‌ی مسلمانان می‌باشد، در دوشیدن گوسفندان همسایه، همکاری می‌کند! ابوبکر رضی الله عنه این را نمی‌پسندید که خلافت، دگرگونی و تغییری در اخلاقش ایجاد نماید. آموزه‌ی دیگر این داستان، رغبت و اشتیاق وافر صحابه رضی الله عنهم به اعمال نیک است که می‌کوشیدند وقت و تلاش زیادی را صرف نیکی و احسان به دیگران کنند.^۲ این، همان ابوبکری است که با اراده‌ی راستین و پایداری شگفت‌انگیزش، شبه‌جزیره‌ی عرب را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد و مبارزان و مجاهدانی به سوی دو حکومت بزرگ آن

^۱ نگاه کنید به: طبقات ابن سعد (186/3)

^۲ التاریخ الإسلامی (8/19)

روز گسیل نمود و بر آنان پیروز شد؛ آری ابوبکر ﷺ با آن مقام و جایگاه والايش، گوسفندان همسایگان را می دوشد و می گوید: «امیدوارم به خاطر مقامی که یافته‌ام، در خلق و خویم تغییری ایجاد نشود.» مقامی که ابوبکر ﷺ به آن رسید، مقامی کوچک و معمولی نبود؛ او به جای رسول خدا ﷺ در جایگاه سیادت و حکمرانی بر مسلمانان قرار گرفته بود و لشکریانی را فرمان دهی می کرد که برای درهم شکستن شوکت ایران و روم رفته بودند تا عدالت و برابری را به جای آن دو ابرقدرت حکم فرما کنند و علم و تمدن را به بشریت عرضه نمایند. ابوبکر ﷺ چه قدر بزرگ و فروتن بوده که با وجود چنین مقامی آرزو می کند در خلق و خویش دگرگونی نیاید و در عین حال گوسفندان مردم را می دوشد!^۱

2- تواضع و فروتنی ابوبکر ﷺ :

تواضع و فروتنی، پیامد ایمان به خدا و اخلاق نیک و سترگی است که در وجود ابوبکر ﷺ جای گرفته بود. ابوبکر ﷺ به قدری متواضع بود که هرگاه افسار اسبش می افتاد، خودش پایین می شد و آن را برمی داشت؛ به او می گفتند: «اجازه می دادید تا ما افسار را به شما می دادیم.» و او می فرمود: «رسول خدا ﷺ به ما دستور داده‌اند از مردم چیزی نخواهیم (و کارمان را بر دوش دیگران نیندازیم).»^۲ ابوبکر ﷺ حقیقت تواضع و فروتنی را دریافته بود و خوب می دانست مفهوم این فرموده‌ی خداوند متعال چیست که فرموده است: ﴿فَأَخَذْنَاهُ

وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

(قصص: 40)

یعنی: «پس ما، فرعون (متکبر) و سپاهیان (گردن کشر) او را (به عذاب خود) گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم؛ پس بنگر که فرجام ستم‌گران چگونه بود.»

^۱ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص 186

^۲ التاریخ الإسلامی از محمود شاکر، ص 8

ابوبکر رضی الله عنه نمونه و مصداق زنده‌ی فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: (ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبداً بعفو إلا عزاً و ما تواضع أحدٌ لله إلا رفعه الله) ^۱ یعنی: «صدقه، مال و ثروت را نمی‌کاهد؛ خداوند، در ازای عفو و گذشت بنده، به عزتش می‌افزاید؛ و هیچکس به رضای خدا تواضع و فروتنی پیشه نمی‌کند مگر آن که خداوند، او را رفعت و برتری می‌بخشد.» اخلاق سترگ و تواضع ابوبکر رضی الله عنه او را بر آن می‌داشت تا همواره در خدمت مسلمانان و بویژه نیازمندان و مستضعفان باشد. ابوصالح غفاری می‌گوید: عمر فاروق رضی الله عنه عادت داشت شبانگاه به خانه‌ی پیرزن نابینایی که در اطراف مدینه زندگی می‌کرد، برود تا کارهایش را انجام دهد و برایش آب ببرد؛ بسیار اتفاق می‌افتاد که می‌دید شخص دیگری کارهای آن پیرزن را انجام داده است؛ بنابراین عمر رضی الله عنه برای آن که بفهمد چه کسی پیش از او به پیرزن رسیدگی می‌کند، زودتر از همیشه به خانه‌ی پیرزن رفت. آن شخص، کسی جز خلیفه (ابوبکر رضی الله عنه) نبود که پیش از عمر رضی الله عنه به خانه‌ی پیرزن می‌رفت تا کارهایش را انجام دهد.

۳- ملاقات ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با ام‌ایمن رضی الله عنها:

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه گفت: «بیا با هم به دیدن ام‌ایمن برویم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره به دیدن ام‌ایمن رضی الله عنها می‌رفتند.» هنگامی که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به نزد ام‌ایمن رضی الله عنها رفتند، او گریست. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به ام‌ایمن رضی الله عنها گفتند: «چرا می‌گریی؟ آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد خدا دارند، بهتر است.» ام‌ایمن رضی الله عنها گفت: «من می‌دانم که آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد خدا دارند، بهتر است؛ گریه‌ام از این جهت می‌باشد که (با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله) نزول وحی از آسمان منقطع شده است.» ام‌ایمن باعث شد تا ابوبکر و عمر نیز بگریند... ^۲

^۱ مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، شماره‌ی 2588

^۲ مسلم، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی 2454

4 - نصیحت ابوبکر ﷺ به زنی که نذر کرده بود، سخن نگوید:

ابوبکر ﷺ همواره از اعمال دوره‌ی جاهلیت و هم‌چنین بدعت و نوآوری در دین نهی می‌کرد و به اسلام و پایبندی به سنت حضرت رسول اکرم ﷺ فرا می‌خواند.^۱ قیس بن ابی حازم می‌گوید: ابوبکر ﷺ زنی به نام زینب از قبیله‌ی احمس دید که سخن نمی‌گفت؛ ابوبکر ﷺ علت سکوتش را پرسید. گفتند: او نیت کرده در حال سکوت، حج گزارد. ابوبکر ﷺ به آن زن گفت: «صحبت کن که ترک سخن، درست نیست و مربوط به دوره‌ی جاهلیت است.»^۲ آن زن، سخن گفت و پرسید: «تو کیستی؟» ابوبکر ﷺ پاسخ داد: «یکی از مهاجرین هستم.» آن زن دوباره سؤال کرد: «از کدامین مهاجرین؟» ابوبکر ﷺ فرمود: «از قریش.» آن بانو بار دیگر پرسید: «از کدامین قریشیان هستی؟» ابوبکر ﷺ گفت: «تو چقدر سؤال می‌کنی! من، ابوبکر هستم.» آن زن عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! چه چیزی ما را بر این امر شایسته که خداوند، پس از جاهلیت، نصیبمان کرد، ماندگار می‌کند؟» ابوبکر فرمود: «ماندگاری شما بر این وضع شایسته تا زمانی است که کار گزاران و زمام‌داران شما بر آن استقامت و تداوم ورزند.» آن بانو سؤال کرد: «منظور از کارداران چیست؟» ابوبکر چنین پاسخ داد: «آیا در میان قوم و قبیله‌ات ریسان و بزرگانی نیستند که فرمان دهند و قبیله‌ات از آنان فرمان پذیرند؟» آن زن گفت: «چرا، چنین است.» ابوبکر فرمود: «همین‌ها زمام‌داران و فرمانروایان مردم هستند.»^۳

^۱ صحیح التوثیق فی سیرة حیاة الصدیق، ص 140

^۲ ممنوعیت نذر سکوت، در صحیح بخاری (حدیث شماره‌ی 6704) آمده است؛ ابن عباس ﷺ می‌گوید: روزی رسول خدا ﷺ در حال سخنرانی، مردی را دیدند که ایستاده است. علتش را پرسیدند. به آن حضرت ﷺ گفتند: او، ابواسرائیل است؛ نذر کرده که همواره بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و همواره روزه‌دار باشد. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «به او بگویید: حرف بزند، از سایه استفاده کند و بنشیند؛ اما روزه‌اش را (امروز) کامل کند (و از روزه‌ی دائمی خودداری نماید و فقط گاهی روزه بگیرد.)» (مترجم)

^۳ نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی 3834

خطابی رحمه الله می گوید: «یکی از اعمال دوره‌ی جاهلیت این بود که سکوت می کردند و شب و روزی را در حال سکوت می گذراندند؛ اما با آمدن اسلام از این عمل منع شدند و دستور یافتند به جای سکوت، سخنان نیک بگویند. از این گفتار ابوبکر رضی الله عنه چنین برمی آید که هر گاه شخصی سوگند بخورد که سخن نگوید، مستحب آن است که بر خلاف سوگندش سخن بگوید و البته کفار بر او لازم نمی گردد. چرا که ابوبکر آن زن را به ادای کفارہ دستور نداد. نکته‌ی دیگری که از این ماجرا برداشت می شود، این است که هر کس نذر کند سخن نگوید، نذرش از اساس باطل می باشد. چرا که بنا بر فرموده‌ی ابوبکر رضی الله عنه چنین عملی ناروا و از اعمال دوره‌ی جاهلیت است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد. این گفته‌ی ابوبکر رضی الله عنه برگرفته از آموخته‌های وی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در حکم مرفوع می باشد.»^۱

ابن حجر رحمه الله می گوید: «احادیثی که در فضیلت سکوت و کم گویی آمده، هیچ تعارضی با این روایت ندارد؛ چرا که منظور و مقصود هر دسته از این احادیث، متفاوت است. احادیثی که در فضیلت سکوت و کم گویی آمده، به ترک سخنان بیهوده و اجتناب از زیاده گویی فرا می خواند که پیامدی جز بیهوده گویی ندارد. سکوتی که در روایات، از آن منع شده، این است که انسان از گفتن سخن حق در صورت توانایی سکوت کند یا به طور کلی از گفتن سخنان مباح اجتناب نماید»^۲

5 - توجه ویژه‌ی ابوبکر رضی الله عنه به امر به معروف و نهی از منکر:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و همواره می کوشید تا قرائت‌ها و برداشت‌های نادرست مردم را از آموزه‌های دینی اصلاح کند. قیس بن ابی حازم می گوید: باری ابوبکر رضی الله عنه صدیق این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

^۱ فتح الباری (150/7)

^۲ فتح الباری (151/7)

عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِئْتَابُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾ (مانده: 105)

یعنی: «ای اهل ایمان! خویشتن را بپایید (و با دوری از گناهان مواظب باشید تا آلودگی‌های جامعه شما را نیالاید و بدانید که هرگاه شما به وظایف دینی خود عمل کردید) و بر هدایت بودید، گمراهی گمراهان، به شما زیانی نمی‌رساند.»
ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد و سپس فرمود: «من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: (إِنَّ الْقَوْمَ إِذَا رَأُوا الْمُنْكَرَ فَلَمْ يَغْيِرُوهُ عَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ) یعنی: «خداوند، قومی را که منکری ببینند و تغییرش ندهند و از آن باز ندارند، به‌طور عمومی عذاب می‌کند.» به روایت دیگری ابوبکر رضی الله عنه چنین فرمود: «ای مردم! شما این آیه را می‌خوانید و از آن برداشت نادرستی دارید؛ ما، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که فرمود: (إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأُوا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدِيهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْتَمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ) یعنی: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و او را از ظلم باز ندارند، انتظار می‌رود که به‌طور عمومی به عذاب الهی گرفتار شوند.»^۱ نووی رحمه الله می‌گوید: این آیه، هیچ تعارضی با وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ چراکه مفهوم آیه از این قرار است: تا زمانی که شما بر هدایت بودید و وظایف شرعی خود (و از جمله امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دادید، گمراهی دیگران به شما هیچ ضرری نمی‌رساند؛ مفهوم این آیه، همان است که خداوند در آیه‌ی دیگری بیان فرموده که هیچ کس، گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾؛ امر به معروف و نهی از منکر، یکی از وظایف شرعی مسلمان است که در صورت انجام دادنش هیچ گناهی بر او نیست و بدی و گمراهی دیگران به او آسیبی نمی‌رساند...^۲

^۱ این حدیث صحیح در سنن أبی‌داود به شماره‌ی 4338 آمده است.

^۲ عون‌المعبود شرح سنن أبی‌داود (329/11)

میمون بن مهران می گوید: شخصی بر ابوبکر رضی الله عنه سلام کرد و گفت: «سلام بر تو ای خلیفه‌ی رسول خدا.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آیا از بین این همه تنها به من سلام کردی؟»^۱ ابوبکر رضی الله عنه گاهی سنت را بدین قصد که مردم آن را فرض یا واجب نپندارند، ترک می کرد.^۲ ابوبکر رضی الله عنه به قدری احترام پدرش را نگه می داشت که در این باره چنین روایت شده است: ابوبکر رضی الله عنه در رجب سال 12 هجری برای ادای عمره رهسپار مکه شد؛ به خانه اش رفت و پدرش را دید که به همراه چند جوان، در خانه نشسته است. ابوقحافه رضی الله عنه برای پرسش برخاست؛ ابوبکر رضی الله عنه پیش از آن که شترش را بخواباند، به احترام پدرش، خود را از شتر پایین انداخت تا به پیش پدر برود. مردم برای عرض سلام و خوشامدگویی به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند. ابوقحافه رضی الله عنه گفت: «ای عتیق! این ها، مردمان بزرگواری هستند؛ پس با آن ها به نیکی رفتار کن.» ابوبکر فرمود: «پدرجان، هیچ قدرت و توانی جز به خواست خدا نیست؛ مسؤولیت بزرگی بر گردن من نهاده شده که از توان من خارج است و تنها به خواست و قدرت خدا است که انسان، عزت و احترام می یابد.»^۳ ابوبکر به نماز خاشعانه اهمیت ویژه ای می داد و می کوشید تا عبادتش را به بهترین شکل ممکن انجام دهد؛ او، در نماز به چیز دیگری متوجه نمی شد.^۴ در میان اهل مکه مشهور است که ابن جریج، کیفیت نماز را از عطاء فرا گرفته و عطاء از ابن زبیر؛ ابن زبیر نیز نماز را از ابوبکر یاد گرفته است و ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالرزاق می گوید: «کسی ندیده ام که بهتر از ابن جریج نماز بخواند.»^۵

انس می گوید: یک بار ابوبکر رضی الله عنه در دو رکعت صبح، سوره ی بقره را به طور کامل خواند. عمر رضی الله عنه پس از پایان نماز گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! آن قدر نماز را طولانی

^۱ الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (172/1)، شماره 255

^۲ نگاه کنید به روایتی که طبرانی در این زمینه در الکبیر آورده است: الکبیر، شماره 3057

^۳ صفة الصفة (258/1)

^۴ فضائل الصحابة از امام احمد (254/1)

^۵ مرجع سابق (255/1)

کردی که ما گمان کردیم خورشید طلوع کرده است.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «اگر خورشید طلوع هم می کرد، ما را در حال غفلت نمی یافت.»^۱

ابوبکر همواره مردم را بر این تشویق می کرد که به هنگام مصیبت و سختی، صبر و شکیبایی پیشه کنند و به افراد مصیبت دیده ای که کسی از آنان می مرد، می فرمود: «با صبر و شکیبایی، مصیبتی نمی ماند و بی صبری و بی تابی فایده ای ندارد؛ مرگ، از آن چه پیش از آن است، آسان تر و از آن چه پس از آن است، سخت تر می باشد؛ غم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آورید که مصیبت را کوچک می نماید؛ خداوند، اجر و پادش شما را بزرگ گرداند.»^۲ باری فرزند خردسالی از عمر رضی الله عنه وفات کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه این چنین به عمر رضی الله عنه تسلیت گفت: «خداوند در مقابل فرزندی که از تو گرفت، به تو عوض دهد.»^۳ ابوبکر رضی الله عنه از بدی هایی چون ستم، بدعهدی و فریب کاری بر حذر می داشت و می فرمود: «هر کس سه ویژگی ستم گری، بدعهدی و فریب کاری در او باشد، به زیان خود او است.»^۴ ابوبکر رضی الله عنه پیوسته مردم را اندرز می داد و یاد خدا را برایشان زنده می کرد. برخی از سخنان ابوبکر رضی الله عنه در پند و اندرز مردم از این قرار است: «پنج چیز ظلمت و تاریکی است و پنج چراغ و روشنایی نیز وجود دارد: تاریکی دنیا که چراغش تقوا است؛ تاریکی گناه که چراغش توبه می باشد؛ تاریکی قبر که چراغش لا اله الا الله محمد رسول الله است؛ تاریکی آخرت که چراغش عمل صالح می باشد؛ و تاریکی پل صراط که چراغش یقین است.»^۵ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از منبر جمعه نیز مردم را به صداقت، حیا و آزر، و آمادگی حضور در پیشگاه الهی فرامی خواند و از فریفتگی به عوامل فریبنده بر حذر می داشت. اوسط بن اسماعیل می گوید: یک سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر صدیق رضی الله عنه شنیدم که در حال

^۱ الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ص 244

^۲ عیون الأخبار (69/3)

^۳ عیون الأخبار (62/3)

^۴ مجمع الأمثال از میدانی (2.450)

^۵ فرائد الکلام للخلفاء الکرام از قاسم عاشور، ص 29

خطبه چنین می فرمود: «رسول خدا ﷺ در نخستین سالی که به مدینه تشریف آوردند، در همین جایی که من هستم، ایستادند...». راوی می گوید: ابوبکر ﷺ از یاد و خاطره‌ی آن روز به قدری گریست که نتوانست سخن بگوید؛ سپس فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را چنین نقل نمود که: «ای مردم! از خداوند درخواست عافیت کنید که هیچ کس، پس از یقین، نعمتی بهتر از عافیت نیافته است؛ بر خود صداقت و راستی را لازم بگیرید که صداقت و راستی، همراه (و جزوی از) نیکی است و پیامدش بهشت می باشد و از دروغ برحذر باشید که دروغ، همراه (و بخشی از) فسق و گناه است و نتیجه اش، آتش جهنم می باشد؛ از هم نبرید و با هم اختلاف نکنید؛ به یکدیگر کینه و حسد نورزید و با هم برادر باشید و بندگان نیک خدا،^۱ ابوبکر ﷺ در خطبه‌ای مردم را به شرم و آزر از خدای متعال فراخواند.^۲ عبدالله بن حکیم می گوید: ابوبکر ﷺ برایمان سخنرانی کرد و چنین فرمود: «شما را به این سفارش می کنم که تقوای الهی پیشه کنید و همواره خدا را به آنچه شایسته‌ی او است، بستاید و بیم و امید را با هم در آمیزید و با زاری و نیاز دعا کنید؛ چرا که خداوند متعال از زکریا عليه السلام و خانواده اش چنین تعریف فرموده که: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

وَيَدْعُونَنا رَغْبًا وَرَهْبًا^ط وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿﴾ (انبیاء: 90)

یعنی: «آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می گرفتند و در حالی به پیشگاه ما دعا می کردند که رغبت و بیم داشتند و همواره فرمان بردار ما بودند (و تنها برای ما کرنش می کردند).»

ابوبکر ﷺ پس از تلاوت این آیه افزود: «ای بندگان خدا! بدانید که خداوند، از شما پیمان محکمی گرفته که حقوقش را پاس بدارید؛ خدای متعال، داشته‌های اندک و فناپذیر شما را در قبال نعمت‌های زیاد و جاودانه خریداری می کند. کتاب خدا در میان شما است، کتابی که شگفتی‌های پایان‌ناپذیری دارد و نورش، هرگز بی فروغ نمی گردد؛ پس

^۱ صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص 179

^۲ نگاه کنید به: مرجع سابق، ص 182

فرموده‌های خدا را تصدیق کنید و از کتاب خدا پند پذیرید و از انوارش برای روز تاریکی بهره‌بگیرید. خدای متعال، شما را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و بر شما فرشتگانی گمارده که اعمالتان را می‌دانند و می‌نویسند. ای بندگان خدا! بدانید که شما در حالی روزگار می‌گذرانید که از لحظه‌ی مرگ خود خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید اعمال نیک و مورد پسند خدا را پیشه‌سازید تا مرگتان در حال انجام نیکی فرارسد و بدانید که تنها به داد و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که فرصت دارید، به سوی نیکی‌ها بشتابید تا مرگتان در حین ارتکاب گناه فرارسد. برخی خود را به گونه‌ای از یاد برده‌اند که گویا تنها دیگران می‌میرند؛ شما بکوشید تا این چنین نباشید. پس تلاش کنید و برای رهایی از مرگ بد بشتابید که آمدنی است و خیلی زود فرا می‌رسد.» به روایت دیگری فرمود:

«کجایند برادرانی که می‌شناختید؟ کجایند دوستانتان؟ آنان، نتیجه‌ی اعمالشان را یافته و به فرجام آن‌چه در دنیا کرده‌اند، رسیده‌اند؛ برخی سزاوار سعادت و بعضی سزاوار بدبختی شده‌اند. کجایند ستم‌گرانی که شهرها بنا نهادند و دور و برش دیوار کشیدند؟ آنان به گودال قبر و زیر سنگ و خاک رفته‌اند. کجایند کسانی که به زیبایی و جوانی خود شگفت‌زده شدند؟ کجایند پادشاهان و پیروزمندان میداین جنگ؟ آری، روزگار، خوارشان کرد و آنان را به تاریکی قبرها فروانداخت. در سخنی که رضای خدا نباشد، خیری نیست؛ مالی که در راه خدا خرج نشود، خیری ندارد؛ کسی که حلم و عقلش بر ناآگاهی و جهلش غالب نباشد، هیچ خیری ندارد؛ در شخصی که در راه خدا و اطاعت از او، از سرزنش می‌هراسد نیز هیچ خوبی و خیری وجود ندارد. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد که بدین سبب به او خیر برساند و یا بدی و شری را از او دور کند؛ بلکه تنها اطاعت از خدا و پیروی دستوراتش، مایه‌ی جلب نیکی و دفع بدی است؛ آن‌چه به ظاهر خیر است و در پسش آتش، خیر نیست و آن‌چه به ظاهر بد است و بهشت را به دنبال دارد، شر نیست. بدانید از جمله اعمالی که می‌توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می‌کنید و بدین‌سان پروردگارتان را اطاعت کرده و حق خود را مصون داشته‌اید. به شما سفارش می‌کنم که در فقر و فاقه از خدا بترسید و همواره خدا را به

آنچه او را سزد، بستایید و از او آمرزش طلبید که او، آمرزنده است. سخن من با شما این بود که گفتم؛ در پایان برای خود و شما از خدای متعال عفو و بخشش می‌طلبم.^۱

ابوبکر^{رضی الله عنه} توجه و غم‌خوارگی ویژه‌ای به جامعه‌ی اسلامی داشت و در همین جهت نیز همواره مسلمانان را پند و اندرز می‌داد، به انجام نیکی تشویقشان می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود. آنچه در سطور گذشته به آن اشاره کردیم، نمونه‌ی اندکی از توجه و غم‌خوارگی وافر ابوبکر^{رضی الله عنه} به جامعه و تلاش وی در جهت نهادینه کردن ارزش‌ها در میان توده‌ی مردم بود.

ساختار قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه}:

دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} از آن جهت که آغاز دوره‌ی خلافت راشد و متصل به دوران رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} می‌باشد، از اهمیت و جایگاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشد به‌طور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به‌طور کامل تداوم یافت و نصوص و مصادیق قضایی دوران رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشد به اجرا درآمد. ساختار قضایی خلافت، دارای دو ویژگی اساسی بود:

الف) پابندی کامل به دستورات و قوانین قضایی عهد نبوی.

ب) تنظیم دستورات و برنامه‌های قضایی جدید بر مبنای زیرساخت‌های قضایی دوره‌ی نبوی به قصد پاسخ‌گویی به مسایل نوینی که در زمان خلافت به وجود آمد تا ارکان حکومت پهناور اسلامی محکم و استوار گردد.^۲

در زمان ابوبکر^{رضی الله عنه} ساختار قضایی، به صورت نهاد مستقلی درنیامده بود و سازمان قضایی ویژه‌ای وجود نداشت؛ چراکه شالوده‌ی زندگی مردم به خاطر نزدیکی به دوران

^۱ مصنف ابن ابی شیبہ (144/7)؛ صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص 181

^۲ تاریخ القضاء فی الإسلام از زحیلی، ص 83 و 84

رسول خدا ﷺ هم‌چنان بر اساس رهنمودهای اسلام و کاربست عملی دین در عرصه‌ی زندگانی بود و از همین جهت نیز حجم اختلافات به آن حد نبود که موجب تشکیل نهاد یا سازمان قضایی خاصی گردد. ابوبکر صدیق ﷺ خودش در میان مردم قضاوت می‌کرد و از عمر فاروق ﷺ نیز در پهنه‌ی قضاوت کار می‌گرفت؛ البته عمر ﷺ در قضاوت دارای استقلال نبود و همکاری او با خلیفه در قضاوت جنبه‌ی مشاوره‌ای داشت.^۱ ابوبکر صدیق ﷺ قاضیان و کارگزاران زمان رسول خدا ﷺ را هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود؛ برخی از آنان فقط مسؤولیت قضایی داشتند و برخی هم به عنوان والی و کاردار، قضاوت نیز می‌کردند^۲ که در صفحات بعد، ضمن معرفی کارگزاران و والیان دوره‌ی خلافت ابوبکر ﷺ عمل کردشان را بررسی خواهیم کرد. مصادر قضایی دوران خلافت ابوبکر ﷺ از این قرار بود:

1- قرآن کریم.

2- سنت نبوی.

3- اجماع از طریق مشورت و رایزنی با اهل علم و فتوا.

4- اجتهاد و ارائه‌ی نظر شخصی در صورت عدم وجود حکمی صریح در قرآن و سنت

یا اجماع صحابه.^۳

عادت ابوبکر ﷺ بر این بود که هنگام قضاوت ابتدا به کتاب خدا مراجعه می‌کرد و در صورت نیافتن حکمی درباره‌ی مسأله‌ی مورد نظرش، در سنت رسول خدا ﷺ می‌نگریست تا حکم مورد نظر را بیابد و چنان‌چه در سنت، حکمی درباره‌ی موضوع مورد قضاوت نمی‌یافت، از مردم جست و جو می‌کرد که آیا از رسول خدا ﷺ حکمی در آن‌باره سراغ دارند یا نه؟ گاهی پاسخش را از مردم می‌شنید که رسول خدا ﷺ درباره‌ی این مسأله چنین قضاوت فرمودند و بر همان اساس نیز قضاوت می‌کرد و می‌فرمود: «الحمد لله که در میان ما کسی بود که از حکم رسول خدا ﷺ خبر داشته باشد.» البته در صورتی که پس از پرس و

^۱ وقائع ندوة النظم الإسلامية (366/1)

^۲ تاریخ القضاء فی الإسلام، ص 134

^۳ وقائع ندوة النظم الإسلامية (390/1)

جو از مردم نیز به حکمی از سنت دست نمی‌یافت، با علما مشورت و رایزنی می‌کرد و در صورت دست‌یابی به اجماع و اتفاق نظر درباره‌ی مسأله‌ی مورد بحث، حکم قضایی صادر می‌نمود.^۱ نکته‌ی دیگری که از رایزنی ابوبکر^{رضی الله عنه} با اهل شورا مشخص می‌شود، این است که ابوبکر^{رضی الله عنه} نظر مورد اجماع شورا را بر خود لازم می‌دانست؛ چراکه مخالفت با اجماع شورا برای خلیفه و کاردار، درست نیست و این، همان چیزی است که درباره‌ی ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} روایت شده و نشان می‌دهد که او، نظر مورد اجماع شورا را بر خود و تمام مسلمانان لازم‌الاجرا می‌دانسته و مطابق مشورت اهل شورا قضاوت می‌کرده است. به طور مثال هنگامی که خالد بن ولید^{رضی الله عنه} را به عنوان نیروی کمکی به سوی عمرو بن عاص^{رضی الله عنه} فرستاد، برایش پیام داد که: «با آنان مشورت نما و با مشورتشان مخالفت نکن.»^۲ ابوبکر^{رضی الله عنه} هر سخنی را نمی‌پذیرفت و همواره برای پذیرش روایات شتاب نمی‌کرد و دلیل می‌خواست تا صحت روایت، برایش روشن گردد؛ قبیصه بن ذؤیب می‌گوید: پیرزنی به نزد ابوبکر^{رضی الله عنه} آمد و خواهان سهم ارثش از میراث نوه‌اش بود. ابوبکر^{رضی الله عنه} فرمود: «من، در کتاب خدا سهمی برای تو نمی‌بینم و نمی‌دانم که آیا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} سهمی برای تو معین کرده‌اند یا نه.» ابوبکر^{رضی الله عنه} درباره‌ی این موضوع که مادر بزرگ از نوه‌اش ارث می‌برد یا نه، از مردم جست‌وجو کرد. مغیره^{رضی الله عنه} گفت: «من دیدم که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به مادر بزرگ، یک ششم را دادند.» ابوبکر^{رضی الله عنه} پرسید: «کسی با تو هست که گواهی دهد؟» ابن مسلمه، گفته‌ی مغیره را تأیید کرد و ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} نیز بر همین اساس، سهم یک ششم برای مادر بزرگ تعیین نمود.^۳ ابوبکر^{رضی الله عنه} بر این باور بود که قاضی نباید تنها بر پایه‌ی دانش خود قضاوت کند مگر در صورتی که گواه دیگری نظرش را تأیید نماید. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرموده است: «اگر

^۱ موسوعة فقه أبي بكر، ص 155

^۲ مرجع سابق، ص 156

^۳ تذكرة الحفاظ از ذهبی (2/1)

شخصی را مستوجب اجرای حد شرعی بینم، او را تنها پس از اقامه‌ی دلیل یا وجود شاهد و گواهی که مرا تأیید کند، مجازات می‌کنم.»^۱

برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق

1- قصاص:

علی بن ماجده‌ی سهمی می‌گوید: با شخصی درگیر شدم که در اثنای دعوا قسمتی از گوشش قطع شد. ابوبکر ﷺ برای حج آمده بود که آن شخص شکایت به نزدش برد؛ ابوبکر ﷺ به عمر ﷺ فرمود: «نگاه کن که آیا بریدگی گوشش به حدی رسیده که حکم قصاص بدهیم؟» عمر ﷺ گفت: «باشد؛ باید حجامی (رگ‌زنی) بیاورم که اندازه بگیرد.» ابوبکر ﷺ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «من، غلامی به خاله‌ام دادم که امیدوارم برایش مایه‌ی خیر باشد؛ از خاله‌ام خواستم که او را حجام (رگ‌زن)، قصاب و یا آهنگر بار نیاورد.»^۲

2- نفقه‌ی پدر:

قیس بن حازم می‌گوید: در حضور ابوبکر صدیق ﷺ بودم که شخصی آمد و گفت: «پدرم، تمام مالم را از من می‌خواهد و نابودش خواهد کرد.» ابوبکر ﷺ به پدر آن شخص فرمود: «حق تو، از مال فرزندان همان اندازه است که تو را کفاف کند.» پیرمرد گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! مگر رسول خدا ﷺ به شخصی فرمودند که: (أنت و مالک لأبیک) یعنی: «تو، با مال و دارایی‌ات، از پدرت هستی»؟ ابوبکر ﷺ فرمود: «به رضای خدا راضی

^۱ تراث الخلفاء الراشدين از دکتر صبحی محمصانی، ص 186

^۲ اخبار القضاة (102/2)؛ نگاه کنید به: تاریخ القضاة از زحیلی، ص 136

باش.» که بنا بر روایت منذر بن زیاد منظورش این بود که به نفقه‌ای که خدا به حد کفاف برایت مقرر نموده، راضی باش.^۱

3- دفاع مشروع:

روایت شده که فردی، دست کسی را دندان گرفت؛ آن شخص، نیز در دفاع از خود باعث شد تا دندان آن فرد بشکند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکستگی دندان آن فرد را بی اعتبار و مباح دانست و حکم قصاص صادر نکرد.^۲

4- حکم شلاق:

شخصی را به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بردند که با دختری زنا کرده و باردارش نموده بود. خود آن شخص که مجرد بود نیز به زنا اعتراف کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه دستور داد تا برای اجرای حد شرعی به او تازیانه بزنند و سپس او را به فدک تبعید کرد.^۳ در روایت دیگری آمده که ابوبکر رضی الله عنه برای دختر حکم تازیانه (شلاق) صادر نکرد؛ چرا که او به رضایت و خواسته‌ی خود زنا نکرده و به زور با او زنا شده بود. ابوبکر رضی الله عنه آن دو را به ازدواج یکدیگر درآورد.^۴

^۱ السنن الکبری (481/7): نگاه کنید به: تاریخ القضاء از زحیلی، ص 136 - این روایت، ضعیف و بلکه موضوع است. (إرواء الغلیل، 329/3) از آلبنی رحمه الله

^۲ تاریخ القضاء، ص 137؛ چنین ماجرای در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روی داد. یعلی بن امیه رضی الله عنه می‌گوید: شخصی را به عنوان کارگر، به کار گرفتم؛ او، با شخص دیگری درگیر شد و آن شخص، دستش را گاز گرفت. کارگر من، دستش را از دهان او بیرون کشید و دندان‌های پیشین آن مرد را هم بیرون آورد. شخصی که دندانش شکسته بود، (برای شکایت) نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله شکسته شدن دندان‌هایش را مهدور دانستند و فرمودند: «آیا انتظار داری دستش را در اختیارت قرار دهد تا تو، آن را همانند شتر مست، بجوی.» نگاه کنید به صحیح بخاری، شماره‌ی 2973 (مترجم)

^۳ المؤطاء از امام مالک رحمه الله، کتاب الحدود، شماره‌ی 847

^۴ مصنف عبدالرزاق، شماره‌ی 12796

باری از ابوبکر ﷺ درباره‌ی مردی پرسیدند که با زنی زنا کرده و در عین حال قصد دارد با او ازدواج کند؛ ابوبکر ﷺ فرمود: «هیچ توبه‌ای بهتر از این نیست که با او ازدواج کند تا از زنا و هم‌خوابی نامشروع به نکاح و هم‌خوابی مشروع روی آورده باشد.»^۱

5 - حضانت (حق سرپرستی) فرزند:

عمر بن خطاب ﷺ همسرش را که از او فرزندی به نام عاصم داشت، طلاق داد. عمر ﷺ مدتی بعد عاصم را به همراه مادرش دید که از شیر باز شده بود و راه می‌رفت؛ دو دست عاصم را گرفت تا او را از مادرش جدا کند؛ در آن حال که هر کدام از پدر و مادر عاصم، او را به سوی خود می‌کشیدند، عاصم به سبب آزرده‌گی ناشی از کشاکش پدر و مادرش گریست. عمر ﷺ که مدعی بود به سرپرستی و نگهداری عاصم سزاوارتر است، به نزد ابوبکر ﷺ رفت و خواهان حضانت عاصم شد. اما ابوبکر ﷺ حضانت عاصم را به مادرش سپرد و به عمر ﷺ فرمود: «برای عاصم بهتر آن است که در مهر و دامان مادرش باشد تا بزرگ شود و خودش تصمیم بگیرد که با تو باشد یا با مادرش.»^۲ به روایت دیگری فرمود: «مادر، باعاطفه‌تر، مهربان‌تر، نرم‌خوتر و دل‌سوزتر است و تا زمانی که ازدواج مجدد نکند، به حضانت و نگهداری فرزندش سزاوارتر می‌باشد.»^۳

در سطور گذشته برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ را بررسی کردیم و اینک به ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی احکام قضایی آن زمان، می‌پردازیم:

الف) زیرساخت قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ همان ساختار و احکام قضایی زمان رسول خدا ﷺ بود؛ شیوه‌ای که با توجه به پایه‌های پرورش دینی و پیوند با ایمان و باورهای اسلامی و هم‌چنین تکیه بر داده‌های دینی و احکام قضایی دوره‌ی نبوی، سبب شده بود تا هم سیر رسیدگی به دعاوی، گسترده و دقیق باشد و هم زمان رسیدگی به دادخواست‌ها،

^۱ مرجع سابق

^۲ مرجع سابق (54/7)؛ شماره‌ی 12601

^۳ مرجع سابق، شماره‌ی 12600

کوتاه؛ البته وضع ایمانی و ریشه‌ای بودن ارزش‌های اسلامی در مردم آن زمان، تأثیر زیادی در کاهش دعاوی داشت.

ب) احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه در حدی از سلامت و عدالت قرار دارد که همواره مورد توجه حقوق‌دانان و فقها بوده و در شمار مهم‌ترین مصادر قوانین حقوقی و قضایی در ادوار مختلف قرار داشته است.

ج) ابوبکر رضی الله عنه و کارگزاران وی، توجه ویژه‌ای برای حل و فصل عادلانه‌ی ستیزها و اختلافات داشتند و در دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه قضاوت و دادگستری زیر نظر مستقیم خلیفه قرار داشت.

د) نقش دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پیدایش مصادر و منابع قضایی جدید درخور توجه و بررسی است؛ چراکه مصادر قضایی به سبب وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از کتاب و سنت به مواردی چون اجماع، قیاس، پیشینه‌های قضایی و احکام قضایی گذشته و هم‌چنین اجتهاد مبتنی بر شورا گسترش یافت.

ه) چارچوب قضایی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه بر پایه‌ی حمایت از ضعیف، یاری مظلوم، برابری طرفین درگیر، اقامه‌ی حق و اجرای احکام شرعی بود و جایگاه اجتماعی افراد، هیچ تأثیری در چگونگی حکم نداشت و همگان - خلیفه و مردم - در برابر حق و احکام شرعی برابر بودند. در آن زمان معمولاً شخص قاضی، مجری احکام نیز بود و حکم صادر شده، بلافاصله اجرا می‌شد.

تعیین حکام و کارگزاران منطقه‌ای:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مناطق مختلف، کارگزارانی تعیین کرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سپرد. ابوبکر رضی الله عنه در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان بر مناطق مختلف گماشته بودند، هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ‌یک را برکنار

نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود.^۱ استراتژی ابوبکر رضی الله عنه در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤلیت‌های کارداران زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکر رضی الله عنه در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤلیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را تعیین و نصب نموده بودند. اختیارات و وظایف کارداران در دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این قرار بود:

1- اقامه‌ی نماز و امامت مردم، وظیفه‌ی اساسی کارداران و والیان بود؛ چراکه نماز، دارای معانی دینی و دنیوی گسترده‌ای است که اهداف سیاسی و اجتماعی مهمی در خود دارد و بدین سبب نیز مسؤلیت امامت مردم و به ویژه نماز جمعه بر عهده‌ی والیان و کارداران بود؛ به عبارت دیگر والیان منطقه‌ای یا فرماندهان جنگی، مسؤل اقامه‌ی نماز نیز بودند.

2- فرماندهان لشکرها، برای جهاد و گسترش قلمرو اسلام، به سرزمین‌های مختلف اعزام می‌شدند و در عین حال مسؤل اداره‌ی امور مناطق فتح‌شده نیز بودند؛ گاهی خود فرماندهان جهادی، اداره‌ی اموری از قبیل تقسیم غنایم و نگهداری اسیران جنگی را عهده‌دار می‌شدند و گاهی نیز افراد دیگری را به نمایندگی خود برای انجام این امور یا مسایل دیگری نظیر مذاکره و صلح با دشمن، تعیین می‌کردند. اختیارات و وظایف فرماندهان جهادی شام و عراق، هم‌سان و برابر بود و تفاوت چندانی با حدود اختیارات و وظایف فرماندهانی که به جنگ مرتدین یمن، بحرین و عمان گسیل شده بودند، نداشت؛ چراکه با وجود تفاوت در دلایل و انگیزه‌های جبهه‌های آن روز، عملیات جهادی، ساختار و چارچوبی هم‌سان داشت.

^۱ الولاية علی البلدان، از عبدالعزیز ابراهیم العمری (55/1)

- 3- اداره‌ی امور سرزمین‌های فتح‌شده و تعیین قاضیان و کارگزاران آنها، معمولاً توسط فرماندهان لشکرها صورت می‌گرفت و به تأیید خلیفه می‌رسید و گاهی نیز ابوبکر رضی الله عنه از طریق مشورت و رایزنی، والیان مناطق فتح‌شده را تعیین می‌فرمود.^۱
- 4- کارگزاران مناطقی از قبیل یمن، مکه و طائف و دیگر بلاد اسلامی، از مردم قلمرو حاکمیت خود برای خلیفه بیعت گرفتند.
- 5- کارداران منطقه‌ای، در پهنه‌ی امور مالی و اقتصادی نیز عهده‌دار جمع‌آوری زکات از ثروتمندان و توزیع آن در میان فقرا یا گرفتن جزیه از غیرمسلمانان منطقه‌ی خود بودند؛ البته گاهی نمایندگان خلیفه یا کاردار منطقه، این مسؤلیت را در ادامه‌ی شیوه‌ی جمع‌آوری زکات و جزیه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌دادند.
- 6- تجدید قراردادهایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته شده بود، از کارهای انجام شده توسط کارگزاران ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که از آن جمله می‌توان به تجدید قراردادی اشاره کرد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران بسته شده بود و والی نجران، بنا به درخواست مسیحیان آن‌جا، آن را تمدید کرد.^۲
- 7- اقامه‌ی حدود و مجازات‌های شرعی و هم‌چنین برقراری امنیت در مناطق مختلف بر عهده‌ی والی و کاردار بود. کارداران برای اجرای احکام و قوانین در صورت نبود نص، به اجتهاد خود عمل می‌کردند که از آن دست می‌توان به عمل کرد والی صنعاء (مهاجر بن ابی‌امیه) در مورد دو زن اشاره کرد که در نکوهش رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراز شادمانی بر وفات آن حضرت، ترانه‌سرایی کرده بودند.^۳
- 8- کارگزاران، نقش مهمی در آموزش مسایل دینی به مردم و گسترش آموزه‌های اسلامی در مناطق تحت حاکمیت خود داشتند. بسیاری از کارداران دوره‌ی خلافت ابوبکر رضی الله عنه بر اساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مساجد کلاس‌های آموزش قرآن و احکام برپا

^۱ الولاية علی البلدان (59/1)

^۲ نگاه کنید به: تاریخ طبری (165/3)

^۳ شرح این ماجرا در فصل سوم (مبحث جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان) آمده است.

می کردند. چراکه گسترش تعالیم و آموزه‌های دینی در اولویت حرکت رسول خدا ﷺ و خلافت ابوبکر صدیق ﷺ قرار داشت. برای نمونه می‌توان به کلاس آموزشی کارگزار ابوبکر ﷺ در حضر موت اشاره کرد.^۱

فعالیت‌های دینی کارگزاران ابوبکر ﷺ نقش مهمی در گسترش اسلام داشت؛ برپایی کلاس‌های آموزشی، موجب شد تا ارزش‌های اسلامی و پایه‌های دینی، در سرزمین‌های فتح‌شده یا مناطقی که مرتد شده و با جهاد ابوبکر ﷺ دوباره مسلمان شده بودند، محکم و استوار گردد؛ چراکه نومسلمانی برخی از مردم و عدم شناخت درست و بنیادین از آموزه‌های دینی، یکی از مهم‌ترین علل ارتداد بود. علاوه بر این باید دانست که فعالیت‌های دینی به مناطق تازه فتح‌شده یا نوبنیاد منحصر نبود و این فعالیت‌ها، در مناطقی چون مدینه، مکه و طائف که پیشینه‌ی مسلمانی بیش‌تری داشتند نیز وجود داشت و افرادی به دستور مستقیم خلیفه یا کارگزار وی، به مسؤولیت آموزش مناطق، گماشته می‌شدند.^۲

والی و کارگزار هر منطقه، به طور مستقیم، محدوده‌ی خود را اداره می‌کرد؛ البته در نبود وی جانشینش عهده‌دار اداره‌ی امور آن منطقه می‌شد. چنانچه مهاجر بن ابی‌امیه که از سوی رسول خدا ﷺ به امارت‌کنده گماشته شده بود و در زمان ابوبکر ﷺ نیز مأموریت یافت که در همان پست، انجام وظیفه کند، پیش از رفتن به یمن، بیمار شد و نتوانست بلافاصله پس از دریافت حکمش به یمن برود؛ به همین سبب پیکری به نزد زیاد بن ولید فرستاد که تا بهبود حالش، اداره‌ی کنده را عهده‌دار شود؛ این کار مهاجر بن ابی‌امیه مورد تأیید ابوبکر صدیق ﷺ قرار گرفت.^۳

ابوبکر ﷺ پیش از آن که کسی را به فرماندهی لشکر یا منطقه‌ای بگمارد، با دیگران مشورت و رایزنی می‌نمود. مشاوران اصلی ابوبکر ﷺ عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب و

^۱ الولاية علی البلدان (60/1)

^۲ الولاية علی البلدان (61/1)

^۳ الولاية علی البلدان (55/1)

برخی دیگر از صحابه‌ی بزرگوار^۱ بودند. البته ابوبکر صدیق^۲ با شخصی که قصد داشت او را به امارت بگمارد، مشورت می‌فرمود و هرگاه می‌خواست کاردار یا فرماندهی را به جای دیگری منتقل نماید، از خود آن فرد نیز نظر می‌خواست؛ چنانچه پیش از آن که عمرو بن عاص^۳ را به فرماندهی لشکر فلسطین منتقل کند، از او نظر خواست و موافقتش را بدین منظور جلب نمود. ابوبکر صدیق^۴ انتخاب ولایت حضرموت و یمن را بر عهده‌ی مهاجر بن ابی‌امیه نهاد و چون مهاجر، یمن را برگزید، ابوبکر^۵ نیز او را والی یمن کرد.^۲

ابوبکر^۶ همانند رسول خدا^۷ عادت داشت که شایستگان قبایل و اقوام را والی و کاردار امورشان کند. چنانچه در مورد طائف، شخصی از خود طائفیان را به امارت گماشت. ابوبکر^۸ هنگام انتصاب امیران و کارگزاران، در حکمی که به کارگزارش می‌نوشت، حدود ولایتش را تعیین می‌کرد و حتی در بسیاری از موارد مسیر حرکت کارگزار به منطقه‌ی مأموریتش را مشخص می‌نمود. خلیفه‌ی اول^۹ در پاره‌ای از موارد، برخی از ولایت‌ها و مناطق حکومتی را ضمیمه‌ی استان‌ها و مناطق دیگر کرد؛ به عنوان مثال ولایت کنده را به زیاد بن لیید بیاضی سپرد که والی حضرموت نیز بود و بدین ترتیب زیاد بن لیید هم‌زمان کاردار کنده و حضرموت بود.^۳

برخورد و تعامل ابوبکر صدیق^{۱۰} با والیان و کارگزاران، رابطه و تعاملی احترام‌آمیز و در عین حال شفاف و روشن بود. کمیت و کیفیت ارتباط کاری و حکومتی کارگزاران و خلیفه، خوب و پیوسته بود. چنانچه والیان و کارداران به خلیفه نامه می‌نوشتند و از وی برای اداره‌ی امور راهنمایی می‌گرفتند؛ ابوبکر صدیق^{۱۱} نیز همواره کارگزاران را در اداره‌ی امور راهنمایی می‌کرد و درخواست‌هایشان را پاسخ می‌داد. فرماندهان و کارگزاران از طریق نامه و پیک به خلیفه گزارش کاری می‌دادند و خلیفه را از کم و کیف فعالیت‌های

^۱ الولاية علی البلدان (55/1)

^۲ مرجع سابق

^۳ الولاية علی البلدان (56/1)

جهادی یا اداری خود آگاه می ساختند.^۱ امیران و کارداران جهادی و منطقه‌ای هم از طریق پیک یا ملاقات، با یکدیگر رابطه داشتند که می توان به روابط والیان یمن و حضرموت با هم و یا ارتباط تنگاتنگ فرماندهان جنگی در شام اشاره کرد که در نشست‌های زیادی، مسایل جنگی و نظامی را با هم بررسی کردند. باید توجه داشت که بیش تر نامه‌های ابوبکر صدیق ﷺ به والیان و فرماندهان، حاوی مطالبی بود که آنان را به زهد و بی رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت فرامی خواند. گاهی ابوبکر ﷺ نامه‌ای مشترک به تمام فرماندهان و والیان می نوشت و آنان را پند و اندرز می داد.^۲

در دوره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ حکومت اسلامی به چندین ولایت و حوزه‌ی حکومتی تقسیم شده و برای هر ولایت، والی و کارگزاری از سوی خلیفه تعیین شده بود؛ مهم ترین حوزه‌های حکومتی دوره‌ی ابوبکر ﷺ عبارتند از:

- 1- مدینه: پایتخت حکومت اسلامی بود.
- 2- مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول خدا ﷺ بدین سمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکر ﷺ بر پُستش باقی ماند.
- 3- طائف: عثمان بن ابی العاص در زمان رسول خدا ﷺ به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیق ﷺ او را بر این منصب باقی گذاشت.
- 4- صنعاء: مهاجر ابی امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن جا منصوب شد.
- 5- حضرموت: فرماندارش، زیاد بن لیید بود.
- 6- زبید: فرماندارش، ابوموسی اشعری ﷺ بود.
- 7- خولان: یعلی بن ابی امیه به امارت آن گماشته شد.
- 8- جند: معاذ بن جبل ﷺ والی آن بود.
- 9- نجران: امیر آن، جریر بن عبدالله ﷺ بود.

^۱ الولاية علی البلدان (57/1)

^۲ مرجع سابق، همان صفحه

- 10- بحرین: علاء بن حضرمی رضی الله عنه والی آن بود.
11- جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.
12- عراق و شام: فرماندهان لشکری که بدین مناطق گسیل می شدند، زمامداری این مناطق را نیز عهده دار بودند.
13- عمان: حذیفه بن محسن رضی الله عنه والی آن بود.
14- یمامه: سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.^۱

موضع علی و زبیر رضی الله عنهما در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه :

روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت صحیحی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه عقب ماندند.»^۲ جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابه رضی الله عنهم در آن شرایط مصیبت بار وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی دختر آن حضرت رضی الله عنها امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی طالب رضی الله عنه در تدارک غسل و خاک سپاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند؛ از روایت سالم بن عبید رضی الله عنه نیز همین نکته روشن می شود که ابوبکر رضی الله عنه از خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جمله علی رضی الله عنه خواست تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را غسل دهند و برای خاک سپاری آماده کنند.^۳

زبیر بن عوام و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در روز سه شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: آن روز که ابوبکر رضی الله عنه بر منبر نشست و به میان جمع نگریست، زبیر بن عوام رضی الله عنه را در میان نشان ندید؛ لذا

^۱ الدول العربية الإسلامية از منصور حرابی، ص 96 و 97

^۲ صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص 98

^۳ صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص 98

زبیر را به حضور خواست و به او فرمود: «ای پسر عمه‌ی رسول خدا ﷺ که از خواص و نزدیکان آن حضرت ﷺ بودی! آیا می‌خواهی اتحاد مسلمانان را درهم شکنی؟» زبیر گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! تو را ملامتی نیست.» و سپس برخاست و با ابوبکر بیعت کرد. ابوبکر که علی را در میان جمع نیافته بود، به حضور خواست و فرمود: «ای پسرعمو و ای داماد رسول خدا! آیا می‌خواهی همبستگی مسلمانان را از بین ببری؟» علی فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! تو را ملامتی نیست.» و برخاست و با ابوبکر بیعت کرد.^۱ اهمیت این حدیث از آن‌جا معلوم می‌شود که امام مسلم رحمه الله به نزد استادش امام محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمه الله رفت و درباره‌ی این حدیث پرسید؛ ابن خزیمه رحمه الله این حدیث را برای مسلم رحمه الله بازگفت و آن را به او آموزش داد. مسلم رحمه الله به استادش گفت: «این حدیث با شتر و یا گاو قربانی، برابری می‌کند.» ابن خزیمه فرمود: «ارزش این حدیث، فراتر از شتر یا گاوی است که به قربان‌گاه می‌برند؛ این حدیث، با ده‌هزار دینار برابری می‌کند و گنج گران‌بهایی است.» ابن کثیر رحمه الله در شرح این حدیث گفته است: سند این حدیث، صحیح است و از آن، این نکته‌ی باارزش، روشن و ثابت می‌شود که علی بن ابی‌طالب در همان روز وفات رسول خدا ﷺ یا روز بعد با ابوبکر بیعت نموده است؛ قطعاً علی بن ابی‌طالب هیچ‌گاه با ابوبکر صدیق مشکلی نداشته که با او قطع رابطه کند و یا از او دوری‌گزیند؛ علی هرگز از اقتدا به ابوبکر در نماز جماعت امتناع نکرده است.^۲ در روایت حبیب بن ابی‌ثابت چنین آمده است: علی بن ابی‌طالب در، خانه‌اش بود که به او خبر رسید ابوبکر برای اخذ بیعت بر منبر نشسته است؛ علی با شنیدن این خبر با پیراهنی که به تن داشت و بی آن که ازار و ردایی پوشد، با شتاب به سوی مسجد رفت تا در بیعت با ابوبکر تأخیر نکرده باشد...^۳ باری عمرو بن حرث از سعید بن زید پرسید: آیا تو در وفات رسول اکرم حضور داشتی؟

^۱ نگاه کنید به: البداية و النهاية (249/5)؛ ابن کثیر این روایت را صحیح دانسته است.

^۲ البداية و النهاية (249/5)

^۳ الخلفاء الراشدون از خالدی، ص 56

- گفت: آری.

- پرسید: کی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت شد؟ سعید رضی الله عنه گفت: همان روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، مسلمانان با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند تا مانده‌ی آن روز را در جماعتی یک پارچه سپری کنند و از جماعت جدا نباشند.

عمرو بن حریث دوباره پرسید: آیا کسی از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه امتناع کرد؟ سعید رضی الله عنه گفت: جز مرتدین و از دین برگشته‌ها، همه با او بیعت کردند؛ برخی هم که با ارتداد فاصله‌ای نداشتند، در ابتدای امر از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه سرتافتند. خدای متعال، در آن روز انصار رضی الله عنهم را از خطر ارتداد رهانید و همه‌ی آن‌ها را بر بیعت با ابوبکر رضی الله عنه گردآورد.

عمرو سؤال کرد: آیا از مهاجرین کسی بود که با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نکند؟

سعید بن زید رضی الله عنه فرمود: نه؛ بلکه تمام مهاجرین با او بیعت کردند.^۱

علی رضی الله عنه نه تنها هیچ گاه از ابوبکر رضی الله عنه جدا نشد و از جماعت وی نبرید که همواره مشاور ابوبکر رضی الله عنه بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می کرد.^۲ ابن کثیر و برخی دیگر بر این باورند که علی بن ابی طالب رضی الله عنه شش ماه پس از نخستین بیعتش با ابوبکر رضی الله عنه، یعنی پس از وفات فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها، با ابوبکر رضی الله عنه تجدید بیعت نمود که در این باره روایات صحیحی آمده است.^۳

علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمین را ارزیابی می کرد و آن چه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می داد. یکی از مهم ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یک پارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه خواست تا شخصاً به ذی القصره ^۴ برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدین بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار

^۱ الخلفاء الراشدون، ص 56

^۲ همان مرجع

^۳ البداية و النهاية (49/5)

^۴ نام مکانی است.

بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هرگونه آسیبی که به ابوبکر می‌رسید، کیان اسلامی در خطر می‌افتاد.^۱ ماجرا بنا به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رو به ذی‌القصره نهاد و بر اسبش سوار شد، علی افسار اسب ابوبکر را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول خدا روز احد فرمودند: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت منشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر به پیشنهاد علی به مدینه بازگشت.^۲

اینک جای سؤال است که اگر علی از دل، به خلافت ابوبکر راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکر اتفاقی می‌افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می‌شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی با ابوبکر مشکلی داشت و می‌خواست برای همیشه از او راحت شود، می‌توانست آن‌گونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می‌کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر را از پای در آورد و... اما قطعاً علی بزرگ‌تر از این حرف‌ها بود و علاوه بر این هیچ مشکلی هم با ابوبکر نداشت.^۳

حکم میراث رسول خدا:

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما به نزد ابوبکر رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول خدا خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خیر بودند. ابوبکر در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله

^۱ المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص 97

^۲ البداية و النهایة (314/6 و 315)

^۳ نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص 97

عنهما فرمود: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (لأنورث، ما تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آنچه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد (ﷺ) فقط از این مال می خورند.»^۱ به روایتی ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «من، عملی را که رسول خدا ﷺ انجام می داده‌اند، ترک نمی کنم و آن را انجام می دهم؛ چرا که من از این می ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت ﷺ را رها کنم، گمراه شوم.»^۲

در روایتی آمده است که: زنان رسول خدا ﷺ پس از وفات آن حضرت ﷺ قصد کردند تا عثمان بن عفان ﷺ را به نزد ابوبکر ﷺ بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم ﷺ درخواست کنند؛ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها به آنان فرمود: مگر رسول خدا ﷺ نفرموده‌اند: (لأنورث، ما تركنا صدقة) یعنی: «کسی از ما ارث نمی برد؛ آنچه ما پیامبران از خود می گذاریم، صدقه است.»^۳ احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را دربردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق ﷺ میراث رسول خدا ﷺ را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می کنم که رسول خدا ﷺ کرده‌اند و چیزی از آن را ترک نمی کنم.»^۴ یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول خدا ﷺ انجامش دادند، وانمی گذارم و انجامش می دهم.»^۵ آنچه از روایت معلوم می شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد. ابن قتیبه رحمه الله می گوید: «کسی منکر این نسبت که فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها بر سر میراث رسول خدا ﷺ با ابوبکر ﷺ اختلاف پیدا کرده است؛ چرا که آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی خبر

^۱ بخاری، شماره‌ی 6726

^۲ مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی 1759) آورده است.

^۳ بخاری، شماره‌ی 6730؛ مسلم، شماره‌ی 1758

^۴ مسلم، شماره‌ی 1758

^۵ بخاری، شماره‌ی 6726

بود که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی ﷺ) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا ﷺ قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول خدا ﷺ نخواست.^۱ قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر ﷺ را درباره‌ی میراث رسول خدا ﷺ پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول خدا ﷺ این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول خدا ﷺ از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندان‌ش، پس از آن خواهان میراث رسول خدا ﷺ شده باشند؛ علی مرتضی ﷺ در دوران خلافتش، عمل کرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول خدا ﷺ را تقسیم نکرد.^۲

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آن‌چه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول خدا ﷺ خواهان سهم خود از میراث آن حضرت ﷺ بودند؛ اما پس از آن که ابوبکر ﷺ و عده‌ای از صحابه ﷺ گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول خدا ﷺ چنین نمی‌فرمودند که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول خدا ﷺ را تقسیم می‌کردند؛ چرا که سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول خدا ﷺ میراث آن حضرت را در میان خانواده‌ی پیامبر و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول خدا ﷺ ارث برد، این افتخار بیش از همه از آن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت ﷺ بودند.^۳

^۱ تأویل مختلف الحدیث، ص 189

^۲ نگاه کنید به: شرح صحیح مسلم از نووی (12.318)

^۳ البداية و النهاية (252/5 و 253)

این که برخی روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر رضی الله عنه خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

1- بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه به عیادت فاطمه رفت؛ علی رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی به نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی رضی الله عنه فرمود: «آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکر رضی الله عنه را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره‌ی ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.^۱ چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر رضی الله عنه سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله را از پیوند با نزدیکان خود بیش‌تر دوست دارم!»^۲ آن‌چه ابوبکر رضی الله عنه در مورد میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.^۳

2- فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جان‌سوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربر گرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخواستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند چون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمین و جنگ با مرتدین بود؛ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می‌دانست که به زودی به پدرش می‌پیوندد؛ او بنا بر فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می‌بندد و به دیار باقی می‌رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی‌اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این

^۱ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص 109

^۲ بخاری، شماره‌ی 4036

^۳ العقیده فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، از دکتر سالم سحیمی، ص 291

نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما هم دیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر ﷺ در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده اند که فاطمه با ابوبکر ﷺ قهر نموده و بر او خشم گرفته است.^۱

علاوه بر این تاریخ، نشان می دهد که ابوبکر صدیق ﷺ در دوران خلافتش، بی آن که بنا به فرموده ی رسول خدا ﷺ احکام میراث را در اموال فدک یا باقی مانده ی خمس خیر اجرا کند، حق خانواده ی پیامبر ﷺ (اهل بیت) را از این اموال می داده است. از محمد بن علی بن حسین (امام محمد باقر) و هم چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن ها گفته اند: «از سوی ابوبکر ﷺ هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»^۲

فاطمه ی زهرا رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم ﷺ وفات نمود؛ رسول خدا ﷺ به او خبر داده بودند که او، نخستین فردی است که از اهل بیت به ایشان می پیوندد و به او فرموده بودند که: (أما ترضین أن تكونی سیدة نساء أهل الجنة)^۳ یعنی: «آیا دوست نداری بزرگ و خانم زنان بهشت باشی؟» فاطمه رضی الله عنها در شب سوم رمضان سال 11 هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف ﷺ در آن جا حضور داشتند. هنگامی که جنازه اش را برای نماز گذاشتند، علی ﷺ از ابوبکر ﷺ خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر ﷺ فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری.» علی ﷺ گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی گزارد.» ابوبکر ﷺ نماز جنازه ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است:

^۱ أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص 108

^۲ شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص 90 و 91

^۳ المرتضی از ندوی، ص 94

ابوبکر رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.^۱ البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.^۲

رابطه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام آمیزی بوده که هم زینده‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی نیز علی رضی الله عنه یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده است.^۳ علاوه بر این علی مرتضی رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد....^۴

^۱ المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص 94؛ الطبقات الکبری (29/7)

^۲ مسلم، شماره‌ی 1759

^۳ المرتضی از ندوی، ص 98

^۴ نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص 98

فصل سوم

اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

- 1- اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه
- 2- جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان
- 3- حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان
- 4- مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه

مبحث اول

اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

امپراطوری روم، یکی از دو قدرتی بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمروش تا شبه جزیره‌ی عربستان پیش رفته بود و بخش زیادی از شمال شبه جزیره را در اشغال خود داشت؛ امیران مناطق شمالی شبه جزیره از سوی حکومت روم تعیین می شدند و دست نشانده و تابع آن بودند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود عده‌ای را برای دعوت به این مناطق فرستادند؛ از آن جمله می توان به دحیه‌ی کلبی رضی الله عنه اشاره کرد که حامل نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هرقل (هرکول) پادشاه روم بود که او را به اسلام فراخوانده بودند.^۱ اما هرقل، عناد ورزید و نخوت و جاه طلبی، او را از پذیرش اسلام بازداشت. این اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای قبایل عرب، نشانه‌ی درهم شکستن شکوه و اقتدار حکومت روم بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال 7 هجری، لشکری به مناطق تحت اشغال رومیان گسیل فرمودند؛ در این جنگ که به جنگ مؤنه مشهور است، مسلمانان با مسیحیان عرب و رومی درگیر شدند و فرماندهان لشکر اسلام (زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم) یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند؛ پس از شهادت این بزرگوران، خالد بن ولید رضی الله عنه فرماندهی لشکر را عهده دار شد و با لشکر اسلام به مدینه بازگشت.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال 9 هجری با لشکر بزرگی به سوی شام حرکت کردند و به تبوک رسیدند؛^۳ اما در تبوک، سپاه مسلمانان با رومیان و قبایل عرب درگیر نشدند و کفار به دادن جزیه تن دادند؛ این لشکر پس از بیست روز اقامت در تبوک به مدینه بازگشت.^۴ در سال 11 هجری لشکری به فرماندهی اسامه رضی الله عنه

^۱ بخاری، کتاب الوحی، شماره‌ی 7

^۲ السیرة النبویة الصحیحة (467/2 تا 470)

^۳ مسلم، کتاب الفضائل (4784/4)

^۴ السیرة النبویة الصحیحة (535/2)

به قصد بلقاء و فلسطین فراهم آوردند که بزرگان مهاجرین و انصار نیز در آن حضور داشتند.^۱ حافظ ابن حجر رحمه الله می گوید: لشکر اسامه رضی الله عنه دو روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده شده بود؛ البته رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر ماه صفر و پیش از آن که بیمار شوند، دستور تشکیل این لشکر را برای جنگ با روم صادر کرده بودند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله اسامه بن زید رضی الله عنهما را به حضور خواستند و به او فرمودند: (سر إلی موضع مقتل أبیک فأوطئهم الخیل فقد ولیتک هذا الجیش)^۲ یعنی: «به محل شهادت پدرت برو و آنان را زیر سُم اسبها بگیر که من، تو را فرماندهی این لشکر ساخته‌ام.» برخی از مردم درباره‌ی فرماندهی اسامه رضی الله عنه اعتراض کردند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین پاسخ دادند که: (إن تطعنوا فی إمارته فقد طعنتم فی إماره أبیه من قبل و ایم الله إن کان لخلیقاً للإماره و إن کان لمن أحبّ الناس إلیّ و إن ابنه هذا لمن أحبّ الناس إلیّ بعده)^۳ یعنی: «تنها در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه خرده نمی گیرید؛ قبلاً بر فرماندهی پدرش نیز اعتراض کردید؛ در حالی که به خدا سوگند که او، لایق و شایسته‌ی فرماندهی بود و در نزد من از همه محبوب‌تر؛ پس از او پسرش نیز برای من از همه محبوب‌تر است.» به هر حال دو روز پس از آمادگی کامل لشکر اسامه رضی الله عنه بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله شدید شد و این لشکر نتوانست حرکت کند و هم‌چنان در «جُرف» اردو زده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند و لشکریان اسامه رضی الله عنه از اردوگاه به مدینه آمدند.^۴ با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع دگرگون شد و به تعبیر و فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها: «با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از قبایل عرب از دین برگشتند و نفاق و تزویر فزونی یافت؛ به خدا سوگند اگر مصیبتی که با وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله بر من - به روایت دیگری بر پدرم - فرود آمد، بر کوه‌ها نازل می‌شد، آن‌ها را تکه پاره می‌کرد؛ یاران محمد صلی الله علیه و آله در آن روز چون گوسفندانی بودند که در جایی پر از

^۱ قصه بعث جیش أسامة، از دکتر فضل إلهی، ص 8

^۲ فتح الباری (152/8)

^۳ بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی 4469

^۴ السیرة النبویة الصحیحة (552/2)؛ السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص 685

گرگ و درنده، در شبی تار و بارانی دچار طوفان زدگی شده باشند.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد تا در میان مردم جار بزنند که لشکر اسامه رضی الله عنه زودتر باید آماده‌ی حرکت گردد؛ هیچکس از لشکر اسامه نباید در مدینه بماند و باید به اردوگاه لشکر در جرف پیوندد.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مردم خطبه‌ای بدین مضمون ایراد فرمود: «ای مردم! من نیز همانند شمایم؛ نمی‌دانم، شاید شما از من همان انتظاری را داشته باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله یارای انجامش را داشتند؛ بدانید که خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله را از میان جهانیان برگزید و او را از آفات و گناهان مصون داشت؛ من تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و از خود بدعت و نوآوری نخواهم کرد؛ پس اگر راه راست پیمودم، از من اطاعت کنید و اگر از راه راست لغزیدم و خطا کردم، مرا به راه راست آورید و اصلاحم کنید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفتند که هیچ کس از این امت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله شکایتی حتی به اندازه‌ی ضربه‌ی یک تازیانه و کم‌تر از آن هم نداشت؛ مرا شیطانی است که گاهی مرا می‌لغزاند؛ پس هرگاه آن شیطان پیشم بود (و شما از حالت دانستید که ناراحتم)، از من دوری کنید که در کارتان دخالتی نکنم و مایه‌ی ناراحتی شما نشوم. شما در حالی شب و روز را سپری می‌کنید که از زمان مرگتان خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید عمر خود را در اعمال نیک بسر کنید و بدانید تنها با کمک و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که مهلت دارید و پیش از آن که مرگتان فرا رسد و کار از دستتان بیرون شود، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ برخی مرگ خود را از یاد برده‌اند و پرداختن به نیکی‌ها را طوری به تأخیر می‌اندازند که فرصت انجامش را نخواهند یافت؛ شما از این افراد نباشید؛ بلکه برای رهایی از مرگ بد تلاش کنید، شتاب نمایید و به فکر نجات خود باشید؛ برای مرگ آماده باشید که شتابان در پی شما می‌آید؛ از مرگ پدران، برادران و فرزندان عبرت بگیرید.» هم‌چنین ابوبکر رضی الله عنه برخاست و ضمن سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود: «خداوند از اعمال، تنها عملی را

^۱ البدایة و النهایة (309/6)

^۲ البدایة و النهایة (307/6)

می‌پذیرد که به رضای او انجام شود؛ پس در کارهای خود تنها خدا را در نظر داشته باشید و بدانید که عمل خالصانه، به هنگام فقر و نیازتان در آخرت به کار می‌آید. ای بندگان خدا! از مرگ درگذشتگان خود پند بگیرید و درباره‌ی کسانی که پیش از شما بودند، بیندیشید؛ آنان دیروز کجا بودند و امروز کجایند؟ ستم‌گران و جبارانی که همواره از کشتن و پیروزی در میدان جنگ سخن می‌گفتند، کجایند؟ روزگار، ایشان را خوار کرد و اینک استخوان‌های پوسیده و خاک شده‌اند؛ جاه و مقامشان فنا یافت و عبرت روزگار شدند. زنان ناپاک، برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاکند. شاهانی که زمین را گرفتند و آباد کردند، کجا رفتند؟ مردند و از یاد رفتند و ناچیز گشتند؛ خدای متعال، عواقب اعمالشان را بارشان کرد و آنان را از شهوات و داشته‌های دل‌پذیرشان جدا کرد؛ آنان از دنیا رفتند و تنها اعمال خود را بردند و دنیایشان، دنیای دیگران شد؛ ما از پس ایشان آمدیم و اگر از آنان عبرت بگیریم، رستگار می‌شویم و اگر راه ایشان را بپیماییم، همانند آنان می‌گردیم. کجایند خوب‌روییانی که به جمال و جوانی خود فریفته و شگفت‌زده گشتند؟ آنان مردند، خاک شدند و کوتاهی‌هایشان، مایه‌ی حسرت و افسوسشان شد. کجایند پادشاهانی که شهرها بنا کردند، پیرامونش دیوار کشیدند و در آن شگفتی‌ها نهادند؟ همه را برای دیگران گذاشتند و رفتند؛ خانه‌هایشان هم اکنون خالی است و خودشان، اینک اسیر ظلمت گورند. ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هَلْ يُحْسِبُ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾^۱ کجا رفتند پدران و فرزندانان؟ عمرشان بسر رسید و نتیجه‌ی اعمالشان را دیدند و بر پایه‌ی اعمالشان سزاوار شقاوت و بدبختی یا سعادت و رستگاری شدند. بدانید که خدای متعال را شریک و همانندی نیست و میان او و بنده‌اش، رابطه و سببی جز اطاعت و فرمان‌برداری بنده از خدایش وجود ندارد که باعث شود خدا به بنده‌اش خیری لطف کند و یا بدی و شری را از او دور نماید. بدانید که شما بندگان خدایید و باید حق بندگی ادا

^۱ سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۸: «پیش از این‌ها نسل‌های فراوانی (را بر اثر کفر و گناه) نابود کرده‌ایم؛ آیا کسی از ایشان را حس می‌کند یا کوچک‌ترین صدایی از ایشان می‌شنوی؟»

کنید؛ آن چه در پیش خدا است، تنها با اطاعت و فرمان برداری از او دست یافتنی است. آیا برای هر یک از شما وقت آن نیست که از آتش جهنم دوری گزیند و از بهشت، دور نگردد؟^۱ در این سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه پندها و آموزه‌هایی است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

1- خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیر معصوم که یارای آن چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه به این اشاره نمود که در سیاستش راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اجرا خواهد گذاشت.^۲

2- بیان مسؤولیت و وظیفه‌ی امت در مورد نظارت بر حاکم اسلامی تا مجری احکام دین باشد و با خودسری و خودرأیی از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون نشود. وظیفه‌ای که سبب می‌شود تا هر شهروندی، بازوی حاکم در راستی و شایستگی او گردد و از طریق نظارت و پرسش‌گری، مایه‌ی اصلاح عملکرد حاکم (و مسؤولان) شود.

3- از سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته روشن می‌گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله عدالت و برابری را در میان امت برپا داشته‌اند و بدین سبب نیز کسی هیچ حق و شکایتی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله ندارد. معنای این گفتار، این است که ابوبکر رضی الله عنه با بیان این نکته آهنگ آن نمود تا در ادامه‌ی راه رسول خدا صلی الله علیه و آله عدالت و برابری را پیشه نماید و از جور و ستم دوری گزیند؛ او، خواهان همکاری امت برای رسیدن به چنین مهمی بود و به همین خاطر نیز از مردم درخواست کرد که هر کس، او را خشمگین و ناراحت دید، از او دوری کند تا مایه‌ی ناراحتی کسی نشود و بر خلاف منهج رسول خدا صلی الله علیه و آله که به کسی ناراحتی و ستمی روانمی‌داشتند، عمل نکند.^۳

^۱ البداية و النهایة (307/6 و 308)

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 423

^۳ مرجع سابق

شیطانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن سخن گفت، با هر انسانی هست؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (ما من أحدٍ إلاّ و قد و کل به قرینه و من الملائكة و قرینه و من الجن) یعنی: «هیچ کسی نیست مگر که همدمی از فرشتگان و همراهی از جن‌ها (از سوی خدای متعال) با او شده‌است. (فرشته‌ی همراه انسان به نیکی فرامی‌خواند و شیطان همراه بشر، به بدی و سوسه می‌کند.)» از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا این جن با شما نیز همراه است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (و أنا إلاّ أن الله أعانني عليه فأسلم فلا يأمرني إلاّ بخير) یعنی: «و من هم (چنین همراهی دارم و البته) خدای متعال، مرا بر آن جن، یاری داده و آن جن، اسلام آورده است و مرا تنها به خیر و نیکی فرامی‌خواند.»^۱ در روایتی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال صحبت کردن با همسرشان صفیه رضی الله عنها بودند که دو نفر انصاری از آن‌جا گذشتند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمودند: (علی رسلکما، إنها صفیة بنت حبی) و سپس افزودند: (إني خشيت أن يقذف الشيطان في قلوبكما شيئاً، إن الشيطان یجری من ابن آدم مجری الدم)^۲ یعنی: «آرام باشید (و زود و بد قضاوت نکنید). آن زن، همسر صفیه دخت حبی بن اخطب بود.. من، از این ترسیدم که شیطان، در دل شما چیزی بیفکند (و شما را به بدگمانی وادارد)؛ همانا شیطان در آدمی همانند خون جریان می‌یابد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز ضمن اشاره به شیطانی که آدمی را و سوسه می‌کند، این حقیقت را تبیین فرمود که او مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم نیست.^۳

4- سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر آن است که وی به پند و اندرز مردم توجه خاصی داشت؛ آنان را به یاد مرگ می‌انداخت؛ احوال گذشتگان را برای مردم یادآوری می‌کرد و آنان را به انجام اعمال نیک تشویق می‌نمود تا پیش از مرگ برای دیدار خدای متعال و سفر آخرت آماده شوند و در زندگی خود به شریعت و دین خدا عمل کنند.^۴

^۱ مسلم (4/2167 و 2168)

^۲ بخاری، کتاب بدء الخلق (4/124)

^۳ ابوبکر الصدیق، ص 197

^۴ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 423

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قدرت بیان بالایی برخوردار بود و با کلماتی کوتاه، مطالب مهمی را بیان می‌نمود و همین ویژگی، او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از برجسته‌ترین سخنوران کرده بود. استاد عقاد درباره‌ی توانایی ادبی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: سخنان ابوبکر رضی الله عنه در بالاترین تراز از لحاظ ترکیب جمله‌بندی و ساختار ادبی قرار دارد؛ در سخنان ایشان نمونه‌های بی‌نظیری وجود دارد که در بردارنده‌ی کلماتی است که در کوتاه‌ترین عبارات، مفاهیم بزرگ و ژرفی بیان می‌گردد و همین بلاغت کلامی وی، نمایان‌گر توان و دانش ادبی او است؛ سخنانش، همانند خوشه‌ای است که دانه‌های زیادی در خود نهفته دارد. برای درک بلاغت سخنان ابوبکر رضی الله عنه و دانش ادبی آن بزرگوار کافی است در این فرموده‌اش بیندیشید که: «آرزومند موت باش تا زندگانی به تو ارزانی گردد.» یا این فرموده‌اش که: «صبر، نصف ایمان است.» و «یقین، تمام و کمال ایمانی باشد.» سخنان ابوبکر رضی الله عنه دارای این ویژگی است که در کمال اختصار، مفاهیم بزرگی را بیان می‌کند، بلیغ و رسا می‌باشد و حسن تعبیر و دیگر آرایه‌های ادبی را در خود دارد و از اصل و کانی خبر می‌دهد که از آن نشأت گرفته است؛ خلاصه این که ابوبکر رضی الله عنه سخنوری بلیغ بود و بی‌آن که سخنانش را با مفاهیم ادبی و صنایع بلاغی، مشکل نماید، در کمال بلاغت و چیرگی، منظورش را به دیگران می‌رساند و همین نیز، مقصود و محتوای اصلی بلاغت و آرایه‌های ادبی است.^۱

تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه:

برخی از صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام نشود و در مدینه بماند؛ آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه رضی الله عنه هستند؛ آن‌گونه که خودت می‌بینی، عرب‌ها پیمان خود را با تو شکسته‌اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و برت پراکنده کنی.»^۲

^۱ عبقرية الصديق، ص 139

^۲ البداية و النهاية (308/6)

اسامه رضی الله عنه، عمر بن خطاب رضی الله عنه را از اردوگاه لشکر در جرف، نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه رضی الله عنه را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگانشان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان حمله ور شوند.»^۱ اما ابوبکر رضی الله عنه ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از یک سو تأکید می کرد تا هرچه زودتر لشکر اسامه رضی الله عنه حرکت کند و از سوی دیگر صحابه رضی الله عنهم سعی می کردند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عموم مهاجرین و انصار رضی الله عنهم را برای بررسی موضوع گردآورد. در نشست ابوبکر رضی الله عنه و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه بررسی شد؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن نشست، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه رضی الله عنه را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر رضی الله عنه از این بود که مبدا خلیفه، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای گردهمایی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه پافشاری می کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می پنداشتند.^۲ ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه رضی الله عنه بیان کنند.^۳ ابوبکر رضی الله عنه مردم را به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند؛ او در این گردهمایی از صحابه رضی الله عنهم خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که به گسیل هرچه سریع تر لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید کرده بودند، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر رضی الله عنه بر اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه گفت که او لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام می کند، هر چند که اعزام

^۱ الکامل از ابن اثیر (226/2)

^۲ الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تمیمی، ص 82 و 83

^۳ ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامية، ص 257

لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.^۱ ابوبکر رضی الله عنه با عزم و اراده‌ای آهنین چنین فرمود: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها، مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده‌اند، گسیل می‌کنم.»^۲ باید دانست که ابوبکر رضی الله عنه با وجود مخالفت عموم مسلمانان، رویه‌ی درستی در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در پیش گرفت؛ چرا که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد، صریح بود؛ علاوه بر این، گذشت روزگار و رخ داده‌های بعدی، درستی تصمیم ابوبکر رضی الله عنه را ثابت کرد.^۳ انصار رضی الله عنهم عمر بن خطاب رضی الله عنه را به نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «انصار رضی الله عنهم خواهان این هستند که مرد سال‌خورده‌تری را فرماندهی ایشان کنی.» ابوبکر رضی الله عنه که پیش از این نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!» عمر رضی الله عنه پیش مردم رفت؛ گفتند: چه کردی؟ عمر رضی الله عنه فرمود: «بروید؛ مادرانتان به عزایتان بنشینند که به خاطر شما از خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چه‌ها دیدم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیاده راه می‌رفت و اسامه رضی الله عنه سوار بود. سواری ابوبکر رضی الله عنه را عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با خود می‌کشید. اسامه رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می‌شوم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «نه تو باید پیاده شوی و نه من سوار می‌شوم. مگر چه می‌شود که پاهایم را در راه خدا غبار آلود کنم؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پایان بدرقه به اسامه رضی الله عنه فرمود: «اگر صلاح می‌دانی اجاز بده تا عمر رضی الله عنه بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند.» اسامه رضی الله عنه نیز درخواست ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفت.^۴ ابوبکر رضی الله عنه رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما

^۱ الشوری بین الإصالة والمعاصرة، ص 83

^۲ تاریخ طبری (45/4)

^۳ الشوری بین الإصالة والمعاصرة، ص 83

^۴ تاریخ طبری (46/4)

را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مُثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آن‌ها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی می‌گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. هم‌چنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهاییشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید.^۱ ابوبکر رضی الله عنه به اسامه رضی الله عنه وصیت کرد او امر و فرمان‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل^۲ برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله کوتاهی نکن...^۳ اسامه رضی الله عنه با لشکرش حرکت کرد و مطابق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت.^۴ رفت و برگشت لشکر اسامه رضی الله عنه چهل روز طول کشید.^۵ گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک پارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزاز لشکر اسامه رضی الله عنه شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر این‌ها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی‌فرستادند.»^۶ پیامد دلهره‌ای که از

^۱ تاریخ طبری (46/4)

^۲ آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.

^۳ تاریخ طبری (47/4)

^۴ همان مرجع

^۵ مرجع سابق؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 101

^۶ قصه بعث ابی‌بکر جیش اسامه، ص 14

گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.^۱

نکات آموزنده در گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه :

الف) دگرگونی اوضاع و شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کسی پوشیده نیست؛ شرایط سختی که کاملاً متفاوت با چندی پیش از آن بود. قبایل عرب، در سال نهم هجری به شکلی چنان گسترده، نمایندگان و دسته‌هایی برای پذیرش اسلام به مدینه گسیل کردند که آن سال را عام الوفود نامیده‌اند. اما این شرایط دگرگون و برعکس شد و کار به جایی کشید که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم آن می‌رفت که قبایل عرب، به مدینه‌ی منوره حمله‌ور شوند و مرکز اسلام را اشغال کنند و به گمان باطل خود، اسلام و مسلمانان را برای همیشه از بین ببرند.^۲ نباید از این همه تحول و دگرگونی تعجب کرد؛ چرا که خدای پاک و بلندمرتبه هر آنچه بخواهد، می‌کند و این، از سنت‌های الهی است که گردش روزگار ثابت نیست و همواره در تحول و دگرگونی می‌باشد. الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَتِلْكَ

﴿لَا يَأْمُرُ نُهُوْلَهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ (آل عمران: 140)

یعنی: «و ما، این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم (که روزی، ظفر است و به کام و روزی نیز شکست و سختی)».

رازی در تفسیرش در ذیل این آیه می‌گوید: مفهوم آیه، این است که روزگار دنیا، در بین مردم می‌چرخد و خوشی و ناخوشی آن، دوامی ندارد. روزی، شادی و پیروزی نصیب

^۱ الکامل (227/2)

^۲ قصة بعث أبي بكر جيش أسامة، ص 18

انسان است و در مقابل شکست و اندوه، دامن گیر دشمن می‌گردد و روزگاری دگر قضیه، عکس می‌شود. اوضاع و احوال دنیا همیشه یک‌سان و یک‌نواخت نیست.^۱

فعل ﴿نُؤَوِّلُهَا﴾ که به معنای «می‌گردانیم» می‌باشد و در این آیه آمده، فعل مضارع است و از آن جا که بر دوام و تکرار دلالت می‌کند، این نکته را روشن می‌نماید که گردش روزگار، سنت و قانونی الهی، در مورد تمام امت‌ها و زمان‌ها می‌باشد.^۲ این جا است که گفته‌اند: گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند که: «رحمت پروردگار به نیکوکاران نزدیک است.»^۳ عمل کرد ابوبکر رضی الله عنه در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هر چند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست.»^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكُمْ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ الضَّرَاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ)^۵ یعنی: «شان مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چرا که تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر او است.»
آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این است که مصایب و سختی‌ها هر چند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی باز نمی‌دارند. رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های

^۱ تفسیر رازی (15/9)؛ تفسیر قرطبی (218/4)

^۲ نگاه کنید به: تفسیر اَبی السَّعُود (89/2)؛ روح المعانی (68/4)

^۳ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی 56

^۴ شرح، آیه‌ی 5

^۵ مسلم (2295/4)

دینی باز نداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط سخت، لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام نکند. چرا که ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته بود که پرداختن به امور دینی و غم‌خواری بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر رضی الله عنه در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.^۱

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی در ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نشان می‌دهد که حرکت دعوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا - رسول اکرم صلی الله علیه و آله - تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ثابت کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه در سومین روز درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد تا لشکریان اسامه رضی الله عنه به ادوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت.^۲ در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دینتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجا است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چرا که شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس، سرتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»^۳

^۱ قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 24

^۲ قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص 29

^۳ البداية و النهاية (213/5 و 214)

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه برداشت می‌شود، این است که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمان‌بردار رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته را به خوبی نشان داد که او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند و اوامر آن حضرت صلی الله علیه و آله را کاملاً اجرا کرد.

جلوه‌هایی از پایبندی ابوبکر رضی الله عنه به رهنمودها و اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در

اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه:

1- مسلمانان با توجه به شرایط سخت آن برهه، از ابوبکر رضی الله عنه خواستند تا لشکر اسامه رضی الله عنه را گسیل ندارد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم.»^۱

2- اسامه رضی الله عنه با نظر داشت شرایط آن موقع و هراس از این که قبایل مرتد، به مدینه حمله‌ور شوند، از ابوبکر صدیق رضی الله عنه اجازه خواست تا به همراه لشکر از اردوگاهش به مدینه بازگردد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه اعلام کرد که برای اعزام لشکر تصمیم قطعی گرفته و چنین فرمود: «اگر سگ‌ها و گرگ‌ها، بخواهند مرا بدرند، کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرر

کرده‌اند، تغییر نخواهم داد.»^۲ موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه شرح عملی این آیه بود که: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ^۳

وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾ (احزاب: 36)

یعنی: «هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد.»

^۱ تاریخ طبری (45/4)

^۲ تاریخ طبری (46/4)

3- عمر فاروق رضی الله عنه بنا به درخواست انصار رضی الله عنهم از ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخواست کرد تا فردی مسن تر از اسامه رضی الله عنه را فرماندهی لشکر کند؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این که عمر رضی الله عنه به خود جرأت داده تا حامل چنین پیامی باشد، به شدت ناراحت شد و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!»

4- ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام بدرقه‌ی اسامه رضی الله عنه و لشکر، به پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله اقتدا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستادند، در حالی او را بدرقه کردند که معاذ رضی الله عنه سوار اسب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز اسامه رضی الله عنه را پیاده و در حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود.^۱ امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستادند؛ معاذ رضی الله عنه هنگام حرکت به سوی یمن، سوار اسب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پیاده، بدرقه و نصیحت می‌کردند. شیخ احمد البنا در شرح این روایت می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه را که جوان و کم‌سن بود، بدرقه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان، اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند و لشکر اسامه رضی الله عنه پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله حرکت کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاذ بن جبل رضی الله عنه را پیاده بدرقه کردند، اسامه رضی الله عنه را پیاده بدرقه نمود و اسامه رضی الله عنه، در آن وقت بر اسب سوار بود.^۲

5- جلوه‌ی دیگر اقتدای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله، این است که او هنگام بدرقه‌ی لشکر اسلام، برابر سنت و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکریان را نصیحت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله معمولاً هنگام خداحافظی با مجاهدان، آن‌ها را به برخی از امور سفارش می‌کردند. بیش تر سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان، برگرفته از فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله به لشکریان بود.^۳ علاوه بر این ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهی لشکر (اسامه رضی الله عنه) را

^۱ قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص 30 و 31

^۲ بلوغ الأمانی (215/21)

^۳ قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص 32

نیز به انجام اوامر رسول خدا ﷺ سفارش کرد و به او تأکید نمود که در انجام دستورات رسول خدا ﷺ کوتاهی نکند.^۱ ابوبکر صدیق ﷺ در این باره به اسامه ﷺ چنین فرمود: «آنچه را رسول خدا ﷺ به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول خدا ﷺ کوتاهی نکن...»^۲ صحابه ﷺ نیز دستور ابوبکر صدیق ﷺ را پذیرفتند و بدین گونه فرمان رسول خدا ﷺ انجام شد. خدای متعال، سینه‌هایشان را برای پذیرش حق گشود و توفیقشان داد تا برای اجرای فرمان رسول خدا ﷺ تمام تلاش و توان خود را بکار گیرند. پیامد اجرای فرمان رسول اکرم ﷺ این شد که خدای متعال، لشکر اسلام را نصرت نمود؛ غنایم زیادی نصیبشان کرد؛ ترس و هیتشان را در دل کفار افکند و آنان را از کید و شر دشمنان، مصون و محفوظ داشت.^۳

توماس آرنولد، درباره‌ی گسیل لشکر اسامه ﷺ چنین گفته است: ابوبکر (رضی الله عنه) لشکری را که محمد (ﷺ) به قصد اعزام به سوی شام آماده کرده بود، پس از وفات پیامبر گسیل کرد؛ در آن موقعیت برخی از مسلمانان به سبب وضع بغرنج و خطرناک آن زمان، مخالف اعزام لشکر اسامه بودند. ابوبکر، آنان را با این سخن ساکت کرد که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه ﷺ را آن گونه که رسول خدا ﷺ فرمان داده‌اند، گسیل می‌کنم.»^۴ اعزام آن لشکر، نخستین حرکت از مجموعه حملاتی بود که عرب‌ها، سوریه، فارس و شمال آفریقا را فتح کردند و حکومت قدرتمند آن روز ایران را از بین بردند و بسیاری از بهترین مناطق زیر سلطه‌ی امپراطوری روم را فتح کردند.^۵

^۱ همان مرجع

^۲ تاریخ طبری (47/4)

^۳ قصه‌ی بعثت ابی‌بکر جیش اسامه، ص 36

^۴ الدعوة إلى الإسلام، ص 63

^۵ مرجع سابق

خلاصه این که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است؛ هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نماید، نصرت و قدرت می‌یابد و هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نافرمانی کند، خوار و ذلیل می‌گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمان‌پذیریش از خدای متعال و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر می‌شود.^۱

ج) مرجع حل اختلاف در میان مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد در میان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه این اختلاف نظر در میان صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه رضی الله عنه بگومگوهایی صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچ کس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن موقع، برای حل و فصل اختلاف به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله غفلت و کوتاهی نمی‌کند. صحابه رضی الله عنهم نیز پس از توضیح و روشن‌گری ابوبکر رضی الله عنه پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود؛ باید دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی لشکر اسامه رضی الله عنه پس از روشن‌گری ابوبکر صدیق رضی الله عنه گردن نهادند. آنان، پیش از روشن‌گری ابوبکر رضی الله عنه دلیل می‌آوردند که قبایل عرب، شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود.^۳ نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار نگرفت. بلکه ابوبکر رضی الله عنه

^۱ قصه بعث ابی‌بکر جیش اسامة، ص 39

^۲ همان مرجع، ص 47 و 48

^۳ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص 100

برایشان روشن کرد که فرمان رسول خدا ﷺ از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم تر و البته انجامش، واجب تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول خدا ﷺ نیز کاملاً هویدا است؛ عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمرؓ می‌پنداشتند که رسول خدا ﷺ وفات نکرده‌اند و اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیقؓ باور داشتند که رسول خدا ﷺ وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقیت ابوبکر صدیقؓ با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول خدا ﷺ نمرده‌اند، روشن و برطرف کرد.^۱ حافظ ابن حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول خدا ﷺ می‌گوید: «از آن چه پس از وفات رسول اکرم ﷺ روی داد، چنین معلوم می‌شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یا نظری که موافقان کم‌تری دارد، نادرست است؛ بر همین مبنا، اکثریت آراء، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست.»^۲ خلاصه این که بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامهؓ کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.^۳ البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابهؓ در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشن‌گری ابوبکرؓ که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامهؓ را بر مبنای فرموده‌های رسول خدا ﷺ تبیین نمود، گردن نهادند.^۴

د) به هم پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که از ماجرای اعزام لشکر اسامهؓ در زمان خلافت ابوبکر صدیقؓ روشن می‌شود. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیقؓ تنها به اجرای فرمان رسول خدا ﷺ و ابقای اسامهؓ در پست فرماندهی بسنده نکرد و بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامهؓ را برابر فرمان رسول خدا ﷺ رسمیت بخشید:

^۱ مرجع سابق، ص 44

^۲ فتح الباری (146/8)

^۳ قصة بعث أبي بكر جيش أسامة، ص 46

^۴ مرجع سابق، ص 52

1- ابوبکر رضی الله عنه که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود. گرچه اسامه رضی الله عنه از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم‌چنان با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه و لشکر تحت فرماندهیش را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به من ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و باز هم به نشان احترام اسامه رضی الله عنه و تأیید فرماندهیش با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین منصب گماشته شده است؟!^۱

2- با آن که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط به کسی چون عمر رضی الله عنه نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دست‌یارش باشد، باز هم به اسامه رضی الله عنه دستور نمی‌دهد که عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد و به همراه لشکر نبرد؛ بلکه از اسامه رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که به صلاح دید خود، عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکر رضی الله عنه از اسامه رضی الله عنه، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بود و درسی برای لشکریان که تابع و فرمان‌بردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دعوت و عمل را با هم درآمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرامی‌خوانند و خود را از یاد می‌برند، توبیخ نموده و فرموده است: ﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ (بقره: 44)

یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن که گفتار و کردارش مخالف باشد، می‌بینید). پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست برنمی‌دارید)؟»

^۱ قصه بعث ابی‌بکر جیش اسامه، ص 66

از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت‌های دینی نمایان می‌گردد. رسول خدا ﷺ اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشتند که برای رویارویی با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق ﷺ نیز به‌رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامه ﷺ را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن می‌سازد و بلکه بازبینی تاریخ دعوت اسلامی، بیان‌گر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند.^۱

ه) جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق ﷺ به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق ﷺ به هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول خدا ﷺ فرماندهی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر ﷺ به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را بینند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شوند؛ چرا که:

1- لشکر اسلام، بر خلاف جنگ‌جویان چپاول‌گر، ثروت و دارایی مردم را به یغما نمی‌برد؛ پایبند پیمان‌ها است و عهدشکن نیست.

2- لشکر اسلام، حقوق انسان را رعایت می‌کند و حتی اجساد کشته‌های دشمن را محترم می‌شمارد و جایز نمی‌داند که اجساد، مثله شوند. سپاهیان اسلام، وظیفه دارند کاری به کودکان دشمن نداشته باشند و بلکه نسبت به آنان مهر ورزند؛ با پیران و ناتوانان دشمن، محترمانه برخورد بکنند و حرمت و آبروی زنان دشمن را پاس بدارند.

^۱ مرجع سابق، ص 70

3- وقتی مردم ببینند که لشکر اسلام، ثروت‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی سرزمین‌های زیر سلطه‌اش را نابود نمی‌کند و درختان، مزارع و کشتزارها را به آتش نمی‌کشد، درمی‌یابند که جهاد اسلامی، خواهان قلدرگری نیست و بلکه منادی عزت و پیام‌آور عدالت و حفظ ارزش‌های انسانی است و به همین خاطر نیز در برابر خوبی‌های اسلام و جهاد اسلامی تسلیم می‌شوند.

4- لشکر اسلام، گذشته از آن که حقوق انسان‌ها را ارج می‌نهد و به مزارع و کشتزارها آسیبی نمی‌رساند، از نابود کردن حیوانات نیز در جریان جنگ برحذر می‌دارد و از کشتن آن‌ها جز برای خوردن منع می‌کند. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا جنگ‌افروزان کافر، به چنین ارزش‌هایی پایبند هستند؟ و آیا غیر از این است که پیامد جنگ‌هایی که از سوی کفار ایجاد شده، چیزی جز تباهی و نابودی ملت‌ها نبوده است؟ به عنوان مثال به پیامد اشغال‌گری شوروی در افغانستان بنگرید یا به جنایاتی که صرب‌ها در بوسنی مرتکب شدند، توجه کنید؛ جنایت‌های هندوها بر ضد مسلمانان کشمیر نیز بر کسی پوشیده نیست؛ وضع کنونی چین، افغانستان و عراق نیز مشخص است؛ تروریسم دولتی اسرائیل را هم که در مورد فلسطین بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که فرق بزرگ و زیادی میان جنگ‌افروزی ملحدان بی‌دین و جهاد مبارزان مسلمان وجود دارد.

5- لشکر اسلام به عقاید و باورهای ادیان گذشته نگاهی احترام‌آمیز دارد و به همین سبب است که به راهبانی که در صومعه‌ها عزلت گرفته‌اند، کاری ندارد... آری، این، دعوت عملی اسلام است که نشان عدالت و آزادی در اسلام می‌باشد؛ اسلام، رویاروی کسانی قرار می‌گیرد که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازند و سزای آنان را که به جنگ حق می‌روند، مرگ و نابودی می‌داند تا مایه‌ی عبرت دیگران شوند.

آن‌چه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان لشکر اسامه رضی الله عنه گفت، بیان و سفارشی معمولی نبود که توسط خلیفه ایراد شود و بس؛ بلکه سخنان ابوبکر رضی الله عنه، اصولی کاربردی بود که در دوران خلافت آن بزرگوار و بلکه پس از آن نیز دارای کاربست بوده و همواره مورد توجه مجاهدان راستین در تمام زمان‌ها قرار گرفته است.

و آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از آن که ترس و دلهره‌ی زیادی در میان رومیان انداخت، پیروزمندانه و باغنائیم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهسانی را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این که سپاهیان اسلام، در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند. رومیان، مبهوت و شگفت‌زده گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک‌پارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!»^۱ قبایل عرب نیز از قدرت مسلمانان متحیر و مبهوت شده و در هراس افتادند.^۲ زمانی که لشکر اسامه رضی الله عنه به مدینه بازگشت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه بزرگان مهاجرین و انصار و مردم مدینه، شادمان و مسرور از پیروزی لشکر اسلام، به استقبال مجاهدان رفتند. اسامه رضی الله عنه وارد مدینه شد، به مسجدالنبی رضی الله عنه رفت و برای شکر و سپاس از خدای متعال نماز گزارد. پیامد پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و هم‌چنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه به دنبال داشت، فراتر و بیش‌تر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدینی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از خیزش و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌شکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آن که مجاهدان از جنگ بازگشته، سلاح‌هایشان را به

^۱ تهذیب ابن‌عساکر (1/125)؛ تاریخ ابن‌عساکر (1/439)

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 270

زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدین و کفار هراس انداخت.^۱ آری بدون تردید اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضی الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاهی و توانایی بیش‌تری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.^۲

^۱ عبقریة الصدیق، ص 95

^۲ حركة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص 168

مبحث دوم

جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

مفهوم ارتداد:

نووی رحمه الله، ارتداد را چنین تعریف کرده است: «گسستن از اسلام به قصد و یا گفتار و کردار کفرآمیز؛ فرقی نمی‌کند که گفتار و کردار کفرآمیز، به قصد استهزاء باشد یا از روی عناد و انکار آگاهانه‌ی اصل و حقیقتی دینی یا از روی اعتقاد و باور به آن گفتار و کردار کافران. انکار خدا یا پیامبران، تکذیب یک پیامبر، حلال دانستن حرامی که بر آن اجماع شده، حرام دانستن حلالی که به اجماع، حلال است، آهنگ و قصد کفر نمودن و شک و تردید درباره‌ی درستی اسلام، همه کفر است و خروج از دایره‌ی اسلام.»^۱

علیش مالکی ارتداد را چنین تعریف کرده که عبارت است از: «کافر شدن مسلمان به گفتار صریح کفرآمیز یا بر زبان آوردن الفاظ کافرانه و یا انجام کرداری که متضمن کفر می‌باشد.»^۲ ابن حزم می‌گوید: «مرتد، به کسی اطلاق می‌شود که پس از آن که اسلام را پذیرفته، از اسلام برگردد و به دین اهل کتاب یا دینی غیر آسمانی روی آورد و یا به طور کلی منکر دین شود.»^۳ عثمان حنبلی می‌گوید: «ارتداد، از نظر لغوی به معنای بازگشت است و از لحاظ دینی به کسی مرتد گفته می‌شود که پس از پذیرش اسلام، از او کاری سرزنند که موجب کفر است.»^۴ به طور کلی مرتد، کسی است که اصل و حقیقتی دینی از قبیل نماز، زکات، نبوت و دوستی با مؤمنان را انکار کند یا چیزی بگوید و کاری بکند که جز کفر، قابل تأویل به چیز دیگری نباشد.^۵

^۱ شرح محمد الزهری الغمراوی بر متن منهاج شرف‌الدین نووی، ص 519

^۲ أحكام المرتد از سامرائی، ص 44

^۳ المحلی (188/11)

^۴ أحكام المرتد، ص 44

^۵ حركة الردة از دکتر علی عتوم، ص 18

ارتداد، از نگاه قرآن:

خداوند متعال در قرآن، تعبیر زیادی از ارتداد و مرتدین فرموده که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: بازگشت به عقب، بازگشت به خسران و زیان‌باری، دگرگونی و محوشدن چهره‌ها، دست بر دهان نهادن (مسخره کردن دعوت انبیا و عدم پذیرش نصایح و رهنمودهای پیامبران)، شک و دودلی، سیاه‌شدن چهره‌ها و...^۱

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا

يُرُدُّكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٤٩﴾ (آل عمران: 149)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کافران فرمان‌برداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان‌دیده (از سوی ایمان به کفر و خسران) برمی‌گردید.»

هم‌چنین می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا

مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ

السَّبْتِ ؕ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾ (نساء: 47)

یعنی: «ای کسانی که کتاب (آسمانی) به ایشان داده شده، ایمان بیاورید به آنچه (بر محمد) نازل کرده‌ایم و تصدیق‌کننده‌ی چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو و دگرگون کنیم (و بر صورت‌هایتان، چشم، گوش، بینی و ابرویی نگذاریم) و آن‌ها را برگردانیم یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همان‌گونه که یاران شنبه را (یعنی کسانی که روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین و نابود کردیم. و فرمان خدا، انجام‌شدنی است.»

در تفسیر ابن کثیر آمده است: «منظور از دگرگونی یا محوشدن چهره‌ها، نابینا شدن می‌باشد. برگرداندن چهره‌ها نیز یعنی چشمان آن بندگان را پشت سرشان قرار می‌دهیم که این نوع مسخ‌شدن، بسی بدتر از هر گرفت و عقوبتی است. خدای متعال در این آیه مثال

^۱ مرجع سابق

روگردانی از حق و بازگشت به باطل را بیان می کند و حال بندگانی را شرح می دهد که راه راست و روشن را رها می کنند و راه ضلالت و گمراهی را در پیش می گیرند و شتابان و پریشان رو به عقب می نهند.^۱

خدای متعال می فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ

وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٦﴾

(آل عمران: 106)

یعنی: «روزی که برخی چهره ها، سفید و بعضی هم سیاه می شوند؛ و اما (به) آنان که روهایشان سیاه می شود، (می گویند) آیا پس از آن که ایمان آوردید، کافر شدید؟ پس به سبب کفری که مرتکب شده اید، عذاب را بچشید.»

قرطبی، آرای مفسران و علما را در این باره آورده و این آیه را از نگاه قتاده، درباره ی مرتدان دانسته است. وی به استناد حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه می گوید: «این آیه، موضوع ارتداد را مطرح می کند.» حدیث ابوهریره رضی الله عنه از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: (یرد علی الحوض يوم القيامة رهط من أصحابي فيجلون عن الحوض فأقول يا رب أصحابي، فيقول: إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا علي أدبارهم القهقري) یعنی: «در روز قیامت عده ای از امت من به (نزد من در کنار) حوض می آیند؛ اما از آن جا رانده می شوند. من می گویم که خدایا! این ها، یاران من هستند. خدای متعال (در پاسخ) می فرماید: تو نمی دانی که آن ها پس از تو چه کردند؟ آن ها، پس از تو به گذشته (ی جاهلی خود) باز گشتند.»^۲

^۱ تفسیر ابن کثیر (1/507 و 508)

^۲ تفسیر قرطبی (4/166)

زمینه‌های پیدایش ارتداد:

جراحی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکه‌خوردن افراد به مصیبت ناگهانی وفات رسول خدا ﷺ؛ عدم شناخت درست و اصولی از اسلام؛ وجود زمینه‌های جاهلیت، در قبایل و عدم گسیختگی کامل از آداب و باورهای دوره‌ی جاهلی؛ خروج و برون‌رفت از پذیرش حکومت اسلامی و شورش و خیزش بر ضد آن؛ تعصب قومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان.^۱

ارتداد، چند نوع و گونه‌ی متفاوت داشت: برخی، اسلام را کاملاً رها کردند و به بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فرو گذاشتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نماز هم می‌گزاردند؛ اما از ادای زکات امتناع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول خدا ﷺ به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند. با وفات رسول اکرم ﷺ عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.^۲

خطابی رحمه الله مرتدان را دو گونه دانسته است:

- 1- گروهی که از اسلام و مسلمانی برگشتند و کافر شدند. وی، این گروه را نیز دو دسته دانسته: * پیروان مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی. * کسانی که از دین برگشتند و شرایع دینی را منکر شدند؛ نماز و زکات را وا گذاشتند و به جاهلیت بازگشتند.
- 2- گروهی از مرتدان، میان زکات و نماز از لحاظ تکلیف شرعی تفاوت گذاشتند و ضمن پذیرش فرض بودن نماز، زکات را انکار کردند و منکر وجوب ادای آن به خلیفه شدند.^۳

^۱ نگاه کنید به: حركة الردة، ص 110 تا 137

^۲ حركة الردة، ص 20

^۳ شرح صحيح مسلم از نووی (202/1)

البته در آن میان کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و تنها بدین سبب از دادن زکات امتناع می کردند که سران و اشراف قبیله، آنان را از پرداخت زکات باز می داشتند.^۱

قاضی عیاض رحمه الله مرتدها را به سه دسته تقسیم کرده است:

1- دسته‌ای که به بت پرستی پرداختند.

2- گروهی که از مدعیان دروغین نبوت (مسيلمه‌ی کذاب و اسود عنسی) پیروی کردند.

3- کسانی که اسلام را قبول داشتند؛ اما زکات را انکار نمودند و آن را مخصوص زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دانستند.^۲

دکتر عبدالرحمن بن صالح، مرتدان را چهار دسته دانسته است:

* کسانی که چون گذشته‌ی خود به بت پرستی پرداختند.

* پیروان پیامبران دروغین (مسيلمه‌ی کذاب، اسود عنسی و سجاح)

* کسانی که زکات را به طور کلی انکار کردند.

* عده‌ای که زکات را منکر نشدند، اما از پرداخت زکات به خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله امتناع ورزیدند.^۳

پیدایش ارتداد، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

سال نهم هجری با آن که عام الوفود بود و قبایل عرب، دسته‌ها و نمایندگان خود را به مدینه فرستادند تا ابراز مسلمانی کنند، آغاز پیدایش ارتداد نیز می‌باشد. جریان ارتداد گرچه در آن موقع گسترده و هویدا نبود، اما با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پدیدار گشت و چون آتش زیر خاکستر، سر بر آورد. افعی‌های به کمین نشسته، سر از لانه‌هایشان بیرون آوردند و به خود جرأت خیزش و قیام دادند. اسود عنسی، در یمن شورش کرد و مسيلمه‌ی کذاب در یمامه؛

^۱ مرجع سابق (203/1)

^۲ فتح الباری (276/12)

^۳ الحکم بغير ما أنزل الله، ص 239

طلیحه‌ی اسدی نیز در سرزمین خود بر ضد مسلمانان شورید.^۱ در آن زمان بیش‌ترین خطر، از سوی اسود عنسی و مسیلمه‌ی کذاب متوجه اسلام بود؛ چراکه آنان، تصمیم قاطع گرفته بودند تا راه انتخابی خود را در مسیر ارتداد با تمام توان و امکانات وافر که در اختیار داشتند، بپیمایند و به هیچ قیمتی از آن برنگردند. البته خدای متعال، پیام‌آورش محمد مصطفی ﷺ را از فرجام آن دو دروغ‌گوی کافر باخبر ساخت تا چشمان آن حضرت ﷺ و امتش را روشن کند و آنان را با نوید ظفر و پیروزی شادمان گرداند. باری رسول‌خدا ﷺ از روی منبر چنین فرمودند: (... رأیت فی ذراعی سوارین من ذهب فکرتهمما فنفتهمما فطارا، فأولتھما الکذائین: صاحب الیمن و صاحب الیمامة)^۲ «... من، در خواب دیدم که دو دستبند طلا به دست دارم؛ از آن دو دستبند بدم آمد، به آن‌ها فوت کردم و دستبندها به پرواز درآمدند (و نابود شدند). تعبیر من از دو دستبند، دو دروغ‌گو است: یکی در یمن و دیگری در یمامه (که همانند دو دستبند نابود می‌شوند).»

علماء، در تعبیر و توضیح خواب رسول‌خدا ﷺ چنین گفته‌اند که: «فوت کردن آن حضرت ﷺ، نشان‌دهنده‌ی این بود که خود ایشان با اسود یمنی و مسیلمه‌ی کذاب نمی‌جنگند و بلکه این دو کذاب، به پُفی از بین می‌روند. طلایی بودن دستبندها نیز بیان‌گر تزویر و دروغ‌اسود و مسیلمه بود؛ زیرا طلا، در اصل آراینده است و چیزی را بر خلاف ظاهر، زیبا جلوه می‌دهد و البته از آن‌جا که پادشاهان آن روز طلا به دست می‌کردند، در خواب رسول‌خدا ﷺ ضمن تصریح خودشان، به این نکته نیز اشاره شده که آن دو دستبند، دو حکمران هستند که ادعای دروغینی می‌کنند. این که دو دستبند به دستان رسول‌خدا ﷺ بود، چنین تعبیر می‌شود که ظهور اسود یمنی و مسیلمه، در برهه‌ای از زمان، مسلمانان را در سختی می‌افکند؛ چراکه دستبند، معمولاً مایه‌ی آزار دست است و بر میچ انسان تنگی می‌کند. پریدن دو دستبند با پُف رسول‌خدا ﷺ نشانه‌ی ضعف و ناتوانی پیامبران دروغین بود. دسیسه‌ی آن دروغ‌گویان با تمام بزرگیش، همانند کف و خاشاک روی آب بود که از

^۱ حركة الردة، ص 65

^۲ بخاری، شماره‌ی 3621؛ مسلم، شماره‌ی 2273

سوی شیطان حمایت می شد و قطعاً راه شیطان، به جایی جز خفت و خواری نمی رسد. همین طور هم شد و حرکت اسود عنسی و مسیلمه ی کذاب با کم ترین حمله ی سامان دهی شده ی مجاهدان راه خدا، به طرفه ای در هم کوبیده شد. زرین بودن دستبندها نیز نشانه ی هدف دنیا طلبانه ی اسود و مسیلمه می باشد. چرا که طلا، به سان افساری است که انسان های دنیا طلب و فریب خورده را به دنبال خود می کشد. البته در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره ای بود به هدف شوم این دو پیامبر دروغین که خواهان نابودی اسلام از طریق سیطره ی همه جانبه بر آن بودند؛ زیرا خاصیت دستبند است که میچ انسان را از هر طرف احاطه می کند و همین نیز وجه تشابه مسیلمه و اسود با دستبند بود که می خواستند از هر طرف بر اسلام احاطه کنند و بر مسلمانان به طور کامل سیطره یابند.^۱

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای روبارویی با مرتدان:

با ظهور ارتداد و مرتد شدن برخی از قبایل عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش پروردگار چنین فرمود: «تمام ستایش ها، مخصوص خدایی است که هدایتمان کرد و همواره ما را کفایت نمود؛ همان خدا که نعمت هایش را بر ما ارزانی داشت و بی نیازمان کرد. خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را در زمانی مبعوث کرد که مردم، از علم بیگانه بودند؛ اسلام، در میانشان نا آشنا و متروک بود و پایه های دین، ضعیف؛ مردم، از دین دور شده بودند و دوران دین داری سپری شده بود. خدای متعال، از اهل کتاب ناخشنود بود و خوبی و خیری که به آنها می رساند، از روی خویشان نبود؛ خدای متعال، به خاطر کردار بد اهل کتاب، بدی را از ایشان دور نمی کرد. آنها، کتاب خدا را تغییر دادند و چیزهای دیگری به آن افزودند. در زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب های جاهل نیز از خدا بی خبر بودند و خود را با دست خالی در امان خدا می پنداشتند؛ نه او را عبادت می کردند و نه دست نیاز به درگاهش برمی داشتند! زندگیشان، سخت بود و گمراه ترین دین را داشتند؛ در سرزمینی سخت و بی حاصل، زندگی می کردند تا این که خدای متعال،

^۱ حركة الردة، ص 66

صحابه رضی الله عنهم را پیامون آن حضرت صلی الله علیه و آله گرد آورد و آنان را بهترین امت قرار داد و ایشان را نصرت و یاری نمود. اینک خدای متعال، پیام آورش را به سوی خود خوانده و شیطان نیز بر عرب‌ها سوار شده و دستشان را گرفته و آنان را به سوی نابودی می‌برد. ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْفَلِتُ عَلَىٰ عَقِبَيْكُمْ وَمَنْ يَنْفَلِتْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١١٠﴾﴾

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس، به عقب باز گردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زبانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از تلاوت آیه افزود: «برخی از عرب‌های پیامون شما از دادن زکات گوسفندان و شترهایشان امتناع کرده‌اند؛ آنان که اینک به دین گذشته‌ی خود برگشته‌اند، در گذشته هم با آن که مسلمان شدند، به دین آبا و اجدادشان تمایل بیش‌تری داشتند. امروز که شما از برکت پیامبرتان، محروم شده‌اید، چون گذشته بر دین اسلام، محکم و پایبند هستید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان شما رفتند و شما را به خدایی سپردند که از هر لحاظ برای شما کافی است؛ همان خدایی که پیامبر را هدایت کرد و فقرش را به توان‌گری تبدیل فرمود؛ همان خدا که شما را از لبه‌ی پرتگاه دوزخ رهانید. به خدا سوگند، لحظه‌ای جهاد در راه خدا را فرو نمی‌گذارم تا این که خدای متعال، وعده‌اش را تحقق بخشد و به عهدی که در حق ما کرده، وفا نماید. هر کس که کشته شود، بهشتی می‌گردد و هر که زنده بماند، خلیفه و وارث خدا در روی زمین می‌شود؛ حکم الهی، همیشه حق است و خداوند، هرگز خلاف وعده نمی‌کند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ

هُم دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ (نور: 55)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان‌گونه که پیشینیان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم‌گران) پیش از آنها کرد. خدای متعال، حتماً دینی را که برای ایشان می‌پسندد، برایشان پابرجا و قدرتمند می‌کند و خوف و هراسشان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌فرماید (تا بدون ترس و دلهره) مرا پرستش کنند و کسی را با من شریک ندانند؛ کسانی که بعد از این وعده‌ی راستین کافر شوند، فاسق (و مرتد) هستند (و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشند).»

برخی از صحابه و از جمله عمر فاروق رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواستند تا کاری با مانعین زکات نداشته باشد و از آنها دل‌جویی کند و صبر نماید تا ایمان، در دل‌هایشان جای بگیرد و خودشان، زکات بدهند. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه این پیشنهاد را رد کرد و نپذیرفت.^۲ ابوهزیره رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کردند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد، برخی از عرب‌ها مرتد شدند. عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «چگونه با مردم می‌جنگی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (أَمْرٌ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصِمَ مَنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ) یعنی: «من، مأموریت یافته‌ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس هر کس لا اله الا الله بگوید، مال و جانش از طرف من در امان است مگر به حق و حقوق اسلام.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می‌جنگم؛ چرا که زکات، حق مال است. به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آنها می‌جنگم.» عمر رضی الله عنه می‌گوید: «به خدا سوگند بلافاصله یقین کردم که خدای

^۱ البداية و النهاية (316/6)

^۲ البداية و النهاية (315/6)

متعال، سینه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را برای جهاد گشوده (و او را برای این کار مصمم فرموده) و دانستم که درست و سزاوار نیز همین است.^۱ عمر فاروق رضی الله عنه علاوه بر این فرموده است: «به خدا سوگند که ایمان ابوبکر رضی الله عنه بر ایمان تمام این امت در جنگ با مرتدان، برتری یافت.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه یک مسأله‌ی مهم را برای عمر فاروق رضی الله عنه روشن کرد؛ عمر رضی الله عنه آهنگ آن نمود که به استناد فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر رضی الله عنه را قانع کند که فعلاً از جهاد با مرتدان دست بردارد؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه به استناد همان حدیث، برای عمر رضی الله عنه ثابت کرد که حدیث مورد استنادش، دلیل وجوب جهاد با مانعین زکاتی می‌باشد که به زبان، وحدانیت خدا و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله اقرار می‌کنند. چرا که در حدیث، تصریح شده است که: «پس هر گاه لا اله الا الله بگویند، جان‌ها و مال‌هایشان از طرف من در امان است مگر در برابر حقوق و تکالیف اسلام.» دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.^۳

شناخت دقیق ابوبکر رضی الله عنه از اسلام و غیرت و غم‌خوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکید کرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و ساختار اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکر رضی الله عنه به هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پر حجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی

^۱ بخاری، شماره‌ی 6924؛ مسلم، شماره‌ی 20؛ البدایة و النهایة (315/6)

^۲ حروب الردة، نوشته‌ی محمد احمد باشمیل، ص 24

^۳ الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص 86

از آسمان منقطع گردید؛ پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!» عمر فاروق رضی الله عنه می گوید: «من به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: ای خلیفه‌ی رسول خدا! با مردم به الفت و نرمی رفتار کن.» ابوبکر رضی الله عنه به من فرمود: «تو، در زمان جاهلیت خیلی دلیر بودی و اینک در اسلام بزدل شده‌ای؟! دین، کامل شد و وحی منقطع گشت؛ پس آیا در دین کمی بیاید و من زنده باشم؟!»^۱

ابوبکر رضی الله عنه دیدگاه‌های صحابه را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش سپاری به نظرات صحابه رضی الله عنهم بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصیتی بود که همواره درست و به موقع تصمیم می گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی هیچ گاه دامن گیر ابوبکر رضی الله عنه نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد. سایر مسلمانان نیز نظر ابوبکر رضی الله عنه را برای جهاد با مرتدان پذیرفتند و آن را درست و بجا دانستند.

دوراندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همه‌ی صحابه رضی الله عنهم بیشتر بود؛ وی، مسایل را بیش از دیگران درک می کرد و به همین سبب نیز در مورد جهاد با مرتدان، دلاور و استوار بود.^۲ این جا است که گفته‌ی سعید بن مسیب رحمه الله را در باره‌ی ابوبکر رضی الله عنه یادآوری می‌کنیم که فرموده است: «ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه از همه داناتر و درست‌اندیش‌تر بود.»^۳ آری، ابوبکر رضی الله عنه از تمام اطرافیانش بصیرت و آگاهی بیش‌تری داشت و باید هم این گونه می‌بود که ایمانش، فراتر از ایمان همه بود؛ ایمانی که ادای زکات را از اقرار به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جدا نمی‌دانست. ایمان ابوبکر رضی الله عنه به او

^۱ مشکاة المصابیح، کتاب المناقب، شماره‌ی 6034 - این فرموده‌ی ابوبکر صدیق بدین معنا است که هرگز اجازه نمی‌دهم در حیات من در دین کاستی بیاید؛ بلکه برای پاسداری از دین تا آخرین رمق می‌جنگم.

^۲ حركة الردة، ص 165

^۳ البدء و التاريخ از مقدسی (153/5)

آموخته بود که هر کس لا اله الا الله بگوید، باید حقی را که خدا در مالش قرار داده، بپذیرد و زکات مالش را که در واقع، دادِ خدا است، بپردازد. ابوبکر رضی الله عنه می دانست که لا اله الا الله بدون زکات اعتباری ندارد و باید برای دفاع از فریضه‌ی زکات شمشیر زد؛ آن گونه که برای دفاع از لا اله الا الله جهاد می شود و همین، اسلام است و اسلام، چیزی جز این نمی گوید.^۱ خدای متعال می فرماید: ﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۗ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ ۖ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ (بقره: 85)

یعنی: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخش دیگر آن کفر می ورزید؟ مجازات هر کس از شما که چنین کند، چیزی جز خفت و رسوایی در این جهان نیست و (چنین کسانی) در روز قیامت به سخت ترین شکنجه‌ها برگشت داده می شوند و خداوند، از آن چه می کنید، بی خبر نیست.»

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم گیری نیز به دنبال داشت. ابوبکر رضی الله عنه از موضعش در قبال جهاد با مرتدان عقب ننشست و بدین سان سبب شد تا تا به خواست و توفیق خدای متعال، دین اسلام از گزند کاستی و دگرگونی در امان بماند و ناب و خالص، ماندگار گردد. همگان، اذعان دارند و تاریخ نیز گواه است که ابوبکر رضی الله عنه در رویارویی با مرتدان، از پیامبران الگو گرفت و همانند آنان اجازه نداد که در دین خدا کاستی و نقصی راه بیابد. ابوبکر رضی الله عنه در رویارویی با مرتدان، دسیسه‌ی نابودی اسلام را خنثی کرد؛ دسیسه‌ای که در پی آن بود تا ریسمان محکم دین را رشته رشته باز کند و از بین ببرد. راهی که ابوبکر رضی الله عنه در پیش گرفت، راه انبیا بود؛ چرا که او، در مقام جانشینی پیامبر قرار گرفته بود. خدا، از ابوبکر راضی باد که حق خلافت را ادا کرد و شایسته‌ی تعریف و دعای مسلمانان شد...

^۱ حیاة اَبی بکر، نوشته‌ی محمود شلیبی، ص 123

اقدامات ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای دفاع از مدینه:

برخی از قبایل عرب، نمایندگان را به مدینه فرستادند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که از آن‌ها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکر رضی الله عنه عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه جایی برای چانه‌زنی درباره‌ی عدم گرفتن زکات نگذاشت؛ چرا که حکم اسلام، درباره‌ی زکات روشن و واضح بود. بدین سان نمایندگان قبایل نیز دانستند که ابوبکر رضی الله عنه بر گرفتن زکات مصمم است و اندکی هم از این موضع عقب نمی‌نشیند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع‌نگری و بی‌آن‌که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی نهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فرا گرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی بستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شیخون بزنند).»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، اقدامات زیر را انجام داد:

- 1- به مردم مدینه دستور داد که تمام‌وقت در مسجد باشند تا نیروی دفاعی و بازدارنده‌ی مسلمانان در کمال آمادگی قرار بگیرد و همه، جمع و یک‌پارچه باشند.
- 2- عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.

^۱ تاریخ طبری (64/4)

3- امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود^۱.

4- ابوبکر صدیق^۲ پیک‌هایی به نزد آن دسته از قبایل (اسلم، غفار، مزینه، اشجع، جهینه و کعب) فرستاد که بر اسلام پایبند مانده بودند و به آن‌ها دستور داد تا برای جهاد با مرتدان آماده باشند؛ ایشان نیز فرمان ابوبکر^۳ را پاسخ گفتند و مدینه، از مجاهدان آن قبایل پر شد. مردانی از قبایل مسلمان با اسب‌ها و شترهای زیادی رهسپار مدینه شدند تا تحت فرمان ابوبکر صدیق^۴ با از دین برگشتگان بجنگند. به طور مثال فقط چهارصد نفر از قبیله‌ی جهینه به همراه اسب و ستوران بارکش به مدینه رفتند یا عمرو بن مروه‌ی جهنی یکصد شتر را به لشکر اسلام تقدیم کرد که ابوبکر صدیق^۵ آن‌ها را در میان مجاهدان تقسیم نمود.^۱

5- ابوبکر صدیق^۶ برای مقابله با آن دسته از مرتدانی که از مدینه دور بودند، نامه‌هایی به والیان مسلمان نوشت و به آنان دستور داد تا با مرتدان بجنگند. ابوبکر^۷ در نامه‌هایش، عموم مردم را به جنگ با مرتدان فراخواند. به طور مثال به اهل یمن نامه نوشت که با سپاهیان اسود عنسی که در یمن سر بر آورده بود، بجنگند. ابوبکر^۸ در نامه‌اش به مردم یمن چنین نوشته بود: «... ابناء^۲ را در مقابل دشمنانشان، یاری رسانید و پیرامون آن‌ها گرد آید و از فیروز، فرمان‌برداری کنید و به همراهش برای مبارزه با دشمنان بکوشید که من، او را فرماندهی شما کرده‌ام.»^۳ نامه‌ی ابوبکر^۹ پیامد مثبتی به دنبال داشت و مسلمانان ایرانی مهاجر در یمن (ابناء) به فرماندهی فیروز، برادران عرب و مسلمانانشان را در برابر شورشیان از دین برگشته یاری رساندند که در نتیجه، یمن به تدریج به آغوش اسلام بازگشت.

^۱ الثابتون علی الإسلام فی أيام فتنة الردة، نوشته‌ی دکتر مهدی رزق‌الله، ص 21

^۲ ابناء، عنوانی است که به اخلاف مهاجران ایرانی در یمن اطلاق شده است.

^۳ البدء و التاريخ از مقدسی (157/5)

6- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با مرتدینی از قبیل بنی عبس و ذبیان که در نزدیکی مدینه بودند، درنگ نکرد. مدینه، در آن هنگام شرایط بحرانی و سختی داشت؛ به همین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زنان و کودکان را به دژها و مناطق امن انتقال داد تا از حمله‌ی مرتدان در امان باشند^۱ و خودش به همراه دیگر مسلمانان، آماده‌ی جنگ با این دسته از مرتدان شد.

شکست و ناکامی مرتدان، در لشکرکشی به مدینه:

سه روز پس از بازگشت نمایندگان مرتدان، برخی از افراد قبایل اسد، غطفان، عبس، ذبیان و بکر، شبانه به سوی مدینه حرکت کردند و عده‌ای هم در ذی حسی به آنان پیوستند. گارد حفاظتی مسلمانان، از تحرکات دشمن باخبر شدند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از ماجرا خبردار کردند. ابوبکر رضی الله عنه به دسته‌های حفاظتی اطراف مدینه پیام فرستاد که در جای خود هم‌چنان بمانند و آنان نیز مطابق دستور ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند. ابوبکر رضی الله عنه به همراه مجاهدانی که از پیش در مسجد جمع شده بودند، برای پشتیبانی گارد حفاظتی مدینه حرکت کردند تا دشمن را غافل گیر کنند؛ مسلمانان، رد پای دشمن را که شبانه حرکت می‌کرد، گرفتند و در محل ذی حسی به آنان رسیدند. کافران، در تعداد زیادی کوزه، سنگریزه ریخته بودند؛ آن‌ها با پاهایشان، کوزه‌های مملو از سنگریزه را در مقابل شترهای مسلمانان غلتاندند که از صدای آن، شترها رم کردند؛ مجاهدان، با آن که بر شترهایشان سوار بودند، نتوانستند آن‌ها را کنترل کنند. هیچ مسلمانی، هنگام رم کردن شترها نیفتاد و به هیچکس، آسیبی نرسید. دشمن که گمان کرده بود مسلمانان شکست خورده‌اند، به هم‌پیمانان خود در ذی قصه پیام داد که ما پیروز شده و مسلمانان را به هزیمت رانده‌ایم. اهل ذی قصه، خود را به مرتدانی رساندند که می‌پنداشتند مسلمانان را در ذی حسی شکست داده‌اند. خواست خدا نیز همین بود که مرتدان به خیال فرار مسلمانان، گرد هم بیایند و بیسایند تا با حمله‌ی دوباره‌ی مسلمانان روبرو شوند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبانگاه، لشکر را سامان‌دهی کرد و پس از آمادگی

^۱ حركة الردة، ص 174

دوباره‌ی سپاهیان، در همان شب بی‌سر و صدا به سوی مرتدان حرکت کرد و پیش از سپیده‌دم به میان دشمن زد. دشمن، به گمان این که مسلمانان گریخته‌اند، سلاحش را زمین گذاشته بود؛ اما مسلمانان، مرتدان را غافل‌گیر کردند و بر آنان شیخون زدند و پیش از برآمدن خورشید، شکستشان دادند و بیش‌تر بار و توشه‌ی آن‌ها را به غنیمت گرفتند. آنان گریختند و ابوبکر رضی الله عنه به دنبالشان رفت و در محل ذی‌قصة اردو زد و پس از چشاندن شکست و خواری به مشرکان، به مدینه بازگشت و نعمان بن مقرن را به همراه عده‌ای در ذی‌قصة گذاشت و این، نخستین فتح و پیروزی بود. بنی‌عبس و ذبیان، به مسلمانانی که میان ایشان بودند، حمله کردند و آن‌ها را کشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از قتل عام مسلمانان، توسط بنی‌عبس و ذبیان سوگند خورد که از مشرکان به تعداد مسلمانانی که کشته‌اند و بلکه بیش‌تر، خواهد کشت.^۱ ابوبکر رضی الله عنه تصمیم قاطع گرفت که انتقام مسلمانان شهید را بگیرد و همین‌طور هم کرد. مسلمانانی که در میان سایر قبایل بودند، بیش از پیش بر دینشان ثبات و استقامت ورزیدند و بدین ترتیب مشرکان را خفت و ذلت در بر گرفت. اموال زکات از سوی قبایل به مدینه فرستاده شد و افرادی چون صفوان، زبرقان و عدی با اموال زکات قبایل خود رهسپار مدینه شدند؛ مأموران جمع‌آوری زکات نیز با اموال زکات به مدینه برگشتند و در یک شب، زکات شش قبیله به مدینه رسید. آن موقع طوری شده بود که هر گاه یکی از مأموران جمع‌آوری زکات از دور نمایان می‌شد، مردم می‌گفتند که معلوم نیست با خبر خوش می‌آید یا نه؟ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرمود: «قطعاً با خبرهای خوبی آمده است.» زمانی که اموال زکات به مدینه می‌رسید، مردم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گفتند: مثل همیشه به ما مژده‌ی خوبی دادی.^۲ در همین بحبوحه لشکر اسامه رضی الله عنه نیز با پیروزی و غنیمت به مدینه بازگشت؛ او، مأموریتش را برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خوبی انجام داده بود.^۳ ابوبکر رضی الله عنه، اسامه رضی الله عنه را در مدینه جانشین خود کرد و

^۱ تاریخ طبری (64/4)

^۲ تاریخ طبری (67/4)

^۳ الصدیق أول الخلفاء، نوشته‌ی شرقاوی، ص 75

خودش به سوی ذی‌قصة حرکت کرد. مسلمانان به او گفتند: «شما را به خدا، خودتان را در معرض خطر نیندازید که اگر شما از بین بروید، برای اسلام و مردم، نظام و سامانی نخواهد ماند؛ بنابراین کس دیگری را به جای خود بفرستید و اگر جانشین شما کشته شود، کس دیگری را به نمایندگی از خود به میدان خواهید فرستاد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ داد: «نه، به خدا که چنین نمی‌کنم؛ بلکه خودم نیز با شما می‌آیم.»^۱ کان و گوهر وجودی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جهاد با مرتدان، باشکوه‌ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می‌کشد که برای قومش، جان‌فشانی می‌کند. پیشوا، در نگاه اسلام و مسلمانان، باید الگوی عملی مردم باشد. همراهی ابوبکر رضی الله عنه با سپاهیان اسلام، منشی بود که سبب دل‌گرمی و قوت قلب مجاهدان برای جنگ با دشمنان اسلام شد و باعث گردید تا دستورات فرمانده و پیشوای خود را به طور کامل انجام دهند.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سوی ذی‌حسی و ذی‌قصة حرکت کرد و فرزندان مقرن (نعمان، عبدالله و سويد) با تنی چند از سپاهیان اسلام، او را همراهی می‌کردند تا این که به ربنده در ابرق^۳ رسید؛ خدای متعال، شکست سختی به حارث و عوف چشاند و حطیئه نیز اسیر شد و بنی‌بکر و عبس، تار و مار شدند. ابوبکر رضی الله عنه پس از پیروزی بر بنی‌ذبیان، چند روزی در ابرق توقف نمود و فرمود: «پس از این بنی‌ذبیان حق ندارند در این سرزمین، تصرفی داشته باشند...»

سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر آن است که او، هرگز خودش را در هیچ امری جدا از پیروانش نمی‌دانست و در انجام تمام امور مهم، همراه و همگامشان بود. آشفته‌گی و پریشانی این امت، از آن زمان آغاز شد که برخی از مسلمانان، ریاست و فرمانروایی را ابزار سیطره‌طلبی و برتری‌جویی دانستند و آن را وسیله‌ی خودخواهی‌ها و منفعت‌طلبی‌های

^۱ تاریخ طبری (67/4)

^۲ حركة الردة، ص 319

^۳ ربنده، نام یکی از روستاهای مدینه در راه مکه می‌باشد و ابرق، منطقه‌ای گسترده در حجاز است که ربنده، بخشی از آن می‌باشد. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

شخصی قرار دادند؛ پست و جاه خود را دلیل برتری بر دیگران پنداشتند و از ملت و مردم بریدند؛ تنها پیوندشان با مردم، سخنانی شد که برای ملت از طریق ابزار رسانه‌ای ایراد کردند و از حضور عملی در جمع مردم دوری گزیدند و در متن قضایا و مسایل مردم قرار نگرفتند که حضوری مؤثر و مشارکتی حقیقی در حل و فصل نیازها و مشکلات جامعه داشته باشند.^۱ سه بار خروج پیاپی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جهاد، نشان‌دهنده‌ی قربانی و جان‌فشانی آن بزرگوار است؛ مسلمانان، او را سوگند می‌دهند که در مدینه بماند و شخص دیگری را به جای خود، برای فرماندهی لشکر اعزام کند؛ اما نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «به خدا سوگند که چنین نمی‌کنم و خودم با شما می‌آیم.» فروتنی و جان‌فشانی ابوبکر رضی الله عنه چقدر زیاد بود که از تمام خوشی‌های شخصی برید تا به مصالح امت، توجه و غم‌خوارگی داشته باشد. او سه بار پیاپی در حالی برای جهاد خروج کرد که عمرش، از شصت هم گذشته بود و همین تلاش و جهاد خستگی‌ناپذیرش، سبب نشاط و سرزندگی صحابه شد و او را الگویی نیک و نمونه برای همگان قرار داد.

طلیحه‌ی اسدی سر به طغیان نهاد و عده‌ای را دور خود جمع کرد؛ این خبر به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید. ضرار بن ازور رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ کسی را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم که چون ابوبکر رضی الله عنه در جنگ‌های پراکنده و پیاپی، پرتوان و خستگی‌ناپذیر باشد؛ ما به او از آشوب دشمنان خبر می‌دادیم و او، چنان بی‌هراس و پرتوان معلوم می‌شد که گویا به او نوید پیروزی داده‌ایم.» این، بیان گر یقین و باور راسخ ابوبکر رضی الله عنه است که به نصرت و یاری الهی اعتماد کاملی داشت و خوب می‌دانست که خدای متعال، دوستانش را بر دشمنان پیروز می‌کند و آنان را در زمین، خلیفه می‌سازد. برتری ابوبکر رضی الله عنه بر سایر صحابه رضی الله عنهم بدان خاطر نبود که شب‌زنده‌داری‌ها و برخی از اعمال نیک این‌چنینی آن بزرگوار، از آنان بیش‌تر باشد! بلکه ابوبکر رضی الله عنه بدان سبب بر دیگران برتری یافت که یقین و باور راستینش بسی بیش‌تر و فراتر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود.^۲ باری به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته شد: «اگر آن

^۱ حركة الردة، ص 321

^۲ التاريخ الإسلامی از حمیدی (48/9)

سختی و مصیبتی که بر شما فرود آمد، بر کوه‌ها نازل می‌شد، کوه‌ها را تکه‌پاره می‌کرد یا اگر بر دریاها فرود می‌آمد، آبشان را می‌خشکاند. اما با این حال ما، در شما ناتوانی و ضعفی نمی‌بینیم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «بعد از آن که در سفر هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بودم، هیچ ترسی، به دلم راه نیافته است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که مرا در غار، اندوهگین و دل‌نگران دیدند، به من فرمودند: «ای ابوبکر! نگران و اندوهگین نباش که خدای متعال، خودش عهده‌دار آن شده که این دعوت را به نتیجه برساند.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه گذشته از شجاعت فطری و طبیعی خود، شجاعتی دینی نیز داشت که زاده‌ی یقین و ایمان راسخ او به خدای متعال بود؛ او، یقین داشت که خدای متعال، مؤمنان را یاری می‌کند و بر دشمنان پیروز می‌گرداند. چنین شجاعتی تنها نصیب کسی می‌شود که قلبی قوی و باایمان داشته باشد؛ چرا که هر چه ایمان، قوی‌تر گردد، شجاعت و بی‌باکی مسلمان برای رویارویی با دشمن بیش‌تر می‌شود و اگر در ایمان، کمی و کاستی بیاید، شجاعت انسان نیز می‌کاهد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلیرترین فرد صحابه بود و هیچکس در شجاعت و بی‌باکی با او برابری نمی‌کرد.^۲

^۱ ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص 69

^۲ مرجع سابق، ص 70

مبحث سوم

هجوم همه‌جانبه به مرتدان

ابزار و راه‌های رویارویی با مرتدان، گوناگون بود. کسانی که بر اسلامشان استقامت ورزیدند، در مقابل نزدیکان و اقوام از دین برگشته‌ی خود، از در سخن و نصیحت وارد شدند. گام نخست برای رویارویی با مرتدان، گفتمانی بود که از سوی مسلمانان، برای از دین برگشته‌ها مطرح شد و آنان را از عواقب راهی که در پیش گرفته بودند، برحذر داشت. در میان قبایلی که مرتد شده بودند، افرادی وجود داشتند که بر اسلامشان ثبات ورزیدند و در هر فرصتی، اقوام خود را به فرجام بدی که در انتظارشان بود، هشدار دادند تا بلکه دوباره به آغوش اسلام بازگردند. بسیاری از دعوت‌گران مسلمان، مورد تحقیر و استهزای اقوام خود قرار گرفتند و برخی هم از قوم و قبیله‌ی خود رانده شدند؛ حتی بعضی به شهادت رسیدند. البته دعوت عده‌ای چون عدی بن حاتم و جارود، مؤثر واقع شد که در مباحث بعدی بررسی خواهیم کرد. آن دسته از مسلمانانی که در دعوت اقوامشان ناکام شدند، به سایر برادران مسلمانان پیوستند تا راه‌کاری مناسب برای رویارویی با مرتدان، انتخاب کنند. دعوت و هشدار مسلمانان به مرتدان در چارچوب گفتمان به نتیجه رسید و باعث شد تا بسیاری از قبایل، به دو دسته‌ی مسلمان و مرتد تقسیم شوند؛ در این میان می‌توان به آنچه در بنی‌سلیم روی داد، اشاره کرد که در پی دعوت مسلمانان، بنی‌سلیم دو دسته شدند: * کسانی که پایبند اسلام ماندند * و کسانی که هم‌چنان بر کفر و ارتداد، سرسختی کردند. به هر حال طوری شد که مسلمانان و مرتدان قبایل، رویاروی هم قرار گرفتند و بر ضد هم شمشیر کشیدند. ابناء در یمن، در پی قتل اسود عنسی برآمدند که در صفحات بعد شرح ماجرا آمده است. مسعود یا مسروق قیسی، با اشعث بن قیس از در نصیحت وارد شد و او را از ارتداد برحذر داشت که بحث و گفتگویی طولانی در میان آن‌ها جریان یافت. موضع مسلمانان برای ارشاد اقوام مرتدشان، سبب شد تا بسیاری از مرتدها بار دیگر به اسلام

بازگردند و بار سنگینی که بر دوش مجاهدان برای رویارویی با مرتدان بود، سبک تر شود.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، با توکل بر خدای متعال، استراتژی خود را بر این مبنا قرار داد که قبایل مسلمانی را که در مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عرب پراکنده بودند، به میدان دعوت مرتدان یا معرکه‌ی جهاد با آنان بکشاند. این سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه سبب شد تا افراد و قبایلی که بر اسلام پایداری کرده بودند، نقشی مهم و اساسی در ریشه‌کن کردن فتنه‌ی مرتدان داشته باشند...^۲

باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه‌گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفت، هم‌چنان بر اسلام ماندگار ماندند.^۳ دکتر مهدی رزق‌الله این موضوع را به خوبی مورد بررسی قرار داده و به پاسخ‌گویی این پرسش برآمده که آیا فتنه‌ی ارتداد در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام قبایل عرب و سرکردگانشان را در بر گرفت یا فقط دارای پراکندگی جغرافیایی بود و شامل تمام قبایل و سران آنها نمی‌شد؟ آقای مهدی رزق‌الله می‌گوید: «در منابع و مراجع مختلف، هیچ دلیلی نیافتیم که نشان دهد فتنه‌ی ارتداد در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه همه‌ی قبایل و ریسان طوایف را در بر گرفته باشد. بلکه حکومت اسلامی، با تکیه بر آن دسته از جماعت‌ها و قبایل عرب که در مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عرب پراکنده بودند و بر اسلام پایداری کردند، به ریشه‌کنی جریان ارتداد پرداخت.»^۴

چگونگی رویارویی حکومت اسلامی با جریان ارتداد:

پیش از این گفتیم که گام نخست برای مبارزه با جریان ارتداد، نفوذ به قبایل از دین برگشته از طریق مسلمانان همان قبایل بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در نخستین اقدام برای رویارویی

^۱ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 314

^۲ الثابتون علی الإسلام أيام فتنة الردة، ص 4

^۳ مرجع سابق، ص 19

^۴ مرجع سابق.

با جریان ارتداد که آغازش در زمان خود ایشان بود، نامه‌ها و پیک‌هایی به آن دسته از قبایل فرستادند که مدعیان دروغین نبوت در آن‌ها ظهور کرده بودند تا کسانی را که بر اسلام ثبات ورزیده‌اند، گرد هم آورند و آن‌ها را برای مبارزه با جریان ارتداد، آماده کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز برای ریشه کن کردن جریان ارتداد، همین شیوه را در پیش گرفت و کوشید تا با آگاهی دادن به مردم و روشن کردن هویت این جریان، عموم مسلمانان را بر ضد مرتدان بسیج کند؛ وی موفق شد با مسلمانانی که بر اسلام ایستادگی کردند، ارتباط برقرار کند و از طریق آنان، مقدمه‌ی لشکرکشی به سوی مرتدان را فراهم نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در راستای همین استراتژی با سرکردگان مرتدان و هم‌چنین سرآمدان مسلمان، نامه‌نگاری کرد تا از خلال مکاتبات و وقت‌کشی، برخی از اهداف از قبیل فراهم شدن وقت مورد نیاز، برای بازگشت لشکر اسامه رضی الله عنه، تحقق یابد. وی، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌هایی به اهل یمن و دیگران فرستاد و از آنان خواست تا تمام تلاش خود را برای رویارویی با مرتدان بکار گیرند. ابوبکر رضی الله عنه برای مسلمانان، مناطقی را تعیین کرد و به آنان دستور داد در محل‌های تعیین شده، گرد هم آیند تا فرمان‌نهایی او برای رویارویی با مرتدان به آنان برسد. این کار، مقدمه‌ی گسیل لشکرهای سامان‌دهی شده و منظم بود.^۱ در این میان، همراهی مسلمانان ثابت‌قدم بر توفیق حکومت برای مبارزه با مرتدان افزود. برخی از مسلمانان ثابت‌قدم مانند عدی بن حاتم طائی و زبرقان بن بدر تمیمی، زکات قبایل خود را به مدینه آوردند.^۲ مسلمانان ثابت‌قدم، توانستند حرکت قیس بن مکشوح مرادی را ناکام کنند و برخی از تجمعات مرتدها را در تهامه، سراه و نجران پراکنده سازند. نامه‌نگاری ابوبکر رضی الله عنه و نفوذ به قبایل مرتد، پیامدهای زیر را در برداشت:

1- ابوبکر صدیق رضی الله عنه توانست از این طریق، استراتژی‌اش را در فراخوان عمومی بر ضد مرتدان و تقویت بنیه‌ی دفاعی و تهاجمی لشکر اسلام تحقق بخشد و وقت مورد نیاز برای

^۱ دراسات فی عهد النبوة، 319

^۲ دراسات فی عهد النبوة، 319؛ نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص 10

این منظور را به دست آورد تا با امکانات و توانایی بیش‌تری به جنگ با مرتد‌ها برود و به جیوش اسلامی، نظم و سامان کافی ببخشد.

2- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق نامه‌نگاری، به بازپروری ایمانی مسلمانان ثابت‌قدم پرداخت و آنان را برای رویارویی با مرتد‌ها به گونه‌ای آماده کرد که برخی از ایشان (مانند عدی بن حاتم رضی الله عنه در فتح عراق) در مقام فرماندهی فتوحات اسلامی قرار گرفتند.

3- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق ارتباط با مسلمانان ثابت‌قدم در میان قبایل مرتد، موفق شد در برخی از مناطق، لشکرگاه‌هایی از نیروهای مسلمان ایجاد کند که با رسیدن سپاهیان اسلام، به آن‌جا مایه‌ی قوت لشکر اسلام شدند.

4- در فرصتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با قبایل مختلف ارتباط داشت، موفق شد در پاره‌ای از محدوده‌های جغرافیایی مانند جنوب شبه‌جزیره‌ی عرب، جریان ارتداد را متوقف کند.

گام بعدی برای مبارزه با مرتد‌ها، گسیل لشکرهای منظم به مناطق از دین برگشته بود. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از چهل روز یا دو ماه از جهاد بازگشت و پس از رسیدن این لشکر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با مرتدان، رو به ذی‌قصره نهاد. صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که فرد دیگری را به فرماندهی لشکر بگمارد و خودش به مدینه بازگردد و به اداره‌ی امور مسلمانان بپردازد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه شمشیر به دست گرفت و سوار بر اسب، روی به ذی‌قصره نهاد. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله روز احد فرمودند: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت، نشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام، نظام و سامانی

¹ منظور علی رضی الله عنه، فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه در جنگ احد است که می‌خواست با پسرش عبدالرحمن که در آن جنگ در صف مشرکان بود، بجنگد؛ اما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند تا شمشیر در غلاف کند و به جای خود بازگردد.

نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه یازده پرچم برای قشون اسلامی بست و برای هر لشکری، یک فرمانده تعیین کرد.^۲ وی به فرماندهان لشکرها دستور داد تا در مسیر حرکت خود، دیگر مسلمانان را نیز به خروج در راه خدا فرا خوانند. این لشکرها عبارتند از:

- 1- لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه که به سوی بنی اسد، بنی تمیم و سپس به یمامه اعزام شد.
- 2- لشکر عکرمه رضی الله عنه پسر ابوجهل، به سوی مسیلمه ی کذاب (بنی حنیفه) و پس از آن عمان، مهره، حضرموت و یمن گسیل شد.
- 3- لشکر شرحبیل بن حسنہ رضی الله عنه به دنبال عکرمه رضی الله عنه به یمامه گسیل شد و مأموریت یافت تا به حضرموت نیز برود.
- 4- لشکر طریفه بن حاجز رضی الله عنه به سوی بنی سلیم از هوازن فرستاده شد.
- 5- لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه به قضاعه گسیل شد.
- 6- جیش خالد بن سعید بن عاص رضی الله عنه به اطراف شام اعزام شد.
- 7- لشکر علاء بن حضرمی رضی الله عنه رهسپار بحرین شد.
- 8- لشکر حدیفه بن محصن غلفانی رضی الله عنه به سوی عمان گسیل شد.
- 9- لشکر عرفجه بن هرثمه رضی الله عنه به مهره اعزام شد.
- 10- لشکر مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه به یمن (صنعاء و سپس حضرموت) فرستاده شد.
- 11- لشکر سوید بن مقرن رضی الله عنه به تهامه ی یمن اعزام شد.

روستای ذی قصه، پایگاه گسیل لشکرها به سوی مناطق عملیاتی قرار گرفت. چگونگی برنامه ریزی ابوبکر رضی الله عنه در دسته بندی و گسیل لشکرها، بیان گر دانش جغرافیایی و خبرگی دقیق و بی نظیر وی می باشد. بازنگاهی به عمل کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان گسیل لشکرها، این نکته را روشن می کند که ابوبکر رضی الله عنه شناخت جغرافیایی زیادی به شبه جزیره ی عرب داشته و پستی و بلندی ها، پراکندگی جمعیت و راه های ارتباطی آن را طوری

^۱ البدایة و النهایة (319/6)

^۲ التاریخ الإسلامی (49/9)

می‌شناخته است که گویا نقشه‌ی آن سرزمین را پیش روی خود داشته و بر همان مبنا نیز عملیات سرکوبی مرتدها را سامان‌دهی می‌کرده است. بررسی مسیر حرکت لشکرهای اعزامی ابوبکر رضی الله عنه و چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با یکدیگر یا جدایی و پراکندگی آنها از هم، نشان می‌دهد که لشکر اسلام دارای پوشش و آرایش نظامی شگفت‌انگیز و بی‌نظیری در تمام نواحی و مناطق شبه‌جزیره بوده و توانایی و قابلیت زیادی برای برقراری ارتباط و ایجاد هماهنگی میان لشکرهای مختلف داشته است. ابوبکر رضی الله عنه همواره از موقعیت لشکرها باخبر بود و گزارش تحرکات و اقدامات لشکرها، دقیق و زود به او می‌رسید و بدین سان می‌توانست با دریافت اخبار جبهه‌های مختلف، دستورات لازم را صادر کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره از طریق پیک‌های نظامی، از اوضاع و احوال جبهه‌ها باخبر بود. برخی از افرادی که به عنوان پیک نظامی، در میان لشکرها و مقرر فرماندهی در آمد و شد بودند، عبارتند از: ابوخیثمه‌ی نجاری انصاری، سلمه بن سلامه، ابوبرزه‌ی اسلمی و سلمه بن وقش.^۱

لشکریان ابوبکر صدیق رضی الله عنه جنگاور بودند و به همین سبب نیز برخورد نظامی با مرتدان، یکی از مؤثرترین اقدامات حکومت اسلامی برای رویارویی با مرتدها بود. خبرگی فرماندهی کل و سامان‌دهی درست و شایسته‌ی لشکرها از سوی وی، بر توانایی نظامی لشکریان افزود و لشکر ابوبکر صدیق رضی الله عنه را قوی‌ترین نیروی نظامی شبه‌جزیره‌ی عرب کرد. جنگاوری و توان بالای سربازان اسلام در میدان نبرد و جهاد، پیامد حضورشان در جنگ‌ها و غزوه‌های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در مناطق مختلف شبه‌جزیره روی داد.^۲ خالد بن ولید رضی الله عنه که توانایی و خبرگی جنگی بالایی داشت، در جنگ با مرتدها و در فتوحات اسلامی سرآمدترین فرماندهی لشکریان اسلام بود.

دسته‌بندی و تقسیم لشکر اسلام، استراتژی نظامی مهمی بود که بلافاصله پس از ظهور جریان ارتداد و به سبب پراکندگی مناطق از دین برگشته، انجام شد تا هرگونه فرصتی را از

^۱ فی التاریخ الإسلامی از شوقی ابوخلیل، ص 226

^۲ من دولة عمر إلى دولة عبدالملک، نوشته‌ی ابراهیم بیضون، ص 28

قبایل مرتد بگیرد و مانع از آن شود که مرتدها با هم متحد و یک جا شوند. به همین خاطر هم، جریان ارتداد در مدت زمان اندکی (چیزی حدود سه ماه) سرکوب شد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حملاتی پیاپی، مرتدها را غافل گیر کرد تا هیچ فرصتی برای یک پارچگی و اتحاد با هم، بر ضد مسلمانان نیابند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای سرکوب مرتدها درنگ نکرد تا آن‌ها، گرد هم نیایند و فتنه و آشوبشان بر ضد مسلمانان، خطرناک و دشوار نگردد؛ ابوبکر رضی الله عنه هرگونه فرصتی را از مرتدها سلب کرد تا نتوانند سر بر آورند و گزندی به کیان اسلامی برسانند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه حجم جریان ارتداد و بزرگی ابعاد پرخطرش را دریافت و دانست که اندکی درنگ در رویارویی با مرتدها، به زبانه کشیدن آتش زیر خاکستر می‌انجامد و هر تر و خشکی را می‌سوزاند و کیان اسلامی را نابود می‌کند. بدون تردید ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیاست‌دان خبره و نظامی کارآزموده‌ای بود که توانست از عهده‌ی امور برآید و با برنامه‌ریزی درست و شایسته‌اش، مشکلاتی آن‌چنانی را حل و فصل کند. ابوبکر رضی الله عنه با برافراشتن پرچم جهاد، بیرق توحید را به اهتزاز در آورد تا بانگ توحید و خداپرستی از ژرفای دل‌های آکنده از ایمان و عظمت پروردگار، بر زبان‌هایی جاری گردد که همواره به ذکر و نام خدا جنینده است. خدای متعال، دعاهای خالصانه‌ی ابوبکر و سربازان اسلام رضی الله عنهم را لبیک گفت و نصرت و یاریش را بر آنان فرو فرستاد و دین و شریعتش را غالب و پیروز کرد تا در زمانی اندک و کم‌تر از چند ماه، تمام شبه جزیره‌ی عرب در برابر اسلام گردن نهند.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از آن که با مرتدها بجنگد، نامه‌ای به تمام قبایل مرتد فرستاد و آنان را به اسلام فرا خواند تا دوباره به اسلام بازگردند و آن را ناب و بی‌آلایش، در زندگی خود بکار گیرند. وی، مرتدان را از عاقبت و فرجام بد ارتداد در دنیا و آخرت برحذر داشت و آنان را از پایان راهی که در پیش گرفته بودند، به شدت ترساند. چراکه مرتدها، بر رویه‌ی باطل خود سرسختی می‌کردند و انحراف و کج‌رویشان به حدی شدید بود که بیم و

^۱التاریخ الإسلامی (51/9)

تهدید شدیدی را می‌طلبید تا شاید سرکردگان قبایل مرتد را به خود آورد و پیروی کورکورانه را از اذهان توده‌ی مردم بزداید و آنان را متوجه و آگاه کند که نباید کورکورانه از ریسان خود فرمان پذیرند.^۱

متن نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مرتدها

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از برنامه‌ریزی دقیق و آمادگی کامل لشکریان اسلام، برای اتمام حجت و فراخوان دوباره‌ی مرتدها به اسلام، نامه‌ای به عموم مردم اعم از کسانی که هم‌چنان بر اسلام مانده بودند و مرتدان و از دین برگشته‌ها نوشت و پیش از گسیل لشکرها، افرادی را به میان قبایل مختلف فرستاد تا نامه‌اش را در میان عموم مردم بخوانند؛ او، از مردم خواست تا مضمون نامه‌اش را به اطلاع دیگران نیز برسانند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌اش روی سخن را به همه کرد و همگان را اعم از آنان که بر اسلامشان ماندگار ماندند و کسانی که از اسلام برگشتند، مخاطب قرار داد. متن نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

— از ابوبکر، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه‌ی کسانی که این نامه، به آن‌ها می‌رسد؛ چه آنان که بر اسلام پایداری کرده‌اند و چه آنان که از دین برگشته‌اند. سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش گرفت و پس از هدایت و ره‌یابی، به گمراهی و کوردلی بازنگشت. من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگاری که خدایی غیر از او نیست، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیام‌آور او است و به آن‌چه آورده، اقرار می‌کنم و منکرانش را سزاوار تکفیر و جهاد می‌دانم. اما بعد: خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله را به حق و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌گری به سوی آفریده‌هایش فرستاد تا چون چراغی تابان به فرمان خدا، راه سعادت را به آنان بنمایاند و افراد عاقل و زنده‌دل را بیم دهد و حجت، بر کافران تمام شود و عذاب الهی بر آنان، قطعی

^۱التاریخ الإسلامی (55/9)

گردد. خدای متعال، کسانی را که دعوتش را پذیرفتند، به راه راست هدایت کرد و رسول صلی الله علیه و آله به فرمان پروردگار، با کسانی که از او روی گرداندند، پیکار کرد تا آن که خواه و ناخواه اسلام را پذیرفتند. خدای متعال، پیامبرش را در حالی از ما گرفت که فرمان خدا را اجرا نمود، برای امتش خیرخواهی کرد و مسؤولیتش را به انجام رساند. خدای متعال، در کتابی که فرو فرستاده، رحلت محمد صلی الله علیه و آله را برای خود ایشان و تمام مسلمانان، بیان کرده و فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِيَّاهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾﴾^۱ هم چنین فرموده است: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَلَا يَن مَّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣١﴾﴾^۲ خدای متعال فرموده است: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَن مَّتَّ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبَتْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿٣٢﴾﴾^۳ بنابراین کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای یگانه و بی همتا را می پرستیده، بداند که خدای متعال، مراقب او است؛ او، زنده ی پاینده است و هرگز نمی میرد؛ چرت و خواب، او را نمی گیرد و او، حافظ و نگهبان

^۱ زمر - آیه ی 30؛ یعنی: «(ای محمد! هیچ کسی از واقعه ی مرگ، مستثنی نیست و) تو هم می میری و آنان نیز می میرند.»

^۲ انبیاء - آیه ی 34؛ یعنی: «ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید و همیشگی نگذاشتیم؛ (بلکه هر کسی می میرد) پس اگر تو بمیری، آیا ایشان (یعنی کسانی که مرگت را پایان کار اسلام می دانند) جاودانه می مانند؟!»

^۳ آل عمران - آیه ی 144؛ یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او نیز پیامبرانی بوده و رفته اند؛ پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب برمی گردید (و اسلام را رها می کنید)؟ و هر کس به عقب برگردد (و کافر شود) هرگز کوچک ترین زبانی به خدا نمی رساند و خداوند، به سپاس گزاران پادش خواهد داد.»

دین خود می‌باشد و دشمنش را جزا و کیفر می‌دهد. من، شما را به ترس از خدا و تقوایشگی سفارش می‌کنم؛ شما را وصیت می‌کنم به این که نصیب و بهره‌ی خود را از خدا و آنچه پیامبران آورده‌اند، بگیریید و هدایت و رهنمودهای الهی را پیشه سازید و به دین خدا چنگ بزنید و بدانید که هر کس را که خدا، راه ننماید، گمراه است و هر آن کس را که خدای متعال، عافیت ندهد، در بلا افتاده و کسی را که خدا یاری نرساند، خوار و زبون است؛ هر که را خدا هدایت کند، ره‌یافته و هدایت‌شده است و کسی را که خدا گمراه کند، ره‌گم کرده‌ای است که خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا﴾^۱ هیچ یک از اعمال شخص گمراه در دنیا تا زمانی که به یگانگی خدا اقرار نکند، پذیرفته نمی‌شود و در آخرت نیز هیچ عذر و بهانه‌ای از او قبول نمی‌گردد. به من خبر رسیده که برخی از شما پس از پذیرش اسلام و عمل به تکالیف آن، از روی غرور و غفلت و ندانستن حکم خدا، دعوت شیطان را پاسخ گفته و از این دین روی گردانده‌اند. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْۢۤ اَمْرِ رَبِّهٖۚۙۜۛۜ۝۴۱ اَفْتَتٰۤخِذُوْنَهُ وَاُولٰٓئِهٖۙۚۛۜ۝۴۲ مِنْ دُوْنِ وَاُولٰٓئِهٖۙۚۛۜ۝۴۳ لَكُمْ عَدُوٌّۢۙۚۛۜ۝۴۴ لِلظَّٰلِمِیْنَۙۚۛۜ۝۴۵﴾^۲

^۱ کهف – آیه‌ی ۱۷؛ یعنی: «...هر کس را که خداوند، راهنمایی کند، ره‌یاب واقعی او است و هر که را گمراه نماید، هرگز دوست و رهنمایی برایش نخواهی یافت.»

^۲ کهف – آیه‌ی ۵۰؛ یعنی: «(آغاز آفرینش انسان را به یاد آورید) آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه‌ی آن‌ها به جز ابلیس سجده کردند که او، از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندانش را با وجودی که دشمن شما هستند، به جای من دوست خود می‌گیرید؟! چه عوض و جایگزین بدی برای ستم‌کاران است!»

همچنین می فرماید: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا

حَزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

من، فلانی را به همراه لشکری از مهاجرین و انصار و کسانی که به خوبی از ایشان پیروی می کنند، به سوی شما فرستاده و دستورش داده‌ام که با کسی پیکار نکند و کسی را نکشد مگر این که نخست او را به سوی خدا فرا بخواند؛ هر کس که دعوتش را بپذیرد و به یگانگی خدا اقرار کند و از کفر دست بردارد و عمل صالح و شایسته انجام دهد، از او بپذیرد و دستور داده‌ام با هر کس که سر بتابد و سرپیچی کند، جنگ نماید و بر چنین کسانی که دست یابد، کسی را نگذارد و او را بکشد و در آتش بسوزاند. دستور داده‌ام زنان و کودکان را اسیر کند و از هیچ کس جز اسلام نپذیرد. بنابراین هر کس از او پیروی کند، برای خودش خوب است و هر آن کس که دعوتش را نپذیرد، نمی‌تواند از سرزمین خدا بگریزد یا رشته‌ی کار از دست خدا بدر کند و به او ضرری برساند. من، به فرستاده‌ام فرمان داده‌ام نامه‌ی مرا در تمام مجامع شما بخواند؛ نشانه‌ی مسلمانی، اذان است؛ لذا اگر کسانی اذان گفتند، دست از ایشان بدارید و اگر اذان نگفتند، در حمله به آن‌ها شتاب کنید و اگر اذان گفتند، از وظایف و تکالیف شرعی‌شان بپرسید که آیا عمل می‌کنند یا نه؟ اگر از انجام وظایف شرعی امتناع کردند، بدون درنگ بر آنان بتازید و اگر پذیرفتند، از آنان پذیرفته گردد»^۲.

نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر دو محور استوار بود:

1- دعوت و فراخوان مرتدان به رجوع دوباره به اسلام.

^۱ فاطر - آیه‌ی 6؛ یعنی: «بی‌گمان شیطان، دشمن شما است؛ پس شما هم او را دشمن بدانید (و از وسوسه‌هایش پیروی نکنید). او، پیروان خود را به این فرا می‌خواند که از اهل آتش سوزان جهنم شوند.»

^۲ تاریخ طبری (4/69 تا 71)

2- بیان عاقبت ارتداد و فرجام کسانی که بر آن سرسختی کنند.^۱

در نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر موارد زیر تأکید شده است:

(الف) نامه، متوجه همگان است تا همه، دعوت حق را بشنوند.

(ب) خدای متعال، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نموده است؛ بنابراین کسی که به

پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند، مؤمن است و منکرش، کافر می‌باشد و با او پیکار می‌شود.

(ج) محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چون دیگر افراد بشر از این دنیا می‌رود و تقدیر الهی در مورد

وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله حق است؛ لذا مؤمن، عبادت گزار محمد صلی الله علیه و آله نیست و تنها خدای یگانه

و پاینده‌ای را می‌پرستد که هرگز نمی‌میرد. این روشن‌گری ابوبکر صدیق رضی الله عنه هیچ عذر و

بهبانه‌ای برای مرتد‌ها، به‌جا نگذاشت.^۲

(د) ارتداد، زاده‌ی عدم شناخت درست و اصولی اسلام و پذیرش دعوت شیطان است.

پذیرش دعوت شیطان، به معنای دوستی با کسی است که دشمن انسان می‌باشد و این،

ستمی است بزرگ در حق خود که انسان با پیروی از شیطان راه جهنم را در پیش بگیرد.

(ه) در جنگ با مرتدان، برگزیده‌ترین مسلمانان اعم از مهاجرین و انصار و تابعین

حضور داشته‌اند تا دین اسلام را در برابر خفت‌گری از دین برگشته‌ها حفاظت کنند.

(و) کسی که دست از ضلالت و گمراهی و جنگ با مسلمانان بکشد و دوباره به اسلام

باز گردد و به تکالیف و وظایف دینیش عمل نماید، فردی از جامعه‌ی اسلامی است که تمام

حقوق و وظایف مسلمانان متوجهش می‌گردد.

(ی) هر آن کس که بر ضلالت و ارتداد، سرسختی ورزد و از پیوستن به صف مسلمانان

امتناع کند، راه ستیزه‌گری با اسلام را در پیش گرفته و باید کشته و سوزانده شود و زنان و

فرزندانش اسیر گردند؛ چنین شخصی، نمی‌تواند از عذاب الهی بگریزد که به هر جا فرار

کند، در ملک و سرزمین خدا است.

^۱ الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام، ص 262

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 290

ث) اذان، نشان مسلمانی است و وجه تمایز مرتدان از مسلمانان؛ لذا ابوبکر صدیق رضی الله عنه دستور می‌دهد تا مجاهدان، دست از آنان که اذان می‌گویند، بدارند و بی‌درنگ بر آنان بتازند که اذان نمی‌گویند.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌ی یک‌سانی که به فرماندهان لشکری و سربازان فرستاد، بر رعایت قوانین و ضوابط نامه‌ی پیشین تأکید کرد. متن نامه‌ی ایشان چنین بود: «... این، فرمان ابوبکر، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فلانی است که او را همراه دیگران به جنگ مرتدین می‌فرستد و دستورش می‌دهد تا آن‌جا که می‌تواند نهان و آشکارا از خدا بترسد و در دین خدا تلاش و جدیت داشته باشد و با آنان که دعوت حق را نپذیرفته و با روی گردانی از دین خدا به فریب شیطان فریفته گشته‌اند، جهاد و پیکار نماید و پیش از جنگ، آنان را به دین خدا فراخواند؛ پس اگر پذیرفتند، دست از ایشان بدارد و اگر سرتافتند، از هر سو بر آنان بتازد تا تسلیم شوند و حق را بپذیرند؛ وانگهی آنان را از حقوق و وظایفشان آگاه سازد و آنچه را بر عهده‌ی آن‌ها است، از آنان بگیرد و آنچه را حق آنان است، به آنان بپردازد. البته به آنان فرصت بیهوده ندهد و مسلمانان را از جنگ با آن‌ها باز ندارد؛ هر کس فرمان خدا را بپذیرد و بر آن اقرار نماید، از او قبول کند و او را در انجام کارهای نیک و پسندیده یاری رساند؛ با کسانی باید جنگ کند که پس از اقرار به آنچه از سوی خدا آمده، کفر ورزیده‌اند و هر کس، دعوت را پذیرفت، دیگر در پی او نباشید (که آیا از دل ایمان آورده است یا نه؟) چرا که تنها خدای متعال از درون او آگاه است و او را بدان محاسبه می‌کند. با هر کس که دعوت حق را نپذیرد، پیکار نماید و او را بکشد؛ از کسی چیزی جز اسلام را نپذیرد و از کسی که دعوتش را پاسخ گوید، قبول کند و احکام دین را به او آموزش دهد؛ با سرکشان بجنگد و چون خدای متعال، او را بر آنان پیروز گرداند، آن‌ها را به سلاح یا آتش بکشد و غنایم را تقسیم کند مگر خمس آن را که باید به نزد ما بفرستد. یاران و هم‌زمانش را از شتاب‌زدگی و تبه‌کاری باز دارد و در میان سپاهیان، افراد ناشناس را وارد نکند که مبادا جاسوس باشند و خطری از سوی آن‌ها متوجه مسلمانان

^۱ حركة الردة، ص 176

شود. پیوسته جویای حال مسلمانان باشد و در حرکت و توقف با آنان مدارا نماید و برخی را جلوتر از دیگران نفرستد و با مسلمانان، منش و گفتار نیک در پیش بگیرد.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌ی یک‌سانی که به تمام امرا و فرماندهان نوشت، آنان را در جنگ با مرتدان به رعایت پاره‌ای از امور فرمان داد و صریح و بدون هیچ ابهامی دستور داد تا پیش از پیکار، مرتدها را به اسلام دعوت دهند و از جنگ با آنان که دعوت حق را می‌پذیرند، خودداری کنند و بر اصلاح بندگان از دین برگشته، حرص و اشتیاق وافر داشته باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهان لشکری را دستور داد تا پس از پذیرش دعوت حق از سوی مرتدها، با رویکرد دیگری غیر از جنگ با آنان برخورد کنند و به جای پیکار با آنها، آموزه‌های دینی را به آنان آموزش دهند و حقوق و وظایف دینیشان را برای آنها روشن کنند. البته فرمان ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی عدم درنگ مجاهدان صریح بود و به آنان دستور داد تا در پیکار با مرتدها تأخیر نکنند و پیش از پیروزی و غلبه بر آنان، دست از جنگ نکشند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سپاهیان اسلام دستور داد تا دعوت را سرلوحه‌ی جهاد و پیکار خود قرار دهند و به محض پذیرش دعوت از سوی دشمن، دست از پیکار بکشند؛ چراکه هدف نهایی از جنگ با مرتدان، فراخوان آنها به دینی است که از آن بیرون شده‌اند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این فرمان را برای امیران لشکری صادر کرد و از لشکریان خواست تا اساس پیکارشان را بر مبنای دعوتی قرار دهند که هدفی واحد و یک‌سان با جهاد دارد که همان دفاع و پشتیبانی از اسلام می‌باشد.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنر فرماندهی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و در راهبری امت به آن حضرت صلی الله علیه و آله اقتدا کرد. پیروزی هر پیشوا و فرماندهی، به میزان موفقیتش در میان سربازانش بستگی دارد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بهترین سرباز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ دوستیش با آن حضرت صلی الله علیه و آله بر اساس اخلاص قرار داشت و همواره می‌کوشید تا فرموده‌هایش را کاملاً اجرا کند و به

^۱ تاریخ طبری (4/71 و 72)

^۲ الدور السياسي للصفوة، ص 263

همین خاطر نیز در تمام جنگ‌ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد و از هیچ جان‌فشانی و مجاهدتی دریغ نکرد. می‌توان باریک‌بینی و دوراندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در سفارش‌هایش به امیران لشکری و بلکه برنامه‌ریزی‌ش در رویارویی با دشمنان اسلام به وضوح دید.^۱ نکات زیر در نخستین سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به امیران و فرماندهان لشکری قابل لحاظ است:

1- تأکید بر لزوم تقوای پیشگی و ترس از خدا در نهان و آشکار. قطعاً تأکید بر تقوا، سیاست پخته و بجایی بود که سبب می‌شد تا مدد و نصرت الهی، به یاری و همراهی مجاهدان بیاید. چراکه: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (نحل: 128)

یعنی: «همانا خدا، با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و با آنان که نیکو کارند.»
2- تأکید بر جدیت و تلاش مخلصانه در راه خدا که از صفات و ویژگی‌های بارز بندگانی است که مورد نصرت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرند: ﴿وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: 69)

یعنی: «کسانی که در راه ما مجاهده و جهاد می‌کنند، آنان را به راه‌های خود راهنمایی می‌کنیم و قطعاً خداوند، با نیکو کاران است.»

3- تنها چیزی که از مرتدها پذیرفته می‌شود، این است که دوباره به اسلام بازگردند و چون در مسایل عقیدتی، جای تساهل و آسان‌گیری نیست، عدم پذیرش دعوت، با مرگ برابر است.

4- تقسیم غنائم جنگی با رعایت حقوق بیت‌المال که همان خمس می‌باشد.

5- بر حذر داشتن سپاهیان از شتاب‌زدگی در رویارویی با دشمنان تا در معرض شکست و نابودی قرار نگیرند.

^۱ حركة الردة، ص 179

^۲ تاريخ الدعوة إلى الإسلام، ص 291

6- برحذر داشتن فرماندهان از این که هیچ بیگانه و ناشناخته‌ای را در سپاه اسلام راه ندهند که مبادا جاسوس باشد.

7- دستور دادن فرماندهان به این که در حرکت و توقف، جویای حال سپاهیان باشند و برخی را جلوتر از بعضی دیگر نفرستند.

8- دستور دادن امیران به این که منش و گفتار خوبی با سپاهیانشان در پیش بگیرند.^۱
استراتژی عمومی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فرماندهی لشکرها در موارد زیر خلاصه می‌شود:

1- همکاری و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرهاى مختلف به گونه‌ای بود که با وجود استقلال فرماندهی لشکرها و دوری مناطق عملیاتی هر یک از لشکرها از یکدیگر، فعالیت تمام آنها تحت یک فرماندهی کل قرار گرفته بود و خلیفه در مدینه، جریان پیکار و نبرد مسلمانان را فرماندهی می‌کرد؛ علاوه بر این، چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با هم و یا جدایی و پراکندگی آنها از هم به عنوان یک استراتژی نظامی و عملیاتی، بیان‌گر پیوستگی و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرها با یکدیگر می‌باشد.

2- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای حفظ مدینه‌ی منوره - مرکز خلافت - نیروی ویژه‌ای را بکار گرفت و در این باره با بزرگان صحابه نیز مشورت و رایزنی کرد و از آنان خواست تا او را در سیاست‌های راهبردی خلیفه در جریان جنگ و اداره‌ی امور راهنمایی کنند.

3- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مسلمانانی که در میان قبایل مرتد بودند، کار گرفت. او، برای بکارگیری مسلمانان تمام قبایل در رویارویی با جریان ارتداد از یک سو به فرماندهان لشکری دستور داد تا در مسیر حرکتشان به سوی مناطق عملیاتی، مسلمانان قبایل مختلف را همراه خود کنند و از دیگر سو فرمان داد که برخی از این مسلمانان، به عنوان نیروهای پشتیبانی، در مناطق خود بمانند و از مناطق تحت کنترل خود، در برابر حملات احتمالی مرته‌ها، دفاع کنند.

^۱ حركة الردة، ص 179

4- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای عملیاتی کردن برنامه‌های جهادی خود بر ضد مرتدها، حیل‌های جنگی و غافل‌گیرانه‌ای در پیش گرفت؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در گسیل لشکرها با حفظ اسرار و برنامه‌های نظامی خود به گونه‌ای هشیارانه و محتاط عمل می‌کرد که مقصد لشکرها، همواره پوشیده بود و سبب می‌شد تا دشمن غافل گیر شود.^۱ چگونگی فرماندهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، بیان‌گر دانش و پختگی سیاسی ابوبکر رضی الله عنه و تجربه‌ی عملی و کارآزمودگی آن بزرگوار می‌باشد که نصرت و یاری خداوند متعال را به همراه داشت.

ماجرای اسود عنسی و فرجام کار او:

نام اسود عنسی، عبهله بن کعب بن غوث است و کنیه‌اش، ذی‌خمار.^۲ اسود عنسی، کاهن بود و مدعی دانستن غیب؛ وی در سخنوری نیز توان زیادی داشت و همین، باعث شده بود تا کاهنی حیل‌گر و تردست گردد و با حقه‌گری و شعبده‌بازی، مردم را بفریبد و قلوبشان را دربند و شکار کند. او برای اثرگذاری در مردم از مال و ثروت نیز به عنوان ابزار فریب‌دهنده، استفاده می‌کرد.^۳ اسود عنسی هم‌زمان با بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر حج و انتشار خبر بیماری آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد و مدعی پیامبری شد. او، مانند مسیلمه‌ی کذاب که خودش را (رحمان یمامه) نامیده بود، نام (رحمان یمن) را بر خود نهاد.^۴ اسود عنسی،

^۱ الأبعاد لمفهوم الأمن فی الإسلام، از مصطفی محمود منجود، ص 169

^۲ الکامل فی التاریخ (17/2)؛ خمار، به معنای عمامه است و اسود را از آن جهت ذی‌خمار نامیده‌اند که همیشه عمامه‌ای بر سر داشته است. در صفحه‌ی 364 کتاب عصر الخلافة الراشدة، دو دلیل در مورد سبب معروف شدن عبهله بن کعب به اسود آمده است: *اسود به معنای سیاه می‌باشد و از آن‌جا که عبهله (اسود عنسی)، سیه‌چهره بوده، به اسود نام‌گذاری شده است. *اسود به معنای شیر است و چون عبهله، تنومند و قوی بوده، به این اسم نامیده شده است.

^۳ عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص 364

^۴ الیمن فی صدر الإسلام، ص 256

بی آن که پیامبری محمد مصطفی ﷺ را انکار کند، مدعی پیامبری شد و ادعا کرد دو فرشته به نام‌های سحیق و شقیق یا شریق بر او وحی می‌آورند.^۱ اسود، پیش از آن که ادعای پیامبری کند، کسانی را که مناسب پذیرش چنین ادعایی می‌دانست، دور و برش جمع کرد تا پس از زمینه‌سازی، ناگهانی و آشکارا در میان مردم مدعی پیغمبری شود.^۲ نخستین کسانی که از اسود عنسی پیروی کردند، افراد طایفه‌اش (عنس) بودند؛^۳ مکاتباتی میان او و سران قبیله‌ی (مذحج) صورت گرفت که در پی آن، برخی از مردمان و بزرگان این قبیله به سبب ریاست‌طلبی و زیاده‌خواهی، دعوت و بلکه ادعای دروغین اسود را پذیرفتند. تعصب‌های قومی و قبیله‌ای نیز در پیشرفت اهداف اسود نقش زیادی داشت؛ چراکه اسود از طایفه‌ی (عنس) بود و عنس نیز شاخه‌ای از قبیله‌ی (مذحج) به شمار می‌رفت. بنی حارث بن کعب که نجرائی بودند و از روی میل و رغبت مسلمان نشده بودند، از اسود دعوت کردند تا به میان آن‌ها برود؛ اسود، دعوت بنی حارث را پذیرفت و در پی آن بنی حارث مرتد شدند. مردمان دیگری نیز، او را همراهی کردند. وی مدتی در نجران ماند و پس از آن که عمرو بن معدیکرب زبیدی و قیس بن مکشوح مرادی به او پیوستند، قوت گرفت و توانست فروه بن مسیک مرادی و عمرو بن حزم نجرائی را وادار به عقب‌نشینی کند. وی، پس از تسلط کامل بر نجران، قصد سیطره بر صنعاء را نمود و با ششصد یا هفتصد سوار کار که بیشترشان از بنی حارث بن کعب و عنس بودند، به سوی صنعاء حرکت کرد.^۴ در آن زمان امیر و والی صنعاء، شهر بن باذان فارسی بود که به همراه پدرش مسلمان شده بود. اسود در منطقه‌ای بیرون از صنعاء به نام (شعوب) با اهل صنعاء درگیر شد که در جریان جنگ شدیدی که در آن منطقه در گرفت، شهر بن باذان کشته شد و مردم صنعاء در برابر اسود شکست خوردند. اسود، وارد صنعاء شد و با گذشت بیست و پنج روز از آغاز ظهورش، به

^۱ البدء و التاريخ (154/5)

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 257

^۳ فتوح البلدان از بلاذری (125/1)

^۴ نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص 151 و 152

کاخ (غمدان) رفت.^۱ اسود، مسلمانان را شدیداً شکنجه می کرد. به طور مثال مسلمانی به نام نعمان را گرفت و اعضای بدنش را یکی یکی برید.^۲ به همین سبب نیز بسیاری از مسلمانان مناطق تحت اشغالش، به ظاهر، او را پذیرفتند.^۳ مسلمانانی که در محدوده‌ی حکومتی اسود قرار نداشتند، برای رویارویی با اسود عنسی گرد هم آمدند. فروه بن مسیک مرادی پس از شکست از اسود به مکانی به نام (احسیه)^۴ رفته بود و برخی از مسلمانان به او پیوستند. فروه، ماجرای اسود عنسی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مکاتبه کرد. ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل رضی الله عنهما نیز به حضرموت رفتند تا در کنار (سکاسک و سکون) از اسود در امان بمانند.^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به مسلمانان ثابت قدم نوشتند و آنان را به فروخواباندن فتنه‌ی اسود فراخواندند و به آنان دستور دادند تا از طریق جنگ یا کشتن اسود، کارش را یک‌سره کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیک‌ها و نامه‌های خود را به سوی بزرگان (حمیر) و (همدان) فرستادند و به آنان فرمان دادند تا با یک پارچگی و هم‌یاری یکدیگر، (ابناء) را بر ضد اسود عنسی یاری رسانند.^۶ ایشان، (ویر بن یخنس) را به سوی (فیروز دیلمی، جشیمش دیلمی و داذویه‌ی اصطخری) فرستادند و (جریر بجلی) را به سوی (ذی کلاع و ذی ظلم) که حمیری بودند. (اقرع بن عبدالله حمیری) نیز به سوی (ذی زود و ذی مران) که همدانی بودند، گسیل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعراب نجران و دیگر کسانی که در آنجا اقامت داشتند، مکاتبه نمودند.^۷ (حارث بن عبدالله جهنی رضی الله عنه) نیز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به یمن اعزام شد که

^۱ البدء و التاريخ (229/5)

^۲ طبقات ابن سعد (535/5)

^۳ الیمن فی صدر الإسلام، ص 258

^۴ احسیه، نام مکانی در یمن است. نگاه کنید به: معجم البلدان (112/1)

^۵ تاریخ طبری (49/4)

^۶ الیمن فی صدر الإسلام، ص 271

^۷ تاریخ طبری (52/4)

پس از رسیدن به یمن، آن حضرت رضی الله عنه رحلت نمودند.^۱ در منابع و مراجع تاریخی نیامده است که مقصد حارث بن عبدالله رضی الله عنه کجا بوده است؛ اما از آن جا که معاذ بن جبل رضی الله عنه نامه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده که برای سرکوبی جریان اسود عنسی مردانی را بسیج کند، چنین برمی آید که حارث رضی الله عنه به نزد معاذ بن جبل رضی الله عنه فرستاده شده است.^۲ ابوموسی اشعری رضی الله عنه و طاهر بن ابی هاله نیز نامه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کردند که به جنگ و کشتن اسود، مأموریت یافته بودند.^۳ بزرگان (حمیر) و (همدان) با (ابناء) مکاتبه کردند و وعده دادند که با آنان برای رویارویی و جنگ با اسود همکاری می‌کنند. در همان زمان اهل نجران نیز در مکانی جمع شدند تا راه کار رویارویی و جنگ با اسود را بررسی کنند.^۴ نامه‌هایی، به طور متوالی و پیاپی میان (حمیری‌ها) و (همدانی‌ها) و بین معاذ بن جبل رضی الله عنه و برخی از بزرگان یمن رد و بدل شد. البته احتمالاً مکاتباتی میان (ابناء) و (فروه بن مسیک) نیز صورت گرفته است؛ چرا که فروه بن مسیک نیز نقش مهمی در قتل اسود عنسی داشته است.^۵ به هر حال باید دانست که (عامر بن شهر همدانی) نخستین کسی بوده که به اسود عنسی حمله کرده است.

بدین سان نیروهای اسلامی در یمن برای از بین بردن اسود عنسی، قوت گرفتند؛ البته از مجموع روایات چنین معلوم می‌شود که مسلمانان به این نتیجه رسیدند که برای از بین بردن این جریان، بهترین راه، آن است که شخص اسود را بکشند؛ زیرا آن‌ها، می‌دانستند که با کشته شدن اسود، نظم و سیستم پیروانش به هم می‌پاشد و غلبه بر آنان آسان می‌شود. به همین سبب نیز مسلمانان توافق کردند تا بنا بر پیشنهاد (ابناء) هیچ اقدامی نکنند و بگذارند تا خود ابناء از درون، دست به کار شوند و زمینه‌ی نابودی اسود را فراهم آورند.

^۱ الیمن فی صدر الإسلام، ص 271

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 272

^۳ تاریخ طبری (51/4)

^۴ الیمن فی صدر الإسلام، ص 272

^۵ مرجع سابق.

فیروز و داذویه، توانستند قیس بن مکشوح مرادی را که از فرماندهان لشکری اسود عنسی بود، با خود همراه کنند تا کار اسود را یک سره نمایند. قیس بن مکشوح، همواره در هراس بود که از اسود عنسی به او آسیبی برسد و همین، سبب شد تا با فیروز و داذویه، برای کشتن اسود همکاری کند.^۱ آنان، برای اجرای نقشه‌ی خود، همسر اسود عنسی را که نامش آزاد بود، با خود همراه کردند. آزاد، دختر عموی فیروز بود و همسر شهر بن باذان؛ اما اسود عنسی، شهر بن باذان را کشت و همسرش آزاد را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد که زنی مسلمان بود، همواره در این اندیشه به سر می‌برد که خودش را از چنگال دروغ‌گوی یمن برهاند و بدین سان به فیروز و داذویه وعده داد که در کشتن اسود با آنان همکاری می‌کند تا دین و ایمانش را از چنگال آن وحشی برهاند و مقدمات کشتن اسود را در بستر خوابش فراهم آورد.^۲ این نقشه، به ثمر رسید و اسود کشته شد؛ سرش را بردند و در میان سپاهیان‌ش انداختند؛ ترس و هراس، بر پیروان اسود، چیره شد و آنان را فراری داد.^۳

همان شب رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی از کشته شدن اسود عنسی خبردار شدند و مژده دادند که: (قتل العنسی البارحة، قتله رجل مبارک من أهل بیت مبارکین) یعنی: «اسود، کشته شد؛ مردی خجسته از خاندانی فرخنده، او را کشت.» از ایشان پرسیدند که چه کسی اسود را کشت؟ فرمودند: «فیروز، فیروز موفق شد.»^۴

عملیات کشتن اسود عنسی، عملیات جهادی ویژه‌ای بود که توسط جمعی از صحابه به انجام رسید^۵ و فیروز و داذویه و قیس بن مکشوح، به طور مشترک اداره‌ی امور صنعاء را عهده‌دار شدند تا این که معاذ بن جبل رضی الله عنه به صنعاء رفت و این‌ها توافق کردند که معاذ رضی الله عنه امیرشان باشد. معاذ بن جبل رضی الله عنه تنها سه روز با آن‌ها نماز گزارد که خیر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

^۱ نگاه کنید به: الیمن فی صدر الإسلام، ص 272 و 273.

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 273.

^۳ الیمن فی صدر الإسلام، ص 273.

^۴ تاریخ طبری (55/4).

^۵ نگاه کنید به: صور من جهاد الصحابة از دکتر صلاح خالدی، ص 211 تا 228.

به آنان رسید.^۱ خبر کشته شدن اسود عنسی پس از گسیل لشکر اسامه^{رضی الله عنه} به ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} رسید و این خبر، نخستین پیروزی برای ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} بوده است.^۲

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فیروز دیلمی را در نامه‌ای به سمت والی یمن گماشت و از قیس بن مکشوح در ادراهی یمن کار نگرفت؛ چراکه قیس، از روی تعصب قومی یا ریاست‌طلبی به عنوان یکی از فرماندهان لشکری اسود، مرتد شده بود و عدم بکارگیری کسانی که پیشینه‌ی ارتداد داشتند، یکی از اصول مهم در نگاه ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} بود.^۳ بار دیگر اوضاع و احوال قیس، دگرگون شد و تصمیم گرفت بزرگان و سران ابناء را بکشد. داذویه به فرمان یا توسط شخص قیس بن مکشوح به قتل رسید. فیروز، از تصمیم قیس آگاه شد و به خویشانش در (خولان) پیوست.^۴ غالباً تعصب نژادی، انگیزه‌ی خیزش قیس، بر ضد ابناء بود و بر اساس همین تعصب نژادی کوشید تا رؤسا و بزرگان قبایل عرب را بر ضد ابناء بشوراند و حکم‌رانی ابناء را ننگی بر قبایل عرب برشمارد. قیس، بر این باور بود که باید بزرگان ابناء را کشت و عموم آنان را از یمن بیرون کرد. اما بزرگان قبایل، اعلام بی‌طرفی کردند. قیس که با واکنش منفی ریسان و بزرگان قبایل برای نابودی ابناء مواجه شد، بار دیگر به بازماندگان اسود عنسی روی آورد و با پیروان شکست‌خورده‌ی اسود که میان صنعاء و نجران پراکنده شده یا به منطقه‌ی (لحج) گریخته بودند، مکاتبه کرد و از آنان خواست تا برای نابودی ابناء دوباره با هم متحد شوند. به هر حال قیس، پیروان پراکنده‌ی اسود را

^۱ تاریخ طبری (56/4)

^۲ فتوح البلدان (127/1)؛ قبلاً خواندید که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از طریق وحی، از کشته شدن اسود عنسی خبر دادند؛ تعارضی میان این روایت و رسیدن خبر کشته شدن اسود در زمان ابوبکر^{رضی الله عنه} و پس از گسیل لشکر اسامه^{رضی الله عنه} وجود ندارد. چراکه رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} از طریق وحی به صحابه مژده دادند که اسود کشته شده و پس از وفات ایشان نیز، پیک‌هایی از یمن به مدینه رسیدند که حامل خبر کشته شدن اسود عنسی بودند. (مترجم)

^۳ الیمن فی صدر الإسلام، ص 275

^۴ تاریخ طبری (140/4)

سامان‌دهی کرد و اهل صنعاء، زمانی متوجه عمق مسأله شدند که توسط پیروان اسود محاصره شده بودند.^۱ فیروز دیلمی پس از رسیدن به خولان، نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت و او را از جریان قیس بن مکشوح باخبر کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله با بزرگان و سرآمدان قبایل مختلف مکاتبه کرد و در نامه‌هایش به صراحت، اعراب را به یاری ابناء فراخواند: «... ابناء را در مقابل دشمنان‌شان، یاری رسانید و پیرامون آن‌ها گرد آید و از فیروز فرمان‌برداری کنید و همراهش برای مبارزه با دشمنان بکوشید که من، او را فرماندهی شما کرده‌ام.»^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو هدف اساسی را در این شیوه‌ی رویارویی با مرتدها دنبال کرد:

- 1- این، شیوه‌ی ابوبکر رضی الله عنه در براندازی جریان ارتداد و آشوب یمن، استراتژی جنگی شایسته‌ای بود؛ لشکر اسامه رضی الله عنه برای انجام مأموریتش به شام گسیل شده و خلیفه منتظر بود تا این لشکر بازگردد و در جبهه‌ی سخت و سنگینی که در اثر ارتداد در یمامه، بحرین، عمان و تمیم شکل گرفته بود، وارد عمل شود. ابوبکر رضی الله عنه خوب می‌دانست که نباید لشکر اسلام را در جبهه‌ی مبارزه با مرتدان یمن بکار گیرد؛ چرا که موج ارتداد در یمن خیلی ضعیف‌تر بود و این، امکان برای خلیفه وجود داشت که بتواند از طریق پیک و نامه، جریان ارتداد یمن را با بکارگیری نیروهای مسلمان و بومی آن‌جا کنترل و نابود نماید.
- 2- هدف دیگر ابوبکر رضی الله عنه از این که لشکر اسلام را در یمن وارد عمل نکرد، این بود که مسلمانان ثابت‌قدم را در عرصه‌ی عمل وارد کند و صدق و راستی ایمانشان را محک بزند و بدین‌سان آنان را در برابر این مسؤولیت قرار دهد که بدانند باید برای حفظ و ماندگاری اسلام و گسترش آن در سرزمین خود، عهده‌دار جهاد و جنبش باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این شیوه، راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیمود و با آن دسته از مسلمانان و بزرگان قبایل مکاتبه کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان با آن‌ها تماس گرفته بودند. مسلمانان ثابت‌قدم و بزرگان قبایلی که با آنان مکاتبه شد، خواسته‌ها و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا

^۱ تاریخ طبری (140/4)؛ الیمن فی صدر الإسلام، ص 264

^۲ تاریخ طبری (141/4)

کردند.^۱ فیروز دیلمی با برخی از قبایل و در رأس آنان با بنی عقیل بن ربیع بن عامر بن صعصعه تماس گرفت و آنان را به کمک ابناء فراخواند. سپس از قبیله‌ی (عک) نیز کمک خواست که البته پیش از او ابوبکر صدیق رضی الله عنه طاهر بن ابی هاله و مسروق عکی را که میان عک و اشعری‌ها بودند، به همکاری با ابناء فراخوانده بود. هر یک از این‌ها برابر دستوری که یافته بود، حرکت کرد تا پیش از عملیاتی شدن نقشه‌ی قیس که نابودی و اخراج ابناء از یمن بود، وارد عمل شود. آنان، رو به صنعاء نهادند و موفق شدند ابناء را از خطر قیس که پیروان شکست‌خورده‌ی اسود را پیرامونش جمع کرده بود، نجات دهند؛ در جنگی که میان آن‌ها و قیس در گرفت، قیس مجبور به ترک صنعاء شد و به سوی یاران شکست‌خورده‌ی اسود عسکی که در میان نجران و صنعاء و لحج پراکنده و سرگردان بودند، گریخت و بار دیگر صنعاء، امن و آرام شد.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیاست سرکوبی جریان ارتداد را از طریق نیروهای داخلی و بومی هر سرزمین دنبال کرد. این سیاست و استراتژی راهبردی ابوبکر رضی الله عنه را تاریخ‌نگاران چنین تعبیر کرده‌اند: سرکوبی مرتد‌ها توسط کسانی که مرتد نشدند و بر اسلام پایداری کردند.^۳ ارتداد تهاامی یمن، بدون مداخله و حضور مستقیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه و البته بر اساس سیاست‌ها و راهنمایی‌های وی، توسط مسلمانانی از خود تهاامه از قبیل مسروق عکی که با مرتد‌های قبیله‌اش جنگید، سرکوب شد. طاهر بن ابی هاله که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم والی بخشی از تهاامه بود، در رأس کسانی قرار داشت که جریان ارتداد را در تهاامه متوقف کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکاشه بن ثور دستور داد تا در تهاامه مستقر شود و مردمان آن‌جا را گرد آورد و پس از دریافت فرمان خلیفه، به انجام مأموریتش پردازد.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را به (بجیله) بازگرداند و به او دستور داد تا مسلمانان بجیله را به

^۱ الیمن فی صدر الإسلام، ص 275

^۲ نگاه کنید به: تاریخ طبری (4/142 و 144)

^۳ الیمن فی صدر الإسلام، ص 277

^۴ همان مرجع.

مبارزه‌ی آن عده از بجلی‌ها فراخواند که مرتد شده‌اند و البته به او فرمان داد تا با مرتدهای خشعم نیز بجنگد. جریر رضی الله عنه مطابق فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردم را به مبارزه با مرتدها فراخواند و جز اندکی او را همراهی نکردند. جریر رضی الله عنه نیز با آنان پیکار کرد.^۱

برخی از (بنی حارث بن کعب) در نجران از اسود عنسی پیروی کرده و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هم‌چنان متردد و دودل بودند. مسروق عکی آهنگ آن کرد که با آنان بجنگد. وی، آن‌ها را به اسلام فراخواند و آنان نیز بدون جنگ و درگیری، مسلمان شدند. مسروق، برای سامان‌دهی امور در نجران ماند و پس از برقراری امنیت و آرامش بود که مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه به او پیوست.^۲

به هر حال سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه در استفاده از نیروهای بومی هر منطقه برای پیکار با مرتدها نتیجه داد و ابوبکر رضی الله عنه پس از بازگشت لشکر اسامه رضی الله عنه لشکرها را به مناطق از دین برگشته اعزام کرد.

لشکر عکرمه رضی الله عنه :

عکرمه رضی الله عنه پس از مشارکت در سرکوبی مرتدهای عمان، به فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه هفتصد سوار کار رو به (مهره) نهاد^۳ و البته تعدادی از قبایل عمان را پیرامون خود جمع کرده بود. زمانی که به منطقه‌ی مهره رسید، دید که منطقه‌ی مهره، میان دو تن از سران آن‌جا پس از جنگ و درگیری شدیدی تقسیم شده است؛ یکی از آن‌ها که شخریت نام داشت، شنزار ساحلی منطقه را به دست گرفته بود و از توان و تعداد کم‌تری نسبت به بخش دیگر از قلمرو حکومتی مهره برخوردار بود. سرکرده‌ی دیگر به نام مصبح، بر ارتفاعات منطقه سیطره یافته بود و قدرت و تعداد بیش‌تری داشت. عکرمه رضی الله عنه آن دو را به اسلام فراخواند و تنها حکمران بخش ساحلی، دعوت عکرمه رضی الله عنه را پذیرفت. دیگری که به تعداد و قدرت

^۱ الثابتون علی الإسلام فی أيام فتنة الردة، ص 42

^۲ تاریخ الردة، ص 156

^۳ تاریخ الردة، ص 177

نیروهایش فریفته گشت، از پذیرش اسلام سرتافت که در پی آن با جنگ و پیکار عکرمة رضی الله عنه به همکاری شخریت - حکمران بخش دیگر مهره - روبرو شد. مصبح و تعداد زیادی از سپاهیان کشته شدند. عکرمة رضی الله عنه برای سرو سامان دادن به امور در آن جا ماند که در پی آن تمام اهل مهره، اسلام را پذیرفتند و امنیت و آرامش در مهره برقرار شد.^۱

عکرمة رضی الله عنه نامه‌ای از ابوبکر صدیق رضی الله عنه دریافت کرد و به موجب آن فرمان یافت منتظر مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه که از صنعاء حرکت کرده بود، بماند تا به همراه یکدیگر به (کنده) بروند. عکرمة رضی الله عنه به (ابین) رفت و آن جا به گردآوری (نخ) و (حمیر) پرداخت تا آنان را بر اسلام، استوار و راسخ گرداند و مهاجر رضی الله عنه نیز به او پیوندد.^۲ رفتن عکرمة رضی الله عنه به (ابین) تأثیر زیادی بر پیروان شکست خورده‌ی اسود و در رأس آنان قیس بن مکشوح و عمرو بن معدیکرب داشت؛ قیس پس از شکست صنعاء و فرار از آن جا، میان نخ و حمیر و نجران سرگردان بود. عمرو بن معدیکرب^۳ نیز چنین داستانی داشت و به بازماندگان لشکر شکست خورده‌ی اسود در لبح پیوسته بود. با آمدن عکرمة رضی الله عنه قیس به عمرو پیوست تا با همکاری یکدیگر در برابر لشکر عکرمة رضی الله عنه بایستند؛ دیرزمانی نگذشت که قیس و عمرو، با هم اختلاف پیدا کردند و از هم جدا شدند. با رسیدن مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه، عمرو و قیس جداگانه، خود را تسلیم کردند. مهاجر رضی الله عنه دست و پاهایشان را بست و آنان را به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه قیس و عمرو را به شدت سرزنش فرمود. آن‌ها، پوزش خواستند و از کرده‌ی خود ابراز پشیمانی کردند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنان را آزاد کرد. خلاصه این که آن دو، توبه کردند و راه درست را در پیش گرفتند.^۴

^۱ تاریخ الردة، ص 155

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 281

^۳ قیس بن مکشوح یکی از فرماندهان جنگی لشکر اسود بود و عمرو بن معدیکرب، عامل و جانشین اسود در مذحج. (مترجم)

^۴ طبقات ابن سعد (5/534 و 535)

آری، این حرکت عکرمه رضی الله عنه از سوی شرق، نقش مهمی در سرکوبی بازماندگان لشکرهای مرتدها در (لحج) چه از طریق جنگ و چه به خاطر ایجاد هراس و وحشت در میان مرتدها و در پی آن تسلیم شدن آنها داشته است. البته نباید جبهه‌ی شمال را به فرماندهی مهاجر رضی الله عنه از یاد برد که سبب سرکوبی کامل مرتدها در این مناطق شد.^۲

لشکر مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه :

آخرین لشکری که برای سرکوب مرتدها از مدینه بیرون شد، لشکر مهاجر رضی الله عنه بود که تعدادی از مهاجرین و انصار را با خود به همراه داشت؛ خالد بن سعید که برادر امیر مکه (عتاب بن سعید) بود، هنگام عبور این لشکر از مکه به سپاهیان پیوست. این لشکر، از طائف نیز گذشت و عبدالرحمن بن ابی العاص به همراه عده‌ای، به لشکر مهاجر رضی الله عنه ملحق شد. علاوه بر این لشکر مهاجر رضی الله عنه در نجران نیز جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را با خود همراه کرد. عکاشه بن ثور که تعدادی از اهل تهامه را با خود همراه کرده بود، به لشکر مهاجر رضی الله عنه همراه پیوست. لشکر مهاجر، در اطراف مدحج نیز فروه بن مسیک مرادی را به جمع خود افزود و هنگام گذر بر بنی حارث بن کعب در نجران، مسروق عکی را هم با خود کرد.^۳

مهاجر رضی الله عنه در نجران، لشکرش را دو دسته کرد: گروهی به فرماندهی شخص مهاجر آهنگ آن کردند که بازماندگان لشکر اسود عنسی را که در میان نجران و صنعاء پراکنده بودند، سرکوب نمایند. گروه دیگر که تحت فرمان برادر مهاجر (عبدالله) قرار گرفتند، مأوریت یافتند تا تهامه‌ی یمن را از مانده‌ی مرتدها پاک‌سازی کنند.^۴ مهاجر رضی الله عنه پس از آن که در صنعاء مستقر شد، نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت تا به او گزارش کار دهد و

^۱ خواننده‌ی گرامی، به این نکته توجه دارد که در چنین مواردی که سخن از فرماندهان لشکری به میان می‌آید، عملکرد تمام لشکر مورد نظر می‌باشد.

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 282

^۳ تاریخ الردة، ص 154-158

^۴ طبقات فقاء الیمن، ص 36

منتظر جواب ماند. در همان زمان معاذ بن جبل^۱ و دیگر کارگزاران یمن که در زمان رسول خدا^ﷺ به سمت کرداری آنجا منصوب شده بودند - به استثنای زیاد بن لبید - در نامه‌ای که به ابوبکر^{رضی الله عنه} نوشتند، اجازه خواستند تا به مدینه بازگردند. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} در پاسخ درخواست معاذ و همکارانش، به آنان اختیار داد که اگر بخواهند در یمن بمانند و یا در صورت تمایل به مدینه بازگردند و کسانی را به جای خود تعیین کنند. این‌ها نیز برابر موافقت ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به مدینه بازگشتند.^۱ مهاجر^{رضی الله عنه} در پاسخ نامه‌اش مأموریت یافت تا به عکرمه^{رضی الله عنها} پیوندد و به همراه وی برای پشتیبانی زیاد بن لبید^{رضی الله عنه} به حضرموت برود. ابوبکر^{رضی الله عنه} در نامه‌اش به مهاجر^{رضی الله عنه} دستور داد تا به رزمندگانی که بین مکه و یمن جنگیده‌اند، اجازه‌ی بازگشت دهد و تنها کسانی را با خود ببرد که خودشان خواسته باشند جهاد را بر بازگشت به خانه‌هایشان ترجیح دهند.^۲

زیاد بن لبید انصاری^{رضی الله عنه} از سوی رسول خدا^ﷺ به عنوان کارگزار کننده در حضرموت تعیین شد و ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} نیز او را بر این پست، ابقا کرد. زیاد^{رضی الله عنه} شخصی قُد و سخت‌گیر بود و همین باعث شد تا حارثه بن سراقه براو بشورد. ماجرا از این قرار بود که زیاد^{رضی الله عنه} به اشتباه شتری نر را که مال جوانی از کنده بود، هنگام تقسیم اموال صدقه، جزو اموال صدقه (زکات) حساب کرده و آن را به کسی داده بود. صاحب شتر، خواهان آن شد که به جای شتر از دست رفته‌اش، به او شتری بدهند؛ اما زیاد نپذیرفت. جوان به یکی از بزرگان قومش به نام حارثه بن سراقه پناه برد و از او کمک خواست. ابن سراقه از زیاد^{رضی الله عنه} خواست تا به جای آن شتر، شتر دیگری به جوان بدهد. اما زیاد^{رضی الله عنه} بر موضع خود پافشاری کرد؛ حارثه، خشمگین و عصبانی شد و به زور افسار شتری را گرفت که در نتیجه یاران حارثه و سپاهیان زیاد^{رضی الله عنه} با هم درگیر شدند و جنگ در گرفت. ابن سراقه شکست خورد و زیاد بن لبید، تعداد زیادی از افراد حارثه بن سراقه را به اسارت درآورد. اسیران که در حال انتقال به مدینه بودند، از اشعث بن قیس کمک خواستند و او نیز از روی تعصب قومی با جمع انبوهی،

^۱ مرجع سابق.

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 283

مسلمانان را محاصره کرد.^۱ زیاد رضی الله عنه پیکی به مهاجر و عکرمه رضی الله عنهما فرستاد و از آنان خواست که خیلی زود به کمکش بشتابند. مهاجر و عکرمه در (مأرب) به هم پیوسته بودند. مهاجر رضی الله عنه عکرمه رضی الله عنه را به همراه لشکر در همان جا گذاشت و خودش به همراه سوارکاران به سوی زیاد رضی الله عنه حرکت کرد. او، محاصره را شکست و در پی آن کنده، به دژی به نام (نجیر) گریختند که سه گذرگاه داشت. زیاد رضی الله عنه یک گذرگاه را بست و مهاجر رضی الله عنه نیز گذرگاه دیگری را؛ گذرگاه سوم در تصرف کنده باقی ماند تا این که عکرمه رضی الله عنه از راه رسید و بدین سان کنده، از هر سو در محاصره قرار گرفتند. مهاجر رضی الله عنه عده‌ای را به سوی قبایل کنده و کسانی فرستاد که در سرزمین‌های پست و هموار و یا در ارتفاعات، پراکنده شده بودند تا آنان را به اسلام فراخوانند و هر آن کس را که از پذیرش اسلام سرتافت، کشتند و کسی جز آنان که در قلعه محاصره شده بودند، نماند.^۲

لشکر زیاد و لشکر مهاجر در مجموع بیش از پنج هزار نفر بودند که در میانشان برخی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم نیز حضور داشتند. دو لشکر، به قدری محاصره‌ی قلعه را ادامه دادند که عده‌ای از افراد محاصره شده در دژ، دهان به شکوه و اعتراض بر رؤسای خود گشودند و از گرسنگی به قدری بی‌تاب شدند که مرگ را بر آن ترجیح دادند. بنابراین بزرگان‌شان توافق کردند تا اشعث بن قیس را به نزد مسلمانان بفرستند و از آنان امان بگیرند.^۳ البته اشعث نتوانست از مسلمانان برای قومش امان بگیرد و آن گونه که از مجموع روایات برمی‌آید، این است که اشعث برای تمام افرادی که در دژ بودند، امان نخواست و یا برای امان دادن به تمام افراد، پافشاری نکرد. بلکه بنا بر روایات، تنها برای هفت تا ده نفر امان خواست. یکی از شرایط پذیرش امان‌خواهی، این بود که دروازه‌های قلعه‌ی نجیر باز شود. در جریان فتح

^۱ الکامل فی التاریخ (49/2)؛ الثابتون علی الإسلام، ص 66

^۲ الیمن فی صدر الإسلام، ص 284؛ تاریخ طبری (152/4)

^۳ تاریخ طبری (152/3)

قلعه‌ی نجیر، هفتصد نفر از کنده کشته شدند و به فرجامی چون یهود بنی قریظه گرفتار گشتند.^۱

مرتدان کنده، سرکوب شدند و عکرمه رضی الله عنه به همراه خمس غنایم و اسیران و از جمله اشعث بن قیس به مدینه رفت. اشعث در میان قومش و به ویژه زنان مورد تنفر واقع شد؛ چراکه همگان، او را سبب خفت و خواری خود می‌دانستند و پس از آن که با مسلمانان سازش کرد، او را خیانت کار نامیدند.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دیدن اشعث در میان اسیران، فرمود: «به نظر خودت با تو چه کنم؟ تو خود می‌دانی چه‌ها کرده‌ای؟!» اشعث گفت: «انتظار دارم بر من منت نهی و مرا از زنجیر برهانی و خواهرت را در ازدواجم درآوری که من، اینک مسلمان شده و از گذشته‌ام پشیمانم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه عذرش را پذیرفت و خواهرش (ام‌فروه) را به ازدواج او درآورد؛ اشعث، تا زمان فتح عراق در مدینه بود. در روایتی آمده است: اشعث که از حکم شدیدی درباره‌ی خود می‌ترسید، گفت: به خاطر خدا به من خوبی کن؛ مرا آزاد نما و از جنایتی که کردم، درگذر و مسلمان شدنم را بپذیر و با من همان‌گونه رفتار کن که با امثال من رفتار می‌شود و همسرم را به من برگردان که پس از این، مرا بهترین بنده در میان اقوام در پایبندی بر دین خدای متعال خواهی یافت.. اشعث، پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و هنگام شرف‌یابی به حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله از ام‌فروه بنت ابی قحافه - خواهر ابوبکر رضی الله عنه - خواستگاری کرد. قرار بر آن شد تا بار دیگر که اشعث به مدینه آمد، زنش را به خانه ببرد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند و اشعث، مرتکب اعمالی شد که پیش از این بیان کردیم. وی، به سبب ارتکاب چنان اعمالی از این می‌ترسید که ام‌فروه، او را جواب کند. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه اسلامش را پذیرفت و از خونش درگذشت و خانمش را به او داد و فرمود: «برو و پس از این، تنها خبر خوب درباره‌ات به من برسد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام اسیران را آزاد کرد و سپس غنایم را تقسیم فرمود.^۳

^۱ الیمن فی صدر الإسلام، ص 286؛ تاریخ الردة، ص 167

^۲ حركة الردة، ص 107

^۳ تاریخ طبری (155/4)

نکات و آموزه‌های قابل لحاظ در جهاد با مرتدان یمن

1- نقش مثبت یا منفی زن در جریان‌های اجتماعی:

در جریان جهاد با مرتدهای یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام، به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاک‌دامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دختر عموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. هر مسلمانی نوشت آورد آقای دکتر محمد حسین هیکل را زشت می‌داند که با شیوه‌ای نادرست، به گونه‌ای از نقش آزاد، در کشتن اسود عنسی سخن می‌گوید که گویا آزاد ایرانی به عنوان بانویی مسلمان، نه از روی غیرت دینی که به سبب تعصبی شهوانی و نفسانی در کشتن اسود مشارکت کرده است! وی می‌گوید: «...رگ قومی آزاد جنیید و تمام وجودش را کینه‌ی کاهن زشت (اسود عنسی) فراگرفت؛ چرا که اسود بدچهره، شوهر جوانش را کشته بود؛ همسر جوانی که آزاد، او را از ژرفای وجودش دوست می‌داشت، به دست اسود به قتل رسید. اما آزاد، با خلق و خوی فریبنده و زنانه‌اش، کینه‌ی خود نسبت به اسود را پنهان نمود و از زن بودن خود، چنان کرم و سخاوتمندی به اسود ورزید که او را به خود و وفایش مطمئن ساخت!»¹

بدون تردید این شیوه‌ی نوشتاری، نوعی کوتاه‌نگری و بدبینی نسبت به بانوی مسلمان ایرانی ایجاد می‌کند و چنین می‌نمایاند که آزاد، نه از روی غیرت دینی که از روی تعصب قومی و نژادی، در کشتن اسود عرب مشارکت کرده است و این، نوشتاری نادرست و نابجا درباره‌ی چنان بانوی بزرگوار می‌باشد. اسود عنسی، شوهر مسلمان این بانوی مسلمان و

¹ الصدیق أبوبکر، ص 79

شایسته را کشت و این بانوی محترم را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد، اسود را کذاب و دروغ‌گو می‌دانست. وی درباره‌ی اسود چنین گفته است: «به خدا سوگند که خدای متعال، کسی را نیافریده که از اسود در نزد من منفورتر باشد؛ او به حق پایبند نیست و از ارتکاب هیچ حرامی خودداری نمی‌کند.»^۱ خدای متعال، این بانو را سبب هلاکت اسود قرار داد و اگر به خواست خدای متعال، تلاش و همکاری فرخنده‌ی این زن نبود، فیروز و همراهانش نمی‌توانستند اسود را بکشند.^۲ چیزی که سبب خیزش آن بانو برای انجام چنین عمل بزرگی شد که در صورت ناکامی، پیامدی جز مرگ نداشت، دین‌داری آن زن و محبتش به اسلام و عقیده‌ی پاک و ناب توحیدی بود که کینه‌ی اسود را در دلش پروراند. چراکه اسود، آهنگ آن کرده بود که اسلام را در یمن نابود کند. بله، این تصویر درخشان و پرافتخاری از زن مسلمان است که در یمن برای جهاد برمی‌خیزد. اما شکل کریه و ظلمت‌بار زن در یمن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آن‌ها بودند، به تصویر کشیده شد. این تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول خدا ﷺ اظهار شادمانی کردند؛ آن‌ها، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودند و بی‌شرمانه، به فساد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه با زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر این که برخی از مردم، از اسلام دست کشیده‌اند، ابراز سرور و شادمانی کنند و به طغیان و سرکشی بر ضد اسلام و مسلمانان فرابخوانند. آن روسپی‌های زناکار، به‌سان مگس، به کثافت دوره‌ی جاهلیت برگشتند تا به گمان خود، آزادانه بتوانند فساد و بدکاری نمایند. پیش از ظهور اسلام نیز بدکاری و خودفروشی، پیشه‌ی این زنان بدکار بود و به همین خاطر نیز با ظهور اسلام، خود را در بند و زندانی می‌دانستند؛ چراکه اسلام، آن‌ها را از ارتکاب بدکاری و زنا برحذر داشت. بنابراین با وفات رسول خدا ﷺ احساس کردند که دوباره از قفس آزاد شده‌اند و از این‌رو در اظهار شادی بر رحلت آن حضرت ﷺ دستانشان را حنا بستند و به

^۱ الکامل فی التاریخ (310/2)

^۲ حركة الردة، ص 308

رقص و ترانه‌سرایی پرداختند. آنان، گمان می‌کردند که به آرزوی خود رسیده و از نو آزاد شده‌اند. بیش‌تر این زن‌ها از اقوام و مردمان صاحب‌نام یمن و برخی هم یهودی بودند. از آن‌جا که پیدایش چنین جریانی، هستی و کیان اسلامی را تهدید می‌کرد، نباید منفعت‌طلبی و فرصت‌جویی اعراب و یهود را در پس این بدکاری‌ها نادیده گرفت. این جریان که توسط بیش از بیست زن زناکار و روسپی در مناطق مختلف حضرموت به راه افتاد، در تاریخ، به حرکت زناکاران شهرت یافته است. مشهورترین این زن‌ها، زنی یهودی به نام (هر بنت یامن) می‌باشد که از کثرت زنا، به قدری در میان عرب‌ها، مشهور و ضرب‌المثل شده که می‌گویند: زناکارتر از هر!! پیشینه‌ی زناکاری این زن، به حدی است که بررسی تاریخ جاهلیت نشان می‌دهد که زناکاران برای تخلیه‌ی جنسی خود بر این زن، در نوبت قرار می‌گرفته‌اند...^۱ یکی از مسلمانان یمن، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از این جریان مطلع ساخت. ابوبکر رضی الله عنه نامه‌ای به کارگزار خود در یمن (مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه) فرستاد و به او چنین دستور داد: «وقتی نامه‌ام به تو رسید، با مردان سواره‌نظام به سوی آن زن‌ها حرکت کن و دستانشان را ببر و اگر کسی برای دفاع از آن‌ها رویارویت ایستاد، حجت بر او تمام نما و او را از بزرگی گناه و ستیزش (در دفاع از بدکاران)، آگاه ساز؛ پس اگر پذیرفت و بازگشت، تو نیز پذیر (و کاری به او نداشته باش) و اگر از حمایت بدکاران دست برداشت، او را بکش و بدان که خدای متعال، نیرنگ خیانت‌کاران را به سر منزل مقصود نمی‌رساند...».

مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه رزمندگان و مجاهدان سواره‌نظام برای اجرای مأموریتش حرکت کرد. مردانی از کنده و حضرموت به دفاع از زنان بدکار برخاستند. مهاجر رضی الله عنه مطابق دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان اتمام حجت کرد که جمع انبوهی از آنان دست از پشتیبانی کشیدند و دیگران، هم‌چنان بر دفاع از روسپی‌ها و زنان بدکار پافشاری کردند. مهاجر رضی الله عنه با آنان جنگید و شکستشان داد و زنان بدکار را گرفت و دستانشان را برید که در نتیجه بیش‌تر آن‌ها مردند و برخی هم به کوفه

^۱ نگاه کنید به: حركة الردة، ص 119

کوچ نمودند.^۱ زنان بدکار در دادگاه عدالت اسلام، به سزای عمل زشتشان رسیدند؛ کارگزار ابوبکر رضی الله عنه آن‌ها را گرفت و بر آنان، حکم ستیزه‌گری بر ضد اسلام را اجرا کرد.^۲ به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش دادند که دو زن حضرموتی در قالب اشعاری، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دشنام داده و درباره‌ی مسلمانان نیز اشعار توهین آمیزی سروده‌اند. مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه که در آن هنگام، والی حضرموت بود، در سزای این کردار، دستانشان را قطع کرد و دندان‌های پیشینشان را کشید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این مجازات را کافی ندانست و آن را در برابر بزرگی جرمشان، کوچک شمرد. وی نامه‌ای در این باره به مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه فرستاد که: «به من خبر رسیده که تو، با زنی که درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعار توهین آمیزی سروده، چه کرده‌ای؟ اگر تو، پیش از فرمان من چنین نمی‌کردی، به تو دستور می‌دادم که او را بکشی؛ چرا که دشنام‌گویی به انبیا چنان سزای بزرگی دارد که به هیچ یک از حدود و مجازات‌های شرعی نمی‌ماند. اگر کسی با پیشینه‌ی مسلمانی به هجو و توهین به پیامبران پردازد، مرتد و از دین برگشته می‌باشد و اگر کافری ذمی و هم‌پیمان با مسلمانان چنین کند، راه خیانت و جنگ با مسلمانان را در پیش گرفته است.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی زنی که در شأن عموم مسلمانان اشعار توهین آمیزی سروده بود، چنین نوشت: «به من گزارش داده‌اند که تو دست زنی را که در نکوهش و دشنام مسلمانان، شعر سروده، قطع کرده و دندان‌های پیشینش را کشیده‌ای. اگر آن زن، از مدعیان مسلمانی بوده، بی‌آن که مثله‌اش کنی، تنبیهش کن و اگر از کافران ذمی و هم‌پیمان بوده، فقط به حسابش برس که از گناه بزرگ‌ترش که شرک باشد، گذشت شده (و جرم هجو و نکوهش مسلمانان، نسبت به شرک، کم‌تر است). اگر کسی را برای حساب‌رسی به جرم نکوهش مسلمانان، نزدت

^۱ حروب الردة، ص 184

^۲ حروب الردة، ص 119

^۳ تاریخ طبری (157/4)

آوردند، (ضمن حساب رسی و بررسی موضوع)، ادعاها را مورد توجه قرار بده و از مثله و قطع اعضا در میان مردم جز به خاطر قصاص بر حذر باش که گناه دارد و نفرت انگیز است.^۱

2- نقش دعوت گران در فرو خواباندن قتنه‌ی ارتداد در یمن:

برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد بر حذر داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکمرانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوت‌گرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. زمانی که عده‌ای از یمنی‌ها از دین برگشتند و بعضی از سبک‌سران و نادانان آن‌جا سخنان ناشایستی بر زبان آوردند، مران بن ذی‌عمیر در میانشان سخنرانی کرد و فرمود: «ای همدانی‌ها! بخت و اقبال شما چنین بود که نه شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیدید و نه ایشان، با شما پیکار کردند و بدین‌گونه از گناه و فرجام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله در امان ماندید و مورد لعنت و نفرین آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار نگرفتید که گذشتگان، رسوا و بی‌آبرو شوند و آیندگان، نابود و برباد. برخی از مسلمانان، در پذیرش اسلام از شما سبقت گرفتند و شما هم از بعضی دیگر در مسلمان شدن، جلو افتادید؛ بنابراین اگر بر اسلام پایداری کنید، به مسلمانانی می‌رسید که پیش از شما اسلام آوردند و اگر از اسلام دست بکشید، کسانی که از شما در پذیرش اسلام عقب ماندند، به شما می‌رسند.» دعوت مران به ثمر نشست و مورد اجابت و پذیرش همدانی‌ها قرار گرفت...^۲

یکی دیگر از دعوت‌گران، عبدالله بن مالک ارجبی رضی الله عنه بود. وی، از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همدانی‌ها را این چنین از خطر ارتداد نجات داد: «ای همدانی‌ها! شما که محمد صلی الله علیه و آله را پرستش نمی‌کردید؛ بلکه شما خدای محمد صلی الله علیه و آله را می‌پرستیدید که زنده است و هرگز نمی‌میرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به خاطر اطاعت از خدای متعال، حرف شنوی

^۱ مرجع سابق.

^۲ نگاه کنید به: الإصابة فی تمييز الصحابة (223/6) شماره‌ی 8400

داشتید. بدانید که او، شما را از آتش جهنم رهانید و خدای متعال، یاران محمد مصطفی ﷺ را بر ضلالت و گمراهی گرد هم نمی آورد...^۱

تمام قبیله‌ی بنی معاویه (از کنده) از دادن زکات اموالشان امتناع کردند. شرحیل بن سمط و پسرش در دعوت و فراخوان بنی معاویه به اسلام چنین گفتند: «شایسته‌ی آزادمنشان نیست که زود از حالی به حال دیگر شوند؛ بلکه بزرگان و بزرگ‌مردان، از ننگ و عار هم که شده بر اشتباه خود، سرسختی و کله‌شقی می‌کنند و راحت هر چیزی را نمی‌پذیرند! بنابراین ترک امری درست و زیبا و پیوستن به چیزی باطل و و زشت چگونه است؟ بارخدا! ما اصلاً این کار قوم خود را که حق را واگذاشتند و به باطل پیوستند، نمی‌پسندیم و از آن بیزاریم.» شخصی به نام قیس بن عابس نیز با آنان بود. آن‌ها به او گفتند: «شبانگاه بر این‌ها حمله‌ور شو که عده‌ای از (سکاسک) و (سکون) و تعدادی از (حضر موت) به این‌ها پیوسته‌اند. اگر چنین نکنی، ترس ما از این است که مردم، از ما جدا شوند و به این‌ها بپیوندند.» قیس بن عابس پذیرفت و بدین‌سان به اتفاق هم بر بنی عمرو و بنی معاویه شبیخون زدند. آنان، در آن شب در باغ‌هایشان آتش برافروخته و گرداگرد آن جمع شده بودند و تعداد و توان زیادی داشتند...^۲

3- کرامات اولیا و دوستان خدا:

اسود عنسی پس از آن که بر یمن دست یافت و ادعای پیغمبری کرد، ابومسلم خولانی را احضار نمود و به او گفت: «آیا گواهی می‌دهی که من، پیامبر خدا هستم؟» ابومسلم گفت: «نمی‌شنوم چه می‌گویی؟» اسود پرسید: «آیا شهادت می‌دهی که محمد ﷺ رسول خدا است؟» ابومسلم گفت: آری. هر چند که اسود درباره‌ی پیامبری خود سؤال می‌کرد، ابومسلم خود را به کری می‌زد و جوابش همان بود که بار اول گفت. اسود، دستور داد آتش بزرگی برافروزند و ابومسلم را در آن بیندازند. اما آتش، هیچ آسیبی به ابومسلم

^۱ نگاه کنید به: دیوان الردة، ص 81

^۲ نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ (48/2)

نرساند. به اسود گفتند: «او را از خودت دور کن و به جای دیگری تبعیدش نما که پیروانت را بر ضد تو خراب می کند.» اسود به ابومسلم دستور داد که یمن را ترک کند؛ ابومسلم رحمه الله نیز رهسپار مدینه شد و زمانی به مدینه رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده بودند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین آن حضرت شده بود. ابومسلم، شترش را در مسجد خواباند و وارد مسجد شد و کنار ستونی به نماز ایستاد. عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دید و پرسید: «از کدام قبیله ای؟» ابومسلم گفت: «از یمن هستم.» عمر فاروق رضی الله عنه سؤال کرد: «آن مردی که توسط دروغ گوی یمن به آتش افتاد، چه شد؟» ابومسلم عبدالله خولانی گفت: «او، همین بنده‌ی خدایی است که در لباسش پیش تو ایستاده.» عمر رضی الله عنه فرمود: «تو را به خدا سوگند که تو، همان مردی؟» عبدالله خولانی گفت: «آری، خدا می داند که من، همان شخصی هستم که اسود او را در آتش انداخت.» عمر فاروق رضی الله عنه او را در آغوش گرفت و گریست و سپس او را به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه برد و او را میان خود و ابوبکر رضی الله عنه نشاناد و فرمود: «خدا را شکر که مرا آن قدر زنده نگه داشت که در امت محمد صلی الله علیه و آله کسی را بینم که چون ابراهیم خلیل الله صلی الله علیه و آله در آتش افتاده و نسوخته است.»^۱

آری! این کرامت بزرگ مرد نیکی است که بر حدود و شریعت الهی استقامت ورزید و دوستی و دشمنیش را به رضای خدای متعال قرار داد و در هر حال و هر کاری بر او توکل نمود و بدین سان خدای متعال، او را در گفتار و کردارش درست و شایسته گردانید و در شرایطی سخت، به او آرامش و اطمینان بخشید و چنین کرامتی به او ارزانی داشت. خدای متعال می فرماید: ﴿الْأَبْرَارُ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٠﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۚ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٢٢﴾﴾ (یونس: 62-64)

یعنی: «بدانید که بر دوستان خدا، ترسی نیست و غمگین نیز نمی شوند. آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده اند. برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت، مژده (ی رستگاری)

^۱ أسد الغابة (304/6) شماره‌ی 6247؛ الأستيعاب (1758/4)

است. سخنان خدا (و وعده‌هایی که از زبان پیامبران به مردم داده)، تخلف‌ناپذیر است. این (که بنده‌ای به وعده‌های الهی دست یابد)، رستگاری بزرگی است.»

4 - عفو و گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه :

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دوران‌دیش بود و همواره عاقبت امور را مد نظر داشت و به همین خاطر نیز همواره تصمیم‌های درست و بجایی می‌گرفت و درست و به‌موقع، عفو و گذشت پیشه می‌کرد. وی، خیلی مشتاق بود تا تمام افراد و قبایل، زیر پرچم اسلام جمع شوند و از این‌رو از روی حکمت و فرزاندگی، از جرم رؤسا و سرکردگان قبایلی که دوباره حق را پذیرفتند، درگذشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن‌که قبایل از دین برگشته‌ی عرب را با عزم و اراده‌ای تسلیم‌ناپذیر، سرکوب کرد و توان و قدرت حکومت اسلامی را به رخ آن‌ها کشید، سزاوار دانست تا برخوردی نرم و آرام با رییسان و سرکردگان آشوب‌گر و از دین برگشته داشته باشد تا از نفوذشان در میان قبایل برای مصلحت اسلام و مسلمانان استفاده کند و به همین خاطر نیز مجازات‌های سنگینی درباره‌ی آن‌ها اعمال نکرد^۱ و بلکه از اشتباهاتشان درگذشت و برخورد نیکی با آنان نمود. از آن جمله می‌توان اشاره کرد به قیس بن یغوث مرادی و عمرو بن معدیکرب که هر دو از بزرگان و سران عرب بودند و در شجاعت و سوارکاری زبان‌زد و نام‌آور. بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخت و دشوار بود که به آن‌ها آسیبی برساند و یا آن‌ها را از بین ببرد؛ چراکه آن حضرت رضی الله عنه خیلی مشتاق بود که آنان، اسلام بیاورند و به برکت اسلام، از تباهی و نابودی رها شوند و از شک و دودلی در انتخاب اسلام و یا ارتداد، نجات یابند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو بن معدیکرب چنین فرمود: «تو از این خفت و خواری شرم نداری که هر روز در بند یا شکست‌خورده هستی؟! تو اگر یاری‌گر دین خدا بودی، خدای متعال نیز تو را بلند می‌کرد و جایگاه والایی به تو ارزانی می‌داشت.» عمرو گفت: «پس از این، حتماً دین خدا را یاری می‌کنم و هرگز از دین برنمی‌گردم.»

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 256

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن معدیکرب را آزاد کرد؛ عمرو نیز هرگز از دین برنگشت و بلکه مسلمان خوبی شد که بعدها نقش زیادی در فتوحات اسلامی داشت. قیس هم از گذشته‌اش پشیمان شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه عفوش نمود. گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این دو پهلوان نام‌دار یمن، پیامدهای نیکی به دنبال داشت که از آن جمله تسخیر دل‌های اقوام و نزدیکانشان بود که منجر به بازگشت دوباره‌ی آنان به اسلام شد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشعث بن قیس را نیز بخشید^۱ و این چنین توانست دل‌ها را شکار کند و آن‌ها را به تصرف خویش در آورد. پیامد گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه این شد که همین افراد، بعدها یاری‌گر اسلام و مسلمانان شوند و در پهنه‌ی قدرت اسلام و مسلمانان، تأثیر بسیاری داشته باشند.^۲

سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکرمة رضی الله عنه و بازخواستش از معاذ رضی الله عنه :

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عکرمة بن ابوجهل را برای جنگ با مسیلمه اعزام کرد و در پی او شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه را نیز گسیل فرمود. عکرمة رضی الله عنه شتاب کرد و نتیجه‌اش، این شد که از بنی حنیفه شکست بخورد. عکرمة رضی الله عنه نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و او را از ماجرا باخبر کرد. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ عکرمة رضی الله عنه چنین نوشت: «ای پسر مادر عکرمة! نه من، تو را بر این حال بینم و نه تو مرا این چنین بینی. اینک نیز برنگرد که مردم را سست و خوار می‌کنی؛ بلکه به راهت ادامه بده تا به قبایل (حذیفه) و (عرفجه) برسی و با اهل عمان و مهره بجنگی و چون به آن‌ها پرداختی، همراه لشکرت به راه خود ادامه بده و به هر قبیله‌ای که گذشتید، آن را (به جنگ یا اندرز) سرو سامان دهید تا شما و مهاجر بن ابی‌امیه در یمن و حضر موت به هم پیوندید.»^۳

آن چه در این جا قابل لحاظ است، این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای نبرد با مسیلمه‌ی کذاب، دو لشکر را اعزام کرد؛ یکی به فرماندهی عکرمة رضی الله عنه و دیگری به فرماندهی شرحبیل بن

^۱ الصدیق أول الخلفاء، ص 115 و 116

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 256

^۳ الكامل فی التاريخ (34/2)؛ البداية و النهاية (334/6)

حسنه رضی الله عنه که این، بیان گر خبرگی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شناخت وی از میزان قدرت جنگی دشمن می‌باشد. هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از شتاب زدگی عکرمه رضی الله عنه باخبر شد، او را از بازگشت، منع کرد که مبادا مسلمانان، به سستی و هراس دچار شوند و این نیز نشان دهنده‌ی دانش و توان جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. برخورداری از روحیه‌ی قوی، تأثیر بزرگی در نتایج جنگ دارد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌دانست که بازگشت لشکر عکرمه رضی الله عنه، سبب شکست روحی و تضعیف قوای درونی افرادی می‌شود که همراه شرحبیل رضی الله عنه در پی عکرمه رضی الله عنه به همان مأموریت اعزام شده‌اند. چراکه سربازان لشکر عکرمه رضی الله عنه پس از دیدن توان جنگی دشمن، دچار ضعف و هراس شده بودند و بازگشت لشکر عکرمه رضی الله عنه، شکست روحی لشکر دیگر را به دنبال داشت.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جلوگیری از چنین پیامدی، عکرمه رضی الله عنه و لشکرش را به مناطق دیگری اعزام کرد تا هم روحیه‌ی لشکر عکرمه رضی الله عنه سر جایش برگردد و هم روحیه‌ی لشکر شرحبیل رضی الله عنه ضعیف و شکسته نشود. این عمل کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دورنگری جنگی او را روشن تر می‌سازد.

یکی از عادت‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه این بود که پس از پایان مأموریت هر یک از کارگزارانش، از آنان گزارش می‌خواست و آنان را مورد حساب‌رسی قرار می‌داد. زمانی که معاذ رضی الله عنه از یمن بازگشت، همین رویه را با او در پیش گرفت و به او فرمود: «حساب پس بده که چه کرده‌ای؟» معاذ رضی الله عنه گفت: «آیا باید هم به شما حساب پس بدهم و هم به خدا؟ به خدا سوگند که هرگز در هیچ کار و فرمان شما کوتاهی نمی‌کنم.»^۲

گردن نهادن یمنی‌ها در برابر شریعت و حکومت اسلام:

پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم اداری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و

^۱ التاریخ الإسلامی از حمیدی (83/9)

^۲ عیون الأخبار (125/1)

عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.^۱ اهل یمن باورشان شد که ایمان، هیچ‌گونه پیوستگی و ارتباطی با اغراض و طمع‌ورزی‌های فردی ندارد و اصلاً اسلام، با جاهلیت، سازگار نیست. این شناخت برای مرتدها، پس از آن حاصل شد که خون زیادی به زمین ریخت و بسیاری از دو طرف (مسلمانان و مرتدها) کشته شدند.^۲ خیلی از مرتدها، دوباره به آغوش اسلام بازگشتند و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه در صف جهاد و مجاهدان قرار گرفتند. در جریان جنگ با مرتدها، برخی از آنان که بر اسلام ثابت ورزیدند، فرماندهان جهادی فرخنده و کارآموده‌ای بار آمدند که بعدها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهای جدید، نقشی مهم و اساسی ایفا کردند. از آن دست فرماندهان می‌توان به کسانی چون: جریر بن عبدالله بجلی، ذی کلاع حمیری، مسعود عکی و جریر بن عبدالله حمیری و... اشاره کرد. نقش هر یک از این‌ها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهایی مانند کوفه و بصره در عراق و فسطاط در مصر، مهم و اساسی بوده است. البته نبرد با مرتدها، پرورش قاضیان و کارگزاران شایسته‌ای چون حشک عبدالحمید، سعید بن عبدالله اعرج و شرحبیل بن سمط کندی و... را در یمن و جاهای دیگر به دنبال داشت.^۳

اهل یمن در برابر اسلام و خلافت اسلامی گردن نهادند و بعدها هنگامی که از سوی خلیفه به جهاد فراخوانده شدند، با میل و رغبت تمام فرمان خلیفه را پذیرفتند و به میادین جهاد شتافتند. آنان در جریان ارتداد، آن‌قدر پرورش یافتند که به خلیفه و حکومت اسلامی

^۱ الخلافة الراشدة و الخلفاء الراشدون از یوسف علی، ص 39

^۲ ظاهرة الردة، ص 159

^۳ الیمن فی صدر الإسلام، ص 289 و 291

اطمینان یابند و در نتیجه بهترین سربازان و ناصران اسلام و مسلمانان شوند و یمن، امن و آرام گردد.^۱

طلیحه‌ی اسدی و فرجام کارش

طلیحه‌ی اسدی، سومین شخصی بود که در اواخر زندگانی رسول خدا ﷺ ادعای پیغمبری کرد. طلیحه بن خویلد بن نوفل بن نضله‌ی اسدی، یکی از ده نفری بود که از قبیله‌ی اسد در عام الوفود در سال نهم هجری به حضور رسول خدا ﷺ رفتند و پس از سلام بر آن حضرت ﷺ با منت گفتند: «ما به حضور تو آمده‌ایم که گواهی دهیم خدایی جز خدای یگانه نیست و تو، بنده و فرستاده‌ی او هستی. تو کسی را به جانب ما نفرستادی و خود ما آمدیم تا اسلام بیاوریم و از جانب قوم خود اظهار مسلمانی کنیم.» خدای متعال، درباره‌ی سخنان منت‌بار نمایندگان قبیله‌ی اسد که طلیحه نیز در زمره‌ی آنان بود، آیه فر فرستاد که:

﴿ قُلْ أَتَعْلَمُونَ ۚ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۹۱﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۹۲﴾ ۲

پس از آن که نمایندگان اسد از مدینه بازگشتند، طلیحه مرتد شد و ادعای پیغمبری کرد.^۳ وی در مکانی به نام (سمیراء) لشکری گرد آورد و عده‌ی زیادی از توده‌ی مردم، از او پیروی کردند و کارش بالا گرفت. نخستین عاملی که سبب شد مردم به او فریفته شوند، این بود که او به همراه عده‌ای در بیابان بود؛ آن‌ها بی‌آب و تشنه شدند. طلیحه، در قالب

^۱ الیمن فی صدر الإسلام، ص 291

^۲ سوره‌ی حجرات - آیه‌ی 17: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند! بگو: با مسلمان شدن خود، بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن، رهنمود گردیده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید.»

^۳ أسد الغابة (95/3)

کلماتی مسجع به آنان سخنانی گفت که معنایش، از این قرار است: «سوار بر اسب شوید و مقداری که جلوتر بروید، آب می‌یابید.» همراهانش چنین کردند و اتفاقاً آب هم دیدند و همین، سبب شد اعراب در فتنه بیفتند و چنین پندارند که طلیحه، غیب می‌داند.^۱ یکی دیگر از یاوه کاری‌هایش، این بود که سجده را از نماز برداشت و مدعی شد که از آسمان بر او وحی می‌شود. به عنوان مثال او ادعا کرد که بر من این کلمات نازل شده است: «سوگند به کبوتر خانگی و کبوتر چاهی و سوگند به باز شکاری که سال‌ها پیش از شما، ضمانت شده که پادشاهی ما، به عراق و شام خواهد رسید.»^۲ طلیحه، به خود فریفته گشت و کارش نیز بالا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن خبر طلیحه، ضرار بن ازور اسدی رضی الله عنه را به جنگ با طلیحه‌ی اسدی فرستاد. اما از آن‌جا که قبایل اسد و غطفان به طلیحه پیوسته بودند، ضرار نتوانست با طلیحه روبرو شود.^۳ در دائرة المعارف اسلامی درباره‌ی طلیحه چنین آمده که او، در شعرسرای و سخنوری به قدری توانمند بوده که ساعت‌ها و بدون آمادگی قبلی، راحت و بدون هیچ، گیری، شعر می‌سروده و سخنرانی می‌کرده است. او که مدعی پیش‌گویی بوده، صفات و ویژگی‌هایی چون فن شعر، خطابت و جنگاوری نیز داشته و در رهبری قبیله‌ای بر اساس باورها و عادت‌های دوره‌ی جاهلیت، سرآمد و توانا بوده است.^۴ از این نوشتار دائرة المعارف، بوی آن می‌آید که در پی تعریف و تمجید از طلیحه می‌باشد و با تکیه بر توانایی شعرسرای و سخنوری وی به عنوان دو هنر باارزش در میان اعراب آن روز می‌کوشد تا طلیحه را شخصیتی بنام و سرآمد معرفی نماید که البته چنین شیوه‌ای، از این دانشنامه بعید نیست؛ چراکه با اندک توجهی در آن می‌توان دریافت که این دانشنامه، اسلوب و روش خاصی در جهت خرده‌گیری بر اسلام دارد...

^۱ حروب الردة، ص 79

^۲ البداية و النهاية (323/6)

^۳ أسد الغابة (95/3)

^۴ دائرة المعارف الإسلامية زیر کلمه‌ی طلیحه

رسول خدا ﷺ پیش از آن که غایله‌ی طلیحه را از بین ببرند، وفات نمودند. ابوبکر صدیق ﷺ به خلافت رسید و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌های جنگی و تعیین فرماندهان، لشکری را به فرماندهی خالد بن ولید ﷺ برای سرکوبی طلیحه اعزام نمود. امام احمد رحمه الله روایت کرده است: ... زمانی که ابوبکر صدیق ﷺ درفش خالد ﷺ را برای جنگ با مرتد‌ها بست، گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (نِعْمَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخُو الْعَشِيرَةِ خالد بن ولید، سيف من سيوف الله سلّه الله على الكفار و المنافقين) یعنی: «خالد بن ولید، چه بنده‌ی نیکی برای خدا و چه آدم خوبی است. او، شمشیری از شمشیرهای خدا است که خداوند متعال، آن را بر ضد کفار و منافقان از نیام بیرون کشیده است.»^۱ هنگام حرکت خالد ﷺ از ذی‌قصة به سوی مقصدش، ابوبکر صدیق ﷺ ضمن خداحافظی با او، برای ایجاد ترس و دلهره در میان اعراب، چنان وانمود کرد که آهنگ خیر دارد و به او خواهد پیوست. ابوبکر صدیق ﷺ به خالد ﷺ دستور داد تا ابتدا به سراغ طلیحه برود و سپس به سوی بنی تمیم روان شود. طلیحه در میان بنی اسد و غطفان بود و بنی عبس و ذبیان نیز به آنان پیوستند. وی، کسانی را به پیش جدیله و غوث که دو طایفه از طی بودند، فرستاد و از آنها خواست تا به او بپیوندند. آنان دعوت طلیحه را پذیرفتند و عده‌ای از این دو طایفه، شتابان به طلیحه پیوستند. ابوبکر صدیق ﷺ پیش از آن که خالد ﷺ را اعزام کند، به عدی بن حاتم طائی ﷺ فرمود: «سریع خودت را به قبیله‌ات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه برحذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکتشان خواهد بود.» عدی ﷺ به سراغ قبیله‌اش (طی) رفت و از آنان خواست تا با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت کنند^۲ و دوباره به دین خدا بازگردند. اما آنان از پذیرش بیعت با ابوبکر صدیق ﷺ امتناع کردند. عدی ﷺ آنان را از فرارسیدن لشکریان ابوبکر ﷺ و فرجام بد راهی که در پیش گرفته بودند، به قدری ترسانید که نرم شدند. خالد ﷺ از راه رسید و ثابت بن قیس بن شماس ﷺ زیر دست خالد ﷺ و فرماندهی آن دسته از انصار بود که در لشکر خالد ﷺ بودند. خالد ﷺ عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم را

^۱ مسند أحمد (1/173)؛ شیخ احمد شاکر، سند این حدیث را صحیح دانسته است.

^۲ ترتیب و تهذیب کتاب البدایة و النهایة، خلافة أبی بکر، از دکتر محمد بن شامل سلمی، ص 101

به عنوان پیش‌رو و جلودار لشکر فرستاد. طلیحه و برادرش، سلمه به همراه عده‌ای برای بررسی اوضاع و احوال بیرون آمده بودند که عکاشه و ثابت را دیدند و با آنها درگیر شدند. عکاشه، حبال بن طلیحه را کشت؛ طلیحه بر عکاشه حمله‌ور شد و او را از پای درآورد. سلمه نیز ثابت بن اقرم را کشت. خالد بن ولید رضی الله عنه و سپاهیان‌ش رسیدند و دیدند که عکاشه و ثابت شهید شده‌اند. این موضوع بر مسلمانان سخت و سنگین تمام شد. هنگامی که خالد رضی الله عنه آهنگ بنی طی را کرد، عدی بن حاتم رضی الله عنه پیش خالد رضی الله عنه رفت و گفت: «به من سه روز مهلت بده. آنان از من خواسته‌اند که دست نگه‌داریم تا خویشاوندانشان را که قبلاً به طلیحه پیوسته‌اند، فربخوانند و آنان را برگردانند؛ آنها، از این می‌ترسند که چون به تو پیوندند، طلیحه خویشاوندانشان را در اردوگاهش بکشد. بنابراین دست نگه‌دار که این، بهتر از آن است که در سرکوبی و کشتنشان شتاب کنی و آنان را به دوزخ افکنی.» عدی رضی الله عنه پس از گذشت سه روز به همراه پانصد تن از افرادی که به حق بازگشته بودند، به خالد ملحق شد و لشکر اسلام افزایش یافت. خالد رضی الله عنه به قصد طایفه‌ی بنی‌جدیله حرکت کرد. عدی رضی الله عنه گفت: «به من مهلت بده تا پیش آنها بروم؛ شاید خدای متعال، آنان را نیز همانند طایفه‌ی غوث نجات دهد.»^۱ عدی رضی الله عنه به نزد طایفه‌ی غوث رفت و آن‌قدر با آنان گفتگو کرد که دعوتش را پذیرفتند. عدی رضی الله عنه خبر مسلمان شدن غوث را برای خالد رضی الله عنه آورد و هزار سوار از ایشان به لشکر اسلام پیوستند. عدی رضی الله عنه بهترین و خجسته‌ترین کسی بود که در قبیله‌ی طی زاده شد و برای آنان مایه‌ی خیر و نیکی بود.^۲

جنگ بزاخه و پایان کار طلیحه‌ی اسدی:

خالد رضی الله عنه لشکرش را در (اجاً) و (سلمی) برای نبرد، بسیج کرد و در (بزاخه) با طلیحه و همراهانش برخورد نمود. بسیاری از طوایف و قبایل عرب بی‌طرف ماندند تا ببینند نتیجه‌ی جنگ چه می‌شود. طلیحه، خود را در عبا پیچیده بود و به گمان باطلش برای مردم

^۱ البداية و النهایة، ترتیب و تهذیب محمد سلمی، ص 102

^۲ البداية و النهایة (322/6)

پیش گویی می کرد و از وحیی سخن می گفت که مدعی آن بود. عینه بن حصن به همراه هفتصد نفر از بنی فزاره در لشکر طلیحه بود و به شدت می جنگید و هر از چند گاهی که جنگ شدت می یافت، پیش طلیحه می رفت و می پرسید: «آیا جبرئیل به نزدت آمده؟» و چون با پاسخ منفی طلیحه روبرو می شد، بازمی گشت و به جنگش ادامه می داد. بار دیگر که جنگ شدید شد، به نزد طلیحه رفت و گفت: «هنوز جبرئیل پیشت نیامده است؟» طلیحه پاسخ منفی داد و چون عینه برای سومین بار نزد طلیحه رفت و همان پرسش را تکرار کرد، طلیحه از نزول جبرئیل به او خبر داد. عینه پرسید: «جبرئیل به تو چه گفت؟» طلیحه دروغ گو چنین پاسخ داد که جبرئیل به من گفت: «تو را آسیاسنگی چون اوست و خبری که آن را از یاد نمی بری!» عینه با شنیدن یاوه گویی های طلیحه برآشفته و گفت: «ای بنی فزاره! برگردید که این مرد، دروغ گو است.» مردم، از اطراف طلیحه پراکنده شدند و گریختند. با فرارسیدن مسلمانان، طلیحه نیز بر اسب سوار شد و همسرش نوآر را بر شتری نشانده و به سوی شام فرار کرد و بدین سان، عده ای از پیروانش کشته شدند و دیگران پراکنده گشتند و گریختند.^۱

خالد^{رضی الله عنه} در نامه ای خیر شکست طلیحه را به ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} گزارش داد. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} در جواب خالد^{رضی الله عنه} چنین نوشت: «خداوند، علاوه بر نعمتی که به تو ارزانی داشته، به تو خیر بیش تری عنایت کند. در کار خود تقوای الهی پیشه کن و بدان که رحمت و نصرت خدا، با پرهیزکاران و نیکوکاران است. در مسؤولیتت کوشا باش و سستی نکن. بر هر کس که از دشمنان خدا دست یافتی، او را بکش.» خالد^{رضی الله عنه} یک ماه در بزاخه ماند و به سامان دهی امور پرداخت و در عین حال به تعقیب و پی گرد کسانی پرداخت که از سوی ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرمان یافته بود تا آنان را در برابر جنایتی که در حق مسلمانان کرده بودند، بکشد. خالد^{رضی الله عنه} نیز برابر فرمان ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} انتقام خون مسلمانان را گرفت و برخی را

^۱ نگاه کنید به: البداية و النهایة (322/6)

به آتش سوزانید و بعضی را با سنگ کشت و عده‌ای را نیز از کوه پرت کرد تا فرجام این افراد، مایه‌ی عبرت اعراب از دین برگشته گردد.^۱

درخواست بنی‌اسد و غطفان از ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای برقراری صلح:

نمایندگان از بزاخه (بنی‌اسد و غطفان) به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند و از ایشان درخواست صلح کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو راه فرارویشان نهاد: یا جنگ و یا پذیرش شرایطی خفت‌بار. آنان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! جنگ را که تجربه کردیم و از عاقبت آن خوب خبر داریم. شرایط خفت‌بار چیست؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خلع سلاح می‌شوید و اسبانتان مصادره می‌شود و تنها به شما اجازه‌ی شترچرانی می‌دهیم تا این که خلیفه و عموم مسلمانان، روزی عذر شما را بپذیرند. آنچه را که از ما به غنیمت گرفته‌اید، برمی‌گردانید و ما، چیزی از غنایمی را که از شما به دست آورده‌ایم، بر نمی‌گردانیم. هم‌چنین اعتراف می‌کنید که کشته‌های ما، بهشتی هستند و کشته‌های شما جهنمی. البته شما باید دیه‌ی کشته‌های ما را بپردازید و ما، دیه‌ی کشته‌های شما را نمی‌دهیم.» عمر فاروق رضی الله عنه ابتدا گرفتن دیه‌ی شهدا را نادرست دانست و گفت: «این که گفتی باید دیه‌ی کشته‌های ما بدهند، دست نیست؛ چرا که آن‌ها به خاطر خدا کشته شده‌اند و دیه ندارند.» البته عمر فاروق رضی الله عنه از این موضعش عقب نشست و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کرد: «بله، نظر شما درست است.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد عمر فاروق رضی الله عنه را پذیرفت و بنی‌اسد و غطفان نیز به شرایط ابوبکر رضی الله عنه تن دادند.

^۱ مرجع سابق.

^۲ مرجع سابق.

ماجرای ام‌زمل

پس از شکست طلیحه، عده‌ی زیادی از پیروان وی که از بنی‌غطفان بودند، پیرامون زنی به نام ام‌زمل - سلمی بنت مالک بن حذیفه - در منطقه‌ی (ظفر)^۱ جمع شدند. ام‌زمل، همانند مادرش ام‌قره از زنان مشهور و سرآمد عرب بود. مادر سلمی، به سبب داشتن فرزندان بسیار در میان عرب‌ها زبان‌زد بود و خانواده و قبیله‌اش، به شرف و بزرگی شناخته می‌شدند. پس از آن که عده‌ای از بنی‌غطفان به ام‌زمل پیوستند، او آن‌ها را به جنگ با خالد^{رضی الله عنه} تشویق کرد. آنان نیز برای جنگ دوباره با خالد^{رضی الله عنه} پیا خاستند و جمع دیگری از بنی‌سلیم، طیء، هوازن و اسد به آن‌ها پیوستند و لشکر بزرگی فراهم آوردند و بدین‌سان کار این زن بالا گرفت. خالد^{رضی الله عنه} به سوی این‌ها حرکت کرد و جنگ شدیدی در گرفت. در آن هنگام ام‌زمل بر شتر مادرش سوار بود. خالد^{رضی الله عنه} شترش را پی کرد و ام‌زمل را کشت و خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرستاد.^۲

باور و اطمینان کامل ابوبکر^{رضی الله عنه} به نصرت الهی و تجربه‌ی جنگی وی

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به عدی بن حاتم طائی^{رضی الله عنه} فرمود: «سریع خودت را به قبیله‌ات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه بر حذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکتشان خواهد بود.» از این گفته‌ی ابوبکر^{رضی الله عنه} به عدی^{رضی الله عنه} چنین برمی‌آید که ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به نصرت و یاری الهی اطمینان کامل داشته و از همین جهت نیز از نتیجه‌ی جنگ که نابودی مرتده‌ها می‌باشد، خبر داده است. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به خالد^{رضی الله عنه} دستور داد که از قبیله‌ی طیء شروع کند؛ این نکته نیز بیان‌گر استراتژی درست و بجای ابوبکر^{رضی الله عنه} در جهاد با مرتدان می‌باشد. چرا که این برنامه‌ی جنگی ابوبکر^{رضی الله عنه} باعث می‌شد تا به خاطر دوری طیء از اردوگاه طلیحه، هم از پیوستن طائی‌ها به طلیحه جلوگیری شود و هم آن دسته از افراد قبیله‌ی طیء که به طلیحه ملحق شده بودند، برای دفاع از قبیله‌ی خود از لشکر طلیحه جدا شوند. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} هنگام گسیل خالد^{رضی الله عنه} چنان وانمود کرد که آهنگ خیر دارد و به

^۱ ظفر، نام مکانی در راه بصره به مدینه می‌باشد.

^۲ البداية و النهاية (323/6)

خالد رضی الله عنه خواهد پیوست. این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز طرح نظامی درست و ورزیده‌ای بود که به قصد ایجاد رعب و وحشت، در میان قبایل عرب مطرح شد. انتخاب ابوسلیمان خالد بن ولید رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان دیگری از ورزیدگی و کارآزمودگی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. چرا که خالد رضی الله عنه در هیچ جنگی شکست نخورد و همواره پیروز میدان بود.^۱ بازنگاهی به نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان می‌دهد که ایشان، از فعالیت خالد رضی الله عنه تقدیر می‌کند و او را به تقوای الهی وصیت می‌فرماید. ترس خدا، انسان را از لغزش و پیروی هوا و هوس مصون می‌دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد که در کارش کوشا باشد و در برابر دشمنان، شدت نشان دهد. چرا که هنوز سرکشی و طغیانشان فوران می‌کرد. البته شدت عمل در برابر دشمنان، پیامد دیگری نیز داشت و باعث شد که هراس و وحشت، قبایل عرب را فرابگیرد؛ زیرا در آن زمان برخی از قبایل در انتخاب حق و باطل دودل و متردد بودند و نمی‌دانستند راه هدایت و ایمان را در پیش بگیرند یا راه ضلالت و کفر را. بنابراین شدت عمل خالد رضی الله عنه با دشمنان، سبب فروکش کردن طغیان و سرکشی قبایل گردید و باعث شد تا اقوام و طوایف متردد، از فرجام بد ارتداد آگاه شوند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر قدرت تصمیم‌گیری وی می‌باشد که همواره محکم و درست تصمیم می‌گرفت و به وقت شدت، شدت عمل نشان می‌داد و هنگامی که بایسته و شایسته بود، با نرمی و ملاحظت برخورد می‌کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد صلح بنی‌اسد و غطفان را نپذیرفت تا قدرت و شوکت اسلام را به رُحشان بکشد و به همین خاطر نیز شرایط خفت‌باری پیش رویشان نهاد و سخت‌ترین این شرایط، مصادره‌ی سلاح‌ها و اسبانشان بود. البته ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن جهت این شرایط موقتی را پیش روی بنی‌اسد و غطفان قرار داد که کاملاً در برابر حکومت اسلامی گردن نهند و ثابت کنند که به راستی به آغوش اسلام بازگشته‌اند. به عبارت دیگر شرایطی

^۱التاریخ الإسلامی از حمیدی (60،63/9)

که ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش روی بنی اسد و غطفان نهاد، ضمانتی بود بر این که دوباره مرتد نشوند و سر به آشوب برندارند.^۱

جنگ روانی عدی بن حاتم رضی الله عنه بر ضد قبیله اش:

عدی بن حاتم رضی الله عنه به دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه خودش را به قبیله طيء رسانید و آنان را به رجوع به اسلام فراخواند. آنان قبول نکردند و از پذیرش بیعت با ابوبکر رضی الله عنه سر تافتند. عدی رضی الله عنه آنان را از رسیدن لشکر خالد رضی الله عنه ترسانید که در پی آن، قبیله طيء، دعوت عدی رضی الله عنه را پذیرفتند و به او گفتند: «تو پیش لشکر برو و آنان را از حمله به ما بازدار تا کسانی را که از ما در بزاخه به طلیحه پیوسته اند، فراخوانیم و آنان را از لشکر گاهش بیرون بیاوریم. چرا که اگر ما اینک که خویشاوندانمان در اردوگاه طلحه هستند، به مخالفت با وی برخیزیم، او، آنان را می کشد و یا آن ها را گروگان می گیرد. عدی رضی الله عنه خودش را در سنج به خالد رضی الله عنه رسانید و به او گفت: «سه روز به من مهلت بده تا برایت پانصد جنگجو بیاورم که به وسیله آن ها، دشمن را سرکوب کنی و این، بهتر از آن است که به این ها پردازی و در جهنمی کردنشان شتاب نمایی.» خالد رضی الله عنه پذیرفت و عدی رضی الله عنه با خبر مسلمان شدن طيء و به همراه پانصد نفر از آنان، برگشت.^۲ به هر حال عدی رضی الله عنه موفق شد بنی غوث و بنی جدیله را که دو طایفه از قبیله طيء بودند، به آغوش اسلام بازگرداند و آنان را از اردوگاه طلیحه جدا کند و به لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه ملحق نماید. نباید آثار و پیامدهای این موفقیت را در نتایج جنگ بزاخه نادیده گرفت. مسلمان شدن عدی بن حاتم رضی الله عنه از همان روز نخست، آگاهانه و از روی انتخاب بود. موفقیت عدی رضی الله عنه در بازگشت دوباره طيء به اسلام و افزایش توان نظامی لشکر خالد رضی الله عنه بر پیشینه درخشان عدی در آوردن اموال زکات به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمانی که مسلمانان شدیداً نیازمند کمک های مالی بودند، اضافه می گردد. عدی رضی الله عنه کاملاً مطمئن بود که پیروزی نهایی، از آن اسلام و مسلمانان است؛

^۱ التاریخ الإسلامی (66/9)

^۲ التاریخ الإسلامی (57/9)

چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همان روز که عدی مسلمان شد، به او چنین بشارتی دادند. ایمان محکم و راستین عدی رضی الله عنه سبب شد تا خویشانش، دست از یاری دشمنان اسلام بکشند. عدی رضی الله عنه قبیله‌اش را نسبت به جنگ مسلمانان و مرتدها، بی طرف نکرد که صبر کنند و به نتیجه‌ی جنگ بنگرند. بلکه او هزار و پانصد مبارز را از دو طایفه‌ی بنی غوث و بنی جدیله با لشکر اسلام همراه نمود و این، نشان‌دهنده‌ی نفوذ و اثرگذاری عدی رضی الله عنه در میان قبیله‌اش می‌باشد.^۱ در روایتی آمده که اقوام عدی رضی الله عنه که با بنی‌اسد هم‌پیمان بودند، از خالد رضی الله عنه درخواست کردند تا به جای جنگ با بنی‌اسد با قیس بجنگند. خالد رضی الله عنه در پاسخ درخواستشان فرمود: «به خدا که قبیله‌ی قیس، ضعیف‌تر نیست؛ حال با هر کدام از این دو قبیله که دوست دارید، بجنگید.» عدی رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند که اگر هر یک از خاندانم، این دین را ترک کنند، من با آنان می‌جنگم. پس چگونه به خاطر هم‌پیمانی با بنی‌اسد که از دین برگشته‌اند، با آنان جهاد نکنم؟!» خالد رضی الله عنه به عدی رضی الله عنه گفت: «با خواسته‌ی قومت مخالفت نکن که جنگ با هر کدام از این دو قبیله، جهاد است؛ به سوی یکی از این دو قبیله حرکت کن و البته به جنگ آن قبیله‌ای برو که اقوامت در جنگ با آنان پرنشاط‌تر و فعال‌تر خواهند بود.»^۲

این ماجرا، نشان‌دهنده‌ی ژرفای ایمان عدی رضی الله عنه و فراوانی دانش وی می‌باشد که با دوستان خدا دوستی می‌کند؛ هرچند که از لحاظ قوم و خویشی، از او دور باشند؛ او، چنان ایمان راستینی داشت که از دشمنان خدا و لو این که از نزدیکان و هم‌پیمانان او بودند، اعلان بی‌زاری نمود. البته از این ماجرا، ورزیدگی جنگی و نظامی خالد بن ولید رضی الله عنه نیز نمایان می‌گردد که از عدی رضی الله عنه می‌خواهد با خواسته‌ی قومش مخالفت نکند و آنان را به جبهه‌ای ببرد که در جهاد و قتال، فعال‌تر و کوشاتر خواهند بود.^۳ نقش عدی رضی الله عنه در فراخوان قبیله‌اش به اسلام و پیوستن آن‌ها به لشکر خالد رضی الله عنه بسی بزرگ و مهم می‌باشد. چراکه طی‌ء از

^۱التاریخ الإسلامی (61/9)

^۲تاریخ طبری (75/4)

^۳التاریخ الإسلامی (61/9)

قوی‌ترین قبایل عرب بود و پیوستن هزار و پانصد نفر از دو طایفه‌ی آن به لشکر خالد رضی الله عنه نخستین شکستی بود که بر دشمنان وارد شد. قبایل مختلف، روی این قبیله حساب باز کرده بودند و آن را یکی از قوی‌ترین قبایل برمی‌شمردند که دارای قوت و نفوذ قبیله‌ای بودند؛ از این رو همسایگان طيء همواره می‌کوشیدند تا خود را به این قبیله نزدیک کرده و با آن هم‌پیمان شوند. پس از آن که کار دشمن، رو به ضعف و سستی نهاد، مسلمانان و مرتده‌ها با هم درگیر شدند و به خواست خدای متعال، لشکر اسلام پیروز شد و بسیاری از افراد دشمن را نابود کرد و جمع زیادی را به اسارت درآورد؛ طلیحه، فرار کرد و عده‌ای از پیروانش تسلیم شدند و بعضی هم گریختند. پس از این ماجرا ضعف و سستی، قبایل مرتد را در سراسر شبه جزیره فراگرفت و لشکر اسلام در تمام جبهه‌هایش، راحت‌تر از همیشه دشمنان را شکست داد.^۱

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه را می‌توان را در موارد ذیل خلاصه نمود:

1- مسلمانان، با ایمانی راسخ و باوری کامل به نصرت الهی می‌جنگیدند و آرزومند شهادت در راه خدا بودند و مرگ در راه خدا برای آنان، سلاح معنوی شکست‌ناپذیری بود. خالد رضی الله عنه به مرتده‌ها چنین نوشت که: «من به همراه کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را آن‌گونه دوست دارند که شما زندگانی را دوست دارید.»^۲ خود دشمن نیز، این ویژگی رزمندگان اسلام را در خلال جنگ درک کرد. چنان‌چه طلیحه از پیروانش دلیل شکستشان را جويا شد و با تعجب پرسید: «وای بر شما! چه چیزی سبب شکستتان شد؟» یکی از پیروانش چنین پاسخ داد: «من، به تو دلش را می‌گویم؛ هر یک از ما دوست دارد که

^۱ الحرب النفسية من منظور إسلامی، از دکتر احمد نوفل (143/2 و 144)

^۲ حركة الردة، ص 289

همراه و هم‌رزمش پیش از او کشته شود و هر یک از کسانی که ما دیدیم، دوست دارد پیش از همراه و هم‌رزمش کشته شود.^۱

2- پیوستن قبیله‌ی طیء به لشکر اسلام، سبب تقویت مسلمانان و ضعیف شدن دشمنانشان گردید. به شهادت رسیدن عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما نیز خشم مسلمانان را برانگیخت و آنان را برای جنگ با مرتد‌ها مصمم‌تر نمود. توریه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که وانمود کرد آهنگ خبیر دارد، تأثیر زیادی در عدم همکاری قبیله‌ی طیء با هم‌پیمانانش داشت و باعث شد تا طیء از موضع همکاری با دشمنان اسلام عقب‌بنشینند. توریه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این وهم و گمان را در مردم انداخت که ایشان، به جای مأموریت اصلی‌ای که به لشکر محول کرده بود، آهنگ خبیر را دارد. گنجایشی که به قبیله‌ی طیء برای انتخاب جبهه داده شد و به آنان اجازه داد تا به جای جهاد با هم‌پیمانانشان (بنی‌اسد)، با قیس بجنگند، تأثیر زیادی در نتیجه‌ی جنگ داشت؛ چرا که اگر خالد رضی الله عنه مطابق خواسته‌ی عدی بن حاتم طائی رضی الله عنه قبیله‌ی طیء را به جنگ با بنی‌اسد می‌فرستاد، سبب می‌شد تا قبیله‌ی طیء در انجام مأموریتشان کوتاهی کنند.^۲

برخی از پیامدهای جنگ بزاخه:

سرکوبی یکی از بزرگ‌ترین مدعیان پیغمبری و بازگشت دوباره‌ی جمع زیادی از اعراب به دایره‌ی اسلام، از مهم‌ترین پیامدهای جنگ بزاخه می‌باشد. چنان‌چه بنی‌عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی‌گردیم که از آن خارج شده‌ایم.» خالد رضی الله عنه نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی‌اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی‌عامر نیز بیعت گرفت. خالد رضی الله عنه بیعت هیچ‌یک از افراد اسد، غطفان، هوازن، سلیم و طیء را نپذیرفت مگر به آن شرط که افرادی را که در حال ارتداد، مرتکب آتش‌زدن و مثله کردن مسلمانان شده‌اند، بیاورند و تسلیم کنند و آنان نیز، این افراد را تحویل خالد رضی الله عنه

^۱ تاریخ‌الخمیسین (207/2)؛ حركة الردة، ص 289

^۲ نگاه کنید به کتاب خالد بن ولید از شیت خطاب، ص 96 و 97؛ حروب الردة از احمد سعید، ص 124

دادند. خالد^۱ آنان را در برابر جنایاتی که مرتکب شده بودند، با آتش سوزانید، با سنگ کشت، از کوه‌ها پرت کرد، در چاه‌ها افکند و با تیر اعدام نمود. خالد^۲ قره‌بن هبیره را به همراه تعدادی از اسیران به مدینه فرستاد و برای ابوبکر صدیق^۳ نامه نوشت که: «بنی‌عامر پس از روی گردانی از دین، دوباره به اسلام مسلمان روی آورده‌اند و من، از هیچ کسی که با من جنگیده یا با من صلح کرده، هیچ تقاضایی را نپذیرفته‌ام مگر این که کسانی را که به مسلمانان حمله کرده‌اند، پیش من بیاورند. من، آنان را به سختی کشتم و قره و هم‌دستانش را به حضور شما فرستادم.»^۱ عیینه بن حصن نیز در میان اسیران بود. خالد^۲ دستور داد تا او را به شدت ببندند و او را در حالی به مدینه فرستاد که دستانش، بر پشت گردنش بسته بود تا او را خوار بدارد و مایه‌ی عبرت دیگران شود. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسر بچه‌های مدینه او را با دستان کوچکشان می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟! عیینه، زیر مشت بچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.» او را به نزد ابوبکر صدیق^۳ بردند. ابوبکر^۴ دستور داد تا دستانش را باز کنند و از عیینه خواست که توبه نماید. عیینه نیز توبه کرد و از کرده‌هایش پوزش طلبید و مسلمان خوبی شد.^۲

سرانجام طلیحه چنین شد که به میان قبیله‌ی (کلب) رفت و با شنیدن مسلمان شدن اسد، غطفان و عامر، اسلام آورد. او تا پایان وفات ابوبکر صدیق^۳ همان‌جا ماند. البته یک بار در زمان خلافت ابوبکر صدیق^۳ به قصد ادای عمره راهی مکه شد و چون از نزدیکی مدینه می‌گذشت، به ابوبکر صدیق^۳ گفتند: این، طلیحه است. ابوبکر صدیق^۳ فرمود: «با او چه کنم؟ کاری به او نداشته باشید که خداوند، او را به اسلام هدایت فرموده است.»^۳ ابن‌کثیر می‌گوید: طلیحه، پس از آن که ادعای پیغمبری کرد، دوباره مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر صدیق^۳ به قصد عمره به مکه رفت و از ابوبکر^۴ شرم داشت که با او روبرو شود.

^۱ تاریخ طبری (82/4)

^۲ الصدیق أول الخلفاء، ص 87

^۳ التاريخ الإسلامی (59/9)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه‌ی شرکت در فتوحات عراق و شام را نداد. احتمالاً این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه از روی احتیاط بوده است؛ زیرا درباره‌ی افرادی که دارای سوء پیشینه در گمراهی و دسیسه بر ضد مسلمانان بودند، این بیم وجود داشت که تنها به خاطر شوکت و قدرت اسلام و از روی ترس، به اسلام بازگشته باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن دسته پیشوایانی است که سیرتشان، الگوی عملی مسلمانان می‌باشد و مردم، در گفتار و کردارشان، به آن‌ها اقتدا می‌کنند. از این رو باید در مسایلی که رابطه‌ی مستقیمی با مصالح امت دارد، جنبه‌ی احتیاط را رعایت کرد؛ هرچند که چنین کاری، موقعیت برخی را فروتر قرار دهد.^۱ روی کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عدم بکارگیری افرادی که دارای سوء پیشینه‌ی ارتداد بودند، این آموزه را به دنبال دارد که نباید اصل را بر اعتماد و اطمینان درباره‌ی کسانی قرار داد که سوء پیشینه در فعالیت‌های ضددینی داشته و بعدها به دین و اسلام پایبند شده‌اند. چراکه اطمینان کامل به چنین افرادی، در بسیاری از موارد امت را تا سرحد نابودی پیش برده و سبب بروز مشکلات زیادی برای عموم مسلمانان شده است. البته این، بدان معنا نیست که به‌طور کلی از این افراد سلب اطمینان شود و همواره نسبت به آنان نوعی بدبینی وجود داشته باشد. چراکه بررسی استراتژی ابوبکر در چگونگی تعامل با این افراد، این موضوع را روشن‌تر می‌کند.^۲

طلیحه، مسلمان خوبی شد و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه برای بیعت پیش او رفت. عمر رضی الله عنه به او فرمود: «تو، قاتل عکاشه و ثابت هستی؛ به خدا قسم که هرگز تو را دوست ندارم.» طلیحه گفت: «ای امیرالمؤمنین! در مورد این دو شخص که خداوند، آن‌ها را به دست من گرامی داشته و آنان را به مقام شهادت رسانیده، مرا سرزنش نکن؛ خداوند، مرا به دست این‌ها خوار و زبون نکرد که اگر به دست این‌ها کشته می‌شدم، کافر و جهنمی بودم.»

^۱ التاریخ الإسلامی (67/9)

^۲ مرجع سابق.

عمر رضی الله عنه از او بیعت گرفت و او، به پیش قومش بازگشت و پس از مدتی به عراق رفت.^۱ او مسلمان خوبی شد و دیگر مورد سرزنش قرار نگرفت. خودش در قالب اشعاری بر کشتن عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما اظهار ندامت و پشیمانی کرد و ارتدادش را مصیبتی بزرگتر از کشتن این دو بزرگوار دانست. وی، در بخشی از شعرش چنین سرود:

و أنى من بعد الضلالة شاهد
بأن إله الناس ربى و أنسى
شهادة حق لست فيها بملحد
ذليل و أن الدين دين محمد

ترجمه: من، پس از آن که گمراه شدم، گواهی و شهادت حقی می‌دهم و در آن الحاد و بدکشی نمی‌ورزم. گواهی می‌دهم که خدای تمام مردم، پروردگار من است و دین راستین و حق، دین محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد و اقرار می‌کنم که من، بنده‌ای خوار و ناچیز هستم.^۲

ماجرای فجائه:

فجائه، از بنی سلیم بود و نامش، ایاس بن عبدالله بن عبد یالیل بن خفاف. ابن اسحاق درباره‌اش می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه فجائه را در بقیع مدینه سوزانید. سببش، این بود که فجاءه، نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و وانمود کرد که مسلمان شده است؛ او از ابوبکر رضی الله عنه لشکری درخواست کرد تا به جنگ مردها برود. چنین شد و به هر مسلمان و مرتدی که گذرش می‌افتاد، او را می‌کشت و مالش را برای خود برمی‌داشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه لشکری به تعقیبش فرستاد تا او را دستگیر کنند. ابوبکر رضی الله عنه پس از دستگیری فجاءه، دستور داد دستانش را با ریسمان به پشتش ببندند و او را در آتش بیندازند. بنابراین او را دست و پا بسته در آتش سوزاندند.^۳ کسی که فجاءه را در آتش انداخت، طریفه بن حاجز بود و این،

^۱ التاریخ الإسلامی (59/9)؛ تاریخ طبری (81/4)

^۲ نگاه کنید به: دیوان الردة، ص 86

^۳ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص 16

نشان دهنده‌ی نقش مسلمانان سلیم در جنگ با کسانی است که در زمین فساد به پا کردند و یا از دین برگشتند.^۱

چنین حکمی از آن جهت برای فجاءه تعیین شد که او، برخی از مسلمانان را به آتش افکنده و کشته بود.^۲

داستان بنی تمیم، سجاج و کشته شدن مالک بن نویره

قبیله‌ی بنی تمیم در زمان ظهور ارتداد، چند دسته شدند؛ برخی از آنان از دین برگشتند و از دادن زکات امتناع نمودند. بعضی، زکات اموالشان را به مدینه فرستادند. برخی هم درنگ کردند تا ببینند که عاقبت چه می‌شود؟ در همان حال زنی مسیحی به نام سجاج بنت حارث بن سوید بن عقفان از قبیله‌ی بنی تغلب، ادعای پیغمبری کرد و به همراه پیروانش به قصد جنگ با ابوبکر صدیق رضی الله عنه حرکت کرد. گذر سجاج بر سرزمین بنی تمیم افتاد و آنان را به سوی خود فراخواند. عموم بنی تمیم دعوتش را پذیرفتند. مالک بن نویره‌ی تمیمی، عطار بن حاجب و برخی از اشراف و سران بنی تمیم به سجاج پیوستند و دیگران، با سجاج پیمان صلح بستند. اما مالک بن نویره، سجاج را به جنگ تحریک کرد و هنگامی که به مشورت و رایزنی پرداختند که جنگ را از کدامین قبیله آغاز کنند، سجاج با کلماتی آهنگین گفت: «اسب‌های جنگی و پرشتاب را آماده کنید و برای غارت مهیا شوید و بر طایفه‌ی رباب^۳ شیخون بزنید که مانعی، در برابر تاخت و تاز اسب‌ها نیست.» بنی تمیم، موفق شدند سجاج را قانع کنند که راهی یمامه شود و آن‌جا را از دست مسیلمه بن حبیب کذاب در آورند. سجاج، آهنگ یمامه کرد. اطرافیان‌ش گفتند: اینک، کار مسیلمه بالا گرفته و قدرت و شوکت یافته است. سجاج گفت: «بر شما است که چون کیوتر به سوی یمامه پرواز کنید و بدانید که آن‌جا جنگ شدیدی روی می‌دهد و پس از آن هرگز ملامت و

^۱ الثابتون علی الإسلام، ص 27

^۲ نگاه کنید به: حركة الردة، ص 185

^۳ رباب، یکی از طوایف قبیله‌ی بنی تمیم می‌باشد.

سرزنی نمی یابید.» به هر حال سجاح و پیروانش تصمیم گرفتند با مسیلمه بجنگند. هنگامی که مسیلمه از قصد سجاح اطلاع یافت، بر خود و از دست دادن سرزمینش ترسید؛ چرا که در آن زمان با ثمامه بن اثال که از سوی لشکر مسلمانان به فرماندهی عکرمه رضی الله عنه پشتیبانی می شد، درگیر بود. لشکر عکرمه رضی الله عنه در آن موقع منتظر لشکر خالد رضی الله عنه بود. مسیلمه ی کذاب در آن شرایط کسی را به نزد سجاح فرستاد تا برایش امان بگیرد و از سوی مسیلمه به سجاح وعده دهد که نیمی از زمین را به او می دهد. مسیلمه گفته بود: «نیمی از زمین از ما است و اگر قریش، عادل بودند، نیم دیگر از آنان بود؛ اما خدا، تو را گرامی داشت و آن نیمه را به تو ارزانی کرد». سجاح در پاسخ مسیلمه درخواست نشست مشترکی با او را نمود و در پی آن، در خیمه ای به تنهایی گفتگو کردند.^۱ مسیلمه پس از بگومگوهایی که میان او و سجاح رد و بدل شد، به سجاح گفت: «آیا دوست داری تو را به همسری بگیرم و به کمک قوم خود و قوم تو، بر عرب غالب شوم؟» سجاح پذیرفت و سه روز پیش مسیلمه ماند و سپس به نزد قومش بازگشت. سجاح، به آنان گفت که زن مسیلمه شدم. قومش پرسیدند: «چه چیزی مهریه ات کرد؟» گفت: هیچ. خویشانش گفتند: «برای زنی چون تو خیلی زشت است که بدون مهریه، به ازدواج کسی درآید.» سجاح از مسیلمه درخواست مهریه کرد. مسیلمه گفت: «مؤذنت را به نزد من بفرست.» سجاح، جارچی اش - شبت بن ربیع ریاحی - را پیش مسیلمه فرستاد. مسیلمه ی کذاب به جارچی (اذان گوی) سجاح گفت: «در میان یارانت بانگ برآور که رسول خدا (!) مسیلمه بن حبیب، دو نماز از نمازهایی را که محمد بر شما مقرر کرده، برداشت. یکی نماز صبح و دیگری نماز عشاء.» خدا، لعنتشان کند که چنین چیزی را مهریه قرار دادند. سجاح، نیمی از مالیات یمامه را گرفت و به میان قوم خود بازگشت و آن، زمانی بود که به او خبر رسید خالد رضی الله عنه به سرزمین یمامه نزدیک شده است. وی، در میان

^۱ در منابع تاریخی چنین آمده که این دو پیغمبر دروغین (سجاح و مسیلمه) در آن خیمه با هم، جفت و هم بستر شدند. (مترجم)

قبیله اش بنی تغلب ماند تا این که در زمان معاویه رضی الله عنه به همراه بنی تغلب به جای دیگری کوچ داده شد.^۱

مالک بن نویره که قبلاً با سجاح ساخت و پاخت داشته بود، با بازگشت سجاح به جزیره، به خود آمد و از کارش پشیمان شد. مالک در منطقه‌ای به نام بطاح بود.^۲ خالد رضی الله عنه آهنگ بطاح کرد و انصار رضی الله عنهم از همراهی با او امتناع کردند و گفتند: «ما همان کاری را می‌کنیم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به ما فرمان داده است.» خالد رضی الله عنه در پاسخشان فرمود: «چاره‌ای جز رفتن به بطاح نیست و نباید این فرصت را از دست داد؛ هنوز فرمان ابوبکر رضی الله عنه به من نرسیده و من، از اوضاع و احوال، بهتر خبر دارم. اینک قصد بطاح دارم و شما را به آمدن مجبور نمی‌کنم.» به هر حال خالد رضی الله عنه به سوی بطاح حرکت کرد و پس از دو روز انصار رضی الله عنهم تصمیم گرفتند که به خالد رضی الله عنه پیوندند؛ لذا کسی را پیش خالد رضی الله عنه فرستادند که صبر کند تا به او برسند. زمانی که خالد رضی الله عنه به بطاح رسید، دسته‌هایی را به آنجا فرستاد تا مردم را به اسلام فرا بخوانند. سرآمدان بنی تمیم، فرمان و خواسته‌های خالد رضی الله عنه را پذیرفتند و زکات اموالشان را پرداختند. مالک بن نویره در آن زمان از میان مردم کنار رفته و سرگشته و متردد بود. فرستادگان خالد رضی الله عنه دستگیرش کردند و او را با عده‌ای از همراهانش به نزد خالد رضی الله عنه بردند. افرادی که به سراغ مالک و همراهانش رفته بودند، با هم اختلاف پیدا کردند؛ ابوقتاده - حارث بن ربیع انصاری - گواهی داد که آن‌ها اذان گفتند و نماز خواندند و عده‌ی دیگری شهادت دادند که آن‌ها نه اذان گفتند و نه نماز خواندند. خالد رضی الله عنه دستور داد مالک بن نویره و همراهانش را ببندند. آن شب، بسیار سرد بود. خالد رضی الله عنه دستور داد اسیران را گرم کنند. مردم گمان کردند که خالد رضی الله عنه دستور داده که اسیران را بکشند. به همین خاطر نیز اسیران را کشتند و مالک بن نویره به دست ضرار بن ازور کشته شد. خالد رضی الله عنه با شنیدن سرو صدا از خیمه‌اش بیرون رفت و چون دید که سربازانش، کار اسیران را ساخته‌اند، فرمود: «وقتی خدای متعال، اراده‌ی کاری کند، آن را به انجام می‌رساند.»

^۱ البدایة و النهایة (324/6 و 325)

^۲ بطاح، آبی است از بنی اسد در نجد.

خالد رضی الله عنه همسر مالک را که ام تمیم بنت منهال بود و زیبا، پس از پاکی به زنی گرفت. گفته شده که خالد رضی الله عنه مالک بن نویره را سرزنش کرد که «چرا سجاج را پیروی کردی و زکات را ترک نمودی؟ مگر نمی دانی که زکات نیز همانند نماز فرض است؟» مالک گفت: «پیامبر شما، چنان می پنداشت که باید زکات داد!» خالد رضی الله عنه فرمود: «مگر او، فقط پیامبر ما بود و نه پیامبر شما؟! ای ضرار! گردنش را بزَن.» و این چنین مالک کشته شد.

به دنبال کردن زدن مالک، میان خالد و ابوقتاده رضی الله عنهما بگومگو در گرفت و ابوقتاده، برای عرض شکایت به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت. عمر رضی الله عنه نیز درباره ی خالد رضی الله عنه با ابوقتاده، هم نظر شد و به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «خالد را از فرماندهی لشکر عزل کن که در شمشیرش، تیزی و شتاب است و او، سریع و نادرست، مردم را از دم شمشیر می گذراند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «شمشیری را که خدا بر کافران کشیده، در نیام نمی کنم.» در همین گیر و دار متمم بن نویره - برادر مالک - برای شکایت از خالد رضی الله عنه به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خون بهای مالک را از خودشان دادند.^۱

ماندگاری و پایداری برخی از افراد بنی تمیم بر اسلام:

آن گونه که برخی از تاریخ نگاران معاصر، نگاشته اند تمام افراد، طوایف و بزرگان قبیله ی بنی تمیم از اسلام برنگشتند. واقعیت، این است که به خاطر ماندگاری و پایداری برخی از افراد و بزرگان بنی تمیم بر اسلام بود که مالک بن نویره، سجاج را به جنگ با بعضی از طوایف بنی تمیم فراخواند. سجاج نیز برابر خواسته ی مالک، با برخی از طوایف بنی تمیم، وارد جنگ شد و از آنان شکست خورد و پس از آن بود که از حمله به مدینه منصرف شد و آهنگ یمامه کرد. بسیاری از روایات تاریخی نیز، این حقیقت را روشن می کند.^۲ بازنگاهی علمی و دقیق به روایات تاریخی در این زمینه، روشن می کند که تعداد افرادی که از قبیله ی بنی تمیم بر اسلام پایداری کردند، از تعداد مرتهای آن قبیله بیش تر

^۱ البدایة و النهایة (326/6)

^۲ النابتون علی الإسلام، ص 44

بوده و برخی از روایات، نقش طایفه‌ی رباب را در رویارویی با مرتدها کاملاً هویدا می‌سازد و نشان می‌دهد که میان این طایفه و سجاح جنگ شدیدی در گرفته و در نهایت پس از ناکامی سجاح در سرکوب مسلمانان بنی تمیم، به صلح طرفین انجامیده است و باعث شده تا قیس بن عاصم پشیمان گردد و به همراه اموال زکات قبیله‌اش، راهی مدینه شود و فرجام کار به ضرر سجاح و پیروانش پایان یابد.^۱

تحلیلی بر کشته شدن مالک بن نویره:

در این که آیا مالک مظلوم و مسلمان کشته شده و یا کافر بوده و سزاوار مردن، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. بنده، از میان مباحثی که پیرامون این مطلب طرح شده، تحقیق دکتر علی عتوم را کنکاش علمی متمایزی در این موضوع یافتیم. وی می‌گوید: آن چه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام، گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چراکه او از گردن نهادن برخی از بزرگان و سرآمدان قبیله‌ی بنی تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاح همراه شود. پیامد دیگر ریاست طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق رضی الله عنه شود و آن‌ها را در میان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و هم‌چنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان.

صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد. خودداری مالک از

^۱ مرجع سابق، ص 48

ادای زکات، امری است که مورد تأکید تمام تاریخ‌نگاران می‌باشد. ابن‌سلام می‌گوید: در مورد این که خالد^۱ با مالک سخن گفته تا او را متوجه اشتباهش بکند و حجت را بر او تمام نماید، در میان تاریخ‌نگاران اجماع شده و هیچ اختلافی در این باره وجود ندارد که مالک ضمن سهل‌انگاری در اقامه‌ی نماز، از ادای زکات امتناع ورزیده است.^۱ در میان مرته‌ها، کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و از ادای آن خودداری نکردند؛ بلکه ریسان و بزرگان‌شان، آنان را از ادای زکات منع نمودند که از آن جمله می‌توان به بنی‌یربوع اشاره کرد که زکات اموالشان را جمع‌آوری کردند و چون می‌خواستند آن را به مدینه بفرستند، مالک بن نویره آن‌ها را از این کار بازداشت و زکات جمع‌آوری شده را در میان افراد همان قبیله تقسیم کرد.^۲

ازدواج خالد^۱ با ام‌تمیم:

ام‌تمیم، همان لیلی بنت سنان منهال است که همسر مالک بن نویره بود. در مورد ازدواج خالد^۱ با این زن، جر و بحث زیادی شده که در این میان برخی از افراد مغرض، سخنان ناروایی در مورد خالد^۱ گفته‌اند که با بحثی علمی و بدور از غرض، می‌توان نادرستی اتهامات وارد شده بر خالد را دریافت. خلاصه این که برخی از افراد مغرض، خالد^۱ را متهم کرده‌اند که وی، از قبل به ام‌تمیم دل بسته و بلافاصله پس از دستگیری ام‌تمیم، در برابر زیبایی‌اش، نتوانسته جلوی خودش را بگیرد و با او ازدواج کرده است. این‌ها، بر همین مبنا ازدواج خالد^۱ با ام‌تمیم را نامشروع می‌پندارند. باید دانست که چنین سخنی درباره‌ی خالد^۱ تهمتی بیش نیست که پیشینه‌ی چندانی ندارد و اصلاً بی‌اعتبار می‌باشد. زیرا گذشته از آن که هیچ اثری از این موضوع در منابع و مصادر تاریخی قدیمی وجود ندارد، متون تاریخی به گونه‌ای است که دقیقاً به خلاف این موضوع تصریح می‌کند. ماوردی می‌گوید: آن‌چه خالد^۱ را بر آن داشت تا مالک را بکشد، امتناع و خودداری وی

^۱ طبقات فحول الشعراء، ص 172

^۲ شرح نووی بر صحیح مسلم (203/1)

از ادای زکات بود که همین، نشانه‌ی ارتداد مالک و روا شدن ریختن خونش گشت و بدین سان مالک، از دین برگشت و پیمان زناشویی او با زنش ام‌تمیم باطل شد.^۱ امام سرخسی گفته است: حکم شرعی زنانی که به دنبال مرتد شدن شوهرانشان، به دارالحرب و جمع از دین برگشتگان پیوندند، این است که نباید آن‌ها را کشت؛ بلکه به اسارت درمی‌آیند و حکم کنیز می‌یابند.^۲ ام‌تمیم نیز در میان زنان اسیر بود که خالد رضی الله عنه او را برای خودش برگزید و چون آن زن، از عده بیرون آمد، خالد رضی الله عنه با او ازدواج کرد.^۳ شیخ احمد شاکر در توضیح این مطلب، می‌گوید: از آن‌جا که ام‌تمیم و پسرش در میان اسیران بودند، خالد رضی الله عنه آن‌ها را برای خود به عنوان کنیز و غلام برگزید. چرا که کنیز، عده ندارد؛ البته هم‌خوابی با زن بارداری که به کنیزی درآمده، حرام است و در صورتی که کنیز، باردار نباشد، صاحبش می‌تواند پس از آن که کنیز، یک بار حیض شد، با او هم‌خواب شود. خالد رضی الله عنه نیز بر اساس این حکم شرعی با ام‌تمیم هم‌بستر شد و این کارش، کاملاً شرعی بوده و جای بدگویی و سرزنشی در آن نیست. تنها دشمنان و مخالفان خالد رضی الله عنه این مسأله را پر و بال داده‌اند تا به گمان خود از این فرصت برای زشت نشان دادن شخصیت خالد رضی الله عنه بهره ببرند و مدعی شوند که مالک، مسلمان بوده و خالد رضی الله عنه به خاطر طمعی که در زن مالک (ام‌تمیم) بسته، مالک را کشته است!^۴ برخی هم خالد رضی الله عنه را متهم کرده‌اند که او در ازدواج با ام‌تمیم، بر خلاف آداب و رسوم عرب‌ها در دوره‌ی جاهلیت و پس از ظهور اسلام، عمل کرده و ازدواج او با ام‌تمیم، با عادت مسلمانان آن روز و بلکه با دستورات و آموزه‌های دینی سازگار نبوده است!^۵ بدون تردید چنین گفتاری کاملاً نادرست است؛ چرا که بررسی تاریخ عرب خلاف این موضوع را نشان می‌دهد و روشن می‌کند که

^۱ الأحكام السلطانية، ص 47؛ نگاه کنید به: حركة الردة، ص 229

^۲ المبسوط (111/10)؛ حركة الردة، ص 229

^۳ البداية و النهاية (326/6)

^۴ حركة الردة، ص 230

^۵ عبقرية الصديق، ص 70

عرب‌ها، پیش از ظهور اسلام، پس از پیروزی بر دشمنانشان، زنان اسیر را به کنیزی خود در می‌آوردند و با آنان ازدواج می‌کرده‌اند و حتی این کار، مایه‌ی فخر و افتخارشان نیز بوده است. به همین سبب نیز کنیززادگان عرب بسیار بوده‌اند. از لحاظ شرعی نیز خالد^۱ عمل حرامی مرتکب نشده و کاری که او کرده، کاملاً شرعی بوده است؛ چراکه اشخاص بهتر از او نیز در بحبوحه‌ی جنگ یا پس از پایان آن، چنان کرده‌اند. به عنوان مثال رسول خدا^ص درباره‌ی جویریه بنت حارث رضی الله عنها که در میان اسیران بنی مصطلق بود، همین رویه را در پیش گرفتند؛ آن حضرت^ص جویریه رضی الله عنها را باز خرید کردند و با او ازدواج نمودند. رسول خدا^ص برای آزادی جویریه رضی الله عنها یکصد نفر از اسیران قومش را آزاد کردند؛ چراکه آن‌ها، به خاطر ازدواج رسول خدا^ص با جویریه رضی الله عنها، قوم و خویش ایشان شده بودند. این کار رسول خدا^ص بسیار خجسته و فرخنده بود و باعث شد تا پدر جویریه (حارث بن ضرار^ص) نیز مسلمان شود.^۱ رسول خدا^ص با صفیه بنت حیی بن اخطب نیز به دنبال جنگ خیبر به همین منوال ازدواج کردند و در خیبر یا پس از پیمودن مقداری از مسیر، زندگی زناشویی خود با او را آغاز نمودند.^۲ از آن‌جا که رسول خدا^ص به عنوان بهترین اسوه و الگو، چنان کرده‌اند، دیگر جایی برای سرزنش خالد^ص باقی نمی‌ماند که چرا با ام‌تمیم ازدواج کرده است؟^۳ دکتر محمد حسین هیکل در دفاع از مشروعیت ازدواج خالد^ص با ام‌تمیم، شیوه‌ی نادرستی را در پیش گرفته و به گونه‌ای سخن گفته که گویا اگر خالد^ص اشتباهی هم کرده، باید آن را به حساب اسلام گذاشت. بدون تردید چنین اسلوبی در دفاع از خالد^ص درست نیست؛ چراکه خالد^ص و تمام بشریت، در برابر اسلام محکوم هستند و هیچ چیز و هیچ کس، بالاتر و فراتر از این دین نیست. بنابراین نباید هرگز در دفاع از افراد، چهره‌ی دین را زشت و نادرست جلوه داد. دکتر هیکل می‌گوید: «کام‌جویی از زن، حتی پیش از آن‌که پاک شود، بر خلاف آداب و رسوم عرب نبود و

^۱ سیره‌ی ابن‌هشام (295/2، 290)

^۲ مرجع سابق (339/2)

^۳ حركة الردة، ص 237

اصلاً در میان اعراب، رسم بر آن بود که پیروز میدان نبرد، زنان اسیر را به کنیزی خود درآورد! علاوه بر این پابندی بر اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد، آن هم در شرایطی که ممکن است خطر و یا آسیبی برای حکومت اسلامی به دنبال داشته باشد، بی‌معنا و غیرقابل اجرا است! ^۱ شیخ احمد شاکر درباره‌ی این نوشتار محمد حسین هیکل می‌گوید: «گمان من این است که نگارنده (هیکل) از فساد کاری‌ها و فرومایگی‌های ناپلئون و دیگر پادشاهان اروپایی متأثر شده و از آثار و نوشته‌های نویسندگان اروپایی اثر پذیرفته که کوشیده‌اند بدکاری‌های بزرگ پادشاهان اروپایی را کوچک بنمایانند و کشورگشایی‌ها و تجاوزگری‌های ناپلئون و دیگر شاهان اروپایی را همانند فتوحات مسلمانان صدر اسلام جلوه دهند. این نوشتار آقای هیکل که اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد را، قابل انجام نمی‌داند، گفتاری است که تمام ارزش‌ها و پایه‌های اخلاقی و دینی را زیر سؤال می‌برد (و طوری نشان می‌دهد که گویا خالد رضی الله عنه فراتر از اسلام و احکام شرعی است!)» ^۲

دفاع ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خالد رضی الله عنه :

برخی از لشکریان خالد رضی الله عنه و از جمله ابوقتاده رضی الله عنه گواهی دادند که قوم مالک همانند مسلمانان اذن گرفته‌اند و از این رو جانشان در امان است و کشتنشان روا نیست. این کشاکش میان خالد رضی الله عنه و ابوقتاده رضی الله عنه پس از آن شدت بیش‌تری گرفت که خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم ازدواج کرد. ابوقتاده رضی الله عنه لشکر را ترک کرد و به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت تا از خالد رضی الله عنه شکایت کند. ابوبکر رضی الله عنه این عمل کرد ابوقتاده رضی الله عنه را رد نمود و برای او و هیچ کس دیگری درست ندانست که لشکر اسلام را ترک کند؛ چرا که این عمل، سبب ازهم‌پاشیدگی لشکر اسلام در خاک دشمن می‌شد. به همین خاطر نیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه با ابوقتاده رضی الله عنه تندی کرد و او را به لشکر بازگردانید و زمانی از او خرسند شد که تحت فرماندهی خالد رضی الله عنه به انجام وظیفه

^۱ الصدیق ابوبکر، ص 140

^۲ حركة الردة، ص 232

پرداخت.^۱ این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه استراتژی جنگی درست و بجایی بود که ابوقتاده رضی الله عنه را به ادامه‌ی خدمت در لشکر خالد رضی الله عنه دستور داد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه موضوع کشته شدن مالک را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالد رضی الله عنه را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالک بر او وارد شده بود، بی‌تقصیر دانست.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگ‌تر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت. از این رو در برخورد با خالد رضی الله عنه بر اساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود بروز اشتباهات و مسایلی مقطعی از سوی خالد رضی الله عنه که مورد قبول آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود، عزلش نکردند و بلکه عذرش را در تمام موارد پذیرفتند و حتی درباره‌اش فرمودند: (لَا تُؤْذُوا خَالِدًا فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ صَبَّهُ اللَّهُ عَلَى الْكُفَّارِ) یعنی: «خالد رضی الله عنه را نیازارید که او، شمشیری از شمشیرهای الهی است که خدا، بر ضد کفار کشیده است.»^۳

انتخاب و بکارگیری خالد رضی الله عنه از سوی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه شخصی نرم‌خو بود و خالد رضی الله عنه شدید و سخت‌گیر و بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنانچه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمر رضی الله عنه مشورت می‌کرد و از خالد رضی الله عنه در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در سرکوب مرتدها، شدت عمل بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه نزدیک و همانند شد. عمر فاروق رضی الله عنه بر خلاف ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخت‌گیر و تندمنش بود و کمال وی در زمان

^۱ حركة الردة، ص 231

^۲ الخلافة و الخلفاء الراشدون از بهنساوی، ص 112؛ الخلفاء الراشدون از نجار، ص 58

^۳ فتح الباری (101/7)

خلافتش بدان گاه نمایان می گردد که برای ایجاد تعادل در شدت عملش، از افرادی نرم خو چون سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده ی ثقفی، نعمان بن مقرن و سعید بن عامر رضی الله عنهم کار گرفت که نسبت به خالد نرم خوتر و پارسا تر بودند و این چنین خدای متعال، به عمر فاروق رضی الله عنه در زمان خلافتش چنان مهربانی و رأفتی ارزانی داشت که قبلاً آن قدر رؤوف و مهربان نبود تا به عنوان خلیفه، شخصیت کاملی بیابد و امیر مؤمنان شود.^۱

ابن تیمیه رحمه الله گفت آورد باارزشی دارد. وی می گوید: «... ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با مرتدها و در فتوحات عراق و شام از خالد رضی الله عنه کار گرفت و با وجود اشتباهاتی که از خالد رضی الله عنه به سبب سوء تأویل رخ داد، باز هم او را عزل نکرد و به راهنمایی و توییحش بسنده نمود؛ چرا که منفعت ماندگاری خالد رضی الله عنه در جنگ با مرتدها و فتوحات عراق و شام، بسی بیش تر از اشتباهاتش بود و کس دیگری نمی توانست جایگزین خالد رضی الله عنه شود و چون او، برای لشکر اسلام مفید باشد. زیرا هنگامی که فرماندهی کل، نرم خو باشد، چاره ای جز این نیست که جانشینش خلق و خوی تندی داشته باشد تا بدین سان تعادل، برقرار گردد و بر عکس در صورت تندخویی فرماندهی اصلی، جانشینش باید اخلاق و شخصیت نرمی داشته باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز از آن جهت که نرم خو بود، خالد رضی الله عنه را که شخصیت تند و شدیدی داشت بر لشکر گماشت تا از این تندخویی خالد رضی الله عنه اخلاق و کنش نرم خود را متعادل گرداند. عمر فاروق رضی الله عنه چون خالد رضی الله عنه طبع تندی داشت و ابو عبیده رضی الله عنه همانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه نرم خو بود. بنابراین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما انتخاب درستی در گزینش فرماندهان و مشاوران خود داشتند که همین امر نیز موجب ایجاد تعادل و توازن در رفتارهای حکومتی آنان گردید تا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله معتدل و میانه رو باشند و بتوانند به خوبی از عهده ی جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آیند.^۲ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: (أنا نبی

^۱ ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص 193 و 194

^۲ الفتاوی (144/28)

الرحمة، أنا نبی الملحمة) یعنی: «من، پیامبر رحمت هستم؛ من، پیامبر شدت و کارزار هستم.»^۱

مرتد شدن اهل عمان:

عمانی‌ها، دعوت اسلام را پذیرفتند و رسول خدا ﷺ عمرو بن عاص ﷺ را به نزد آنان فرستاد تا به ایشان دین و ایمان آموزش دهد. پس از وفات رسول خدا ﷺ شخصی از ایشان به نام لقیط بن مالک ازدی که به ذوالتاج مشهور بود، به ریاست رسید و ادعای پیغمبری کرد. جاهلان عمانی از او پیروی کردند که در پی آن بر عمان و دو فرزند جلندی غالب شد. در دوره‌ی پیش از اسلام، پادشاه عمان را جلندی می‌نامیدند. شخصی به نام جیفر (یکی از پسران جلندی)، خبر طغیان لقیط را به ابوبکر صدیق ﷺ رساند و از ایشان درخواست لشکر کرد. ابوبکر ﷺ عده‌ای را به همراه دو امیر (حذیفه بن محسن غلفانی و عرفجه) به مهره گسیل کرد و به این دو فرمانده دستور داد تا به اتفاق هم، مأموریتشان را از عمان آغاز کنند و حذیفه را فرمانده تعیین نمود و فرمان داد تا پس از رسیدن به مهره، عرفجه امیر شود. ابوبکر صدیق ﷺ عکرمه ﷺ را نیز به عنوان نیروی پشتیبانی آنها اعزام کرد و به عرفجه و حذیفه نوشت تا پس از رسیدن به عمان، زیر دست عکرمه ﷺ انجام مأموریت نمایند. آنان، پس از رسیدن به عمان، با جیفر مکاتبه کردند. لقیط بن مالک، از رسیدن لشکر اسلام باخبر شد و به همراه پیروانش در محلی به نام دبا، اردو زد. آنان، اموال و دودمان (زنان و کودکان) خود را در دنباله‌ی لشکر قرار دادند. دبا، شهر تجاری عمان بود که بازار بزرگی نیز داشت. جیفر و عباد در مکانی به نام صُحار گرد هم آمدند و کسی را به نزد فرماندهان لشکر اسلام فرستادند و برای جنگ با لقیط، اعلام آمادگی کردند. به هر حال، لشکر اسلام با لشکر لقیط روبرو شد و جنگ شدیدی در گرفت. در آغاز کار، مسلمانان، دچار سستی و شکست شدند و نزدیک بود از معرکه بدر شوند که خدای متعال، با لطف بی‌کرانش آنان

^۱ مسند احمد (4/407، 404، 395)

^۲ دبا، نام قصبه و دهستان معروف عمان است. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

را از سوی بنی‌ناجیه و عبدالقیس، یاری رساند. با رسیدن نیروهای کمکی بنی‌ناجیه و عبدالقیس، فتح و پیروزی از آن مسلمانان شد و مشرکان گریختند. مسلمانان، به تعقیبشان پرداختند و ده‌هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رساندند و علاوه بر دست‌یابی بر بازار دبا، بر دودمان و دارایی‌های مشرکان نیز دست یافتند و خمس غنایم را به همراه عرفجه به مدینه فرستادند.^۱ یکی از زمینه‌های اصلی این پیروزی، رویارویی مسلمانان عمان به فرماندهی جیفر و برادرش عباد با لقیط بن مالک ازدی بود که پیش از رسیدن لشکر اسلام، در دژها و مناطق امن مستقر شدند تا مسلمانان به آنان پیوندند. همین طور ماندگاری بنی‌جذید و بنی‌ناجیه و عبدالقیس بر اسلام و ورود به هنگامشان در لشکر مسلمانان، تأثیر به‌سزایی در پیروزی لشکر اسلام داشت.^۲

مرتد شدن بحرینی‌ها:

مسلمان شدن اهل بحرین از این قرار بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله علاء حضر می رضی الله عنه را برای دعوت به نزد حاکم بحرین (منذر بن ساوی) فرستادند؛ منذر بن ساوی دعوت آن حضرت صلی الله علیه و آله را پذیرفت و اسلام و عدالت را در میان بحرینی‌ها گسترش داد. پاسخ منذر به دعوت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله چنین بود: «من، در قدرتی که به دست دارم، نگریستم و دیدم که این امر، فقط دنیوی است و چیزی از آخرت در خود ندارد؛ اما چون در دین شما نگاه کردم، آن را برای دنیا و آخرت یافتیم. لذا چیزی مرا از پذیرش دینی که در آن آسایش زندگانی و راحت مرگ است، باز نداشت. تا دیروز از کسانی تعجب می‌کردم که به این دین می‌گروند و امروز از کسانی در شگفتم که این دین را رد می‌کنند...»^۳

^۱ البداية و النهاية (335/6)

^۲ الثابتون علی الإسلام، ص 59 و 60

^۳ التراتیب الإدارية (19/1)

رسول خدا ﷺ رحلت کردند و پس از اندکی منذر نیز وفات نمود. با رحلت رسول خدا ﷺ و منذر بن ساوی، بحرینی‌ها از دین برگشتند و منذر بن نعمان را به قدرت رساندند.^۱

بحرین، باریکه‌ای از کرانه‌های خلیج فارس است که از قطیف تا عمان ادامه می‌یابد و بخشی از بیابان‌هایش به آب دریا نزدیک است. در قسمت بالایی بحرین، یمامه قرار دارد. البته تپه‌ماهورهایی در میان بحرین و یمامه فاصله انداخته است.^۲

مسلمانان بومی بحرین که بر اسلام پایداری کردند، نقش زیادی در خاموش کردن فتنه‌ی ارتداد داشتند. جارود بن معلی، تأثیر زیادی در این پهنه ایفا کرد؛ وی، با رسول خدا ﷺ مصاحبت نمود و پس از فراگیری آموزه‌های دینی به میان قومش رفت و آنان را به اسلام فراخواند. با آن‌که دعوتش پذیرفته شد، اما اندک زمانی نگذشت که رسول خدا ﷺ وفات نمودند. عبدالقیس از دین برگشتند و گفتند: اگر محمد، پیامبر بود که نباید می‌مرد. این خبر به جارود رسید؛ وی، آن‌ها را جمع کرد و چنین فرمود: «ای مردم! من از شما چیزی می‌پرسم که انتظار دارم در صورتی که پاسخش را می‌دانید، به من جواب دهید و اگر نمی‌دانید، پاسخی ندهید.» عبدالقیس گفتند: «هر آن‌چه می‌خواهی، پرس.» جارود گفت: «آیا می‌دانید که خدای متعال، پیش از محمد ﷺ نیز پیامبرانی فرستاده است؟» گفتند: آری. جارود افزود: «این پیامبران را دیده‌اید یا فقط می‌دانید که پیش از محمد ﷺ پیامبرانی آمده‌اند؟» گفتند: «آن‌ها را ندیده‌ایم و فقط از آمدنشان خبر داریم.» جارود ﷺ پرسید: «پس آن‌ها چه شده‌اند؟» پاسخ دادند: مرده‌اند. جارود ﷺ گفت: «محمد ﷺ نیز همانند آنان وفات کرده است و من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خدا است.» عبدالقیس گفتند: «ما نیز گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی خدا است؛ تو نیز سرور و بهترین ما هستی.» بدین سان عبدالقیس به اسلام بازگشتند. دعوت جارود ﷺ سبب شد تا قومش به اسلام بازگردند و بر اسلام

^۱ حروب الردة، ص 146

^۲ حروب الردة، ص 147

پایداری کنند.^۱ خدای متعال، در دل جارود رضی الله عنه انداخت تا پیامبران گذشته را برای قومش مثال بزند که از دنیا رفته‌اند و این چنین، جارود رضی الله عنه غبار شک و دودلی را از دل‌های عبدالقیس زدود و آنان را قانع کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همانند پیامبران پیش از خود، از دنیا رحلت فرموده است. بله، این چنین است که جایگاه علم و دانش در توجیه اعتقاد و رفتار دینی مردم نمایان می‌گردد و روشن می‌شود که برخوردار از دانش دینی به هنگام بروز فتنه، چقدر در روشن‌گری مؤثر است!^۲

مسلمانان جوثا^۳ بر اسلام پایداری کردند. آن‌گونه که از روایت بخاری به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما بر می‌آید، جوثا نخستین قریه‌ای است که در زمان ظهور فتنه‌ی ارتداد، در آن نماز جمعه برپا شده است. مردها، جوثا را محاصره کردند. مسلمانان جوثا شدیداً گرسنه شدند تا این که خدای متعال، آنان را از این بحران رهانید. گرسنگی به قدری بر مسلمانان غلبه کرد که شخصی به نام عبدالله بن حذف از بنی‌بکر بن کلاب، چنین اشعاری سرود:

و فتیان المدینة أجمعینا	ألا أبلغ أبا بکر رسولاً
قعود فی جوثا محصرینا	فهل لکم إلی قوم کرام
شعاع الشمس یغشی الناظرینا	کأن دمائهم فی کل فج
وجدنا النصر للمتوکلینا ^۴	توکلنا علی الرحمن إنا

یعنی: «به ابوبکر رضی الله عنه و تمام جوان مردانی که در مدینه هستند، خبر بده که آیا از حال قومی گرامی که در جوثا فرونشسته و در محاصره‌اند، خبر دارید و کاری کرده‌اید؟ حالشان، چنین است که گویا خون‌هایشان در هر سو به سان پرتو خورشید، برای بینندگان

^۱ البداية و النهایة (332/6)

^۲ التاریخ الإسلامی (97/9)

^۳ جوثا، نام منطقه و حصار در بحرین می‌باشد. (مترجم)

^۴ البداية و النهایة (332/6)

می درخشد. با این حال ما بر خدای رحمن توکل کرده ایم و صبر و شکیبایی را بهترین چیز برای متوکلان یافته ایم.»

آری! مسلمانان جواثا بر حق پایداری کردند و به محاصره‌ی دشمن در آمدند و از شدت گرسنگی تا سر حد نابودی پیش رفتند. در شعر عبدالله بن حذف، ژرفای ایمان این مسلمانان و میزان توکلشان به خدای متعال و امید به نصرت و یاری الهی کاملاً مشهود است.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه لشکری را به فرماندهی علاء بن حضرمی رضی الله عنه به بحرین فرستاد. زمانی که علاء رضی الله عنه به بحرین نزدیک شد، ثمامه بن اثال با جمع زیادی از قومش (بنی سحم) به علاء رضی الله عنه پیوست. مسلمانان آن دیار، به خیزش بر ضد مرتد‌ها فراخوانده شدند و جارود بن معلی رضی الله عنه نیز با تعدادی از افراد قبیله‌اش به لشکر اسلام پیوست و بدین سان لشکر انبوهی برای جنگ با مرتد‌ها فراهم آمد و خدای متعال، مؤمنان را یاری رسانید. از دیگر کسانی که در سرکوب مرتد‌های بحرین، به علاء پیوستند، می‌توان قیس بن عاصم منقری، عفیف بن منذر و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی را نام برد.^۲

بروز کرامتی از علاء بن حضرمی رضی الله عنه :

علاء رضی الله عنه از بزرگان صحابه و شخصی عالم، عبادت گزار و مستجاب الدعوه بود. علاء رضی الله عنه در بیابان دهناء به لشکر فرمان داد تا اردو بزنند. پیش از آن که لشکریان به طور کامل مستقر شوند و بار شترها را پایین بگذارند، شترها در حالی که هنوز توشه‌ی لشکر (خیمه‌ها و آب مورد نیاز سپاهیان) بارشان بود، رم کردند و گریختند. تنها چیزی که برای لشکریان ماند، لباس‌های تنشان بود. حتی یک شتر هم برای لشکر نماند. این اتفاق در شب روی داد و چنان غم و اندوهی بر سپاهیان چیره شد که برخی شروع به وصیت کردند. علاء رضی الله عنه دستور داد تا همه جمع شوند. پس از آن که همه جمع شدند، علاء رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! مگر شما

^۱ التاریخ الاسلامی از حمیدی (98/9)

^۲ النابتون علی الإسلام، ص 63

مسلمان نیستید و در راه خدا بیرون نشده‌اید؟ مگر نه این است که شما برای یاری دین خدا بیا خاسته‌اید؟ پس شما را مژده باد که به خدا سوگند، خدای متعال کسانی چون شما را در چنین حالی خوار و زبون نمی‌کند.» سپیده دمید و برای نماز صبح، اذان دادند. علاء رضی الله عنه برایشان امامت داد و پس از نماز دو زانو نشست و دست به دعا برداشت؛ همراهانش نیز همانند او زانو زدند و دست به دعا برداشتند تا این که خورشید طلوع کرد. در حالی که علاء رضی الله عنه مشغول دعا بود، مردم به سراب و پرتو پیاپی خورشید در بیابان می‌نگریستند. در آن حال چشمشان به برکه‌ی آبی افتاد که آکنده از آب گوارا بود. علاء رضی الله عنه و همراهانش از آن آب نوشیدند و خود را با آن شستند. هنوز روز بالا نیامده بود که شترها از هر سو نمایان شدند و بی آن که چیزی از بار مجاهدان گم شده باشد، کنار سپاهیان زانو زدند و هر کس، شترش را آب داد و بدین ترتیب مردم به چشم خود، قدرت و نصرت الهی را دیدند.^۱

شکست مرتهای بحرین:

مرتها، لشکر بزرگی فراهم آورده بودند. لشکر مسلمانان، در مجاورت لشکر مرتها اردو زد. مسلمانان، شبانگاه از لشکرگاه مرتها، هیاهو و سرو صدای زیادی شنیدند. علاء رضی الله عنه گفت: چه کسی برایمان خبر می‌آورد که این‌ها، چه می‌کنند؟ عبدالله بن حذف برخاست و خود را به لشکرگاه مرتها رساند و دید که آنان، شراب نوشیده‌اند و به حال خود نیستند. عبدالله بازگشت و علاء رضی الله عنه را از ماجرا باخبر کرد. علاء رضی الله عنه این فرصت را غنیمت دانست و بلافاصله بر مرتها شیخون زد و آنان را کشت و تنها تعداد اندکی از مرتها موفق به فرار شدند. مسلمانان، بر اموال، انبارها و کالاهای به‌جامانده از مرتها دست یافتند و از آنان غنایم جنگی زیادی گرفتند. حطم بن ضیعه برادر بنی قیس بن ثعلبه که از بزرگان و ریسان قبیله‌اش بود، وحشت‌زده از خواب پرید و دید که مسلمانان بر آن‌ها شیخون زده‌اند. حطم، بی‌دست و پا و شتابان به سوی اسبش رفت تا سوار شود؛ هنگامی که پا در کاب نهاد، رکاب، پاره شد؛ حطم فریاد برآورد که آیا کسی رکاب اسبم را برایم

^۱ البداية و النهاية (33/6)

درست می‌کند؟ شخصی از مسلمانان^۱ که در تاریکی شب، حطم را شناخت، به او گفت: پایت را بالا بگیر تا رکابت را درست کنم. هنگامی که حطم، پایش را بالا گرفت، پایش را با شمشیر زد و قطع کرد. حطم از آن مسلمان خواهش کرد تا کارش را تمام کند و او را بکشد. اما آن مسلمان، حطم را نکشت. حطم، بر زمین افتاده بود و از هر مسلمانی که از آن جا می‌گذشت، درخواست می‌کرد که او را بکشد و چون زخمی بود، کسی حاضر نمی‌شد او را بکشد. در همان گیر و دار قیس بن عاصم از آن جا گذر کرد؛ حطم به قیس گفت: من، حطم هستم؛ نمی‌خواهی مرا بکشی؟ قیس، حطم را کشت و پس از آن متوجه شد که او زخمی بوده است؛ لذا گفت: افسوس! اگر می‌دانستم که حطم زخمی است، حرکتش نمی‌دادم و او را نمی‌کشتم. پس از آن مسلمانان به تعقیب مرتدهای گریزان پرداختند و آنان را کشتند. البته عده‌ای از آن‌ها موفق شدند خود را به دارین^۲ برسانند و بر کشتی سوار شوند و بگریزند. علاء رضی الله عنه غنایم را تقسیم کرد و خمس آن را به مدینه فرستاد. وی پس از آن که از تقسیم غنایم فارغ شد، به مسلمانان گفت: بیاید تا به اتفاق هم به دارین برویم و با دشمنانمان در آن جا بجنگیم. مجاهدان نیز فرمان علاء رضی الله عنه را پذیرفتند و با هم به سمت دریا حرکت کردند تا سوار کشتی شوند. زمانی که به ساحل دریا رسیدند، دیدند که کشتی‌ها از لنگرگاه فاصله گرفته‌اند. علاء رضی الله عنه با اسبش به دریا زد و این کلمات بر زبانش جاری بود: یا ارحم الراحمین یا حکیم یا کریم، یا احد یا صمد، یا حی یا قیوم، یا ذا الجلال و الاکرام، لا اله الا انت یا ربنا.^۳ علاء رضی الله عنه به سپاهیان نیز دستور داد تا کلمات او را تکرار کنند و به دریا بزنند. سپاهیان نیز همان کلماتی را که علاء رضی الله عنه بر زبان آورد، تکرار کرده و به دریا زدند. به خواست خدای متعال، دریا برایشان چون ریگزارى شد که آبش از سم اسب‌ها و شترها فراتر نمی‌رفت و بلکه پایین‌تر از سم مرکب‌هایشان بود. یک روز به طول انجامید که آن‌ها در دریا راه‌پیمایی کردند و به جای اول خود بازگشتند؛ این در حالی است

^۱ گویا آن شخص مسلمان، عقیف بن منذر بوده است. (مترجم)

^۲ دارین، نام لنگرگاهی در بحرین می‌باشد.

^۳ البداية و النهاية (333/6)

که معمولاً تنها مسیر رفت یا برگشت آن مسیر با کشتی، یک شبانه‌روز طول می کشید! علاوه بر این مسلمانان، بی آن که در دریا چیزی از دست بدهند - به استثنای افسار اسب یکی از مجاهدان - موفق شدند شش هزار از سواره‌نظام‌ها و دوهزار از نیروهای پیاده را نابود کنند و فاتح و پیروز، غنایم و اسیران زیادی به دست آورند. لشکر اسلام به فرماندهی علاء توانست دو لشکر بزرگ پیاده و سواره‌نظام مرتدها را شکست دهد. علاء برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و ایشان را از پیروزی مسلمانان با خبر کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در پاسخ علاء از تلاش و مجاهدتش قدردانی و تشکر نمود...^۱

یکی از راهبان بحرین با دیدن منظره‌ی عبور سپاهیان اسلام از روی دریا مسلمان شد. از او علت مسلمان شدنش را جویا شدند. وی چنین پاسخ داد: «من، با دیدن نشانه‌های قدرت خدا از این ترسیدم که اگر مسلمان نشوم، خدای متعال مرا مسخ کند. سحرگهان از آسمان دعایی شنیدم. از او پرسیدند: چه شنیدی؟ گفت: (اللهم انت الرحمن الرحيم، لا اله غيرك و البديع ليس قبلك شيء و الدائم غير الغافل والذی لا يموت، و خالق ما یرى و ما لا یرى، و كل يوم انت فى شأن و علمت اللهم كل شيء علماً)؛ من، با شنیدن این دعا دانستم که مسلمانان، تنها بدان سبب مورد یاری فرشتگان قرار گرفتند که واقعاً دین حق و درستی دارند.» وی، مسلمان خوبی شد و مسلمانان، از او استفاده می کردند.^۲

علاء پس از آن که مرتدها را شکست داد، به بحرین بازگشت و اسلام را در آنجا غالب کرد و بدین سان اسلام و مسلمانان، پیروز و باعزت شدند و شرک و مشرکان، خوار و زبون گشتند.^۳ باید دانست که اگر دخالت نیروهای بیگانه و هم‌یاری آنان با مرتدها نبود، مرتدها نمی‌توانستند مدتی طولانی در برابر مسلمانان دوام بیاورند؛ چرا که نه‌هزار نفر از نیروهای ایرانی، مرتدها را در مقابل مسلمانان، یاری کردند. تعداد اعراب مرتد نیز سه‌هزار

^۱ البداية و النهاية (334/6)

^۲ البداية و النهاية (334/6)

^۳ التاريخ الإسلامی (105/9)

نفر بود و مسلمانان، از چهارهزار مبارز برخوردار بودند.^۱ مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء حضرت می^۲ داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر)^۲ به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدان بحرین پشتیبانی می کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتد‌ها به علاء پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیق^۳ درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثه‌ی شیانی و آدمی سرآمد و صاحب‌نام است.»^۳

ابوبکر صدیق^۴ به مثنی بن حارثه دستور داد تا هم‌چنان به دعوت اعراب عراق به اسلام، ادامه دهد. این اقدام مثنی در دعوت عرب‌های عراق، نخستین گام در جهت آزاد کردن عراق بود که البته لشکرکشی مسلمانان تحت فرماندهی خالد بن ولید^۵ به عراق، گام اصلی برای آزادی آن سرزمین بود.^۴

ابوبکر صدیق^۶ همواره فرصت‌ها را غنیمت می‌دانست و می‌کوشید تا با اقداماتی مقدماتی، به نتایج بزرگ و ارزشمندی دست یابد؛ وی، برای این منظور توانمندی‌های درونی افراد را برای نابود کردن سرکشی و آشوبی که در سرکردگان کفر و طغیان، لانه کرده بود، به کار می‌گرفت.^۵

^۱ فتوح ابن اعثم، ص 47؛ الثابتون علی الإسلام، ص 64

^۲ قطیف، شهری در کرانه‌ی خلیج فارس در ناحیه‌ی احساء می‌باشد و هجر نیز نام ناحیه‌ای از بحرین است. (مترجم)

^۳ فتوح البلدان، ص 242 از بلاذری؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جاسم، ص 44.

^۴ ابوبکر الصدیق، ص 44. خالد جنابی و نزار حدیثی

^۵ التاریخ الإسلامی (89/9)

مبحث چهارم

مسيلمه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی‌حنیفه

مقدمه‌ای پیرامون شخصیت مسيلمه‌ی کذاب:

او، مسيلمه بن ثمامه بن کبير بن حبيب حنفي با کنیه‌ی ابوشامه است که ادعای پیغمبری کرد. او به اندازه‌ای به دروغ‌گویی زبان‌زد شده که هرگاه بخواهند دروغ‌گویی کسی را مثال بزنند، می‌گویند: دروغ‌گوتر از مسيلمه! مسيلمه، در سرزمین یمامه و روستایی که امروز جبيله نامیده می‌شود و در نزدیکی عینه در وادی حنیفه‌ی نجد قرار دارد، زاده شد و در همان‌جا نیز پرورش یافت. او در دوران جاهلیت، رحمن نامیده می‌شد و به رحمان یمامه مشهور شد.^۱ مسيلمه، به مناطق مختلف عربی و غیرعربی مسافرت کرد تا شیوه‌های مختلف عوام‌فریبی را بیاموزد و بتواند از طریق آموخته‌هایش (پیش‌گویی، فال‌گیری و جادوگری) مردم را پیرامونش جمع کند.^۲ زمانی که رسول‌خدا ﷺ در مکه بودند، مسيلمه ادعای پیغمبری کرد؛ وی، عده‌ای را به مکه می‌فرستاد تا آیاتی را که بر رسول‌خدا ﷺ نازل می‌شد، حفظ کنند و سپس خودش یا نمایندگان، آن آیات را در میان مردم بخوانند و تبلیغ کنند که این‌ها، سخنان مسيلمه است!^۳ در سال نهم هجری که اسلام، تمام شبه‌جزیره‌ی عرب را فراگرفت، نمایندگان از قبیله‌ی بنی‌حنیفه به مدینه آمدند و اظهار مسلمانی کردند که مسيلمه نیز در میانشان بود. ابن‌اسحاق می‌گوید: مسيلمه، همراه نمایندگان بنی‌حنیفه بود که به حضور رسول‌خدا ﷺ رفتند. مسيلمه، آن هنگام که به همراه دیگر نمایندگان بنی‌حنیفه روبروی رسول‌خدا ﷺ قرار گرفت، لباسی به خود پیچیده بود و خودش را نمایان نمی‌کرد. در آن هنگام شاخه‌ای از درخت خرما به دست رسول اکرم ﷺ بود؛ آن حضرت ﷺ به

^۱ حروب الردة و بناء الدولة، نوشته‌ی احمد سعید، ص 133؛ زرکلی (125/2)

^۲ نگاه کنید به: حركة الردة، ص 71

^۳ البدء و التاريخ (160/5)؛ حركة الردة، ص 71

مسيلمه فرمودند: «اگر اين شاخه را هم از من بخواهي، آن را به تو نمي‌دهم.»^۱ از اين روايت چنين معلوم مي‌شود كه مسيلمه، در آن ديدار از رسول خدا ﷺ درخواست كرده كه در نبوت با ايشان شريك باشد يا جانشين آن حضرت ﷺ شود. البته در روايت ديگري آمده كه: مسيلمه، به همراه ساير نمايندگان بني حنيفه، با رسول خدا ﷺ روبرو نشد و با ايشان ديدار نكرد؛ چرا كه موظف به نگاهباني از بار و توشه‌ي همراهانش شده بود و از اين رو به حضور رسول خدا ﷺ نرفت. زماني كه رسول خدا ﷺ به نمايندگان بني حنيفه پاداش مي‌دادند، آنان گفتند: يكي از همراهان خود را براي نگاهباني از بارهاي خود گذاشته‌ايم. رسول خدا ﷺ براي مسيلمه نيز پاداشي به اندازه‌ي پاداش ديگران تعيين كردند و فرمودند: «او (مسيلمه) بدترين شما نيست؛ چرا كه به نگاهباني بارها و اسباب شما پرداخته است.»^۲

اين فرموده‌ي رسول خدا ﷺ كه او بدترين شما نيست، بدين معنا نمي‌باشد كه او بهترين شما است؛ بلكه بر اين نكته تأكيد دارد كه همه‌ي شما بد هستيد و او نيز همانند شما بد است و با اين حال او بدترين شما نيست. گذشت روزگار نيز اين واقعيّت را روشن كرد كه بني حنيفه، مردمانی شرور و بدنهاد بودند كه مسيلمه، سرآمدشان در شرارت و بدی شد. روايت نخست، اين نكته را نشان مي‌دهد كه شخص مسيلمه، به خود مشكوك بوده و از اين جهت كه بر خود مي‌ترسيده، صورتش را پوشانده تا مبادا چهره‌اش، دروغش را برملا سازد و از درون پرتزويرش خبر دهد.

^۱ السيرة النبوية (576/2 و 577) از ابن هشام

^۲ مرجع سابق (577/2)؛ در صحيح بخاري، شماره‌ي 4373، به روايت ابن عباس ﷺ بدین نکته تصريح شده كه: مسيلمه‌ي كذاب در زمان رسول خدا ﷺ به مدينه رفت و گفت: اگر محمد بعد از خودش، كارها را به من واگذار كند، از او پيروي مي‌كنم. رسول خدا ﷺ به همراه ثابت بن قيس بن شماس ﷺ در حالي كه شاخه‌اي از درخت خرما به دست داشتند، به مسيلمه فرمودند: «اگر اين شاخه‌ي درخت را از من بخواهي، آن را به تو نخواهم نداد و تو هرگز نمي‌تواني از حكم خدا درباره‌ي خود، تجاوز كني...» نگاه كنيد به: صحيح بخاري، شماره‌ي 4373 و 4374. (مترجم)

بازگشت نمایندگان بنی حنیفه به یمامه:

پس از آن که نمایندگان بنی حنیفه به یمامه بازگشتند، مسیلمه ادعای پیغمبری کرد و مدعی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در امر نبوت با خود شریک کرده است؛ وی برای آن که ادعایش را درست بنمایاند، به این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرد که درباره‌اش فرمودند: «او، بدترین شما نیست.» مسیلمه، به هوای خود و هر طور که می‌خواست، حکم حلال و حرام می‌داد و برای قبیله‌اش سخنانی آهنگین می‌گفت و پیش‌گویی و ادعای پیغمبری می‌کرد. از جمله سخنانی که سر هم بافت و مدعی شد که آیه‌ی قرآن است، این که: «خداوند، بر زن باردار لطف و مرحمت کرده که از او و از میان شکم و زهدان، نوزادی بیرون می‌آورد که راه می‌رود.^۱ برخی از آنان می‌میرند و به زیر خاک می‌روند؛ برخی هم تا مهلت مشخصی می‌مانند و خداوند، از هر نهران و آشکاری با خبر است.»^۲ از دیگر اراجیفی که مسیلمه گفته است، این که: «ای قورباغه‌ای که از جفتی قورباغه شکل می‌گیری! آن‌چه تو برگزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمّت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می‌نوشد، از نوشیدن آب بازمی‌داری و نه آب را گل‌آلود می‌کنی.»^۳ مسیلمه، سعی می‌کرد تا برای شیوا نمودن کلامش، به سبک قرآن سخن بگوید و برای این منظور، سخنانی پیچیده و بی‌ربط می‌گفت. از جمله این که: «سبحان الله! آن‌گاه که هستی و زندگی بیاید، چگونه زندگی می‌کنید؟ و به سوی پادشاه آسمان بالا می‌روید. اگر زندگی اندک و ناچیز باشد، خدای دانایی که از راز سینه‌ها خبردار است، حتماً به آن رسیدگی می‌کند و البته بیشتر مردم در زندگانی، نابود می‌شوند!»^۴

ابن کثیر رحمه الله آورده است که: عمرو بن عاص رضی الله عنه پیش از آن که مسلمان شود، مسیلمه‌ی کذاب را دید. مسیلمه از عمرو رضی الله عنه پرسید: چه چیزی از قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله نازل

^۱ حركة الردة، ص 73

^۲ البدء و التاريخ از مقدسی (162/5)

^۳ تاریخ طبری (102/4)

^۴ حركة الردة، ص 271؛ خودتان، اندازه‌ی حماقت این دروغ‌گوی کودن را از سخنان بی‌ربطش بسنجید.

شده است؟ عمرو رضی الله عنه گفت: خداوند، سوره‌ی عصر را بر او فرو فرستاده است. مسیلمه گفت: بر من نیز همانند این سوره نازل شده است: یا وبر یا وبر، انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر^۱ عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که تو می‌دانی که من از دروغ‌گویی تو آگاهم.

ابن کثیر رحمه الله در توضیح این روایت می‌گوید: «مسیلمه، با این یاوه‌گویی قصد آن کرد که در برابر آیات قرآن، سخنانی بیاورد که به گمان خود با قرآن رقابت کند؛ اما سخنان مسخره‌اش را شخص بت‌پرستی هم خریدار نبود.»^۲

ابوبکر باقلانی رحمه الله می‌گوید: اراجیف مسیلمه و آنچه آن را قرآن خود می‌دانست، کم‌تر و بی‌ارزش‌تر از آن است که بخواهیم به نقد و بررسی آن مشغول شویم یا درباره‌اش بیندیشیم. نمونه‌هایی که ما در این کتاب آورده‌ایم به این قصد بود که خواننده‌ی گرامی به میزان سبک‌سری و حماقت مسیلمه پی ببرد و بداند که او چه قدر نادان و بی‌خرد بوده که چنین سخنانی می‌گفته است.^۳

نامه‌ی مسیلمه‌ی کذاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاسخ آن حضرت صلی الله علیه و آله:

در سال دهم هجری که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شدند، مسیلمه جرأت یافت و نامه‌ای به آن حضرت صلی الله علیه و آله نوشت که در آن، در مورد شراکتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله در نبوت گمانه‌زنی کرده بود. این نامه را عمرو بن جارود برایش نوشت و عباده بن حارث حنفی که به ابن‌نواحه مشهور بود، نامه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. متن نامه این چنین بود: از مسیلمه پیامبر

^۱ این سوره از قرآن مسیلمه به تعویذهای امروزی تعویذنویسان شباهت بیشتری دارد تا گفتاری که بتوان ذره‌ای از عقل و عقلائییت در آن یافت! چراکه همچون بسیاری از تعویذها، اندکی موزون است و

البته خیلی بی‌ربط! (مترجم)

^۲ تفسیر ابن کثیر (547/4)

^۳ إعجاز القرآن، ص 156

خدا به محمد پیامبر خدا، اما بعد؛ نیمی از زمین از آن ما است و نیم دیگر از قریش و البته قریشیان به حق خود راضی نمی شوند.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای در پاسخ مسیلمه‌ی کذاب نوشتند و آن را با ابی بن کعب رضی الله عنه فرستادند. متن نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم.. از محمد فرستاده‌ی خدا به مسیلمه‌ی کذاب؛ اما بعد، همانا زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگانش که بخواهد، می دهد و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است و درود و سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش بگیرد.»^۲

مسیلمه، نامه‌اش را به همراه دو نفر که یکی از آن‌ها ابن نواحه بود، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از دریافت نامه‌ی مسیلمه به پیک‌های مسیلمه فرمودند: «شما چه می گوید؟» آن‌ها گفتند: هر آن‌چه مسیلمه گفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خدا قسم که اگر رسم بر این نبود که پیک‌ها را نکشند، حتماً گردنتان را می زدم.»^۳

شهید شدن پیک رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط مسیلمه‌ی کذاب:

حییب بن زید انصاری که فرزند نسیبه بنت کعب (ام‌عمار) نیز بود، نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مسیلمه رسانید. هنگامی که حییب رضی الله عنه نامه را به مسیلمه داد، مسیلمه از او پرسید: آیا گواهی می دهی که محمد، فرستاده‌ی خدا است؟ حییب بن زید رضی الله عنه فرمود: آری. مسیلمه دوباره پرسید: آیا گواهی می دهی که من نیز پیامبر خدا هستم؟ حییب رضی الله عنه در پاسخ مسیلمه فرمود: «من، ناشنوا هستم؛ نمی فهمم چه می گویی.» این بگومگو چند بار ادامه یافت و هر بار که مسیلمه از پیامبری خود می پرسید، حییب رضی الله عنه خودش را به کبری می زد و مسیلمه، عضوی از بدن حییب رضی الله عنه را می برید. حییب رضی الله عنه در برابر مسیلمه آن قدر صبر و شکیبایی کرد و به او ایمان نیاورد که اعضایش را یکی یکی بریدند و در نهایت حییب بن

^۱ تاریخ طبری (386/3)

^۲ تاریخ طبری (387/3)

^۳ تاریخ طبری (386/3)

زید رضی الله عنه به شهادت رسید.^۱ اینک بنگرید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه به قراردادهای آن روز احترام می گذارند و به تعبیری پایبند معاهدات بین المللی بودند که نباید پیک ها را کشت. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستاده های دشمن را با وجودی که آشکارا کفر می ورزیدند، نکشتند و به قرارداد عدم کشتن پیک ها و رعایت حقوق دیپلمات ها پایبندی کردند. از دیگر سو به مسیلمه ی کذاب بنگرید که حقوق نمایندگان سیاسی را پایمال می کند و نماینده (پیک) رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بدترین شکل ممکن می کشد! حال میان اسلام و جاهلیت مقایسه کنید و ببینید که اسلام، چه قدر به حقوق انسانی بها می دهد و قراردادهای بین المللی را محترم می شمارد، همین طور به جاهلیت و کفر بنگرید که برای تقویت خود، هیچ ضابطه و قاعده ای نمی شناسد و از هیچ فسادی نیز حذر نمی کند!^۲

نقش رجال بن عنفوه ی حنفی در بالا گرفتن کار مسیلمه:

رجال بن عنفوه، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد و برخی از سوره های قرآن را حفظ کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به یمامه فرستادند تا آموزه های دینی را به مردم آموزش دهد و پیروان مسیلمه را از طریق آموزش دینی و روشن گری، از پیرامون مسیلمه پراکنده سازد. رجال، زمانی که به یمامه رسید، به جای انجام مأموریتش به دروغ، گواهی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیلمه را در پیامبری شریک خود کرده اند و این چنین، خطر و فتنه گری رجال، از خود مسیلمه بیش تر شد.^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیاتشان به فرجام بد رجال بن عنفوه اشاره کرده بودند. ابوهیره رضی الله عنه می گوید: به همراه عده ای که رجال بن عنفوه نیز از آنان بود، با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در میان شما مردی است که

^۱ أسد الغابة، شماره ی 1049

^۲ حركة الردة، ص 74؛ نمونه ی این فساد و افسارگسیختگی را اینک می توان در آمریکای جنایت کار یافت که به بهانه ی دموکراسی و با ادعای گسترش حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، از خون کودکان مظلوم هم نمی گذرد! (مترجم)

^۳ حركة الردة، ص 75

دندان‌ش در جهنم از احد نیز بزرگ‌تر است.» روزگار سپری شد و تمام آن عده که با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند، از دنیا رفتند و من ماندم و رجال؛ من همواره از این می‌ترسیدم که مبادا آن شخص جهنمی من باشم تا این‌که رجال با مسیلمه‌ی کذاب همراه شد و پیامبریش را پذیرفت. فتنه و خطر رجال، بسی بزرگ‌تر از فتنه‌ی مسیلمه بود.^۱

پایداری برخی از افراد قبیله‌ی بنی‌حنیفه بر اسلام:

اخباری که در مورد ارتداد مسیلمه‌ی کذاب و پیروان وی روایت شده، سرپوشی بر پایداری بسیاری از مسلمانان و برخی از افراد قبیله‌ی بنی‌حنیفه نهاده است و سبب شده تا بسیاری از تاریخ‌نگاران، کم‌تر از کسانی یاد کنند که در زمان بروز فتنه‌ی مسیلمه بر اسلام پایداری کردند و با لشکر اسلام برای رویارویی با مسیلمه همراه گشتند. بنده، روایات قابل اعتمادی در این زمینه دیده‌ام که از دید بسیاری پنهان مانده و ماندگاری بسیاری از بنی‌حنیفه و سایر مسلمانان را در زمان ظهور مسیلمه‌ی کذاب روشن می‌سازد.^۲

یکی از کسانی که در یمامه بر اسلام پایداری کرد، ثمامه بن اثال بود. وی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسارت مسلمانان درآمد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بخشیدند.^۳ ثمامه پس از آن مسلمان خوبی شد. وی از مشاهیر و سرآمدان بنی‌حنیفه بود. زمانی که بنی‌حنیفه از حرکت لشکر خالد رضی الله عنه به سوی خود باخبر شدند، پیرامون ثمامه گرد آمدند؛ چراکه او را بزرگ خود و صاحب‌نظر می‌دانستند و می‌دیدند که با مسیلمه مخالفت می‌کند. ثمامه رضی الله عنه پیروان مسیلمه را نصیحت کرد و فرمود: «وای بر شما ای بنی‌حنیفه، از من حرف‌شنوی داشته باشید تا هدایت شوید و از من پیروی کنید تا راه راست را بیابید. بدانید که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستاده‌ی خدا است و در نبوتش هیچ شک و تردیدی نیست. آگاه باشید که مسیلمه،

^۱ تاریخ طبری (4/106)

^۲ نگاه کنید به: الثابتون علی الإسلام، ص 51

^۳ داستان مسلمان شدن ثمامه رضی الله عنه در صحیح بخاری، حدیث شماره‌ی 4372 به تفصیل آمده است.

دروغ‌گویی بیش نیست؛ به سخنانش فریفته نشوید و دروغش را نپذیرید. شما، قرآنی را که محمد ﷺ از سوی پروردگارش آورده، شنیده‌اید که می‌گوید: ﴿حَمَّ ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۲﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلَوِّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾﴾^۱

این کلام، کجا و سخنان مسیلمه کجا؟! پس در کارت‌ان بنگرید و این دین را از دست ندهید. بدانید که من، امشب نزد خالد بن ولید ﷺ می‌روم تا از او برای خود و مال و همسر و فرزندم، امان بگیرم...» کسانی که دعوتش را پذیرفتند، گفتند: «ای ابو عامر! بدان که ما هم با تو هستیم.» ثمامه در تاریکی شب به همراه عده‌ای از بنی حنیفه به نزد خالد بن ولید ﷺ رفت و امان خواست. خالد بن ولید ﷺ نیز پذیرفت و به آنان اطمینان داد که کاری با آنها ندارد.^۲ در روایت کلاعی آمده است که ثمامه در بخشی از سخنانش به بنی حنیفه چنین گفت: «هیچ پیامبری هم‌زمان با محمد ﷺ مبعوث نشده و پس از او نیز برانگیخته نخواهد شد.» و سپس بخشی از قرآن مسیلمه را برایشان خواند تا به میزان حماقت و سبک‌سری مسیلمه پی ببرند.^۳ در نکوهش مسیلمه، شعری روایت شده که به ثمامه منسوب می‌باشد:

^۱ غافر، آیه‌ی ۱-۳: «حا، میم (از حروف مقطعه می‌باشد). فروف‌رستان این کتاب از سوی خدای غالب و دانا انجام می‌شود؛ خدایی که بخشنده، توبه‌پذیر، دارای عذاب سخت و صاحب انعام و احسان است؛ هیچ معبودی جز او نیست. بازگشت به سوی او است.»

^۲ الثابتون علی الإسلام، ص 52

^۳ حروب الردة، کلاعی، ص 117

فإنك في الأمر لم تشرك	مسيلمه ارجع و لا تمحك
فكان هواك هوى الأنوك ^۱	كذبت على الله في وحيه
و إن يأتهم خالد تترك	و منّاك قومك أن يمنعوك
ولا لك في الأرض من مسلک ^۲	فما لك من مصعد في السماء

یعنی: «ای مسيلمه! از ادعايت برگرد و سرسختی نکن که تو در نبوت، شریک پیامبر راستین نیستی. تو بر خدا دروغ بستى و مدعى شدی که بر تو وحی می شود و بدان که این کار تو، سرگشتگی و گمراهی ابلهانه‌ای است. پیروانت به تو وعده دادند که از تو حمایت کنند؛ اما اگر خالد برسد و بر آنان شیخون بزند، تنها می‌مانی و دیگر راه گریزی نداری که به آسمان فرار کنی یا راهی به درون زمین بیابی و بگریزی».

در روایتی به این تصریح شده که ثمامه بن اثال در جنگ با مرتدهای بحرین به همراه مسلمانان بنی سحیم و برخی دیگر از بنی حنیفه به علاء حصرمی رضی الله عنه پیوست و به گونه‌ای جنگید که مایه‌ی دردسر مرتدها شد و شدت و سختی زیادی از خود در برابر مرتدها نشان داد.^۳

معمر بن کلاب رمانی از دیگر کسانی بود که در یمامه بر اسلام پایداری کرد و مسيلمه‌ی کذاب و پیروانش را از ارتداد برحذر داشت. وی، در جنگ یمامه به لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه پیوست. برخی از بزرگان و سرآمدان یمامه، ایمان و اسلام خود را مخفی داشتند که از آن جمله می‌توان به ابن عمرو و یشکری اشاره کرد که از دوستان رجال بن عنفوه بود. وی، شعری سرود که در یمامه بر سر زبان‌ها افتاد:

إن دینی دین النبی و فی القو م رجال علی الهدی أمثالی

^۱ کلاعی در حروب الردة، ص 117

^۲ الثابتون علی الإسلام، ص 53

^۳ البداية و النهاية (361/6)

أهلك القوم محكم بن طفيل
و رجال ليسوا لنا برجال
إن تكن ميتتسى على فطرة
الله حنيفاً فإنسى لا أبالي

یعنی: «همانا دین من، دین پیامبر خدا است و در قبیله‌ام کسان دیگری نیز همانند من بر راه هدایت هستند. محکم بن طفیل^۱ و عده‌ای از نامردان، این قوم را به نابودی کشانده‌اند. من از این پروایی ندارم که بر فطرت خدایی و نهاد و سرشت پاک توحیدی بمیرم». خبر مسلمانی ابن عمرو و سروده‌اش به مسیلمه و محکم و برخی دیگر از سران یمامه رسید. آنان قصد آن کردند که ابن عمرو را دستگیر کنند؛ اما پیش از آن که موفق به دستگیری او شوند، ابن عمرو گریخت و خود را به لشکر خالد^۲ رسانید و خالد^۳ را از اوضاع و احوال یمامه و نقاط ضعف دشمن باخبر کرد.^۲ عامر بن مسلمه و بستگانش از دیگر کسانی بودند که در یمامه بر اسلام پایداری کردند.^۳

ابوبکر صدیق^۴ مسلمانان ثابت‌قدم یمامه را گرامی داشت؛ چنان‌چه مطرف بن نعمان بن مسلمه را که برادرزاده‌ی عامر بن مسلمه و ثمامه بن اثال بود، والی یمامه تعیین فرمود.^۴

حرکت خالد بن ولید^۵ و لشکرش به سوی یمامه

ابوبکر صدیق^۶ به خالد^۷ دستور داد تا پس از ختم غایله‌ی اسد و غطفان و مالک بن نویره، رو به یمامه نهد و در این باره تأکید بسیاری فرمود. شریک فزاری^۸ می‌گوید: من، در جنگ بزاخه شرکت داشتم. به نزد ابوبکر صدیق^۹ رفتم؛ ابوبکر به من فرمان داد تا به نزد خالد^{۱۰} بروم و با من نامه‌ای برای خالد^{۱۱} فرستاد. نامه از این قرار بود: «اما بعد، در نامه‌ای که با پیکت فرستاده بودی، برایم از این نوشته بودی که خداوند، تو را بر اهل بزاخه

^۱ محکم بن طفیل، یکی از سران لشکر مسیلمه بود. (مترجم)

^۲ حروب الردة از کلاعی، ص 104-106

^۳ الثابتون علی الإسلام، ص 57

^۴ مرجع سابق، ص 58

^۵ شریک فزاری، صحابی رسول خدا^{۱۲} و پیک جنگی ابوبکر و خالد رضی الله عنهما بود.

پیروز کرده است. همین طور از آن چه با اسد و غطفان کرده‌ای، نوشته و گفته بودی که آهنگ یمامه داری؛ فرمان من نیز به تو همین است که به سوی یمامه بروی. پس از خدای یکتا و بی شریک بترس و با مسلمانانی که همراه تو هستند، به نرمی و مهربانی برخورد کن و برایشان همانند پدر باش. ای خالد! ملاحظه‌ی بنی مغیره را بکن که من، درباره‌ی تو با کسانی مخالفت کرده‌ام که پیش از این، هرگز با ایشان مخالفت نورزیده‌ام؛ پس هنگامی که به خواست خدا با بنی حنیفه روبرو شدی، کاملاً محتاط باش که با کسانی رویارو شده‌ای که متفاوت از گذشته هستند؛ زیرا همه‌ی آن‌ها بر ضد تو هستند و از امتیاز وسعت سرزمین نیز برخوردارند. زمانی که به یمامه رسیدی، خودت عهده‌دار کارها باش و در راست و چپ لشکرت نیز دو امیر قرار بده و یک نفر را هم به فرماندهی سواران تعیین کن و از نظرات و پیشنهادهای بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - مهاجرین و انصار - که با تو هستند، استفاده کن و حرمت مقام و منزلتشان را پاس بدار. زمانی که با دشمن روبرو شدی، صف‌بندی لشکرت را در برابرشان، با توجه به چگونگی صف‌بندی آنان قرار بده؛ کمان‌داران در برابر کمان‌داران، نیزه‌داران در برابر نیزه‌داران و شمشیرزنان در مقابل شمشیرداران و بر اسیرانشان حکم شمشیر جاری کن^۱ و آنان را به قتل و کشتار بترسان و با آتش بسوزان. به هوش باش که از دستوراتم نافرمانی نکنی. سلام و رحمت خدا بر تو باد.^۲

زمانی که نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه رسید، خالد رضی الله عنه پس از خواندن نامه فرمود:

«با جان و دل اطاعت می‌کنم.»^۳

خالد رضی الله عنه به همراه مسلمانان، عازم جنگ با مرتده‌های یمامه شد. ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه سرکرده‌ی آن دسته از انصار رضی الله عنه بود که در این لشکر حضور داشتند. خالد رضی الله عنه با مرتدها به گونه‌ای برخورد می‌کرد که مایه‌ی عبرت دیگران شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای پشتیبانی لشکر خالد رضی الله عنه، لشکر انبوه دیگری را نیز اعزام کرد تا مبادا لشکر خالد رضی الله عنه توسط

^۱ حروب الردة از ابوخلیل، ص 78

^۲ مجموعه الوثائق السياسية، ص 348 و 349؛ حروب الردة از ابوخلیل، ص 79

^۳ حروب الردة از ابوخلیل، ص 79

مرتد‌ها از پشت سر غافل گیر شود. خالد[ؓ] در راه یمامه با برخی از طوایف مرتد جنگید و آنان را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد. علاوه بر این خالد[ؓ] با دنباله‌ی لشکر سجاح نیز درگیر شد و آن را نابود کرد و سپس به راهش به سوی یمامه ادامه داد.^۱

زمانی که خبر نزدیک شدن خالد[ؓ] به مسیلمه‌ی کذاب رسید، در ناحیه‌ای از یمامه به نام عقرباء لشکرش را گرد آورد و اردو زد و از پیروانش خواست که برای جنگ با خالد[ؓ] به لشکرگاهش بپیوندند. مسیلمه، محکم بن طفیل و رجال بن عنفوه (شاهد دروغ گو) را بر دو طرف لشکرش گماشت. خالد و عکرمه و شرحبیل[ؓ] یک جا شدند. خالد[ؓ] شرحبیل بن حسنه[ؓ] را جلودار لشکر کرد و زید بن خطاب و ابوحنذیفه بن عتبه بن ربیعہ رضی الله عنهما را بر دو طرف لشکر گماشت.^۲

به اسارت در آمدن مجاعه بن مراده‌ی حنفی:

مجاعه، به همراه چهل یا شصت سوارکار برای خون‌خواهی و انتقام از طوایف بنی عامر و بنی تمیم بیرون شده بود که در راه بازگشت به قبیله‌اش، به اسارت مسلمانان در آمد. اسیران را به نزد خالد[ؓ] بردند. خالد[ؓ] عذرشان را نپذیرفت و دستور داد تا گردن همه‌ی آنها به جز مجاعه را بزنند. خالد[ؓ] از آن جهت مجاعه را نکشت که او، یکی از سران بنی حنیفه بود و به فنون جنگی آگاه. خالد[ؓ] پیش از کشتن اسیران پرسید: «ای بنی حنیفه، چه می‌گویید؟» آنها گفتند: «ما می‌گوییم که یک پیامبر از ما باشد و پیامبری هم از شما!» خالد[ؓ] پس از آن دستور داد تا آنها را بکشند.^۳ در روایتی آمده که خالد[ؓ] از آنان پرسید: «چه وقت از آمدن ما باخبر شدید؟» آنان گفتند: «ما از آمدن شما خبر نداشتیم؛ بلکه برای انتقام و خون‌خواهی از بنی عامر و تمیم که از طوایف اطراف ما هستند، بیرون شده بودیم.» خالد[ؓ] حرفشان را قبول نکرد و آنان را جاسوس‌های مسیلمه دانست و دستور داد

^۱ الصدیق أول الخلفاء، ص 105

^۲ حروب الردة از شوقی ابوخلیل، ص 80

^۳ البداية و النهاية (328/6)

تا همه‌ی آن‌ها را بکشند. آنان به خالد رضی الله عنه گفتند: «فردا درباره‌ی اهل یمامه هر تصمیم خوب و بدی که می‌خواهی بگیر؛ اما مجاعه را نگه‌دار و او را نکش.» خالد رضی الله عنه نیز پذیرفت و همه‌ی آن‌ها به جز مجاعه بن مرار را کشت.^۱

مجاعه بن مرار از سران بنی حنیفه بود و مورد احترام قبیله‌اش. خالد رضی الله عنه در هر جا که می‌ایستاد، دستور می‌داد تا مجاعه را به نزدش ببرند و با او صحبت می‌کرد و چیزی نیز با هم می‌خوردند. یک بار خالد رضی الله عنه به مجاعه گفت: «به من بگو دوست مسیلمه به شما چه می‌گوید و آیا چیزی از قرآنش را از بر داری؟» مجاعه گفت: بله و سپس برخی از سخنان چرند مسیلمه را خواند. خالد رضی الله عنه از جا برجست و دو دستش را به هم زد و گفت: «ای مسلمانان، گوش کنید که دشمن خدا چگونه به ستیز و رقابت با قرآن خدا برخاسته است!» وانگهی رو به مجاعه کرد و فرمود: «وای بر تو ای مجاعه، من تو را عاقل و خردمند می‌پنداشتم؛ اینک بین که خدای متعال در کتابش چه می‌فرماید؟» و سپس سوره‌ی اعلی را تلاوت کرد. مجاعه گفت: «شخصی از بحرین، کاتب مسیلمه بود؛ مسیلمه، او را به قدری به خود نزدیک کرده بود که هیچ کس دیگری آن قدر به او نزدیک نبود. کاتبش، پیش ما می‌آمد و می‌گفت: وای بر شما ای اهل یمامه، به خدا سوگند که پیشوایتان دروغ گو است و شما خود می‌بینید که من چه قدر به او نزدیک هستم و گمان نمی‌کنم که در سخنم درباره‌ی مسیلمه شک کنید. به خدا که او به شما دروغ می‌گوید و به ناحق از شما بیعت می‌گیرد.» خالد رضی الله عنه از مجاعه پرسید: «آن کاتب بحرینی چه شد؟» مجاعه گفت: «از دست مسیلمه فرار کرد. وی آن قدر از این سخنان درباره‌ی مسیلمه گفت که خبرش به مسیلمه رسید؛ لذا ترسید و گریخت.» خالد رضی الله عنه فرمود: «با این حال شما سخنانش را به حق می‌دانستید و او را تصدیق می‌کردید؟!» مجاعه پاسخ داد: «اگر ما بر حق نبودیم، فردا بیش از ده‌هزار شمشیرزن، با شما نمی‌جنگیدند...!» خالد رضی الله عنه گفت: «باشد، خدای متعال، ما را در برابر شما یاری می‌رساند و دینش را غالب می‌گرداند...»^۲ این واکنش خالد رضی الله عنه

^۱ تاریخ طبری (106/4)؛ الصدیق أول الخلفاء، ص 105

^۲ حروب الردة، ص 82

نشان‌دهنده‌ی عظمت ایمانش به خدای متعال و اعتماد و اطمینانش به نصرت و یاری الهی است. ایمان به خدا و امید و باور محکم به نصرت و یاری الهی، در شخصیت خالد، به‌سان گنجی بود که پختگی جنگی و کارآزمودگی جهادی را در درونش بارور می‌کرد. خالد[ؓ] با قلبی آکنده از ایمان در جنگ بزازه با دو شمشیر می‌جنگید و به خدای یکتا و بی‌شریک می‌بالید و همین، قدرت و توان دشمن را درهم می‌شکست و ترس و هیبت خالد[ؓ] را در دل دشمن می‌افکند. آری، ایمان و باور راسخ و قلبی به خدای متعال، راز پیروزی خالد[ؓ] و شکست دشمن بود.^۱

به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن:

خالد[ؓ] استراتژی جنگی خود را بر این مبنا قرار داد که پیش از برپایی معرکه و درگیری مستقیم با دشمن، جنگی روانی به راه اندازد تا روح و روان دشمن را از هم پاشد. وی بدین منظور به زیاد بن لبید که از دوستان محکم بن طفیل بود، گفت: اگر می‌توانی، سخنی به محکم بگو تا او را در هم شکنی و روحیه‌اش را ضعیف کنی. زیاد[ؓ] نامه‌ای برای محکم فرستاد و در آن، ابیات تهدیدآمیزی نوشت تا روحیه‌ی محکم و پیروان مسیلمه را ضعیف کند. خالد[ؓ] در جنگ روانی خود بر ضد دشمن از عمیر بن صالح یشکری که از پیش مسلمان شده و ایمانش را مخفی نگه‌داشته بود، استفاده کرد. عمیر، به دستور خالد[ؓ] به میان قبیله‌اش رفت و گفت: «خالد[ؓ]) برای جنگ با شما به همراه مهاجرین و انصار در راه است؛ من، کسانی دیدم که اگر شما در برابرشان شکیبایی کنید و خواسته باشید از این طریق آنان را شکست دهید، آن‌ها به وسیله‌ی نصرت و یاری الهی بر شما پیروز می‌شوند و اگر گمان می‌کنید با تعداد زیاد خواهید توانست آنان را شکست دهید، بدانید که آن‌ها مورد حمایت خدا هستند و شما را شکست خواهند داد. شما و آنان، یک‌جور و برابر نیستید؛ اسلام، پیروز می‌شود و شرک، شکست می‌خورد؛ پیشوای آنان، به حق پیامبر است و راهبر شما، دروغ‌گو است. آنان، به ایمان خود می‌بالند و شادمانند و شما، به تعداد خود

^۱ حركة الردة، ص 218 و 219

فریفته و مغرور هستید. اینک که هنوز شمشیرها از نیام در نیامده و تیرها، در تیردان است، از راهی که در پیش گرفته‌اید باز آید.^۱ خالد رضی الله عنه در جنگ روانی بر ضد دشمن از ثمامه بن اثال حنفی نیز کار گرفت. ثمامه به نزد قبیله‌اش (بنی حنیفه) رفت تا روح جنگیشان را در هم شکند و آنان را به تسلیم شدن در برابر اسلام فرا بخواند. ثمامه به بنی حنیفه فرمود: «بدانید که دو پیامبر، در یک زمان و با یک مأموریت برانگیخته نمی‌شوند. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و هیچ پیامبری هم‌زمان با ایشان یا پس از ایشان مبعوث نمی‌شود. ابوبکر رضی الله عنه لشکری را به فرماندهی شخصی به سوی شما اعزام کرده که آن شخص را به اسم خودش یا پدرش صدا نمی‌زنند؛ بلکه او را سیف الله (شمشیر خدا) می‌نامند. او، افراد زیادی با خود دارد؛ پس خودتان به فرجام کارتان بیندیشید و تصمیم درستی بگیرید.»^۲ خالد رضی الله عنه ضمن به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن، دشمن را ناتوان و ضعیف نمی‌پنداشت و کاملاً به‌هوش بود تا مبادا از سوی دشمن غافل‌گیر گردد. درباره‌ی خالد رضی الله عنه گفته شده که نمی‌خواهید و شب‌ها را در آمادگی کامل به سر می‌برد و همواره تحرکات و فعالیت‌های دشمن را زیر نظر داشت.^۳ خالد رضی الله عنه پیش از آن که با مسیلمه وارد جنگ شود، مکنف بن زید و برادرش حریث را جلوتر فرستاد تا اطلاعات لازم را از تحرکات دشمن به دست آورند. جنگ شدیدی در پیش بود و خالد رضی الله عنه باید اقدامات لازم را انجام می‌داد. پرچم‌دار لشکر در این جنگ، عبدالله بن حفص بن غانم بود و پس از او سالم (آزادشده‌ی ابوحدیفه) پرچم را به دست گرفت.^۴ می‌دانیم که در جنگ‌های آن روز، برافراشتگی پرچم، نشانه‌ی پایداری لشکر و ادامه‌ی جنگ بود و با افتادن پرچم هر یک از طرفین درگیر، معلوم می‌شد که آن طرف، شکست خورده است. خالد رضی الله عنه شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه را جلوتر فرستاد و سپس لشکر را پنج دسته کرد: جلو‌دار لشکر، خالد مخزومی بود؛ سمت راست لشکر، ابوحدیفه و در چپ لشکر،

^۱ الحرب النفسیة، از احمد نوفل، ص 144 و 145

^۲ الحرب النفسیة (145/2)

^۳ حركة الردة، ص 199

^۴ مرجع سابق، ص 200

شجاع قرار داشتند؛ زید بن خطاب نیز در مرکز لشکر جای گرفت و اسامه بن زید، بر سواره‌نظامان گماشته شد. در انتهای لشکر نیز برای زنان خیمه‌هایی برافراشتند.^۱

جنگ سرنوشت‌ساز:

زمانی که لشکر اسلام و لشکر مسیلمه، رویاروی هم قرار گرفتند، مسیلمه، به سپاهیان‌ش گفت: امروز، روز غیرت است؛ اگر امروز فرار کنید و شکست بخورید، زنانان را به اسیری می‌برند و کنیز خود می‌کنند و کارشان را می‌سازند؛ پس به خاطر آبرویتان بجنگید و از زنانان دفاع کنید.^۲

خالد^{رضی الله عنه} در ریگزاری که مشرف به یمامه بود، اردو زد. در آن روز پرچم مهاجرین به دست سالم^{رضی الله عنه} بود و پرچم انصار را ثابت بن قیس بن شماس^{رضی الله عنه} به دست داشت. دیگر گروه‌های عرب نیز زیر پرچم خود بودند. مجاعه بن مرار حنفی را در خیمه‌ای که ام‌تمیم (همسر خالد) بود، بسته بودند. مسلمانان و کفار با هم درگیر شدند و جنگ شدیدی در گرفت. اما اعراب گریختند و بنی حنیفه به خیمه‌ی خالد^{رضی الله عنه} راه یافتند و خواستند ام‌تمیم را بکشند؛ اما مجاعه، آنان را از کشتن ام‌تمیم بازداشت و گفت: «من، او را پناه داده‌ام که او بانوی آزاده‌ی خوبی است.» در همین دور از جنگ، رجال بن عنفوه توسط زید بن خطاب^{رضی الله عنه} کشته شد. مسلمانان، یکدیگر را فرامی‌خواندند و فریاد می‌زدند: ای خالد! ما را نجات بده. ثابت بن قیس^{رضی الله عنه} بانگ برآورد: «ای مسلمانان! چه کار بدی کردید که گریختید». جمع زیادی از مهاجرین و انصار گردآمدند. براء بن معرور معمولاً با دیدن صحنه‌ی جنگ، ابتدا دچار رعشه و لرز می‌شد که پس از ادراک کردن، لرزش تمام می‌شد و همانند شیر هژبر در میدان جنگ می‌خروشید. صحابه^{رضی الله عنهم} یکدیگر را به صبر و مقاومت فرامی‌خواندند و می‌گفتند: «ای اصحاب سوره‌ی بقره! افسون و جادوگری، امروز باطل شد.» ثابت بن قیس^{رضی الله عنه} که پرچم انصار را به دست داشت، پایش را از دست داد و در همان

^۱ مرجع سابق، ص 200

^۲ البداية و النهاية (328/6)

حال که پایش قطع شده بود، جنگید تا به شهادت رسید. مهاجرین به سالم (آزاد کرده‌ی ابوحنیفه) که پرچم‌دارشان بود، گفتند: «نکند از کار خودت بر ما هراس داری و می‌ترسی که از سوی تو شکست بخوریم؟» سالم رضی الله عنه فرمود: «در آن صورت حافظ قرآن بدی خواهم بود.» زید بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! پشت، قوی دارید و همت، بلند کنید و با خشم و قدرت به پیش روید و به میان دشمن بزنید.» و سپس فرمود: «به خدا سوگند که صحبت نمی‌کنم تا این که خدای متعال، دشمن را شکست دهد یا شهید شوم و در پیش‌گاه خدا عرض کنم که من، در راه تو کشته شدم.» ثابت رضی الله عنه در آن روز به شهادت رسید. ابوحنیفه رضی الله عنه نیز فرمود: «ای اهل قرآن! قرآن را به کردار نیکتان بیارایید» و سپس به میان دشمن زد تا این که شهید شد. خالد رضی الله عنه به میان دشمن زد تا بلکه مسیلمه را گیر آورد و کارش را تمام کند. خالد رضی الله عنه هم‌اورد و مبارز طلبید و هر کس را که به او نزدیک شد، کشت. خالد رضی الله عنه به مسیلمه پیشنهاد داد تا تسلیم شود و مسیلمه هر بار که می‌خواست جواب خالد رضی الله عنه را بدهد، شیطانش، او را از پذیرش پیشنهاد خالد رضی الله عنه بازمی‌داشت و رویش را برمی‌گرداند. خالد رضی الله عنه برای آن که بفهمد لشکر اسلام از کدامین سو شکست می‌خورد، دستور داد تا مهاجرین و انصار و هر یک از گروه‌ها جدا شوند و بدین ترتیب دریابد که نقطه‌ی ضعف لشکر کجاست؟ پس از آن صحابه مقاومت و بلکه جنگ بی‌نظیری کردند و به قدری در قلب دشمن پیش رفتند که دشمن ناگزیر به فرار شد و خداوند، فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان کرد. محکم بن طفیل بانگ برآورد که به باغ الموت پناه بیرید. عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما، خودش را به محکم بن طفیل رساند و تیری در گردنش زد و او را کشت. بنی‌حنیفه به باغ پناه بردند و در را بستند. صحابه رضی الله عنهم نیز آنان را از هر سو محاصره کردند.^۱

^۱ البداية و النهاية (329/6)

جلوه‌هایی از شجاعت و حماسه‌سازی مسلمانان در جنگ یمامه

1- براء بن مالک رضی الله عنه:

براء بن مالک رضی الله عنه گفت: «مرا از بالای دیوار در باغ بیفکنید.» مسلمانان، او را در سپری نهادند و با نیز بالا دادند تا این که موفق شد خود را از بالای دیوار به درون باغ بیندازد. او، کنار در شروع به جنگ کرد و در را باز نمود. مسلمانان، از دری که براء رضی الله عنه گشوده بود، وارد باغ شدند و درهای دیگر را نیز باز کرده و مرتدها را به محاصره درآوردند و این بود که مرتدها دانستند کارشان تمام است و حق، بر باطلشان پیروز شده است.¹

2- کشته شدن مسیلمه‌ی کذاب توسط وحشی بن حرب رضی الله عنه:

مسلمانان، خود را به نزدیکی مسیلمه رساندند. مسیلمه، کنار دیواری ایستاده و دهانش کف کرده بود و از شدت ناراحتی به حال خود نبود. هرگاه شیطان مسیلمه به نزدش می‌رفت، از دهان مسیلمه کف بیرون می‌شد. وحشی بن حرب آزاد کرده‌ی جبیر بن مطعم و قاتل حمزه، خود را به مسیلمه رسانید و او را با نیزه‌اش زد که از سوی دیگر بدنش درآمد. سماک بن خرشه (ابودجانه) ضربه‌ی شمشیری به مسیلمه زد و او را به زمین افکند. زنی از درون کاخ جیغ کشید و گفت: «ای وای، غلامی سیاه، امیر سفیدچهره را کشت!» مجموع کسانی که در باغ و بیرون باغ کشته شدند، حدود بیست یا بیست و یک هزار جنگجو بود. از مسلمانان نیز پانصد یا ششصد نفر شهید شدند که برخی از بزرگان صحابه نیز در میانشان بودند. خالد رضی الله عنه مجاعه را که در زنجیر بود، با خود به میان کشته‌ها برد تا مسیلمه را به او نشان بدهد. هنگامی که گذرشان بر جسد رجال بن عنفوه افتاد، خالد رضی الله عنه پرسید: «همین، پیامبر شما است؟» مجاعه پاسخ داد: «نه، این، جسد رجال بن عنفوه است و به خدا سوگند که مجاعه از مسیلمه بهتر بود.» سپس گذرشان بر جسد فردی افتاد که بینی فرورفته و چهره‌ی زردی داشت. مجاعه گفت: «مسیلمه، همین است.» خالد رضی الله عنه فرمود: «خاک بر

¹ حروب الردة، ص 92 از شوقی ابوخلیل

سرتان که از چنین فردی پیروی کردید.» خالد رضی الله عنه پس از آن لشکریان را به اطراف دژها فرستاد تا اموال و اسیرانی بگیرند.^۱

3- عبدالرحمن بن عبدالله بلوی اوسی:

ابوعقیل عبدالرحمن بن عبدالله، از نخستین کسانی بود که در جنگ یمامه زخمی شد. تیری به سینه‌اش اصابت کرد و او را زخمی نمود. ابوعقیل رضی الله عنه تیر را بیرون کشید و پس از آن، نیم‌تنه‌ی چپش فلج شد. ابوعقیل رضی الله عنه خودش را به لشکرگاه مسلمانان رسانید و در همین گیر و دار، صدای معن بن عدی رضی الله عنه را شنید که فریاد می‌زد: «ای انصار! از خدا بترسید و دوباره و با یاد خدا بر دشمن بتازید.» عبدالرحمن انصاری رضی الله عنه با شنیدن صدای معن بن عدی رضی الله عنه رو به میدان نهاد. برخی از مسلمانان به او گفتند: «ای ابوعقیل! دیگر بر تو لازم نیست که بجنگی.» ابوعقیل انصاری رضی الله عنه فرمود: «مگر نشنیدید که مرا صدا زدند.» به او گفته شد: «تو را که صدا نکردند؛ بلکه انصار را صدا زدند.» ابوعقیل رضی الله عنه پاسخ داد: «من، انصاری هستم و این ندا را به خزیدن هم که شده، لیبیک می‌گویم.» وی، شمشیری به دست راست گرفت و فریاد برآورد: «ای انصار! مانند جنگ حنین دوباره به میدان بازگردید.» پیامد سلحشوری ابوعقیل رضی الله عنه و امثالش، این شد که مسلمانان دوباره جمع شوند و با روحیه‌ی ایمانی و معنوی قوی و بالایی به قصد پیروزی یا شهادت به میدان نبرد بازگردند و بتوانند دشمن را ناگزیر به عقب‌نشینی و فرار کنند. در این یورش، دست ابوعقیل رضی الله عنه از شانه قطع شد. ابن عمر رضی الله عنهما، خودش را در واپسین لحظات حیات ابوعقیل رضی الله عنه به او رسانید و صدایش زد؛ ابوعقیل رضی الله عنه که رمق چندانی نداشت، با زبانی سنگین پاسخ ابن عمر را داد. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای ابوعقیل! مژده که دشمن خدا کشته شد.» ابوعقیل رضی الله عنه انگشتش را به نشان شکر و سپاس از خدا به آسمان بلند کرد و جان به جان‌آفرین سپرد.

^۱ البداية و النهاية (330/6)

ابن عمر رضی الله عنهما درباره اش فرموده است: «او که همواره آرزو داشت در راه خدا شهید شود، از بهترین یاران رسول خدا ﷺ بود.»^۱

4- نسبیه بنت کعب انصاری رضی الله عنها:

نسبیه رضی الله عنها با لشکر خالد^۲ به سوی یمامه حرکت کرد و قسم خورد که تا دجال بنی حنیفه را نکشد، سلاحش را به زمین نگذارد. او، به فضل الهی از سوگندش موفق بیرون آمد و پس از کشته شدن مسیلمه ی کذاب در حالی به مدینه بازگشت که دوازده جراحت شمشیر و نیزه برداشته بود. جراحاتی که هر یک از آنها، نشان افتخاری است برای این بانوی مبارز و جهادگر تا برای همیشه، الگوی زنان مسلمان در دفاع از دین و عقیده ی اسلامی باشد. آری، این بزرگ بانوی مسلمان، به همگان آموخت و ثابت کرد که در دفاع از شرف دین و عقیده، باید قوی بود و به قدری رنج و اذیت کشید که از عهده ی زنان نازپرورده و بی حال ساخته نیست.^۲ خالد بن ولید^۳ پس از این جنگ، به نسبیه رضی الله عنها رسیدگی می کرد. نسبیه بنت کعب رضی الله عنها می گوید: «زمانی که جنگ پایان یافت و به خانه ام بازگشتم، خالد^۴ برایم طبیعی آورد که مرا مداوا کند. خالد^۵ به خوبی به من رسیدگی می کرد و حق شناس ما بود. او سفارش رسول خدا ﷺ را درباره ی ما رعایت می کرد.»^۳

برخی از شهدای جنگ یمامه

1- ثابت بن قیس شماس^۶:

کنیه اش، ابومحمد بود و به او خطیب انصار و بلکه خطیب پیامبر^۷ می گفتند. رسول خدا ﷺ به او مژده دادند که در راه خدا شهید می شود و همین طور نیز شد و بعدها در

^۱ حروب الردة، ص 93 و 94 به نقل از الإکتفاء (13/2)

^۲ حركة الردة، ص 309

^۳ الأنصار فی العصر الراشدی، ص 190

جنگ یمامه در حالی که پرچم دار انصار بود، به شهادت رسید. یکی از مسلمانان، پس از شهادت ثابت رضی الله عنه او را در خواب دید که می گفت: «دیروز که من، کشته شدم، گذر مسلمانی بر من افتاد و زره گران بها و ارزنده‌ی مرا برداشت؛ خیمه‌اش در انتهای لشکرگاه است و کنار خیمه‌اش اسبی را بسته و زره را در دیگی سنگی گذاشته و زین اسب را روی آن نهاده است. پیش خالد رضی الله عنه برو و به او بگو کسی را بفرستد و زره مرا پس بگیرد. زمانی که به مدینه رفتید، پیش خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و بگو که این مقدار قرض دارم و این مقدار هم از خودم مال و دارایی گذاشته‌ام تا قرضم را ادا کند؛ فلان برده‌ی من نیز آزاد است. به هوش باش که این خواب را الکی و بیهوده نپنداری.» مرد مسلمانی که این خواب را دیده بود، پیش خالد رضی الله عنه رفت؛ خالد رضی الله عنه نیز کسی را فرستاد تا زره ثابت رضی الله عنه را پس بگیرد و همان طور که ثابت رضی الله عنه در خواب گفته بود، زرهش را یافتند. زمانی که این خواب را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعریف کردند، ابوبکر رضی الله عنه وصیت ثابت رضی الله عنه را اجرا کرد. ما، کسی جز ثابت رضی الله عنه را نمی شناسیم که بدین شکل وصیتش را انجام داده باشند.^۱

2- زید بن خطاب رضی الله عنه :

زید، برادر بزرگ عمر فاروق رضی الله عنه بود. او، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و در جنگ بدر و دیگر غزوه‌ها حضور یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان زید و معن بن عدی انصاری رضی الله عنهما پیمان برادری برقرار کردند. زید و معن رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. پرچم مهاجرین در جنگ یمامه به دست زید بن خطاب رضی الله عنه بود و به قدری جنگید که به شهادت رسید و پس از او سالم رضی الله عنه پرچم دار مهاجرین شد. رجال بن عنفوه را زید بن خطاب رضی الله عنه به هلاکت رساند. می دانیم که رجال، قبلاً مسلمان شده و سوره‌ی بقره را یاد گرفته بود؛ اما زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به یمامه فرستادند، مرتد شد و به مسیلمه گروید و به دروغ گواهی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیلمه را در نبوت، با خود شریک کرده‌اند و این چنین، مایه‌ی فتنه شد. خدای متعال به زید رضی الله عنه توفیق داد تا این دروغ گوی مرتد را به

^۱ البداية و النهایة (339/6)

هلاکت برساند. زید رضی الله عنه پس از کشتن رجال، به دست شخصی به نام ابومریم حنفی به شهادت رسید. گفته شده که ابومریم، مسلمان شد و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه به ایشان گفت: «خدای متعال، برادرت زید رضی الله عنه را به دست من گرامی داشت (که او را کشتم و به مقام شهادت نایل شد) و مرا به دست زید رضی الله عنه خوار و زبون نکرد (که اگر در حالت کفر کشته می شدم، جهنمی بودم).» ابوعمر بن عبدالبر رحمه الله می گوید: زید رضی الله عنه توسط سلمه بن صبیح بن عمر به شهادت رسیده است. گفته ی ابن عبدالبر با روایت نخست تعارضی ندارد؛ چراکه سلمه بن صبیح نیز ابومریم نامیده می شده است. زمانی که خبر شهادت زید رضی الله عنه به برادرش عمر رضی الله عنه رسید، عمر فرمود: «برادرم، در دو نیکی از من پیش افتاد؛ پیش از من مسلمان شد و پیش از من نیز به شهادت رسید.» زمانی که متمم بن نویره در رثای برادرش شعر می سرود، عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: «اگر من هم می توانستم خوب شعر بگویم، همانند تو برای برادرم مرثیه می سرودم.» متمم گفت: «اگر برادر من نیز بر همان حال می رفت که برادر تو رفت، این قدر ناراحت نبودم.» عمر رضی الله عنه به متمم گفت: «تا حالا کسی همانند تو به من تسلیت نگفته بود.» عمر رضی الله عنه همواره می گفت: «هر نسیمی که می وزد، مرا به یاد زید رضی الله عنه می اندازد.»^۱

۳- معن بن عدی بلوی رضی الله عنه :

او، برادر عاصم بن عدی بود و در پیمان عقبه حضور داشت و در جنگ های بدر، احد، خندق و ... شرکت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و زید بن خطاب رضی الله عنه پیمان برادری بست. معن و زید رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، معن بن عدی رضی الله عنه حالت متمایزی داشت؛ وی، آن هنگام که مردم بر وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گریستند، گفته ی شگفت انگیزی بر زبان آورد. مردم می گفتند: «به خدا سوگند که ما دوست داشتیم پیش مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله شویم و از این می ترسیدیم که پس از ایشان در فتنه بیفتیم.» اما معن رضی الله عنه می گفت: «به خدا سوگند که من هرگز دوست نداشتم که پیش

^۱ البدایة و النهایة (340/6)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرم تا ایشان را آن گونه که در حیاتشان تصدیق کردم، پس از وفاتشان نیز تصدیق کنم!»^۱

4- عبدالله بن سهیل بن عمرو رضی الله عنه :

وی، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و البته به خاطر ممنوعیت از سوی کفار قریش موفق نشد به مدینه هجرت کند تا این که در جنگ بدر به همراه کفار از مکه بیرون شد و همین که لشکر مسلمانان و لشکر قریش رویاروی هم قرار گرفتند، از میان کفار گریخت و به مسلمانان پیوست و همراه آنان بر ضد مشرکان شمشیر زد. عبدالله بن سهیل رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به حج رفت، با سهیل ملاقات کرد تا کشته شدن پسرش را به او تسلیت بگوید. سهیل رضی الله عنه گفت: «من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که: (إِنَّ الشَّهِيدَ لِيُشْفَعُ لِسَبْعِينَ مِنْ أَهْلِهِ) یعنی: «شهید، برای هفتاد نفر از خانواده (و بستگانش) شفاعت می‌کند»^۲ و من، امیدوارم که عبدالله رضی الله عنه شفاعتش را از من آغاز کند.^۳ خود سهیل بن عمرو رضی الله عنه نیز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نقش زیادی در ماندگاری اهل مکه بر اسلام داشت. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمانده بود که اهل مکه نیز از دین برگردند. سهیل بن عمرو رضی الله عنه برای ارشاد و راهنمایی اهل مکه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و یادآوری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام، هم‌چنان، قوی و استوار است و هر کس که بخواهد بر سر اسلام با ما درگیر شود، گردنش را می‌زنیم.» مردم، با شنیدن سخنان سهیل بن عمرو رضی الله عنه از دین برنگشتند و بر اسلام پایداری کردند. خوب بدانیم که سهیل رضی الله عنه در جنگ بدر در صف مشرکان قرار

^۱ البداية و النهاية (343/6 و 344)

^۲ سنن أبي داود، كتاب الجهاد، باب الشهيد يشفع، 2522

^۳ تاریخ ذهبی، الخلفاء الراشدون، ص 61

داشت و به اسارت مسلمانان درآمد؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه پیشنهاد داد تا گردنش را بزنند. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را نکشید که شاید در مقام (خدمت به اسلام) قرار بگیرد.»^۱

5- ابودجانه سماک بن خرشه رضی الله عنه :

ابودجانه در جنگ بدر عمامه‌ی قرمزی بر سر داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و عتبه بن غزوان، پیمان برادری بستند. ابودجانه رضی الله عنه در جنگ احد حضور یافت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد که تا سرحد مرگ بجنگد. در جنگ یمامه شرکت نمود و به شهادت رسید. زید بن اسلم رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای به عیادت ابودجانه رضی الله عنه رفتند که مریض بود و چهره‌اش نیز از شادمانی می‌درخشید. از او پرسیدند: «چرا چهره‌ات می‌درخشد؟» فرمود: «به دو تا از اعمالم بیش از بقیه دل بسته‌ام (که امیدوارم مایه‌ی نجاتم باشد): از سخن بیهوده پرهیز می‌کردم و دیگر، این که قلبم، همیشه نسبت به مسلمانان، پاک بود.»^۲ ابودجانه رضی الله عنه در جنگ یمامه از مسلمانانی بود که حماسه آفرید و خود را در باغ انداخت که به سبب آن پایش شکست؛ او با پای شکسته آن‌قدر جنگید که به شهادت رسید.^۳

6- عباد بن بشر رضی الله عنه :

عباد رضی الله عنه از صحابه‌ی فاضل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و چهل و پنج سال عمر کرد. او، همان کسی است که عصایش در شبی تاریک، همانند ماه نور گرفت و راهش را روشن کرد.^۴ عباد رضی الله عنه به دعوت مصعب بن عمیر رضی الله عنه مسلمان شد و در سریه‌ی کشتن کعب بن اشرف نیز حضور یافت.^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جمع‌آوری زکات مزینه و بنی‌سلیم، عباد رضی الله عنه را به کار

^۱ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، خلافة أبي بكر، ص 82

^۲ عهد الخلفاء الراشدين از ذهبی، ص 70

^۳ مرجع سابق، ص 71

^۴ نگاه کنید به: صحیح بخاری، مناقب الأنصار، شماره‌ی 3805

^۵ نگاه کنید به: بخاری، در المغازی، شماره‌ی 4037

گرفتند و در جنگ تبوک نیز او را در زمره‌ی محافظان خود قرار دادند. عباد رضی الله عنه در جنگ یمامه، نقش فعالی داشت و ضربات زیادی بر دشمن وارد کرد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچ کس بر سه نفر از انصار که همه‌ی آن‌ها از بنی عبدالاشهل هستند، برتری و فضیلتی ندارد: سعد بن معاذ، اسید بن حضیر و عباد بن بشر رضی الله عنه». ام‌المؤمنین علاوه بر این فرموده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانام مشغول خواندن نماز تهجد بودند که که صدای عباد بن بشر رضی الله عنه را شنیدند؛ فرمودند: «ای عایشه، آیا این صدای عباد است؟» گفتم: آری؛ فرمودند: «خداوندا، عباد را پیامرز.»^۱ عباد رضی الله عنه در جنگ یمامه به شهادت رسید. ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پس از جنگ بزاخه از عباد رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: «ای ابوسعید، شب در خواب دیدم که آسمان گشوده شد و مرا به کلی در خود گرفت؛ من این خواب را چنین تعبیر کردم که ان شاء الله شهید می‌شوم.» به او گفتم: به خدا قسم که خواب خوبی دیده‌ای.^۲ عباد رضی الله عنه در روز یمامه شجاعت و سلحشوری زیادی از خود نشان داد. وی، در آن روز بر فراز مکانی بلند رفت و بانگ بر آورد که: «من، عباد بن بشر هستم؛ ای انصار، ای انصار، به سوی من بیایید؛ زود باشید، پیش من بیایید.» همه، به سوی شتافتند... عباد رضی الله عنه غلاف شمشیرش را شکست و آن را به زمین انداخت و فرمود: «دنبال من بیایید تا یک‌دست به دشمن یورش ببریم.» انصار رضی الله عنه نیز همانند عباد رضی الله عنه غلاف شمشیرهایشان را شکستند و همراه عباد رضی الله عنه به بنی حنیفه حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند. بنی حنیفه ناگزیر شدند به باغ فرار کنند و درها را ببندند.^۳ مسلمانان، موفق شدند درهای باغ را باز کنند؛ عباد رضی الله عنه سپرش را کنار یکی از درها انداخت و با شمشیر وارد باغ شد و به قدری با مرتدها جنگید که به شهادت رسید. عباد رضی الله عنه در سن چهل و پنج سالگی شهید شد. وی به قدری جراحات برداشته بود که او را با علامت خاصی که در سرش بود، شناسایی کردند.^۴ جان‌فشانی

^۱ بخاری، شماره‌ی 2655

^۲ طبقات ابن سعد (2/234)

^۳ غزوات ابن حبیب (1/121)

^۴ الإکتفاء از کلاعی (3/53)

عباد^۱ در جنگ یمامه به اندازه‌ای بوده که او را در رشادت و شجاعت، زبان‌زد کرده است.^۱ عباد^۲ با آن همه شلحشوری و رشادتش که در روز یمامه در برابر بنی‌حنیفه از خود نشان داد، یاد و خاطره‌اش را برای بنی‌حنیفه طوری ماندگار کرد که بنی‌حنیفه با دیدن شخصی که زخم‌های کاری برداشته بود، می‌گفتند: این شخص مانند عباد بن بشر^۳ مجروح شده است!^۲

نقش انصار در سرکوب مرتد‌ها و به ویژه در جنگ یمامه، بی‌نظیر بوده است. آن‌ها به قدری در جنگ یمامه جان‌فشانی نمودند که مجاعه در حضور ابوبکر صدیق^۴ به جان‌باختگی و رشادت انصار بدین گونه اذعان کرد که: «ای جانشین رسول‌خدا، من، هیچ قومی ندیده‌ام که همانند انصار در برابر شمشیرها مقاومت کنند یا چون انصار بی‌پاک و صادقانه، به دشمنشان حمله‌ور شوند... من، همراه خالد^۵ به میان کشته‌ها رفتم تا کشته‌های بنی‌حنیفه را به او معرفی کنم؛ من، در آن هنگام به کشته‌های انصار می‌نگریستم که نقش زمین شده و افتاده بودند.» ابوبکر صدیق^۶ با شنیدن این سخن، به قدری گریست که ریشش خیس شد.^۳

7- طفیل بن عمرو دوسی^۷:

طفیل^۸ مردی نجیب و خردمند بود که در جنگ یمامه شهید شد. وی پیش از شهادتش خوابی دیده بود که آن را چنین تعریف کرده است: «در خواب دیدم که به همراه پسر عمر و بیرون شده‌ام؛ سرم تراشیده بود و از دهانم پرنده‌ای بیرون شد و زمین دهان باز کرد و مرا در خود فرو برد. خوابم را این گونه تعبیر کردم که سر تراشیده، نشانه‌ی این است که سرم را می‌برند؛ بیرون شدن پرنده از دهانم، خروج روحم از تن می‌باشد و قسمت آخر

^۱ الأَنْصَارُ فِي الْعَهْدِ الرَّاشِدِيِّ، ص 186

^۲ الإِكْتِفَاءُ (53/3)

^۳ مرجع سابق (65/3)

هم، نشانه‌ی این است که در زمین دفن می‌شوم.» همین طور نیز شد و در جنگ یمامه به شهادت رسید.^۱

در جنگ یمامه تعداد زیادی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم شهید شدند. مدینه گرچه باید از پیروزی مسلمانان شادمان می‌بود، اما غم از دست دادن جمع زیادی از مسلمانان، بر فضای شهر چیره شده بود؛ چرا که در جنگ یمامه هزار و دویست مسلمان که تعدادی از مهاجرین و انصار نیز در میانشان وجود داشتند، به شهادت رسیدند که البته بیش تر شهدای مهاجرین و انصار رضی الله عنهم، حافظان قرآن بودند. آری حدود چهل حافظ و قاری قرآن در جنگ یمامه شهید شدند و فضای مدینه آکنده از غم و اندوه شد و اشک این مصیبت، خنده‌های پیروزی را در خود فرو برد؛ بار اندوه، بر سینه‌ها سنگینی می‌کرد و دل‌ها گرفته بود...^۲

نیرنگ مجاعه در برقراری صلح:

پس از پیروزی مسلمانان در باغ، خالد رضی الله عنه سوارانی به اطراف فرستاد تا هر چه مال و زن و بچه بیابند، بگیرند. پس از گشت‌زنی و جمع‌آوری اسیران و اموال غنیمت، خالد رضی الله عنه قصد آن کرد که به قلعه‌ها و دژهای بنی‌حنیفه حمله کند. در دژها کودکان، زنان و مردان سال‌خورده و فرتوت پناه گرفته بودند. مجاعه به دروغ گفت: «ای خالد، قلعه‌ها پر از مردان جنگی است. بیا تا از طرف آنان با تو صلح کنم.» خالد رضی الله عنه که دید مسلمانان از این جنگ، سخت خسته و درمانده شده‌اند، مصلحت را در آن دید که پیشنهاد صلح را بپذیرد. خالد رضی الله عنه به مجاعه اجازه داد تا به درون دژ برود و با بنی‌حنیفه درباره‌ی صلح مشورت نماید. زمانی که مجاعه وارد دژ شد، به زنان دستور داد تا زره بپوشند و بر روی دیوارهای قلعه بایستند. خالد رضی الله عنه دید که بر فراز دیوارهای دژ، تعداد زیادی ایستاده‌اند. نیرنگ مجاعه گرفت و خالد رضی الله عنه پنداشت که آنان که بر روی دیوارهای دژ ایستاده‌اند، واقعاً مردان جنگی هستند. لذا خالد رضی الله عنه در پذیرش صلح مصمم شد و آنان را به اسلام فراخواند که پس از

^۱ عهد الخلفاء الراشدين از ذهبی، ص 62 و 63

^۲ الصديق أول الخلفاء، ص 117

خودداری‌هایی پذیرفتند و مسلمان شدند.^۱ خالد^{رضی الله عنه} تعدادی از اسیران (زنان و کودکان) را آزاد کرد و بقیه را به مدینه فرستاد. علی بن ابی طالب^{رضی الله عنه} از میان این‌ها، کنیزی خرید که پسرش محمد که به محمد بن حنفیه^{رضی الله عنه} مشهور است، از او زاده شد.^۲

جنگ یمامه در سال یازدهم هجری روی داده است. واقعی، این رخداد را در سال دوازدهم دانسته که با روایت نخست، قابل جمع است؛ بدین ترتیب که جنگ یمامه در اواخر سال یازدهم آغاز شد و پس از گذشت چند روز از سال دوازدهم پایان یافت.^۳

ازدواج خالد^{رضی الله عنه} با دختر مجاعه:

خالد^{رضی الله عنه} پس از آن که با آن‌ها صلح کرد، به مجاعه گفت: «دخترت را به همسری در آور» مجاعه گفت: بی خیال شو که تو، هم مرا و هم خودت را نزد ابوبکر^{رضی الله عنه} به دردمس می‌اندازی. اما خالد^{رضی الله عنه} پافشاری کرد و مجاعه نیز پذیرفت و دخترش را به همسری خالد^{رضی الله عنه} در آورد.^۴

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} سلمه بن وقش را نزد خالد^{رضی الله عنه} فرستاد و دستور داد تا آن دسته از اسیران بنی حنیفه را که بالغ شده‌اند، بکشد. اما خالد^{رضی الله عنه} که قبلاً با آنان صلح کرده بود، به پیمان صلح وفا کرد.^۵

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} منتظر بود تا پیک خالد^{رضی الله عنه} از یمامه برسد و از اوضاع و احوال آن‌جا گزارش دهد. روزی ابوبکر به همراه عده‌ای از مهاجرین و انصار^{رضی الله عنهم} به بیرون مدینه و مکانی به نام حره رفته بود که چشمش به پیک خالد^{رضی الله عنه} - ابوخیثمه‌ی نجاری^{رضی الله عنه} افتاد که به سوی مدینه می‌رفت. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرمود: «ای اباخیثمه، چه خبری با خودت داری؟»

^۱ باید دانست که یکی از شرایط صلح، این بود که بنی حنیفه مسلمان شوند. (مترجم)

^۲ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، خلافة ابي بكر، ص 115

^۳ مرجع سابق.

^۴ الصديق أول الخلفاء، ص 110

^۵ الكامل (38/2)

ابوخیشمه رضی الله عنه گفت: «خبر خوبی دارم ای خلیفه‌ی رسول خدا! خدای متعال، ما را در یمامه پیروز کرد. این، نامه‌ی خالد رضی الله عنه است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن خبر پیروزی، برای سپاس‌گزاری از خدای متعال سجده کرد و سپس از ابوخیشمه رضی الله عنه خواست تا ماجرا را کاملاً برایش شرح دهد. ابوخیشمه رضی الله عنه برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه از عمل کرد خالد رضی الله عنه و چگونگی آرایش نظامی لشکر گزارش داد و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! از طرف اعراب شکست می‌خوردیم و تا نقطه‌ی ضعف خود را برطرف نکردیم، هم‌چنان ضربه خورده، آسیب می‌دیدیم.»^۱

زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه باخبر شد، نامه‌ای بدین شرح برای خالد رضی الله عنه فرستاد که: «ای پسر مادر خالد! تو آسوده‌خاطری و در حالی که هنوز خون هزار و دویست شهید در کنار خیمه‌ات تازه است، با زنان هم‌بستر می‌شوی؟! مجاعه، تو را فریفت و در حالی که خدای متعال، شما را بر بنی‌حنیفه پیروز کرده بود، به نیرنگ مجاعه فریفته شدی و با بنی‌حنیفه صلح کردی.»^۲

پس از آن که خالد رضی الله عنه نامه‌ی تند و تیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دریافت کرد، نامه‌ای با ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به مدینه فرستاد تا با منطق و ارائه‌ی دلایل محکم از خود دفاع کند.^۳ خالد رضی الله عنه در دفاع از خود، چنین نوشت: «سوگند می‌خورم که با زنان تنها پس از آن ازدواج کردم که (از نتیجه‌ی جنگ و پیروزی مسلمانان) خاطر جمع و آسوده‌دل شدم... اگر شما ازدواج با دختر مجاعه را از جهتی دینی یا دنیوی نادرست می‌دانید، حاضریم برای خرسند کردن شما، دست از او بدارم. علاوه بر این بر مسلمانان به خوبی سوگواری کردم و غصه خوردم؛ به خدا سوگند که اگر غم و اندوه، زنده‌ای را حفظ می‌کرد یا مرده‌ای را بازمی‌گردانید، آن قدر غصه خوردم که زنده‌ها بمانند و مرده‌ها باز گردند. من، به قدری به قتال و کارزار پرداختم و درگیر چنان جنگ شدید و سختی شدم که به کلی از زندگی

^۱ حروب الردة، شوقی ابوخلیل، ص 97

^۲ حروب الردة، ص 97؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (14/2)

^۳ حركة الردة، از عتوم، ص 233

نامید شده، مرگ خود را قطعی می دانستم. اما بر این که مجاعه مرا فریفت، سرزنش نکن که من، از غیب خبر نداشتم؛ با این حال خدای متعال، برای مسلمانان خیر کرد و آنان را بر یمامه مسلط نمود. پایان نیک از آن پرهیزکاران است.»^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که نامه‌ی خالد رضی الله عنه را خواند، توجیه شد و عذرش را پذیرفت. برخی از قریشیان و از جمله ابوبرزه رضی الله عنه اسلمی رضی الله عنه نیز به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند تا در مورد عمل خالد رضی الله عنه با خلیفه صحبت کنند. ابوبرزه رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! خالد رضی الله عنه نه شخص ترسویی است و نه فرد خیانت کاری؛ او، در آرزوی شهادت جنگ سختی کرد و به قدری جنگید و در برابر دشمن مقاومت نمود که ظفر یافت و روشن شد که در انجام وظیفه اش کوتاهی نکرده است. او، به رضای خود و مصلحت مسلمانان، صلح کرد؛ زیرا زنانی را که بر فراز قلعه‌ها بودند، مردان جنگی پنداشت.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخنان ابوبرزه رضی الله عنه را تأیید کرد و فرمود: «این سخنان تو، بیش از نامه‌ی خود خالد رضی الله عنه قانع کننده است.»^۲

در نامه‌ی خالد رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکات زیر درخور توجه می باشد:

- 1- خالد رضی الله عنه پس از آن ازدواج کرد که کاملاً پیروز شد و اطمینان یافت که دیگر خطری متوجه مسلمانان نیست.
- 2- او با خانواده‌ای وصلت کرد که از سران و بزرگان قبیله بود.
- 3- خالد رضی الله عنه در ازدواج با دختر مجاعه، با هیچ مشکلی روبرو نشد و کوچکترین سختی و مشقتی نیز برداشت نکرد.
- 4- ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه، هیچ مانع شرعی یا دنیوی نداشت.
- 5- دست کشیدن از روزمرگی‌ها در غم و اندوه شهدا و کشته‌های مسلمانان، کار غیرمعقولی است که نه سبب ماندگاری زنده‌ها می شود و نه مرده‌ای را بازمی گرداند.

^۱ حروب الردة، از شوقی ابوخلیل، ص 98؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (15/2)

^۲ حروب الردة، ص 98

6- خالد رضی الله عنه هیچ کاری را بر جهاد در راه خدا مقدم نداشت و آن چنان در راه خدا جنگید که فاصله‌ای میان او و مرگ نبود.

7- گرچه پیشنهاد صلحی که مجاعه مطرح کرد، آمیخته به مکر و فریب بود، اما پذیرش آن از سوی خالد رضی الله عنه به خیر مسلمانان شد. مجاعه، قدرت نظامی قومش را آن چنان بزرگ وانمود کرد که با توجه به شرایط آن هنگام مسلمانان، مصلحت نیز همان بود که خالد رضی الله عنه پیشنهاد صلح را بپذیرد؛ چراکه از غیب و حقیقت امر خبر نداشت که افراد درون قلعه‌ها زنان و کودکان هستند و نه مردان جنگی. به هر حال، مسلمانان پیروز نبرد یمامه شدند و بر سرزمین بنی حنیفه تسلط کامل یافتند و بی آن که جنگ ادامه یابد و خون دیگری به زمین بریزد، بازماندگان بنی حنیفه مسلمان شدند. بنابراین ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه، امری کاملاً عادی و طبیعی بود و هیچ گونه ایرادی در این مورد بر خالد رضی الله عنه وارد نیست. این گفتار آقای عقاد که: خالد رضی الله عنه از غیرت و حمیت قومی و قبیله‌ای مجاعه، خوشش آمد و او را بر آن داشت تا با دخترش ازدواج کند و از طریق چنین پیوندی، رابطه‌ی دینی را تقویت نماید، درست نیست.^۱ چراکه خالد رضی الله عنه هیچ گونه پیوندی را بر روابط و ارزش‌های دینی مقدم نمی‌دانست و در تعامل با مردم، تنها مبانی دینی را مد نظر داشت و هیچ چیزی را با روابط دینی نمی‌آمیخت تا چه رسد به این که خواسته باشد رابطه‌ای را بر روابط دینی ترجیح دهد.^۲

گفتار آقای دکتر محمد حسین هیکل نیز درباره‌ی ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه، درست نیست و با آموزه‌های دینی مغایرت دارد. وی می‌گوید: «دختر مجاعه، (به عنوان خون‌بست) به پای فاتح بزرگ و پیروز (خالد رضی الله عنه) قربانی شد تا بلکه آن همه خونی که توسط خالد رضی الله عنه در یمامه ریخته شد، با این ازدواج به فراموشی سپرده شود و از یادها برود!»^۳

^۱ عبقریة خالد (عبقریات الإسلامیة) ص 922

^۲ نگاه کنید به: حركة الردة از عتوم، ص 235

^۳ الصدیق أبوبکر، ص 157

این نوشتار، چنان سیمایی از صحابی بزرگوار رسول خدا ﷺ یعنی خالد ﷺ، به تصویر می کشد که او را هم سان و در تراز قهرمانان اسطوره‌ای و جنگی یونان از قبیل آخیلیوس (Akhilleus) و هکتور (Hektor) قرار می دهد که شخصیت‌هایی چپاول گر بودند و تنها به خاطر سیطره طلبی و فزون خواهی کشت و کشتار به راه می انداختند! سیمایی که از خالد ﷺ در نوشتار هیکل ارائه می شود، همانند رود نیل است که به پندار مصریان گذشته، برای مهار و جلوگیری از سیلاب و طغیانش، باید دختری زیبا را به پایش قربانی می کردند! قطعاً خالد بزرگوار ﷺ از چنین روحیه‌ای بدور بوده است. او، مؤمنی یکتاپرست بود که تنها برای اعلا‌ی شریعت خدا جهاد می کرد و از خلق خدا مزد و پاداشی نمی خواست.

آنچه ژنرال پاکستانی - اکرم - در تحلیل و بررسی ماجرای ازدواج خالد ﷺ با دختر مجاعه نگاشته و آن را به سبب قدرت و توان جسمی خالد ﷺ دانسته، نادرست و غیرقابل قبول است. وی، توان جسمی و جنسی خالد ﷺ را سبب بروز مشکلات زیادی برای خالد ﷺ در پیروزی‌های شبه جزیره‌ی عربستان دانسته است!^۱

این گفتار ژنرال پاکستانی، از خالد ﷺ شخصیتی پردازش می کند که گویا وی، دل‌باخته‌ی زنان بوده و آن چنان شهوت‌ران که با دیدن زنی، دست و پایش را گم می کرده است! چگونه می توان در حالی چنین گفتاری را پذیرفت که خالد ﷺ تنها به جهاد در راه خدای متعال و اعلا‌ی دین و شریعت اسلام می اندیشید. چنین توجیهاتی درباره‌ی سیف‌الله، تفسیر و تحلیل نادرستی از طبیعت و شرایط مسلمانان آن روز ارائه می دهد که با شواهد تاریخی در مورد باورها و عمل کرد آن بزرگواران متفاوت و بلکه کاملاً متعارض می باشد.^۲ خالد ﷺ برای گسترش دین خدا می جنگید و مزد و پاداش جهادش را تنها از خدای متعال می خواست. او، جنگاور و مجاهد دلیری بود که در خطوط مقدم جنگ و جهاد حاضر

^۱ نگاه کنید به: سیف‌الله خالد بن ولید، نوشته‌ی اکرم و برگردان آن به زبان عربی توسط سرهنگ صبحی

جایی، ص 20

^۲ نگاه کنید به: حركة الردة، از عتوم، ص 236

می شد؛ در بیان ویژگی جنگاوری خالد رضی الله عنه گفته شده که او، در میدان نبرد، آوا و غوغایی چون گربه داشت و همانند شیر هژبر، خیز برمی داشت.^۱

خالد رضی الله عنه هیچ گاه خودش را بهتر از هم‌زمانش نمی دانست و همواره پیشاپیش سربازانش می جنگید. در جنگ بزاخه با اسبش به میان دشمن زد؛ به او گفتند: «تو فرماندهی لشکر هستی؛ تو را به خدا به عقب برگرد که برای تو با چنین موقعیتی درست نیست که به قلب دشمن بزنی.» خالد رضی الله عنه در پاسخشان فرمود: «به خدا سوگند که من می فهمم شما چه می گوید؛ اما تاب ایستادن ندارم. از این می ترسم که مسلمانان، شکست بخورند و یا عقب نشینی کنند.»^۲ خالد رضی الله عنه در جنگ یمامه و پس از آن که درگیری شدت گرفت، شخصاً وارد میدان شد و مبارز و هم‌اورد طلید و هر کس را که برای مبارزه با او جلو آمد، از پا در آورد...^۳ خالد رضی الله عنه پیوسته به پیروزی امید داشت و همیشه آرزومند شهادت در راه خدا بود. خالد رضی الله عنه از چگونگی درگیری با یکی از سربازان مسیلمه می گوید: «وارد باغ شدم و رویارویی یکی از پیروان مسیلمه قرار گرفتم؛ هر دویمان سوار اسب بودیم. از اسب پایین آمدیم و با هم درگیر شدیم؛ او، مرا از هفت جا زخمی کرد. من، چنان ضربه‌ای بر او وارد کردم که زخمی شد و در دستانم افتاد. من، از شدت جراحت توان حرکت نداشتم و خون زیادی از من رفته بود. اما الحمدلله کار آن جنگاور تمام شد و مرد.»^۴ خالد رضی الله عنه درباره‌ی قدرت جنگی بنی حنیفه فرموده است: «من، در بیست حمله‌ی جنگی شرکت کرده و در هیچ جنگی ندیده‌ام که قبیله‌ای بتواند همانند بنی حنیفه در برابرمان مقاومت کند و آن قدر خوب شمشیر بزند... من، در جنگ (یمامه) به اندازه‌ای مجروح شدم که توان حرکت نداشتم و از زندگی ناامید شده، مرگ خود را قطعی می دانستم.»^۵

^۱ تاریخ یعقوبی (108/2)

^۲ خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص 744

^۳ البداية و النهاية (329/6)

^۴ خالد بن ولید، از صادق عرجون، ص 180

^۵ مرجع سابق.

تعصب سلمه بن عمیر حنفی بر جاهلیت:

به‌رغم آشکار شدن بطلان و ناراستی جاهلیت، باز هم عده‌ای بر آن سرسختی می‌کردند و به راحتی از آن دست نمی‌کشیدند. چرا که جاهلیت در آنان ریشه دوانده و پاینده شده بود. چنین کسانی به سبب همین سرسختی و تعصب ابلهانه به هنگام رویارویی جاهلیت با حقیقت، تنها به زور است که دست از شمشیر و جانب‌داری جاهلان‌های خود برمی‌دارد.^۱ سرسختی بر جاهلیت، سلمه بن عمیر حنفی را بر آن داشت تا از هیچ چاره‌اندیشی و دسیسه‌ای کوتاهی نکند و راهی را که برای حفظ و ماندگاری جاهلیت در پیش گرفته بود، درست بداند. او پس از برقراری صلح، در پی کشتن خالد بن ولید^{رضی الله عنه} برآمد. او که کینه‌ی زیادی از مسلمانان به دل داشت، صلح با آنان را که از طرف مجاعه مطرح شده بود، نابجا می‌پنداشت و از همین‌رو نیز به قصد برهم زدن پیمان صلح، قصد کشتن خالد^{رضی الله عنه} را نمود که در اجرای نقشه‌اش ناکام ماند؛ او را بستند تا از خیانتش در امان باشند تا این که یک شب خود را رها نید و به لشکرگاه خالد^{رضی الله عنه} رفت. نگهبانان، به او ایست دادند. بنی حنیفه که از گریز سلمه، نگران شده بودند، به دنبالش رفتند و او را در یکی از باغ‌ها یافتند. سلمه، بر آن‌ها شمشیر کشید؛ او را با سنگ می‌زدند و در همان گیر و دار شمشیری نیز به گردن سلمه خورد که رگ‌های گردنش بریده شد و در چاهی افتاد و مرد.^۲ این، نمونه‌ای از سرسختی جاهلان در دفاع از جاهلیت و ناراستی آن است.^۳

نمایندگان بنی حنیفه در حضور ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه}:

عده‌ای از نمایندگان بنی حنیفه به حضور ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} رفتند. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به آنان فرمود: «برایمان قسمتی از قرآن مسیلمه را بخوانید.» گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول خدا^{صلی الله علیه و آله}، ما را معذور بدارید.» فرمود: «نه، باید این کار را بکنید.» گفتند: مسیلمه چنین می‌گفت: «ای

^۱ حركة الردة، ص 292

^۲ تاریخ طبری (4/117 و 118)

^۳ حركة الردة، ص 292 تا 295

قورباغه‌ای که از جفتی قورباغه شکل می‌گیری! آن‌چه تو بر گزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمّت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می‌نوشد، از نوشیدن آب بازمی‌داری و نه آب را گل‌آلود می‌کنی.» هم‌چنین می‌گفت: «سوگند به آنان که برای کشت و زراعت، بذر می‌پاشند؛ سوگند به دروکنندگان و کشاورزان گندم؛ سوگند به آسیاکنندگان آرد و خمیرکنندگان و نانویان و سوگند به آنان که نان را ترید می‌کنند و لقمه می‌سازند و با پیه و روغن می‌خورند که شما بر بیابان‌نشینان، برتری دارید و شهرنشینان نیز بر شما سبقت نگرفته‌اند؛ از روستا و کشتزارهای خود دفاع کنید و بینوا را پناه دهید و ستم‌گر را از بین ببرید.»^۱ بنی‌حنیفه، مقداری از سخنان کودکانه (و بلکه احمقانه)ی مسیلمه را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقل کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از شنیدن این اراجیف فرمود: «خاک بر سرتان؛ این‌ها، سخن هیچ‌خدایی نیست و چنین سخنانی، از دهان هیچ خردمندی بدر نمی‌شود. او، عقلتان را به کجا می‌برد؟!»^۲

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که مسیلمه، سعی می‌کرد همان کارهایی را بکند که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده بودند. به‌طور مثال به او گفته بودند که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری از آب دهانشان را در چاهی انداختند که در پی آن، آب چاه زیاد شد. او نیز به تقلید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و به قصد بزرگ‌نمایی خود، مقداری از آب دهانش را چاهی انداخت که در پی آن آب چاه به کلی خشک شد. در چاه دیگری نیز آب دهانش را انداخت و آب چاه تلخ شد. باری با آب وضویش، درخت خرمایی را آب داد که پس از آن درخت خشکید و از بین رفت. گفته شده که به تقلید از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سر کودکان کشید که در نتیجه برخی از بچه‌ها کچل شدند و موی سرشان ریخت و بعضی هم گنگ شدند و زبانشان بند آمد و لکنت زبان گرفتند. گفته شده که یک بار برای مردی دعا کرد که چشمانش درد می‌کرد؛ اما پس از دعای مسیلمه، آن مرد به کلی نابینا شد!^۳

^۱ نگاه کنید به: تاریخ طبری (4/102 و 103)

^۲ تاریخ طبری (4/118)؛ البدایة و النهایة (6/331)

^۳ البدایة و النهایة (6/331)

جمع آوری قرآن کریم:

تعدادی از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا در مورد جمع آوری قرآن با عمر فاروق رضی الله عنه مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسئولیت جمع آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه واگذار کرد. زید رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرا (در زمره‌ی مجاهدان) برای جنگ با اهل یمامه (مسيلمه‌ی کذاب و پیروانش) فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: عمر رضی الله عنه پیشم آمد و گفت: «تعداد زیادی از حافظان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من از این می‌ترسم که در جنگ با سایر کفار نیز حافظان بیش‌تری کشته شوند و بدین‌سان بخش زیادی از قرآن نابود شود. لذا پیشنهاد می‌کنم دستور بدهی که قرآن را گردآوری کنند.» به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نکرده‌اند؟!^۲ عمر رضی الله عنه گفت: «به خدا قسم که اگر قرآن جمع شود، خیلی بهتر است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌افزاید: عمر به قدری پیشم آمد و بر پیشنهادش تأکید کرد که خدای متعال، سینه‌ام را همانند سینه‌ی عمر رضی الله عنه (برای گردآوری قرآن) گشود و به همان نتیجه رسیدم که عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرده بود. زید رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه به من فرمود: «تو، جوان و خردمند هستی و در راستی تو تردیدی نداریم؛ تو در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کاتب وحی بودی؛ پس برای جمع آوری قرآن اقدام کن و آن را گردآور.» زید می‌گوید: «به خدا سوگند اگر به من دستور می‌دادند که کوهی را جابه‌جا کنم، برایم آسان‌تر از این بود که

^۱ حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية، نوشته‌ی احمد سعید، ص 145

^۲ شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت قرآن را در مصحفی گرد نیاوردند که بیم آن می‌رفت که بعدها چیزی از احکام یا حتی الفاظ قرآن منسوخ شود و آیه یا بخش منسوخ‌شده، هم‌چنان در مصحف بماند. با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که وحی منقطع شد، خدای متعال در دل صحابه انداخت تا برای حفظ و ماندگاری قرآن، آن را جمع کنند. (سیره و حیاة الصدیق، ص 120)

مرا مأمور جمع آوری قرآن کنند. من، در پی جمع آوری قرآن برآمدم و آیاتی را که در سینه‌ها، شاخه‌های خرما، صفحه‌های سنگی، پوستین‌های چرمی و کتف شتر و گوسفند پراکنده بود، گرد آوردم. آخر سوره‌ی توبه (از لَقَدْ جَاءَكُمْ تا انتهای سوره) را تنها نزد ابوخریمه‌ی انصاری رضی الله عنه یافتم. مصحف‌های جمع آوری شده تا پایان حیات ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد ایشان بود و پس از وفاتشان به عمر فاروق رضی الله عنه و پس از عمر رضی الله عنه به دخترش حفصه رضی الله عنها سپرده شد.^۱ بغوی، در توضیح این روایت می‌گوید: از این روایت، معلوم می‌شود که صحابه رضی الله عنهم قرآنی را که خدای متعال بر پیامبرش نازل کرده‌است، از جاهای مختلف گردآورده و بر آن چیزی نیفزوده و یا از آن چیزی کم نکرده‌اند. بنابراین، قرآن در شاخه‌های خرما، صفحه‌های سنگی و سینه‌های حافظان پراکنده بوده و صحابه رضی الله عنهم از این نگران بوده‌اند که با از بین رفتن هر یک از این‌ها، بخشی از قرآن از دست می‌رود و همین نگرانی، آنان را بر آن داشت تا با اتفاق نظر همدیگر قرآن را یکجا گردآورند و آن را همان‌گونه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند و بی‌آن که چیزی از آن را پس و پیش کنند، بنویسند. صحابه رضی الله عنهم در نوشتن قرآن، همان ترتیبی را رعایت کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفته بودند؛ جبرئیل علیه السلام هنگام نزول هر آیه، ترتیب و جایش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌داد و می‌گفت که این آیه، پس از فلان آیه در فلان سوره قرار می‌گیرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز قرآن را به صحابه به همان ترتیبی آموزش می‌دادند که جبرئیل به ایشان گفته بود و اینک قرآنی که در دست ما است، به همان ترتیب می‌باشد.^۲ آری، این یکی از امتیازات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که او، نخستین کسی است که به جمع آوری قرآن همت گماشت. صعصعه بن صوحان رحمه الله می‌گوید: نخستین کسی که به جمع آوری قرآن اقدام کرد و کلاله^۳ را ارث‌گذار قرار داد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.^۱ علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نیز

^۱ بخاری، شماره‌ی 4986

^۲ شرح السنة (522/4) از بغوی

^۳ کلاله، از دیدگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به کسی می‌گویند که مرده است و پدر و یا فرزندی ندارد. در آیه‌ی 176 سوره‌ی نساء، حکم میراث کلاله، بیان شده و کلاله را میت ارث‌گذاری معرفی کرده که بدون

فرموده است: خداوند متعال، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مورد رحمتش قرار دهد که او، نخستین کسی است قرآن را جمع آوری کرد.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه زید بن ثابت رضی الله عنه را از آن جهت مأمور انجام چنین کار بزرگی کرد که زید رضی الله عنه دارای ویژگی‌ها و توانمندی‌های خاصی بود:

1- زید رضی الله عنه جوانی بیست و یک ساله بود که برای انجام مأموریتش، نشاط و توان بیش تری داشت.

2- زید رضی الله عنه از فراست و هوش بالایی برخوردار بود که او را شایسته‌ی انجام کار بزرگی چون جمع آوری قرآن، قرار داد.

3- زید، جوانی مؤمن و قابل اعتماد بود و هیچ شکی در درستی و راستی وی وجود نداشت که سبب سلب اطمینان از او گردد.

4- زید رضی الله عنه در کتابت وحی پیشینه داشت و همین سابقه، کارورزی و تجربه‌ای عملی برای زید رضی الله عنه در نوشتن قرآن بود و سبب می‌شد تا نوشتن قرآن، برایش کار تازه‌ای نباشد.^۳ این ویژگی‌های باارزش زید رضی الله عنه ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا مسئولیت جمع آوری قرآن را به زید رضی الله عنه بسپارد و او را در انجام چنین کار بزرگی، شایسته و خبره بداند.

5- علاوه بر این زید رضی الله عنه یکی از چهار نفری بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کردند. قتاده می‌گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم: چه کسی در زمان

فرزند بوده و تنها خواهر و یا برادری پس از او مانده باشد. ابوبکر صدیق علاوه بر نداشتن فرزند، نداشتن پدر را نیز در تعریف کلاله داخل کرد و فرمود: «در مورد کلاله نظری دادم که اگر درست باشد، از جانب خدا است و اگر درست نباشد، از جانب من و شیطان می‌باشد. نگاه کنید به: موسوعة فقه ابي بکر، ص 36

^۱ این روایت را ابن ابی شیبیه (196/7) با اسناد صحیح نقل کرده است.

^۲ مرجع سابق.

^۳ التفوق و النجاة علی نهج الصحابة، نوشته‌ی حمد عجمی، ص 73

رسول خدا صلی الله علیه و آله قرآن را جمع آوری کرد؟ انس رضی الله عنه فرمود: «چهار نفر که همه‌ی آنها از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید رضی الله عنه»^۱

شیوه‌ای که زید رضی الله عنه برای جمع آوری قرآن در پیش گرفت، این بود که تنها آن دسته از دست‌نوشته‌های قرآنی را می‌پذیرفت که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده بود و آنچه را که صحابه از آیات قرآن حفظ داشتند، می‌پذیرفت و البته از ترس این که مبادا در حفظ، اشتباهی وجود داشته باشد، تنها به محفوظات بسنده نمی‌کرد و آنها را با دست‌نوشته‌ها، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌داد. او تنها دست‌نوشته‌ای را می‌پذیرفت که آورنده‌ی آن دست‌نوشته، با خود دو شاهد داشت که گواهی دهند آیات دست‌نوشته در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله به کتابت در آمده است.^۲ بنابراین زید رضی الله عنه در جمع آوری قرآن به قدری باریک‌بین و حساس بود که هشیارانه و با دقت کامل مسؤولیتش را انجام داد. زید رضی الله عنه در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه نیز طلیعه‌دار جمع آوری قرآن شد.^۳

^۱ سیر أعلام النبلاء (431/2)

^۲ التفوق و النجابة علی نهج الصحابة، ص 74

^۳ مرجع سابق.

مبحث پنجم

تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رویارویی با مرتد‌ها

ویژگی‌های مجاهدان و شرایط پیروزی در جنگ:

پیروزی اسلام، شکل‌گیری حاکمیت دینی و استقرار امنیت و آرامش، وعده‌ای است که خدای متعال تحقق آن را منوط به انجام برخی از شرایط از سوی مسلمانان دانسته و در قرآن کریم، با وضوح تمام پیش‌زمینه‌ها و شرایط شوکت و قدرت مسلمانان و عوامل تداوم و ماندگاری آن را بیان نموده است: ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۗ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۗ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا الرُّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾ ﴾ (نور: 55-56)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن‌گونه که پیشینیان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان فاسقان (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند) و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و از پیامبر اطاعت کنید تا (از سوی خدا) بر شما رحم شود (و مشمول رضایت خدا قرار بگیرید و مجد و شوکت بیابید).»

در این آیات، شرایط دست‌یابی مسلمانان به قدرت و خلافت، کاملاً روشن و واضح شده که این شرایط، عبارتند از: ایمان به تمام ارزش‌ها و اصول و پایه‌های دینی و انجام اعمال شایسته با توجه به گوناگونی و گستردگی نیکی‌ها و فرمان‌برداری فراگیر و همه‌جانبه از خدای متعال و مبارزه با انواع شرک و خرافه. این آیات، ابزار تحقق خلافت را نیز روشن کرده که عبارتند از: برپاداشتن نماز، ادای زکات و پیروی بی‌چون و چرا از پیامبر خدا ﷺ.^۱ شرایط مذکور در دوران ابوبکر صدیق ﷺ و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیق ﷺ، یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط دست‌یابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامه ﷺ تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچک و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به‌طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد. عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: «پس از رسول خدا ﷺ چنان وضعی پیدا کردیم که تا سرحد نابودی پیش رفتیم و اگر خدای متعال از طریق ابوبکر ﷺ بر ما منت نمی‌نهاد، نابود می‌شدیم؛ چراکه همه‌ی ما بر این باور بودیم که به خاطر گرفتن زکات (بنت‌مخاض و بنت‌لبون)^۲ جنگ نکنیم و تا زمان مرگمان به عبادت و پرستش خدای متعال، بسنده نماییم. اما خدای متعال، ابوبکر ﷺ را بر این مصمم کرد که برای گرفتن زکات جهاد کند؛ به خدا سوگند که او جز به این راضی نشد که طرحی خفت‌بار یا جنگی سخت فراروی مرته‌ها قرار دهد.»^۳

^۱ فقه التمکین فی القرآن الکریم، از نویسنده‌ی همین کتاب (صلابی)، ص 157

^۲ بنت‌مخاض، به شتری گویند که یک سالش تمام شده و بنت‌لبون، شتری است که دو سالش کامل شده باشد. (مترجم)

^۳ الکامل فی التاریخ (21/2)

لزوم زمینه‌سازی برای تشکیل خلافت اسلامی :

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۗ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (انفال:60)

یعنی: «برای مبارزه با آنان (یعنی کفار از هر نوعی که باشند) تا آن‌جا که می‌توانید نیرو(ی مادی و معنوی) و اسب‌های ورزیده (و ساز و برگ جنگی) آماده سازید تا بدین وسیله در دل دشمن خدا و دشمن خویش وحشت بیافرینید و کسان دیگری را نیز به هراس بیندازید که آن‌ها را نمی‌شناسید و خدا، آنان را می‌شناسد (و از عداوتشان به شما و اسلام باخبر است). و آن‌چه در راه خدا (برای تقویت بنیه‌ی جنگی اسلام هزینه و) صرف کنید، پاداشش، به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ ستمی نمی‌بینید.»

در مباحث گذشته کاملاً روشن شد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با کفار و مرتد‌ها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویاروی ازدین‌برگشته‌ها ایستاد. آن حضرت رضی الله عنه برای مبارزه با مرتد‌ها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتد‌ها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح، مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه، مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآمودگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابت رضی الله عنه برای جمع‌آوری قرآن و هم‌چنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

پیامدهای حکومت الهی:

پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان پیادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشاند: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ

﴿انعام: 82﴾

یعنی: «کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را با ظلم (و شرک) نیامیخته باشند (و برای غیر خدا کرنش نکنند)، آنان امنیت و آرامش دارند و ره‌یافتگان (واقعی) هستند.»
خدای متعال، آن‌گونه که وعده فرموده ناصران دینش را یاری می‌رساند، صحابه رضی الله عنهم را نیز یاری کرد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ إِذْ مَكَنْتُهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤٢﴾﴾ (حج: 40 و 41)

یعنی: «همانا خداوند، یاری می‌کند کسانی را که (از دینش دفاع می‌کنند و دین) خدا را یاری می‌رسانند. به تحقیق که خداوند، نیرومند و چیره است. کسانی (مشمول این وعده‌ی الهی هستند) که اگر ایشان را در زمین قدرت دهیم، نماز را پیاپی دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها (و رسیدگی به تمام امور) از آن خدا است (و به خدا برمی‌گردد).» خدای متعال، بر اساس همین وعده‌اش، صحابه رضی الله عنهم را در برابر دشمنانشان یاری کرد. تاریخ، گواه است که هر گروه یا مجموعه‌ای که در طول

زمان بر دین و هدایت الهی استقامت کرده، در نهایت، قوت و نیرو گرفته و به نهایت قدرت دست یافته است.^۱

در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه خوبی‌ها گسترش یافت و رذایل و بدی‌ها اندک و ناچیز شد.

ویژگی‌های طلایه‌داران خلافت اسلامی:

الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ؕ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

(مائده: 54)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که خداوند ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که کسی چنین ویژگی‌هایی داشته باشد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان است و آگاه.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی است که ویژگی‌های مذکور در این آیه، بر او و سپاهیان‌ش که با مرتدها جنگیدند، منطبق می‌گردد. خدای متعال، در این آیه مجاهدانی را که با مرتدها جهاد کردند، به صفات و ویژگی‌های والا و ارزشمندی می‌ستاید و به بهترین نحو از صحابه تعریف می‌کند که با مرتدها جنگیدند:

﴿الْف﴾ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ﴿﴾

^۱ فی ظلال القرآن (270/4)

سلف صالح درباره‌ی اطلاق صفت محبت و دوست داشتن، به خدای متعال بر این باور بودند که این صفت، برای خدای متعال بدون بیان کیفیت است و نباید در این مورد خودسرانه تأویل و تفسیر نمود؛ بلکه خدای متعال، در صفاتش بی‌انباز و بی‌همتا است و هیچ مخلوقی با او در صفاتش شریک نمی‌باشد.^۱

خدای متعال، در این آیه بیان فرمود که تلاش‌ها و مساعی نسلی را که به خاطر دینش جهاد و مجاهدت می‌کنند، می‌پسندد و آنان را دوست می‌دارد. چراکه آنان، برای تقرب و نزدیکی به خدای متعال و از روی محبت با رسول خدا ﷺ بیش‌تر از توان و مسؤولیتشان عمل کردند و علاوه بر پرداختن به فرایض و تکالیف شرعی، خود را ملزم و موظف به انجام اعمال مستحب نیز می‌دانستند.^۲ نسل مجاهد دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه دارای صفات و ویژگی‌هایی از قبیل احسان و نیکوکاری، صبر و شکیبایی و تقوا و خداترسی بودند؛ چراکه خدای متعال، با آنان اظهار محبت و دوستی فرموده و در آیات دیگر بیان نموده که پرهیزکاران و نیکوکاران، سزاوار محبت و دوستی خداوند هستند: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي

^۱ تفسیر قاسمی (253/6)؛ برای بسیاری همواره این پرسش وجود دارد که چه تفاوتی میان اسماء و صفات الهی وجود دارد؟ صفات، از اسماء مشتق می‌شود؛ مثلاً رحمت و مهربانی، یکی از صفات الهی است که از نام (الرحمن) مشتق می‌گردد. اما اسماء، از صفات مشتق نمی‌شود؛ به طور مثال، یکی از صفاتی که در قرآن برای خدای متعال بیان شده، صفت (استواء) می‌باشد؛ ولی با این حال (المستوی) از اسماء الهی شمرده نمی‌شود. تفاوت دیگر اسماء و صفات در این است که صفات، از افعال گرفته می‌شود و اسماء، از افعال مشتق نمی‌گردد؛ مثلاً خداوند متعال خشم و غضب می‌گیرد و از این رو (غضب) صفت است و در عین حال نمی‌توان (الغاضب: خشم‌گیرنده) را در اسماء الهی برشمرد. استعاده (پناه‌بردن) و سوگند به اسماء و صفات الهی به‌طور مشترک جایز است. اما در دعا و عبادت و اظهار بندگی تنها می‌توان به اسماء الهی متوسل شد؛ نمی‌توان عبدالکریم گفت؛ اما عبدالکریم درست است. همین‌طور در دعا می‌توان خدا را به اسماء حسنی ندا داد و گفت: یا کریم! و گفتن یا کرم الله جایز نیست. (مترجم)

^۲ کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ از محمد قطب، ص 90

السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

﴿ (آل عمران: 134) ﴾

یعنی: «(پرهیزکاران) کسانی (هستند) که در خوشی و ناخوشی و ثروت و تنگ دستی، بذل و بخشش می کنند و آنان که خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» خدای متعال می فرماید: ﴿ بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ ۖ

وَأَتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴾ ﴿ (آل عمران: 76) ﴾

یعنی: «آری، کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و تقوا و پرهیزکاری پیشه نماید، (محبت خدا را به دست آورده) و همانا خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد.»

صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را به اندازه ای دوست داشتند که محبتش را بر هر چیزی مقدم می داشتند و با دشمنان خدا دشمنی می کردند. آنان، دوستان خدا را دوست داشتند و از دشمنان خدا بیزار بودند و همواره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اطاعت می کردند و راهش را ادامه می دادند. صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را دوست داشتند؛ چرا که آن ها، این حقیقت را همواره به یاد داشتند که خداوند متعال، خالق و رازقشان می باشد و به آن ها نعمت ها و نیکی های زیادی ارزانی داشته است. روح و روان انسان به گونه ای است که هر کس را که به او نیکی کند، دوست می دارد و چه نیکی و احسانی بالاتر از این که خدای متعال، آدمی را در بهترین شکل آفریده و راه را به او نشان داده و وعده فرموده است که هر کس از او اطاعت نماید، به بهشت پرنعمتی می رود که آن قدر خوب است که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی تعریفش را آن گونه که هست، شنیده و بلکه در قلب هیچ بشری نیز چنان بهشتی خطور نکرده است. صحابه رضی الله عنهم خدایشان را شناختند و او را به نحوی دوست داشتند که تاریخ، مانندش را به خود ندیده است. دلیلش این که صحابه رضی الله عنهم بدون هیچ منت و درنگی داشته های جانی، مالی و خانوادگی خود را در راه خدا قربان می کردند و بلکه جان فشانی ها و قربانی های خود را فضل و رحمت خدای متعال بر خود می دانستند که در جهاد و

شهادت طلبی را بر آنان گشوده و اسباب و زمینه‌های شهادت در راه خدا را برایشان فراهم نموده است و از همین جهت نیز به خوبی از عهده‌ی وظیفه‌شان در قبال جهاد برآمدند.^۱

ب) ﴿ذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ عِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

یکی از صفات برجسته و نشانه‌های کمال مؤمن، این است که در برابر مؤمنان، فروتن و متواضع و در برابر دشمن، شدید و سرسخت باشد و از خود هیبت و عزت نشان دهد.^۲ بر اساس همین ویژگی بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدها وارد جنگ شد و یازده پرچم و لوای جنگی بست تا ظلم و ستم را از مؤمنان بردارد و قدرت و شوکت مرتدها را درهم شکند و انتقام مسلمانان را از مرتدها بگیرد و با آنان همان‌گونه برخورد نماید که با مسلمانان طوایف و قبایل خود برخورد کردند. ابوبکر رضی الله عنه از یک سو با مرتدها برابر جرایمی که مرتکب شده بودند، به شدت برخورد نمود و از دیگر سو همواره به اوضاع و احوال مسلمانان رسیدگی می‌کرد. طرز برخورد ابوبکر با کنیزان و سال‌خوردگان، دلیل مهر و عطفش می‌باشد. مسلمانان آن دوران نسبت به هم دیگر عطوفت و مهربانی می‌ورزیدند و در برابر دشمنان سرسخت و نیرومند بودند و اصل مهرورزی به مسلمانان و شدت و سختی نسبت به کافران در زندگیشان نمودار بود.

ج) ﴿تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾

جهاد مسلمانان با مرتدها و جنگ با دشمنان خارجی و گسترش فتوحات اسلامی، جلوه‌ای از مجاهدت‌های بی‌نظیر صحابه و مسلمانان دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. آنان، برای اعلای کلمه‌ی الله، با دشمنان خدا جنگیدند تا نظام و شریعت اسلامی حاکم گردد و خدای متعال، بدون هیچ شریک و انبازی پرستش شود. مجاهدان، جهاد کردند تا مرتدها را نابود کنند و جور و ستم را ریشه کن نمایند. آنان، جهاد کردند و عزت و سرافرازی را به مسلمانان هدیه نمودند و به مرتدها و دشمنان خدا، خفت و خواری چشانندند تا مردم، به

^۱ الإیمان و أثره فی الحیاة، نوشته‌ی استاد قرضاوی، ص 5-12

^۲ تفسیر قاسمی (255/6)

اسلام باز کردند. تلاش و مجاهدت صحابه و مسلمانان به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از شبه جزیره عرب، مرکزی برای فتح دنیا ساخت که از آن چشمه‌ی صاف و گوارایی به نام اسلام جوشید تا توسط دلاورمردانی که زندگانی، آنان را مجاهد و رزم آور بار آورده بود، به تمام قسمت‌های زمین برسد. زندگانی ایمانی، صحابه رضی الله عنهم را کارآزمودگانی بار آورده بود که در تمام پهنه‌های تربیتی، آموزشی و جهادی سرآمد شدند و توانستند دین جهان شمول و آسمانی اسلام را به بنی نوع انسان در اقصی نقاط دنیا هدیه کنند و انسانیت را به مسیر سعادت و رستگاری سوق دهند.^۱

جهاد صحابه رضی الله عنهم با مرتدها، مقدمه و زمینه‌ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویشان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرتدها، توانایی‌های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم‌آورانی صاحب‌نام و کارآزموده ساخت و شایستگی‌های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت می‌کردند و می‌دانستند که برای چه می‌جنگند و چرا از خود گذشتگی و جان‌فشانی می‌کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می‌شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.^۲

به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و هم‌یاری و هم‌کاری آنان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبه جزیره عرب به‌طور کامل و یک‌پارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه جزیره را در بر گرفت تا همه‌ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار بگیرند که بر اساس اسلام حکم می‌راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتدها، پیروزی اسلام بود و باعث می‌شد تا وحدت و یک‌پارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب‌های قومی و تفرقه‌افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که

^۱ فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص 491

^۲ تاریخ صدر الإسلام، نوشته‌ی شجاع، ص 142 و 143

حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می تواند بر سخت ترین و شدیدترین بحران‌ها فاتق گردد.^۱

صحابه رضی الله عنهم در راه خدا جهاد می کردند و از آن‌جا که راهشان را درست می دانستند از هیچ سرزنش و خرده‌ای نمی هراسیدند و به راستی باور داشتند که برای احقاق حق و نابودی باطل قیام کرده‌اند.^۲

(د) ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾

در این قسمت از آیه به این نکته اشاره می شود که محبت خدا با مجاهدان و همین‌طور دوستی صحابه با خدای متعال، فروتنی و تواضع در برابر مؤمنان و شدت و سرسختی در مقابل کفار، جهاد در راه خدا و عدم اثرپذیری از خرده‌گیری و سرزنش دیگران، همه از فضل الهی است که به هر کس از بندگان و دوستانش که بخواهد، عطا می کند و به هر کس که بخواهد از فضل بی کرانش بیش‌تر از دیگران ارزانی می دارد.

این که می فرماید: ﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾، یعنی خداوند، دارای فضل فراوان است^۳ می داند که چه کسی سزاوار برخورداری از چنین ویژگی‌هایی است.^۴

بررسی جامعه‌شناختی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

با تحلیل و بررسی جامعه‌ی اسلامی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به این نتیجه می‌رسیم که:
1- جامعه‌ی صدر خلافت اسلامی، جامعه‌ای به تمام معنا اسلامی بوده که مردمانش، ایمانی محکم به خدای متعال و روز قیامت داشته و از این‌رو به طور کامل آموزه‌های دینی و اسلامی را به کار می‌گرفته و به قدری پایبند دین و اسلام بوده‌اند که کم‌ترین میزان جرایم

^۱ تاریخ الدعوة الإسلامية، از دکتر جمیل مصری، ص 256

^۲ تفسیر المنیر (233/6)

^۳ تفسیر قاسمی (258/6)

^۴ تفسیر المنیر (233/6)

را در طول تاریخ جوامع به خود اختصاص داده و دین، در متن زندگانی مردم قرار داشته است و چیزی حاشیه‌ای نبوده که گاهی به آن توجه شود و گاهی به آن بی‌توجهی گردد؛ بلکه دین، روح و نهاد زندگانی مردمان آن زمان بوده و در تمام شؤون زندگیشان حضور داشته و این‌طور نبوده که دین را تنها انجام پاره‌ای از عبادات ظاهری بپندارند. بلکه مسلمانان آن دوران، دین را در تمام عرصه‌های زندگانی (در روابط اجتماعی، خانوادگی و در تعامل با همسایگان و دوستانشان، در معاملات و باورهایشان، در کسب و کارشان، در سرپرستی از بینوایان، در امر به معروف و نهی از منکر و در نظارت بر کاردارانشان) به کار گرفتند و دین و ارزش‌های دینی را بر منش‌های فردی و اجتماعی خود حاکم نمودند. این، بدین معنا نیست که آحاد و یکایک افراد آن دوران چنین وضعی داشته‌اند؛ چراکه چنین حالتی در زندگانی دنیا و در هیچ جامعه‌ای، قابل تحقق نیست. بنا بر شهادت قرآن در جامعه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز منافقانی بوده‌اند که به اسلام تظاهر می‌کرده و از درون، با دین و اسلام کینه و دشمنی داشته‌اند. در همان زمان، برخی عناصر سست‌ایمان، خیانت کار، تنبل و تن‌پرور وجود داشتند که همواره مایه‌ی دردسر می‌شدند. البته چنین افرادی در جامعه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله اندک و ناچیز بودند و هیچ عددی به شمار نمی‌آمدند که بتوانند جریان جامعه‌ی اسلامی و شایسته‌ی آن روز را منحرف کنند. چراکه جریان فکری و عملی آن روز، همان جریان مؤمنان راستینی بود که با جان و مالشان در راه خدا جهاد می‌کردند و به تعالیم و آموزه‌های اسلام پایبند بودند.¹

2- جامعه‌ی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بالاترین سطح ارزشی و معنوی رسیده بود و چنان جامعه‌ای نبود که ارزش‌های جاهلی از قبیل هم‌نواختی زبان، منافع مشترک و پیوند جغرافیایی، عامل اتحاد و یک‌پارچگی افراد آن و شکل‌گیری جامعه شده باشد. چراکه هر آن جامعه‌ای که بر مبنای چنین عواملی شکل گرفته، از جامعه‌ی آرمانی و اسلامی بدور است و در واقع جامعه‌ای جاهلی می‌باشد. جامعه‌ی دینی، جامعه‌ای است که بر اساس ارزش‌های دینی و بدون نظر داشت زبان، جنس و نژاد شکل گرفته است. نگاهی به گذشته،

¹ کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ ص 100

نشان می‌دهد که اسلام، تنها مکتبی است که امت را معنا کرد و جامعه‌ای تشکیل داد که در آن منافع جغرافیایی و نژادی مطرح نبود و بلکه بر پایه‌ی ارزش‌ها و باورهای دینی، رنگ‌ها و نژادهای مختلف عربی، حبشی، رومی و ایرانی را با هم پیوند داد و امت فاتح و پیروز را بر پایه‌ی اخوت و برادری دینی با مردمان سرزمین‌های فتح‌شده، مرتبط نمود. صدر اسلام، پرافتخارترین دورانی است که تمام ارزش‌های دینی و اسلامی در آن زمان تحقق یافت و چنان جامعه‌ای به وجود آمد که تاریخ، هرگز همانند آن را به خود ندیده است.^۱

3- در جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان یک جامعه‌ی اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی بر پایه‌ی رهنمودها و دستورات دینی به گونه‌ای نهادینه شده بود که روابط زنان و مردان را عاری از هرگونه خودآرایی و فریب جنس مخالف و بدور از هرزگی و هرگونه منش، رفتار و اشاره‌ای کرده بود که به حیا و آزر می‌رساند و یا خدشه وارد می‌کند. در آن جامعه بدکاری و هرزگی به پایین‌ترین مقدار ممکن رسیده بود و آنچه هم از هرزگی و فساد رخ می‌داد، اندک و ناچیز بود که البته هیچ جامعه‌ای کاملاً بدان اندازه پاک نمی‌شود که به طور مطلق در آن هرزگی و فساد اتفاق نیفتد. به هر حال، مبانی رفتاری و اخلاقی آن دوران، بسی فراتر از روابط زنان و مردان بود و تمام جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری و آموزشی را در بر می‌گرفت و اخلاق و منش توده‌ی مردم در تمام جنبه‌ها از تجارت و معامله گرفته تا تمام روابط اجتماعی دیگر، بر اساس رهنمودهای اسلامی بود و صداقت، امانت‌داری، مودت و دوستی، تعاون و هم‌کاری و خلوص و بی‌غل و غش بودن، شاخص‌های رفتاری و اخلاقی مردمان آن زمان محسوب می‌شد و بدگویی، سخن‌چینی، تهمت و ریختن آبروی دیگران در آن جامعه هیچ جایی نداشت.^۲

4- جامعه‌ی صدر اسلام و دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه جامعه‌ای کوشا و پرتکاپو بود که خود را به امور سطحی و بی‌ارزش مشغول نمی‌کرد و همواره به انجام کارهای بزرگ می‌پرداخت. جدیت و کوشش، بدین معنا نیست که انسان همیشه روی در هم کشد

^۱ مرجع سابق، ص 101

^۲ مرجع سابق، ص 102

و چهره‌ای عبوس و درهم کشیده از خود به نمایش بگذارد؛ بلکه تلاش و جدیت، درون‌مایه‌ای است که مردم را به خیزش و تکاپو وامی‌دارد و آنان را پرنشاط و بالنده می‌کند و فعالیت انسان را به گونه‌ای قرار می‌دهد که فراتر و جلوتر از واقعیت‌های موجود هر زمان باشد و تلاش و تکاپو را برای بلنمدت، کارساز و مفید می‌گرداند. در جامعه‌ی پرنشاط و بالنده، نشانی از سستی و بی‌حالی دیده نمی‌شود که افراد، در خانه و بیرون از خانه از کثرت بی‌کاری، به فکر وقت‌کشی و گذراندن زمان باشند.^۱

5- جامعه‌ی بالنده‌ی دوره‌ی صدیقی، جامعه‌ای بود که به‌سان سربازی همیشه آماده و فعال، دست در کار و فعالیت بود و سرشت و نهادی سربازگونه داشت و با وجودی که جنگ و جهاد، بخش عظیمی از زندگانی و حیاتش را گرفته بود، تنها به جنگ و جهاد در راه خدا نمی‌اندیشید و ضمن پرداختن به چنین کار ستر و بزرگی، از سایر جنبه‌ها نیز غفلت نمی‌کرد. هر یک از افراد آن جامعه، در هر موقعیتی آماده بود تا به انجام وظیفه‌ای پردازد که به او محول می‌شد و از این‌رو نیز جامعه‌ی آن زمان، نیازمند تشکیلات اداری و نظامی خاصی نبود؛ چراکه آن جامعه، به خودی خود برای دفاع از عقیده و آرمان اسلام، احساس مسئولیت می‌کرد و در آحاد افراد جامعه، سرزندگی و بالندگی و مسئولیت‌پذیری در عرصه‌های مختلف موج می‌زد.^۲

6- جامعه‌ی زمان خلیفه‌ی اول، جامعه‌ای عبادت‌گزار بود که روح عبادت و بندگی خدای متعال، در آن کاملاً نمودار بود و عبادت را تنها انجام فرایض شرعی یا پرداختن به برخی از نوافل و مستحبات نمی‌دانست و عبادت را به گستردگی تمام اعمال و کردار نیک می‌شناخت و هر کوشش و تلاشی را که به رضای خداوند انجام می‌داد، عبادت می‌دانست. حاکم آن جامعه، مردمانش را به عبادت فرامی‌خواند و معلم قرآن و آموزگار فقه و معارف نیز روح عبادت را در مردم پرورش می‌داد؛ بازرگانش، در خرید و فروش، حکم خدا را در نظر می‌گرفت و تجارتش از روح عبادت و بندگی برخوردار بود. زنان و بانوان آن جامعه

^۱ مرجع سابق، ص 102

^۲ نگاه کنید به مرجع پیشین.

نیز روح عبادت را در خانه‌هایشان دمیده بودند. آحاد جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه خود را در قبال دیگران مسؤول می‌دانستند و همواره به ارشاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه داشتند که: «هر یک از شما نگهبان و مسؤول زیردستانش می‌باشد»^۱

آنچه برشمردیم، مهم‌ترین ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که آن جامعه را بهترین نمونه‌ی جامعه‌ی دینی و آن دوران را دوران نمونه و الگوساز تاریخ اسلام قرار داد و سبب شد تا دین اسلام با شتاب و سرعت شکفت‌انگیزی گسترش یابد. حرکت فتوحات اسلامی که در عصر ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز شد، سریع‌ترین حرکتی بود که در کم‌تر از پنج سال قلمرو اسلامی را از غرب تا اقیانوس و از شرق تا هند گسترش داد که قطعاً چنین پیشرفتی در خور افتخار و یادآوری است. پذیرش اسلام از سوی مردم مناطق فتح‌شده، بدون هیچ فشار و اجباری از ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. خوبی‌ها و نشانه‌های جامعه‌ی اسلامی که در دید مردم تازگی و زیبایی بی‌نظیری داشت، سبب می‌شد تا به اسلام علاقه‌مند شوند و در برابر اسلام گردن نهند.^۲

استراتژی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان :

در جریان سرکوبی مرتد‌ها، بسیاری از قبایل عرب به همسایگان قدرتمند خود یعنی ایران و روم پناهنده شدند. قبایلی که در همسایگی قلمرو حکومت ایران یا روم قرار داشتند، با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله کوشیدند تا خود را به یکی از این دو قدرت نزدیک کنند. ایران و روم نیز این قبایل را به نفع خود به استثمار کشیدند و آنان را به شورش بر ضد حکومت اسلامی فرا خواندند و از آنان در برابر خلافت اسلامی پشتیبانی کردند.^۳ نخستین اقدام ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان، این بود که لشکر اسامه بن زید رضی الله عنه را برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام اعزام کرد؛ این اقدام خلیفه‌ی اول رضی الله عنه قبایل عرب

^۱ همان منبع.

^۲ کیف نکتب التاريخ الإسلامی؟ ص 103

^۳ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 311

را ضعیف کرد و آنان را سر جایشان نشاند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن سعید بن عاص را در رأس لشکری به حمقتین که از مناطق مرزی شام بود، فرستاد و عمرو بن عاص رضی الله عنه را به تبوک و دومه الجندل گسیل کرد؛ علاء حضرمی رضی الله عنه را به بحرین و سواحل خلیج فارس اعزام کرد. مثنی بن حارثه ی شیبانی نیز پس از سرکوب مرتد های بحرین به جنوب عراق رفت. سجاح بنت حارث تمیمی که از قبایل مسیحی عرب در عراق و زیر سلطه ی ایران بود، با دیدن توان و قدرت مسلمانان ترسید و به عراق بازگشت. مسلمانان، به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کمال هوشیاری و آمادگی قرار داشتند و از مرزهای شمالی به خوبی پاس داری کردند. علاء حضرمی رضی الله عنه امتداد شرق تا غرب مرزهای شمالی را که در مجاورت قلمرو ایران و روم قرار داشت، حفظ نمود و خالد بن ولید رضی الله عنه در شمال نجد مستقر شد؛ عمرو بن عاص رضی الله عنه در دومه الجندل و خالد بن سعید رضی الله عنه در اطراف شام به صیانت از مرزها پرداختند.^۱

ایرانیان که می دیدند اسلام در حال پیشرفت است و تمام نیروهای طغیان گر را از پیش رویش برمی دارد، همانند افعی در کمین و در پی فرصتی بودند که اسلام را از بین ببرند. با مرتد شدن برخی از قبایل عرب، فرصت را برای اجرای نقشه ی شومشان مناسب دانستند. قبیله ی بکر بن وائل با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در امارت بحرین طمع بست و به کسری پیوست. پیشنهاد بنی بکر بن وائل در مورد امارت بحرین مورد قبول کسری واقع شد و کسری، منذر بن نعمان را با هفت هزار سوار کار و پیاده نظام با بنی بکر بن وائل همراه کرد و یک صد دسته از سواران را در اختیارشان گذاشت تا به جنگ مسلمانان بروند؛ اما به گفته ی کلاعی، این ها گروه ناچیزی بودند که برای مسلمانان هیچ عددی به شمار نمی رفتند.^۲ مسیلمه ی کذاب نیز از همکاری های شاه و درباریان ایرانی بی بهره نبود.^۳

^۱ حروب الردة، ص 174 و 175

^۲ الإکتفاء فی تاریخ المصطفی و الثلاثة الخلفاء (3/318 و 319)

^۳ نگاه کنید به: الإسلام و حركات المضادة، ص 146، نوشته ی دکتر خربوطلی.

دکتر محمد حسین هیکل می گوید: سجاح، به همراه پیروانش به تحریک ایرانیان و عمالشان، از عراق به سوی شبه جزیره ی عربستان روان شد تا بدین سان آتش فتنه و آشوب در بلاد عربی گسترش یابد.^۱

نقش ایرانیان، در گسترش فتنه و دسیسه گری بر ضد مسلمانان نمایان شد. رومی ها، خطر و تهدید بزرگ تری بر ضد اسلام بودند. چرا که آنان دارای عقیده ای بودند که آن را آسمانی و به حق می دانستند و از این رو در برابر اسلام نسبت به ایرانی ها سرسختی بیش تری می کردند. آنان، در پهنه ی حکومت، ساختار پیشرفته تری داشتند و از توان و قدرت بیش تری برخوردار بودند و روابطشان با متحدان و بسیاری از قبایل و حکومت های محلی خوب بود.^۲ رومی ها از همان روزی که نامه ی دعوتی رسول خدا ﷺ را دریافت کردند، در پی چاره اندیشی برای رویارویی با مسلمانان برآمدند که دو جنگ مؤته و تبوک از نمونه های آن می باشد. آنان، در این دو جنگ این واقعیت را دریافتند که به راحتی نمی توانند با مسلمانان درگیر شوند و یا نیروهای مسلمان را بخرند و جذب خود کنند. مسلمانان نیز در جنگ های مؤته و تبوک به میزان اخلاص و دلدادگی عرب های مسیحی به هم کیشانان پی بردند و فهمیدند که آنان، تا آن جا که بتوانند با رومی ها در برابر اسلام می ایستند. علی رغم توافقات رسول خدا ﷺ پس از جنگ تبوک با امیران شام که دست نشانده ی رومیان بودند، باز هم حکومت روم از کشمکش و درگیری با مسلمانان به قصد نابودی اسلام، دست نکشید. ابوبکر صدیق ﷺ این واقعیت را به خوبی درک کرده بود که رومی ها در پی براندازی اسلام هستند و این، یکی از دلایلی بود که او را بر آن داشت تا لشکر اسامه ﷺ را بی چون و چرا اعزام کند. قبایلی از قبیل لخم، غسان، جذام، بلی، قضاعه، عذره و کلب در شمال شبه جزیره عهدشکنی کردند و قطعاً در پس این عهدشکنی، از حمایت های نظامی و مالی و دسیسه های حکومت روم برخوردار بودند. ابوبکر صدیق ﷺ با زبان حال به رومی ها فهمانید که به رغم شورش برخی از قبایل عرب، چیزی از عزم و

^۱ حركة الردة، ص 146

^۲ حركة الردة، از عتوم، ص 146

توانمان کم نشده و می‌توانیم از اسلامان در برابر بزرگ‌ترین هجوم نیز دفاع کنیم و در برابر تجاوز قدرتی چون شما بایستیم.^۱

هرج و مرج در شبه جزیره‌ی عربستان، آرزویی بود که دو قدرت ایران و روم در سر می‌پروراندند تا از این طریق کار اسلام، خاتمه یابد. با همین پندار خام بود که ایران و روم از هیچ همکاری و مساعدتی با شورشیان و مرتدها فروگذار نکردند و بلکه فراریان مرتد را پناه دادند. همکاری‌های این دولت‌ها با مرتدها، سبب شد تا مسلمانان با درک دسیسه‌گری‌های بیگانگان پس از سامان‌دهی اوضاع و احوال شبه جزیره، به جنگ با دو ابرقدرت فارس و روم پردازند.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مرکز اسلام، لشکرها را اعزام کرد و آن‌ها را از هر جهت تجهیز نمود تا در چشم دشمنان، بزرگ و قدرتمند جلوه کنند و در دل دشمن ترس و دلهره بیندازند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه موفق شد اسلام را بر تمام شبه جزیره حاکم کند. وی پس از برقراری امنیت در شبه جزیره و گردن‌نهادن همگان در برابر اسلام، متوجه فتح عراق و شام شد. برقراری امنیت و ایجاد آرامش در شبه جزیره، دست‌آوردی بود که می‌توان آن را پیامد عزم و اراده‌ی خلیفه‌ی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهاد با مرتدها و همین‌طور ایمان راسخ و تدبر وی دانست که با خلوص و وارستگی صحابه (مهاجرین و انصار رضی الله عنهم) همراه شد و به پاک‌سازی شبه جزیره از آلودگی‌های شرک و ارتداد انجامید و ساختار حکومت اسلامی را آن‌چنان قوت بخشید که به شهرها و آبادی‌های عراق و شام نفوذ کرد و در اندک زمانی دو قدرت فارس و روم را به زانو درآورد. عمده‌ترین دلیل این پیروزی پرافتخار، یک پارچگی عملیاتی و فکری و عقیدتی شبه جزیره بود که زیر یک پرچم و با پشت گرمی و اطمینان خاطر از پشت جبهه، دو قدرت آن روز را شکست داد.^۳

^۱ حركة الردة از عتوم، ص 150

^۲ موسوعة التاريخ الإسلامی، دکتر احمد شلبی (1/388)

^۳ حركة الردة، ص 323

دستاورد‌های جهاد با مرتدها:

جنگ با مرتدها، چنان دستاوردهایی به دنبال داشت که به مرحله‌ی زمانی و مکانی خاصی محدود نشد و آثار و پیامدهایش، باورها و اندیشه‌های تمام نسل‌ها را در بلندمدت تحت تأثیر قرار داد و بر منش‌ها و جریان‌های پس از خود در طول تاریخ به اندازه‌ای اثر گذاشت که نسل‌های مختلف هم‌چنان از آن، بهره‌ی فکری و عملی می‌برند. جنگ‌های دوران ارتداد، نشان داد که:

1- اسلام، از تمام جریان‌ها و باورهای فکری و عملی برتر است.

پس از وفات رسول خدا ﷺ بسیاری از اعراب از دین برگشتند. عمده‌ی کسانی که مرتد شدند، تازه‌مسلمانانی بودند که هنوز اسلام و ایمان در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود یا منافقانی بودند که وفات آن حضرت ﷺ را بهترین فرصت بروز درون خود دانستند. کسانی که تحت فشار و در واپسین ایام دوره‌ی رسول خدا ﷺ مسلمان شدند، و همین‌طور آنان که به کلی اسلام نیاورده بودند، بخش عظیمی از آشوب‌گران را تشکیل می‌دادند. از آن دست کسانی که اسلام، در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود و با وفات رسول خدا ﷺ از دین برگشتند، می‌توان به عیینه بن حصن فزاری اشاره کرد که با نخستین جرقه‌ی فتنه، دست از اسلام کشید و مرتد شد و دینش را به دنیای طلیحه‌ی اسدی فروخت. او، در جریان جنگ به اسارت مسلمانان درآمد؛ دست و پایش را بستند و او را به مدینه فرستادند. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسر بچه‌های مدینه او را با شاخه‌های خرما می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟!» او زیر کتک بچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.»¹ قبیله‌ی یمنی عنس که طلیحه‌ی اسدی در میان‌شان ادعای پیغمبری کرد، از آشوب‌گرانی بودند که اصلاً مسلمان نشده و در یمن جنایت‌های زیادی کرده و مسلمانان زیادی را کشته بودند. قرائت و برداشت نادرست از نصوص قرآن، برخی را در باتلاق کفر فرو برد. چنان‌چه عده‌ای از

¹ تاریخ طبری (260/3)؛ حركة الردة، ص 114

آیه 103 سوره ی توبه که خداوند متعال، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می دهد: ﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ﴾^۱ چنین برداشت کردند که گرفتن زکات مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بدین جهت از ادای زکات امتناع کردند.

در شرح این آیه در تفسیر ابن کثیر رحمه الله آمده است: برخی از کسانی که از ادای زکات امتناع کردند، بر این باور بودند که ادای زکات مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به حاکم اسلامی یا جانشین او زکات داده نمی شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با نظر مورد اجماع صحابه رضی الله عنهم این برداشت نادرست از آیه را رد کرد و بر سر ادای زکات با آنان جنگید و مجبورشان کرد در برابر حکم اسلام گردن نهند و آن گونه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات اموالشان را می پرداختند، به جانشین آن حضرت رضی الله عنه نیز زکات مالشان را پردازند.^۲

یکی دیگر از زمینه های ظهور ارتداد، تعصبات قومی بود. مسیلمه ی کذاب با تکیه بر تعصب قومی و قبیله ای، بنی حنیفه را به پیروی از خود و انکار نبوت پیامبر قریشی فراخواند و گفت: «به من بگوئید چرا قریش در نبوت و فرمانروایی از شما بهتر باشد؟ به خدا سوگند که آن ها نه از شما بهترند و نه بیش تر؛ سرزمین شما، از سرزمین آن ها گسترده تر است و ثروت و دارایی شما افزون از ثروت آنان می باشد.»^۳

رجال بن عنفوه پس از آن که قرآن و فقه آموخت، راه ضلالت را در پیش گرفت و درباره ی پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و ادعای مسیلمه گفت: «این دو، بزرگ و مهتر دو جماعتند که چون دو قوچ با هم رقابت می کنند و ما نیز قوچ خود را بیش تر از آن یکی می خواهیم.»^۴

طلحه ی نمری نیز از روی تعصب قومی، ادعای مسیلمه را پذیرفت؛ روایت شده پس از آن که طلحه ی نمری به نزد مسیلمه رفت و از گفته های مسیلمه دانست که او دروغ گویی

^۱ یعنی: «ای پیامبر! بخشی) از اموال آنان (را به عنوان) زکات بگیر...»

^۲ تفسیر ابن کثیر (2/386)

^۳ حركة الردة، ص 124

^۴ الإصابة از ابن حجر، شماره ی 2761

بیش نیست، رو به مسیلمه کرد و گفت: «گواهی می‌دهم که تو دروغ‌گو هستی و محمد (ﷺ) راست‌گو است؛ اما دروغ‌گوی ربیعه در نزد من از راست‌گوی مضر دوست‌داشتنی‌تر است!»^۱

خود مسیلمه نیز در صداقت محمد مصطفی (ﷺ) و کذب و فریب خودش، هیچ تردیدی نداشت. در جنگ یمامه که مسلمانان، زمام پیروزی را به دست گرفته بودند، پیروان مسیلمه به او زار می‌زدند که مگر تو به ما وعده‌ی پیروزی نمی‌دادی و آیات نصر و ظفر را از قرآنت نمی‌خواندی؟ مسیلمه گفت: «به خاطر آبرویتان بجنگید که اصلاً اینک بحث دین و دیانت نیست.»^۲ مرته‌ها، به قصد نابودی اسلام، به اندیشه‌ها و اعمال پوچ و بی‌خودی روی آوردند و بر همین اساس نیز نیروهای شر و شرارت گرد هم آمدند؛ اما شکست خوردند و تمام نقشه‌هایشان با وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان به رهبری و مرکزیت ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) که پرورده‌ی دست رسول خدا (ﷺ) بود، خنثی شد. ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) به سان آهن ربایی قوی، در آن موقعیت تمام نیروهای کارآمد را پیرامون خود جمع کرد و قوت و شوکت اسلام را به همگان ثابت کرد؛ منظورمان از هیبت و شوکت اسلام، توان بالای نظامی یا برخوردار بودن از تعداد زیاد نیست. بلکه ابوبکر (رضی الله عنه) نشان داد که اسلام، دارای زیرساخت‌های فکری، تربیتی و کاربردی استوار و بی‌نظیری می‌باشد که ساختار اسلام را محکم و استوار نموده است. این ویژگی منحصر به فرد اسلام، آن‌جا نمود بیش‌تری می‌یابد که با موضعی روشن و استوار و بدون هیچ درنگی در بحرانی‌ترین موقعیت‌ها در گفتار ابوبکر صدیق (رضی الله عنه) جلوه می‌کند که: «کسی که محمد (ﷺ) را عبادت می‌کرده، بداند که محمد (ﷺ) وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.»^۳

^۱ تاریخ طبری (104/4)

^۲ مرجع سابق (112/4)

^۳ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 323

یکی از پیامدهای جریان ارتداد، این بود که اسلام از هرگونه تحریف و دگرگونی مصون ماند و درفش اسلام از تعصب جاهلی متمایز و جدا گردید و قاعده‌ی ولاء و براء^۱، تحقق عینی یافت. در جریان ارتداد، معلوم شد که هرگاه مسلمانان، یک‌دست، هم‌سان و متحد باشند، اسلام و باورهای اسلامی کاربردی می‌گردد و در برابر هیچ ساخت و پاختی تسلیم نمی‌شود؛ جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، این حقیقت را روشن کرد که توان و قدرت اسلامی، تنها به اسباب مادی قدرت نیست و قدرت ایمانی و معنوی، اصلی‌ترین ابزار قدرت و شوکت اسلام است. در اسلام، اصل بر جنگ و ستیز با کفار نمی‌باشد و غایت و هدف نهایی جهاد اسلامی نیز، دعوت همگان به اسلام است و دعوت و فراخوان عموم انسان‌ها به اسلام، بر هر چیزی مقدم می‌باشد.^۲

2- رهبری مرکزی به عنوان پایگاهی استوار، ضرورت گریزناپذیر جامعه‌ی اسلامی است.

در جریان ارتداد، کان وجودی افراد به عنوان زیرساخت‌های تشکیل دولت و خلافت اسلامی، نمایان شد و چهره‌های استوار عرصه‌ی دین و جهاد، رو شدند. این افراد، پراکنده نبودند و با توان ایمانی خود، زیرساخت‌های تشکیل جامعه و دولت اسلامی را فراهم کردند و پیشوایی فهیم و مدبر برگزیدند که سست و شکننده، ساده و بُل و ناتوان نبود؛ بلکه به‌سان ستونی محکم و استوار، تکیه‌گاه حل مشکلات جامعه بود و با واقع‌نگری و شناخت توانایی‌های خلافت اسلامی و توان و قدرت دشمن، آگاهانه و بیدار به دفع خطرها و رفع مشکلات فراروی اسلام و مسلمانان، می‌پرداخت. آن ستون و پایگاه محکم و استوار، با

^۱ مسأله‌ی ولاء و براء که به معنای دوستی با مسلمانان و دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اسلام و دشمنان مسلمانان می‌باشد، یکی از کلیدی‌ترین باورهای اسلامی است که باید در تمام پهنه‌های زندگی اجتماعی مسلمانان، هویدا باشد. کاربری این آموزه‌ی مهم دینی، فتح باب عزت و شوکت مسلمانان است و بیش از هر چیزی در بازیابی هیبت و خلافت اسلامی مؤثر می‌باشد. (مترجم)

^۲ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 324

پیوندی که با خدای قوی و نیرومند داشت، بر دشمنان پیروز شد و تمام موانع را از سر راهش برداشت و حافظ و پاس‌دار اسلام و شوکت اسلامی گشت و با بسیج عمومی مسلمانان و راهبری فرزانه‌وارش، توان و شوکت مرتد‌ها را درهم شکست و انبوه مرتد‌ها را پراکنده و ناتوان ساخت و بدین‌سان کیان اسلامی، به فضل خدای متعال و تلاش و کوشش ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از گزند کفر و ارتداد، مصون ماند و با ماندگاری اسلام و نظام اسلامی، امت، راه رشد و تعالی را در پیش گرفت.^۱

3- شبه‌جزیره‌ی عربستان، مرکز گسترش اسلام شد.

بلافاصله پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از قبایل عرب بر ضد اسلام و خلافت اسلامی شوریدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه و صحابه رضی الله عنهم پس از تلاش و مجاهدت زیاد، توانستند قبایل عرب را در برابر حکومت اسلام فرمان‌پذیر کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در همان شرایط سخت و بحرانی و پس از آن توانست برنامه‌های آموزشی، اداری و جنگیش را با موفقیت کامل به اجرا درآورد. قبایل عرب، در برابر حکومت اسلامی گردن نهادند و شبه‌جزیره، مرکز گسترش اسلام و بلکه به‌سان چشمه‌ای شد که اسلام از آن جوشید تا به تمام قسمت‌های زمین برود و معلم و مربی انسان و انسانیت گردد.^۲

4- جنگ‌های ارتداد، میدانی برای پرورش فرماندهان فتوحات اسلامی:

در خلال جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، توانمندی‌ها سنجیده شد و نقاط ضعف و قوت شناسایی گردید و افراد و چهره‌های توانمند، برای به دست گرفتن قیادت و فرماندهی فتوحات اسلامی رو شدند. منابع تاریخی، نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان فتوحات اسلامی، از زمره‌ی صحابه رضی الله عنهم نبوده‌اند و در جریان جنگ‌های ارتداد، پرورش یافته و طوری

^۱ مرجع سابق، ص 325

^۲ مرجع سابق، ص 326؛ برای بررسی بیش‌تر جایگاه شبه‌جزیره‌ی عرب در گسترش اسلام، نگاه کنید

به: الطریق إلى المدائن، نوشته‌ی احمد عادل کمال، ص 182

عمل کرده‌اند که از دیگران متمایز شده و بعدها در رأس لشکرهای اسلامی قرار گرفته و سایر مسلمانان نیز به صداقت و راستی ایمان و کارآزمودگی جنگی و احساس مسئولیت این عده از فرماندهان گواهی داده‌اند.

مرکز فرماندهی، در مدینه قرار داشت و فرماندهان لشکری در میدان جهاد، در کمال تفاهم و دوستی، انجام مسئولیت می‌کردند. به‌رغم دوری میادین نبرد از مرکز فرماندهی، کاملاً روشن است که نقش فرماندهی کل و فرماندهان لشکرها در اداره‌ی امور جنگی، هم‌سنگ و شکوهمند بوده است.^۱

5- شناخت درست و اصولی از جریان ارتداد:

بسیاری از آیات قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بیان این موضوع پرداخته که ارتداد و از دین برگشتن، دامن‌گیر برخی از مسلمانان می‌شود. آن‌چه در کتاب و سنت به عنوان تئوری ارتداد عده‌ای مطرح شد، در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شکلی عمومی که در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روی داد، وجود عینی نیافت و مسلمانان، در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شکلی گسترده با جریان ارتداد برخی از قبایل عرب مواجه شدند و احکام مربوط به آن را از آموزه‌های روشن کتاب و سنت استنباط کردند. استنباط صحابه رضی الله عنهم از کتاب و سنت درباره‌ی ارتداد، از آن‌جا معلوم می‌شود که آن‌ها، با یکدیگر به بررسی نصوص وارد شده در مورد مرتدها پرداختند و در اندک‌زمانی به اتفاق نظر رسیدند و از همین‌رو نیز رویکردی یک‌سان در قبال جریان ارتداد و مبارزه با آن داشتند. روی کرد صحابه رضی الله عنهم در قبال جریان ارتداد و شرح عملی آنان از نصوص وارد شده در این باره، باعث شده تا در کتاب‌های فقه اسلامی، باب‌هایی در این موضوع باز شود و احکام ارتداد، به تفصیل مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد و بلکه عمل صحابه رضی الله عنهم در برخورد با ارتداد، منبع و پیشینه‌ای فقهی در باب صدور فتوا پیرامون قضیه‌ی ارتداد گردد.^۲

^۱ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 328

^۲ مرجع سابق، ص 329

6- «حیله‌گری‌های زشت، تنها دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود.»^۱

هرگونه دسیسه و حیله‌گری بر ضد اسلام - چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی - کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چراکه خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آن پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزری می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زند و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.^۲

7- استقرار تشکیلات اداری و برقراری ثبات و آرامش:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، تشکیلات اداری خلافت اسلامی را بر اساس تقسیم‌بندی شبه‌جزیره به مناطق حکومتی زیر قرار داد:

مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین سمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه بر پُستش باقی ماند.

طائف: عثمان بن ابی‌العاص در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را بر این منصب باقی گذاشت.

صنعاء: مهاجر ابی‌امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن‌جا منصوب شد.

حضر موت: فرماندارش، زیاد بن لیبید بود.

زبید و رفع: فرماندار این مناطق، ابوموسی اشعری رضی الله عنه بود.

خولان: یعلی بن ابی‌امیه به امارت آن گماشته شد.

^۱ بخشی از آیه‌ی 43 سوره‌ی فاطر.

^۲ نگاه کنید به: حركة الردة از عتوم، ص 334

جند یمن: معاذ بن جبل رضی الله عنه والی آن بود.

نجران: امیر آن، جریر بن عبدالله رضی الله عنه بود.

بحرین: علاء بن حضرمی رضی الله عنه والی آن بود.

جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.

عمان: حذیفه بن محسن رضی الله عنه والی آن بود.

یمامه: که سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.^۱

^۱ الدول العربية الإسلامية از منصور حرابی، ص 96 و 97

فصل چهارم

فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه وفات وی و به

خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

1- فتوحات ابوبکر صدیق در عراق

2- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام

3- تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

4- وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

اشاره:

هدف اصلی و نهایی از پیدایش امت مسلمان، این است که خدای متعال در این دنیا به یگانگی پرستیده شود و بندگی همه‌جانبه برای خالق هستی تحقق یابد: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ

وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: 56)

یعنی: «من، جن‌ها و انسان‌ها را نیافریده‌ام جز برای این که مرا پرستش کنند.»

از آن‌جا که مقصود نهایی از خلقت انسان‌ها و جن‌ها، پرستش خدای یگانه می‌باشد، این وظیفه فراروی امت مسلمان قرار می‌گیرد که برای تحقق این امر و پذیرش این مسؤولیت و رساندن آن به تمام مردم از طریق دعوت الی الله و آموزش و پرورش همگان بر اساس شریعت و منهج الهی بکوشند و موانعی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از بین ببرند تا شریعت آکنده از رحمت و حکمت الهی، بر نوع بشر حاکم گردد و بدین‌سان همگان، در برابر شریعت خدا و حاکمیت الهی گردن نهند.^۱ خدای متعال، جهاد را از آن جهت مشروع و بلکه وظیفه‌ای دینی قرار داده که تمام موانع و عوامل بازدارنده، از سر راه دعوت برداشته شود تا دینی که ریشه در فطرت مردم دارد، به همگان برسد. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «از آن‌جا که مقصود از جنگ شرعی یا جهاد، اعلاى کلمة الله است تا دین خدا حاکم گردد و مؤمنان آزادانه و بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای خدا را عبادت کنند، مسلمانان بر این اتفاق کرده‌اند که باید با کسانی که بر سر راه دعوت قرار می‌گیرند، جنگید و آنان را نابود کرد.»^۲ رسول خدا ﷺ برای تبلیغ دعوت اسلام، پیک‌ها و نامه‌هایی به سوی سران قبایل و پادشاهان، فرستادند و برای حمایت از دعوت، لشکرهایی گسیل فرمودند تا موانع سر راه دعوت را بردارند و عوامل مادی، جاهلی و نفسانی را که مانع شنیدن دعوت اسلام و شناخت درست آن می‌شد، از بین ببرند. آن حضرت ﷺ در راستای همین هدف، شخصاً فرماندهی برخی از لشکرها را عهده‌دار شدند که از آن جمله می‌توان به جنگ

^۱ صفحات من تاریخ لیبیا الإسلامی، نوشته‌ی صلابی، ص 167

^۲ السياسة الشرعية از ابن تیمیه، ص 18

تبوک اشاره کرد که در سال نهم هجری روی داد. در تمام جنگ‌ها، به دشمن اجازه داده می‌شد تا یکی از این امور را برگزیند: پذیرش بی‌چون و چرای اسلام تا هم‌چون دیگر مسلمانان شوند؛ پرداخت جزیه و در صورت عدم پذیرش هر یک از این شرایط، شمشیر، در میان کفر و اسلام قرار می‌گرفت.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه داد و برای تحقق بشارت‌ها و مژده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد گشودن سرزمین‌هایی از قبیل عراق، لشکرهایی را گسیل کرد. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله به عدی بن حاتم رضی الله عنه فرمودند: (فوالذی نفسی بیده لیتمن الله هذا الأمر حتی تخرج الظعینة من الحیرة حتی تطوف بالبيت فی غیر جوار أحدٍ و لتفتحن کنوز کسری بن هرمز). یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم به دست اوست، خدای متعال، این امر را به آن حد به کمال می‌رساند (و گسترش می‌دهد) که زنی به تنهایی از حیره به طواف خانه‌ی خدا می‌رود و گنجینه‌های کسری^۲ پسر هرمز فتح می‌شود.»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان چنین بشارت‌ها و مژده‌هایی، اسباب و زمینه‌های مادی و معنوی خیزش مسلمانان را برای گسترش قلمرو اسلامی، فراهم نمودند. البته خاورشناسان و دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا فتوحات اسلامی را عاری از اهداف والا و انگیزه‌های دعوتی آن جلوه دهند و تهمت‌های ناروایی بر فتوحات اسلامی وارد کنند که در چارچوب دلایل و مباحث علمی و منطقی، نادرستی برچسب‌هایی که از سوی دشمنان اسلام بر فتوحات اسلامی وارد شده، هویدا می‌گردد.

هدف نهایی فتوحات دوران خلیفه‌ی اول، گسترش اسلام و نابودی طاغوت‌هایی بود که بر گردن مردم سنگینی می‌کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بلکه عموم مسلمانان بنا بر وعده‌های خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله باور کامل داشتند که نصرت و پیروزی، از آن اسلام و

^۱ صفحات من تاریخ لیبیا الإسلامی، ص 168

^۲ کسری، معرب خسرو و لقب شاهان ایران بود و نام پسر هرمز، پرویز بوده است. (مترجم)

^۳ صحیح السیرة النبویة، ص 580

مسلمانان می‌باشد و از همین رو نیز آن نسل را نسل پیروزی می‌دانیم که وعده‌ی الهی را حق و تخلف‌ناپذیر می‌دانستند:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِأَهْدَىٰ دِينٍ أَحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾ (صف: 9)

یعنی: «خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و دین راستین (اسلام) فرستاده تا این آیین را بر سایر ادیان چیره گرداند؛ هرچند که مشرکان دوست نداشته باشند (و چیرگی اسلام، بر آنان، ناگوار باشد).»

﴿ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿٥١﴾

(غافر: 51)

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (هم‌چنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که

گواهان، به پا خیزند، یاری می‌کنیم.»

مبحث اول

فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق

هم‌زمان با پایان سرکوب مرتدها و برقراری امنیت و آرامش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنا بر رهنمودهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظور، دو لشکر را برای فتح عراق گسیل کرد:

الف) لشکری به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه برای فتح عراق اعزام کرد. خالد رضی الله عنه در یمامه بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فتح عراق به او نامه نوشت و دستورش داد از جنوب غربی، آغاز کند: خلیفه در فرمانش به خالد رضی الله عنه چنین نوشت: «راه عراق را در پیش بگیر تا به عراق برسی و از فرج‌الهند - که همان ابله^۱ است - آغاز کن.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا با مردم به مهربانی برخورد کند و آنان را به اسلام دعوت دهد؛ اگر نپذیرفتند، از آن‌ها جزیه بگیرد و اگر از پرداخت جزیه نیز امتناع کردند، با آنان بجنگد. فرمان دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه این بود که کسی را به زور با خود همراه نکند و از کسانی که پیشینه‌ی ارتداد دارند، کار نگیرد و از مسلمانانی که در مسیر حرکتش قرار دارند، بخواهد که داوطلبانه و به میل خود او را همراهی کنند. ابوبکر رضی الله عنه برای پشتیبانی از خالد رضی الله عنه سپاهسانی را فراهم کرد و آنان را به کمک خالد رضی الله عنه فرستاد.^۲

ب) دومین لشکری که ابوبکر رضی الله عنه برای فتح عراق گسیل کرد، لشکری به فرماندهی عیاض بن غنم رضی الله عنه بود. عیاض رضی الله عنه در میانه‌ی راه نباج^۳ و حجاز بود که نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دریافت کرد و فرمان یافت تا از شمال شرقی به عراق برود و از ناحیه‌ی مصیخ^۴

^۱ ابله، شهری کهن در کنار بصره بود که دیده‌بان‌های کسری در آن‌جا قرار داشت.

^۲ نگاه کنید به: البدایة و النهایة (347/6)

^۳ نباج، نام روستایی در صحرای بصره بر سر راه مکه می‌باشد.

^۴ مصیخ، نام مکانی بین شام و عراق (میان سرزمین‌های حوران و قلت) است؛ نگاه کنید به: معجم البلدان، ج 8، ص 79 (مترجم)

آغاز کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عیاض رضی الله عنه دستور داد: «به سوی مصیخ برو و از آنجا آغاز کن و سپس از بالای عراق به آن وارد شو تا به خالد برسی.» ابوبکر رضی الله عنه در فرمانش به عیاض رضی الله عنه افزود: «به هر کس که خواهان بازگشت می باشد، اجازه بده بازگردد. کسی را به همراهی خود مجبور نکنید؛ هر کس که دوست دارد، با شما بیاید و هر که می خواهد، بازگردد.»^۱ ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌ای به خالد و عیاض دستور داد که به سوی حیره بشتابند و هر کس که زودتر به حیره برسد، فرمانده است: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر به حیره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیده بان‌های پارسیان را در هم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل گیر نمی شوند، یکی از شما در حیره برای پشتیبانی از همکارش و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی که دشمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته اند، شیخون بزند.»^۲

مثنی بن حارثه، پیش ابوبکر رضی الله عنه رفت و ایشان را برای جنگ با ایرانی‌ها تشویق کرد. وی، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «مرا فرماندهی قوم خودم قرار بده.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پذیرفت. مثنی رضی الله عنه بازگشت و جهاد عراق را آغاز نمود. پس از مدتی برادرش مسعود بن حارثه را پیش ابوبکر فرستاد و نیروی کمکی خواست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مثنی رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و با مسعود فرستاد؛ در بخشی از این نامه آمده بود: «... من، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظراتش مخالفت نکن و از فرمانش سر نتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا

^۱ الفن العسکری الإسلامی، نوشته‌ی دکتر یاسین سوید، ص 83؛ تاریخ طبری (162/4)

^۲ تاریخ طبری (163/4)

سُجِّدًا^۱ تا زمانی که خالد با توست، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»^۲

شخصی از قوم مثنی بن حارثه به نام مذعور بن عدی از لشکر مثنی جدا شد و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «من، از طایفه‌ی بنی عجل هستم و از پیش قراولان لشکر و با من، مردانی از طایفه‌ام هستند که هر یک از آن‌ها بهتر از صد مرد جنگی است؛ من، این منطقه را خوب می‌شناسم و تجربه‌ی جنگی نیز دارم؛ بنابراین کار سواد^۳ را به من واگذار تا به خواست خدا، امور آن‌جا را (پس از فتح) به دست گیرم.» مثنی بن حارثه رضی الله عنه نیز در نامه‌ای، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از ماجرای مذعور باخبر کرد و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «من، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این باخبر می‌کنم که شخصی از قبیله‌ام به نام مذعور بن عدی که از طایفه‌ی بنی عجل می‌باشد، با تعداد اندکی به نزاع و مخالفت با من برخاسته است؛ بنابراین صلاح دیدم که شما را از این ماجرا باخبر کنم تا در این باره هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید.»^۴

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ مذعور بن عدی، چنین نوشت: «نامه‌ات به دستم رسید و از خواسته‌ات آگاه شدم؛ آری؛ تو همان گونه هستی که گفته بودی و طایفه‌ات، طایفه‌ی خوبی است. من، برای تو پیشنهاد می‌کنم که به خالد بن ولید رضی الله عنه بیوندی و با او همراه شوی و تا زمانی که او در عراق است، با او باشی و چون از عراق رفت، تو نیز با او عراق را ترک

^۱ سوره‌ی فتح، آیه‌ی 29: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، شدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

^۲ الوثائق السياسية، حمیدالله، ص 371

^۳ سواد، نام شهر یا منطقه‌ای در عراق که به سبب نخلستان‌های پردرخت، به سیاهی می‌زده است. نگاه کنید به فتوح البلدان بلاذری. (مترجم)

^۴ مجموعة الوثائق السياسية، ص 372

کنی.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ مثنی بن حارثه رضی الله عنه را این چنین داد: «آن شخص عجللی به من نامه نوشت و از من چیزهایی درخواست کرد؛ من، نیز پاسخش را نوشتم و به او دستور دادم به خالد رضی الله عنه بیوندد تا ببینم چه می‌شود و فرمان من، به تو این است که تا خالد بن ولید رضی الله عنه از عراق بیرون نرفته، تو نیز عراق را ترک نکنی؛ زمانی که خالد عراق را ترک کرد، تو در جایب بمان که بیش از این شایسته و سزاواری.»^۲ از سطور گذشته، موارد ذیل واضح می‌شود:

تاریخ اعزام لشکر خالد رضی الله عنه به عراق:

تاریخ اعزام لشکر خالد رضی الله عنه به عراق، در ماه رجب یا محرم سال دوازدهم هجری بوده است.^۳

دانش نظامی و تاکتیک جهادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

دستورات ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و کیفیت بالا و توانمند تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی‌نظیری، نقاط عملیاتی هر یک از فرماندهان مسلمان را برای ورود به عراق به گونه‌ای مشخص کرد که گویا در اتاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عراق را فرماندهی می‌کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا از (ابله) در جنوب غربی وارد عراق شود و به عیاض فرمان داد تا از شمال شرقی (مصیخ) وارد عراق شود؛ دستور دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد و عیاض رضی الله عنهما، این بود که در وسط عراق به هم بیوندد. خلیفه، گذشته از این، فرماندهان را از سربازگیری اجباری منع نمود و به آنان

^۱ مرجع سابق.

^۲ مرجع سابق، ص 373

^۳ البداية و النهاية (347/6)

دستور داد که هیچ کس را برای جنگ، به ماندن در لشکر خود مجبور نکنند؛ چراکه به خدمت گرفتن سربازها از نگاه ابوبکر رضی الله عنه داوطلبانه و غیراجباری بود.^۱

موقعیت استراتژیک حیره در فتح عراق:

تعیین حیره به عنوان نقطه‌ی سوق‌الجیشی و اهمیت نظامی آن، شگرد دیگری از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در فتح عراق بود. چراکه حیره، در سه میلی جنوب کوفه و در جنوب شرقی نجف قرار دارد و در نخستین نگاه به نقشه، می‌توان اهمیت حیره را به عنوان منطقه‌ای استراتژیک دریافت. حیره، از هر سو در نقطه‌ی مرکزی راه‌های ارتباطی عراق بود؛ از شرق و کرانه‌های رود فرات به مدائن وصل می‌شد و از شمال، به (هیت). علاوه بر این، حیره بر سر راه انبار نیز قرار داشت و از سمت غرب به شام می‌رسید. راهی از حیره می‌گذشت که به (ابله) در منطقه‌ی (بصره) و (کسکر)^۲ در (سواد) و همین‌طور (نعمانیه) منتهی می‌شد. بنابراین موقعیت استراتژیک حیره سبب شد تا ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌جا را به درستی، هدف دو لشکر اعزامی به عراق قرار دهد؛ چراکه حیره، برای عراق، حکم قلب و مرکزیت را داشت و نزدیک‌ترین نقطه به مدائن- پایتخت امپراطوری ایران- بود. قدرت مرکزی ایران از اهمیت حیره باخبر بود و به همین خاطر نیز همیشه نیروهایی برای حفاظت از این منطقه‌ی مهم در حیره مستقر بودند. سیطره بر حیره به معنای چیرگی کامل بر بخش غربی فرات بود و از دیگر سو، موقعیت حیره به گونه‌ای بود که برای مسلمانان در نبرد با رومی‌ها به قصد فتح شام، اهمیت زیادی داشت.^۳

برنامه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ورود به عراق و فتح حیره فراروی سپاهیان اسلام قرار داد، از پیشرفته‌ترین و مؤثرترین شیوه‌های جنگی است و پوشش عملیاتی آن به شیوه‌ای که گفته شد، به خوبی نشان می‌دهد که عملیات فتح عراق و گسترش قلمرو

^۱ الفن العسکری الإسلامی، ص 83 و 84

^۲ کسکر، نام مکانی است میان کوفه و بصره؛ (معجم البلدان، ج 7، ص 251). [مترجم]

^۳ معارک خالد بن ولید ضد الفرس، نوشته‌ی عبدالجبار سامرائی، ص 35

اسلامی از طریق جهاد، تصادفی و از روی اتفاق نبوده است.^۱ بازنگاهی به برنامه‌ی عملیاتی فتح عراق، دانش جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای هر پژوهنده‌ای روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای سامان‌دهی سپاهیان و ایجاد هماهنگی و توازن در میان آن‌ها در صحنه‌ی عملیات، توجه خاصی به تبیین وظایف و اهداف لشکرها داشته و در عین حال آزادی عمل را در میدان نبرد از فرماندهان سلب نمی‌کرده تا به صلاح‌دید خود و با توجه به شرایطی که با آن روبرو می‌شوند، عملیات جهادی را مناسب اوضاع و احوال به پیش ببرند.^۲

عدم خودپسندی مثنی بن حارثه:

از نکات دیگر قابل یادآوری در جریان فتح عراق، عدم خودپسندی مثنی بن حارثه می‌باشد. مثنی، به همراه قومش در عراق با دشمنان می‌جنگید که این عمل، باعث خرسندی ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد و ایشان را بر آن داشت تا مثنی را پیش از اعزام خالد رضی الله عنه به عراق، به فرماندهی منصوب کند. پس از آن که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مصمم به فتح عراق شد، خالد بن ولید رضی الله عنه را برای این منظور شایسته دید و از همین رو نامه‌ای به مثنی فرستاد و به او دستور داد به خالد رضی الله عنه بپیوندد و تحت فرماندهی خالد رضی الله عنه انجام وظیفه نماید. مثنی رحمه الله نیز بلافاصله پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه سپاهیانش به لشکر خالد رضی الله عنه پیوست؛ او، به کثرت سپاهیانش یا این که پیش از خالد نسبت به فتح عراق اقدام کرده، فریفته نشد که خود را به چنین بهانه‌هایی سزاوارتر از خالد برای فرماندهی لشکر اسلام در فتح عراق بداند.^۳

^۱ نگاه کنید به: کتاب ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی نزار حدیثی و خالد جنایی، ص 45

^۲ مشاهیر الخلفاء و الأمراء، بسام عسلی، ص 127

^۳ التاریخ الإسلامی (130/9)

احتیاط ابوبکر صدیق رضی الله عنه در به خدمت گرفتن سپاهیان:

در نامه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خالد بن ولید و عیاض بن غنم فرستاد، دستور داد که: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فراخوانید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اسلام ثبات ورزیده و با مرتد‌ها جنگیده‌اند؛ هیچ یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکنید تا بعداً ببینم چه می‌شود.» بنابراین در ابتدا به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه داده نشد لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند.^۱ البته بعدها که اوضاع و احوال تغییر کرد و صداقت و راستی این افراد ثابت شد، اجازه یافتند لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخاسته از احتیاط و هشیاری در امر جهاد در راه خدا بود تا دنیاطلبان در صف مجاهدان نفوذ نکنند و سبب شکست مسلمانان و نابسامانی صفوف مجاهدان نشوند. رویه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد مرتد‌ها در جریان فتوحات در پیش گرفت، برگرفته از آموزه‌های ارزشمند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد پالودن صفوف اسلامی از هرگونه ناخالصی و یک‌سان نمودن هدف در جهت رضای خدای متعال بود تا جریان جهاد، به سبب تعدد اهداف، دچار آسیب‌های جدی و شکست و ناکامی نشود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانی این رویه را در پیش گرفت که لشکر اسلام شدیداً نیازمند نیروهای انسانی و مردان جنگاور بود و بدین ترتیب مشخص شد که قوت و نیروی واقعی در جهاد به خلوص و راستی در نظر داشت رضای خدا است و نه به کثرت و تعداد زیاد.^۲

خوش رفتاری با مردم و کشاورزان عراقی:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد بن ولید رضی الله عنه دستور داد با ایرانیان و ملت‌هایی که زیر سلطه‌ی ایشان بوده‌اند، مهربانی و خوش رفتاری کند.^۳ این فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر هدف

^۱ تاریخ طبری (163/4)

^۲ التاریخ الإسلامی (131/9)

^۳ تاریخ طبری (159/4)

و هویت جهاد در بیرون از مرزهای اسلامی است و نشان می‌دهد که چنین جهادی، به قصد دعوت و فراخوان مردم به اسلام انجام می‌شود و چنانچه پرداختن به دعوت، با ماندگاری حکومتی غیر قابل انجام باشد، باید آن حکومت را از بین برد تا ملت زیر سلطه، به راحتی و بدون هیچ مانعی دعوت اسلام را بشنود و مسلمان شود. این هدف در تمام جنگ‌هایی که صحابه انجام دادند، کاملاً نمودار است؛ مجاهدان پیش از آن که با دشمنان وارد جنگ شوند، آنان را به اسلام فرا می‌خواندند و آن‌ها را در برابر حقوق و وظایفشان قرار می‌دادند و در صورت عدم پذیرش اسلام از سوی دشمن، آنان را مکلف به پرداخت جزیه در برابر حمایت مسلمانان می‌کردند و چنانچه از پرداخت جزیه نیز طفره می‌رفتند، چاره‌ای جز جنگ و کارزار با دشمن را نمی‌دیدند تا دین و شریعت خدا غالب گردد.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خاطر اشتیاق وافر که به هدایت مردم داشت، به فرماندهان لشکری سفارش کرد تا رعایت حال کشاورزان را بکنند و از نابود کردن منابع ثروت خودداری نمایند. ابوبکر رضی الله عنه خوب می‌دانست که عمران و آبادی، شرط اساسی شکل‌گیری و ماندگاری حکومت عدل است و کشاورزی به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع مالی، رابطه‌ای مستقیم با زندگانی و معیشت مردم دارد.^۲

جلوه‌ای دیگر از ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیق:

خالد بن ولید رضی الله عنه از ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخواست نیروی امدادی کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز قعقاع بن عمرو تمیمی را به عنوان نیروی پشتیبانی به سوی خالد فرستاد. به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «آیا چنین شخصی را در حالی به عنوان نیروی امدادی گسیل می‌کنی که سربازان خالد رضی الله عنه دچار پریشانی شده‌اند؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی‌خورد.»^۳ اتفاقاتی که بعدها در جریان فتح عراق روی داد، فراست

^۱ التاریخ الإسلامی (130/9)

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 342

^۳ تاریخ طبری (163/4)

و ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را نمایان کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه توانایی‌ها و شایستگی‌های افراد را خوب می‌شناخت.^۱

جنگ‌های خالد بن ولید رضی الله عنه در عراق

خالد رضی الله عنه برای فتح عراق، دو هزار از مجاهدانی را که با مرته‌ها جنگیده بودند، با خود داشت و هشت‌هزار نفر از قبایل ربیعیه را نیز با خود همراه ساخت و با سه تا از فرماندهانی که سپاهیان را برای جهاد، با خود همراه کرده بودند، مکاتبه نمود و از آنان خواست به او بپیوندند. این فرماندهان که عبارت بودند از: مذعور بن عدی عجلی، سلمی بن قین تمیمی و حرمله بن مریطه‌ی تمیمی، درخواست خالد رضی الله عنه را پاسخ گفتند و با سپاهیان‌شان که با لشکریان مثنی بن حارثه به هشت‌هزار نفر می‌رسیدند، به لشکر خالد پیوستند و بدین‌سان مجموع لشکر اسلام، به هجده‌هزار نفر رسید.^۲ آنان، ابله را محل تجمع لشکرها اعلام کردند.^۳ خالد رضی الله عنه نامه‌ای تهدیدآمیز به هرمز که مرزبان منطقه‌ی ابله بود، نوشت. متن نامه‌ی خالد رضی الله عنه چنین بود: «...اسلام بیاور تا در امان باشی یا این که با پرداخت جزیه، ذمی بودن خود و قومت را بپذیر و گرنه، کسی جز خودت را ملامت و سرزنش نکن؛ چرا که من به همراه کسانی به سراغت آمده‌ام که مرگ (در راه خدا) را آن‌چنان دوست دارند که شما، زندگی را دوست دارید.»^۴ خالد رضی الله عنه از طریق این نامه و به‌راه‌اندازی جنگ روانی، روحیه‌ی دشمن را درهم‌شکست و پس از آن که به دشمن نزدیک شد، سپاه را به سه دسته تقسیم کرد و فرمان داد که هر دسته‌ای، از یک راه به سوی دشمن برود تا از این طریق، امنیت بیش‌تری ایجاد کند و در مسیر راه با مشکل و یا آسیبی جدی و ناگهانی از سوی دشمن مواجه نشوند. خالد رضی الله عنه مثنی بن حارثه را پیش‌قراول کرد و سپس عدی بن حاتم رضی الله عنه را با

^۱التاریخ الإسلامی (129/9)

^۲تاریخ طبری (163/4)

^۳ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 46

^۴تاریخ طبری (164/4)

عده‌ی دیگری روانه ساخت و خودش نیز پس از آن‌ها حرکت کرد و با آنان قرار گذاشت تا در (حضیر)^۱ گرد هم آیند و به دشمن حمله کنند.^۲

جنگ ذات‌السلاسل:

هرمز از قصد خالد^{رضی الله عنه} و این که با مسلمانان قرار گذاشته تا در حضیر جمع شوند، باخبر شد و از این رو خودش را به حضیر رسانید و (قباد) و (انوشگان) را جلودار لشکرش کرد. به خالد خبر رسید که دشمن، به حضیر رفته و از این رو خالد^{رضی الله عنه} رو به (کاظمه) نهاد. هرمز از قصد خالد باخبر شد و خودش را پیش از سپاهیان اسلام به آن جا رسانید و بر آب و مکان مناسب آن منطقه دست یافت و خالد^{رضی الله عنه} بدون آب در کاظمه اردو زد و به سپاهیان اسلام فرمود: «بارهایتان را پایین کنید و برای به دست آوردن آب با دشمن بجنگید که سرانجام، این آب، از آن لشکری است که شکیاتر است و سربازان بهتری دارد.»^۳ مسلمانان، بارهایشان را به زمین گذاشتند و سواران صف بستند و به دشمن حمله ور شدند؛ خدای متعال، به فضل و کرمش بر مسلمانان منت نهاد و ابری فرستاد که در پشت صفوف مسلمانان باران بارید و آبگیرها پر آب شد و مسلمانان از آن سیر نوشیدند. این، نمونه‌ای از نصرت و یاری خدای متعال است که شامل حال مؤمنان و دوستان خدا می‌شود. هرمز که به پستی و حقه‌بازی مشهور بود، بر ضد خالد^{رضی الله عنه} نیرنگ کرد و با همراهانش قرار گذاشت که چون خالد^{رضی الله عنه} را به مبارزه‌ی تن به تن بطلبد، به او یورش ببرند و او را بکشند! هرمز وسط دو لشکر رفت و خالد^{رضی الله عنه} را به مبارزه طلبید؛ خالد نیز از سپاه جدا شد و به سوی هرمز رفت و با او درگیر شد و او را به سینه گرفت و قصد کشتنش را نمود که نگهبانان هرمز به خالد

^۱ حضیر، نام آبی است در چهار میلی بصره. (معجم البلدان، یاقوت، 2/277)؛ در البدایة و النهایة، به جای حضیر، نام حفیر آمده است. راهنمای مثنی در مسیر حرکت، ظفر بوده و مالک بن عباد و سالم بن نصر، راهنمایان عدی بن حاتم و عاصم بن عمرو بودند. راهنمای خالد نیز رافع بود. (مترجم)

^۲ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی، ص 46

^۳ الکامل ابن اثیر (51/2)؛ تاریخ طبری (165/4)

حمله ور شدند و او را احاطه کردند؛ اما این مسأله مانع از آن نشد که خالد رضی الله عنه هرگز را بکشد و بدین سان خالد رضی الله عنه هرگز را به هلاکت رساند. در همین گیر و دار قعقاع بن عمرو به نگهبانان هرگز حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت.^۱ مسلمانان نیز پس از قعقاع به ایرانی‌ها حمله ور شدند و آنان را فراری داده و به تعقیبشان پرداختند. آری، این چنین فراست و ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه هویدا گشت که درباره‌ی قعقاع فرموده بود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی‌خورد.»^۲ خالد رضی الله عنه نیز نمونه‌ی کاملی از شجاعت و مردانگی بود و یک‌تن در برابر نگهبانان هرگز ایستاد و چنان پایداری کرد که آن حقه‌بازان حيله‌گر نتوانستند سالارشان را از دست خالد رضی الله عنه برهانند تا این که قعقاع خودش را به آن جا رسانید و دشمنان را پراکنده کرد. ایرانی‌ها، در این جنگ خود را با سلاسل (زنجیر) بسته بودند تا فکر فرار از جنگ، از سرشان بدر شود و از همین رو نیز این جنگ را ذات السلاسل نامیده‌اند و البته این راه کارشان در برابر مسلمانان قهرمان، کارساز نشد.^۳

مسلمانان، در این جنگ بار هزار شتر را به غنیمت گرفتند. خالد رضی الله عنه برای گشودن دژهای اطراف حیره، عده‌ای از سپاهیان را گسیل کرد و آن‌ها توانستند اموال زیادی را به غنیمت بگیرند. خالد رضی الله عنه با کشاورزانی که در جنگ بر ضد مسلمانان شرکت نکردند، کاری نگرفت و مطابق فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان خوش رفتاری و مهربانی کرد و زمین‌هایشان را هم چنان در اختیارشان گذاشت تا چون گذشته کشاورزی کنند و محصولش را برای خود بردارند؛ برای آن دسته از کشاورزان که مسلمان شدند، حد زکات را تعیین کرد و برای آنان که اسلام نیاوردند، بی‌آن که زمین‌هایشان را بگیرد، پرداخت جزیه را به اندازه‌ای مقرر نمود که از مالیات حکومت ایران بسیار کم‌تر بود تا بدین سان آنان دریابند که پس از آن پیروزی شکوهمند مسلمانان، زیر فرمان گونه‌ای جدید از حکومت درآمده‌اند که

^۱ تاریخ طبری (165/4)

^۲ تاریخ طبری (163/4)

^۳ التاریخ الإسلامی (133/9)؛ تاریخ طبری (165/4)

عدالت و رعایت حقوق انسان، شاخص اصلی آن می‌باشد. خالد خمس غنایم را به مدینه فرستاد و بقیه را در میان مجاهدان تقسیم کرد. کلاه هرمز نیز از جمله غنایمی بود که به مدینه فرستاده شد؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای قدردانی از تلاش و مجاهدت خالد، آن کلاه را به خالد رضی الله عنه هدیه کرد.^۱ آن کلاه صد هزار درهمی، نگین کاری شده بود. ایرانیان عادت داشتند به میزان جایگاه اجتماعی و به تعبیر بهتر بر اساس سطح طبقاتی خود، کلاه‌های گران‌بهایی را بر سر کنند و هر ایرانی که به بالاترین سطح طبقاتی می‌رسید، کلاه صد هزار درهمی بر سر می‌کرد و هرمز نیز از آن دست مردمانی بود که در میان ایرانی‌ها به آن حد و سطح طبقاتی رسیده بود.^۲

جنگ مذار (ثنی):

هرمز، به کسری (اردشیر)^۳ نامه نوشت و خبر آمدن خالد رضی الله عنه را به او اطلاع داد. کسری، لشکری را به فرماندهی (قارن) به کمک هرمز فرستاد. هرمز که لشکر مسلمانان را ناتوان و کم‌قدرت می‌پنداشت، پیش از رسیدن قارن، به مسلمانان یورش برد و به نکبت و خواری شکست خورد؛ سپاهیان‌ش گریختند و در مسیر فرارشان به لشکر قارن برخوردند؛ همدیگر را به جنگ تشویق کرده و همراه آنان برگشتند و در مکانی به نام (مذار) اردو زدند. خالد رضی الله عنه مثنی بن حارثه و برادرش معنی را به تعقیب فراریان لشکر هرمز فرستاده بود که ضمن گشودن تعدادی از قلعه‌ها و دژهایشان، از آمدن دوباره‌ی لشکر ایرانی‌ها اطلاع یافته و خبر را به آگاهی خالد رضی الله عنه رسانیدند. خالد رضی الله عنه نیز در قالب نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه خبر داد که قصد رویارویی با لشکر دشمن را دارد و اقدامات و آمادگی‌های لازم را انجام داد تا از سوی دشمن غافل‌گیر نگردد. مسلمانان و ایرانی‌ها در مذار با هم درگیر شدند و

^۱ الصدیق أول الخلفاء، ص 131

^۲ تاریخ طبری (166/4)

^۳ پیش از این یادآوری کردیم که کسری، لقب شاهان ایرانی بوده و بنا بر گزارش تاریخ، نامه‌نگاری مذکور در متن فوق، میان هرمز و اردشیر صورت گرفته است. (مترجم)

ایرانی‌ها که در صدد انتقام شکست قبلی خود بودند، به شدت می‌جنگیدند و جنگ سختی در گرفت. قارن به میدان رفت و هم‌اورد خواست. خالد رضی الله عنه برای مبارزه با قارن جلو رفت که معقل بن اعمش بن نباش، پیش از خالد به مبارزه‌ی قارن رفت و او را کشت. قارن، قباد و انوشگان را که در جنگ اول نیز حضور داشته و گریخته بودند، در راست و چپ لشکرش قرار داده بود که دو نفر از مسلمانان حماسه‌ساز به آن‌ها حمله‌ور شدند و عاصم بن عمرو تمیمی، قباد را کشت^۱ و پس از جنگ شدیدی که در گرفت و فرماندهی سپاهیان ایران (قارن) و سی‌هزار از افرادش به هلاکت رسیدند، ایرانی‌ها به سوی کشتی‌هایشان گریختند و آب، مانع از آن شد که مجاهدان، به تعقیب فراریان دشمن پردازند. خالد رضی الله عنه در مذار ماند و غنایم را پس از جدا کردن خمس و ارسال آن به مدینه، در میان مجاهدان تقسیم کرد.^۲

جنگ ولجه:

خبر شکست مذار، به کسری (اردشیر) رسید؛ کسری، اندرزگر را در رأس لشکری به مقابله‌ی خالد رضی الله عنه فرستاد و بهمن جادویه را نیز در پی او روان کرد. اندرزگر، از مدائن به کسکر و از آن‌جا به ولجه رفت و همان‌جا اردو زد. بهمن جادویه نیز از سواد به سوی مسلمانان رفت تا آنان را دور بزند و آن‌ها را در میان لشکر خود و لشکر اندرزگر، به محاصره در آورد. بهمن، در مسیر حرکتش تعدادی از دهقانان را با خود همراه ساخت. پس از آن که نیروهای ایرانی، در ولجه جمع شدند و اندرزگر احساس کرد که قدرتش بالا گرفته است، فرمان حمله داد. خالد رضی الله عنه که در مکانی به نام (ثنی) در نزدیکی بصره بود، از تجمع ایرانی‌ها در ولجه و قصدشان باخبر شد و تصمیم گرفت از سه جهت بر لشکر انبوه ایرانیان حمله‌ور شود و آنان را آشفته و غافل‌گیر سازد. فرماندهی سپاه اسلام، پیش از آغاز عملیات، سوید بن مقرن را دستور داد که در حضیر بماند تا مسلمانان از پشت مورد تهاجم

^۱ در برخی از منابع تاریخی تصریح شده که قباد، توسط عدی به هلاکت رسید و انوشگان، به دست عاصم کشته شد. (مترجم)

^۲ تاریخ طبری (168/4)؛ التاریخ الإسلامی (134/9)

واقع نشوند و خودش به سوی ولجه حرکت کرد و پس از بررسی موقعیت ولجه دریافت که هموار بودن و گستردگی منطقه، این امکان را به مجاهدان می‌دهد که از توان عملیاتی و حرکتی زیادی برخوردار باشند. خالد^۱ در اجرای طرح حمله‌ی سه‌جانبه به دشمن، دو گروه را به کمین فرستاد تا از دو طرف و پشت سر به دشمن شیبخون بزنند. جنگ شروع شد و خالد^۱ از روبرو به ایرانی‌ها حمله کرد. افرادی که در کمین بودند، در وقت مناسبی، دشمن را از پشت سر غافل‌گیر کردند و آنان را شکست سختی دادند؛ اندرزگر و سپاهیان که همراهش گریخته بودند، از تشنگی هلاک شدند.^۱ خالد^۱ برای سپاهیان مسلمان سخنرانی کرد و فرمود: «آیا به غذاها و خوراکی‌هایی که در این سرزمین‌ها است، نمی‌نگرید؟! به خدا سوگند که اگر هدف بزرگی چون جهاد در راه خدا و دعوت به اسلام نبود، عقل چنین حکم می‌کرد که برای به دست آوردن زندگانی فراخ و بارفاه هم که شده، بجنگیم و گرسنگی و تنگدستی را پشت سر بگذاریم...»

خالد^۱ غنایم را پنج قسمت کرد و خمس آن را به مدینه فرستاد و بقیه را در میان مجاهدان تقسیم نمود و ضمن به اسارت گرفتن زنان و فرزندان جنگجویان، برای کشاورزان پرداخت جزیه را مقرر نمود.^۲ در سخنرانی خالد بن ولید^۱ به این نکته اشاره می‌شود که: ما خواهان آخرت هستیم و هدف بزرگی در پیش داریم؛ اما به فرض این که ما هدفی این چنین بزرگ هم نداشتیم که به خاطر آن جنگ و جهاد کنیم، عقل چنین حکم می‌کرد که برای اصلاح وضع زندگانی خود هم که شده، بجنگیم. خالد^۱ بهبود وضع معیشتی را با هدف بزرگ جهاد که همان دعوت به اسلام است نمی‌آمیزد و بلکه به بیان این فرضیه می‌پردازد تا به هدفمند کردن جهاد در راستای گسترش اسلام بپردازد و با زبان حال این را بگوید که: «وقتی یک هدف دنیوی و گیتیانه، می‌تواند سبب و زمینه‌ی جنگیدن با چنین دشمنانی باشد، پس چرا به خاطر رضای خدا و هدفی بس بزرگ و اخروی جهاد نکنیم؟» این سخنان خالد برانگیزنده‌ی همت و توان سربازان اسلام و احیاگر قوت قلب و عزم و اراده‌ی درونی

^۱ الکامل ابن اثیر (52/2)؛ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی، ص 48

^۲ البداية و النهایة (350/6)

مجاهدان بود و سبب شد تا مجاهدان، تمام امکانات و توان و نیروی خود را در راه خدای متعال به کار بگیرند.^۱

در روایتی چنین آمده است که: خالد رضی الله عنه در جنگ ولجه یکی از افراد دشمن را به مبارزه طلبید که با هزار مرد برابری می کرد و او را کشت و سپس بر جنازه اش تکیه داد و خواست که برایش غذا ببرند تا در همان حال میل کند.^۲ این کار خالد بن ولید (سیف الله) روحیهی ایرانیان را درهم شکست و خفت و خواری آنان را به نمایش گذاشت.

جنگ الیس^۳ و فتح امغیشیا:

برخی از مسیحیان عرب به سرکردگی عبدالاسود عجلی به ایرانی ها پیوستند و آنان را در برابر مسلمانان یاری رساندند. بهمن جادویه به جابان که فرماندهی سپاهیان ایران بود دستور داد که با مسلمانان وارد جنگ نشود مگر آن که مسلمانان، به او حمله ور شوند. پس از آن که خالد رضی الله عنه باخبر شد که مسیحیان عرب و گروهی از روستاییان عرب حیره برای جنگ با مسلمانان جمع شده اند، به سراغشان رفت و از پیوستن سپاهیان ایرانی به مسیحیان عرب بی خبر بود. زمانی که لشکر اسلام با دشمن روبرو شد، جابان به سربازانش فرمان حمله داد؛ سپاهیان جابان که قدرت جنگی لشکر اسلام را ناچیز و بی اهمیت می پنداشتند، یکدیگر را به خوردن غذا فراخواندند که خالد رضی الله عنه بر آنان حمله ور شد؛ ایرانی ها که منتظر نیروی پشتیبانی بهمن جادویه بودند، با تمام توان جنگیدند و مسلمانان نیز، در آن جنگ سخت، صبر و شکیبایی زیادی نمودند. خالد رضی الله عنه گفت: «خدایا! اگر ما را بر این ها پیروز کنی، بر من است که کسی از ایشان را باقی نگذارم و به هر کس که دست یافتم، بکشم تا آن که نهر خونی از آن ها جاری کنم.» خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد و منادی

^۱ التاریخ الإسلامی (9/139)

^۲ البداية و النهاية (6/350)

^۳ الیس، نام نخستین آبادی عراق از سمت صحرا می باشد. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

خالد^۱ بانگ بر آورد که: تا می‌توانید اسیر بگیرید و کسی را نکشید مگر آن که تن به اسارت ندهد.. مسلمانان، تعداد زیادی را اسیر کردند و آوردند. خالد افرادی را گماشت تا اسیران را گردن بزنند و آنان، شب و روز گردن می‌زدند. قعقاع به خالد^۲ گفت: «اگر تمام اهل زمین را هم بکشی، نهر خون راه نمی‌افتد؛ پس بر روی خون آب جاری کن تا خون، جاری شود و سوگندت را ادا کرده باشی.» خالد^۳ نیز چنان کرد و خون‌ها روان شد و به همین خاطر نیز آن نهر، نهر خون نام گرفت.^۱

پس از آن که دشمن شکست خورد و اردوگاهش به تصرف مسلمانان درآمد، خالد^۴ گفت: «هرگاه رسول خدا^ﷺ به غذای آماده‌ای دست می‌یافتند، آن را در اختیار دیگران می‌گذاشتند و من، نیز این غذاها را به شما دادم.» هنگامی که مسلمانان، برای خوردن شام نشستند، عده‌ای از آن‌ها که غذاهای آن‌چنانی و نان نرم و تازه ندیده بودند، می‌پرسیدند: این‌ها چیست؟ و آنان که نان لواش و تازه را می‌شناختند، به شوخی و لبخند می‌گفتند: «آیا چیزی از زندگانی راحت شنیده‌اید؟ آن زندگی، همین است که می‌بینید!»^۲

خالد^۵ پس از ایس، آهنگ امغیشیا^۳ کرد و زمانی به امغیشیا رسید که ساکنانش، آن‌جا را ترک کرده و در منطقه‌ی سواد پراکنده شده بودند. خالد، دستور داد آن‌جا را خراب کنند. مسلمانان، در امغیشیا به قدری غنیمت به دست آوردند که هیچ‌جا چنان غنیمتی به دست نیاورده بودند و یک‌صد و پنجاه درهم، سهم هر سوارکار شد. زمانی که خبر پیروزی و خمس غنایم به ابوبکر صدیق^۴ رسید، فرمود: «زن‌ها، از این که کسی همانند خالد^۵ را بزایند، ناتوان و عاجز هستند.»^۴ خالد، خبر پیروزی را با شخصی به نام جندل از بنی‌عجل فرستاد که راهنمای کارآموده‌ای بود. وی، با خبر پیروزی، فتح ایس،

^۱ تاریخ طبری (173/4)

^۲ نگاه کنید به: تاریخ طبری (174/4)

^۳ نام شهری در عراق بوده است. در تاریخ طبری و الکامل، نام این سرزمین، منیشیا آمده است. (مترجم)

^۴ تاریخ طبری (175/4)

خمس غنایم و تنی چند از اسیران، به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه که با دیدن جندل فهمید که او شخص کاردان و باتجربه‌ای است، نامش را پرسید. جندل، خودش را معرفی کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه دستور داد که یکی از کنیزان را به عنوان پاداش به او بدهند که بعدها همان کنیز برایش فرزندی به دنیا آورد.^۱

گفته‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی خالد، نشان افتخاری است برای خالد رضی الله عنه که به زیبایی هرچه تمام، شایستگی‌های خالد را هویدا می‌کند و به بیان منزلت برجسته‌ی کسانی می‌پردازد که دارای همت‌ها و اراده‌های والایی هستند و سبب می‌شود تا افرادی که از همت کم‌تری برخوردارند به خود بیایند و برای رسیدن به بلندای همت و مجاهدت تلاش نمایند.^۲ فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی خالد رضی الله عنه بهترین تقدیر و بزرگ‌داشتی بود که در تاریخ اسلام از بزرگواری چون خالد رضی الله عنه به عمل آمد؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان و کسی که در مردم‌شناسی، توانمند و خبره بود، اظهار می‌کند که کسی را در شجاعت و دلاوری سراغ ندارد که همانند خالد رضی الله عنه باشد و او را در حماسه‌سازی، فوق‌العاده و بی‌نظیر می‌داند.^۳

فتح حیره:

مرزبان حیره^۴ از پیروزی خالد رضی الله عنه در امغیشیا باخبر شد و هجوم لشکر اسلام به حیره را قطعی دانست و به همین خاطر نیز برای مبارزه با مسلمانان، دست به کار شد و لشکری را به فرماندهی پسرش فرستاد و دستور داد که آب فرات را ببندد تا قایق‌های مسلمانان به گل نشیند و مسلمانان را غافل‌گیر و درمانده کنند. خالد به قصد پسر مرزبان به راه افتاد و با گروهی از سربازانش درگیر شد و آنان را در دم کشت و با شتاب به مسیرش ادامه داد تا

^۱ مرجع سابق (174/4)

^۲ التاریخ الإسلامی (144/9)

^۳ خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص 216

^۴ نام مرزبان حیره، آزاده بوده است. (مترجم)

پیش از رسیدن خبر به مرزبان، کار را یک‌سره کند که در دهانه‌ی فرات با پسر آزادبه روبرو شد و جنگی در گرفت که به شکست و کشته شدن پسر مرزبان انجامید. خالد به راهش به سوی حیره ادامه داد و چون به مرزبان حیره خبر رسید که پسرش کشته شده است و در همان اثنا از مرگ اردشیر نیز اطلاع یافت، روحیه‌اش را باخت و بی‌آن‌که بجنگد، پا به فرار گذاشت و بدین‌سان خالد^۱ محل اردوی مرزبان^۱ را فتح کرد و همان‌جا اردو زد؛ مردم حیره به دژها پناه بردند؛ مسلمانان، به فرمان خالد کاخ‌ها و قلعه‌های حیره را به ترتیب ذیل محاصره کردند:

- ضرار بن ازور^۲، کاخ سفید را که ایاس بن قبیصه‌ی طائی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن خطاب^۳، قصر عدسی‌ها را که عدی بن عدی عبادی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن مقرن^۴، قصر بنی‌مازن را به محاصره درآورد که حیری پسر اکال در آن بود.
- مثنی بن حارثه^۵، کاخ ابن‌بقیله را محاصره کرد که عمرو بن عبدالمسیح در این کاخ، جای گرفته بود.

خالد^۶ به فرماندهانش دستور داد که مردم را به اسلام دعوت دهند و اگر مردم مسلمان شدند، از آنان بپذیرند و اگر از پذیرش اسلام سرتافتند، یک‌روز به آن‌ها مهلت بدهند. خالد، فرماندهان را از این‌که مسلمانی را از جنگ با دشمن باز بدارند، منع کرد و دستور داد که در جنگ با افراد دشمن درنگ نکنند تا فرصت تجدید قوا برای دشمن فراهم نشود. مردم، گذشته از عدم پذیرش دعوت اسلام، به مسلمانان اعلان جنگ کردند و از فراز دژها، آنان را هدف سنگ قرار دادند. مسلمانان، به سوی دشمن تیر انداختند و شروع به گشودن درها و خانه‌ها کردند. راهبان و کشیش‌ها فریاد برآوردند: ای کسانی که در کاخ‌ها هستید، کسی غیر از شما ما را به کشتن نمی‌دهد.. کسانی که در کاخ‌ها پناه

^۱ محل اردوی آزادبه، مکانی به نام غریبن بوده که شهر نجف در آن‌جا بنا شده است. (مترجم)

گرفته بودند، رو به مجاهدان فریاد زدند که یکی از شرایط سه گانه ی شما را می پذیریم و بدین سان سران کاخ ها بیرون آمدند تا به شرط پرداخت جزیه به مبلغ یک صد و نود هزار درهم صلح کنند. خالد، هدایایی را که ایرانی ها به میل و اختیار خود داده بودند، با خبر پیروزی به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هدایا را پذیرفت و آن را در جزیه به حساب آورد تا از یک سو شک و شبهه ای درباره ی حکم شرعی نباشد و از دیگر سو شیوه های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی های مردم را به زور تصاحب می کردند، ریشه کن نماید.^۱

خالد رضی الله عنه عهدنامه ای بدین شرح برای اهل حیره نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، عهدنامه ای است که خالد بن ولید با عدی و عمر بن عدی، عمرو بن عبدالمسیح، ایاس بن قبیصه و حیری بن اکال که سران حیره هستند، بسته و مردم حیره نیز آن را پذیرفته اند؛ خالد، اهل حیره را به رعایت این پیمان، ملزم می داند و از آنان عهد می گیرد که (در برابر حمایت از آنها) سالیانه یک صد و نود هزار درهم به دست خود پردازند و آن دسته از راهبان و کشیشانشان که دست از دنیا کشیده و آن را رها کرده اند، (از پرداخت جزیه) مستثنی هستند و اگر به کردار یا گفتاری، خیانت کنند، این پیمان باطل است و هیچ ضمانتی متوجه ایشان نیست. این عهدنامه در ماه ربیع الاول سال دوازدهم هجری نوشته شد.^۲

در روایتی آمده است: خالد رضی الله عنه به مردم حیره سه پیشنهاد کرد: «دین ما را بپذیرید که در این صورت چه در دیارتان بمانید و چه با ما هجرت کنید، تمام حقوق و وظایفی که ما داریم، متوجه شما نیز می شود؛ راه دوم این که جزیه پردازید و در غیر این صورت اعلان جنگ کرده اید و باید بدانید که من، به همراه کسانی به سراغ شما آمده ام که به مرگ (در راه خدا) آن گونه عشق می ورزند که شما به زندگی، حرص و اشتیاق وافر دارید.» اهل

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 348

^۲ تاریخ طبری (181/4)

حیره پرداخت جزیه را پذیرفتند. خالد رضی الله عنه فرمود: «نیست و زیان بار شدید؛ وای بر شما که کفر، به سان صحرای خشک و بی آبی است که انسان کودن و نادان به آن قدم می گذارد.»^۱ گفتار خالد رضی الله عنه نمادی از ویژگی های ایمانی است که در لشکر فتح عراق نهادینه شده و خیزش و تلاش آن لشکر را در راستای هدفی بس بزرگ قرار داده بود. دعوت و فراخوان مردم به اسلام و رساندن برنامه ی کامل و هدایت گر این دین آسمانی به بشریت، هدف لشکرکشی به عراق بود و مجاهدان، هرگز به دنبال سیطره جویی، دنیاطلبی و گسترش قلمرو حکومت و تحمیل قدرت بر انسان ها نبودند و به بیان خالد بن ولید رضی الله عنه، آنچه مسلمانان را در جنگ هایشان پیروز می کرد، شهادت طلبی و آرزوی مرگ در راه خدا و کسب رضایش بود. صحابه با میل و رغبت قلبی برای اجرای کامل سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت بشریت، تلاش و مجاهدت می کردند. خالد رضی الله عنه اهل حیره را توبیخ و سرزنش کرد که به جای پذیرش اسلام، ماندگاری بر کفر و پرداخت جزیه را با وجودی که منفعتی مالی برای مسلمانان به شمار می رفت، ترجیح دادند و چرا خالد رضی الله عنه چنین نمی کرد که او، از کسانی بود که دنیا را در چشمشان حقیر و ناچیز دانستند و آخرت و نعمت های الهی را بر کالای فانی و زودگذر دنیا برتری داده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفتند که همواره این رویه (ترجیح دین و آخرت بر دنیا) را هدف زندگانی خود قرار دهند.^۲ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند: (لأن یهدی الله بک رجلاً واحداً خیر لک من حمر النعم) یعنی: «اگر خدای متعال به وسیله ی تو، یک نفر را هدایت کند، برایت از به دست آوردن شترهای سرخ بهتر است.»^۳

اهل حیره به میل و خواسته ی خود، هدایایی به لشکر اسلام دادند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز آن را پذیرفت و جزو جزیه به حساب آورد تا از یک سو شک و شبهه ای درباره ی حکم شرعی نباشد و از دیگر سو شیوه های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی های مردم را به زور تصاحب می کردند، ریشه کن نماید و بدین سان به مردم حیره به عنوان اهل

^۱ تاریخ طبری (178/4)

^۲ التاریخ الإسلامی (148/9)

^۳ روایت بخاری، کتاب المغازی، شماره ی 4210

ذمه، ظلم و ستمی نشود. قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان‌دهنده‌ی عدالت و دادگری اسلام و حکومت اسلامی است. آقای علی طنطاوی، به مقایسه‌ی استعمار اروپا و فتوحات اسلامی پرداخته و برجستگی و تمایز اسلام بر حرکت‌های استعمارگر اروپا را در قالب اشعار زیر به تصویر کشیده است:

ملکنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم أبطح
و حللتم قتل الأساری و طالما	غدونا علی الأسری نمن و نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا	فکل إناء بالذی فیہ ینضح ^۱

ترجمه: «آن‌گاه که ما حکومت و قدرت یافتیم، عفو و گذشت، عادت و پیشه‌ی ما بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون به راه انداختید و کشتن اسیران را روا دانستید؛ اما ما همواره اسیران را مورد بخشش و احسان قرار می‌دادیم و همین تفاوتی که در میان ما و شما است، بیان‌گر اصل و ریشه‌ی شما است که از کوزه همان تراود که در اوست».

حیره از موقعیتی استراتژیک برخوردار بود و به همین جهت نیز فتح حیره، اهمیت نظامی بالایی داشت و سبب شد تا مسلمانان به فتح سایر مناطقی که زیر حکومت ایران بود، امیدوارتر شوند. فرماندهی کل نیروهای مسلمان، حیره را مقرر فرماندهی و مرکز سامان‌دهی، دفاع و پشتیبانی و گسیل نیروها به مناطق عملیاتی قرار داد. از حیره به عنوان مرکز اداری سرزمین‌های تازه فتح‌شده نیز استفاده شد و خالد بن ولید رضی الله عنه کارگزاران و مرزبانان را از حیره به مناطقی که باید انجام وظیفه می‌کردند، گسیل نمود و خودش تا برقراری نظم و امنیت کامل در حیره ماند. خبر پیروزی خالد رضی الله عنه به دهقانان و سران اطراف حیره نیز رسید؛ آنان، برای صلح به نزد خالد رضی الله عنه رفتند و در روستاهای منطقه‌ی سواد و اطرافش کسی نماند که زیر عهد و پیمان مسلمانان در نیاید.^۲ کارگزاران منطقه‌ای خالد رضی الله عنه عبارتند از:

- عبدالله بن وئیمه‌ی نصری، کارگزار فلایح.
- جریر بن عبدالله، کارگزار بانقیا.

^۱ ابوبکر صدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص 33

^۲ خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص 222

- بشیر بن خصاصیه، کارگزار نهرین.
- سوید بن مقرن مزنی، کارگزار تستر (شوشتر)
- اط بن ابی‌اط، کارگزار رودستان.

مرزبانانی که از سوی خالد برای پاسداری از مناطق مرزی تعیین شدند، عبارتند از:

- ضرار بن ازور.
- مثنی بن حارثه‌ی شیبانی.
- ضرار بن خطاب.
- ضرار بن مقرن.
- قعقاع بن عمرو.
- بسر بن ابی‌رهم.
- قتیبه بن نهاس.^۱

خالد رضی الله عنه پس از مناسب شدن شرایط عراق و هنگامی که حد فاصل حیره و دجله از زیر سلطه‌ی حکومت ایران درآمد، برای شکست ایرانیان در مناطق تحت سلطه‌ی آنها مصمم شد. در همان زمان اردشیر مُرد و اختلاف شدیدی در میان ایرانیان بر سر پادشاهی به وجود آمد. خالد رضی الله عنه این فرصت را غنیمت دانست و نامه‌ای به شرح ذیل برای سران ایرانی نوشت:

«از خالد بن ولید به سران ایران؛

سپاس و ستایش، مخصوص خدا است که حکومت شما را به سر آورد و جمعتان را پراکنده ساخت و حيله و مکرتان را ضعیف و ناتوان نمود؛ سپاس خدای متعال را که قوت شما را درهم شکست و اموال و قدرتتان را از دستتان بیرون آورد و حکومتتان را به نابودی کشانید. زمانی که نامه‌ام به دستتان رسید، مسلمان شوید تا در امان باشید یا این که ذمی بودن خود را بپذیرید و جزیه بپردازید و گرنه با کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را به گونه‌ای دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید و به آخرت، طوری عشق می‌ورزند

^۱ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 51 و 52

که شما به دنیا حرص و اشتیاق می‌ورزید.^۱ خالد نامه‌ای به همین مضمون به مرزبانان ایرانی نیز نوشت.^۲

با فتح حیره که از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بود، بخشی از آرزوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فتح عراق تحقق یافت. خالد بن ولید رضی الله عنه در مناسب‌ترین زمان، وارد عمل شد و در محرم سال دوازدهم هجری جنگ با دشمن را در نبرد کاظمه آغاز کرد. فتح حیره در ربیع‌الاول سال دوازدهم پایان یافت.^۳

کرامتی از خالد بن ولید در فتح حیره:

امام طبری چنین روایت کرده است: ... ابن‌قبیله که همان عمرو بن عبدالمسیح می‌باشد، خادمی به همراه خود داشت که کیسه‌ای بر کمرش آویزان کرده بود. خالد رضی الله عنه کیسه را گرفت و پرسید: «ای عمرو! این چیست؟» عمرو گفت: «این، سمی است که در یک آن کارگر می‌شود و انسان را از پا در می‌آورد.» خالد رضی الله عنه دوباره سؤال کرد: «چرا با خودت سم (زهر) به همراه داری؟» عمرو پاسخ داد: «من، از این نگران بودم که شما بر خلاف آن چه دیدم، باشید و غیر از آن رفتار کنید که انتظارش را از قبل داشتم. مرگ، در نزد من از این که به قبیله و اهل روستایم امر ناگواری برسد، دوست‌داشتنی‌تر است و به همین خاطر نیز با خودم سم برداشتم تا چنان‌چه به روستایم آسیبی برسانید، خودکشی کنم.» خالد رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس تا اجلس نرسد، نمی‌میرد.» و سپس این کلمات را بر زبان جاری کرد: «بسم الله خیر الأسماء، رب الأرض و رب السماء الذی لیس یضر مع اسمه داء الرحمن الرحیم» وانگهی زهر را سر کشید و فرو برد. البته پیش از آن که زهر را سر کشد، اطرافیانش به سویش شتافتند تا او را از خوردن سم باز بدارند. عمرو با دیدن آن صحنه گفت: «ای

^۱ تاریخ طبری (186/4)

^۲ رجوع کنید به مرجع سابق.

^۳ التاریخ الإسلامی (150/9)

عرب‌هایی که اینک اینجایید، تا زمانی که یکی از شما این چنین باشد، حتماً پیروز می‌شوید.» و سپس رو به مردم حیره کرد و گفت: «هرگز چنین چیزی ندیده‌ام.»^۱ حافظ ابن کثیر و حافظ ابن حجر این روایت را ضعیف ندانسته‌اند؛ ابن حجر گفته است: «ابویعلی و ابن سعد به دو طریق دیگر این ماجرا را روایت کرده‌اند.»^۲ ابن تیمیه رحمه الله نیز این را از مصادیق کرامت دانسته است.^۳ برخی از نویسندگان معاصر، این روایت را انکار کرده و آن را بافته‌ی ذهن و خیال راویان درباره‌ی شخصیت خالد^{رضی الله عنه} دانسته‌اند. این روایت، از جهت سند صحیح و ثابت است و طبری، ابن سعد، ابن کثیر، ابن حجر و ابن تیمیه رحمهم الله که از دانش و انصاف بیش‌تری نسبت به نویسندگان معاصر برخوردارند، سندش را ضعیف ندانسته‌اند.

زمانی که خالد^{رضی الله عنه} زهر را نوشید، در بالاترین سطح ایمانی قرار داشت و به یقین می‌دانست که خدای متعال، هر چیزی را آفریده و ویژگی‌هایی در آن گذاشته که هرگاه بخواهد می‌تواند آن ویژگی‌ها را به حکمت و هدف بزرگی بردارد. چنان‌چه خاصیت آتش را گرفت و آن را بر ابراهیم خلیل^{علیه السلام} سرد و سلامت نمود و ابومسلم خولانی رحمه الله را که ادعای دروغین اسود عنسی کذاب را پذیرفت، به سان ابراهیم پیامبر در آتش سوزان، محافظت کرد و ابومسلم را دیدند که در آتش نماز می‌گزارد.^۴ خالد^{رضی الله عنه} به‌هنگام نوشیدن سم، ذره‌ای خودنمایی به خود راه نداد؛ خالد به خوبی می‌دانست که اگر اندکی شائبه و ناخالصی به خاطر نوشیدن زهر به دل راه دهد، حتماً خدای متعال، او را تنها می‌گذارد و هیچ توان و نیرویی برای از بین بردن خاصیت زهر نمی‌یابد. کاری که خالد کرد، برای مسلمان دیگری هرچند با همان هدف خالد باشد، درست نیست؛ چراکه کم‌تر کسی

^۱ تاریخ طبری (180/4)

^۲ نگاه کنید به: البداية و النهاية (251/6)

^۳ الإصابة از ابن حجر (218/2)، شماره‌ی 2206

^۴ التاريخ الإسلامی (153/9)

می تواند به سطح ایمان و یقینی برسد که خالد رضی اللہ عنہ رسیده بود.^۱ خالد رضی اللہ عنہ پس از فتح حیره، به یک سلام هشت رکعت نماز گزارد.^۲

فتح انبار (جنگ ذات العیون):

خالد رضی اللہ عنہ پس از آن که قعقاع بن عمرو را بر حیره گماشت، حیره را ترک کرد تا به کمک عیاض بن غنم برود که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ او را مأمور فتح عراق از جانب شمال کرده بود. خالد رضی اللہ عنہ به انبار رسید و دید که مردم آنجا پیرامون خود خندق حفر کرده و به دژها و قلعه‌ها پناه برده‌اند. خالد رضی اللہ عنہ به سپاهیان دستور داد تا آنان را محاصره کنند و چشمانشان را هدف قرار دهند. با آغاز نبرد، یک‌هزار چشم هدف قرار گرفت و به همین سبب نیز این جنگ، ذات العیون نامیده شد.^۳ خالد رضی اللہ عنہ با زیرکی و فراست، از خندقی که پیرامون انبار حفر کرده بودند، عبور کرد. وی برای این کار، دستور داد تا تعدادی از شترها را بکشند و در باریک‌ترین قسمت خندق روی هم بگذارند تا بدین طریق پلی از شترهای مرده، ساخته و از روی آن رد شوند و به دشمن در پشت خندق دست یابند. دشمن به قلعه گریخت.^۴ شیرزاد که چنین دید، تقاضای صلح کرد و خالد رضی اللہ عنہ پذیرفت که شیرزاد بدون هیچ مال و کالایی به همراه تعدادی از سواران نگهبانش، آنجا را ترک کند.^۵ صحابه از عرب‌های آنجا نوشتن عربی را آموختند. عرب‌های انبار، نوشتن را از بنی‌ایاد فرا گرفته بودند. بنی‌ایاد در زمان بختنصر در انبار اجازه‌ی سکونت یافته بودند.

^۱ مرجع سابق (154/9)

^۲ البداية و النهاية (352/4)

^۳ البداية و النهاية (353/6)

^۴ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 350

^۵ تاریخ طبری (191/4)

فتح عین التمر^۱

خالد رضی الله عنه پس از آن که از کار انبار فارغ شد، زبرقان بن بدر را آن جا گماشت و آهنگ عین التمر کرد که مهران پسر بهرام چوبین به همراه تعداد زیادی از عرب‌ها و طوایف تمر، تغلب و ایاد و پیروان و زیردستان عقه بن ابی عقه آن جا بود. با فرارسیدن خالد رضی الله عنه عقه به مهران گفت: «عرب به جنگ با عرب واردتر است؛ خالد را به ما واگذار.» مهران نیز پذیرفت و گفت: «اگر به ما نیاز پیدا کردید، شما را یاری می‌دهیم.» ایرانی‌ها، مهران را سرزنش کردند که چرا چنین کردی؟ مهران گفت: «آن‌ها را بگذارید که اگر بر خالد پیروز شوند، گویا شما پیروز شده‌اید و اگر شکست هم بخورند، آن وقت به جنگ سپاهیان خالد می‌رویم که ما قوی هستیم و آنان، ضعیف و خسته شده‌اند.» سپاهیان مهران با شنیدن سخنان فرمانده، او را تحسین کردند. عقه به سراغ خالد رضی الله عنه رفت و مشغول آراستن صف‌های لشکرش شد. خالد رضی الله عنه به افرادی که در راست و چپ لشکرش بودند دستور داد تا سر جایشان بمانند و برخی دیگر را مأمور کرد تا از پشت سرش مراقب باشند و به همراه آنان، عقه را که هم‌چنان در حال آراستن صف‌ها بود، احاطه و اسیر کرد و بدین سان یاران و سپاهیان عقه، بدون جنگ گریختند و بیش ترشان اسیر شدند. خالد رضی الله عنه آهنگ قصر عین التمر را نمود. مهران با شنیدن خبر شکست عقه، با سپاهیانش گریخت و حصار را ترک کرد. مسیحیانی که از جنگ گریخته بودند، با دیدن درهای باز حصار، وارد حصار شدند. خالد رضی الله عنه از راه رسید و آنان را محاصره کرد. آن‌ها از خالد رضی الله عنه امان خواستند؛ اما خالد رضی الله عنه نپذیرفت و از آنان خواست که خود را تسلیم کنند. افرادی که در حصار بودند، پایین آمدند و حصار به دست مسلمانان افتاد و تمام اموالی که در حصار بود، به غنیمت مسلمانان درآمد. خالد رضی الله عنه دستور داد گردن عقه را بزنند و مردان اسیر را بکشند. در معبدشان چهل کودک دیدند که انجیل می‌آموختند و در، بر رویشان بسته بود. خالد رضی الله عنه در را شکست و آنان را در میان مسلمانان تقسیم کرد. حمران، غلام عثمان بن عفان رضی الله عنه و سیرین، پدر محمد

^۱ عین التمر، شهری در نزدیکی انبار که به سبب فراوانی خرما به این اسم، نامیده شده است. تمر، به معنای خرما می‌باشد. (مترجم)

بن سیرین که نصیب انس بن مالک رضی اللہ عنہ شد، از آن جمله هستند. عده‌ی دیگری هم از این غلامان یا کسانی از نسل و دودمانشان به شهرت رسیده‌اند.^۱ ولید بن عقبه خمس غنایم را به حضور ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ برد و از آن جا که عیاض بن غنم رضی اللہ عنہ در دومه‌الجندل محاصره شده و از ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نیروی کمکی خواسته بود، ابوبکر رضی اللہ عنہ ولید بن عقبه را به کمک عیاض فرستاد. زمانی که ولید به عراق رسید، عیاض را دید که از یک سو عده‌ای را محاصره کرده و از سوی دیگر دشمنان، راه‌ها را بر او بسته و او را در محاصره گرفته‌اند. عیاض به ولید گفت: «یک فکر دست و حساب شده، کارسازتر از لشکری انبوه و نیرومند، است؛ اینک نظر تو چیست و با شرایطی که در آن هستیم، چه کنیم؟» ولید گفت: «نامه‌ای به خالد رضی اللہ عنہ بفرست و از او درخواست کمک کن.» عیاض به پیشنهاد ولید، نامه‌ای به خالد رضی اللہ عنہ نوشت و از او درخواست کمک کرد. نامه‌ی عیاض پس از واقعه‌ی عین‌التمر به خالد رضی اللہ عنہ رسید. خالد رضی اللہ عنہ به کمک عیاض شتافت و برایش نامه نوشت که: «از خالد به عیاض؛ اندکی صبر کن که دسته‌های اسب‌ها پشت سر هم قرار گرفته و افراد شیرمانندی بر خود سوار دارند که شمشیرهای زهرآلودی به دست گرفته و با شتاب به سوی تو می‌آیند.»^۲

جنگ دومه‌الجندل:

خالد رضی اللہ عنہ پس از آن که از عین‌التمر فارغ شد، عویم بن کاهن اسلمی^۳ را بر عین‌التمر گماشت و آهنگ دومه‌الجندل کرد. مردم دومه‌الجندل که از حرکت خالد رضی اللہ عنہ اطلاع یافتند، با قبایل بهراء^۴، تنوخ، کلب، غسان و ضجاعم مکاتبه کردند و آنان را به رویارویی با خالد رضی اللہ عنہ فراخواندند. ابن‌ایهم، سالار غسان و تنوخ بود و ابن‌حدرجان نیز سرکرده‌ی

^۱ ابوعمره، جد عبدالله بن عبدالاعلی شاعر و نضیر، پدر موسی بن نضیر در زمره‌ی همین کودکان بودند. (مترجم)؛ نگاه کنید به تاریخ طبری و البداية و النهاية.

^۲ البداية و النهاية (354/6)

^۳ در تاریخ طبری، به جای عویم، اسم عویم آمده است. (مترجم)

^۴ در البداية و النهاية، به جای نام بهراء، نام قبیله‌ای به اسم غیرا آمده است. (مترجم)

ضجاعم. دومه‌الجندل در آن زمان دو سالار داشت: یکی اکیدر بن عبدالملک و دیگری جودی بن ربیع. این دو سردار، با هم اختلاف پیدا کردند. اکیدر گفت: «من، خالد^۱ را از همه بیش تر می‌شناسم. کسی، در جنگ از او خوش‌اقبال تر نیست و هر جمع کم و زیادی که با او مواجه شوند، حتماً از او شکست می‌خورند؛ پس به حرفم گوش کنید و با خالد صلح نمایید.» اما اهل دومه‌الجندل پیشنهاد اکیدر را نپذیرفتند. اکیدر از آن‌ها جدا شد و گفت: شما را در جنگ با خالد^۱ یاری نمی‌کنم.^۱

دشمن، درباره‌ی خالد^۱ چنین گواهی و شهادتی می‌دهد که واقعاً به حق و درست می‌باشد. اکیدر قبلاً در جنگ تبوک -در زمان رسول‌خدا- به اسارت خالد درآمده بود. خالد^۱ او را با خود به حضور پیامبر اکرم^ﷺ برد و آن حضرت نیز برایش امان‌نامه‌ای نوشتند. اکیدر بعدها عهدشکنی کرد و همین باعث شد تا پس از آن که دوباره به اسارت خالد^۱ درآمد، بر خود بیمناک باشد؛ چراکه خبر هم‌کاری و هم‌یاری او با عرب‌ها و ایرانی‌ها در برابر مسلمانان به گوش خالد^۱ رسیده بود. خالد^۱ که در راه دومه بود، از جدا شدن اکیدر باخبر شد و عاصم بن عمرو را برای دستگیریش فرستاد. عاصم، او را دستگیر کرد. اکیدر گفت: من، برای مذاکره و دیدار خالد^۱ می‌آمدم. اما خیانت و عهدشکنی اکیدر، سبب شد تا خالد در موردش حکم اعدام صادر کند و بدین‌سان اکیدر به سبب عهدشکنی کشته شد و نتوانست از سرنوشت خود فرار کند.^۲

خالد^۱ در دومه‌الجندل فرود آمد و برای شروع عملیات، آن را میان خود و لشکر عیاض بن غنم به دو قسمت کرد. جودی بن ربیع با سربازانش به لشکر خالد^۱ حمله‌ور شد و ابن‌حدرجان و ابن‌ایهم به همراه سربازانشان با عیاض درگیر شدند. خالد^۱ جودی را شکست داد و عیاض نیز به سختی موفق شد سپاهیان ابن‌حدرجان را شکست دهد. سپاهیان دشمن، پا به فرار گذاشته و به قلعه پناه بردند و چون قلعه، پر شد و دیگر جا نداشت، درش را بستند و دیگر یارانشان را داخل حصار جا ندادند و بدین ترتیب جمع زیادی از آنان

^۱ البداية و النهاية (355/6)؛ تاریخ طبری (195/4)

^۲ التاريخ الإسلامی (163/9)

کشته شدند.^۱ دومه‌الجندل با موقعیت استراتژیکی که داشت، به تصرف مسلمانان درآمد. دومه‌الجندل از آن جهت دارای اهمیت زیادی بود که سه راه اصلی از آن می‌گذشت: شبه‌جزیره‌ی عربستان در جنوب آن قرار داشت و عراق، در شمال شرقی آن؛ شام نیز در شمال غربی دومه‌الجندل بود. موقعیت استراتژیکی دومه‌الجندل سبب شد تا خلیفه توجه خاصی به آن داشته باشد و به همین سبب نیز عیاض بن غنم از آن‌جا به شدت پاسداری کرد تا این‌که خالد رضی الله عنه به کمکش رفت. اگر دومه‌الجندل به تصرف مسلمانان در نمی‌آمد، آنان در جنگ‌های عراق با خطرهای و مشکلاتی جدی مواجه می‌شدند.^۲

خالد رضی الله عنه به ترتیبی که گفتیم، موفق شد عیاض را در فتح دومه‌الجندل یاری دهد. جنگ‌های خالد رضی الله عنه در جنوب عراق بیان‌گر قدرت تهاجمی لشکر اسلام و ایجاد رعب و وحشت در صفوف دشمن است. از سوی دیگر پایداری همه‌جانبه‌ی لشکر عیاض رضی الله عنه در برابر دشمن نیز، نشان‌دهنده‌ی شکیبایی و امید مسلمانان به نصرت و یاری الهی می‌باشد. عیاض رضی الله عنه از بزرگان مهاجرین و از مهتران قریش بود و به بخشنده‌گی و بزرگ‌منشی شهرت داشت. وی، مورد توجه خلفای دیگر نیز قرار گرفت و یکی از فرماندهان جنگ یرموک و پیش‌قراول لشکر ابو عبیده رضی الله عنه شد. عیاض رضی الله عنه، موفق به فتح جزیره - مناطق میان عراق و شام - شد. ابو عبیده رضی الله عنه که مرگش را نزدیک می‌دید، عیاض رضی الله عنه را به جای خود بر شام گماشت و عمر فاروق رضی الله عنه نیز با درگذشت ابو عبیده رضی الله عنه، عیاض رضی الله عنه را هم‌چنان بر امارت شام گذاشت تا این‌که به حضور وی در فتوحات اسلامی نیاز پیدا شد.^۳

^۱ تاریخ طبری (4/196)؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی، ص 54

^۲ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 54

^۳ التاریخ الإسلامی (9/164)

واقعه‌ی حصید^۱:

خالد^{رضی الله عنه} به اقرع بن حابس دستور داد تا به انبار بازگردد و خودش در دومه‌الجندل ماند. ایرانی‌ها دوباره طمع بستند و عرب‌های منطقه نیز که هنوز کشته شدن عقه را از یاد نبرده بودند، با ایرانی‌ها هم‌پیمان شدند تا انتقام خون عقه را بگیرند. زرمهر و روزبه از بغداد به قصد انبار حرکت کردند و با هم قرار گذاشتند در (حصید) و (خنافس) حاضر شوند. خبرشان به زبرقان بن بدر که والی انبار بود، رسید. زبرقان از قعقاع بن عمرو که جانشین خالد^{رضی الله عنه} در حیره بود، کمک خواست. قعقاع، اعبد بن فدکی سعدی (ابولیلی) را به کمک زبرقان فرستاد تا در حصید با دشمن بجنگد و عروه بن جعد بارقی را نیز به خنافس گسیل کرد. پس از آن که خالد^{رضی الله عنه} از قصد برخی از قبایل برای پیوستن به روزبه اطلاع یافت، قعقاع بن عمرو را امیر مردم در حصید قرار داد و چون روزبه از قصد قعقاع مطلع شد، از زرمهر کمک خواست و بدین ترتیب زرمهر در حصید به روزبه پیوست. مسلمانان در حصید با ایرانی‌ها درگیر شدند و تعداد زیادی از آنان و از جمله روزبه و زرمهر را کشتند و غنایم زیادی به دست آوردند.^۲

جنگ مصیخ^۳:

خالد^{رضی الله عنه} پس از دریافت خبر مسلمانان در حصید، با فرماندهانش (قعقاع و ابولیلی) قرار گذاشت تا در وقت مشخصی در مصیخ در نزدیکی حورات حاضر باشند. پس از آن که مسلمانان، در مصیخ جمع شدند، بر دشمن و کسانی که به آنان پناهنده شده بودند، از سه طرف شیخون زدند و تلفات زیادی بر دشمن وارد کردند.^۴ پس از این ماجرا خالد^{رضی الله عنه}

^۱ حصید، نام ناحیه‌ای بیابانی میان کوفه و شام است. (مترجم)

^۲ البداية و النهاية (355/6)

^۳ این جنگ، در البداية و النهاية، به نام مصیخ ثبت شده است. (مترجم)

^۴ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 55

اطلاع یافت که برخی از قبایل در مثنی^۱ که در نزدیکی رقه قرار داشت و در زمیل در دیار بکر، برای جنگ با مسلمانان گرد هم آمده‌اند. خالد رضی الله عنه آنان را در مثنی از سه طرف مورد هجوم قرار داد و آنان را شکست داد. همین طور به آنان که در زمیل جمع شده بودند، حمله‌ور شد و خسارات زیادی بر آنان وارد کرد.^۲

عدی بن حاتم می‌گوید: در این شبیخون به مردی به نام حرقوص بن نعمان نمری برخوردیم که دختران، پسران و همسرش را پیرامون خود گرد آورده و ظرف بزرگی از شراب جلوی آن‌ها نهاده بود. خانوداه‌اش می‌گفتند: «چه کسی در چنین موقعیتی که خالد رضی الله عنه با لشکرش حمله‌ور شده، شراب می‌نوشد؟!» حرقوص گفت: «این شراب خداخافظی است و بدانید که پس از این هرگز نخواهید توانست شراب بنوشید.» آنان، از آن شراب نوشیدند. به آنان حمله کردیم و سرش را زدیم که در ظرف شراب افتاد؛ پسرانش را کشتیم و دخترانش را گرفتیم.^۳

در این جنگ دو نفر به نام عبدالعزی بن ابی‌رهم بن قرواش و لیید بن جریر که قبلاً مسلمان شده و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه امان‌نامه گرفته بودند، کشته شدند. جریر بن عبدالله بجلی، عبدالعزی را کشت و لیید به دست مسلمان دیگری کشته شد و هیچ یک از این مسلمانان از جریان مسلمانی و امان‌نامه‌ی عبدالعزی و لیید خبر نداشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از شنیدن این خبر، ضمن پرداخت دیه‌ی آن‌ها به فرزندانشان، فرمود: «بروز چنین اتفاقی برای مسلمانی که در دیار دشمن، زندگی کند، دور از امکان نیست.» آن دو به این اشتباه که در بلاد کفر زیستند، کشته شدند.^۴

^۱ در البداية و النهاية به جای مثنی، ثنی ثبت شده است. (مترجم)

^۲ تاریخ طبری (199/4)

^۳ تاریخ طبری (199/4)

^۴ البداية و النهاية (356/6)؛ در حدیثی که نسائی و ابوداود روایت کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «من، از هر مسلمانی که در دیار مشرکان زندگی کند، بیزارم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همین گناه آن دو

جنگ فراض:

خالدؓ پس از آن که پرچم اسلام را برافراشت و قبایل عرب، در برابرش تسلیم شدند، قصد فراض کرد که حد فاصل شام و عراق و جزیره بود تا از پشت سر در امان باشد و هنگام گذر از منطقه‌ی سواد، بیم نفوذ دشمن از آن نباشد. حضور مسلمانان در فراض، خشم روم را برانگیخت و باعث شد تا از ایرانیان اطراف برای جنگ با مسلمانان یاری بخواهند. ایرانیان که از شکست خود در برابر مسلمانان، هم‌چنان خشمگین بودند، در کمک به رومی‌ها در مقابل مسلمانان درنگ نکردند. قبایل عرب (تغلب، ایاد و نمر) نیز که کشته شدن بزرگان و سرانشان را از یاد نبرده بودند، به درخواست رومیان، آماده‌ی جنگ با لشکر اسلام شدند و بدین ترتیب ایرانیان، رومیان و قبایل مذکور، برای جنگ با مسلمانان با هم متحد شدند. زمانی که قشون متحدان به فرات رسیدند، از مسلمانان پرسیدند: «شما از فرات می‌گذرید و به سوی ما می‌آید یا ما بگذریم و به سراغ شما بیاییم؟» خالدؓ گفت: «شما بیاید.» آنان، به مسلمانان گفتند: «کنار بروید تا بیاییم.» خالدؓ گفت: «کنار نمی‌رویم؛ از پایین رود بگذرید.» این واقعه، در نیمه‌ی ذی‌قعدة‌ی سال دوازدهم اتفاق افتاد. ایرانیان و رومی‌ها همدیگر را به پاسداری از حکومت خود فرامی‌خواندند و می‌گفتند: «از حکومت و شرف خود دفاع کنید. بدانید که این مرد (خالد) به خاطر دینش با شما می‌جنگد و آدم زرننگ و خردمندی است. به خدا که (اگر خوب نجنگید)، او پیروز خواهد شد و ما، شکست خواهیم خورد.»

لشکر دشمن از پایین دست لشکر خالدؓ از فرات گذشت و جنگ طولانی و سختی در گرفت و سرانجام دشمن، مجبور به فرار شد. خالدؓ فرمود: «آنان را دنبال کنید و شمشیر را از ایشان برندارید.» مسلمانان، در نبرد و تعقیبی که انجام دادند، ده‌ها هزار از افراد

مسلمان اشاره کرد که در جوار مشرکان زیستند و به اشتباه و به خاطر عدم آگاهی مجاهدان از اسلامشان، کشته شدند. (مترجم)

دشمن را به هلاکت رساندند. خالد ده روز در فراض ماند و سپس فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد.^۱

جنگ فراض، نخستین رویارویی لشکر اسلام با لشکری مرکب از دو قدرت شرق و غرب یعنی ایران و روم بود که هر کدامشان برخی از قبایل عرب را نیز با خود همراه کرده بودند. به هر حال مسلمانان، از این جنگ نیز پیروز و سربلند بیرون شدند. البته با وجودی که جنگ فراض، از جنگ‌های مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد، به شهرت سایر جنگ‌ها نرسیده است. جنگ فراض، آخرین جنگ سیف‌الله (خالد بن ولید) در عراق می‌باشد^۲ شوکت و قدرت ایرانیان در جنگ فراض درهم شکست و دیگر چنان توان و قدرتی برایشان باقی نماند که اسلام و مسلمانان را تهدید کند.^۳

حج گزاردن خالد و فرمان ابوبکر به او برای حرکت به سوی شام:

خالد رضی الله عنه ده روز در فراض ماند و پنج روز مانده به پایان ذی‌قعدة، فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد و به عاصم بن عمرو دستور داد تا جلوتر از او حرکت کند و شجره بن اعز را دنباله‌دار لشکر نمود. خالد چنان وانمود کرد که از پشت سر خواهد آمد و به همراه تعدادی از یارانش، از بی‌راهه، به قصد حج، رو به مکه نهاد و حج سال دوازدهم را دریافت. وی، پس از مراسم حج به سوی حیره حرکت کرد و خود را پیش از آن که قشون دنباله‌ی لشکر به حیره برسند، به آنان رسانید. پس از بازگشت حاجیان به مدینه، ابوبکر صدیق رضی الله عنه از جریان حج گزاردن خالد رضی الله عنه اطلاع یافت و نامه‌ای توییحی به او نوشت که چرا لشکرش را تنها گذاشته و آن را ترک کرده است؟^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این نامه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا به سوی شام حرکت کند. در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه چنین آمده

^۱ تاریخ طبری (201/4)

^۲ التاریخ الإسلامی (173/9)

^۳ خالد بن ولید، صادق عرجون، ص 36

^۴ معارک خالد بن ولید ضد الفرس، عبدالجبار سامرائی، ص 123

بود: «به سوی شام حرکت کن و به مسلمانانی پیوند که به آن جا گسیل شده‌اند. تو را از انجام دوباره‌ی چنین کاری (که بدون اجازه لشکر را ترک کنی)، برحذر می‌دارم. کارت را به خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سرمنزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می‌خوری و خوار و زبون می‌گردی. به خاطر کاری که می‌کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می‌نهد و او صاحب جزا می‌باشد.»^۱

در فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه، میزان توجه خلیفه‌ی فرزانه به فرماندهان مسلمان نمودار است و روشن می‌شود که آن بزرگوار چگونه از طریق راهنمایی و نصیحت، دست فرماندهان را می‌گرفت و آنان را به سوی پیروزی و موفقیت به پیش می‌برد:

1- ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا عراق را ترک کند و به سوی شام حرکت نماید تا بلکه خدای متعال، او را سبب گشودن آن جا قرار دهد.

2- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را نصیحت کرد که دوباره بدون اجازه لشکر را تنها نگذارد. فرمان دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه این بود که با اخلاص و راستی برای رضای خدا بکوشد.

3- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را از خودبینی و غرور نابجا برحذر داشت و به او هشدار داد که خودبینی، عمل انسان را به تباهی می‌کشاند. هشدار دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد، این بود که از به رخ کشیدن کارهایش پرهیز کند و بداند که خدای متعال بر او منت نهاده که او را به انجام کارهای شایسته موفق نموده است.^۲

توانایی قشون اسلامی در جریان فتح عراق در جنبه‌های مختلف فنون جنگی و رویارویی با دشمن و کسب اطلاعات لازم و اجرای بی‌نظیر برنامه‌های عملیاتی کاملاً نمودار است. خالد رضی الله عنه زمانی به جنگ رومی‌ها در شام رفت که در جریان فتح عراق برای عملیات نظامی برون‌مرزی آب‌دیده شده بود. مثنی بن حارثه رضی الله عنه جانشین خالد رضی الله عنه در عراق شد؛

^۱ تاریخ طبری (202/4)

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 295

چراکه مثنی سرزمین عراق را به خوبی می شناخت و برای جنگ با ایرانیان، تجربه‌ی زیادی داشت. بازمینی فتوحات عراق، نشان می دهد که خالد رضی الله عنه پس از توکل بر خدای متعال، به جمع آوری اطلاعات دقیقی پرداخت که بیان گر توان تجسسی و اطلاعاتی وی از موقعیت عراق و تحرکات دشمن می باشد. مثنی بن حارثه، نقشی اساسی و کلیدی در پهنه‌ی جمع آوری اطلاعات داشت و از توان بالایی در کسب و سامان دهی اطلاعات برخوردار بود. نسبت خانوداگی مثنی، به طایفه‌ی بنی شیبان از قبیله‌ی بکر بن وائل می رسید. محل سکونت بکر بن وائل، در مرزهای عراق و در حوزه‌ی آبی فرات قرار داشت که از شمال به (هیت) منتهی می شد و از همین رو نیز، موقعیت منطقه‌ی مسکونی این قبیله، زمینه‌ی مناسبی برای کسب اطلاعات، فراهم آورده بود. تمام تحرکات نیروهای ایرانی (حکومت ساسانی) از همان آغاز به مثنی می رسید و بدین سان او نیز لشکر اسلام را در بهترین زمان، از فعالیت‌های دشمن باخبر می ساخت و هیچ فعالیت کوچک و بزرگی نبود که در دربار و قلمرو ایرانیان اتفاق بیفتد و مثنی از آن بی خبر باشد.^۱

در فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه آمده بود: «عراق را ترک کن و مسؤولیت آن را به همان کسی واگذار کن که قبلاً مسؤولیت آن جا با او بوده است. تعدادی از کسانی را که با تو از یمامه و حجاز به عراق آمده و یا در راه به تو پیوسته اند، با خود همراه کن و به سوی شام برو و به ابو عبیده و مسلمانان همراهش بپیوند و آن گاه که به ابو عبیده رسیدی، تو فرمانده هستی. درود و رحمت خدا بر تو باد.»^۲ خالد رضی الله عنه برای حرکت به سوی شام آماده شد و لشکر را دو قسمت کرد: نیمی از لشکریان را برای مثنی نگه داشت و نیم دیگر لشکر و از جمله تمام صحابه‌ای را که در آن بودند، در سپاهی قرار داد که می خواست با آن به سوی شام برود. مثنی به خالد گفت: «به خدا این را نمی پذیرم که تمام صحابه را با خود همراه کنی؛ از تو می خواهم که مطابق فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیمی از صحابه را با خود ببری و بقیه را برای من بگذاری که به خدا سوگند این‌ها، تنها امید من برای نصرت و یاری الهی هستند و تو

^۱ معارک خالد بن ولید ضد الفرس، ص 143

^۲ الصدیق اول الخلفاء، ص 169

می‌خواهی آن‌ها را از من بگیری!» قبل از آن که خالد^۱ به سوی شام حرکت کند، نامه‌ی ابوبکر صدیق^۲ به او رسیده و کیفیت و چگونگی تقسیم لشکر را میان خالد و مثنی بیان نموده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت‌کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن‌که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری. هرگاه خداوند، تو را پیروز کرد، به همراه سپاهیان‌ت به عراق بازگرد و در مسؤولیت گذشته‌ات انجام وظیفه کن.»^۱

خالد^۲ به گونه‌ای لشکر را میان خود و مثنی تقسیم کرد که رضایت مثنی را جلب نمود و به جای هر صحابی که در سپاه مثنی می‌گذاشت، جنگاورانی از سران و بزرگان لشکر، در سپاه خود قرار می‌داد و در نهایت مثنی به چگونگی تقسیم لشکر در میان خود و خالد راضی شد.^۲ خالد^۳ که می‌خواست رومیان را غافل‌گیر کند، چاره‌ای جز این نداشت که برای رفتن به شام، بیابان‌های خشک و وسیعی را در پیش بگیرد. او از راهنمایان و کسانی که منطقه را خوب می‌شناختند، پرسید: «من، از چه راهی می‌توانم به شام بروم که با رومیان برخورد نکنم و از پشتشان در آییم؟ چرا که اگر با آن‌ها روبرو شوم، از کمک‌رسانی به مسلمانان باز می‌مانم.» به او گفتند: «ما چنین راهی نمی‌شناسیم و تنها یک راه را یاد داریم که عبور لشکر از آن ممکن نیست؛ چرا که یک سوار تنها نیز بر خود بیمناک است که از آن راه عبور کند و عبور تو به همراه لشکری انبوه که بار زیادی با خود دارند، امکان‌پذیر نیست. وسعت این مسیر خشک، طوری است که تا پنج روز راه‌پیمایی نکنید، هیچ آبی نمی‌یابید.» خالد^۳ گفت: «چاره‌ای نداریم؛ باید از آن سوی نیروهای رومی، خود را به شام برسانیم.»

بدین ترتیب خالد^۳ تصمیم گرفت از راه خشک و پرخطر بیابان به شام برود. رافع بن عمیر که راهنما بود، پیشنهاد کرد: «تا می‌توانید با خود آب بردارید.» خالد^۳ به سپاهیان‌ش دستور داد که در شکم شترهای تشنه آب ذخیره کنند و دهان‌هایشان را ببندند تا نشخوار نکرده و آب زیادی در خود نگه‌دارند.^۳ خالد^۳ به سپاهیان‌ش چنین فرمود: «برای مسلمان

^۱ الصدیق أول الخلفاء، ص 170

^۲ همان منبع.

^۳ الصدیق أول الخلفاء، ص 171

سزاوار نیست که درباره‌ی چیزی غصه بخورد و دل‌نگران باشد که با آن، مورد معیت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرد.^۱ رافع بن عمیر، راهنمای لشکر خالد برای عبور از این مسیر پرخطر شد که خالی از سکنه بود و هیچ آب و نشانی نداشت؛ پرخطرترین بخش این راه، ناحیه‌ی میان قراقر و سوی^۲ بود و البته کوتاه‌ترین مسیر ممکن. خالد رضی الله عنه از سپاهیانش خواست که با شتاب، این بیابان را پشت سر بگذارند و دور از چشم دشمن، خود را به مقصد برسانند و آنان را غافل گیر کنند. رافع از خالد رضی الله عنه درخواست کرد که بیست شتر بزرگ به او بدهند و پس از گرفتن شترها، آن‌ها را چندین روز تشنه نگه داشت و سپس به آنان آب داد و شکم‌هایشان آکنده از آب شد؛ رافع، دهان شترها را بست تا از نشخوار شترها و هدر رفتن آب ذخیره‌شده در شکمشان، جلوگیری کند. رافع پس از ذخیره‌ی آب در شکم شترها به خالد رضی الله عنه گفت: «اینک با سپاهیان حرکت کن و در هر منزلی، یکی از شترها را بکشید و از آب ذخیره شده در شکمش استفاده کنید.» لشکر حرکت کرد و به قراقر که آخرین منطقه‌ی مرزی عراق در کناره‌ی صحرا و ابتدای منطقه‌ی سوی که قلمرو رومیان در شام بود، رسید. حد فاصل قراقر و سوی، راه‌پیمایی پنج شب می‌باشد. لشکر اسلام، روزها استراحت می‌کرد و شب‌ها حرکت می‌نمود. خالد رضی الله عنه به رافع بن عمیر که راهنمای باتجربه‌ای بود، اطمینان کرد و محرز محاربی را نیز که از طریق ستاره‌ها، ره‌یابی می‌کرد، به کار گرفت. سپاه اسلام، شب‌ها و صبح‌ها تا برآمدن خورشید حرکت می‌کرد و پس از بالا آمدن روز به استراحت می‌پرداخت و بدین ترتیب در هر روز دو مرحله^۳ از مسیر را پشت سر می‌گذاشت. خالد رضی الله عنه هیچ یک از سربازانش را نگذاشت که مسیر را پیاده پیماید تا توان و قدرت بدنی سربازان نکاهد. خالد رضی الله عنه به همان ترتیبی که رافع پیشنهاد کرده بود، در هر منزلی به سپاهیان آب می‌داد تا این که در روز پنجم بی‌آب شدند. خالد رضی الله عنه که از تشنگی سپاهیان نگران شده بود، به رافع گفت: «چه کار کنیم؟» رافع از مردم خواست تا به جستجوی درخت عوسج

^۱ الحرب النفسیة، نوشته‌ی دکتر احمد نوفل (155/2)

^۲ قراقر، آب قبیله‌ی کلب در سماوه است و سوی، نام چاه آبی از قبیله‌ی بهراء می‌باشد.

^۳ مرحله، به مسافتی گفته می‌شود که مسافر، با راه‌پیمایی معمولی در یک روز طی می‌کند.

(خولان) - درخت کوچک و خاردارى که در آن منطقه می‌روید - پردازند. پس از جستجوی زیاد، ساقه‌ای از این درخت پیدا شد. رافع خواست تا همان‌جا را حفر کنند. آن‌جا را کردند و چشمه‌ی آبی نمایان شد و سپاهیان، از آن سیر نوشیدند و خود را به مقصد رساندند.^۱ برخی از عرب‌ها به خالد رضی الله عنه گفتند: «تو به خاطر یافتن درخت خولان بود که نجات یافتی و اگر این درخت را پیدا نمی‌کردید، حتماً همه‌ی شما هلاک می‌شدید.» مسلمانان با یافتن آب خشود شدند و خالد رضی الله عنه گفت: «صبح که می‌شود، مردم، به تعریف از شب‌روی و راه‌پیمایی شبانه می‌پردازند.» و این سخن، ضرب‌المثل شد و خالد رضی الله عنه نخستین کسی بود که آن را گفت.^۲

این ماجرا، نشان می‌دهد که خالد رضی الله عنه از هیچ خطری در راه خدا نهراسید و برای عبور از صحرا و رسیدن به مقصدش چاره‌اندیشی، کرد و روز پنجم به (سوی) رسید. سوی، ابتدای قلمرو روم در شام بود و مرزبانان رومی که بر سر راه‌های عراق مستقر بودند، از فرارسیدن لشکر خالد رضی الله عنه باخبر نشدند. عبور خالد رضی الله عنه در مدت پنج روز از بیابان خشک، یکی از اعجوبه‌هایی بود که با اراده و ایمان فرماندهی لشکر اسلام به بار نشست.^۳

خالد رضی الله عنه به (ادک) ^۴ رسید و آن‌جا را به محاصره درآورده و بدون جنگ فتح نمود. خالد پس از ادک به (تدمر) ^۵ رفت؛ مردم تدمر به حصار پناهنده شدند و درخواست امان نمودند. خالد رضی الله عنه نیز با آنان صلح کرد و رو به (قریتین) نهاد و با مردم آن‌جا جنگید و پیروز شد و سپس آهنک (حوارین) ^۶ کرد و به گردنه‌ای رسید که پرچم خود را در آن‌جا برافراشت و

^۱ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 68

^۲ البداية و النهاية (7/7)؛ (چون به مقصد می‌رسی، وصف تلاشت می‌کنی).

^۳ البداية و النهاية (7/7)

^۴ در متن ادک آمده و طبری، در تاریخش ارک ثبت کرده و نام یکی از شهرهای کوچک ناحیه‌ی بیابانی حلب بوده است. (مترجم)

^۵ تدمر، شهری قدیمی در ناحیه‌ی بیابانی شام می‌باشد. (مترجم)

^۶ قریتین و حوارین از دهکده‌ها و حصارهای معروف حلب بوده‌اند. (مترجم)

چون پرچم خالد، عقاب نامیده می شد و متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آن گردنه به نام گردنهی عقاب نامیده شده است.^۱ گذر خالد رضی الله عنه به (عذراء) افتاد و با غسانی ها درگیر شد و از آنان غنایم زیادی به دست آورده و از شرق دمشق گذشت و خود را در بصری به صحابه و فرماندهان لشکر اسلام رسانید. آنان، مشغول جنگ برای فتح بصری بودند. امیر بصری، با خالد رضی الله عنه صلح کرد و آن جا را به او تسلیم نمود و بدین ترتیب بصری، نخستین شهری بود که در شام، فتح شد. خالد رضی الله عنه خمس غنایم را که از قبیله ی غسان گرفته بود، با بلال بن حارث مزنی به مدینه فرستاد. خالد رضی الله عنه به همراه ابو عبیده، مرثد و شرحبیل بن حسنه، به قصد کمک به عمرو بن عاص رضی الله عنه (در فلسطین) حرکت کرد که رومی ها، در منطقه ی (عربا)^۲ آهنگ مسلمانان کردند و جنگ اجنادین در گرفت.^۳

ژنرال محمود خطاب می گوید: «خالد رضی الله عنه به طرز شگفت انگیز و بی نظیری از صحرا گذشت و پس از پشت سر گذاشتن بیابان پرخطر، خود را طوری به شام رسانید که بنده، همانند آن را در تاریخ جنگ ها سراغ ندارم. من، عبور هانیال و ناپلئون از کوه های آلپ را از لحاظ نظامی هم پایهی گذر خالد رضی الله عنه از این بیابان پرخطر نمی دانم و بر این باورم که گذشتن ناپلئون از صحرای سینا یا عبور قشون انگلیسی از این بیابان در جنگ جهانی اول، قابل مقایسه با کاری که خالد رضی الله عنه کرد، نمی باشد. عبور از رشته کوه آلپ و صحرای سینا، کار چندان دشواری نبوده است؛ چرا که در کوه های آلپ، آب زیادی وجود دارد و در صحرای سینا نیز چاه ها و آبادی هایی یافت می شود؛ اما گذر خالد رضی الله عنه از صحرای خشک و بی آب، کار سترگی بود که نیروهای رومی را غافل گیر کرد. رومی ها اصلاً انتظار نداشتند که لشکری بتواند با موفقیت از صحرا بگذرد.»^۴ عبور موفقیت آمیز لشکر خالد رضی الله عنه از صحرا، رومی ها را به گونه ای غافل گیر کرد که جنگ چندان نکرده و اغلب دشمنان، بدون جنگ

^۱ ابوبکر الصدیق، نوشته ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 68

^۲ در البدایة و النهایة، (عمرات) و در تاریخ طبری، (عربات) ثبت شده است. (مترجم)

^۳ البدایة و النهایة (7/6 و 7)

^۴ قادة فتح العراق و الجزيرة، ص 193؛ نگاه کنید به: الحرب النفسیة (163/2)

تسلیم شدند. آن‌ها اصلاً انتظار نداشتند که در آن موقعیت با لشکری قوی از سوی صحرا روبرو شوند.^۱

با گذشت روزگار زیادی از زمان خالد رضی الله عنه بسیاری از فرماندهان نظامی، همواره در طول تاریخ از شگرد جنگی خالد رضی الله عنه متحیر و شگفت‌زده شده‌اند. ژنرال آلمانی (فون در گولتیس) که یکی از فرماندهان آلمانی در جریان جنگ جهانی اول بوده، می‌گوید: «خالد، استاد من در فنون نظامی است».^۲

خبر مثنی بن حارثه در عراق پس از رفتن خالد:

مثنی بن حارثه رضی الله عنه فردی دلیر و بی‌باک، قوی، غیور، نیک‌سرشت، درست‌اندیش و دورنگر بود. وی، ایمان و اعتمادی راسخ به خدای متعال داشت و همواره مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. مثنی، در سخت‌ترین شرایط، بهترین تصمیم‌ها را می‌گرفت و از قدرت تصمیم‌گیری بالایی برخوردار بود. در همه حال با یارانش همکاری می‌کرد و اعتمادی دوطرفه در میان او و سپاهیان، حاکم بود و همین، فضایی دوستانه در میان آن‌ها ایجاد کرده بود که مثنی رضی الله عنه سپاهیان را دوست داشت و آنان نیز به او محبت وافری داشتند. مثنی در فنون جنگی به قدری توانمند بود که او را بر سختی‌های کارزار فایق می‌کرد. او، معمولاً نخستین کسی بود که به دشمن حمله‌ور می‌شد و آخرتر از همه دست از نبرد برمی‌داشت. سرزمین عراق را به خوبی می‌شناخت و در جنگ با ایرانیان کارآزموده و مجرب بود. مثنی نخستین مسلمانانی بود که بر ضد ایرانیان پیاخت و سایر مسلمانان را برای جنگ با آنان برانگیخت. او، در جنگ‌های عراق به قدری شهامت به خرج داد که کم‌تر کسی همانند او حماسه آفرید. دلاوری مثنی رضی الله عنه در جنگ با ایرانیان، روحیه‌ی سپاهیان دشمن را درهم می‌شکست و مسلمانان را بیش از پیش قوی و نیرومند می‌کرد.^۳

^۱ الحرب النفسیة، نوشته‌ی دکتر احمد نوفل (162/2)

^۲ معارک خالد بن ولید ضد الفرس، ص 167

^۳ الحرب النفسیة (164/2)

مثنی بن حارثه درباره‌ی قشون ایرانی گفته است: «من، در دوران جاهلیت و پس از اسلام، بارها با عرب‌ها و غیرعرب‌ها جنگیده‌ام؛ به خدا سوگند که پیش از اسلام، هر صد جنگجوی عجم (غیرعرب) بر هزار جنگاور عرب برتری داشت و امروز هر صد جنگاور عرب، بر هزار جنگجوی عجم، برتری دارد. چرا که خدای متعال، توان و نیروی آنان را در هم شکسته و حيله و مکرشان را خنثی نموده است. امروز از دیدن جمع انبوه دشمن نهراسید و دیدن عده و عده‌ی دشمن، شما را نترساند که آنان با از دست دادن توانشان، همانند چارپایانی می‌شوند که آنان را به هر سو که می‌کنید، می‌روند.»^۱

انتخاب مثنی از سوی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در جریان فتح عراق، نشان‌دهنده‌ی شناخت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نسبت به توانایی‌ها و کان وجودی افراد می‌باشد. خالد رضی اللہ عنہ هنگامی که می‌خواست عراق را ترک کند، با مثنی خداحافظی کرد و گفت: «اینک چون گذشته فرماندهی لشکر را در حالی عهده‌دار شو که در آن کوتاهی و سستی نمی‌کنی.»^۲ مثنی با رفتن خالد رضی اللہ عنہ دوباره فرماندهی لشکر اسلام در عراق شد و چون کسری از رفتن خالد رضی اللہ عنہ اطلاع یافت، لشکری انبوه به فرماندهی بهمن جادویه گرد آورد و نامه‌ی تهدیدآمیزی به مثنی نوشت و به او چنین گفت: «من، لشکری درنده‌خو از ایرانیان را به سوی تو گسیل کرده‌ام که با تو بجنگند؛ آنان، گله‌چران خوک‌ها هستند و یا کاری جز پرورش مرغ نداشته‌اند (و چون رذل و وحش گونه‌اند)، آنان را به جنگ تو فرستاده‌ام.»

مثنی بن حارثه رضی اللہ عنہ با شجاعت و فراست تمام، نامه‌ی مجوسی را پاسخ داد و به او گفت: «تو، از دو حالت بیرون نیستی؛ یا ستم‌گری هستی که سر برآورده‌ای که این، به نفع ما و ضرر تو خواهد بود و یا دروغ‌گویی بیش نیستی که بدترین و رسواترین دروغ‌گوها در نزد خدا و مردم، پادشاهان هستند. گمان ما این است که شما برای جنگ با ما از روی ناچاری به

^۱ من ذی قار إلى القادسیة، صالح عماش، ص 124؛ الحرب النفسیة (168/2)

^۲ عصر الصحابة، عبدالمنعم هاشمی، ص 189

اراذل و فرومایگان رو انداخته‌اید؛ سپاس خدایی را که شما را برای عملی کردن مکرتان، به خوگ چرانان و مرغ‌داران، ناگزیر کرده است.»^۱

نامه‌ی مثنی، به قدری شکننده بود که خشم ایرانیان را برانگیخت و سبب شد تا شاهشان را سرزنش کنند که چرا چنان نامه‌ای به مسلمانان نوشته است! مثنی رضی الله عنه از حیره به سوی بابل حرکت کرد و زمانی که به رود صرّاء رسید، جنگ شدیدی میان لشکر اسلام و ایرانیان در گرفت. ایرانی‌ها، فیلی را به میدان آورده بودند تا صفوف مسلمانان را پراکنده کند. مثنی بن حارثه بر فیل حمله‌ور شد و یک‌تن او را از پای درآورد. مسلمانان، آن‌چنان به سپاهیان دشمن حمله کردند که آنان را فراری داده و جمع زیادی از آن‌ها را کشتند و اموال زیادی به غنیمت گرفتند. ایرانیانی که گریخته بودند، به بدترین وضع به مدائن رسیدند و دیدند که شاهشان مرده است.^۲ مثنی، دشمنان خدا را تا دروازه‌های مدائن به عقب راند و آشفستگی، دربار حکومت ساسانی را فراگرفت.

مثنی در نامه‌ای خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و از ایشان اجازه خواست تا به صلاح‌دید ایشان، کسانی را که پس از ارتداد، توبه کرده‌اند، در لشکر اسلام به خدمت بگیرد. در آن زمان حرکت فتوحات در شام به راه افتاده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرصت نیافت جواب نامه‌ی مثنی را بفرستد. مثنی پس از انتظاری طولانی برای دریافت پاسخ ابوبکر رضی الله عنه، بشیر بن خصاصیه را به جای خود در عراق گماشت و سعید بن مره‌ی عجلی را مرزبان قرار داد و خودش به سوی مدینه حرکت کرد و زمانی که به مدینه رسید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر بستر بیماری بود و واپسین روزهای حیاتش را سپری می‌کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه مثنی را به گرمی به حضور پذیرفت و پس از شنیدن سخنانش، نظرش را تأیید کرد و سپس عمر فاروق رضی الله عنه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای عمر، به آنچه به تو می‌گویم، توجه نما و آن را اجرا کن؛ من، گمان می‌کنم امروز خواهم مُرد. اگر چنین شد و وفات کردم، همین امروز مردم را با مثنی همراه کن و هیچ مصیبتی، شما را از پرداختن

^۱ الکامل ابن اثیر (73/2)

^۲ البداية و النهایة (18/7)

به امور دینی و فرمان پروردگارتان باز ندارد. هیچ مصیبتی بزرگتر از وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم نیست و تو دیدی که من هنگام وفات آن حضرت چه کردم... اگر خدای متعال، فرماندهان مسلمان را در شام پیروز کرد، یاران خالد رضی اللہ عنہ را به عراق برگردان که آنان، شایسته‌اند کارگزار و مرزبان آنجا باشند...»^۱

^۱ الکامل این اثیر (74/2)

مبحث دوم

فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام

توجه مسلمانان، از آن زمان به شام معطوف شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به هرقل نوشتند و او را به اسلام فراخواندند. آن حضرت صلی الله علیه و آله نامه‌ای به حارث بن ابی شمر غسانی - بزرگ غسان در بقاء و کارگزار رومی‌ها بر عرب‌ها - نیز نوشتند و او را به اسلام دعوت دادند. حارث، آهنگ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمود که حکومت روم، او را از این کار بازداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری به فرماندهی زید بن حارثه رضی الله عنه گسیل کردند و جنگ مؤته، رخ داد و زید و سایر فرماندهان لشکر اسلام یعنی جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهما به شهادت رسیدند و خالد بن ولید رضی الله عنه پس از شهادت این بزرگوران، فرماندهی لشکر اسلام را به دست گرفت و به گونه‌ای با دشمن جنگید که تأثیر درازمدتی بر مردم آن منطقه گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با گسیل آن لشکر، برنامه‌ی روشنی فراروی مسلمانان برای جنگ با دولت روم گذاشتند. دولت روم در آن زمان سرزمین شام را به زور زیر سیطره گرفته و عرب‌ها را طوری به هراس انداخته بود که در برابر حکومت ستم‌گرانه‌اش سر تسلیم فرود آورده و دم نمی‌زدند. سربیه مؤته و غزوه‌ی تبوک، زمینه‌ی اقدامات بعدی مسلمانان برای رویارویی با رومی‌ها شد و از این طریق مسلمانان توان و شیوه‌ی جنگی رومیان را محک زدند و میزان قدرت نظامی رومی‌ها را دریافتند. این جنگ‌ها، فرصت مناسبی برای مردم شام فراهم آورد تا اسلام و اهداف و آموزه‌های این دین را بشناسند و بسیاری از آنان به این دین راستین بگروند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ادامه‌ی راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در راستای فرمان آن حضرت صلی الله علیه و آله، در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه جدیت نشان داد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از ذی‌قصره لوای جنگی فرماندهان را می‌بست، در فشی برای خالد بن سعید رضی الله عنه بست تا او را به اطراف شام گسیل کند و سپس او را به عنوان نیروی پشتیبانی مسلمانان به (تیماء)^۱ فرستاد و به او دستور داد که جز به فرمان خلیفه، تیماء را ترک نکند و تنها زمانی وارد جنگ شود که

^۱ تیماء، نام یک آبادی در میان شام و وادی القری است.

دشمن، جنگ را آغاز نماید. هنگامی که خبر خالد بن سعید^۱ به هرقل رسید، لشکری از عرب‌های تابع روم (بهراء، سلیح، کلب، لخم، جذام و غسان) فراهم آورد. خالد بن سعید^۲ به سوی آن‌ها حرکت کرد و چون به اردوگاه‌های دشمن رسید، همه‌ی آن‌ها، پراکنده شدند. خالد بن سعید^۳ خبر پراکندگی دشمن را برای ابوبکر صدیق^۴ فرستاد و در پی آن از سوی ایشان فرمان یافت که وارد عمل شود^۱ و پیش از آن که رومیان، به صفوفشان سر و سامانی بدهند، بر آنان حمله کند.

ابوبکر صدیق^۵ به خالد بن سعید^۶ هشدار داد که مراقب مسیر برگشتش نیز باشد و در خاک دشمن زیاد پیشروی نکند. در فرمان ابوبکر^۷ به خالد^۸ چنین آمده بود: «بی‌درنگ وارد عمل شو و تأخیر نکن و از خدای متعال، درخواست نصرت و یاری نما.» خالد در قسطل که در ساحل شرقی بحرالमित قرار داشت، با لشکری از روم درگیر شد و پس از شکست دشمن به راهش ادامه داد. در همان زمان رومیان، لشکر بزرگ‌تری از لشکر تیماء فراهم آوردند. خالد^۹، ابوبکر صدیق^{۱۰} را از این ماجرا باخبر کرد و از ایشان درخواست نیروی کمکی نمود. ابوبکر صدیق^{۱۱}، عکرمة^{۱۲} پسر ابوجهل را به عنوان نیروی کمکی به سوی خالد بن سعید^{۱۳} اعزام کرد و لشکر دیگری نیز به فرماندهی ولید بن عقبه به همین منظور گسیل فرمود. خالد بن سعید^{۱۴} پس از رسیدن نیروهای کمکی، فرمان حمله داد و راه (مرج‌الصفیر)^۲ را در پیش گرفت. لشکر روم به فرماندهی باهان^۳ به قصد لشکر اسلام که رو به جنوب بحرالमित نهاده و به مرج‌الصفیر رسیده بود، حرکت کرد. رومیان در فرصت مناسبی بر مسلمانان شیبخون زدند و سعید بن خالد بن سعید و همراهانش را که جلودار لشکر بودند، به شهادت رساندند. خالد^{۱۵} پس از آن که از شهادت پسرش اطلاع یافت و خود را

^۱ نگاه کنید به: تمام الوفاء، 54

^۲ نام مرغزار معروفی در شام می‌باشد. (مترجم)

^۳ در تاریخ طبری و الکامل ابن‌اثیر، باهان ذکر شده و در البدایة و النهایة، فتوح‌الشام واقدی و فتوح البلدان بلاذری، نام ماهان آمده است. (مترجم)

در محاصره می دید، عقب نشینی کرد. عکرمه رضی الله عنه نیز موفق شد لشکریان را به سلامت، به مرزهای شام به عقب بکشد.^۱

تصمیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جنگ با رومیان:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اندیشه‌ی جنگ با رومیان بود که شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه به نزد ایشان رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! آیا به این فکر نیفتاده‌ای که لشکری را به سوی رومیان در شام گسیل کنی؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «چرا، من در این فکر بوده‌ام که لشکری به شام اعزام کنم؛ اما در این باره با کسی سخن نگفتم؛ چرا چنین سؤالی کردی؟» شرحبیل رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا، در خواب دیدم که شما به همراه یارانان، در راهی سخت و کوهستانی می‌رفتید تا این که به بالای قله‌ی کوهی رسیدید و سپس از آن پایین آمدید و خود را به زمین نرم و همواری رساندید که قلعه‌ها و کشتزارها و آبادی‌های زیادی داشت؛ شما به مسلمانان گفتید: به دشمنان خدا حمله‌ور شوید که من ضمانت می‌کنم شما پیروز می‌شوید و غنیمت زیادی به دست می‌آورید. من نیز در لشکر شما بودم و پرچمی به دست داشتم. قصد حمله به مردم روستایی را کردم که از من امان خواستند و من نیز امانشان دادم. باز گشتم و دیدم که به حصار بزرگی دست یافته‌اید؛ برای شما تختی گذاشتند و شما بر آن نشستید. در همان حال به شما گفته شد: خداوند، تو را یاری داد و پیروزت نمود؛ پس پروردگارت را شاکر باش و در اطاعتش بکوش. و سپس سوره‌ی نصر را بر شما خواندند. پس از آن بیدار شدم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تعبیر خواب شرحبیل رضی الله عنه چنین فرمود: «همیشه خواب‌های خوب ببینی؛ خواب خوبی دیده‌ای و ان شاء الله خیر باشد. در این خواب تو، خبر پیروزی و وفاتم آمده است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه گریست و سپس ادامه داد: «راه کوهستانی و ناهمواری که دیدی و ما بر فراز کوهی رفتیم و بالاتر از همه‌ی مردم قرار گرفتیم، حاکی از آن است که ما در رویارویی با دشمن، مشقت زیادی متحمل می‌گردیم و سپس پیروز می‌شویم و دشمن، تلفات زیادی می‌بیند. پایین آمدنمان از فراز کوه به زمین نرم

^۱ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص 58

و همواری که آبادی‌ها و حصارهای زیادی داشت، حکایت از آن دارد که ما از زندگانی سخت و پرمشقت به معیشتی آسان و فراخ دست می‌یابیم. تعبیر این گفته‌ام به مسلمانان که: بر دشمن خدا حمله‌ور شوید؛ من برای شما غنیمت و پیروزی را ضمانت می‌کنم، این است که مسلمانان به خاک مشرکان نزدیک می‌شوند و من آنان را به جهاد ترغیب می‌دهم و آن‌ها نیز می‌پذیرند و غنائم زیادی به دست می‌آورند. این که تو در خواب دیدی پرچم‌دار هستی و به روستایی حمله می‌کنی، نشان‌دهنده‌ی این است که تو، یکی از فرماندهان این جنگ‌ها خواهی بود و پیروز نیز خواهی شد. گشوده شدن حصار برای من، بیان‌گر پیروزی و فتحی است که خدای متعال به من ارزانی می‌دارد و تختی که بر آن نشستم، نشانه‌ی این است که خدای متعال، مرا گرامی می‌دارد. خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَفَعَ أَبْوَابَهُ عَلَى الْعَرْشِ﴾^۱ و اما این که فرمان یافتم در اطاعت خداوند، بکوشم و سوره‌ی نصر بر من خوانده شد، خبر از وفاتم می‌دهد؛ زیرا با نزول این سوره، رسول خدا ﷺ از نزدیک شدن زمان وفاتشان اطلاع یافتند و دانستند که به زودی وفات می‌کنند. اشک از چشمان ابوبکر ﷺ جاری شد و فرمود: «حتماً امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم و با آن کس که دین و فرمان خدا را واگذارد، می‌جنگم و سربازان اسلام را به شرق و غرب زمین اعزام می‌نمایم که با مشرکان بجنگند تا آنان نیز بگویند: الله، یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و یا با خفت و خواری مالیات پردازند که این، فرمان خدای متعال و سنت رسول اکرم ﷺ می‌باشد. این کار را می‌کنم تا آن‌گاه که بمیرم، تهی‌دست و ناتوان به دیدار خدا نرفته باشم و از ثواب مجاهدان بی‌بهره نباشم.»^۲

^۱ سوره‌ی یوسف – آیه‌ی 100: «یوسف، پدر و مادرش را (به نشان احترام بالا برد و) بر تخت نشاند.»

^۲ تاریخ دمشق از ابن عساکر (2/61 و 62)؛ فتوح الشام از دی، ص 14؛ نگاه کنید به: التاریخ الإسلامی (179/9)

خوابی که شرحبیل بن حسنہ رضی الله عنه دید، از نوع بشارت‌ها و خواب‌های صادقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرموده‌اند: (لم یبقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلَّا الْمُبَشِّرَاتُ) یعنی: «چیزی از نبوت، جز بشارت‌دهنده‌ها (مژده‌ها) نمی‌ماند.» عرض کردند: «مبشرات چیست؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خواب خوب.»^۱

خوابی که شرحبیل رضی الله عنه دید و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعریف کرد، باعث شد تا ایشان از عزم و اراده‌ی خود درباره‌ی جهاد با رومیان خبر دهد و به همین منظور مجلسی مشورتی با صحابه ترتیب داد تا با آنان در مورد اعزام مجاهدان به شام مشورت و رایزنی نماید.

نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از صحابه در مورد جهاد با روم:

هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، بزرگان مهاجرین و انصار و اهل بدر و دیگر یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جمله عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه را به حضور خواست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از گردهمایی این بزرگواران، خطاب به آنان فرمود: «نعمت‌های خدای متعال، بی‌شمار است و اعمال ما در برابر آن ناچیز می‌باشد و با آن همه نعمت برابری نمی‌کند. بنابراین سپاس و ستایش تنها مخصوص خداست که شما را به اسلام هدایت فرمود و روابط میان شما را بهبود بخشید و شیطان را از شما دور کرد و به همین خاطر نیز شیطان از شما ناامید شده که دوباره و بعد از این، به خدا شرک بورزید و کسی غیر از خدای یگانه را پرستید. عرب‌ها، اینک طوری یک‌دست شده‌اند که گویا فرزندان یک پدر و مادر هستند و من تصمیم گرفته‌ام شما را به جهاد با رومیان بفرستم. هر کس کشته شود، شهید است و هر آن کس که زنده بماند، مدافع و پشتیبان دین خدا محسوب می‌گردد و از سوی خدای متعال سزاوار اجر و پاداش مجاهدان می‌باشد. این، نظر من است؛ اینک هر یک از شما نظرش را بگوید.» عمر فاروق رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود: «سپاس و ستایش، تنها خدایی را سزاوار است که هر یک از

^۱ بخاری، کتاب التبعیر، شماره‌ی 6990

بند گانش را که بخواهد به خیر و نیکی مخصوص می گرداند. سوگند به خدا، ما به سوی هیچ کار نیکی نشتافتیم مگر آن که شما از سبقت گرفتید و این، فضل و عنایت خدا است که به هر کس که بخواهد، می دهد. به خدا که من نیز در همین اندیشه بودم و می خواستم این موضوع را با شما در میان بگذارم اما خداوند چنین خواست که شما اینک این موضوع را مطرح کنید. نظر شما کاملاً درست است؛ خدای متعال، همیشه شما را به راه های درست رهنمود فرماید. شما، دسته های سواره نظام و پیاده را یکی پس از دیگری و به دنبال هم به سوی رومیان اعزام کنید و مردان جنگی و لشکرها را پشت سر هم گسیل نمایید که خداوند، دینش را یاری می رساند و اسلام و مسلمانان را عزت می بخشد.» سپس عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه برخاست و فرمود: «ای خلیفه ی رسول خدا، این ها که پیش رو دارید، نژاد روم هستند و همانند آهن تیز و به سان ستون، محکم می باشند؛ از این رو من، مناسب نمی دانم که همه ی ما به یک باره به آنان حمله کنیم؛ بلکه ابتدا دسته هایی از مسلمانان را به سوی آنان گسیل کنید تا در کناره ها و بخشی از قلمروشان شیخون بزنند و بازگردند. اگر این کار به همین منوال ادامه یابد، تلفاتی به دشمن وارد می شود و کناره هایی از خاکشان به تصرف ما در می آید و بدین ترتیب مسلمانان، برای جنگ با روم قدرت و توان می یابند. افرادی به سوی یمن و قبایل ربیع و مضر نیز بفرستید و آنان را جمع کنید تا در زمان مناسب، خود شما فرماندهی قشون را عهده دار شوید و یا شخص دیگری را به همراه آن ها به جنگ با رومی ها بفرستید.» پس از این که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه پیشنهادش را ارائه کرد و نشست، حاضران جلسه ساکت بودند و چیزی نمی گفتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند، همیشه شما را به رحمتش بنوازد؛ نظرات خود را بگویید.» عثمان بن عفان رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به گمان من، شما خیر خواه مسلمانان هستید و بر آنان دل سوز و مهربان. پس هر تصمیمی که به خیر و صلاح می دانید، اجرا کنید که هیچ گمان بدی در مورد شما وجود ندارد.» طلحه، زبیر، سعد، سعید بن زید، ابو عبیده رضی الله عنه و دیگر بزرگانی که آن جا حضور داشتند، سخنان عثمان رضی الله عنه را تأیید کردند و گفتند: «عثمان، درست می گوید؛ آن چه خود مصلحت می بینید، انجام دهید که ما هیچ گونه مخالفتی نداریم و بی آن که به شما بد گمان باشیم، از شما اطاعت می کنیم.» بزرگان صحابه، سخنانی از این قبیل

گفتند. علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز آنجا حضور داشتند و تا آن موقع چیزی نگفته بودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟» علی رضی الله عنه فرمود: «من، کار و نظر شما را خجسته می دانم؛ به نظر من چه خود شما به سوی آنها بروید و چه کس دیگری را بفرستید، حتماً به خواست خدای متعال پیروز می شوید.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: «خداوند، همیشه به تو خیر و نیکی برساند؛ از کجا می دانی که ما حتماً پیروز می شویم؟» علی رضی الله عنه چنین پاسخ داد: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «این دین، همیشه بر دشمنانش پیروز است تا این که دین، قایم و پابرجا گردد و مسلمانان، پیروز و سرافراز گردند.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «سبحان الله! این حدیث، چه قدر خوب است! خداوند، تو را در دنیا و آخرت شادمان گرداند که مرا این چنین شاد کردی.» و سپس ابوبکر رضی الله عنه در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای خدای متعال و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخن گفت «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله این دین، بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می گمارم و پرچم هایی می بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نوزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می کنند و کار نیک انجام می دهند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بلال رضی الله عنه دستور داد تا در میان مردم بانگ برآورد که برای جهاد با روم بسیج شوید.^۲

از این نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین برمی آید که ایشان، مطابق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد کارهای مهم و بزرگ، با صاحب نظران رایزنی می کرد و پیش از آن که به کار مهمی دست بزند، آن را با اهل شورا در میان می گذاشت و مورد بررسی قرار می داد. بازنگاهی به نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از صحابه در مورد جهاد با روم، نشان می دهد که تمام صحابه رضی الله عنهم با کلیت پیشنهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه موافق بودند و تنها درباره کیفیت و

^۱ بخاری، کتاب الاعتصام، شماره 7311؛ مسلم، کتاب الامارة، شماره 1533

^۲ تاریخ دمشق، از ابن عساکر (63/2-65)

چگونگی گسیل لشکر اسلام به شام، اختلاف نظر وجود داشت. نظر عمر فاروق رضی الله عنه، این بود که لشکرهایی به طور متوالی و پشت سر هم به شام گسیل شوند تا به تدریج مسلمانان در شام قوت بگیرند و با دشمن بجنگند. پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، این بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه دسته‌هایی را به طور جداگانه به شام اعزام کنند و چون هر دسته‌ای به خاک دشمن، پاتک زد، به مدینه برگردد و دسته‌ی دیگری اعزام شود تا به این ترتیب دشمن، ضعیف و ناتوان شود و در یک حمله‌ی همه‌جانبه در برابر مسلمانان شکست بخورد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نظر عمر فاروق رضی الله عنه عمل کرد و بنا بر پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، قبایل عرب و به‌ویژه اهل یمن را به جنگ با رومیان فراخواند.^۱

نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اهالی یمن و فراخوان آن‌ها برای جهاد با روم:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه‌ای به مردم یمن نوشت و آنان را به جهاد در راه خدا فراخواند. متن

نامه‌ی ایشان بدین شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

- از خلیفه‌ی رسول خدا، به مؤمنان و مسلمانان یمن.

السلام علیکم

من، شما را گواه می‌گیرم که خدای یگانه و بی‌همتا را می‌ستایم. اما بعد: خدای متعال، جهاد را بر مؤمنان فرض کرده و به آنان دستور داده تا در هر حال - سبک‌بار و سنگین‌بار- در راه خدا خارج شوند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کنند. جهاد، فریضه‌ی بزرگی است که پاداش بزرگی در نزد خدا دارد. ما از مسلمانان خواستیم که برای جهاد با روم بسیج شوند و آنان نیز بی‌درنگ پذیرفتند و با نیت درست و بزرگی برای این کار شتافتند. اینک شما نیز ای بندگان خدا! برای همان کاری شتاب کنید که سایر مسلمانان شتافتند و نیت‌هایتان را نیک گردانید و بدانید که به یکی از دو خوبی دست می‌یابید؛ یا شهادت در راه خدا و

^۱التاریخ الإسلامی (188/9)

یا پیروزی بر دشمن و کسب غنیمت. خداوند، این را از بندگانش نمی‌پسندد که به زبان بگویند و عمل نکنند. جهاد با دشمنان خدا، همواره ادامه دارد تا آن که آن‌ها، دین حق را بپذیرند و در برابر حکم و فرمان کتاب خدا گردن نهند. خدای متعال، دینتان را مصون بدارد و دل‌هایتان را هدایت گرداند و اعمالتان را نیک و پاکیزه فرماید و پاداش مجاهدان شکیبا را نصیبتان نماید.^۱

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ این نامه را با انس بن مالک رضی اللہ عنہ به یمن فرستاد. از این نامه کاملاً نمایان است که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ مسلمانان را برای جهاد در راه خدا تشویق می‌کرده است. این روی کرد ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را می‌توان فراخوان عمومی یا بسیج عمومی نامید.^۲

در نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ اهداف جهاد هویدا می‌شود: *رو شدن مسلمانان راستین؛ چراکه خدای متعال گفته‌ی بدون عمل را نمی‌پسندد. *کارزار با دشمنان خدا بدین قصد که در برابر دین حق گردن نهند و حکم و قضاوت کتاب خدا را بپذیرند. اهالی یمن، با آمادگی کامل و میل و رغبت خود، فراخوان ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را برای جهاد با روم لبیک گفتند و هیچ خبر موثقی در دست نیست که بر خروج اجباری یمنی‌ها برای جنگ با رومی‌ها دلالت کند. مردم یمن، داوطلبانه ندای جهاد را پاسخ دادند و با زنان و فرزندان‌شان به مدینه رفتند. انس بن مالک رضی اللہ عنہ که به تمام قبایل یمن سر کشید و نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را برای آن‌ها خواند، می‌گوید: «برای هر کس که نامه‌ی ابوبکر را خواندم، با پاسخ و واکنش مناسبی روبرو شدم. هر کس که فراخوان ابوبکر رضی اللہ عنہ را می‌شنید، می‌گفت: ما این کار را می‌کنیم و برای اجرای خواسته‌ی ابوبکر به راه می‌افتیم.» انس رضی اللہ عنہ می‌افزاید: «هنگامی که نامه‌ی ابوبکر رضی اللہ عنہ را برای ذی کلاع خواندم، همان دم فرمان داد تا اسب و سلاحش را بیاورند و با قبیله‌اش برخاست و درنگ نکرد و دستور داد تا اردو بزنند و مردم در اردو گاه جمع شوند و بدین ترتیب جمع زیادی از یمنی‌ها با او همراه شدند و ذی کلاع برخاست و خطاب به آنان

^۱ تاریخ فتوح الشام از ذی، ص 8: تهذیب تاریخ دمشق (1/129)

^۲ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 294

چنین گفت: برادران نیکو کارتان، شما را به جنگ با مشرکان و کسب پاداش بزرگ فراخوانده‌اند. هر کس که می‌خواهد، اینک با من به راه بیفتد.^۱

انس بن مالک^{رضی الله عنه} یازدهم رجب سال دوازدهم هجری به مدینه بازگشت و به ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه}، خبر حرکت یمنی‌ها را رسانید و گفت: «دلاوران و پهلوانان یمن و سواره‌نظام آن‌ها، غبار سفر به خود خریده تا به نزدت بیایند و زنان و فرزندان و اموالشان را نیز با خود برداشته‌اند.» مدت زیادی نگذشت که ذی‌کلاع حمیری و قبیله‌اش در شانزدهم رجب به مدینه رسیدند.^۲

باید دانست که تنها حمیری‌ها نبودند که فراخوان ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} را داوطلبانه پاسخ گفتند؛ بلکه هر یک از طوایف و قبایل یمن در حد توان خود برای حضور در جبهه‌ی نبرد با رومیان آماده شدند. به‌طور مثال بیش از دوهزار از همدانی‌ها به سرکردگی حمزه بن مالک همدانی در پاسخ درخواست ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} به مدینه رفتند.^۳ یمنی‌ها پس از رسیدن به مدینه در مسجد با ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} ملاقات کردند؛ آیاتی از قرآن کریم تلاوت شد و خوف و خشیت الهی در یمنی‌ها، جانی دوباره گرفت و روح و روانشان را طوری تکان داد که گریستند. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} در حال گریه فرمود: «قبلاً این‌گونه بودیم؛ اما دل‌ها سخت شد.»^۴ ذوالکلاع حمیری، ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} را که دید مردی سال‌خورده و نحیف است و لباس ساده و زبری به تن دارد، تعجب کرد. لباس ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه}، اصلاً در چشم نمی‌آمد و زهد و ورع، از چهره‌ی سفید و نورانش نمایان بود. ذوالکلاع، در حالی به مدینه رفته بود که هزار غلام سوار، او را همراهی می‌کردند و تاجی به سر داشت و لباس تنش، زردوزی شده بود و می‌درخشید؛ عبایش نیز رشته‌های زر و یاقوت و مرجان داشت. ذی‌کلاع و همراهانش، با دیدن وضع ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} و فروتنی و تواضعش، به قدری متأثر شدند که لباس‌های

^۱ الکامل ابن اثیر (64/2): الیمن فی صدر الاسلام، ص 301 و 302

^۲ الیمن فی صدر الاسلام، ص 302

^۳ الیمن فی صدر الاسلام، ص 302

^۴ الصدیق أول الخلفاء، ص 114؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص 218

گران بها را در آوردند و همانند ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ لباس های ساده ای پوشیدند. بزرگ حمیری ها (ذوالکلاع) به قدری متأثر شده بود که روزی او را در حالی در بازار مدینه دیدند که بر شانه اش پوست گوسفندی انداخته بود. افراد قبیله اش ناراحت شده، به او گفتند: «تو، ما را در میان مهاجرین و انصار به فضیحت کشانده ای!» ذوالکلاع گفت: «آیا می خواهید آن گونه که در دوران جاهلیت، متکبر بودم، در دوره ای اسلام نیز تکبر کنم؟ نه، به خدا سوگند که تنها به زهد و فروتنی در این دنیا، می توان از خدای متعال اطاعت و فرمان برداری کرد.»^۱ سایر سران یمن نیز رویه ی ذوالکلاع را در پیش گرفتند و تاج های سنگین طلا را کنار گذاشتند و خود را از لباس های فاخر و گران بهای زردوخت رهانیدند. آن ها، لباس ها و تاج های گران بهای خود را به بیت المال بخشیدند و از بازار مدینه برای خود لباس های ساده ای خریدند.^۲

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بهترین کسی بود که از اسلام، تصویری عملی ارائه کرد و سراسر وجودش، دعوتی عملی به سوی اسلام بود. او، بیش از آن که بگوید، عمل می کرد و از این رو اثرگذارترین دعوت گری بود که مردم، با دیدنش متأثر می شدند و از او سخنان عاری از عمل نمی شنیدند. زمانی که سران یمن، خلیفه ی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و به عبارتی فرمانروای خود را دیدند که با فروتنی و تواضع، همانند مردم عادی لباس می پوشد و در اجتماع و بازار، رفت و آمد می کند، دانستند که چیزی فراتر از لباس های زرین و گران بها نیز وجود دارد و آن، عزت نفس و درون مایه ی عزتمند است. سران یمن، با دیدن ابوبکر رضی اللہ عنہ خجالت زده شدند و از خدا و مردم شرم کردند که با چه حال و رویی، با خلیفه ی ساده پوش، روبرو شوند که تاج زرین بر سر دارند و لباس فاخر و گران بها بر تن؟! این چنین بود که آب شده و احساس حقارت کردند و بزرگی و هیجان درونیشان فروریخت و به مصداق «چو آفتاب بر آید، ستاره ننماید»، تمام بزرگی و جاهشان، در مقابل عظمت آن بزرگ مرد،

^۱ مروج الذهب از مسعودی (2/305)

^۲ الصدیق أول الخلفاء، ص 137 و 138

فروپاشید! خدای متعال، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مورد رحمت خویش قرار دهد که این چنین در فروتنی، بزرگی بود و در بزرگی و قدرت، فروتنی.^۱

لشکرهای اعزامی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که برای لشکرکشی به شام مصمم شد و مردم را برای جهاد با رومیان، بسیج کرد، چهار لشکر را به سوی شام روانه فرمود:

لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه:

لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، نخستین لشکری بود که به سوی شام اعزام شد و مأموریتش، این بود که دمشق را فتح کند و به هنگام ضرورت به عنوان نیروی پشتیبانی سایر لشکرها وارد عمل شود. لشکر یزید رضی الله عنه، ابتدا سه هزار نفر رزمنده داشت؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیرهای کمکی دیگری نیز به لشکر افزود و لشکر یزید، به حدود هفت هزار نفر افزایش یافت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پای پیاده، لشکر یزید رضی الله عنه را بدرقه نمود. ایشان هنگام بدرقه یزید رضی الله عنه به او چنین فرمود: «من، تو را امیر کرده‌ام تا تو را بیازمایم؛ اگر به خوبی از عهده‌ی کار برآمدی، تو را بر مسؤولیت ماندگار می‌کنم و بلکه کار بزرگ‌تر و بیش‌تری به تو وامی‌گذارم و اگر بد عمل کردی، تو را عزل می‌نمایم. من، تو را سفارش می‌کنم به این که تقوای الهی پیشه کنی؛ چرا که خدای متعال، از درونت همانند ظاهرت باخبر می‌باشد. نزدیک‌ترین مردم به خدا، کسی است که بیش از همه او را دوست بدارد و با اعمال نیک به او نزدیکی بجوید. من، مسؤولیت خالد بن سعید را به تو واگذار کردم؛ پس به هوش باش که از عادات و تفاخر جاهلیت دوری کنی که خدای متعال، این رویه را نمی‌پسندد و بر کسانی که آن را در پیش بگیرند، خشم می‌گیرد. با سربازانت به خوبی برخورد نما و چون به حضورشان رسیدی، با آنان به نیکی آغاز کن و به آن‌ها مژده‌های خوبی بده. هر گاه که آنان را نصیحت می‌کنی، کوتاه و مختصر نصیحت کن که سخن زیاد، باعث می‌شود بخشی از سخنان، فراموش شود.

^۱ ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص 219

تو خودت را اصلاح کن تا مردم به صلاح تو رفتار کنند. نمازها را به وقتش و با رعایت کامل رکوع، سجده و خشوع و خشوع ادا کن. اگر پیک‌های دشمن، پشت آمدند، آنان را گرمی بدار و البته آن‌ها را زیاد پیش خود نگه ندار تا در حالی اردوگاهت را ترک کنند که چیزی (از اسرار جنگی و نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفشان پی می‌برند و از برنامه‌هایشان مطلع می‌شوند. با آن‌ها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). شخص دیگری را سخن گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران، پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفتگی می‌گردد. شبانگاهان با یارانت به گفتگو بنشین تا از اوضاع و احوالشان اطلاع یابی و نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن و هر که را در حال غفلت یافتی، به خوبی و بدون افراط تنبیه کن و در شب، نوبت پاسبانی بگذار و اولین نوبت را طولانی‌تر نما که نوبت اول نگهبانی، آسان‌تر است. از این که کسی را به حق، عقوبت و بازخواست کنی، ترس و در عین حال از حد نگذر و از عجله و شتاب‌زدگی در بازخواست، پرهیز و طوری هم عمل نکن که سبب نفرت و بیزاری شوی. از وضع سپاهیان غفلت نکن (و آن قدر نسبت به آن‌ها بی‌خیال نباش) که سبب تباهیشان می‌شوی و در پی تعجس و خرده‌گیری بر آنان نیز مباش که آن‌ها را به رسوایی می‌کشی و هیچ‌گاه اسرارشان را فاش نکن و به ظاهرشان بسنده نما. از هم‌نشینی با شوخ‌بازان پرهیز و با اهل صدق و وفا هم‌نشینی باش. هنگام رویارویی با دشمن، شجاعانه برخورد کن و ترس و بزدلی به خود راه نده که مردم نیز بزدل و ترسو می‌شوند و از خیانت در غنایم پرهیز که مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند. شما با مردمی مواجه می‌شوید که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند؛ آن‌ها را به حالشان واگذارید و کاری به کارشان نداشته باشید.» ابن‌اثیر می‌گوید: «این وصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بهترین و مفیدترین وصایا

برای کارگزاران می‌باشد.^۱ نکات زیر در سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه قابل توجه و در خور بررسی است:

1- پست‌ها و منصب‌ها، حق ثابت و همیشگی صاحب‌منصبان و مسؤولان نیست و ماندگاریشان بر مقام و منصبشان، منوط به درستی عملکرد و میزان موفقیتشان می‌باشد. از همین رو بالاترین مقام اجرایی حکومت اسلامی وظیفه دارد تا مسؤولان بدکار یا کم‌کار را عزل نماید. درک این موضوع، کارگزاران و مسؤولان را در انجام هرچه بهتر وظایفشان برمی‌انگیزد و باعث می‌شود تا تمام تلاش خود را در راستای دستیابی به بالاترین سطح موفقیت کاری به کار بگیرند. اگر مسؤولی، خودش را همیشه بر منصبش ماندگار بداند، در انجام وظایفش کوتاهی می‌کند و به ساخت و پاخت‌های گیتیان و منفعت‌طلبی‌های شخصی می‌پردازد و بدین سان مردم را به انواع و اقسام هرج و مرج‌ها و فسادها گرفتار می‌سازد.

2- تقوا، مهم‌ترین عامل موفقیت است. چراکه خدای متعال از درون و برون انسان به یک‌سان آگاه است و بنده‌ای که از درون خود تقوا دارد، در ظاهر نیز از خدا می‌ترسد و به همین خاطر هم از فساد و مصادیق فساد و تبه‌کاری اجتناب می‌کند. فساد و تبه‌کاری، عمدتاً نتیجه‌ی هوا و هوس است که اصلاً با تقوای الهی سازگار و همگرا نیست.

3- پرهیز از تعصب قبیله‌ای و دوری از جانب‌داری متعصبانه از آبا و اجداد، اصل دیگری بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر آن تأکید فرمود. از آن‌جا که ممکن است عادات و رسوم آبا و اجداد، با حق و آموزه‌های دینی مغایر باشد، تعصب و سرسختی بر جانب‌داری از آن‌ها، سبب انحراف انسان از راه راست می‌شود. چراکه روابط اسلامی، مبتنی بر اخوت و برادری اسلامی است و تعصب، مایه‌ی تضعیف این روابط می‌گردد.

4- همواره باید کوتاه و مختصر سخن گفت و نصیحت کرد؛ چراکه طولانی کردن سخن، گذشته از آن که ممکن است انسان را از ادای مقصود باز بدارد، باعث می‌شود که انسان، بسیاری از سخنان را از یاد ببرد و یا در صورت بلاغت کلامی گوینده، مخاطب را در

^۱ الکامل این‌اثیر (2/64 و 65)

شگفت اندازد و مانعی برای درک مقصود واعظ شود و در صورت عدم بلاغت، فهم و شناخت درستی از گفته‌ها برداشت نگردد.

5- اگر مسؤولان، شایسته باشند و به رفع عیوب و کاستی‌های خود پردازند، سبب اصلاح و بهبود عملکرد مردم می‌شوند.

6- نماز کامل، نمازی است که هم از لحاظ ظاهری یعنی چگونگی ادای رکوع و سجده و هم از نظر درونی کامل باشد و با خشوع و خضوع هرچه تمام‌تر ادا شود. با نماز کامل است که نام و یاد خدا در زمین برپا می‌گردد و رفتار و کردار انسان بهبود می‌یابد. نماز کامل، دل‌ها را قوت می‌بخشد و مایه‌ی راحتی و آرامش است و به هنگام بروز مشکلات، برای مسلمان، حکم پناهگاه می‌یابد.

7- برخورد محترمانه با قاصدان دشمن و فراهم آوردن شرایطی که از چند و چون لشکر اسلام، آگاهی نیابند، نکته‌ی مورد تأکید دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. استقبال محترمانه از قاصدان دشمن، نوعی دعوت عملی به اسلام است تا دشمنان، به ارزش‌های اخلاقی مسلمانان پی ببرند. البته گرامی‌داشت پیک‌های دشمن، بدین معنا نیست که آن‌قدر به آنان رو داده شود که از چند و چون لشکر اسلام آگاهی یابند؛ بلکه باید توان و قدرت مسلمانان را طوری به رخ قاصدان دشمن کشید که ترس و هراس، آنان را بردارد.¹

8- رازداری و عدم افشای اطلاعات و اسرار نظامی، یکی از نکات مورد تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. قطعاً رازداری، در پهنه‌ی منافع و مسایل عمومی امت، اهمیت بیشتری دارد. انسان فرزانه، با دگرگونی اوضاع دستپاچه نمی‌شود و راز درونش را برملا نمی‌کند که بدین سان کنترل اوضاع از دستش خارج می‌شود و با مشکلات زیادی روبرو می‌گردد.

9- درست مشورت کردن، بر نتایج و پیامدهای مشورت مقدم است؛ چراکه مشاور، هرچند هم که باتجربه و درست‌اندیش باشد، در صورتی می‌تواند مشورت درستی ارائه دهد که از چند و چون مسأله‌ی مورد بحث آگاه باشد و در غیر این صورت بدون آگاهی کافی از مسأله، پیشنهادی ارائه می‌دهد که پیامدهای منفی زیادی به دنبال خواهد داشت.

¹التاریخ الاسلامی (9/194)

10- هر مسؤولی موظف است با طبقات مختلف مردمی که در قبالتان مسؤولیت دارد، نشست و برخاست داشته باشد تا از اوضاع و احوالتان آگاهی یابد و با شناخت مشکلات، نسبت به رفع آن اقدام نماید. مسؤولی که از مردم دوری می کند، از اوضاع و احوال مردمش بی خبر می ماند و تنها پل ارتباطی او با مردم، بزرگانی هستند که مشکلات، تنها از طریق آنان به گوشش می رسد و به همین خاطر نیز نمی تواند آن گونه که باید و شاید از تمام مشکلات باخبر شود و برای رفع آنها اقدام کند. به خصوص که ممکن است سران و بزرگان مردم، تنها بازگوکننده ی مشکلاتی باشند که در رابطه با خودشان می باشد و یا طوری مشکلات را مطرح کنند که اقدام اصولی و درستی برای رفع کاستی ها صورت نگیرد.

11- توجه به حراست و پاسبانی از مردم و به کارگیری پاسبانان توانمند، اصل مهمی در ساختار جمعی و اجتماعی مسلمانان است تا آنها را از خطرات احتمالی، محافظت کنند. البته نباید پاسبانان را به حال خود وا گذاشت؛ بلکه فرمانده و امیر موظف است که همواره از نگهبانان سرکشی کند تا از انجام مسؤولیتشان غافل نشوند و از سوی دشمن غافل گیر نگردند.

12- فرمانده و هر مسؤولی، وظیفه دارد برای تنبیه کسانی که از آنان اشتباهی سر می زند، معتدلانه برخورد کند و در عین حال در مجازات و بازخواستشان کوتاهی ننماید که گذشت بی مورد، جسارت افرادی را که تخلف کرده اند، برمی انگیزد و سبب گستاخی دیگران نیز می شود و بدین سان هرج و مرج به وجود می آید. در بازخواست یا مجازات افراد نباید از حد گذشت؛ چرا که این کار، مایه ی خشم و نفرت می شود؛ در مجازات ها باید رویه ای را در پیش گرفت که به اصلاح و تربیت بینجامد و بدون آثار منفی و آسیب های رفتاری و یا خشم و نفرت افراد، هدف تربیتی مجازات تحقق یابد.¹

13- هر مسؤولی، باید در حیطه ی مسؤولیتش به آن چه می گذرد، کاملاً آگاه باشد تا توده ی افراد، چنین احساسی داشته باشند که کسی هست که به امور و مسایلشان توجه و

¹ التاریخ الإسلامی (9/195)

رسیدگی می‌کند. پیامد این طرز عمل چنین خواهد شد که خوبی‌ها، افزون گردد و از بدی‌ها کاسته شود. البته آگاهی و بیداری از آنچه در جامعه می‌گذرد، بدین معنا نیست که مسؤول در پی تجسس افراد باشد که با این کار، رسوایی به بار می‌آید و رشته‌ی روابط دوستانه و قدرشناسانه‌ی میان مردم و مسؤولین، پاره می‌شود. آگاهی از وضع جامعه و وجود روابط اصولی و درست مردم و مسؤولان، جناح‌ها و گروه‌های مختلف جامعه را از تخلف و قانون‌شکنی باز می‌دارد و مانع بروز هرج و مرج می‌شود و با گسستن روابط مردم و مسؤولان و نبود تقوای الهی به عنوان مهم‌ترین عامل بازدارنده، هوا و هوس و منفعت‌طلبی‌های شخصی و گروهی، جامعه را فرا می‌گیرد و رفع مشکلات را مشکل می‌نماید؛ چراکه پرداختن به مسایل عمومی و رفع مشکلات و کاستی‌ها، توان بالایی می‌طلبد که در جریان تخلف و بروز هرج و مرج، ناچیز می‌گردد.

14- مسؤولان، باید با صاحب‌نظران و اندیشمندان متعهد، نشست و برخاست داشته باشند و به انتقادات و پیشنهادهایشان که ممکن است گاهی تلخ و مرارت‌بار نیز باشد، توجه کنند. چراکه پیامدهای مفید نقد و انتقاد سازنده، بر کسی پوشیده نیست و نفعش، متوجه همگان می‌شود. بر عکس مجالست مسؤولان و صاحب‌منصبان با شوخ‌بازانی که دنیا، تمام هم و غمشان می‌باشد، مسؤولان را از پرداختن به امور مهم و اساسی ملت باز می‌دارد و کار را به جایی می‌کشاند که اصلاح امور، مشکل و حتی ناممکن می‌شود و تبعات آن، دامن‌گیر مردم و مسؤولان می‌گردد.

15- فرماندهی نظامی مسلمانان، باید در رویارویی با دشمن، شجاع و دلاور باشد و بداند که ترس و بزدلی فرمانده، به سربازان و سپاهیان نیز سرایت می‌کند و لشکر اسلام را به شکست می‌کشاند. این، در صحنه‌ی نبرد است و در مورد زمان صلح و در پهنه‌ی اداره‌ی امور نیز مسؤولان، موظفند در برابر مسایل و مشکلات، مواضع شجاعانه‌ای اتخاذ کنند؛ چراکه ضعف در تصمیم‌گیری‌ها، به کارگزاران زیردست مسؤولان بلندمرتبه سرایت می‌کند و آنان را در انجام وظیفه، ضعیف می‌گرداند و در نتیجه سبب بازدهی اندک فعالیت‌ها می‌شود.

16- فرماندهی جنگی مسلمانان، باید از خیانت در غنایم بپرهیزد. این بحث، در سایر عرصه‌های اجتماعی مسلمانان نیز مطرح می‌باشد. مسؤولان اداری، همواره باید از منفعت‌طلبی‌های شخصی در انجام مسؤولیت‌ها و وظایفشان خودداری کنند. به‌طور مثال هیچ کارمند و مسؤولی نباید، در حیطه‌ی انجام مسؤولیتش، هدیه‌ی کسی را بپذیرد. چراکه از چنین هدیه‌ای، بوی رشوه و خیانت می‌آید و آن‌گونه که در گفتار ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمایان شد: «خیانت، مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند.»

17- بازمینی سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، عظمت اندیشه‌های ابوبکر را هویدا می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، همواره به مسایل مسلمانان فکر می‌کرده و از همین‌رو نیز با تصور مشکلات و مسایلی که ممکن است فراروی فرماندهی مسلمانان، قرار بگیرد، به بیان پاره‌ای از دستورات و سفارش‌ها می‌پردازد تا فرماندهی مسلمان را در رویارویی با مشکلات و مسایل احتمالی و حل و فصل آن‌ها، یاری داده باشد. وصایای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، سند دیگری از مواضع تحسین برانگیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد که در پرونده‌ی درخشانش افزوده می‌گردد. اگر به حکمرانی ابوبکر رضی الله عنه بنگریم، او را در صحنه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مسلمانان، ورزیده و بی‌نظیر می‌یابیم؛ اگر به شیوه‌ی نظامی ابوبکر رضی الله عنه در گسیل لشکرها توجه کنیم، او را در پهنه‌ی امور نظامی، طوری پخته و کارآموده می‌بینیم که گویا در تمام میادین نبرد با فرماندهان جنگی همراه بوده است؛ و چون به مهر و عطوفتش بنگریم که چگونه دل‌ها را گرد می‌آورد، درمی‌یابیم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمونه‌ی کاملی از یک دعوت‌گر بوده است. او، نسبت به مؤمنان دل‌سوز و مهربان بود و احترام زیادی به مجاهدان راه حق می‌گذاشت و از شایستگان، در اداره‌ی امور مختلف به‌خوبی کار می‌گرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر دشمنان خدا اعم از کفار و منافقان، سخت و شدید بود.¹

لشکر شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه :

¹ التاریخ الاسلامی (9/196 و 197)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه روز پس از حرکت لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، لشکری به فرماندهی شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه به سوی شام گسیل کرد و هنگام بدرقه‌ی شرحبیل فرمود: «ای شرحبیل! آیا سفارشم به یزید را شنیدی؟» شرحبیل رضی الله عنه گفت: بله. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «سفارشم به تو، همانند سفارشی است که به یزید کردم و افزون بر آن، تو را به چیزهایی سفارش می‌کنم که هنگام سفارش به یزید از یاد بردم. تو را سفارش می‌کنم به این که نماز را در وقتش بپا داری و در جنگ، صبر و شکیبایی پیشه کنی تا پیروز شوی و یا به شهادت برسی. احوال پرس بیماران باش و در تشییع جنازه‌ها حاضر شو و خدای متعال را در هر حال، به کثرت یاد کن.» شرحبیل رضی الله عنه عرض کرد: «تنها از خدا، یاری می‌خواهیم که آن چه خدا بخواهد، همان می‌شود.»^۱ لشکر شرحبیل رضی الله عنه متشکل از سه تا چهارهزار نفر بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به شرحبیل رضی الله عنه دستور داد به تبوک و بلقاء و سپس به بصری برود. شرحبیل بی‌آن که با مقاومت قابل توجهی از سوی دشمن مواجه شود، به بلقاء رسید. لشکر شرحبیل رضی الله عنه که در سمت چپ لشکر ابو عبیده رضی الله عنه و در سمت راست لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه قرار داشت، پس از پشت سر گذاشتن بلقاء، به بصری رسید و آن را محاصره کرد؛ اما از آن جا که بصری، از شهرهای نظامی و جزو مراکزی بود که به شدت حراست می‌شد، شرحبیل رضی الله عنه نتوانست آن را فتح کند.^۲

لشکر ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون آهنگ اعزام لشکر ابو عبیده را نمود، او را به حضور خواست و فرمود: «مانند کسی به سخنانم گوش کن که قصد فهمیدن و عمل کردن دارد. افرادی از بزرگان و سران عرب و مسلمانان شایسته، با تو هستند که در دوره‌ی جاهلیت سوارکارانی بوده‌اند که از روی حمیت و تعصب می‌جنگیده‌اند و اینک با نیت درست و به امید کسب پاداش جهاد می‌کنند. با همراهانت برخورد خوبی داشته باش و همه را در حق، برابر بدان.

^۱ فتوح الشام از دی، ص 15

^۲ ابوبکر صدیق، نزار حدیثی، ص 62

تنها از خدای متعال، یاری بخواه که خدای متعال برای یاری کافی است. بر خدای متعال توکل کن و کارت را به او واگذار که کافی است خدای متعال، حافظ و مراقبت باشد. ان شاء الله فردا حرکت کن.^۱ هدف لشکر سه تا چهارهزار نفری ابو عبیده رضی الله عنه حمص^۲ بود. ابو عبیده رضی الله عنه پس از پشت سر گذاشتن وادی القری و حجر (شهر صالح) به ذات منار رفت و از آنجا به زیبا و سپس مأمؤاب^۳ رسید و در آنجا با عده‌ای از دشمنان درگیر شد و سپس با آنان صلح نمود که این، نخستین پیمان صلحی بود که در شام صورت گرفت.^۴ لشکر ابو عبیده رضی الله عنه سپس به جابیه رسید.^۵ این لشکر، در سمت چپ لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه و در سمت راست لشکر شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه قرار داشت.^۶ یکی از سرآمدان و سوارکاران مشهور عرب به نام قیس بن هبیره بن مسعود مرادی، در لشکر ابو عبیده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به ابو عبیده رضی الله عنه درباره‌ی قیس بن هبیره سفارش کرد و فرمود: «شخص بزرگ و سرآمدی با تو همراه است که از سوارکاران به نام عرب می‌باشد. مسلمانان، از نظرات و جنگاوری وی بی‌نیاز نیستند. او را به خودت نزدیک کن و رفتار محترمانه‌ای با او داشته باش و طوری با او برخورد کن که بفهمد، تو خود را از او بی‌نیاز نمی‌دانی و به نظراتش اهمیت می‌دهی. اگر این رویه را با او در پیش بگیری، می‌توانی از تلاش و توانمندی وی در رویارویی با دشمن بهره‌مند شوی.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قیس بن هبیره نیز فرمود: «من، تو را با امین امت ابو عبیده (در راه خدا) می‌فرستم. ابو عبیده، فردی است که اگر مورد ظلم و ستم هم قرار بگیرد، ستم نمی‌کند و چون به او بدی شود، درمی‌گذرد. او، چنان آدمی است که اگر با او قطع رابطه

^۱ فتوح الشام از دی، ص 17

^۲ حمص، از شهرهای کهن شام می‌باشد. (مترجم)

^۳ در تاریخ طبری، به جای مأمؤاب، مآب، آمده که نام روستایی در منطقه‌ی بلقاء می‌باشد. (مترجم)

^۴ بنا بر گزارش تاریخ، نخستین جنگی هم که در سرزمین شام، صورت گرفت، جنگ عریه‌ی عربات در منطقه‌ی فلسطین بود. نگاه کنید به: البدایة و النهایة ج 7، ص 6 (مترجم)

^۵ الکامل ابن اثیر (66/2)

^۶ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين از نهاد عباس، ص 141

شود، باز هم روابطش را ادامه می دهد؛ ابوعبیده رضی الله عنه نسبت به مؤمنان مهربان و نسبت به کفار، شدید است. بنابراین از او نافرمانی نکن و نظراتش را بپذیر که او، تو را تنها به خیر و نیکی فرمان می دهد. من، به ابوعبیده نیز سفارش کرده ام که از تو حرف شنوی داشته باشد؛ لذا او را جز به تقوای الهی فرمان نده که ما شنیده ایم تو، در دوران جاهلیت از سرامدان و جنگاوران به نامی بوده ای که در آنان جز گناه و معصیت نبوده است. اینک شدت و جنگاوری را در اسلام بر ضد کفار قرار بده و بر ضد کسانی که به خدا کفر می ورزند یا کس دیگری را با خدا شریک می کنند، شدید و دلاور باش که خدای متعال، در این رویه، پادش بزرگی قرار داده است. عزت و پیروزی، از آن مسلمانان است.» قیس در پاسخ ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین گفت: «اگر زنده ماندم و خداوند متعال، تو را حیات بخشید، درباره ام به تو خبر خواهد رسید که نسبت به مسلمانان، آن گونه مهربان و نسبت به کفار، به قدری سرسخت و شدید بوده ام که تو را خرسند کند و مایه ی خشنودیت گردد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند متعال، تو را به رحمتش بنوازد؛ همین گونه عمل کن.» روایت شده زمانی که به ابوبکر صدیق رضی الله عنه خبر رسید که قیس بن هبیره در جابیه با دو تا از جنگاوران رومی جنگیده و آنان را از پا آورده است، فرمود: «قیس، راست گفت و راستیش را نشان داد و وعده اش را ادا کرد.»^۱

پرواضح است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همت و توان درونی قیس را برانگیخت و طوری با او سخن گفت که تمام توانش را در خدمت به اسلام و جهاد در راه خدا به کار گرفت. بنابراین بیان فضایل و قابلیت های افراد، عواطف و نیروهای درویشان را برمی انگیزد و آنها را برای جان فشانی آماده می سازد.^۲

لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه :

^۱ فتوح الشام از دی، ص 26

^۲ التاریخ الاسلامی (206/9)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را در رأس لشکری، به سوی فلسطین اعزام نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو رضی الله عنه اجازه‌ی انتخاب داد که یا همان مسؤولیتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او واگذار کرده بودند، ادامه دهد و یا به انتخاب خود، کاری بکند که برای دنیا و آخرتش بهتر می‌باشد.^۱ عمرو بن عاص رضی الله عنه در پاسخ ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین نوشت: «من، تیری از تیرهای اسلام هستم و تو، کسی هستی که پس از خداوند، می‌توانی آن را به هر جا که بخواهی پرتاب کنی. بنابراین، این تیر را به جایی بینداز که بهتر و برتر است.»^۲ زمانی که عمرو رضی الله عنه به مدینه رسید، از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مأموریت یافت که بیرون مدینه اردو بزند تا مردم به او پیوندند. برخی از بزرگان قریش از قبیل حارث بن هشام، سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابوجهل با او همراه شدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام بدرقه‌ی عمرو رضی الله عنه چنین فرمود: «ای عمرو! تو، در اداره‌ی امور، صاحب‌نظر و در جنگ، مجرب و کارآزموده هستی. با تو بزرگان قومت و مسلمانان شایسته‌ای هستند و اینک که تو فرمانده هستی، در نصیحتشان کوتاهی نکن و مشورت‌های خوب را از آنان دریغ منما که چه بسا نظر خوبی درباره‌ی جنگ داشته باشی که در پایان کار، خجسته و فرخنده واقع شود.» عمرو رضی الله عنه گفت: «منش خوبی برای اثبات درستی گمانتان در پیش خواهم گرفت و نشان خواهم داد که نظر شما

^۱ در البداية و النهاية چنین آمده است: ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که آهنگ شام کرد، امیرانی را که در شبه جزیره پراکنده بودند، گرد آورد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن عاص رضی الله عنه را مأمور جمع‌آوری زکات قبیله‌ی قضاة کرده بود و این، از آن دست مسؤولیت‌هایی بود که عمرو رضی الله عنه از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بدان مأمور شده بود. ابوبکر رضی الله عنه نامه‌ای به عمرو رضی الله عنه نوشت و او را برای حرکت به سوی شام فراخواند. نامه چنین بود: «من، تو را به همان کاری بازگرداندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به تو واگذار کرده بودند. اینک می‌خواهم به تو مأموریت دیگری بدهم که برای زندگانی و آخرتت بهتر است؛ مگر این که همین کار را بیش‌تر دوست باشی.» نگاه کنید به: البداية و النهاية، ج 7، ص 5، چاپ دار احیاء التراث العربی به سال 1417 هجری. (مترجم)

^۲ اتمام الوفاء بسیرة الخلفاء، ص 55

درباره‌ی من، درست بوده است.^۱ عمرو رضی الله عنه به همراه لشکری که شش تا هفت هزار نفر نیرو داشت، به قصد فلسطین حرکت کرد و کرانه‌های دریای سرخ را پیمود تا به وادی عرب^۲ در بحرالمت رسید. عمرو رضی الله عنه دسته‌ای هزار نفری به فرماندهی عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه پیشاپیش فرستاد تا با خط مقدم روم، روبرو شود. این دسته، بر رومی‌ها پیروز شد و اسیرانی گرفت که عمرو بن عاص رضی الله عنه در بازجویی از آن‌ها متوجه شد که رومی‌ها، لشکری به فرماندهی رویس فراهم آورده‌اند تا مسلمانان را غافل گیر کنند. عمرو رضی الله عنه بر اساس اطلاعات جدیدی که به دست آورده بود، به تنظیم و سامان‌دهی دوباره‌ی لشکرش پرداخت. رومی‌ها، بر مسلمانان حمله‌ور شدند؛ لشکریان عمرو رضی الله عنه به خوبی در برابر رومی‌ها ایستادگی کردند و دشمن را به عقب راندند و سپس در یک ضد حمله، توان و قدرت دشمن را درهم شکستند و بدین سان رومی‌ها، پا به فرار گذاشتند و جنگ، با کشته شدن هزاران نفر از نیروهای دشمن پایان یافت.^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنابر مصلحت، به فرماندهان دستور داد که از مسیرهای متفاوتی حرکت کنند و در صدور این فرمان به یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کرد که به پسرانش این چنین دستور داد: ﴿يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكَمْتُمْ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾^۴

^۱ فتوح الشام از دی، ص 48-51

^۲ در البداية و النهاية، به جای عرب، عربیه ثبت شده است. (مترجم)

^۳ العمليات التعرضية الدفاعية عند المسلمين، ص 143

^۴ سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 67: «ای فرزندانم! از یک دروازه (به مصر) داخل نشوید و از درهای مختلف وارد شوید (تا از هر آسیبی در امان بمانید. ولی بدانید که من، با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خداوند، مقرر کرده، از شما دور سازم (و آنچه خدا بخواهد، همان می‌شود.) حکم و فرمان، تنها از آن

شرایط سخت فراروی مسلمانان در فتح شام:

لشکرهایی که مأمور فتح شام شده بودند، در انجام مأموریتشان با سختی‌های زیادی روبرو شدند؛ چراکه قشون رومی، توان و تعداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز پیرامون شهرها ساخته بودند. آرایش نظامی رومی‌ها به گونه‌ای بود که لشکرشان را دسته‌دسته کرده و قشونشان را به واحدهای کوچک‌تری از قبیل گروهان و گردان تقسیم‌بندی نموده بودند. آن‌ها، دو لشکر بزرگ در شام داشتند که یکی، در فلسطین مستقر بود و دیگری در انطاکیه قرار داشت. این دو لشکر رومی در مناطق زیر متمرکز شده بودند:

1- انطاکیه: پایتخت شام در دوران تسلط رومی‌ها بود.

2- قنسرین: در حد فاصل حلب و حماة و در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی حلب واقع می‌شود که از شمال غربی با ایران هم‌مرز بود.

3- حمص: محدوده‌ی نظامی آن، به تدمر و صحرای شام می‌رسید و از شمال شرقی با ایران هم‌مرز بود.

4- عمان: قلعه‌ی بزرگی داشت و مرکز ولایت بلقاء بود.

5- اجنادین: مرکز نظامی رومیان در فلسطین بود و در مرز مصر قرار داشت.

6- قیساریه: در شمال فلسطین و در سیزده کیلومتری حيفا قرار دارد و آثار دژها و قلعه‌هایش هنوز موجود است.

مرکز فرماندهی قشون رومی، در انطاکیه یا حمص قرار داشت. هرقل با دیدن لشکر مسلمانان که به قلمروش نفوذ کرده بودند، دستوراتی برای نابودی لشکر اسلام صادر کرد که از قرار زیر بود:

الف) رومی‌ها از مقابل مسلمانان عقب نشینند و مرزهای شام و حجاز را به آنان واگذارند.

خداست و من، بر او توکل می‌کنم و باید توکل‌کنندگان، به او توکل نمایند (و کار خود را به او بسپارند).»

ب) تمامی گردان‌های لشکر اول به فرماندهی سرچون در فلسطین متمرکز شوند.
ج) گردان‌های لشکر دوم به فرماندهی تیدور در انطاکیه جمع شوند.
د) دو لشکر، یک‌دست و هم‌زمان به چهار لشکر مسلمانان، یکی پس از دیگری حمله کنند تا برچیدن و نابودی مسلمانان، آسان‌تر صورت بگیرد. بر اساس همین فرمان هرقل، قشون رومی به ترتیب زیر برای رویارویی با مسلمانان حرکت کردند:
1- برادر هرقل که تذارق نام داشت با نودهزار نفر، مسؤول رویارویی با لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه شد.

2- پسر توذر^۱ مأموریت یافت با لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه بجنگد.
3- قبقار^۲ پسر نطوس به همراه شصت هزار نفر به جنگ ابوعبیده رضی الله عنه رفت.
4- دارقص نیز مأمور شد با شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه رویارو شود.^۳
مسلمانان، اطلاعات دقیقی از اهداف و برنامه‌های این لشکرها به‌دست آوردند. فرماندهان قشون اسلام با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مکاتبه کردند. ابوعبیده رضی الله عنه در نامه‌ای که برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد، ایشان را از اهداف هرقل و قشون روم باخبر کرد. متن نامه‌اش چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

به ابوبکر خلیفه‌ی رسول‌خدا، از ابوعبیده بن جراح.

سلام علیک

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد:

^۱ در الکامل، پسر توذر آمده و در تاریخ طبری توذرا؛ در البدایة و النهایة، آمده است که جرجه مأمور رویارویی با یزید بن ابوسفیان شده بود. جرجه مسلمان شد و به شهادت رسید که داستانش در صفحات بعدی همین کتاب آمده است. (مترجم)

^۲ در تاریخ طبری قبقار و در الکامل، نام قیقلان آمده است. (مترجم)

^۳ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 147

ما، از خدای متعال می‌خواهیم که به اسلام و مسلمانان، سرافرازی و عزتی بزرگ و استوار عنایت کند و به آنان، پیروزی و گشایشی آسان ارزانی بدارد. به من خیر رسیده که هرقل در یکی از آبادی‌های شام به نام انطاکیه منزل کرده و مردمانش را به اجتماع فراخوانده است و دسته‌ها و تعداد زیادی نیز پیرامونش گرد آمده‌اند. بنابراین صلاح دیدم که شما را از این موضوع باخبر کنم تا هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ نامه‌ی ابو عبیده رضی الله عنه چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: نامه‌ات به من رسید و بنابر آنچه نوشته بودی، از فعالیت‌های هرقل اطلاع یافتیم. این که او در انطاکیه منزل کرده، مقدمه‌ای برای شکست او و یارانش و پیروزی و گشایشی از سوی خدا بر تو و مسلمانان می‌باشد. اما این که گفته بودی هرقل، جمع زیادی را بر ضد شما، گرد آورده، مسأله‌ای است که خود ما و شما انتظارش را داشتیم؛ چرا که هیچ قومی، شاهشان را تنها نمی‌گذارند و سرزمینشان را بدون مقاومت و جنگ رها نمی‌کنند و الحمد لله که خودت، این را می‌دانی که مردان زیادی از مسلمانان با آن‌ها می‌جنگند که مرگ (در راه خدا) را آن‌گونه دوست دارند که دشمن، زندگانی را دوست دارد. مجاهدان، در جنگ با دشمنان، به پاداش بزرگی از سوی خدا دل بسته و جهاد در راه خدا را از هم‌بستری با دوشیزگان و از دارایی‌های گران‌بهایشان بیش تر دوست دارند. یک مجاهد، به وقت پیروزی از هزار مشرک برتر است؛ بنابراین به همراه سپاهیان با آنان پیکار کن و از این که برخی از مسلمانان، با تو نیستند، نترس که خدای متعال با تو است و من نیز به خواست خدا آن‌قدر نیروی کمکی برایت می‌فرستم که دیگر نیازی به نیروی بیش تر نداشته باشی و خواهان قوای بیش تری نشوی. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.^۱

^۱ التاریخ الاسلامی (213/9)؛ نگاه کنید به: فتوح الشام از دی، ص 30 و 31

یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه نیز نامه‌ای به مضمون نامه‌ی ابو عبیده رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت.
ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ یزید رضی الله عنه چنین نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: نامه‌ای که برایم فرستاده و در آن از نقل مکان هرقل شاه روم به انطاکیه خبر داده بودی، به دستم رسید و از این گفته بودی که خدای متعال، در دلش از لشکرهای مسلمانان هراس انداخته است. تنها خدای متعال را حمد و ثنا سزاوار است که ما را در حالی که با ترس و هراس در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، نصرت فرمود و فرشتگان بزرگوارش را به یاریمان فرستاد. دینی که خدای متعال، ما را به خاطرش نصرت نمود، همان دینی است که اینک مردم را به سویش فرا می‌خوانیم. سوگند به خدایت که پروردگار متعال، مسلمانان را همانند و هم‌سان مجرمان، قرار نمی‌دهد و کسی را که به یگانگی خدا اقرار می‌کند، با آن کس که غیر خدا را می‌پرستد، همانند نمی‌شمارد. پس هرگاه با آنان که به پرستش غیر خدا می‌پردازند، رویارو شدی، با یارانت به سویشان بتاز و با آنها بجنگ که خدای متعال، تو را خواری نمی‌چشاند و شکستت نمی‌دهد. خدای متعال، به ما خبر داده که چه بسا گروهی اندک، بر جمع زیادی به اذن الهی غلبه می‌کند. من نیز به خواست خدا مردمانی را پشت سر هم به کمکت می‌فرستم که قانع شوید و به نیروی بیش‌تری نیاز پیدا نکنید. سلام و رحمت خدا بر شما باد.

عبدالله بن قرط که نامه‌بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، نامه را برای سپاهیان یزید رضی الله عنه خواند و بدین ترتیب مسلمانان، خرسند و شادمان شدند.¹ نامه‌ای از عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز در مورد سپاهیان روم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله جوابش را به شرح زیر داد:

سلام علیک

نامه‌ات که در آن از اجتماع انبوه لشکریان روم خبر داده بودی، به دستم رسید. خدای متعال، ما را در رکاب پیامبرش به کثرت و زیادی تعدادمان یاری

¹ فتوح الشام از دی، ص 30-33

نداد. چه بسیار اتفاق افتاد که ما در حالی به همراه رسول خدا ﷺ جهاد کردیم که تنها دو اسب داشتیم و یا (به سبب کمبود شتر) به نوبت سوار شترها می شدیم. در جنگ احد فقط یک اسب داشتیم که رسول خدا ﷺ بر آن سوار می شد... ای عمرو! بدان که فرمان بردارترین بنده‌ی خدا، کسی است که بیش تر از همه از معاصی بدش آید؛ بنابراین از خدا اطاعت کن و یارانت را به اطاعت و فرمان برداری از خدا دستور ده.^۱

ابوبکر صدیق ﷺ برای قشون اسلامی، نیروهای کمکی به شام گسیل کرد و برایشان اسلحه و اسبان جنگی و سایر ابزار مورد نیازشان را فرستاد. ابوبکر صدیق ﷺ هاشم بن عتبّه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای هاشم! این از خوشبختی جدت هست که تو، از آن دست افرادی شده‌ای که به عنوان نیروی پشتیبانی به یاری مسلمانان در جهاد با مشرکان گسیل می شوی و در زمره‌ی کسانی قرار می گیری که خلیفه، به وفاداری، پرهیزتگی و جنگاوریشان اعتماد می کند. مسلمانان از من درخواست نیروی کمکی بر ضد کفار کرده‌اند؛ بنابراین با یارانت به یاریشان بشتاب و خود را به ابو عبیده ﷺ یا یزید ﷺ برسان که من، مردم را به همراهی با تو فرا می خوانم.» هاشم ﷺ گفت: «به کمک ابو عبیده می روم.» ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «باشد؛ خود را به ابو عبیده برسان.» ابوبکر ﷺ در میان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش الهی، سخنانی بدین مضمون ایراد فرمود: «...خدای متعال، ترس برادرانتان را طوری در دل کفار افکنده که به قلعه‌هایشان فراری شده و درها را بسته‌اند. پیک‌هایی از برادران مجاهدتان به نزد آمده و به من خبر داده‌اند که هرقل شاه رومیان، از پیش رویشان گریخته و به یک آبادی در کناره‌های شام رفته و از آن جا قشونی به سوی مسلمانان گسیل کرده است. بنابراین تصمیم گرفته‌ام عده‌ای از شما را به کمک برادرانتان بفرستم تا خدای متعال به وسیله‌ی این نیروی پشتیبانی، پشتشان را قوی بدارد و در دل دشمنان، هراس بيفکند و آنان را خوار و ذلیل بگرداند. خدای متعال، بر شما رحم بفرماید؛ اینک با هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص (برای کمک به برادران مجاهدتان) همراه شوید و با

^۱ خطب ابی بکر الصدیق، محمد احمد عاشور، ص 92

انجام این کار، به خیر و پاداش بزرگی امیدوار باشید که پیروزیتان در این راه، فتح و غنیمت است و کشته شدنن، شهادت و کرامت.»

ابوبکر رضی الله عنه پس از ایراد این سخنان به خانه‌اش رفت و مردم پیرامون هاشم بن عتبّه گرد آمدند و چون به هزار نفر رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه به آنان فرمان حرکت داد و آنها را بدرقه نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هاشم فرمود: «ای هاشم! ما همواره از تجربه‌ها، نظرات و حسن تدبیر سال‌خوردگان و همین‌طور از شکیبایی، جنگاوری و نشاط و بالندگی جوانان بهره می‌بریم. خدای متعال، این ویژگی‌ها و توانایی‌ها را در تو جمع کرده و تو کم‌سن و سال هستی و آینده‌ی خوبی داری؛ بنابراین هنگام رویارویی با دشمن، شکیبا باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برای عمل نیکی ثبت می‌فرماید و او، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» هاشم رضی الله عنه گفت: «اگر خدای متعال، برایم اراده‌ی خوبی کرده باشد، مرا همین‌گونه که گفتید، خواهد نمود و من نیز تلاش خودم را می‌کنم و هیچ قوت و توانی جز به خواست و قدرت خدا نیست. من، امیدوارم که اگر همان ابتدا شهید نشوم، ان شاء الله عده‌ای از دشمنان را بکشم و سپس به شهادت برسم.» سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که عموی هاشم بود، فرمود: «ای برادرزاده‌ام! هر نیزه‌ای که می‌اندازی و هر شمشیری که می‌زنی، تنها رضای خدا را در نظر بگیر و بدان که تو، ره‌یافته از این دنیا می‌روی و به سوی خدایت بازمی‌گردی. هیچ چیزی از دنیا با تو به آخرت نمی‌آید مگر قدمی که از روی صدق و راستی برداشته و یا عملی که جلوتر فرستاده‌ای.» هاشم گفت: «ای عمو! غیر از این هم از من انتظار نداشته باش. من، می‌دانم که اگر حرکت و خروج و شمشیر زدن و تیراندازیم را به قصد خودنمایی قرار دهم، از زیان‌کاران خواهم بود.» هاشم رضی الله عنه به راه افتاد و خود را به لشکر ابو عبیده رضی الله عنه رسانید. مسلمانان با دیدن نیروی پشتیبانی هاشم، خوشحال شدند.^۱ مدتی پس از حرکت هاشم، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بلال رضی الله عنه دستور داد تا در میان مردم بانگ برآورد که همراه سعید بن عامر بن

^۱ فتوح الشام از دی، ص 33-35

حذیم رضی الله عنه آماده‌ی حرکت به سوی شام شوید. هفت صد نفر در مدت زمان کوتاهی آماده شدند. اندکی پیش از حرکت سعید بن عامر رضی الله عنه، بلال رضی الله عنه نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! اگر شما، مرا آزاد کردید که با شما باشم و مرا از کاری که خودم می‌خواهم، باز می‌دارید، نزد شما می‌مانم و اگر مرا به خاطر خدا آزاد کردید تا خودم تصمیم بگیرم و همان کاری را بکنم که به مصلحت خود می‌دانم، کاری به من نداشته باشید تا برای جهاد در راه خدا بیرون شوم که من، جهاد را از ماندن در این جا بیش تر دوست دارم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «اینک که تو دوست داری برای جهاد بیرون شوی، من تو را منع نمی‌کنم. من، فقط می‌خواستم که تو این جا بمانی و اذان گو باشی. من، از جدایی و دوری تو اندوهگین می‌شوم؛ اما گویا چاره‌ای جز فراق و جدایی نیست. آن هم جدایی و فراقی که تا قیامت همدیگر را نخواهیم دید. پس ای بلال! نیکوکاری پیشه کن تا زاد و توشه‌ات از دنیا باشد و خداوند، تو را در حیات به خیر و نیکی یاد کند و چون مرگت فرا رسد، به تو پاداش نیکی عنایت فرماید.» بلال رضی الله عنه فرمود: «خداوند، به تو جزای خیر دهد؛ به خدا سوگند نخستین بار نیست که ما را به صبر و شکیبایی در اطاعت خدا و پابندی بر حق و انجام عمل صالح دستور می‌دهی. اما نمی‌خواهم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کس دیگری اذان بدهم.» بلال رضی الله عنه به همراه سعید بن عامر بن حذیم رضی الله عنه برای شرکت در جهاد، مدینه را ترک کرد. مأموریت سعید رضی الله عنه این بود که به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه ملحق شود و همین کار را هم کرد و در جنگ‌های عرب^۱ و داشنه در رکاب یزید بن ابوسفیان جنگید.^۲

گروه‌های زیادی از اطراف، به مدینه می‌آمدند تا در جهاد شرکت کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز آنان را به جبهه‌ها اعزام می‌کرد و چون بسیاری از آنها تازه‌مسلمان بودند و هنوز به طور کامل به تعالیم اسلامی آراسته نشده بودند، مشکلاتی را برای مردم مدینه اعم از صحابه و تابعین به وجود می‌آوردند و همین، باعث می‌شد تا صحابه و تابعین به حضور

^۱ در البدایة و النهایة به جای عرب، جنگ عربیه ذکر شده و در طبری، عربیه آمده است که یاقوت، آن را نام مکانی در فلسطین دانسته است. (مترجم)

^۲ فتوح الشام از دی، ص 35-38

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکوه و گلایه کنند. البته با وجود گروه‌های زیادی که به مدینه می‌آمدند، هیچ‌گاه نزاع و کشاکشی در میانشان رخ نداد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردم مدینه را توجیه نمود^۱ و به آنان چنین فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که کاری به این‌ها نداشته باشید و هر کس که بر او حقی دارم، زخم زبان‌ها و کارهای ناگوار این‌ها را تحمل کند که خدای متعال، دشمنانمان را به وسیله‌ی این‌ها هلاک می‌کند و قشون روم را پریشان می‌سازد. این‌ها، برادران شما هستند و چنان‌چه یکی از شما، از سوی آن‌ها متحمل امر ناگواری شد، شکیبایی ورزد که آیا غیر از این است که شکیبایی و خویشتن‌داری، بهترین کار است و فرجام بهتری دارد و آنان را هم چنان مایه‌ی قوت و پیروزی ما قرار می‌دهد؟» مسلمانان، فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را تأیید کردند. ابوبکر رضی الله عنه ادامه داد: «آنان، برادران دینی شما هستند و شما را در برابر دشمنانتان یاری می‌کنند و بر گردن شما حق زیادی دارند؛ بنابراین کوتاهی‌هایشان را تحمل کنید.»^۲

اعزام خالد بن ولید به سوی شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک:

فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به طور کامل زیر نظر داشتند و دریافتند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابوعبیده رضی الله عنه در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح‌شده، عقب‌نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یک‌پارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق پیشنهاد عمرو رضی الله عنه، رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. قرار بر آن شد که مسلمانان بدون درگیری با دشمن، عقب‌نشینی کنند؛ ابوعبیده رضی الله عنه از حمص عقب‌نشست و شرحبیل رضی الله عنه از اردن؛ یزید بن

^۱التاریخ الاسلامی (224/9)

^۲التاریخ الإسلامی (223/9)

ابوسفیان^۱ نیز دمشق را ترک کرد و عمرو بن عاص^۲ هم به طور تدریجی شروع به عقب‌نشینی از فلسطین کرد.^۱ ولی موفق به عقب‌نشینی نشد و با کمک خالد بن ولید^۳ توانست پیش از جنگ یرموک، فلسطین را ترک کند. در همین گیر و دار بود که جنگ اجنادین اتفاق افتاد.^۲

ابوبکر صدیق^۴ پس از آن که نامه‌ی ابوعبیده^۵ را دریافت کرد، به ابوعبیده^۶ دستور داد که به سوی یرموک عقب‌نشینی کند و در همان‌جا با سایر فرماندهان، جمع شود. ابوبکر صدیق^۷ در فرمانش به ابوعبیده^۸ چنین نوشت: «سوارانت را در روستاها پراکنده کن و با قطع رسیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آن‌ها را در تنگنا قرار بده و از محاصره‌ی شهرها خودداری کن تا این که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من نیز همان‌گونه که برای آن‌ها نیروی کمکی می‌آید، برایت نیروی کمکی می‌فرستم.»^۳ در روایت دیگری چنین آمده است: «امثال شما، به سبب کمی افراد شکست نمی‌خورند. بلکه بدانید که ده‌ها هزار نفر به سبب پرداختن به معاصی و گناهان شکست می‌خورند؛ پس آگاه باشید که از معاصی و گناهان دوری کنید؛ همه‌ی شما در یرموک جمع شوید و هر یک از فرماندهان، برای همراهانش در نماز امامت بدهد.» فرمان ابوبکر صدیق^۹ بر این اساس بود که تمام قشون اسلامی یک‌جا و متحد شوند و به یک دفعه با دشمن وارد کارزار شده و آنان را شکست دهند. ابوبکر صدیق^{۱۰} خطاب به مجاهدان چنین نوشت: «شما، برای یاری دین خدا پیا خاسته‌اید و خدای متعال، یاری‌گران دینش را نصرت می‌کند و دشمنان دینش را شکست و خواری می‌چشاند.»^۴

^۱ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 148

^۲ حروب الإسلام فی الشام، احمد محمد، ص 45

^۳ نگاه کنید به: العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 148

^۴ تاریخ طبری (211/4)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌اش روشن کرد که نصرت و پیروزی در جهاد، منوط به اطاعت از خدای متعال است و شکست در جنگ، نسبت مستقیمی با معصیت و نافرمانی خداوند دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه قشون اسلامی را موظف نمود تا در یک‌جا گرد آیند و بدین‌سان نیروی بزرگی فراهم آورند تا دشمن، از پراکندگی قوای مسلمان، بهره‌برداری نکند و در نتیجه در برابر قدرت یک‌جا و بزرگ مسلمانان ضعیف و ناتوان شود. تعیین یرموک از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان مرکز گردهمایی قشون اسلامی، نشان‌دهنده‌ی شناخت دقیق ابوبکر صدیق رضی الله عنه از موقعیت جغرافیایی منطقه می‌باشد. پختگی نظامی خلیفه، آن‌جا بیش از پیش هویدا می‌شود که خالد بن ولید رضی الله عنه را از عراق به شام گسیل کرد تا فرماندهی قشون اسلامی را عهده‌دار گردد؛ چراکه شرایط شام چنین ایجاب می‌کرد که شخصی عهده‌دار فرماندهی قشون اسلامی شود که توانایی‌های تمام فرماندهان مسلمان را یک‌جا، در خود داشته باشد. خالد بن ولید رضی الله عنه قدرت ابو عبیده رضی الله عنه، فراست و نکته‌سنجی عمرو رضی الله عنه، تجربه‌ی عکرمه رضی الله عنه و بی‌باکی یزید رضی الله عنه را در خود جمع داشت و همین، او را در امور جنگی و نظامی پخته و سرآمد کرده بود. خالد رضی الله عنه در پهنه‌ی نبرد، تصمیم‌های درست و به‌جایی می‌گرفت و تجربه‌ی زیادی نیز از میادین جنگ به‌دست آورده بود.^۱ قابلیت‌ها و توانایی‌های خالد رضی الله عنه، گزینش فرماندهی ارشد فتوحات شام را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه آسان کرد. خالد رضی الله عنه پس از دریافت حکمش، خودش را از بیابان به شام رسانید و به اجرای دستورات خلیفه پرداخت. نیروهای کمکی و پشتیبانی نیز پشت سر هم به شام اعزام می‌شدند تا دستورات راهبردی ابوبکر رضی الله عنه را در خنثی‌سازی شیوه‌های تاکتیکی و تدابیر جنگی دشمن، اجرا کنند. رومیان می‌خواستند با تدابیر مختلف، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از رسیدن به اهدافش بازدارند. چنان‌چه یکی از فرماندهان رومی به این نکته تصریح کرده است که: «به خدا سوگند، ما ابوبکر را از وارد کردن قشونش به خاکمان باز می‌داریم.» واکنش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال این گفته‌ی فرماندهی رومی، این بود که: «به خدا سوگند، نصاری را به خالد بن ولید رضی الله عنه گرفتار می‌کنم تا به جای پرداختن به وسوسه‌های شیطان، به

^۱ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 359 و 360

خالد مشغول و گرفتار شوند.^۱ رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیل یکی کردن لشکرها در شام تحت فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه و مشخص کردن محل گردهمایی قشون، تحقق یافت. حرکت لشکرها از مدینه به سوی مناطق عملیاتی از راه‌های جداگانه و به شکل کمانی و پیکانی بود که در اصطلاح جنگی به این نوع حرکت، حرکت پراکنده یا نامنظم^۲ گفته می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شرایط مناسبی، تمام قشون را یکجا کرد و توان نظامی خود را که امروزه در پهنه‌ی علوم نظامی از آن به استراتژی^۳ یاد می‌شود، به نمایش گذاشت.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان فرماندهی کل، حضوری معنوی در میدان نبرد داشت و همواره فرماندهان لشکری اسلام را با صدور فرمان‌های به‌موقع راهنمایی می‌کرد. وی، با شناخت موقعیت جغرافیایی مناطق و با ژرف‌اندیشی و دورنگری بی‌نظیرش، در خیزاندن قشون در بهترین زمان و وضع، موفق بود و از همین رو نیز گزینش درستی در تعیین فرماندهان داشت و فرماندهانی را بر لشکرها می‌گماشت که به خوبی از عهده‌ی انجام مأموریتشان بر می‌آمدند و طوری خواسته‌ها و دستورات فرماندهی کل را اجرا می‌کردند که گویا شخص خلیفه، آن را اجرا کرده است. اعتماد دوطرفه‌ای که میان خلیفه و فرماندهان لشکری قرار داشت، باعث می‌شد تا فرماندهان، اهداف خلیفه را به درستی در مخیله‌ی خود شناسایی و در پهنه‌ی عمل اجرا کنند. به همین سبب نیز جبهه‌های جهاد،

^۱ البدایة و النهایة (5/7)

^۲ حرکت نامنظم، نوعی شیوه‌ی حرکتی در انتقال رزمندگان به مناطق عملیاتی می‌باشد که شباهت بسیاری با شیوه‌ی حرکت جنگجویان چریک دارد و از آن به حرکت گوریلابی نیز یاد می‌شود.

گوریلا، واژه‌ای است اسپانیایی به معنای جنگ پراکنده. (مترجم)

^۳ استراتژی، واژه‌ای است یونانی به معنای سرداری و سپه‌سالاری و در اصل اصطلاحی است نظامی به معنای سنجیدن وضع خود و دشمن و طرح نقشه به قصد رویارویی با حریف در بهترین و مناسب‌ترین وضع ممکن. البته این واژه، مفهومی گسترده‌تر یافته و اینک به هر روش کلی برای رسیدن به هدفی مشخص و کلی استراتژی می‌گویند. (مترجم)

^۴ الفن العسکری الاسلامی، ص 89؛ ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص 60

طوری اداره شد که گویا خود ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به عنوان فرماندهی کل در تمام نبردها حضور داشته و از نزدیک، جریان جنگ را رهبری می کرده است. چراکه عملکرد مجاهدان، دقیقاً با خواست‌ها، اهداف و رهنمودهای خلیفه هماهنگ بود.^۱

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ علاوه بر نامه‌ای که برای خالد رضی اللہ عنہ فرستاد و او را به فرماندهی قشون اسلامی در شام گماشت، نامه‌ای نیز به ابو عبیده رضی اللہ عنہ نوشت و به او خبر داد که خالد رضی اللہ عنہ را به فرماندهی لشکر شام منصوب کرده و از ابو عبیده رضی اللہ عنہ خواست که از خالد رضی اللہ عنہ حرف شنوی داشته باشد. ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ علت انتصاب خالد رضی اللہ عنہ به فرماندهی قشون شام را هم برای ابو عبیده رضی اللہ عنہ بیان فرمود: «من، خالد را به فرماندهی نبرد با رومیان در شام برگزیده‌ام؛ پس با او مخالفت نکن و از او حرف شنوی داشته باش که من، او را در حالی بر تو امیر کرده‌ام که می‌دانم تو، از او بهتری؛ اما او، از تو جنگاورتر است و تجربه‌ی جنگی بیش‌تری دارد. خدای متعال، ما و تو را به رشد و کمال رهنمون گردد. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد.»^۲ خالد بن ولید رضی اللہ عنہ نیز از عراق نامه‌ای برای ابو عبیده رضی اللہ عنہ در شام فرستاد که به شرح زیر بود:

- به ابو عبیده بن جراح از خالد بن ولید.

سلام علیک

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد، از خدای متعال می‌خواهم که ما و شما را در روز هراس، در پناه خود قرار دهد و در دنیا محافظت فرماید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به دستم رسیده که مرا مأمور کرده به سوی شام حرکت کنم و خودم را به سپاهیان اسلام برسانم و فرماندهی آنان را عهده‌دار شوم؛ به خدا سوگند که من، هرگز خواهان این نبودم که فرمانده شوم و هیچ‌گاه این پست را درخواست نکردم و نامه‌ای هم به ابوبکر نفرستادم که از او چنین تقاضایی بکنم.

^۱ الفن العسکری الإسلامی، ص 98

^۲ مجموعه الوثائق السياسية، ص 392 و 393

تو، هم‌چنان بر همان وضع گذشته‌ات خواهی بود و با هیچ‌یک از دستورات و پیشنهادهایت مخالفت نخواهد شد که تو، از بزرگان و سرآمدان مسلمانان هستی و برتری و فضلت، بر کسی پوشیده نیست و کسی هم از نظرات و راهنمایی‌هایت بی‌نیاز نمی‌باشد. خداوند، نعمت‌هایش را بر ما و شما کامل گرداند و همه‌ی ما را به رحمتش، از عذاب جهنم رهایی بخشد. والسلام علیک و رحمة الله.^۱

خالد^{رضی الله عنه} نامه‌ای برای سپاهیان مسلمان در شام نیز نوشت و آن را با همان نامه‌بر، به شام فرستاد. در نامه‌ی خالد^{رضی الله عنه} به عموم مسلمانانی که در شام بودند، چنین آمده بود: «من، از خدایی که ما را به وسیله‌ی اسلام عزت بخشید، با دینش شرافت داد، با پیامبرش محمد مصطفی^{صلی الله علیه و آله} گرامی داشت و با ایمان، کرامت‌مان بخشید، می‌خواهم که به رحمت گسترده و نعمت بیکران‌ش، نعمتش را بر ما و شما کامل گرداند. ای بندگان خدا! پروردگارتان را شاکر باشید تا نعمت‌هایش را بر شما بیفزاید و به او روی آورید تا احسان و نیکیش را بر شما تداوم بخشد. ای بندگان خدا! همواره سپاس‌گزار نعمت‌های خدا باشید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} به من رسیده و مرا فرمان داده تا به سوی شما حرکت کنم. من، نیز به قصد پیوستن به شما حرکت کرده‌ام و به زودی با سپاهیانم به شما می‌رسم. مژده باد شما را که تحقق وعده‌ی الهی نزدیک است و شادمان باشید که از سوی خدا بهترین پاداش را می‌یابید. خدای متعال، ایمان ما و شما را مصون بدارد و همه‌ی ما را بر اسلام، ثابت‌قدم بفرماید و بهترین پاداش مجاهدان را به ما ارزانی نماید. والسلام علیکم.»^۲

عمرو بن طفیل^{رضی الله عنه} که نامه‌بر خالد^{رضی الله عنه} بود، نامه‌ی عموم مسلمانان را در جایبه بر آنان خواند. ابو‌عبیده^{رضی الله عنه} نیز پس از خواندن نامه‌اش فرمود: «خدای متعال، نظر خلیفه‌ی رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} را فرخنده و مبارک بگرداند و خالد^{رضی الله عنه} را زنده و سالم نگه دارد.»^۳ این تعامل ارزنده میان ابو‌عبیده و خالد، اخوت و برادری را معنا می‌کند و نشان می‌دهد که روابط میان

^۱ مجموعه الوثائق السياسية، ص 392

^۲ فتوح الشام از دی، ص 68-72

^۳ منبع سابق.

صحابه، برگرفته از توحید درست و اخلاق پسندیده و سترگی بود که تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن آراسته بودند. خالد رضی الله عنه تغییر نکرد و به خاطر موفقیتش در فتوحات عراق و اعتمادی که خلیفه به او داشت، خود را بزرگ تر و برتر از برادرانش نپنداشت؛ بلکه به جایگاه والای اهل فضیلت اذعان نمود و به صراحت بیان کرد که هم چنان از ابو عبیده رضی الله عنه حرف شنوی خواهد داشت. ابو عبیده رضی الله عنه نیز که مأموریت یافت زیر نظر و فرماندهی خالد رضی الله عنه انجام مسؤولیت کند، برای خالد رضی الله عنه آرزوی موفقیت و سلامتی نمود و دعا کرد که خدای متعال، فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرخنده و مبارک گرداند. رویکرد خالد و ابو عبیده در این جریان، دلیلی است بر این که آن‌ها از خودخواهی بدور بودند و همواره به مصلحت امت می‌اندیشیدند و در کارهایشان تنها رضای خدای را در نظر می‌گرفتند.^۱ آری، آن چه خالد و ابو عبیده کردند، آموزه‌ی بزرگی برای همه‌ی افراد امت اعم از دعوت‌گران، فرماندهان، سران و بزرگان در تمام طبقات و سطوح حکومتی و جنبشی، می‌باشد تا در مقاطع مختلف کاری، همین رویه را در پیش بگیرند و به هنگام عزل و نصب، این چنین تعاملی با یکدیگر داشته باشند.

جنگ اجنادین:

خالد رضی الله عنه به شام رسید و بصری را فتح کرد و با سایر فرماندهان مسلمانان (ابو عبیده، شرحبیل و یزید) یک جا شد و به بررسی مسایل و مواضع نظامی پرداخت. وی، پس از واریسی چند و چون مسایل نظامی، با خبر شد که لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه از کناره‌های رود اردن به سوی سایر قشون اسلامی در حرکت است و لشکر رومیان نیز در تعقیب لشکر عمرو رضی الله عنه می‌باشد. هدف رومیان، این بود که با سپاهیان عمرو رضی الله عنه درگیر شوند و کار این دسته از قشون مسلمان را یک سره کنند. اما عمرو رضی الله عنه نیز کاملاً هشیار بود که در آن شرایط نباید با رومیان درگیر شود؛ چرا که فقط هفت هزار نیرو در اختیار داشت و رومی‌ها، لشکری فراتر از این گرد آورده بودند. خالد رضی الله عنه پس از بررسی شرایط جنگی، به این نتیجه رسید که

^۱التاریخ الاسلامی (231/9)

یا خودش را به لشکر عمرو[ؓ] برساند و به همراه افراد عمرو[ؓ] با رومیان بجنگد و بدین سان خط بازگشت مسلمانان را به مواضع پیشین، از وجود رومی‌ها پاک کند و از طریق پشتیبانی مسلمانان، موضعشان را در فلسطین تثبیت نماید و یا سر جایش بماند و به عمرو[ؓ] خبر دهد که زودتر خودش را به لشکر او برساند تا به اتفاق عمرو[ؓ] با رومیانی که از دمشق به تعقیبش پرداخته‌اند، وارد جنگ شود. خالد[ؓ] گزینه‌ی اول را انتخاب کرد تا خط بازگشت مسلمانان را از وجود رومی‌ها پاک کند و مواضع مسلمانان را در فلسطین تثبیت نماید. خالد[ؓ] به خوبی می‌دانست که شکست رومیان در این جبهه، سبب می‌شود که قشون اسلامی، این ناحیه را پوشش دهند و بدین ترتیب نیروی مهاجم دشمن را از حالت تهاجمی درآورده و به دفاع مجبور کنند. خالد[ؓ] به اتفاق قشون اسلامی از یرموک به کمک عمرو[ؓ] در فلسطین شتافت و به عمرو[ؓ] نیز فرمان نوشت که طوری عقب‌نشینی کند که بدون درگیری با رومیان آن‌ها را به دنبال خود بکشد تا این که به لشکر خالد[ؓ] برسد تا به اتفاق هم، کار رومیان را بسازند. عمرو[ؓ] به اجنادین^۱ رفت و خالد[ؓ] نیز خودش را همان جا به او رسانید و جمع سپاهیان اسلام به حدود سی هزار نفر رسید. خالد[ؓ] در زمان مناسبی که سپاهیان عمرو[ؓ] و رومیان با هم درگیر شده بودند، به اجنادین رسید و بدین ترتیب جنگ شدیدی در گرفت؛ تجربه‌ی جنگی عمرو و خالد، نقش مهمی در شکست رومیان داشت؛ طوری که تعدادی از مجاهدان، به صفوف دشمن نفوذ کرده و فرماندهی رومیان را کشتند و بدین سان سپاهیان دشمن، توانشان را از دست داده و گریختند.^۲

^۱ اجنادین، نام منطقه‌ی معروفی در فلسطین است. نگاه کنید به: المعجم یاقوت، ج 1، ص 203

^۲ ابوبکر صدیق، نزار حدیثی، ص 70؛ ابن اسحاق و مدائنی، جنگ اجنادین را پیش از جنگ یرموک دانسته‌اند. در این جنگ تعدادی از صحابه شهید شدند. فرماندهی رومیان، شخصی به نام ابن هزارف را که از قضاعه بود، برای بررسی وضع مسلمانان فرستاد و چون ابن هزارف بازگشت، به رومیان این چنین گزارش داد که: مسلمانان در شب همانند راهبان عابدند و در روز مجاهدان بیکه‌سوار؛ اگر پسر پادشاه این‌ها هم دزدی کند، دستش را قطع می‌کنند و اگر زنا نماید، سنگ‌سارش می‌نمایند. فرماندهی رومیان با شنیدن گزارش جاسوسش گفت: اگر راست بگویی، مردن و زیر زمین رفتن، بهتر از

جنگ اجنادین، نخستین جنگ بزرگی بود که میان رومی‌ها و مسلمانان در شام روی داد و چون خبر شکست، به هرقل در - حمص - رسید، دانست که به مصیبت بزرگی گرفتار شده است.^۱ خالد رضی الله عنه خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت. متن نامه‌اش بدین شرح بود:

- به ابوبکر خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، از خالد بن ولید، شمشیر آخته‌ی خدا بر مشرکان. اما بعد:
سلام علیکم.

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی شریک نیست. ای صدیق! گزارشم، به شما این است که ما با مشرکان در اجنادین درگیر شدیم. آن‌ها، قشون زیادی فراهم آورده، صلیب‌هایشان را برافراشته و کتاب‌های مقدسشان را گشوده بودند (تا سپاهیان‌شان را به جنگ بر ضد ما تشویق کنند و) با این سوگند به میدان نبرد وارد شده بودند که از میدان بدر نشوند و رویارویمان ایستادگی کنند و ما را از خاکشان بیرون نمایند. ما هم با اعتماد و توکل بر خدا بر آنان حمله‌ور شدیم و آن‌ها را با نیزه هدف قرار داده، سپس با شمشیرها زدیم و آنان را در میان هر دره، کوه و سرزمینی شکست دادیم. اینک خدا را می‌ستایم که دینش را پیروز نمود و دشمنش را شکست و خواری داد و با دوستانش خوب و نیک، تا کرد. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

رویاری با چنین افرادی است. فرماندهی رومیان در این جنگ بنا بر آنچه در البداية و النهاية آمده، قیقلان بوده است. طبری، قیقلار را نام فرماندهی رومیان در جنگ اجنادین آورده و گفته است: علمای شام، تذارق برادر هرقل را فرماندهی رومیان در این جنگ دانسته‌اند و ابن‌اثیر نیز در الکامل، تذارق را فرماندهی رومی‌ها گفته است. (مترجم)

^۱ ابوبکر الصدق، نزار حدیثی، ص 70

ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن خبر پیروزی شادمان شد و فرمود: «سپاس خدا را که مسلمانان را یاری نمود و چشمانم را به این پیروزی، خنک فرمود.»^۱

جنگ یرموک:

پیروزی مسلمانان، با پیروزی در جنگ اجنادین و شکست رومیان آغاز شد و مسلمانان، به فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یرموک جمع شدند. رومیان، به فرماندهی تیدور در منطقه‌ای که امکان دفع نیروهای حریف زیاد بود و راه گریز را تنگ می‌نمود، اردو زدند. اردوگاه قشون رومی، در واقوصه^۲ در نزدیکی یرموک بود.

تعداد مسلمانان و رومی‌ها در جنگ یرموک :

مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه، چهل یا چهل و پنج هزار نفر بودند.^۳ تعداد رومی‌ها به فرماندهی تیدور، به دویست و چهل هزار نفر می‌رسید. مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه در یرموک اردو زدند و رومی‌ها در کرانه‌ی جنوبی رود اردن جمع شدند. عمرو بن عاص رضی الله عنه فرمود: «ای مسلمانان! شما را بشارت باد که من، رومی‌ها را محاصره کردم و هر که در محاصره قرار بگیرد، به ندرت عاقبت به خیر می‌شود.»^۴

^۱ فتوح الشام ازدی، ص 84-93

^۲ در تاریخ طبری، واقوصه ثبت شده و در البداية و النهاية، واقوصه آمده است که نام رود و صحرائی در منطقه‌ی حوران شام می‌باشد. (مترجم)

^۳ حافظ عمادالدین اسماعیل ابن کثیر، در البداية و النهاية تعداد مجاهدان را سی و شش تا چهل هزار نفر ذکر کرده است. (مترجم)

^۴ العمليات التعرضية و الدفاعية، ص 163

خالد رضی اللہ عنہ در آرایش نظامی لشکر اسلام، شیوهی جدیدی به کار برد که پیش از آن در میان عرب‌ها رایج نبود. او، قشون اسلامی را به چند واحد نظامی تقسیم کرد و با سی و شش گردان وارد عمل شد. تقسیم‌بندی واحدهای نظامی قشون اسلامی به ترتیب زیر بود:

- چند فوج که هر یک متشکل از ده تا بیست گردان بود و فرماندهی جدایی داشت.
- چندین گردان که از هزار رزمنده تشکیل می‌شد و هر گردانی، فرماندهی جدایی داشت. آرایش لشکر مسلمانان که از چهل گردان تشکیل شده بود، به ترتیب زیر بود:

- سپاه مرکزی: از 18 گردان به فرماندهی ابو عبیده بن جراح رضی اللہ عنہ تشکیل شده بود و

عکرمه رضی اللہ عنہ پسر ابو جهل و قعقاع بن عمرو رضی اللہ عنہ در این فوج حضور داشتند.

- سپاه راست: متشکل از 10 گردان بود و تحت فرماندهی عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ قرار

داشت و شرحبیل بن حسنه رضی اللہ عنہ نیز با او بود.

- سپاه چپ: 10 گردان داشت و تحت فرماندهی یزید بن ابوسفیان رضی اللہ عنہ بود.

- دسته‌ی پیشگامان: دسته‌ی کوچکی از سوارکاران و نگهبانان در خط مقدم بود که

بررسی تحرکات دشمن، کسب اطلاعات و برخورد با جاسوس‌های احتمالی دشمن را بر عهده داشت.^۲

- دنباله‌داران لشکر: از پنج گردان (5000 نفر) به فرماندهی سعید بن زید رضی اللہ عنہ

تشکیل یافته بود و رسیدگی به امور سپاهیان را بر عهده داشت. ابودرداء رضی اللہ عنہ در همین واحد، به عنوان قاضی خدمت می‌کرد و عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ نیز انباردار بود و مسؤلیت تدارکات را بر عهده داشت. مقداد بن اسود رضی اللہ عنہ از افراد این دسته بود و در میان مجاهدان دور می‌زد و سوره‌ی انفال و آیات جهاد را تلاوت می‌کرد تا عواطف ایمانی و جهادی صحابه را برانگیزد. ابوسفیان بن حرب رضی اللہ عنہ نیز به عنوان واعظ در میان صفوف می‌گشت و سربازان

^۱ العمليات التعرضية و الدفاعية، ص 163

^۲ در البداية و النهاية آمده است که قباب بن اشیم، امیر این دسته بود و طبری، نام قبات را ذکر کرده است. (مترجم)

اسلام را به جهاد و جان‌فشانی تشویق می‌نمود.^۱ خالد بن ولید رضی الله عنه به عنوان فرماندهی ارشد لشکر اسلام با تعدادی از صحابه در میان سپاهیان بود. به هر حال لشکر اسلام برای رویارویی با دشمن به آمادگی نسبی، دست یافت؛ هر یک از فرماندهان، افرادش را به جهاد، جان‌فشانی و صبر و شکیبایی در راه خدا فرا می‌خواند. مسلمانان و فرماندهانشان خوب می‌دانستند که این جنگ، جنگ سرنوشت‌سازی است و به عقب‌راندن دشمن، پیروزی بزرگی می‌باشد و چنان‌چه نتوانند دشمن را شکست بدهند، در ادامه‌ی کارشان با مشکل و بلکه شکست مواجه می‌شوند. عقب‌نشینی و شکست روم در یرموک، به معنای فتح شام و آزادسازی آن از دست رومیان بود و این، گشایش دروازه‌های شام و برچیده شدن موانع و عوامل بازدارنده‌ی فراروی مسلمانان و رهایی به مصر و پس از آن، گسترش اسلام به آسیا و اروپا به شمار می‌رفت.^۲

آمادگی ایمانی مسلمانان برای رویارویی با دشمن:

زمانی که مسلمانان و رومیان، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، ابوعبیده رضی الله عنه خطاب به مسلمان فرمود: «ای بندگان خدا! دین خدا را یاری کنید تا خدای متعال، شما را نصرت دهد و گام‌هایتان را استوار و ثابت بدارد که وعده‌ی الهی، حق است. ای مسلمانان! صبر و شکیبایی ورزید که صبر، مایه‌ی خشنودی خدا، رهایی از کفر و دوری از ننگ و عار است. وقتی که دشمن، تیراندازی را آغاز کرد، از صف‌هایتان جدا نشوید و به سوی دشمن، گام بردارید و جنگ را شروع نکنید؛ بلکه پشت سپرها پناه بگیرید؛ ساکت باشید و تنها خدا را یاد کنید تا به خواست خدا به شما فرمان حمله بدهم.»

معاذ بن جبل رضی الله عنه نیز خطاب به مسلمانان فرمود: «ای اهل قرآن و ای نگهبانان و حافظان کتاب خدا! ای انصار هدایت و ای دوستان حق! دست‌یابی به رحمت الهی و ورود به بهشت، به آرزو نیست و تنها راستان و وفاداران به حق، به مغفرت و رحمت گسترده‌ی الهی

^۱ البداية و النهاية (8/7)

^۲ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين، ص 164

دست می‌یابند. مگر فرموده‌ی الهی را نشنیده‌اید که: ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ﴾^۱ خدا، شما را پیامرزد؛ از خدایتان حیا کنید که مبادا شما را در حال گریز ببیند و بداند که شما، در قبضه و مشت خدایید و پناهی، جز او ندارید و فقط او، شما را عزت و سرافرازی می‌بخشد.»

عمرو بن عاص رضی الله عنه مسلمانان را بدین شکل نصیحت و آماده‌ی جهاد کرد: «ای مسلمانان! چشمانتان را فرو اندازید^۲ و روی زانوهای خود بنشینید و تیراندازی کنید و وقتی سپاهیان دشمن، بر شما حمله‌ور شدند، کاری نداشته باشید تا به شما نزدیک شوند و آن موقع، همانند شیر به آن‌ها حمله کنید که سوگند به آن کس که از صدق و راستی خشنود می‌شود و به آن پاداش می‌دهد و دروغ را گناه می‌شمارد و بندگانش را به خاطر دروغ‌گویی، مجازات می‌کند و در ازای نیکی، بذل و احسان می‌فرماید که من این (وعده‌ی خدا و رسول) را شنیده‌ام که مسلمانان، آبادی‌ها و قصرهای شام را یک به یک فتح می‌کنند؛ بنابراین قشون و کثرت دشمن، شما را در هراس نیندازد. چرا که اگر شما با آنان به شدت برخورد کنید، جفتک می‌زنند و می‌گریزند.» ابوسفیان رضی الله عنه مجاهدان را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای مسلمانان! اینک شما، دور از امیر مؤمنان و پشتیبانی مسلمانان و در سرزمینی غیرعربی هستید و از خانواده‌هایتان دور افتاده‌اید و به خدا قسم که با دشمنانی روبرو شده‌اید که کینه‌ی زیادی درباره‌ی خودشان، فرزندانشان، زنانشان و اموال و سرزمینشان، از شما به دل دارند. به خدا سوگند که تنها شجاعت و شکیبایی در کارزار فردا، شما را از این‌ها می‌رهاند و خشنودی و رضایت الهی را نصیبتان می‌کند. پس به

^۱ (نور - 55) یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان گونه که پیشینیان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم‌گران) پیش از آن‌ها کرد...»

^۲ یعنی: درست هدف بگیرید و... (مترجم)

شمشیرها و جهادتان، قوی و پشت گرم باشید و از آن برای (نجات و رستگاری) خود کار بگیرید و آن را سنگر و ابزار دفاع از خود قرار دهید.» ابوسفیان رضی الله عنه به میان زنان نیز رفت و آنان را نیز نصیحت کرد و دوباره به میان مجاهدان بازگشت و فرمود: «ای مسلمانان! می بینید که چه در پیش رو دارید. اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهشت، پیش رویتان هستند و شیطان و جهنم پشت سرتان.»^۱

ابوهریره رضی الله عنه نیز مسلمانان را نصیحت کرد و فرمود: «به سوی زنان بهشتی و هم جواری با پروردگارتان در بهشت‌های پر نعمت بشتابید. شما در هیچ محلی این قدر به خدایتان نزدیک نمی شوید که اینک در این محل (برای رویارویی با دشمنان خدا) ایستاده‌اید. بدانید که صبر پیشگان، (بر دیگران) برتری دارند.» ابوسفیان رضی الله عنه کنار هر دسته‌ای می ایستاد و می گفت: «از خدا بترسید؛ خدا را به یاد داشته باشید. شما، بزرگان اسلام و انصار اسلام هستید و این‌ها، اشراف روم و انصار شرکند. خدایا! امروز، یکی از روزهای تو است؛ خدایا! پیروزی را بر بندگانت نازل فرما.» یکی از عرب‌های مسیحی، به خالد رضی الله عنه گفت: «رومی‌ها، چه قدر زیادند و مسلمانان، چه اندک!» خالد رضی الله عنه فرمود: «وای بر تو؛ مرا از رومی‌ها می ترسانی؟ کثرت و توان لشکر، به نصرت الهی بستگی دارد و چون، نصرت خدا نباشد، لشکر انبوه نیز اندک و ناتوان است و به تعداد مردان ربطی ندارد. به خدا سوگند که دوست دارم اسبم بهبود یابد و (هر چه سریع‌تر وارد عمل شوم تا) رومیان، ناتوان و اندک شوند.» پای اسب خالد رضی الله عنه در مسیر عراق به شام، آماس کرده و آسیب دیده بود.^۲

معاذ بن جبل رضی الله عنه هر بار که صدای راهبان و کشیش‌ها را می شنید، می فرمود: «خدایا! قدم‌هایشان را بلرزان و در دل‌هایشان، وحشت و هراس بیفکن؛ بر ما آرامش و سکینه نازل فرما و ما را به تقوای پیشگی، پایدار و ثابت بدار؛ جهاد را بر ما گوارا و خوشایند فرما و ما را به آن چه مقدر می کنی، راضی بگردان.»^۳

^۱ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص 163

^۲ البدایة و النهایة (10/7)

^۳ ابوبکر رجل الدولة، ص 88

چگونگی آرایش نظامی رومیان در جنگ یرموک:

دسته‌های رومیان، طوری در محل خود مستقر شده بودند که به‌سان ابر سیاهی به نظر می‌رسیدند و با صدای بلند فریاد می‌زدند؛ کشیش‌ها و راهبان‌شان، انجیل می‌خواندند و سپاهیان روم را به جنگ تشویق می‌کردند.^۱ رومیان در محلی در نزدیکی یرموک به نام واقوصه اردو زدند و رودخانه‌ی آن‌جا همانند خندق‌ی برای آنان بود. رومیان، قشون خود را به چند واحد تقسیم کرده و طوری آرایش داده بودند که در هر واحد، پنج گردان قرار گرفته بود و با واحد اول مقداری فاصله داشت. آرایش قشون رومی به ترتیب زیر بود:

- تیراندازان، جلوتر از همه قرار داشتند و وظیفه‌شان، این بود که به سوی مسلمانان تیراندازی کنند و سپس عقب بروند.

- سوارکاران، در دو طرف لشکر عهده‌دار پشتیبانی از تیراندازان بودند.

- گردان‌ها، موظف بودند به میان صفوف مسلمانان، حمله‌ور شوند.

- فرماندهی جلوداران (پیشگامان) لشکر، جرجه بود.

فرماندهان دسته‌های پشتیبانی که در دو طرف قشون روم قرار داشتند، ماهان و دراقص بودند.^۲

آن چه پیش از جنگ رخ داد...:

ابوعبیده و یزید بن ابوسفیان به همراه ضرار بن ازور و حارث بن هشام به سپاه روم نزدیک شدند و بانگ برآوردند که می‌خواهیم با فرماندهی شما صحبت کنیم. به آنان اجازه دادند تا به نزد تذارق بروند که در خیمه‌ای از پرنیان و ابریشم، نشسته بود. صحابه گفتند: «ما ورود به چنین جایی را روا نمی‌دانیم.» تذارق دستور داد تا فرشی ابریشمی برایشان پهن کنند. بزرگان مسلمان باز هم از نشستن بر فرش ابریشمی امتناع کردند و بدین

^۱ ترتیب و تهذیب البداية و النهایة، ص 163

^۲ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 167

ترتیب تذارق به همان شکلی که مسلمانان دوست داشتند، با آنها نشست تا با هم مذاکره کنند. صحابه پس از آن که رومیان را به سوی خدا دعوت دادند و به نتیجه‌ای نرسیدند، به اردوگاه لشکر اسلام بازگشتند. ماهان، خالد^۱ را به میان دو صف خواست تا همان‌جا با او مذاکره و گفتگو کند. ماهان گفت: «ما می‌دانیم که گرسنگی و سختی زندگانی، شما را از دیارتان به این‌جا کشانده است: پس بیاید تا به هر کدامتان ده دینار و لباس و مقداری غذا بدهم و به سرزمین خود بازگردید. سال بعد هم همین مقدار به شما خواهیم داد.» خالد^۱ در پاسخ ماهان، چنین فرمود: «آنچه تو گفتی، ما را از دیارمان به این‌جا نکشانده است؛ بلکه ما قوم خون‌آشامی هستیم که شنیده‌ایم هیچ خونی، بهتر از خون رومیان نیست و به همین خاطر هم به این‌جا آمده‌ایم (تا خون شما را بیاشامیم).» یاران ماهان که از شنیدن این سخنان یکه خورده بودند، گفتند: «به خدا که چنین چیزی درباره‌ی عرب‌ها به ما گفته نشده بود.»^۱

آغاز جنگ:

پس از آمادگی کامل و بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، خالد بن ولید^۱ به عکرمه بن ابوجهل و قعقاع بن عمرو که در دو پهلویش لشکر بودند، فرمان شروع جنگ داد. آن دو شروع به رجزخوانی کردند و هم‌اورد خواستند. تعدادی از جنگاوران دو طرف، با هم درگیر شدند و شعله‌ی جنگ بالا گرفت و تمام سپاهیان در هم آمیختند و جنگ شدیدی آغاز شد. خالد^۱ به همراه گردانی از مجاهدان، پیشاپیش لشکر قرار داشت و با پیشروی مجاهدان و به هم پیوستن دسته‌ها، هر یک را متناسب با قابلیت‌هایش به کار می‌گرفت و جریان جنگ را به بهترین شکل رهبری می‌نمود.^۲

مسلمان شدن یکی از فرماندهان رومی در میدان نبرد:

^۱ البداية و النهاية (10/7)

^۲ البداية و النهاية (10/7)

یکی از فرماندهان و بزرگان سپاه روم به نام جرجه از لشکرش جدا شد و خالد رضی الله عنه را به حضور خود فراخواند. خالد رضی الله عنه پیش او رفت و طوری به هم نزدیک شدند که گردن اسب‌هایشان به هم می‌خورد. جرجه به خالد رضی الله عنه گفت: «ای خالد! به سؤالات من، درست پاسخ بده و دروغ نگو که انسان آزاده، دروغ نمی‌گوید؛ به من مکر و فریب هم نزن که انسان شرافتمند، فریب کار و حقه‌باز نیست. آیا این، درست است که خداوند، شمشیری بر پیامبران از آسمان نازل کرده و پیامبران نیز آن را به تو داده است و تو، آن شمشیر را بر هر که در جنگ بلند کنی، حتماً شکستشان می‌دهی؟» خالد رضی الله عنه گفت: «نه؛ (این طور نیست.)» جرجه دوباره پرسید: «پس چرا به تو سیف‌الله (شمشیر خدا) می‌گویند؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «خدای متعال، در میان ما پیامبری برانگیخت که ما را به سوی خدا فراخواند؛ اما همگی ما از او فرار کرده و فاصله می‌گرفتیم تا این که برخی از ما او را تصدیق نموده و از او پیروی کردند و بعضی نیز هم‌چنان او را تکذیب کرده و از او دوری می‌جستند. من، از آن دست کسانی بودم که پیامبر خدا را تکذیب نموده و از او دوری می‌کردند؛ سپس خدای متعال، قلوب و موهای پیشانیمان را گرفت و به سوی خود هدایت نمود و ما، با آن حضرت بیعت کردیم. آن‌جا بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: (تو، شمشیری از شمشیرهای خدا هستی که تو را بر ضد مشرکان از نیام بیرون کشیده است.) رسول‌خدا صلی الله علیه و آله برایم دعای پیروزی فرمود و از همان روز، سیف‌الله نامیده شدم و به همین سبب نیز من، از میان تمام مسلمانان، نسبت به مشرکان سخت‌تر و شدیدترم.» جرجه گفت: ای خالد! شما، به چه چیزی دعوت می‌دهید؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «شما را به گفتن کلمه‌ی شهادت (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) فرا می‌خوانیم و شما را به این دعوت می‌دهیم که به تمام احکام و آورده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا اقرار کنید.» جرجه دوباره سؤال کرد: «اگر کسی دین شما را نپذیرد، چه می‌کنید؟» خالد رضی الله عنه پاسخ داد: «باید به ما جزیه بدهند تا کاری به کارشان نداشته و از آن‌ها حمایت نکنیم.» جرجه پرسید: «اگر جزیه هم ندادند؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «با آن‌ها اعلان جنگ کرده و با آنان می‌جنگیم.» جرجه سؤال کرد: «جایگاه و منزلت کسی که امروز دینتان را بپذیرد، چگونه خواهد بود؟» خالد رضی الله عنه گفت: «جایگاه

همه‌ی ما در اجرای دستورات الهی، یک‌سان است و همه اعم از بزرگان و سایر افراد و همین طور آنان که قبلاً مسلمان شده یا بعدها ایمان آورده‌اند، برابرند.» جرجه از خالد[ؓ] پرسید: «آیا کسی که امروز مسلمان شود، در اجر و پاداش نیز با شما هم‌سان و مساوی خواهد بود؟» خالد[ؓ] فرمود: «بله و بلکه اجر و پاداش بیش‌تری خواهد یافت.» جرجه گفت: «چگونه چنین چیزی امکان دارد که شما قبلاً مسلمان شده و پیشینه‌ی شما در اسلام بیش‌تر است؟!» خالد[ؓ] فرمود: «علتش، این است که ما، این دین را پس از سرسختی و تحت فشار پذیرفتیم و زمانی با رسول‌خدا^ﷺ بیعت کردیم که ایشان، در میان ما بودند و از آسمان بر ایشان، وحی می‌شد و از کتاب خدا برایمان سخن می‌گفت. ما، باید به او ایمان می‌آوردیم؛ چراکه به ما معجزاتی نشان می‌داد و ما، دلایل و چیزهای شگفت‌انگیزی دیده و شنیده‌ایم که شما ندیده و نشنیده‌اید. بنابراین هر یک از شما که به حق و صادقانه، این دین را بپذیرد، از ما برتر خواهد بود.» جرجه گفت: «به خدا سوگند که به من، راست‌گفتی و فریب ندادی.» خالد[ؓ] فرمود: «والله که به تو راست‌گفتم و خدا، گواه است که هر یک از پرسش‌هایت را درست پاسخ دادم.» جرجه سپرش را کنار گذاشت و همراه خالد حرکت کرد و گفت: «اسلام را به من بیاموز.» خالد[ؓ] جرجه را به خیمه‌اش برد و مشک آبی بر سرش ریخت تا او را غسل دهد و دو رکعت نماز برای جرجه امامت داد (تا چگونگی نماز را نیز فرا بگیرد). رومی‌ها که رفتن جرجه با خالد[ؓ] را نوعی فریب و حمله از سوی او پنداشتند، به مسلمانان یورش بردند و صفوف مجاهدان را در هم شکستند. اما نیروهای پشتیبانی به فرماندهی عکرمه بن ابوجهل و حارث بن هشام در برابر حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی دشمن، پایداری کردند.^۱

یورش دسته‌ی چپ لشکر روم به دسته‌ی راست سپاه اسلام:

^۱ البداية و النهاية (13/7)

سپاهیان روم که از فزونی و انبوه، به سان پاره‌ی شب، سیاهی می‌زدند، بر لشکر اسلام حمله‌ور شدند؛ قسمت چپ سپاه روم با بخش راست لشکر اسلام^۱ در آمیخت و قلب سپاه اسلام از ناحیه‌ی راست دچار مشکل شد و بدین ترتیب رومیان موفق شدند صفوف مسلمانان را در هم شکنند و به دنباله‌ی لشکر اسلام برسند. معاذ بن جبل رضی الله عنه بانگ برآورد: «ای بندگان مسلمان خدا! این‌ها به شما حمله کرده‌اند تا شما را نابود کنند؛ به خدا سوگند که تنها شجاعت در رویارویی با دشمن و صبر و شکیبایی در سختی‌های مبارزه، آن‌ها را به عقب می‌راند.» معاذ رضی الله عنه از اسبش پیاده شد و فرمود: «هر که می‌خواهد اسبم را بگیرد و سوار بر آن بجنگد و بهتر آن می‌بینم که با پای پیاده با پیادگان بجنگد.»^۲ قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در برابر دشمنان خدا پایداری کردند. جمع انبوهی از سواره‌نظامان رومی، حمله‌ور شدند و مسلمانان از ناحیه‌ی راست لشکر به قلب سپاه عقب نشستند و برخی هم به اردوگاه گریختند. بعضی از مسلمانان، که پایداری کرده بودند، یک‌تن و هماهنگ بانگ برآورده و با رومیان پیش رویشان در آمیختند و آنان را از تعقیب مسلمانان گریزان بازداشتند. زنان مسلمان نیز، افرادی را که در حال گریز بودند، با سنگ و چوب می‌زدند تا آن‌ها را به میدان نبرد باز گردانند که بدین ترتیب مسلمانان گریزان، به میدان بازگشتند.^۳

^۱ قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در راست سپاه اسلام قرار داشتند. نگاه کنید به: البداية و النهاية. فرماندهی دسته‌ی چپ سپاه روم شخصی به نام دیرجان بود که به گفته‌ی واقدی فرماندار بصری بوده و با خالد جنگیده بود. وی، به دست عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق به هلاکت رسید. (مترجم)

^۲ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 169

^۳ فتوح الشام از دی، ص 222؛ در البداية و النهاية آمده است که ابوسفیان پیش از آغاز جنگ به زنان گفته بود: «هر که را گریزان دیدید، با سنگ بزنید تا به میدان باز گردد.» البته در یرموک برخی از زنان مسلمان نیز جنگیدند و تعداد زیادی از رومی‌ها را به هلاکت رساندند؛ از زنان رزمنده می‌توان، اشاره کرد به: خوله بنت ازور، خوله بنت ثعلبه‌ی انصاری، کعب بنت مالک بن عاصم، سلمی بنت هاشم، هند بنت عتبه بن ربیع و... (مترجم)

عکرمه بن ابوجهل فرمود: «من با رسول خدا ﷺ جنگ‌ها کرده‌ام و اینک از شما بگریزم؟!» و سپس بانگ برآورد که: «چه کسی تا پای مرگ مرا همراهی می‌کند؟» عمویش حارث بن هشام و همین‌طور ضرار بن ازور با چهارصد نفر از بزرگان و سواران مسلمان، با او همراه شدند و جلوی خیمه‌ی خالد^۱ به جنگ پرداختند و همه‌ی آنها زخمی شدند و برخی هم از جمله ضرار بن ازور به شهادت رسیدند.^۱ واقدی رحمه الله می‌گوید: این‌ها که به شدت مجروح شده بودند، درخواست آب کردند. وقتی برای هر یک از آنها آب آوردند، آب را حواله‌ی مجروح دیگر کرد و به همین منوال هر یک از مجاهدان زخمی، آب را به مجروح کناری، حواله می‌کرد تا برادرش سیراب شود و بدین سان یکایک آنها، بی‌آن‌که آب بنوشند، شهید شدند. گفته شده که نخستین مسلمانی که در یرموک شهید شد، شخصی بود که نزد ابو عبیده^۲ رفت و گفت: «من، آماده‌ی شهادت هستم؛ با رسول خدا ﷺ کاری که نداری؟» ابو عبیده^۲ فرمود: «چرا؛ سلام مرا به ایشان برسان و بگو: ای رسول خدا! ما، همه‌ی آنچه را پروردگاران به ما وعده داده بود، حق یافتیم.» این شخص پا در میدان نبرد نهاد و به شهادت رسید. دسته‌های مختلف سپاه اسلام طوری پایداری کردند که سپاهیان روم، همانند آسیاب به دور خود می‌چرخیدند؛ در آن روز به هر کجای میدان نبرد که نگاه می‌کردید، جز مخ‌ها و مغزهای ریخته، مچ‌های جدا شده و دست‌های پریده و افتاده، چیز دیگری دیده نمی‌شد.^۲

یورش دسته‌ی راست سپاه روم به دسته‌ی چپ لشکر اسلام:

دسته‌ی راست سپاه روم به فرماندهی قناطر بر دسته‌ی چپ لشکر اسلام که از قبایل کنانه، قیس، خثم، جذام، قضاعه، عامله و غسان تشکیل یافته بود، حمله‌ور شد. این ناحیه از سپاه اسلام از مواضع خود عقب نشست. رومیان، به تعقیب مسلمانان فراری پرداختند و بخش مرکزی لشکر مسلمانان، با مشکل مواجه شد. مسلمانان گریزان، به اردوگاه لشکر

^۱ ترتیب و تهذیب البداية و النهایة، ص 170

^۲ البداية و النهایة (12/7)

اسلام وارد شدند و زنان مسلمان، آن‌ها را با سنگ و پایه‌های خیمه‌ها زدند و به آنان گفتند: «عزت اسلام و شرف مادران و زنانان چه شده که این چنین می‌گریزید و ما را با کافران تنها می‌گذارید؟» مسلمانان فراری با شنیدن این سخنان تویخ آمیز به خود آمده و به میدان نبرد بازگشتند و تعداد زیادی از رومی‌ها را به هلاکت رسانیدند. سعید بن زید رضی اللہ عنہ نیز در همین گیر و دار به شهادت رسید. دسته‌ی چپ سپاه روم، بار دیگر به بخش راست لشکر اسلام حمله کرد تا از طریق شکست دسته‌ی تحت فرمان عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ و نفوذ به صفوف سپاهیان مسلمان، لشکر اسلام را به طور کامل محاصره کنند. مسلمانان، در ابتدای امر عقب نشستند و چون به اردوگاه لشکر وارد شدند، زنان از تپه‌ها پایین آمدند و شروع به زدن مسلمانان فراری کردند. دختر عمرو رضی اللہ عنہ بانگ برآورد: «خداوند متعال، مردانی را که زنانشان را تنها می‌گذارند و از کرامتشان دفاع نمی‌کنند، زشت بدارد و از خیر و نیکی دورشان کند.» دیگر زنان مسلمان نیز می‌گفتند: «اگر از ما دفاع نکنید، دیگر شوهرانمان نیستید.» مسلمانان گریزان با شنیدن این حرف‌ها، عزم و اراده‌ی دوباره یافتند و به میدان نبرد بازگشتند و از نو، به رومیان حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند.^۱

حمله‌ی نهایی مسلمانان و شکست رومی‌ها:

خالد بن ولید رضی اللہ عنہ به همراه عده‌ای از سواران، به آن دسته از سپاه روم حمله کرد که به ناحیه‌ی راست لشکر اسلام یورش برده بودند. خالد رضی اللہ عنہ به کمک هم‌رهانش در این حمله، حدود شش هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رسانید و سپس فرمود: «به خدا سوگند که دیگر توانی، برایشان نمانده است و من، امیدوارم که خدای متعال، آن‌ها را شکست دهد.» خالد رضی اللہ عنہ به همراه صد سوار از مجاهدان، به یک‌صد هزار نفر از نیروهای دشمن حمله کرد و همه‌ی آنان را در هم کوبید و پس از آن، تمام مسلمانان، هماهنگ و یک‌تن حمله نمودند و با فرار رومی‌ها، به تعقیبشان پرداختند.^۲ ناحیه‌ی راست سپاه اسلام نیز به ترمیم

^۱ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 174

^۲ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص 171؛ فتوح البلدان از دی، ص 171

صفوف خود پرداخت و رومی‌ها را در میان وادی یرموک و نهر زرقاء^۱ محاصره کردند و توانستند میان سواره‌نظام و پیاده‌نظام دشمن فاصله بیندازند. مسلمانان، بر رومی‌ها حمله‌ور شدند و آنان را به زیر کشاندند. سواران رومی در پی فرار برآمدند؛ خالد^{رضی الله عنه} به عمرو^{رضی الله عنه} دستور داد تا گریزگاهی برای سواران رومی باز کند. سواران رومی گریختند و بدین ترتیب پیاده‌نظام دشمن در حالی که پاهایشان را به قصد پایداری در جنگ، با زنجیر بسته بودند، بدون هیچ پوششی به خندق گریختند و چنان درهم کوفته شدند که همانند دیواری به نظر می‌رسیدند که گویی خراب شده است. مسلمانان، در تاریکی شب به پیاده‌نظام دشمن حمله کردند و چون آن‌ها، یک‌دیگر را به زنجیر بسته بودند، جلودارشان را که در رود می‌انداختند، دیگران نیز به همراهش در رود افتاده و هلاک می‌شدند. در این مرحله از جنگ حدود صد و بیست‌هزار نفر از نیروهای دشمن هلاک شدند و آن دسته از کسانی که نجات یافتند، به فحل^۲ در شام گریختند و برخی هم به دمشق فرار کردند.^۳

یزید بن ابوسفیان^{رضی الله عنه} نیز در جنگ یرموک خوب پایداری کرد و به خوبی جنگید. پدرش بر او گذر نمود و فرمود: «ای پسر! تقوای الهی را بر خود لازم بگیر و صبر و شکیبایی پیشه کن؛ چرا که هیچ مسلمانی در این وادی نیست مگر آن که شایسته و سزاوار جنگ می‌باشد (و باید خوب بجنگد). پس تو و امثالت که فرماندهی مسلمانان هستی، چگونه باید باشید؟ قطعاً چنین کسانی بیش از دیگران باید شکیبا باشند و از همه به نصیحت سزاوارترند. بنابراین از خدا بترس و تقوا پشسته کن و طوری باش که هیچ یک از یارانت، بیش از تو علاقه‌مند به پاداش جهاد نباشد و مجاهد شکیباتری از تو یافت نشود. تو به گونه‌ای باش که هیچ مسلمانی به شجاعت و سختی تو در برابر دشمن اسلام نرسد.» یزید^{رضی الله عنه} که در دسته‌ی مرکزی سپاه قرار داشت، فرمود: «ان شاء الله همین گونه عمل

^۱ این نهر به نام یرموک نیز نامیده شده و در منطقه‌ی یرموک به نهر اردن می‌ریزد. (مترجم)

^۲ فحل: نام شهر و موضعی در شام می‌باشد. (مترجم)

^۳ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 175

می کنم.» وی، در جنگ یرموک جنگ سخت و خوبی کرد.^۱ سعید بن مسیب از پدرش چنین نقل کرده است: در روز یرموک، اندکی سر و صداها فرو نشست؛ در همان حال صدای بلندی که گویی به تمام لشکر می رسید، شنیدیم که می گفت: «ای یاری دهندگان دین خدا! به هم نزدیک شوید؛ ای مسلمانان! پایداری کنید، پایداری کنید.» نگاه کردیم و دیدیم که ابوسفیان رضی الله عنه است که تحت فرماندهی پسرش یزید رضی الله عنه قرار دارد و بانگ می زند. مسلمانان، نماز عشاء را به تأخیر انداختند و هم چنان جنگیدند تا پیروز شدند. خالد رضی الله عنه آن شب را در خیمه‌ی تذارق که برادر هرقل و فرماندهی لشکر رومیان بود، به سر برد. تذارق گریخته بود و سواران مسلمان، پیرامون خیمه‌ی خالد رضی الله عنه تا صبح گشت می زدند و رومیانی را که می دیدند، می کشتند. در این میان تذارق نیز کشته شد و از او سی چادر و سرآورده‌ی ابریشمی بر جای ماند که در آن فرش‌های نفیس و ابریشم بود. مسلمانان، هنگام صبح غنایم را جمع آوری و تقسیم کردند.^۲ سه هزار نفر از مسلمانان که تعدادی از صحابه‌ی پیامبر و بزرگان و سرآمدان مسلمانان نیز در میانشان بودند، شهید شدند. از شهدای یرموک، می توان عکرمه بن ابوجهل و پسرش عمرو، سلمه بن هشام، عمرو بن سعید و ابان بن سعید رضی الله عنه و... را نام برد. کشته‌های رومی‌ها هم به صد و بیست هزار نفر می رسید که هشتاد هزارشان در زنجیر و چهل هزار از آنها آزاد بودند و در رودخانه افتادند.^۳ مسلمانان، از این پیروزی بزرگ خشنود شدند؛ اما دیری نپایید که خبر ناگوار وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، این شادی را به غم تبدیل کرد و مسلمانان را در غم و اندوه بزرگی فرو برد؛ خدای متعال، بر مسلمانان

^۱ فتوح البلدان از دی، ص 228

^۲ ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص 173

^۳ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 179؛ در البدایة و النهایة و نهاية الارب آمده است که این تعداد از کشته‌های دشمن، غیر از سواران و پیاده‌هایی است که در میدان جنگ کشته شدند. (مترجم)

منت نهاد و عمر فاروق رضی الله عنه را به جای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خلافت مسلمانان گماشت.^۱ خبر وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانی به خالد رضی الله عنه رسید که مسلمانان در مصاف رومیان قرار داشتند و خالد رضی الله عنه مسلمانان را از این ماجرا باخبر نکرد تا ضعف و سستی، مجاهدان را در بر نگیرد. عمر فاروق رضی الله عنه در این نامه ابو عبیده رضی الله عنه را به جای خالد رضی الله عنه به فرماندهی لشکر منصوب کرده بود؛ خالد رضی الله عنه نیز با سینه‌ای فراخ و پر حوصله فرمان عمر فاروق رضی الله عنه را پذیرفت^۲ و وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به مسلمانان تسلیت گفت و ضمن حمد و ثنای الهی فرمود: «خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را از میان ما برد و الحمد لله که او، برای من از عمر رضی الله عنه دوست‌داشتنی‌تر بود. خدا را شکر که اینک عمر رضی الله عنه را خلیفه کرده و محبتش را در دلم انداخته است.»^۳

هرقل از شکست سپاهیان در یرموک بسیار ناراحت شد و چون بازماندگان سپاهش در انطاکیه به حضورش رفتند، از آنان پرسید: «وای بر شما؛ به من درباره‌ی این‌ها که با شما می‌جنگند، گزارش دهید و بگویید که مگر آن‌ها مانند شما بشر نیستند؟» گفتند: بله. هرقل گفت: «شما بیش‌تر هستید یا آن‌ها؟» گفتند: «ما، همه جا از آن‌ها بیش‌تریم.» هرقل پرسید: «پس چرا از آن‌ها شکست می‌خورید؟» پیرمردی برخاست و گفت: «آنان، به این خاطر پیروز می‌شوند که شب‌زنده‌دارند و روزها روزه می‌گیرند؛ به عهد و پیمانشان وفا می‌کنند؛ به نیکی فرا می‌خوانند و از بدی باز می‌دارند و در میان خود عدل و انصاف را رعایت می‌کنند. ولی ما، بدین جهت شکست می‌خوریم که شراب می‌نوشیم؛ زنا می‌کنیم؛ مرتکب حرام می‌شویم؛ عهدشکنی و ظلم و ستم می‌کنیم؛ به نافرمانی خدا فرا می‌خوانیم و از آن‌چه

^۱ البداية و النهاية (14/7)؛ در البداية و النهاية بدین نکته تصریح شده که خبر وفات ابوبکر صدیق در اثنای جنگ به خالد رسید و او نامه را در تیردانش گذاشت و به مسلمانان چیزی از وفات ابوبکر نگفت تا روحیه‌ی مسلمانان ضعیف نشود. ابن‌کنیر، منجمه بن زینم را بیک حجاز به یرموک به هنگام وفات ابوبکر ذکر کرده و طبری، نام محمیه را آورده است. (مترجم)

^۲ البداية و النهاية (16/7)

^۳ البداية و النهاية (14/7)

مایه‌ی خشنودی خدا است، باز می‌داریم و در زمین فساد می‌کنیم.» هرقل گفت: «تو، راستش را به من گفتی.»^۱

مبحث سوم

تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر رضی الله عنه :

در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

1- ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها:

استراتژی ابوبکر رضی الله عنه در تحقق این هدف، به روش‌های زیر به اجرا درآمد:

الف) خبر پیروزی مسلمانان، در رویارویی با جریان ارتداد و آشوب فتنه‌گران که به فروکش کردن آتش فتنه و تثبیت پایه‌های حکومت اسلامی انجامید، به حکومت‌های مجاور خلافت اسلامی رسید. تحولات قلمرو اسلامی در آن زمان زیر نگاه دو قدرت ایران و روم بود و چون خبر پیروزی مسلمانان در این جریان به ایران و روم رسید، دانستند که این قدرت جدید، دسیسه‌ها و چالش‌ها را به راحتی پشت سر می‌گذارد و همین، جلوه‌ی قدرتمند و باشکوهی از اسلام به نمایش گذاشت.

ب) لشکر اسامه: گسیل لشکر اسامه نقش مهمی در ایجاد وحشت در دل دشمنان اسلام و ارائه‌ی تصویری قدرتمند از اسلام داشت و طوری شده بود که بازگشت پیروزمندانه‌ی لشکر اسلام به مدینه، رومی‌ها را به سؤال و شگفت واداشته و آنان را به قدری در هراس انداخته بود که هرقل را بر آن داشت تا ده‌ها هزار از نیروهایش را در مرزها مستقر کند. با انتشار این خبر و رسیدن آن به ایرانی‌ها، هیبت و شوکت اسلام و مسلمانان، بیش از هر زمانی در این قدرت‌ها رخنه کرد.¹

¹ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 259 و 260

2- پیگیری فرمان رسول خدا ﷺ درباره‌ی جهاد:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای تأمین دعوت و رساندن آن به مردم، راه جهاد را ادامه داد و برای گسترش دعوت حق، عموم مسلمانان را به جهاد و خروج در راه خدا فراخواند تا طاغوتیانی را که دعوت رسول خدا ﷺ را رد کرده و نور حق را از ملت‌هایشان دریغ نموده بودند، نابود کند. عموم مسلمانان نیز فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را لبیک گفتند تا زیر پرچم جنگاوران مجاهدی چون خالد، ابوعبیده، عمرو، شرحبیل و یزید رضی الله عنهم انجام وظیفه نمایند. این فرماندهان از سوی خلیفه‌ی باتجربه و کارآموده‌ای منصوب شده بودند که دانش نظامی شگفت‌انگیزی داشت؛ دانشی که در شرایط بحرانی و چالش‌های فراروی مردمش، به دست آورده و او را در گزینش بهترین فرماندهان لشکری به نحو احسن یاری داده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر گزینش درست فرماندهان، همواره آنان را راهنمایی می‌کرد و همین باعث شد تا شام و عراق در کوتاه‌ترین زمان ممکن و در حداقل تلفات و سختی‌ها فتح شوند.¹

3- عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح‌شده:

سیاست خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مبتنی بر عدل‌گستری، برقراری امنیت و ایجاد اطمینان و آرامش خاطر برای توده‌ی مردمان مناطق فتح‌شده بود تا بتوانند به‌وضوح تفاوت حکومت حق و حکومت باطل را دریابند و در پی آن چنین نپندارند که حکومت ستم‌پیشه‌ای نابود شده تا حکومت ستم‌گر دیگری و یا ظالم‌تر از آن، روی کار بیاید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهانش سفارش نمود که رفتار عادلانه و محبت‌آمیزی با مردم داشته باشند؛ چرا که شکست‌خورده، بیش از هر کس دیگری نیازمند مهر و عطف است تا انگیزه‌های جنگ و شورش، از او برداشته شود. مسلمانان فاتح نیز این رویه را با مردم مناطق فتح‌شده در پیش گرفتند و توجه ویژه‌ای به سازندگی و عمران نمودند. توده‌ی ملت‌ها، با برپایی ترازوی عدل، منش نوینی از انسانیت راستین دیدند که باعث انتشار نور اسلام و

¹ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 260

شکار دل‌ها شد و بدین سان همه، در برابر اسلام گردن نهادند. سپاهیان فارس و روم، به هر جا که قدم می‌گذاشتند، خرابی به راه می‌انداختند و با هتک حرمت و تجاوزگری، آن‌چنان وحشت و هراس شدیدی ایجاد می‌کردند که خاطره‌ی تلخش، سینه به سینه و نسل به نسل می‌گشت. اما ورود سپاهیان اسلام به قلمرو فارس و روم، جلوه‌ی زیبایی از عدالت و مهرورزی را نمایان کرد و جایگاه انسانی آحاد ملت‌ها را که در اثر ظلم و خفقان حکام ستم‌پیشه‌ی فارس و روم، به نابودی کشیده شده بود، به آنان باز گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به این استراتژی، توجه ویژه‌ای داشت و همواره به رفع اشتباهات و کجی‌ها می‌پرداخت. بیهقی رحمه الله می‌گوید: عجم‌ها، پس از هر پیروزی، به غارت‌گری پرداخته و هر طور که می‌خواستند با بزرگان و سرآمدان حریف شکست‌خورده، برخورد می‌کردند و سرکشته‌های دشمن را جهت افتخار و به‌نشان پیروزی، برای شاهانشان می‌فرستادند. مسلمانان در جنگ با رومیان، به قصد مقابله به‌مثل، همین رویه را در پیش گرفتند که از آن جمله می‌توان به کار عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه اشاره کرد که سر یکی از فرماندهان رومی به نام بنان را با عقبه بن عامر رضی الله عنه به مدینه فرستادند. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه این کارشان را نکوهش کرد. عقبه رضی الله عنه عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! دشمن، با ما همین کار را می‌کند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «آیا می‌خواهید روش فارس و روم را در پیش بگیرید؟! پس از این، هیچ سری را برایم نفرستید و به نامه و گزارش کارتان بسنده کنید.»¹

4- برداشتن هر گونه زور و اجبار از مردم:

یکی از شاخص‌ترین سیاست‌های خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برداشتن زور و اجبار از مردم مناطق فتح‌شده بود و هیچ کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی‌کرد؛ این رویه‌اش، برخاسته از فرموده‌ی الهی بود که: ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: 99)

یعنی: «آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی به این که ایمان بیاورند؟!»

¹ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 123

هدف مسلمانان از جهاد برون مرزی و فتح سرزمین‌ها، نابودی سرکشان و در پی آن گشایش درها به سوی ملت‌ها بود تا کابوس ستم را از بین ببرند و شرافت و انسانیت راستین را به مردم هدیه کنند؛ نور اسلام را ببینند و آزادانه تصمیم بگیرند. آری! مسلمانان، کسی را به پذیرش اسلام، مجبور نکردند و تا زمانی که با آن‌ها عهدشکنی نشد، بر پیمان خود به ترتیب زیر پایبند ماندند:

(الف) پرداخت جزیه از سوی کسانی که اسلام را قبول نکردند.

(ب) عدم به کارگیری و استخدام غیرمسلمانان در کارهای کلیدی از قبیل فعالیت‌های لشکری و نظامی.

(ج) اخذ پیمان از غیرمسلمانان قلمرو حکومت اسلامی مبنی بر این که از فعالیت‌های ضد اسلامی بپرهیزند.

(د) در صورتی که هر غیرمسلمانی، خواسته باشد دینش را تغییر دهد، تنها باید مسلمان شود.

با توجه به این که به زور و اجبار نمی‌توان عقیده‌ای را بر کسی تحمیل کرد، اسلام و حکومت اسلامی، برای غیرمسلمانان از طریق شرح عملی و تئوری به گونه‌ای تبیین شد که به میل خود این دین را بپذیرند و مسلمان شوند.^۱

اساسی‌ترین برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 263

1- پرهیز از شتابزدگی در ورود به قلمرو دشمن:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شدت مسلمانان را از ورود پرشتاب و نسنجیده به قلمرو دشمن پیش از فتح کامل بر حذر می‌داشت که این امر، در جریان فتح عراق و شام کاملاً واضح می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح عراق به خالد و عیاض دستور داد تا به‌طور جداگانه از شمال و جنوب وارد عراق شوند. در فرمان ابوبکر رضی الله عنه به این دو فرمانده آمده بود: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر به حیره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیده‌بان‌های پارسیان را در هم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل گیر نمی‌شوند، یکی از شما در حیره برای پشتیبانی از همکارش و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی که دشمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته‌اند، شبیخون بزنند. با آن‌ها بجنگید تا آن‌چه را که در دست دارند، فراچنگ آورید و از خدای متعال بترسید و از او یاری بخواهید. آخرت را بر دنیا ترجیح دهید تا هر دو، نصیبتان گردد و دنیا را بر آخرت مقدم نشمارید که هم دنیا و هم آخرت را از دست می‌دهید. از طریق دوری از گناهان و شتاب در توبه، از نواهی خداوند، باز آید و از پافشاری بر گناه و به تأخیر انداختن توبه جداً پرهیزید.»¹

این نامه‌ی پر محتوای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی والای وی و باریک‌بینی در راهنمایی فرماندهان لشکری است و البته توفیق الهی بر این توانمندی ابوبکر رضی الله عنه مقدم می‌باشد. برنامه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کمال تناسب و سازگاری با مصالح قشون اسلامی در جریان عملیاتی کردن این رهنمود قرار داشت و به قدری پخته و کامل بود که جنگاورانی چون خالد رضی الله عنه به ژرف‌اندیشی نظامی ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده‌اند. چنان‌چه خالد رضی الله عنه در جریان انجام مأموریتش که در ادامه‌ی کار عیاض رضی الله عنه در فتح شمال عراق بود، به کربلاء رسید و مسلمانان از انبوه مگس‌های پرآزار آن‌جا به ستوه آمدند. خالد رضی الله عنه به عبدالله بن وثم فرمود: «صبر کن که من، می‌خواهم قلعه‌هایی را که عیاض رضی الله عنه مأمور فتح آن شده، از نیروها و دیده‌بان‌های دشمن خالی کنم تا مسلمانان در آن مستقر

¹ تاریخ طبری (188، 189/4)

شوند و قشون اسلامی از این ناحیه در امان باشند و عرب‌ها با اطمینان خاطر و بدون آشفتگی به نزد ما بیایند که این، فرمان خلیفه است و نظرش، با توانایی و کارآیی تمام امت برابری می‌کند.^۱ مثنی بن حارثه رضی الله عنه نیز در جریان فتح عراق بر اساس همین رهنمود، انجام وظیفه می‌کرد که فرماندهی کل دستور داده بود: «با ایرانی‌ها در نزدیک‌ترین نقطه‌ی مرزیشان با سرزمین عرب‌ها بجنگید و در نقاط مرکزی و اندرونی خاکشان وارد جنگ نشوید که اگر خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد از پشت سر ایمن هستند و اگر نتیجه عکس این بود، باز هم در بازگشت مشکلی ندارند که راهشان را خوب می‌شناسند و در خاکشان بی‌باک‌ترند تا این که خدای متعال، آن‌ها را در یورش‌ی دوباره موفق کند.»^۲ در فتح شام نیز بیابانی که پشت سر مسلمانان بود، آنان را از پشت سر در امان قرار می‌داد. البته باز هم مسلمانان هرگونه زمینه‌ای را که به دشمن امید می‌داد تا مسلمانان را از پشت غافل‌گیر کنند، برچیدند و با بستن همه‌ی شکاف‌هایی که از آن احتمال حمله‌ی دشمن می‌رفت، به فتح شهرها پرداختند و توجه ویژه‌ای به رعایت این اصل جنگی نمودند.^۳

2- بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که به خلافت رسید، فراخوان یا بسیج عمومی را یکی از اصلی‌ترین ابزار آمادگی نظامی حکومت اسلامی قرار داد و مسلمانان را برای رویارویی با جریان ارتداد و همین‌طور حضور در حرکت فتوحات به خدمت فراخواند که از آن جمله می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که به یمنی‌ها نوشت و آنان را به خروج در راه خدا فرا خواند.^۴

^۱ تاریخ طبری (189/4)

^۲ الإصابة (568/5) شماره‌ی 7736؛ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 331

^۳ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 331

^۴ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 332

3- تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی:

زمانی که جبهه‌ی شرق، شدید شد و خالد و مثنی احساس کردند که نیروهایشان برای انجام مأموریتشان کافی نیستند و به نیروی انسانی بیش‌تری نیاز دارند، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشتند و از وی درخواست نیروی کمکی کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخشان چنین نوشت: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فراخوانید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اسلام ثبات ورزیده و با مرتده‌ها جنگیده‌اند؛ هیچ‌یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکنید تا بعداً بینم چه می‌شود.»^۱ ابوبکر رضی الله عنه تا واپسین لحظات حیاتش از گسیل نیروهای کمکی و پشتیبانی به جبهه‌های عراق و شام دریغ نکرد.

4- هدفمند کردن جنگ:

هدف مشخصی در جریان فتوحات اسلامی، فراروی مجاهدان بود تا عملیات هدفمند جهادی، کوششی همگانی در راستای دست‌یابی به مقصود ایجاد کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همین اساس، برنامه‌اش را بر این مبنا قرار داد که هر رزمنده‌ای بداند که هدف نهایی مسلمانان از فتوحات، گسترش اسلام و رساندن آن به تمام ملت‌ها از طریق نابودی حکام و سرکشانی است که مردمشان را از این خیر عمومی و فراگیر محروم می‌کنند. فرماندهان مسلمان، پیش از آغاز جنگ سه انتخاب فراروی دشمن قرار می‌دادند که عبارتند از: *پذیرش اسلام؛ *پرداخت جزیه *و یا جنگ.^۲

5- اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصاً عملیات سرکوبی مرتده‌ها را در ابتدا عهده‌دار شد و سپس سپاهیان برای این امر فراهم آورد و در عین حال از سایر صحنه‌های نبرد نیز غفلت نکرد و اسامه رضی الله عنه را برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام گسیل نمود. ابوبکر رضی الله عنه در سال نخست

^۱ تاریخ طبری (163/4)

^۲ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 332

خلافتش، فعالیت جهادی را در سرکوبی مرتد‌ها متمرکز کرد و پس از یک‌سان‌سازی شبه‌جزیره و برقراری امنیت، دو جبهه‌ی عراق و شام را فعال کرد و چون جبهه‌ی شام به نیروی کمکی و پشتیبانی نیاز پیدا کرد، خالد^۱ را از عراق به شام فرستاد و مثنی^۲ را در عراق گذاشت و بدین ترتیب به حسب شرایط، جهاد برون‌مرزی را در شام فعال‌تر نمود.

6- عملکرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب:

ابوبکر صدیق^۳ پس از فراخوان مردم برای خروج در راه خدا به قصد جنگ با رومیان، خالد بن سعید^۴ را به تبوک فرستاد تا در آن‌جا که مرکز پیشروی بود، سپاه‌یانی فراهم آورد و به عنوان نیروی پشتیبانی انجام وظیفه نماید و چون خالد بن سعید^۵ به خوبی از عهده‌ی مأموریتش بر نیامد، ابوبکر صدیق^۶ عزلش نمود و عکرمه بن ابوجهل را به جای او به مقام فرماندهی منصوب کرد.^۱

7- ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط:

زمانی که ابوبکر صدیق^۷ از پیشروی رومی‌ها و پیوستن مردم دمشق به آن‌ها اطلاع یافت، در فرمانی به ابوعبیده^۸ نوشت: «سواران را در روستاها پراکنده کن و با قطع رسیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آن‌ها را در تنگنا قرار بده و از محاصره‌ی شهرها خودداری کن تا این که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من، نیز آن‌گونه که برای آنان نیروی کمکی می‌آید، برایت نیروی کمکی می‌فرستم.»^۲

^۱ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 334

^۲ نگاه کنید به: العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 148

8- بی نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری:

خطوط ارتباطی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ با فرماندهان قشون اسلامی به گونه‌ای منظم و بی نقص بود که گزارش‌های فرماندهان، در سلامت و امنیت کامل به خلیفه می‌رسید و پاسخ خلیفه نیز مخفیانه و بدور از دسترسی دشمن به آن و در سریع‌ترین وقت ممکن، در اختیار فرماندهان قرار می‌گرفت و مجالی به دشمن نمی‌داد که مسلمانان را غافل‌گیر کنند و بدین ترتیب مکاتبات خلیفه و فرماندهان، در سلامت و ظرافت بی‌نظیری به انجام می‌رسید و همین، یکی از عوامل شکست دشمن در جریان فتوحات اسلامی بود.^۱

9- فراست و تیزبینی خلیفه:

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاری ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکر رضی اللہ عنہ با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم بهره‌گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤلیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گشان باشد.^۲

تبیین حقوق الهی، فرماندهان و سربازان در دستورات و رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

1- حقوق الهی:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

^۱ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 334

^۲ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص 336

الف) شکیبایی در برابر دشمن:

از جمله رهنمودهایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام گسیل عکرمه بن ابوجهل به عمان ایراد نمود، این بود که: «تقوای الهی پیشه کن و به وقت رویارویی با دشمن، شکیبای باش.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام اعزام هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص رضی الله عنه به شام، او را این چنین راهنمایی کرد که: «... هنگام رویارویی با دشمن، شکیبای باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برایت عمل نیکی ثبت می فرماید و او، پاداش نیکو کاران را ضایع نمی کند.»^۲

ب) نصرت دین، هدف و انگیزه اصلی مجاهد باشد:

این رهنمود، در فرمان ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه کاملاً نمایان است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام اعزام خالد رضی الله عنه به شام، به او تذکر داد که تمام تلاشش را به کار بگیرد و نیتش را تنها در جهت رضای خدای متعال، قرار دهد و از غرور و خودبینی پرهیزد که چنین غروری، نوعی خودخواهی است و باعث تباهی عمل انسان می شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را منت‌گزاری نیز برحذر داشت و به او یادآوری کرد که خدای متعال، بر او منت نهاده که او را به کار بزرگی چون جهاد توفیق داده است.^۳ در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد آمده بود: «... کارت را به خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سرمنزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می خوری و خوار و زبون می گردی. به خاطر کاری که می کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می نهد و او صاحب جزا می باشد.»^۴

^۱ عیون الاخبار (188/1)

^۲ فتوح الشام از دی، ص 34

^۳ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 295

^۴ تاریخ طبری (202/4)

ج) امانت داری:

امانت داری در غنایم جنگی، یکی از اشارات روشن ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری می باشد و به این نکته تأکید می کند که هیچ کس، در غنایم خیانت نکند و دستور می دهد که غنایم را یک جا کرده و سپس در میان مجاهدان تقسیم نمایند و در برابر دشمن، یک سان و چون دست واحدی باشند.^۱ به طور مثال می توان به سفارش ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به یزید بن ابوسفیان رضی اللہ عنہ اشاره کرد که او را از خیانت در غنایم بر حذر می دارد.^۲ این ها بخشی از رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به فرماندهان و سپاهیان اسلام در مورد رعایت حقوق الهی بود.

2- حقوق فرماندهان:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در نامه هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) حرف شنوی و اطاعت از فرمانده:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در نخستین سخنرانی خود پس از آن که در مقام خلافت قرار گرفت، بر این نکته تأکید کرد که راه رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را ادامه خواهد داد و بر مردم است که از او اطاعت کنند. وی در بخشی از خطبه اش چنین فرمود: «بدانید از جمله اعمالی که می توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می کنید.»^۳ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ برخی از فرماندهان را نیز دستور داد تا تحت فرمان فرماندهی دیگر انجام وظیفه نمایند و از او حرف شنوی داشته باشند. از این دست می توان به فرمان ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به مثنی بن حارثه ی شیبانی رضی اللہ عنہ اشاره کرد که: «...من، خالد بن ولید را به

^۱ الإدارة العسكرية فی دولة الصدیق (46/1)

^۲ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص 121

^۳ تاریخ طبری (44/4)

سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظرانش مخالفت نکن و از فرمانش سرتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾^۱ تا زمانی که خالد^{رضی الله عنه} با توسل، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.^۲

ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} سپاهیان اسلام را نیز هنگام گسیلشان به شام، به اطاعت و حرف‌شنوی از فرماندهان فراخواند و فرمود: «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله‌ی این دین بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی‌ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می‌گمارم و پرچم‌هایی می‌بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نوزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و کار نیک انجام می‌دهند.»^۳ مسلمانان، در پاسخ ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} گفتند: «تو، امیر ما هستی و ما، رعیت تو می‌باشیم؛ تو، فرمان می‌دهی و از ما اطاعت و حرف‌شنوی است و ما، مطیع دستور تو هستیم. به هر کجا که ما را بفرستی، می‌رویم.»^۴ زمانی که ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} خالد بن ولید^{رضی الله عنه} را برای ادره‌ی قشون اسلامی به شام فرستاد، از ابو عبیده^{رضی الله عنه} خواست تا به خاطر تجربه‌ی

^۱ سوره‌ی فتح، آیه‌ی 29: «محمد، فرستاده‌ی خدا است و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر، مهربان و دل‌سوزند. تو، ایشان را (همواره) در حال رکوع و سجود می‌بینی...»

^۲ الوثائق السياسية، حمیدالله، ص 371؛ فتوح الشام از دی، ص 60

^۳ فتوح الشام از دی، ص 5

^۴ الفتوح ابن اعثم (82/1)

جنگی خالد رضی الله عنه از او اطاعت کند و چون خالد رضی الله عنه به شام رسید، از ابوعبیده رضی الله عنه خواست تا کسی را به دسته‌های مختلف قشون اسلامی بفرستد و آنان را از فرماندهی جدید باخبر کند و به اطاعت از وی دستور دهد. ابوعبیده رضی الله عنه ضحاک بن قیس را مأمور این کار کرد و ضحاک نیز به میان سپاهیان رفت و از آنان خواست که از فرماندهی جدید اطاعت کنند. سپاهیان اسلام نیز بی چون و چرا پذیرفتند و از خالد رضی الله عنه اطاعت نمودند.^۱

ب) واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده:

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُمْ ۖ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ۗ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: 83)

یعنی: «و هنگامی که کاری (از قبیل: جنگ یا صلح، شکست یا پیروزی و...) که موجب ترسیدن یا نترسیدن است، به آنان (مسلمانان ضعیف‌الایمان) پیش آید، خبرش را پخش می‌کنند (و همین، باعث می‌شود تا دشمنان از چند و چون مسایل مسلمانان آگاهی یابند). اگر این امور (و تصمیم‌گیری درباره‌اش) را به پیامبر و فرماندهان، واگذارند، تنها این دسته از ایشان (که کارشناس و صاحب‌نظرند) آن را باید و شاید درک کرده (و به آن رسیدگی می‌کنند). اگر فضل و رحمت خدا، بر شما نبود، جز اندکی از شما، همه از شیطان پیروی می‌کردید.»

خدای متعال، در این آیه واگذاری امور را به فرماندهان، زمینه‌ای برای دست‌یابی به تصمیم درست و به‌جا معرفی کرده و بر همین اساس است که اگر چیزی به ذهن عموم مردم یا سپاهیان رسید که بر مسؤول یا فرمانده پوشیده می‌باشد، باید آن را با وی درمیان بگذارند تا از طریق رایزنی و مشورت، تصمیم درست و شایسته‌ای بگیرد.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه

^۱ فتوح الشام از دی، ص 189

^۲ الاحکام السلطانیة از ماوردی، ص 48

هنگام گسیل قشون اسلامی به شام، رسیدگی به امور لشکریان را به فرماندهان واگذار کرد و خطاب به آنها فرمود: «ای ابوعبیده، ای معاذ، ای شرحبیل و ای یزید! شما، از حامیان و پاسداران این دین هستید و من، فرماندهی این لشکرها را به شما واگذار کرده‌ام. پس در کارتان بکوشید و استقامت کنید و در رویارویی با دشمن، یک‌دست باشید.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر این به فرماندهان دستور داد که به امور لشکریان رسیدگی کنند و با خلوص و یک‌پارچگی، انجام مسؤولیت نمایند تا دچار اختلاف و تفرقه نشوند.^۲ ایشان خطاب به فرماندهان افزود: «زمانی که به خاک دشمن رسیدید و با دشمن روبرو شدید و همه‌ی شما برای جنگ با آنها گرد آمدید، ابوعبیده رضی الله عنه فرماندهی شما است و چنان‌چه او به شما نرسیده بود و شرایط جنگ پیش آمد، یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرماندهی شما می‌باشد.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسؤولیت رسیدگی به امور لشکریان را به یکی از فرماندهان واگذار کرد تا در انجام مسؤولیتشان دچار تفرقه و چنددستگی نشوند. خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمود: «تو، یکی از فرماندهان ما، در آن جا هستی و چون جنگ، شما را گرد آورد، ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه فرماندهی شما است.»^۴

ابوبکر رضی الله عنه در مورد فرماندهان عراق نیز همین رویه را در پیش گرفت و خطاب به مثنی بن حارثه چنین نوشت: «...من، خالد بن ولید را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوام که با تو هستند، به استقبالش بروی... تا زمانی که خالد با تو است، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»^۵

^۱ فتوح الشام از دی، ص 7

^۲ الفتوح ابن اعثم (84/1)

^۳ فتوح الشام، ص 7

^۴ فتوح الشام، ص 48

^۵ الوثائق السياسية، حمیدالله، ص 371؛ فتوح الشام از دی، ص 60

ج) اجرای فوری دستور فرمانده:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، نامه‌ای به خالد بن ولید رضی الله عنه نوشت و به او دستور داد عازم جنگ با مسیلمه‌ی کذاب شود. خالد رضی الله عنه سپاهیان‌ش را جمع کرد و فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برایشان خواند و نظرشان را پرسید. یاران خالد رضی الله عنه گفتند: «نظر، نظر شما است؛ هیچ یک از ما از دستورات شما سرپیچی نمی‌کند.»^۱ پیش از این فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه را آوردیم که هنگام اعزام خالد از عراق به شام، به او دستور داد: نیمی از سپاهیان را با خود به شام ببرد و نیم دیگر را در عراق بگذارد تا تحت فرماندهی مثنی انجام وظیفه کنند. در بخشی از فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه آمده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت‌کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری.» خالد رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا کرد و لشکر را میان خود و مثنی دو قسمت نمود.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمان نوشت که از قضاعه به یرموک برود و عمرو رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور خلیفه را اجرا کرد. ابو عبیده و یزید نیز که از سوی خلیفه مأموریت یافته بودند، به خاک دشمن در شام یورش ببرند و در آن، زیاد پیشروی نکنند تا دشمن از پشت سر غافل‌گیرشان نکند، مطابق فرمان و رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه مأموریتشان را انجام دادند.^۳

د) عدم نزاع و کشاکش با فرمانده به‌هنگام تقسیم غنائم:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تقسیم غنائم جنگی، به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد. خالد بن ولید رضی الله عنه پس از پایان جنگ یمامه نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و به ایشان گزارش داد که خدای متعال، مسلمانان را پیروز نموده و غنائم زیادی نصیبشان کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ خالد رضی الله عنه چنین نوشت: «غنائم و اسیران بنی حنیفه را جمع کن و حق هر

^۱ الفتوح ابن‌اعثم (29/1)

^۲ الادرة العسكرية فی الدولة الاسلامیة، نوشته‌ی سلیمان آل کمال (112/1)

^۳ منبع سابق (113/1)

کسی را بده و خممش را جدا کرده و به مدینه بفرست تا در میان مسلمانانی که این جا هستند، تقسیم شود. والسلام.» البته تمام فرماندهان، همین کار را می کردند و پس از کنار گذاشتن خمس، غنایم را تقسیم می نمودند و هیچ یک از مجاهدان و سپاهیان نیز به فرمانده در مورد چگونگی تقسیم غنایم اعتراض نمی کرد.^۱

3- حقوق سربازان و سپاهیان (وظایف فرماندهان):

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خلال دستورات و نامه هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را تبیین نموده که به شرح آن به ترتیب زیر می پردازیم:

الف) بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان:

زمانی که مرتدها، رو به مدینه منوره نهادند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردم را در مسجد جمع کرد تا برای رویارویی با حمله‌ی احتمالی مرتدها در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این جریان، خطاب به مردم فرمود: «اینک، کفر همه جا را گرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند و نمی دانید که آنان، روز به شما حمله می کنند یا شبانگاه بر شما شیخون می زنند؟! فاصله‌ی چندانی هم با شما ندارند.» ابوبکر صدیق ضمن بازدید از یارانش، عده‌ای را به گشت زنی و پاس بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.^۲ زمانی که جمع انبوهی از مسلمانان گرد آمده بودند تا در خدمت لشکر اسلام به فتح شام بروند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای اسبش ایستاد و به آنان نگرست و شادی در چهره اش نمایان شد. وی پیش از حرکت سپاهیان اسلام از آنان، سان دید و برای پیرویشان دعا کرد؛ رهنمودهایی ایراد فرمود و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌های قشون، مجاهدان را با پای پیاده بدرقه نمود.^۳

^۱ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (120/1)

^۲ تاریخ طبری (64/4)

^۳ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (136/01)

ب) مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت گیری بر ایشان:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در جریان جنگ‌های دوران ارتداد، به خالد بن ولید رضی اللہ عنہ و سایر فرماندهان سفارش کرد که با همراهانشان برخورد نرمی داشته باشند و در مسیر حرکتشان، عده‌ای را به عنوان راهنما به کار گیرند.^۱ در جریان فتح عراق، معاهده‌ای میان خالد و مردم الیس^۲ بسته شد که یکی از شرایطش، این بود که مردم الیس، ضمن گزارش اخبار به نفع مسلمانان، آن‌ها را راهنمایی کنند و یاری‌گشان در برابر حکومت ایران باشند؛ چراکه اهل الیس، راه‌های آن منطقه را بیش از هر کس دیگری می‌شناختند.^۳ زمانی که خالد رضی اللہ عنہ از سوی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ مأموریت یافت که به کمک مجاهدان در شام برود، راهنمایان را به حضور خواست و با آن‌ها درباره‌ی مسیر حرکت به شام مشورت و رایزنی کرد تا زمینه‌ی یاری مجاهدان شام در سریع‌ترین وقت ممکن، فراهم شود و بدین منظور رافع بن عمیر طائی را به عنوان راهنما، در مسیر عراق به شام را به کار گرفت.^۴ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به هنگام اعزام یزید بن ابوسفیان رضی اللہ عنہ به شام، به او چنین فرمود: «در مسیر حرکت، بر خود و یارانت، سخت نگیر.» هنگامی که سپاهیان یزید رضی اللہ عنہ در مسیر حرکت به سوی مقصد، دچار مشکل شدند و راه‌پیمایی بر آنان دشوار شد، یکی از افراد یزید، سفارش ابوبکر رضی اللہ عنہ را به او یادآوری کرد که نباید یارانش را در مشقت بیندازد.^۵ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ زمانی که عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ را به فلسطین اعزام کرد، به او چنین فرمود: «برای همراهانت همانند پدر باش و در راه‌پیمایی، میانه‌روی کن که برخی از ایشان ضعیفند (و نمی‌توانند مسیر زیادی راه بروند).»^۶ فرماندهان قشون، برابر فرمان ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ سپاهیان‌شان را در مسیر حرکت به سوی

^۱ منبع سابق (147/1)؛ مآثر الأناقة از قلقشندی (140/3)

^۲ الیس، نام یکی از روستاهای انبار عراق می‌باشد. نگاه کنید به معجم البلدان (248/1)

^۳ الخراج از ابویوسف، ص 294

^۴ الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامیة (148/1)

^۵ فتوح الشام واقدی (23/1)

^۶ فتوح الشام (130/1)

منطقه‌ی عملیات، در مشقت نمی‌انداختند و به همین خاطر نیز راهنمایانی به خدمت می‌گرفتند تا مسیری انتخاب کنند که آب و آبادی بیش‌تری داشته باشد و مجاهدان به راحتی، به مقصد برسند و در نتیجه توان جسمی و روحیشان برای رویارویی با دشمن، حفظ شود و تحلیل نرود.^۱

ج) وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌های فعال

در لشکر:

شعار لشکر اسامه رضی الله عنه در جنگ با رومیان، «یا منصور أمت»^۲ بود. شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب «یا محمداه، یا محمداه»^۳ بود. قبیله‌ی تنوخ در فتح عراق چنین بانگ برمی‌آوردند که: «یا آل عباد الله» در جنگ یرموک نیز هر قبیله و دسته‌ای، شعار مخصوصی داشت که با آن شناخته می‌شد تا افرادش، بهتر آن را در گیر و دار جنگ بیابند و یک‌جا و یک‌دست باشند. از جمله شعارهای دسته‌ها و طوایف مختلف در جنگ یرموک، می‌توان اشاره کرد به: شعار ابو عبیده رضی الله عنه و زبردستانش: «أمت، أمت»؛^۴ شعار خالد

^۱ الادارة العسكرية في الدولة الإسلامية (149/1)

^۲ یعنی: ای یاری داده شده! بمیران.

^۳ قابل یادآوری است که این شعار، به معنای مددخواهی از محمد مصطفی رضی الله عنه نیست؛ بلکه به چنین ترکیب‌هایی در اصطلاح، ندبه می‌گویند که برانگیزنده‌ی عواطف و احساسات درونی است؛ از این‌رو «یا محمداه»، از آن جهت شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب بود که عواطف درونی مجاهدان را برای دفاع از دین محمد رضی الله عنه برانگیزد و سبب خیزش قوای درونی آن‌ها برای دلسوزی به آیین محمدی و در نتیجه، جان‌فشانی در راه دفاع از اسلام گردد. (مترجم)

^۴ یعنی: بمیران، بمیران.

بن ولید رضی الله عنه و همراهانش: «یا حزب الله»؛ شعار قبیله‌ی عبس: «یا لعبس»^۱؛ شعار حمیر: «الفتح»؛ نشان طوایف دارم و سکاسک: «الصبر، الصبر» و شعار بنی مراد: «یا نصر الله انزل»^۲.

د) واریسی سربازان و دقت نظر در به خدمت گرفتن سربازان جدید:

یکی از سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکری در جریان جنگ با مرتدها، این بود که یاران و هم‌زمانشان را از شتاب‌زدگی و تبه‌کاری باز دارند و افراد ناشناس را بدون شناخت قبلی، در میان سپاهیان وارد نکنند که مبادا جاسوس باشند و خطری از سوی آنها متوجه مسلمانان شود.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم چنین فرماندهان را از به خدمت گرفتن کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، منع کرد تا هیچ خطری از سوی آنها متوجه سپاهیان اسلام نشود.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح شام به فرماندهان لشکری سفارش کرد که هنگام مذاکره با قاصدان و نمایندگان دشمن، محتاط و هشیارانه عمل کنند؛ چنان‌چه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «اگر پیک‌های دشمن، پشت آمدند، آنان را گرامی بدار و البته آنها را زیاد، نزد خود نگه ندار تا در حالی اردو گاهت را ترک کنند که چیزی (از اطلاعات جنگی و اسرار نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفشان پی می‌برند و از برنامه‌هایتان مطلع می‌شوند. با آنها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). کس دیگری را سخن گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا

^۱ جملات و کلماتی از این دست که در آن، پس از حرف ندا، «ل» تعجب می‌آید، چنین معنا می‌یابد که: شگفتا از عبس که عجیب قبیله‌ای است و در واقع یادآور حماسه‌های قومی به قصد خیزش احساسات دینی در راستای قتال و جهاد فی سبیل الله می‌باشد. (مترجم)

^۲ الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامیة (174/1)

^۳ تاریخ طبری (71/4)

^۴ تاریخ طبری (163/4)

مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفستگی می کشد.^۱

ه) احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شیخون احتمالی دشمن:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. ایشان به هنگام اعزام خالد بن ولید رضی الله عنه به جنگ با مرتد‌ها، به او درباره‌ی فریب و شیخون عرب‌ها هشدار دادند و فرمودند: «نسبت به شیخون عرب‌ها هشیار و آماده باش.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرها سفارش کرد که عده‌ای را به نگهبانی و پاسبانی در اطراف لشکرشان بگمارند و برخی را هم به گشت‌زنی بفرستند تا با حملات احتمالی و نابهنگام دشمن، مقابله کنند و بدین ترتیب در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهانش دستور داد که گاهی از نگهبانان، سر بزنند و ببینند که در انجام مسؤولیتشان، کوتاهی که نمی‌کنند. چنانچه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و شب و روز، به طور ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن.»^۳ و به عمرو بن عاص رضی الله عنه چنین فرمود: «یارانت را به نگهبانی و پاسبانی، دستور بده و خودت، به آنان سر بزن...»^۴ فرماندهان لشکرها، مطابق دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه عده‌ای را در مسیر حرکت و در اردوگاه‌ها، به نگهبانی و پاسبانی می‌گماشتند.^۵

^۱ مروج الذهب از مسعودی (309/2)

^۲ نه‌ایة الأرب از نویری (168/6)

^۳ مروج الذهب (309/2)

^۴ فتوح الشام واقدی (23/1)

^۵ الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامیة (196/1)

و) تأمین نیازمندی‌های لشکر:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ شتر، اسب و سلاح و جنگ‌افزار می‌خرید و در عرصه‌ی جهاد به کار می‌گرفت^۱ و غنایمی را که در جنگ، به دست مسلمانان می‌افتاد، در اختیارشان قرار می‌داد تا در میدان نبرد بر ضد دشمن، استفاده شود.^۲ یکی از دستورات ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به خالد رضی اللہ عنہ در جریان جهاد با مرتد‌ها، این بود که با زاد و توشه‌ی کافی به سوی دشمن برود.^۳ هرگاه که فرماندهان لشکر اسلام، با دشمن، صلح می‌کردند، یکی از شرایط سازش را این ماده قرار می‌دادند که آن‌ها، با خوراکی‌های حلالی که دارند، از مسلمانان پذیرایی نمایند.^۴ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ فرماندهان و سپاهیان اسلام را از کشتن گوسفند‌ها و شترهای دشمن، منع کرد مگر آن که قصد خوردنش را داشته باشند.^۵

ز) آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در جنگ‌ها، شیوه‌ی دسته‌بندی سپاهیان را اجرا کرد که دسته‌ها به مقتضای موقعیت جنگ یا به صلاح دید فرمانده، کم و زیاد می‌شدند.^۶ خالد بن ولید رضی اللہ عنہ نیز در جنگ یرموک، لشکر اسلام را به چندین دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر اسلام را به ترتیبی آرایش داد که چند مجاهد، در صفوف جداگانه و البته به هم پیوسته به طرزی قرار می‌گرفتند که گنجایش حرکت و انتشار داشته باشند. خالد رضی اللہ عنہ در جنگ یرموک خطاب به سپاهیان اسلام چنین فرمود: «دشمنان شما، انبوه و بیداد‌گرنند و از این‌رو آرایش سپاه به چند دسته، آن را در چشم دشمن، بیش‌تر می‌نمایاند.» خالد رضی اللہ عنہ سپاه اسلام را به ترتیبی که در

^۱ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (215/1)

^۲ الخراج از ابویوسف، ص 286

^۳ نگاه کنید به: نهاية الأرب (168/6)

^۴ الخراج، ص 289

^۵ نهاية الأرب (168/6)

^۶ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (231/1)

صفحات گذشته، بیان کردیم، به سی و شش تا چهل دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر را آرایش خاصی داد که تا آن زمان در میان عرب‌ها بی سابقه بود و ضمن تعیین امیری برای هر دسته، حیظه‌ی کاری و مسؤولیت فرماندهان را تشریح نمود.^۱ سیستم صف‌بندی و آرایش نظامی به ترتیب مذکور، پس از جنگ یرموک در جنگ‌های اسلامی، معمول شد.^۲

ح) تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره مسلمانان را به جهاد در راه خدا تشویق می‌کرد و با یادآوری اسباب و زمینه‌های پیروزی به مجاهدان و ایجاد امید به پیروزی در آنان، روحیه‌شان را برای جهاد تقویت می‌نمود تا دشمن را در نگاهشان ناچیز و ناتوان بنمایاند و مجاهدان را در رویارویی با دشمن، جسور و شجاع بار بیاورد؛ چرا که جرأت و بی‌باکی، دست‌یابی به پیروزی را آسان‌تر می‌کند.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید رضی الله عنه را به جان‌فشانی در راه خدا تشویق نمود و به او چنین فرمود: «مشتاق مرگ در راه خدا باش تا زندگانی، به تو ارزانی گردد.»^۴ خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام گسیل لشکریان اسلام به شام، آنان را به جهاد و جان‌فشانی در راه خدا تشویق کرد و برایشان دعای نصرت و پیروزی نمود.^۵

ط) یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سپاهیان که عازم شام بودند، چنین فرمود: «بدانید که در قرآن کریم درباره‌ی جهاد در راه خدا چنان ثوابی بیان شده که هر مسلمانی، باید آرزومند آن

^۱ رجوع کنید به: تاریخ طبری (215/4)

^۲ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (232/1)

^۳ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (232/1)

^۴ الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (238/1)

^۵ فتوح الشام از دی، ص 11-15

باشد؛ همان ثوابی که خدای متعال، آن را تجارتمی بیان نموده که نجاتبخش انسان از عذاب الهی است و مسلمان را به کرامت دنیا و آخرت می‌رساند.^۱

ی) نظرخواهی از افراد صاحب نظر:

نظرخواهی از صاحب نظران، همان رویه‌ای است که از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جهاد با مرتد‌ها و در فتوحات شام و در بسیاری از مسایل و پیشامدهای جامعه‌ی اسلامی، کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان نیز دستور داد که با یکدیگر در مسایل و مصالح مسلمانان، مشورت و رایزنی کنند.^۲ خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمونه‌ی کامل و برجسته‌ای در پهنه‌ی مشورت و رایزنی می‌باشد. وی، در زمان ارتداد برخی از افراد و قبایل، عمرو بن عاص رضی الله عنه را بحضور خواست و به او فرمود: «ای عمرو! تو در میان قریشیان، اندیشمند و صاحب نظر هستی. اینک که طلیحه، ادعای پیغمبری کرده، چه نظری داری؟» ابوبکر رضی الله عنه در مورد انتخاب فرماندهان لشکری نیز با عمرو رضی الله عنه مشورت کرد و از وی در مورد خالد رضی الله عنه نظر خواست. عمرو رضی الله عنه گفت: «او، در دل انسان، هوای جنگ و جهاد می‌اندازد و برای مرگ، داوطلب و آماده است؛ در میدان نبرد، صدایی چون صدای گربه و خروشی چون خروش شیر دارد.» و بدین ترتیب ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر اسلام گماشت.^۳ خالد رضی الله عنه برای انجام مأموریتش عازم شد و همواره از سپاهیان نیز در جریان جهاد با مرتد‌ها، نظرخواهی می‌کرد و نتیجه‌ی مشورت‌ها و رایزنی‌هایش را به فرماندهی کل گزارش می‌داد.^۴ هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، با گروهی از صحابه مشورت کرد و پس از اتفاق نظر صحابه در مورد جهاد با رومیان

^۱ تاریخ طبری (208/4)

^۲ العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص 143

^۳ تاریخ یعقوبی (129/2)

^۴ الفتنوح ابن اعثم (29/1)

در شام، لشکری فراهم آورد تا به شام گسیل شوند.^۱ یکی از دستورات و سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرهایی که به شام اعزام شدند، این بود که همواره به مسأله‌ی مشورت، توجه داشته باشند. چنانچه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «من، ربیعہ بن عامر را با تو همراه کرده‌ام و تو خودت، از توان و قدرتش آگاهی؛ پس او را پیشاپیش خود قرار بده و با او مشورت نما و با او مخالفت نکن.» یزید رضی الله عنه گفت: «باشد؛ با او، با احترام و محبت رفتار می‌کنم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه افزود: «در مسیر حرکت، خودت و یاران‌ت را در مشقت نینداز و بر قوم و یاران‌ت خشم نگیر؛ در کارها، با آنان مشورت کن و عدل و عدالت را پیشه نما.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر این، به یزید رضی الله عنه فرمود: «هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، از سوی خودت به خرابی و آشفتگی می‌کشد.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکات دیگری نیز درباره‌ی شورا و مشورت به یزید رضی الله عنه و دیگر فرماندهان اعزامی به شام گفت که از اصل پایبندی به شورا و مشورت بیرون نیست.^۴ فرماندهان قشون اسلامی نیز فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در مورد مشورت و رایزنی با یکدیگر، اجرا کردند که از آن جمله می‌توان به گفته‌ی ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه اشاره کرد که به او فرمود: «ای عمرو! در بسیاری از صحنه‌ها، حضور داشته‌ای و پیشنهادهای تو، برای مسلمانان مایه‌ی خیر و خجستگی شده و اینک که من، فرماندهی شما هستم، باز هم فرمان قطعی و بی‌چون و چرایی نمی‌دهم و خودم را فردی همانند شما می‌دانم. بنابراین هر نظر و پیشنهادی را که درست می‌دانی، به من بگو که من، خودم را از تو بی‌نیاز نمی‌پندارم.»^۵ فرماندهان قشون اسلامی، علاوه بر مشورت و گمانه‌زنی با یکدیگر، با فرماندهی کل نیز مکاتبه

^۱ تاریخ فتوح الشام، ص 2؛ الفتوح ابن اعثم (81/1)

^۲ فتوح الشام واقدی (22/1)

^۳ مروج الذهب (309/2)

^۴ رجوع کنید به: تاریخ فتوح الشام از دی، صفحات 13، 15، 20 و 21

^۵ تاریخ فتوح الشام، ص 51، 84

می کردند تا آن‌ها را در مشکلات و چالش‌هایی که در مورد اداره‌ی امور نظامی و چگونگی عملیاتی کردن برنامه‌های جنگی فرارویشان قرار می‌گرفت، راهنمایی کند.^۱

ک) ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی:

یکی از دستورات اساسی ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به فرماندهان لشکری و سپاهیان اسلام، توجه کامل به حقوق الهی بود. چنان‌چه وی، به هنگام گسیل عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ به فلسطین، به او این چنین فرمود: «در نهان و آشکار، از خدای متعال بترس و در خلوت و تنهایی از او شرم و آزرم داشته باش که او، تو را در حال انجام هر کاری که باشی، می‌بیند. من، تو را جلو دار و فرماندهی کسانی قرار داده‌ام که پیش از تو مسلمان شده و حرمت و جایگاه والائتری دارند؛ بنابراین از کسانی باش که برای آخرت، کار و کوشش می‌کنند و در کارت تنها رضای خدا را هدف قرار بده و برای همراهانت به منزله‌ی پدر باش. تأکید می‌کنم که به نماز توجه زیادی داشته باشی و چون وقت نماز فرا رسد، اذان بدهی و هیچ نمازی نخوانی مگر آن‌که چنان اذانی داده شود که به گوش تمام لشکریان برسد. هنگام رویارویی با دشمن نیز تقوای الهی پیشه کن و یارانت را به تلاوت قرآن، ملزم نما و آن‌ها را از یادآوری دوران جاهلیت و آن‌چه از جنس آن دوره می‌باشد، منع کن که پرداختن به مسایل دوران جاهلیت، در میانشان عداوت و دشمنی می‌افکند. از خوشی‌ها و نعمت‌های موقت و گذرای دنیا روی بگردان تا به کسانی پیوندی که پیش از تو در گذشته‌اند و از آن دست راهبرانی باش که در قرآن ستوده شده‌اند؛ خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۲ (انبیاء: 73)

^۱ الادارة العسكرية في الدولة الإسلامية (272/1)

^۲ الادرة العسكرية في الدولة الإسلامية (251/1)

یعنی: «ما، آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور و رهنمود ما (مردم را به انجام کارهای نیک رهبری و) راهنمایی می کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم و آنان، عبادت گزار ما بودند.»

دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان در برابر فارس و روم

اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم گیری در عراق و شام به دست آورند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمان اندکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان را در دو دسته باید مورد بررسی قرار داد:

الف) عوامل و زمینه‌هایی که با خود مسلمانان در رابطه است.

ب) اسباب و عواملی که به وضعیت مناطق فتح شده مربوط می شود.

عوامل دسته‌ی اول، عبارتند از:

- 1- ایمان و باور راستین مسلمانان به حق و حقیقتی که به خاطرش می جنگیدند.
- 2- یقین کامل مسلمانان به پروردگارشان در مسایلی از قبیل چند و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این که همه چیز، به اذن و خواست خدای متعال می باشد.
- 3- ریشه دار بودن اصول و اندیشه‌های درست و استوار جنگی و جهادی در مسلمانان.
- 4- مهرورزی و عدالت گستری مسلمانان در میان مردم مناطق فتح شده.
- 5- آسان گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پابندیشان به توافق نامه‌ها و پیمان‌ها.
- 6- برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

7- رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد¹

مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های دسته‌ی دوم در پیروزی مسلمانان، عبارتند از:

* ضعف و ناتوانی روم و ایران که پیامد ظلم و ستم و فساد و تبه‌کاری، در میانشان بود. انحراف و کج‌روی در بین فارس و روم گسترش یافته و تمدنشان، رو به پیری و فرسودگی نهاده بود. شاهانشان از حق دور شده و جور و ستمشان، سر به فلک کشیده بود تا بدین ترتیب قانون و سنت تغییرناپذیر الهی در موردشان تحقق یابد که فرجام هر ظلم و ستمی، نابودی و بربادی است. اما خدای متعال، مسلمانان را به چنان راه و روشی گرامی داشته بود که با در پیش گرفتن منهج و شریعت الهی، زمینه‌ها و اسباب نصرت و پیروزی مسلمانان، تحقق یافت. مسلمانان، در برخورد با مردم مناطق فتح‌شده و بنای حکومت، بر اساس دستورات و رهنمودهای الهی عمل کردند و به اصلاح و به‌کرد جوامع پرداختند. این نوشتار بنده در مورد ضعف و ناتوانی فارس و روم، بدین معنا نیست که این مسأله، عامل مهمی در جریان پیروزی مسلمانان بوده است. بلکه ضعف و ناتوانی فارس و روم، تنها یکی از دلایلی بود که در کنار سایر عوامل، آن‌ها را در رویارویی با مسلمانان ناتوان کرده بود. چراکه آن‌ها از لحاظ قدرت نظامی و اسباب ظاهری قدرت، چیزی کم نداشتند و بلکه صدها هزار نیروی جنگی کارآموده که بسی بیش از تعداد مسلمانان بود، در اختیار داشتند. آن‌ها در میدین نبرد از سلاح‌هایی برخوردار بودند که برای مسلمانان تازگی داشت. فیل‌ها و سگ‌های پرورش‌یافته‌ای که آن‌ها را از پشت دژها برای له کردن و شکار مسلمانان می‌فرستادند، تنها نمونه‌ای از امکاناتی است که فارسیان و رومیان داشتند و مسلمانان، از آن بی‌بهره بودند. آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند، چنین نبوده که دشمنان اسلام، مسلمانان را اندک و ناتوان پندارند و برای رویارویی با مسلمانان هیچ‌گونه آمادگی و اقدام پیش‌گیرانه‌ای اتخاذ نکنند. چنان‌چه در روایت ابن‌عساکر آمده است: هرقل، فرماندهان لشکریش را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند

¹ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 222-227

و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهیان را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این که سپاهیان اسلام در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند.^۱

^۱ تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص 338

مبحث چهارم

وفات ابوبکر صدیق و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق

چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه جمادی الآخر سال سیزدهم هجری به شدت مریض شد.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه که مرگش را نزدیک می دانست، به مردمی که پیرامونش جمع شده بودند، فرمود: «شما، حال بیمار مرا می بینید و گمان خودم، این است که در اثر این بیماری خواهم مُرد و خدای متعال، (با مرگ من) شما را از بیعت و پیمانی که با من بسته اید، بیرون خواهد آورد و کارتان را به شما باز خواهد گرداند. پس هر که را می خواهید، امیر خود قرار دهید و اگر این کار را در زندگانیم انجام دهید، بهتر است تا پس از من، با هم اختلاف پیدا نکنید.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

1- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بزرگان مهاجرین و انصار، درباره‌ی جانشین پس از خود مشورت و رایزنی کرد. هر یک از صحابه خودش را از پذیرش مسؤولیت خلافت، دور می گرفت و یکی از برادران مسلمانش را که شایسته‌ی این منصب می دانست، برای عهده‌دار شدن خلافت، پیشنهاد می کرد. نظرات صحابه به قدری گسترده و پراکنده بود که به این نتیجه رسیدند که انتخاب جانشین ابوبکر رضی الله عنه را به خود ایشان واگذار کنند. بنابراین به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند و گفتند: «ما، به این نتیجه رسیدیم که هر کس را که شما پیشنهاد کنید، همان شخص خلیفه باشد.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «پس به من مهلت دهید تا جوانب کار را بررسی کنم و نظری بدهم که به رضای خدا و مصلحت دین و بندگان خدا باشد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را احضار کرد و به او فرمود: «نظرت را درباره‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه به من بگو.» عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: «از من، چیزی می‌پرسی که خودت از آن آگاه‌تری.» ابوبکر فرمود: «باشد؛ نظرت را بگو.» عبدالرحمن رضی الله عنه فرمود: «به

^۱ البداية و النهاية (18/7)؛ تاریخ طبری (238/4)

^۲ التاريخ الاسلامی (258/9)

خدا سوگند که عمر، بیش از تصور شما آدم خوبی است.» ابوبکر رضی الله عنه عثمان بن عفان رضی الله عنه را نیز به حضور خواست و به او فرمود: «مرا از ویژگی‌های عمر بن خطاب باخبر کن.» عثمان رضی الله عنه فرمود: «تو، از ما نسبت به ویژگی‌های عمر، آگاه‌تری.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «با این حال باز هم نظرت را درباره‌ی عمر بگو.» عثمان رضی الله عنه فرمود: «خدا می‌داند که به گمان من، باطن عمر از ظاهرش خیلی بهتر است و کسی چون او، در میان ما نیست.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند، تو را مورد رحمت خود قرار دهد؛ به خدا سوگند که اگر عمر خلافت را نپذیرد، دست از تو برنخواهم داشت.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه اسید بن حضیر رضی الله عنه را نیز به حضور خواست و نظرش را درباره‌ی عمر رضی الله عنه پرسید. اسید رضی الله عنه فرمود: «خداوند، عمر را پس از تو، بهترین قرار داده؛ او، به رضای خدا خشنود می‌شود و آنچه، مایه‌ی ناخرسندی و خشم خدا است، او را به خشم می‌آورد. باطنش، از ظاهرش بهتر است و کسی به قوت او نیست که کار خلافت را عهده‌دار شود.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با سعید بن زید رضی الله عنه و برخی دیگر از بزرگان مهاجرین و انصار نیز مشورت کرد که همه‌ی آن‌ها غیر از طلحه رضی الله عنه، نظر یک‌سانی درباره‌ی عمر رضی الله عنه داشتند. طلحه رضی الله عنه از این می‌ترسید که شدت و سرسختی عمر فاروق رضی الله عنه، مشکل‌ساز شود. وی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «تو که عمر را این چنین شدید و سخت گیر می‌بینی و می‌خواهی او را جانشین خود کنی، در پاسخ این کارت به خدا چه خواهی گفت؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «مرا بنشانید» و چون او را نشانند، به طلحه رضی الله عنه چنین فرمود: «آیا مرا از خدا می‌ترسانی؟ ناکام باد آن کس که در اداره‌ی امورتان، ظلم و ستم کند. در پاسخ خدا خواهم گفت: خدایا! من، بهترین بنده‌ات را خلیفه ساختم.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ کسی که عمر رضی الله عنه را در کمال خوبی، خشن معرفی کرد، فرمود: «دلایلش، این است که او

^۱ الکامل این اثیر (79/2)؛ التاریخ الاسلامی (الخلفاء الراشدون)، محمود شاکر، ص 101

(عمر) مرا بسیار ملایم می‌بیند و چون عهده‌دار کار خلافت شود، بسیاری از سخت‌گیری‌هایش را ترک می‌کند.^۱

2- ابوبکر رضی الله عنه پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه، حکمی در این‌باره نوشت تا در مدینه و در میان سپاهیان اسلام خوانده شود. متن حکم، به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، حکم ابوبکر صدیق رضی الله عنه در واپسین لحظات زندگانش و در زمانی است که در حال ترک دنیا و رفتن به آخرت می‌باشد؛ شرایطی که کافر، مسلمان می‌شود و دروغ‌گو، رو به صداقت و راستی می‌نهد. من، عمر را جانشین پس از خود بر شما ساختم؛ پس از او حرف‌شنوی و اطاعت کنید. من، در جهت رضای خدا و رسولش و در راه منافع دین، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و قصدی جز خیر و نیکی برای شما نداشته‌ام. بنابراین با شناختی که من، از عمر دارم، گمان من، این است که عمر، عدل و داد پیشه سازد و اگر غیر از این کند، هر کسی پیامد کارش را می‌بیند. من، خواهان خیر و نیکی بودم و از غیب خبر ندارم. ﴿وَسَيَعْلَمُ

الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲ (شعراء: 227)

یعنی: «و کسانی که ستم می‌کنند، خواهند دانست که بازگشتشان، به کجا است و چگونه سرنوشتی دارند؟»

آخرین نظر و راهنمایی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این بود که عمر رضی الله عنه عهده‌دار امور خلافت شود. چراکه دنیا، به مسلمانان رو نهاده بود و ابوبکر می‌دانست که اگر مردم، به دنیا دل ببندند، غرق خواسته‌ها و مظاهر فریبنده‌ی دنیا می‌شوند و بدین سان دنیا، بر آنان چیره گشته

^۱ الکامل (79/2)؛ نویری در نهایت الأرب، گفته‌ی ابوبکر را بیش از این آورده که: «... عمر، در پاره‌ای از موارد که از کسی خشمگین می‌شدم، مرا به ملایمت و گذشت فرا می‌خواند و برخی اوقات که مرا می‌دید، بیش از حد نرمی و ملایمت می‌کنم، مرا به شدت و سخت‌گیری وادار می‌کرد.» (مترجم)

^۲ تاریخ الاسلام از ذهبی - عهد الخلفاء - ص 117، 116

و آنها را اسیر خود می‌کند. چرا که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: (فوالله لا الفقر أخصى عليكم و لكن أخصى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما أهلكتهم) یعنی: «به خدا که من، بر شما از فقر و تنگ‌دستی بیمناک نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دنیا، همان‌طور که بر پیشینیان شما گشوده شد، بر شما نیز گشوده گردد و همانند آنان، در دنیا طلبی زیاده‌روی کنید و بدین ترتیب دنیا، آن‌گونه که پیشینیان شما را نابود کرد، شما را نیز به هلاکت و نابودی بيفکند.»^۱

ابوبکر ﷺ با درک آگاهانه‌ی این مسأله، کسی را عهده‌دار امور مردم کرد که مانند دارویی مفید، این مرض را درمان کند و به‌سان کوهی استوار در برابر دنیا طلبی بایستد تا پیامدهای شوم دنیا طلبی، از مردم دور شود. عمر ﷺ شخصیتی بود که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرموده‌اند: (...والذی نفسی بیده ما لقیک الشیطان سالکاً فجاً قط إلا سلک فجاً غیر فجک) یعنی: «...قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، شیطان، تو را (ای عمر) در حال گذر از راهی نمی‌بیند مگر آن‌که راهی غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد.»^۲ به خاطر همین پختگی عمر فاروق ﷺ بود که با شهادتش، خلأ بزرگی در امت ایجاد شد و حوادث ناگوار و فتنه‌های زیادی شکل گرفت. این، از فراست و خبرگی ابوبکر صدیق ﷺ بود که شخصیتی چون عمر فاروق ﷺ را جانشین خود و عهده‌دار اداره‌ی امور مسلمانان کرد. عبدالله بن مسعود ﷺ می‌گوید: سه نفر از همه زیرک‌تر و هشیارتر بوده‌اند:

- 1- دختر شعیب که به پدرش گفت: «این شخص (موسی) را استخدام کن که بهترین شخصی را که باید به کار بگیری، شخصی است که نیرومند و درست کار باشد.»
- 2- کسی که یوسف را در مصر خریداری کرد و به همسرش گفت: «او را گرامی بدار که شاید برای ما مفید باشد یا حتی او را به فرزندی بگیریم.»

^۱ بخاری، کتاب الجزیه و الموادعة، شماره‌ی 3158

^۲ بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، شماره‌ی 3683؛ شاید منظور از این فرموده‌ی رسول خدا این باشد که شیطان، همواره از فریب عمر ناتوان است و راهی که عمر برود، شیطان به آن راه ندارد و از این‌رو کار عمر، بی‌وسسته درست می‌باشد. والله اعلم. (مترجم)

3- ابوبکر رضی الله عنه که عمر رضی الله عنه را جانشین خود کرد.^۱

عمر فاروق رضی الله عنه مانع بزرگی میان امواج فتنه‌ها و امت اسلامی بود.^۲

3- عمر فاروق رضی الله عنه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و چون ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را از این قصد باخبر کرد که می‌خواهد او را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمر رضی الله عنه نپذیرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را با شمشیر تهدید کرد و عمر رضی الله عنه که راهی جز پذیرش مسؤلیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.^۳

4- ابوبکر رضی الله عنه برای آن که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه باقی نماند، شخصاً به مردم فرمود: «آیا به این شخص که خلیفه‌ی شما کردم، راضی هستید؟ به خدا سوگند که من، در این مورد بسیار اندیشیدم و هیچ‌یک از نزدیکان و خویشان خود را خلیفه نکردم و عمر بن خطاب رضی الله عنه را خلیفه‌ی شما نمودم؛ پس از او اطاعت کنید و سخنش را گوش دهید.» مردم گفتند: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.^۴

5- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهتریشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد).»^۵

^۱ مجمع الزوائد (268/10)؛ هیثمی گفته است: طبرانی، این روایت را به دو سند، نقل کرده که مردان یکی از این دو سند، صحیح هستند. حاکم نیز ضمن نقل این روایت (90/3)، صحیحش دانسته و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.

^۲ ابوبکر رجل الدولة، ص 100

^۳ مآثر الاناقة (49/1)

^۴ تاریخ طبری (248/4)

^۵ طبقات ابن سعد (199/3)؛ تاریخ المدینة از ابن ابی شبة (665/2-669)

6- ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروق رضی الله عنه بود، به عثمان بن عفان رضی الله عنه دستور داد که حکم خلافت عمر رضی الله عنه را برای مردم بخواند و برای عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد. عثمان رضی الله عنه همین کار را کرد و خطاب به مردم فرمود: «آیا با کسی که در این حکم، مشخص شده، بیعت می کنید؟» مردم گفتند: بله. و بدین ترتیب همه، خلافت عمر رضی الله عنه را پذیرفتند و به آن راضی شدند.¹

7- پس از ابلاغ حکم خلافت عمر رضی الله عنه و قرائت آن در میان مردم، پیش از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، با عمر رضی الله عنه بیعت شد و بی آن که بیعت دیگری صورت بگیرد، عمر رضی الله عنه بلافاصله پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمام امور خلافت را به دست گرفت.² بازنگاهی در چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه نشان می دهد که عمر رضی الله عنه به اتفاق خبرگان و صاحب نظران به خلافت رسیده است؛ چرا که خبرگان و بزرگان صحابه، مسأله‌ی انتخاب خلیفه را به شخص ابوبکر صدیق رضی الله عنه واگذار کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پس از مشورت و رایزنی با مسلمانان، عمر رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود معرفی کرد که این امر، مورد پذیرش عموم مسلمانان قرار گرفت. به هر حال خبرگان و صاحب نظران هر جامعه‌ای، نمایندگان مردم به شمار می روند و بدین ترتیب انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه بر اساس صحیح ترین شیوه‌های انتخاباتی و مشورتی، انجام شده است.³ هر چند که کارهای انجام شده در انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت گرفت، متفاوت می باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست.⁴ عمر فاروق رضی الله عنه بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمر رضی الله عنه مدعی منصب

¹ طبقات ابن سعد (200/3)

² دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، 273

³ ابوبکر الصديق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص 237

⁴ دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 273

خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمر رضی اللہ عنہ به اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به‌طور کامل حرف‌شنوی داشته‌اند.^۱

8- وصیت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ به عمر فاروق رضی اللہ عنہ:

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ، عمر رضی اللہ عنہ را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردنش بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.^۲ در وصیت ابوبکر رضی اللہ عنہ به عمر رضی اللہ عنہ آمده است: «ای عمر! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند در شب، حقوقی است که اگر روز انجام شود، پذیرفته نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال، آن را نمی‌پذیرد. او، عمل مستحب را تا آن‌گاه که به فرایض و واجبات رسیدگی نشود، قبول نمی‌کند. سنجه و ترازوی اعمال در روز قیامت، به پیروی حق بستگی دارد و ترازوی کسانی که در دنیا از حق پیروی می‌کنند، سنگین می‌باشد و سزاوار است که ترازویی که فردای قیامت در آن، حق سنجیده می‌شود، سنگین باشد. ترازوی کسانی که در دنیا از باطل پیروی کرده‌اند، بسیار سبک می‌باشد و باید ترازویی که فردای قیامت در آن، باطل، نهاده و سنجیده می‌شود، سبک باشد. خدای متعال، یادی از بهشتیان به میان آورده که در ازای بهترین اعمالشان، به آنان پاداش می‌دهد و از بدترین کرده‌هایشان درگذر می‌فرماید. پس هرگاه که این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، از این می‌ترسم که مبادا در زمره‌ی این افراد نباشم. خدای متعال جهنمی‌ها را یاد کرده که نتیجه‌ی بدترین اعمالشان را می‌چشند. هرگاه این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، امیدوارم که از جمله‌ی این افراد نباشم؛ چراکه هر بنده‌ای باید هم از خدا بترسد و هم به رحمتش امیدوار باشد؛ بی‌خودی و بدون عمل به این دل نبندد که خدا نجاتش می‌دهد و در عین حال از رحمت خداوند، ناامید نیز نباشد. بنابراین اگر به

^۱ النظرية الساسية الاسلاميه، ضياء الريس، ص 181

^۲ درایسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص 272

وصیتم عمل کنی، مرگِ نخواستنی که راه فراری از آن نداری و از آن بدت می‌آید، برایت دوست داشتنی می‌شود.»^۱

رحلت ابوبکر صدیق

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «ابوبکر^{رضی الله عنه} در یک روز سرد، آب‌تنی کرد و پس از آن پانزده روز تب نمود و بیمار شد و چون نمی‌توانست به مسجد برود، عمر^{رضی الله عنه} را امام کرده بود. مردم برای عیادت ابوبکر^{رضی الله عنه} می‌آمدند و عثمان^{رضی الله عنه} بیش از همه در دوره‌ی بیماری ابوبکر^{رضی الله عنه} به دیدنش می‌آمد.»^۲ هنگامی که بیماری ابوبکر^{رضی الله عنه} شدید شد، به او گفتند: آیا برایت طیب بیاوریم؟ ابوبکر^{رضی الله عنه} فرمود: «مرا دیده و گفته است که من، هر کار که بخواهم می‌کنم.»^۳ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرمود: «نگاه کنید و ببینید که از زمانی که به خلافت رسیده‌ام، چه قدر در مال و دارایی من، افزوده شده و آن را به جانشین من باز پس دهید.» بررسی کردیم و دیدیم که یک غلام سودانی که پرستار بچه‌هایش بوده و یک شتر که در آبیاری باغش از آن استفاده می‌کرده، در این مدت به دارایش افزوده شده است. آن‌ها را پیش عمر^{رضی الله عنه} فرستادیم. عمر^{رضی الله عنه} آن‌ها را در حساب بیت‌المال منظور کرد و در حال‌گیری فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، کسانی را که پس از او عهده‌دار امور باشند، به زحمت انداخت.»^۴

عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در بیماری وفات ابوبکر^{رضی الله عنه} بر بالینش حاضر شده و چون دیدم که او، محتضر است و نفس، در سینه دارد، این بیت را خواندم:

^۱ صفة الصفوة (264،265/1)

^۲ اصحاب الرسول، نوشته‌ی محمود مصری (104/1)

^۳ ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، ص 33

^۴ صفة الصفوة (265/1)

لعمرک ما یغنی الثراء عن الفتی إذا حشرجت يوماً و ضاق بها الصدر

یعنی: «قسم می‌خورم که چون جان جوان مرد، به گلویش رسد و سینه‌اش، تنگ شود، مال و ثروت هیچ سودی ندارد.»

عایشه رضی الله عنها می‌افزاید: ابوبکر رضی الله عنه طوری به من نگریست که گویا خشمگین است و سپس فرمود: «ای مادر مؤمنان! این طور نیست؛ بلکه فرموده‌ی خداوند، حق و راست تر است که: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾»

(ق:19)

یعنی: «سکرات و سختی‌های موت (سرانجام فرا می‌رسد و) حقیقت را به همراه می‌آورد (و صحنه‌های سخت آخرت را کم و بیش به شما نشان می‌دهد و) این، همان چیزی است که از آن می‌گریختی.»

ابوبکر رضی الله عنه سپس فرمود: «من، هیچ یک از افراد خانواده‌ام را به اندازه‌ی تو دوست ندارم و قبلاً فلان نخلستان را به تو بخشیده‌ام؛ اما اینک درباره‌ی این باغ در اندیشه‌ام و می‌خواهم آن را هم جزو میراث، منظور کنی.» عایشه رضی الله عنها گفت: باشد و سپس باغ اهدایی پدرش را در مال میراث قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه علاوه بر این فرمود: «من، از زمانی که عهده‌دار امور مسلمانان شده‌ام، هیچ درهم و دیناری از ایشان نخورده‌ام؛ بلکه از باقی‌مانده‌ی خوراک ایشان می‌خوردم و خشن‌ترین لباس را می‌پوشیدم. از اموال عمومی، چیزی جز این غلام حبشی^۱، این شتر و این قطیفه، پیش من نیست. این‌ها را پس از وفاتم، به عمر تحویل بده.» عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه، غلام، شتر و قطیفه را پیش عمر رضی الله عنه فرستاد و چون قاصد عایشه، آن‌ها را به عمر رضی الله عنه تحویل داد، عمر فاروق رضی الله عنه به شدت گریست

^۱ در روایت نخست، آمده بود که غلامی سودانی، جزو مانده‌های مالی ابوبکر صدیق، بوده و در این روایت، به غلامی حبشی اشاره شده است. میان این دو روایت، هیچ تعارضی وجود ندارد. در متن روایت نخست، به غلامی از منطقه‌ی (نوبه) اشاره شده که اینک در کشور سودان واقع شده و از این جهت در ترجمه، غلامی سودانی نوشته شد. منطقه و رشته‌کوه نوبه، در آن زمان جزو قلمرو حبشه بوده است و به همین خاطر نیز در روایت بعدی، به حبشی بودن غلام ابوبکر اشاره شده است. (مترجم)

و سه بار فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، جانشینان خود را به زحمت انداخت.»^۱ در روایتی آمده است: ابوبکر رضی الله عنه در بیماری وفاتش فرمود: «من، از بیت‌المال شش هزار درهم برای خود (به عنوان حقوقی که برایم تعیین شده بود)، هزینه کرده‌ام و باغی در فلان جا دارم.»^۲ پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه این ماجرا را برای عمر رضی الله عنه بازگو کردند. عمر فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند. او، دوست داشت که پس از خود، برای هیچ کس جای قیل و قالی به جا نگذارد.»^۳

آری! از آن چه گذشت، میزان توجه و پرهیزختگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به بیت‌المال و اموال عمومی، نمایان می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آن که برای رسیدگی به امور مسلمانان ناگزیر شد دست از کار و تجارتش بدارد، باز هم به تأمین هزینه‌های ضروریش از بیت‌المال در حد رفع گرسنگی و پوشش ساده‌ای که بدنش را بپوشاند، بسنده کرد و در عین حال چنان خدماتی به مسلمانان ارائه داد که هیچ خزانه‌ای، قادر به انجام و به عبارتی پرداخت هزینه‌های چنان خدماتی نیست. ابوبکر رضی الله عنه به هنگام وفاتش که مقدار اندکی از اموال عمومی را در اختیار داشت، دستور داد آن را به‌طور کامل به خزانه‌ی مسلمانان مسترد کنند تا سبک‌بار و آسوده‌خاطر به دیدار خدایش برود و تنها تقوای الهی و ایمانی کامل، توشه‌ی سفرش باشد. قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آموزه‌ای برای خردمندان است.^۴ این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ازای میزان برداشتش از بیت‌المال، زمین شخصی خود را به حساب اموال عمومی منظور کرد، نشانه‌ی زهد و تقوای پیشگی وی می‌باشد که می‌خواست بدور از دنیاطلبی و هر منفعت گیتیانه و تنها به رضای خدای متعال، به امور مسلمانان رسیدگی کند.

^۱ طبقات ابن سعد (3/146)

^۲ نویری در نهایت‌الارباب، این روایت را به شکل کامل‌تری روایت کرده که از این قرار است: «اموالی را که پیش من است، به بیت‌المال بازگردانید و فلان باغم را در اموال عمومی به حساب آورید تا به عوض استفاده‌ای که از بیت‌المال کرده‌ام، از مسلمانان باشد.» (مترجم)

^۳ المنتظم از ابن جوزی (4/127)؛ اصحاب الرسول (1/105)

^۴ اشهر مشاهیر الاسلام (1/94)

بیماری ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ مدت پانزده روز طول کشید تا این که روز دوشنبه 22 جمادی الثانی سپری شد و شب سه شنبه فرا رسید. ابوبکر رضی اللہ عنہ از عایشه رضی الله عنها پرسید: «رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم در چه روزی وفات کردند؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: «روز دوشنبه.» ابوبکر رضی اللہ عنہ، ابراز امیدواری کرد که همان شب به دیدار حق برود و سپس پرسید: «رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را در چه کفن کردید؟» عایشه فرمود: «رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را در سه پارچه سفید که بافت سحول یمن بود، کفن کردند و پیراهن و عمامه‌ای در آن نبود.» ابوبکر رضی اللہ عنہ فرمود: «این جامه‌ام را ببین؛ آن را شسته و دو پارچه‌ی دیگر به آن اضافه کن.» به ابوبکر رضی اللہ عنہ گفتند: «اینک خدای متعال، فراخی نعمت داده است. شما را در پارچه‌ای نو کفن می‌کنیم.» ابوبکر رضی اللہ عنہ در پاسخ این پیشنهاد فرمود: «شخص زنده برای نگهداری از خود، به لباس نو و جدید، نیازمندتر است؛ چرا که مرده، چرکین شده و می‌پوسد و (نیازی به لباس نو ندارد).»^۱ ابوبکر رضی اللہ عنہ وصیت کرد که همسرش اسماء بنت عمیس^۲ او را غسل دهد و در کنار قبر رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم او را دفن کنند. آخرین سخن ابوبکر رضی اللہ عنہ این بود: «خدایا! مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران ملحق فرما.»^۳

مدینه که از وفات ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ یکه خورده بود، از زمان وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم چنان غم و اندوهی به خود ندیده و آکنده از غم و اندوه شده بود. علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ در حالی که گریه می‌کرد و کلمه‌ی استرجاع **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** بر زبانش بود، به خانه‌ی ابوبکر رضی اللہ عنہ رفت و فرمود: «ای ابوبکر! خدا تو را بیامرزد. تو، رفیق و مونس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بودی؛ تو، دل آرام و مورد اعتماد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم بودی و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم رازش را با تو در میان می‌گذاشت و از تو نظر می‌خواست؛ تو، خالصانه‌تر و پیش از همه مسلمان شدی و

^۱ التاریخ الاسلامی، نوشته‌ی محمو شاکر، الخلفاء الراشدون، ص 104

^۲ در نهایت الارب آمده است که ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء و پسرش عبدالرحمن، او را غسل دهند. (مترجم)

^۳ الشیخان ابوبکر الصدیق و عمر بن الخطاب بروایة البلاذری فی انساب الاشراف، به تحقیق احسان

ایمان و یقینت، از همه محکم‌تر بود. بیش از همه خداترس و دین‌دار بودی؛ تو، بیش‌تر و بهتر از همه رسول‌خدا ﷺ را همراهی کردی و به خاطر اسلام، سختی‌های زیادی کشیدی. مناقب و فضایل تو، از همه بیش‌تر است و جایگاهت، رفیع و والاتر از همگان؛ راه و روش تو، از راه‌ها و شیوه‌های دیگر مسلمانان، همانندی و شباهت بیش‌تری به رهنمودهای رسول‌خدا ﷺ دارد و منزلت و مقامت در پیش رسول‌خدا ﷺ از همه فراتر بود. خدای متعال، به تو پاداش نیکی از طرف رسول‌خدا ﷺ و اسلام، عنایت کند؛ چراکه تو، در زمانی رسول‌خدا ﷺ را تصدیق کردی که مردم، تکذیبش کردند و برای آن حضرت ﷺ به منزله‌ی گوش و دیده بودی.^۱ الله ﷻ تو را در قرآن، صدیق و راست‌گو نامید و فرمود: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^۲ تو، در آن زمان که مردم، بخل ورزیدند، رسول‌خدا ﷺ را با اموالت یاری رساندی و بدان‌گاه که مردم از یاری او خودداری کرده و نشستند، تو به همراه آن حضرت ﷺ در برابر سختی‌ها ایستادی و در شرایط سخت، به بهترین شکل، او را همراهی نمودی. تو، در سفر هجرت با رسول‌خدا ﷺ همراه شدی و آن‌گاه که در غار بودید، سکینه و آرامش نازل شد. تو، جانشین خوبی برای رسول‌خدا ﷺ در دفاع از دین و رسیدگی به امور امت بودی و هنگام ارتداد و از دین برگشتن مردم، به بهترین شکل، خلافت کردی و طوری امور را سر و سامان دادی که

^۱ نویری در نهایت‌الارب حدیثی از عمرو بن عاص در فضیلت ابوبکر صدیق آورده که به همین گفتار علی مرتضی شباهت دارد که ابوبکر برای رسول‌خدا ﷺ به منزله‌ی چشم و گوش بوده است. عمرو بن عاص می‌گوید: رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «می‌خواهم چند نفر از یارانم را نزد پادشاهان بفرستم تا همانند حواریون عیسی، آنان را به اسلام دعوت دهند.» صحابه عرض کردند: «آیا ابوبکر و عمر را هم با ما می‌فرستید که آن‌ها بلیغ‌تر و آگاه‌ترند؟» رسول‌خدا فرمودند: «به آن‌ها نیاز دارم که همین‌جا باشند؛ آنان، به منزله‌ی چشم و گوش دین هستند.» (مترجم)

^۲ سوره‌ی زمر، آیه‌ی 33: «کسانی که حقیقت و صداقت را (از سوی خدا با خود) آورده و کسانی که حقیقت و صداقت (تبلیغ شده از سوی پیامبران را) تصدیق کرده‌اند، پرهیزکاران واقعی هستند.»

خلیفه و جانشین هیچ پیامبری، چنان عملکردی نداشته است. زمانی که صحابه رضی الله عنهم سستی کردند، تو پیا خاستی و به هنگام سستی و ضعفشان، قوی و قدرتمند ظاهر شدی و راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را محکم و استوار پیمودی. تو، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ات فرموده اند، از لحاظ جسمی نحیف و لاغر بودی و در امر دین، قوی و استوار؛ تو در نگاه خود کوچک بودی و فروتنی می ورزیدی؛ اما نزد خدا و در چشم مردم، بزرگ و قابل احترام بودی. نه تو از کسی عیب جویی می کردی و نه در تو، برای دیگران جای طعن و عیب جویی بود. هیچ مخلوقی، نزد تو خوار و زبون نبود. انسان ضعیف و حق باخته را گرمی می داشتی و حقش را ستانده، به او بازپس می دادی. هر دور و نزدیکی در چشم تو یک سان بود. کسی به تو نزدیک تر بود که بیش از دیگران فرمان بردارتر و متقی تر بود. حال و وضع تو، حقیقت، صداقت و مهرورزی بود. گفتارت، آکنده از دانش و دوراندیشی و کردارت، مملو از صبر، استواری و نظم بود. اندیشه ی استوار و آگاهی داشتی. دین و ایمان، به وسیله ی تو قوت و نیرو یافت و بدین ترتیب دین خدا، نمایان شد و پیروز گشت. به خدا سوگند که تو، از همگان پیشی گرفتی و (آن چنان کارنامه ی درخشانی از خود باقی گذاشتی که) جانشینان پس از خود را در زحمت و مشقت انداختی و به خیر و نیکی آشکاری، دست یافتی. همه، از خداییم و به سوی او باز می گردیم. به قضای الهی راضی هستیم و کارمان را به او واگذار می کنیم. به خدا سوگند که مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی چون تو را نمی یابند که تو، مایه ی عزت دین بودی و برای اسلام، حکم سنگر و پناهگاه را داشتی. اینکه که خدای متعال، تو را به پیامبرش ملحق کرده، از او می خواهیم که ما را از خیر و نیکی های محروم نکند و ما را پس از تو، از ضلالت و گمراهی مصون بدارد.»

مردم ساکت بودند و به سخنان علی مرتضی رضی الله عنه گوش می دادند تا این که سخنانش تمام شد و صدای گریه برخاست و به علی رضی الله عنه گفتند: «راست گفتی.»^۱

^۱ التبصرة از ابن جوزی (477/1-479)؛ نگاه کنید به: اصحاب الرسول رضی الله عنهم (108/1)

در روایتی آمده است: پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه را کفن کردند، علی رضی الله عنه کنار جنازه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و فرمود: «کسی، نزد من دوست‌داشتنی‌تر از ابوبکر که اینک در کفن پیچیده شده، نبود؛ هیچ کس، نمی‌توانست همانند ابوبکر، درباره‌ی خدا، از قرآن سخنرانی کند.»^۱

در این مورد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن 63 سالگی وفات نمود، اتفاق نظر وجود دارد. همسرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها بنا بر وصیت خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایشان را غسل داد.^۲ ابوبکر در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری دفن شد که سرش برابر شانهِی آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار گرفت.^۳ عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز جنازه‌اش را امامت داد و عثمان، طلحه و عبدالرحمن پسر ابوبکر به همراه عمر رضی الله عنه برای خاک‌سپاری ابوبکر رضی الله عنه وارد قبر شدند و لحد (شکاف کنار قبر) ابوبکر رضی الله عنه متصل به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت.^۴

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این برگ‌مرد تاریخ است که پرچم‌دار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان و الامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی‌نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان‌خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح‌گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

^۱ تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدين، ص 120

^۲ طبقات ابن سعد (3/203)

^۳ تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدين، ص 120

^۴ اصحاب الرسول صلی الله علیه و آله (1/106)

خلاصه‌ی کتاب

1- سیرت خلفای راشدین، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. امت اسلامی، همچنان از تاریخ شکوهمند آن دوران، انوار ایمان برمی‌گیرد و از آن، به عنوان زاد و توشه‌ی دعوت، بهره می‌برد تا پرتو حق را در قلوب مردم، بتاباند و حق و حقیقت را در برابر طوفان دسیسه‌گری دشمنان امت بر ضد دعوت و تاریخ مسلمانان، مصون و محفوظ بدارد.

2- اینک مسلمانان و بلکه تمام انسانیت، نیازمند شناخت فضایل یاران پیامبر ﷺ و کان وجودی آن‌ها هستند و باید به میزان اثرپذیری آنان از آموزه‌های رسول خدا ﷺ پی برده و به بازشناسی دلایلی بپردازند که صحابه را در چنان جایگاهی قرار داد که به عنوان نسلی نمونه و بی‌نظیر در تاریخ بشریت، مطرح شدند.

3- دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان، مادی‌گرایان و... به تأثیر عمیق و وافر تاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و همچنین خیزش و فوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک و شبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و همچنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پس این تلاش شوم، هویدا است. بنابراین از آن‌جا که تاریخ اسلام، همواره به‌طور عمومی و تاریخ صدر اسلام، به‌طور خاص و ویژه از طریق کم و زیاد کردن گزارش‌های تاریخی، در معرض تحریف و زشت‌نمایی قرار گرفته، این وظیفه فراروی اهل علم و کارشناسان متعهد تاریخی و مذهبی، قرار می‌گیرد که به تصحیح تاریخ صدر اسلام پرداخته و بازنگاری درست و اصولی تاریخ را از برترین عبادت‌ها به شمار آورند تا تصویری درست و الگوساز از پیشینیان

نیک این امت، در برابر دیدگان مسلمانان قرار بگیرد و بدین ترتیب، آحاد امت، بتوانند با الگوگزینی از سیرت نیکان گذشته، به پویایی و بالندگی برسند.

4- سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نشان می‌دهد: ابوبکر رضی الله عنه برترین فرد این امت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام نیز از صفات و ویژگی‌های پسندیده‌ای برخوردار بود که از آن جمله می‌توان به عدم باده‌نوشی و یا عدم سجده در برابر بت‌ها اشاره کرد.

5- ابوبکر رضی الله عنه یکی از نسب‌شناسان و تاریخ‌دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم‌گیری داشت که او را در رتبه‌ی استادی نسب‌شناسانی چون عقیل بن ابی‌طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب‌ها، محبوب و دوست‌داشتنی می‌کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی‌گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب‌جویی و عیب‌گویی نمی‌کرد. تجارت و بازرگانی و همچنین سخاوت و گشاده‌دستی از دیگر عوامل شهرت و چیرگی ابوبکر رضی الله عنه در دوران جاهلیت بود.

6- ابوبکر رضی الله عنه گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛ خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به‌گونه‌ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند.

7- تلاش و فعالیت ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی دعوت الی الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می‌کند و این حقیقت را روشن می‌سازد که پذیرش دین خدا، قرار و آرام مؤمن را می‌گیرد و او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد تا این‌که در دنیای مردم، آن‌چه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل

شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی دعوت تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.

8- ابوبکر رضی الله عنه به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاک و خاکستر ریختند و در مسجدالحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که در میان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.

9- جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکر رضی الله عنه بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و هم‌چنین حمایت و پشتیبانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ سرزنش و توبیخی، متأثر نمی‌شد.

10- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین‌سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می‌کرد.

11- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دانش نسب‌شناسی خود در عرصه‌ی دعوت استفاده می‌کرد. چنان‌چه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به‌کار می‌گرفت.

12- صدیق رضی الله عنه از هنگام طلوع دعوت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در سفر هجرت، بازوی آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به‌خوبی از منابع و چشمه‌های نبوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هم‌نشینی و همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستی، آگاهی و بیداری، صفا و صمیمیت، عزم و اراده‌ی آهنین، اخلاص و فهم درست از دین و... واکنش‌های درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جریان وقایع پس از

رسول خدا ﷺ (در سقیفه‌ی بنی‌ساعده، گسیل لشکر اسامه ﷺ و جنگ با مرتد‌ها)، نماد تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکر ﷺ را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و همبستگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند.

13- ابوبکر ﷺ به عنوان وزیر با صداقت رسول خدا ﷺ در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی، به‌هنگام گریز مسلمانان در جنگ احد، در کنار رسول خدا ﷺ ثابت‌قدم ماند و مقاومت نمود.

14- زندگانی ابوبکر ﷺ در مدینه، سرشار از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نمونه‌ای زنده از فهم دین و اجرای آن در دنیای مردم را جلوه‌گر می‌سازد. شخصیت ابوبکر صدیق ﷺ بر پایه‌ی صفات و ویژگی‌های منحصر به فردش، بر دیگران تمایز و برتری می‌یابد. رسول اکرم ﷺ نیز در بسیاری از احادیث، به بیان فضایل ابوبکر و برتری او بر سایر صحابه ﷺ پرداخته‌اند.

15- باور و ایمان ابوبکر ﷺ به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت و کلمه‌ی توحید، به‌گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربرگرفت که نشانه‌هایش، در عمل کرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمیق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر ﷺ بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از کُنش پست و فرومایه، در او یافت نمی‌شد. ابوبکر ﷺ همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر ﷺ تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش، سبب حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرافرازی بود. او، از یقین و ایمان بی‌مانندی برخوردار بود که هیچ یک از صحابه ﷺ را نمی‌توان در ایمان و یقین، در حد و پایه‌ی او دانست.

16- ابوبکر رضی الله عنه از عالم‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترساسترین آن‌ها بود و بیش از همه از خدا می‌ترسید. اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکر رضی الله عنه عالم‌ترین شخص امت است. دلیلش، این‌که ابوبکر رضی الله عنه همواره ملازم و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرت صلی الله علیه و آله مجلس می‌کرد و با ایشان به‌قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می‌گفت که کم‌تر کسی به این افتخار مشرف می‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان امیرحج در سال 9 هجری به مکه فرستادند؛ می‌دانیم که احکام حج، مسایل باریکی دارد که دانش زیادی می‌طلبد. از این‌رو اگر ابوبکر رضی الله عنه از دانش زیادی برخوردار نبود، به سرپرستی چنین حج مهمی گماشته نمی‌شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، ابوبکر رضی الله عنه را پیش‌نماز نیز کردند و او، تنها کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در نماز و حج، جایگزین خود فرمودند. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انس رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه فرا گرفته است. چراکه ابوبکر بیش از دیگران به آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انس رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است. دانش ابوبکر رضی الله عنه در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی‌توان از ابوبکر رضی الله عنه حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت.

17- با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، وضعیت آشفته‌ای به وجود آمد. اما خدای متعال، مسلمانان را به وسیله‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آرام گردانید و ابوبکر، در میان مردم برخاست و فرمود: «کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» موضع ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده نیز، تحسین برانگیز است؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه توانست در درون و روان انصار رضی الله عنه نفوذ

کند و بی آن که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت و سپس فرموده‌های صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد حقانیت خلافت قریش، تبیین نمود.

18- سعد بن عباد رضی الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضی الله عنه (پسرعموی سعد بن عباد رضی الله عنه) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ‌نگاران، بیان‌گر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت.

19- در برخی از آیات قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حقانیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه اشاره شده است. صحابه رضی الله عنهم و همچنین اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.

20- شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده است. گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد. تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.

21- علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است.

22- ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن‌که عموم مردم با او بیعت کردند، درمیان آن‌ها برخاست و خطبه‌ی شکوهمندی ایراد فرمود. این سخنرانی، با آن‌که مختصر و کوتاه می‌باشد، از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی‌امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان‌بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرفرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.

23- ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولت‌ش، از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم برای اجرای برنامه‌هایش، کمک گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه امین این امت (ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه) را مسؤول امور مالی (وزیر دارایی) قرار داد؛ مسؤولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب رضی الله عنه سپرد و خود نیز قضاوت می‌کرد؛ زید بن ثابت رضی الله عنه نیز عهده‌دار پست و ارتباطات شد؛ برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابی‌طالب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما نیز نامه‌ها و دستورات حکومتی را می‌نگاشتند. مسلمانان، لقب خلیفه‌النبی رضی الله عنه را بر ابوبکر رضی الله عنه نهادند و چنین صلاح دیدند که ابوبکر رضی الله عنه تمام‌وقت، به اداره‌ی امور بپردازد و کار دیگری نکند. از این‌رو قرار بر آن شد که مسلمانان، خرجی ابوبکر رضی الله عنه را تأمین کنند.

24- ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشانش در میان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانست تا تعالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکر رضی الله عنه بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند.

25- دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن جهت که آغاز دوره‌ی خلافت راشده و متصل به دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، از اهمیت و جایگاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشده به‌طور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به‌طور کامل تداوم یافت و نصوص و مصادیق قضایی دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشده به اجرا درآمد.

26- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مناطق مختلف، کارگزارانی تعیین کرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سپرد. ابوبکر رضی الله عنه در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان بر مناطق مختلف گماشته بودند، همچنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ یک را برکنار نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود. استراتژی ابوبکر رضی الله عنه در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤولیت‌های کارداران زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکر رضی الله عنه در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤولیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را تعیین و نصب نموده بودند.

27- روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی‌طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما با ابوبکر نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت

صحیحی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرم ﷺ بودند، از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه عقب ماندند.» جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابه رضی الله عنهم در آن شرایط مصیبت‌بار وفات رسول خدا ﷺ در خانه‌ی دختر آن حضرت رضی الله عنها امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می‌گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در تدارک غسل و خاک‌سپاری رسول اکرم ﷺ بودند؛ از روایت سالم بن عبید رضی الله عنه نیز همین نکته روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه از خانواده‌ی رسول خدا ﷺ و از جمله علی رضی الله عنه خواست تا آن حضرت رضی الله عنه را غسل دهند و برای خاک‌سپاری آماده کنند. زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول خدا ﷺ یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.

28- عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول خدا ﷺ خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (لأنورث، ما ترکنا صدقة، إنما يأکل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آنچه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد ﷺ فقط از این مال می‌خورند.» به روایتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول خدا ﷺ انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت ﷺ را رهاکنم، گمراه شوم.» علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آن‌که بنا به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ احکام میراث را در اموال فدک یا باقی‌مانده‌ی خمس خیبر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر ﷺ (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است.

29- ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یکی از سخنرانی‌هایش، به صراحت بیان کرد که: خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیر معصوم که یارای آن چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه به این نکته اشاره نمود که در سیاستش راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اجرا خواهد گذاشت.

30- آموزه‌ها و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه عبارتند از: * مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی بازنمی‌دارند. چنانچه رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی بازنداشت. * تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شرایطی واجب است. * به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی دیگری است که از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه روشن می‌شود. * جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار می‌گردد. * جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضی الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.

31- چرایی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکه‌خوردن افراد به مصیبت ناگهانی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ عدم شناخت درست و اصولی از اسلام؛ وجود زمینه‌های جاهلیت، در قبایل و عدم گسیختگی کامل از

آداب و باورهای دوره‌ی جاهلی؛ خروج و برون‌رفت از پذیرش حکومت اسلامی و شورش و خیزش بر ضد آن؛ تعصب قومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان.

32- ارتداد، چند نوع و گونه‌ی متفاوت داشت: برخی، اسلام را کاملاً رها کردند و به بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فرو گذاشتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نماز هم می‌گزارند؛ اما از ادای زکات امتناع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول خدا ﷺ به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند. با وفات رسول اکرم ﷺ عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.

33- دیدگاه ابوبکر ﷺ در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق ﷺ به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.

34- باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه‌گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفت، هم‌چنان بر اسلام ماندگار ماندند.

35- در جریان جهاد با مرتده‌های یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام،

به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاکدامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دخترعموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. شکل کریه و ظلمت‌بار زن در یمن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آن‌ها بودند، به تصویر کشیده شد. این تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول خدا ﷺ اظهار شادمانی کردند؛ آن‌ها، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودند و بی‌شرمانه، به فساد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه با زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر این‌که برخی از مردم، از اسلام دست کشیده‌اند، ابراز سرور و شادمانی کنند.

36- برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد برحذر داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکمرانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوت‌گرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. یکی دیگر از دعوت‌گران یمنی، عبدالله بن مالک ارحبی رضی الله عنه بود. وی، از اصحاب و یاران رسول خدا ﷺ است. شرحبیل بن سمط و پسرش نیز بنی‌معاویه از کنده را به اسلام فراخواندند.

37- پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم اداری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران

و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.

38- سرکوبی طلیحه‌اسدی (یکی از بزرگ‌ترین مدعیان پیغمبری) و بازگشت دوباره‌ی جمع زیادی از اعراب به دایره‌ی اسلام، از مهم‌ترین پیامدهای جنگ بزاخه می‌باشد. چنان‌چه بنی‌عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی‌گردیم که از آن خارج شده‌ایم.» خالد^{رضی} نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی‌اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی‌عامر نیز بیعت گرفت.

39- آنچه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام، گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی‌تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چراکه او از گردن‌نهادن برخی از بزرگان و سرآمدان قبیله‌ی بنی‌تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاج همراه شود. پیامد دیگر ریاست‌طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق^{رضی} شود و آن‌ها را در میان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و هم‌چنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان. صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد.

40- ابوبکر صدیق رضی الله عنه موضوع کشته شدن مالک بن نویره را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالد رضی الله عنه را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالک بر او وارد شده بود، بی تقصیر دانست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگ‌تر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت.

41- انتخاب و بکارگیری خالد رضی الله عنه از سوی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه شخصی نرم‌خو بود و خالد رضی الله عنه شدید و سخت‌گیر؛ بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنان‌چه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمر رضی الله عنه مشورت می‌کرد و از خالد رضی الله عنه در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در سرکوب مرتدها، شدت عمل بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه نزدیک و همانند شد.

42- مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء حضرمی رضی الله عنه داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر) به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدین بحرین پشتیبانی می‌کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتدها به علاء رضی الله عنه پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن

عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی‌آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثی شیبانی و آدمی سرامد و صاحب‌نام است.

43- شکست بنی‌حنیفه در برابر سپاه خالد^{رضی الله عنه} در جنگ یمامه، پایان کار جریان ارتداد بود. تعدادی از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} را بر آن داشت تا در مورد جمع‌آوری قرآن با عمر فاروق^{رضی الله عنه} مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} مسؤلیت جمع‌آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول‌خدا^{صلی الله علیه و آله} زید بن ثابت انصاری^{رضی الله عنه} واگذار کرد.

44- شرایط دستیابی مسلمانان به قدرت و خلافت، در دوران ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط دستیابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامه^{رضی الله عنه} تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچک و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به‌طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد.

45- ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} برای رویارویی با کفار و مرتدها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویارویی از دین‌برگشته‌ها ایستاد. آن حضرت^{رضی الله عنه} برای مبارزه با مرتدها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتدها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح، مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه،

مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآزمودگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابت رضی الله عنه برای جمع‌آوری قرآن و همچنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

46- پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان بپادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشانید.

47- جهاد صحابه رضی الله عنهم با مرته‌ها، مقدمه و زمینه‌ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویشان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرته‌ها، توانایی‌های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم‌آورانی صاحب‌نام و کارآزموده ساخت و شایستگی‌های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت می‌کردند و می‌دانستند که برای چه می‌جنگند و چرا از خودگذشتگی و جان‌فشانی می‌کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می‌شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.

48- به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و هم‌یاری و هم‌کاری آنان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبه‌جزیره‌ی عرب به‌طور کامل و یک‌پارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه‌جزیره را در بر گرفت تا همه‌ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار

بگیرند که بر اساس اسلام حکم می‌راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتدها، پیروزی اسلام بود و باعث می‌شد تا وحدت و یکپارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب‌های قومی و تفرقه‌افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌تواند بر سخت‌ترین و شدیدترین بحران‌ها فائق گردد.

49- هرگونه دسیسه و حيله‌گری بر ضد اسلام -چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی- کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چراکه خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آن پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزی می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زند و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.

50- هم‌زمان با پایان سرکوب مرتدها و برقراری امنیت و آرامش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنا بر رهنمودهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظور، لشکریانی برای فتح عراق و هم‌چنین شام گسیل کرد.

51 - دستورات ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و کیفیت بالا و توانمند تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی‌نظیری، نقاط عملیاتی هر یک از فرماندهان مسلمان را برای ورود به عراق به‌گونه‌ای مشخص کرد که گویا در اتاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عراق را فرماندهی می‌کرده است.

52 - خالد رضی الله عنه در مجموعه‌ای از جنگ‌ها، زمینه‌های فتح عراق را فراهم نمود. جنگ‌هایی از قبیل: ذات‌السلاسل، مذار، ولجه، الیس، فتح حیره، انبار، عین‌التمر، دومه الجندل و جنگ‌های حصید، مصیخ و فراض.

53 - هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آهنگ فتح شام را نمود، در این باره از بزرگان صحابه نظر خواست، اهل یمن را به حضور در لشکر اسلام فراخواند و سپس چهار لشکر را به سوی شام گسیل کرد. فرماندهان لشکری فتح شام عبارت بودند از: یزید بن ابوسفیان، ابوعبیده بن جراح، عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه.

54 - لشکرهایی که مأمور فتح شام شده بودند، در انجام مأموریتشان با سختی‌های زیادی روبرو شدند؛ چراکه قشون رومی، توان و تعداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز پیرامون شهرها ساخته بودند. فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به‌طور کامل زیر نظر داشتند و دریافتند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابوعبیده رضی الله عنه در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح‌شده، عقب نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یک‌پارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق پیشنهاد عمرو رضی الله عنه رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم‌چنین به خالد رضی الله عنه که در آن زمان در عراق بود دستور داد تا به همراه نیمی از سپاهیانش عازم شام شود و فرماندهی قشون اسلامی را بر عهده بگیرد.

55 - خالد رضی الله عنه به پیروزی‌های چشم‌گیری در برابر رومی‌ها دست یافت که از آن جمله می‌توان به پیروزی در جنگ‌های اجنادین و یرموک اشاره کرد.

56 - در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی بدین شرح، تبیین شد: *ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها، *پیگیری فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی جهاد، *عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح‌شده، *برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم، *برچیدن موانع فراروی دعوت تا دعوت اسلام به عموم انسان‌ها برسد.

57 - بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گردد و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارت بودند از: *پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن، *بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا، *تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی، *هدفمند کردن جنگ، *اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی، *عمل‌کرد فرماندهان، سنجه‌ی عزل و نصب بود. *ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط *بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری، *فراست و تیزبینی خلیفه.

58 - ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: *شکیبایی در برابر دشمن، *هدف قرار دادن نصرت دین، در عرصه‌ی جهاد، *امانت‌داری. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می‌توان این موارد را نام برد: *حرف‌شنوی و اطاعت از فرمانده، *واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده، *اجرای فوری دستور فرمانده، *عدم کشاکش با فرمانده به هنگام تقسیم غنائم. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خلال دستورات و نامه‌هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را نیز بدین شرح تبیین نموده است:

*بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان، *مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت‌گیری بر ایشان، *وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌های فعال در لشکر، *وارسی سربازان و دقت نظر در به‌خدمت گرفتن سربازان جدید، *احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شبیخون احتمالی دشمن، *تأمین نیازمندی‌های لشکر، *آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان، *تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا، *یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان، *نظرخواهی و از افراد صاحب‌نظر، *ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی.

59 - اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می‌کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم‌گیری در عراق و شام به‌دست آورند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمان اندکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. مهم‌ترین دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان عبارتند از:

الف) ایمان و باور راستین مسلمانان به حق و حقیقتی که به خاطرش می‌جنگیدند.

ب) یقین کامل مسلمانان به پروردگارشان در مسایلی از قبیل چند و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این‌که همه چیز، به اذن و خواست خدای متعال می‌باشد.

ج) ریشه‌دار بودن اصول و اندیشه‌های درست و استوار جنگی و جهادی در مسلمانان.

د) مهرورزی و عدالت‌گستری مسلمانان در میان مردم مناطق فتح‌شده.

هـ) آسان‌گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پایبندی‌شان به توافق‌نامه‌ها و پیمان‌ها.

و) برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

ی) رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد.

60 - هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مریض شد و وفاتش را حتمی دانست، برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

الف) ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بزرگان مهاجرین و انصار، درباره‌ی جانشین پس از خود مشورت و رایزنی کرد.

ب) ابوبکر رضی الله عنه پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه حکمی در این باره نوشت تا در مدینه و در میان سپاهیان اسلام خوانده شود.

ج) عمر فاروق رضی الله عنه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و چون ابوبکر رضی الله عنه عمر رضی الله عنه را از این قصد باخبر کرد که می‌خواهد او را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمر رضی الله عنه نپذیرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را با شمشیر تهدید کرد و عمر رضی الله عنه که راهی جز پذیرش مسؤلیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.

د) ابوبکر رضی الله عنه برای آن که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه باقی نماند، شخصاً به میان مردم رفت و حکم خلافت عمر رضی الله عنه را به آن‌ها ابلاغ کرد.

ه) ابوبکر صدیق رضی الله عنه با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهترینشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد).»

و) ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروق رضی الله عنه بود، به عثمان بن عفان رضی الله عنه دستور داد که حکم خلافت عمر رضی الله عنه را برای مردم بخواند و برای عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد.

ی) ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردن خود بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.

61 - هرچند که کارهای انجام شده در انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت گرفت، متفاوت می‌باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست. عمر فاروق رضی الله عنه بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ‌گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمر رضی الله عنه مدعی منصب خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمر رضی الله عنه به اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به‌طور کامل حرف‌شنوی داشته‌اند.

62 - ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این برگ‌مرد تاریخ است که پرچم‌دار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان و الامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی‌نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان‌خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح‌گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

63 - آنچه پیش رو دارید، کوششی است در جهت بازشناسی حقیقت دوران خلافت راشد تا بلکه از آن، در مسیر دعوت الی الله و گسترش اسلام در دنیای مردم، بهره‌ی کافی ببریم. به هر حال این اثر نیز از اصل انتقاد، مستثنی نمی‌باشد و راهنمایی‌های اهل علم را می‌طلبد. چراکه تنها خدای بلندمرتبه و حکیم، بی‌نقص و بدون عیب است.

از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را جزو نیکی‌های بنده به‌شمار آورده، آن را بپذیرد و در آن خجستگی و برکت ارزانی دارد و من و تمام برادرانی که در تکمیل این نوشتار، مرا یاری کردند (و مترجم و ناشر این کتاب) را از پاداش بی‌کرائش و همراهی با پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، بی‌بهره نگرداند.

پایان کتابم را این دعا قرار می‌دهم که: ﴿ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ (حشر: 10) یعنی: «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای نده؛ پروردگارا! تو، دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

(سبحانك اللهم و مجدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك)

(و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين)

كتاب نامه ی مؤلف

- 1- أباطیل یجب أن تمحى من التاريخ: دکتر ابراهیم علی شعوط، المكتب الاسلامی، چاپ ششم، 1408هـ/1998م.
- 2- أبوبکر الصديق، أول الخلفاء الراشدين: محمد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، 1403هـ/1983م.
- 3- أبوبکر الصديق، أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة: محمد عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، دارالقاسم، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 4- أبوبکر الصديق: دکتر نزار حدیثی و دکتر خالد جاسم جنابی، دار الشؤون الثقافية العامة، عراق، چاپ اول، 1998م.
- 5- أبوبکر الصديق: علی طنطاوی، دارالمنارة، جده عربستان، چاپ سوم، 1406/1986م.
- 6- أبوبکر الصديق: محمد مال الله، انتشارات ابن تیمیة، چاپ اول، 1410هـ/1989م.
- 7- ابوبکر رجل الدولة: مجدی حمدي، دار طيبة، ریاض، چاپ اول، 1415هـ.
- 8- الأحكام السلطانية: ابوالحسن ماوردی، دارالکتب العلمية، بیروت.
- 9- أخطاء یجب أن تصحح فی التاريخ، إستخلاف أبی بکر الصديق: دکتر جمال عبدالهادی محمد مسعود و دکتر محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول، 1406هـ/1986م.
- 10- الأساس فی السنة: سعید حوی، دارالسلام مصر، چاپ اول، 1409هـ/1989م.

- 11- أسد الغابة فى معرفة الصحابة: ابوالحسن على بن محمد جزرى، دار إحياء التراث العربى، چاپ 1417هـ/1996م.
- 12- أشهر مشاهير الإسلام فى الحرب و السياسة: رفيق العظم، دار الرائد العربى، بيروت، چاپ ششم، 1403هـ/1983م.
- 13- أصحاب الرسول ﷺ: محمود مصرى، مكتبة أبو حذيفه، چاپ اول، 1420هـ/1999م.
- 14- أضواء البيان فى ايضاح القرآن بالقرآن: محمد امين بن محمد مختار جنكى شنيطى، چاپ خانهى مدنى، 1386هـ.
- 15- أضواء على الهجرة: توفيق محمد سبع، چاپ الهيئة العامة لشؤون المطابع الأميرية، 1393هـ/1973م.
- 16- الأنصار فى العصر الراشدى (سياسياً و عسكرياً و فكرياً): بايان نامهى دكتر اى حامد محمد خليفه از دانشكدهى ادبيات دانشگاه بغداد. چاپ نشده است.
- 17- الإبانة عن أصول الديانة: ابوالحسن اشعري، چاپ الجامعة الإسلامية، 1975م.
- 18- الإحسان فى صحيح ابن حبان: علاء الدين على بن بلبان فارسى، مؤسسهى الرسالة، بيروت، چاپ اول، 1412هـ/1991م.
- 19- الإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية نشأتها و تطورها: دكتر سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، دانشگاه ام القرى، چاپ اول، 1419هـ/1998م.
- 20- الإصابة فى تمييز الصحابة: احمد بن على بن حجر، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، 1415هـ/1995م.

- 21- الإمامة العظمى عند أهل السنة و الجماعة: عبدالله بن عمر بن سليمان دمیجی، دار طيبة، چاپ دوم، 1409هـ.
- 22- الإيمان و أثره فی الحياة: دکتر یوسف قرضاوی، مؤسسه ی الرسالة، بیروت، چاپ دهم، 1405هـ/1984م.
- 23- الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن فی الإسلام: مصطفى محمود منجود، مجتمع عالی اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 24- إتمام الوفاء فی سیرة الخلفاء: محمود خضری، دارالمعرفة بیروت، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 25- أحكام المرتد فی الشریعة الإسلامية: نعمان عبدالرزاق سامرائی، دارالعربية، 1968م.
- 26- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب- ابو عمر بن عبدالبر، دارالكتاب العربی، بیروت.
- 27- الإعتقاد علی مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، پاکستان.
- 28- الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء: ابوریع سلیمان کلاعی اندلسی، عالم الکتب بیروت، چاپ اول، 1417هـ/1997م.
- 29- البداية و النهاية: ابوالفداء حافظ ابن کثیر دمشقی، دارالریان قاهره، چاپ اول، 1408هـ/1988م.
- 30- تاریخ الأمم و الملوک: ابوجعفر طبری، دارالفکر بیروت، چاپ اول، 1407هـ/1987م.

- 31- تاريخ الأنصار السياسى: دكتور عبدالمنعم دسوقى، دارالخطفاء مصر.
- 32- تاريخ الإسلام (عهد الخلفاء الراشدين): ذهبى، دارالكتاب العربى، چاپ اول، 1407هـ/1987م.
- 33- التاريخ الاسلامى، الخلفاء الراشدون: محمود شاکر، المكتب الاسلامى، چاپ پنجم، 1411هـ/1990م.
- 34- التاريخ الاسلامى، مواقف و عبر: دكتور عبدالعزيز عبدالله حميدى، دارالدعوة اسكندريه، چاپ اول، 1418هـ/1998م.
- 35- تاريخ الخلافة الراشدة: محمد بن احمد كنعان، مؤسسهى معارف بيروت، چاپ اول، 1417هـ/1997م.
- 36- تاريخ الخلفاء: امام جلال الدين سيوطى، به تحقيق: ابراهيم صالح، دار صادر بيروت، چاپ اول، 1417هـ/1997م.
- 37- تاريخ الدعوة إلى الإسلام فى عهد الخلفاء الراشدين: دكتور يسرى محمد هانى، چاپ اول، 1418هـ دانشگاه ام القرى.
- 38- تاريخ الدعوة الاسلامية فى زمن الرسول ﷺ و الخلفاء الراشدين: دكتور جميل عبدالله مصرى، مكتبهالدار مدينهى منوره، چاپ اول، 1407هـ/1987م.
- 39- التاريخ السياسى و العسكرى: دكتور على معطى، مؤسسهى معارف بيروت، چاپ اول، 1415هـ/1995م.
- 40- تاريخ القضاء فى الإسلام: دكتور محمد زحيلى، دارالفكر المعاصر، بيروت؛ دارالفكر دمشق، چاپ اول، 1415هـ/1995م.
- 41- تاريخ يعقوبى، دار بيروت، چاپ 1400هـ/1980م.

- 42- تاریخ بغداد (مدینة السلام): ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- 43- تاریخ صدر الاسلام و فجره: دکتر شحاته علی ناطور. 1995م.
- 44- تاریخ فتوح الشام: ابوزکریا یزید بن محمد ازدی، به تحقیق: عبدالمنعم عبدالله عامر، مؤسسه ی قاهره، 1970م.
- 45- التبیین فی أنساب القرشیین: ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسی، عالم الکتب، بیروت.
- 46- التحالف السیاسی فی الإسلام: منیر غضبان، دار السلام، چاپ دوم، 1408هـ/1998م.
- 47- تحفة الأحوذی بشرح الترمذی: عبدالرحمن عبدالرحیم مبارکیوری، دار الاتحاد العربی، چاپ دوم، 1385هـ/1965م.
- 48- ثراث الخلفاء الراشدين فی الفقه الإسلامی: صبحی محمصانی، دارالعلم، چاپ اول، 1984م.
- 49- التریبة القيادیة: غضبان، دارالوفاء المنصورة، چاپ اول، 1418هـ/1998م.
- 50- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة (خلافة ابی بکر الصدیق): دکتر محمد بن صامل سلمی، دار الوطن ریاض، چاپ اول، 1418هـ/1997م.
- 51- تفسیر ابن کثیر: دارالفکر بیروت، چاپ دوم، 1389هـ/1970م.
- 52- تفسیر آلوسی (روح المعانی فی تفسیر القرآن الکریم و السبع المثانی): محمود آلوسی بغدادی.
- 53- تفسیر رازی، دار إحياء التراث العربی بیروت، چاپ دوم.

- 54- تفسير قاسمى (محاسن التأويل): محمد جمال الدين قاسمى، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، 1398هـ/1978م.
- 55- تفسير قرطبي: ابو عبدالله محمد بن احمد انصارى قرطبي، دار احياء التراث العربى بيروت، 1965م.
- 56- التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج: دكتور وهبة الزحيلي، دارالفكر بيروت، دارالفكر دمشق، چاپ اول، 1411هـ/1991م.
- 57- التفوق و النجابة على نهج الصحابة: حمد بن بليته بن مرهان عجمى، نشر عبيكان رياض، چاپ اول.
- 58- التمكين للأمة الإسلامية فى ضوء القرآن الكريم: محمد سيد محمد يوسف، دارالسلام مصر، چاپ اول، 1418هـ/1997م.
- 59- تهذيب تاريخ دمشق الكبير: ابن عساكر، داراحياء التراث العربى بيروت، چاپ سوم، 1407هـ/1987م.
- 60- الثابتون على الاسلام أيام فتنة الردة فى عهد الخليفة أبى بكر الصديق: دكتور مهدى رزق الله احمد، دار طيبة، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 61- جامع الأصول فى أحاديث الرسول: مبارك بن محمد جزرى، به تحقيق: عبدالقادر ارناؤوط، نشر حلوانى سوريه و معارف رياض، 1392هـ.
- 62- الجامع لأخلاق الراوى و آداب السامع: خطيب بغدادى، نشر معارف رياض، 1403هـ/1983م.
- 63- الجهاد و القتال فى السياسة الشرعية: محمد خير هيكل، دار البيارق عمان، چاپ اول، 1414هـ/1993م.

- 64- الحجاز و الدولة الإسلامية: دكتور ابراهيم بيضون، دارالنهضة العربية، 1416هـ/1995م.
- 65- الحرب النفسية من منظور إسلامي: دكتور احمد نوفل، دار الفرقان عمان، چاپ دوم، 1407هـ/1987م.
- 66- حركة الردة: دكتور على عتوم، الرسالة عمان، چاپ دوم، 1997م.
- 67- الحركة السنوسية في ليبيا: دكتور على محمد صلابي، دار البيارق عمان، چاپ اول، 1999م.
- 68- حركة الفتح الإسلامي: شكري فيصل، دار العلم، چاپ ششم، 1982م.
- 69- حروب الإسلام في الشام: محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، 1400هـ/1980م.
- 70- حروب الردة من قيادة النبي ﷺ إلى إمرة أبي بكر ﷺ: شوقي ابوخليل، دارالفكر دمشق.
- 71- حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية: احمد سعيد بن سالم، دار المنار، 1415هـ/1994م.
- 72- حروب الردة- محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، 1399هـ/1979م.
- 73- الحكم بغير ما أنزل الله، أحواله و أحكامه: دكتور عبدالرحمن بن صالح محمود، دار طيبة رياض، چاپ اول، 1420هـ/1999م.
- 74- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتب العلمية بيروت.
- 75- حياة أبي بكر: محمود شلبي، دار الجيل بيروت، چاپ اول، 1979م.

- 76- خاتم النبيين ابوزهره: چاپ اول، دارالفكر بيروت، 1972م.
- 77- خالد بن وليد: صادق عرجون، دار السعوديه، چاپ چهارم، 1407هـ/1987م.
- 78- الخراج: ابويوسف.
- 79- خطب ابى بكر الصديق: دكتور محمد احمد عاشور، جمال عبدالمنعم كومي، دار الاعتصام.
- 80- الخلافة الراشدة و الدولة الأموية من فتح البارى: دكتور يحيى ابراهيم يحيى، دار الهجرة عربستان، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 81- الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشورى و الديمقراطية: سالم بهنساوى، نشر اسلامى المنار كويت، چاپ دوم، 1418هـ/1997م.
- 82- الخلفاء الراشدون بين الإستخلاف و الإستشهاد: صلاح عبدالفتاح خالدى، دار القلم دمشق، چاپ اول، 1416هـ/1995م.
- 83- الخلفاء الراشدون: عبدالوهاب نجار، دار القلم بيروت، چاپ اول، 1406هـ/1986م.
- 84- خلفاء الرسول ﷺ: خالد محمد خالد، دار ثابت قاهره، دار الفكر دمشق، چاپ اول، 1415هـ/1994م.
- 85- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: امام جلال الدين سيوطى، ناشر: محمد امين دمج، بيروت.
- 86- دراسات فى الحضارة الإسلامية: احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربى.

- 87- دراسات فى السيرة النبوية: عماد الدين خليل، چاپ يازدهم، 1409هـ/1989م، بيروت.
- 88- دراسات فى عهد النبوة و الخلافة الراشدة: دكتور عبدالرحمن شجاع، دار الفكر، چاپ اول، 1419هـ/1999م.
- 89- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ابوبكر احمد بيهقى، به تحقيق: عبدالمعطى قلجى، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، 1405هـ.
- 90- دواعى الفتوحات الإسلامية و دواعى المستشرقين: دكتور جميل عبدالله مصرى، دار القلم دمشق و الدار الشاميه بيروت، چاپ اول، 1411هـ/1991م.
- 91- دور الحجاز فى الحياة السياسية العامة فى القرنين الأول و الثانى للهجرة: دكتور احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربى، چاپ دوم، 1977م.
- 92- الدور السياسى للصفوة فى صدر الإسلام: سيد عمر، چاپ 1417هـ/1996م.
- 93- الدولة العربية الإسلامية الأولى: عصام محمد شاپور، دار النهضة العربية بيروت، چاپ سوم، 1995م.
- 94- الدولة العربية الإسلامية: منصور حرابى، از منشورات جماعت دعوت اسلامى ليبيا، چاپ دوم، 1396هـ.
- 95- ديوان الردة: دكتور على عتوم، نشر الرسالة عمان، چاپ اول، 1408هـ/1987م.
- 96- ديوان حسان بن ثابت - به تحقيق: وليد عرفات.

- 97- الرياض النضرة فى مناقب العشرة - ابوجعفر مشهور به محب طبرى درگذشته به سال: 694هـ.
- 98- السلسلة الأحاديث الصحيحة - محمد ناصر الدين آلبنى.
- 99- سنن أبى داود - سليمان سجستاني، به تحقيق و تعليق: عزت دعاس.
- 100- سنن ترمذى - ابو عيسى محمد بن عيسى ترمذى، دارالفكر.
- 101- السياسة الشرعية - شيخ الاسلام ابن تيميه.
- 102- سير أعلام النبلاء - محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسه الرسالة، چاپ ششم، 1410هـ/1990م.
- 103- السيرة الحلبية فى سيرة الأئمين و المأمون - على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة.
- 104- السيرة النبوية عرض لوقائعها و تحليل لأحداثها - دكتور على محمد صلابى.
- 105- السيرة النبوية فى ضوء المصادر الأصلية - دكتور مهدى رزق الله احمد.
- 106- السيرة النبوية - ابوشهبه، دار القلم دمشق، چاپ دوم، 1417هـ/1996م.
- 107- السيرة النبوية - ابن هشام، دار احياء التراث، چاپ دوم، 1417هـ/1997م.
- 108- السيرة النبوية دروس و عبر - دكتور مصطفى سباعى، المكتب الاسلامى بيروت، چاپ نهم، 1406هـ/1986م.
- 109- السيرة النبوية - ابن كثير (ابوالفداء اسماعيل)، به تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، 1398هـ.
- 110- سيرة و حياة الصديق - مجدى فتحى سيد، دار الصحابه طنطا، چاپ اول، 1417هـ/1996م.

- 111- الشوری بین الإصالة و المعاصرة- عزالدين تميمی، دار البشير، چاپ اول، 1405هـ/1985م.
- 112- الشيخان ابوبكر الصديق و عمر بن الخطاب برواية البلاذري في أنساب الأشراف- دكتور احسان صدقي عمد، چاپ سوم، 1418هـ/1997م.
- 113- صحيح البخارى- امام ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، دارالفكر، چاپ اول، 1411هـ/1991م.
- 114- صحيح الجامع الصغير و زيادته- محمد ناصرالدين آلبناني، المكتب الاسلامي بيروت، چاپ سوم، 1408هـ/1998م.
- 115- صحيح السيرة النبوية- ابراهيم صالح على، دار النفائس، چاپ سوم، 1408هـ/1998م.
- 116- الصحيح المسند من فضائل الصحابة- ابو عبدالله مصطفى عدوى، دار ابن عفان عربستان، چاپ اول، 1416هـ/1995م.
- 117- صحيح ابن ماجة- محمد ناصر الدين آلبناني، المكتب الاسلامي.
- 118- صحيح سنن ابى داود- محمد ناصر الدين آلبناني، المكتب الاسلامي.
- 119- صحيح مسلم بشرح النووي.
- 120- صحيح امام مسلم- به تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث بيروت، چاپ دوم، 1972م.
- 121- الصديق أول الخلفاء- عبدالرحمن شرقاوى، دار الكتاب العربي، چاپ اول، 1410هـ/1990م.
- 122- الصديق، أبوبكر- محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، 1971م.

- 123- صفة الصفة - امام ابوالفرج ابن جوزي، دار المعرفة بيروت.
- 124- صفحات من تاريخ ليبيا الاسلامي - دكتور علي محمد صلابي، دارالبيارق عمان، 1418هـ/1998م.
- 125- صور من جهاد الصحابة عمليات جهاديه خاصة تنفذها مجموعات خاصة من الصحابة - دكتور عبدالفتاح خالدي، دار القلم دمشق، چاپ اول، 1421هـ/2000م.
- 126- الطبقات الكبرى - ابن سعد، دار صادر بيروت.
- 127- عبقرية الصديق - عباس محمود عقاد.
- 128- عتيق العتقاء الإمام أبوبكر الصديق - محمود علي بغدادی، دار الندوة بيروت، چاپ اول، 1414هـ/1994م.
- 129- العشرة المبشرون بالجنة - دكتور سيد جميلی، دار الريان بيروت، چاپ دوم، 1408هـ.
- 130- عصر الخلافة الراشدة - دكتور اكرم ضياء عمري، مكتبة العلوم والحكم مدينه منوره، چاپ اول، 1414هـ/1994م.
- 131- عصر الخلفاء الراشدين - خانم دكتور فتحية عبدالفتاح نبراوی، الدار السعودية، چاپ سوم، 1415هـ/1994م.
- 132- عصر الصحابة - عبدالمنعم هاشمی، دار ابن كثير، چاپ سوم، 1421هـ.
- 133- عقيدة أهل السنة و الجماعة في الصحابة الكرام - دكتور ناصر بن علي عائض بن حسن، نشر رشد رياض، چاپ اول، 1413هـ.
- 134- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط و التفريط - دكتور سليمان بن سالم بن رجاء سحيمي، نشر امام بخاری، چاپ اول، 1420هـ/2000م.

- 135- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين - نهاد عباس شهاب، دار الحرية بغداد.
- 136- العواصم من القواصم - به تحقيق: محب‌الدين خطيب، دار الثقافة دوحه، چاپ دوم، 1989م.
- 137- عيون الأخبار - ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، دار الكتب العلمية، چاپ اول، 1406هـ/1986م.
- 138- فتح الباری.
- 139- فتوح البلدان - ابوالعباس احمد بن يحيى بلاذري، مؤسسه‌ی معارف بيروت، 1407هـ.
- 140- فتوح الشام - محمد بن عمر واقدی، دار ابن خلدون.
- 141- فرائد الکلام للخلفاء الکرام - قاسم عاشور، دار طويق عربستان، چاپ اول، 1419هـ.
- 142- الفصل فی الملل و الأهواء و النحل - ابومحمد بن حزم ظاهري، نشر خانجی مصر.
- 143- فضائل الصحابة - ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن جوزی عربستان، چاپ دوم، 1420هـ/1999م.
- 144- فقه التمكن في القرآن الكريم - دكتور على محمد صلابي، دار الوفاء المنصورة، چاپ اول، 1421هـ/2001م.
- 145- فقه الشوری و الإستشارة - دكتور توفيق شاوی، دار الوفاء، چاپ دوم، 1413هـ/1992م.

- 146- الفن العسكري الإسلامي - دكتور ياسين سويد، شركة چاپ، نشر وتوزيع لبنان، چاپ اول، 1409هـ/1988م.
- 147- في التاريخ الإسلامي - دكتور شوقي ابوخليل، دار الفكر بيروت، چاپ دوم، 1417هـ/1996م.
- 148- في ظلال القرآن - سيد قطب، دار الشروق، چاپ نهم، 1400هـ/1980م.
- 149- قراءة سياسية للسيرة النبوية - محمد قلجى، دار النفائس بيروت، چاپ اول، 1416هـ/1996م.
- 150- قصة بعث جيش أسامه - دكتور فضل الهى، دار ابن حزم بيروت، چاپ دوم، 1420هـ/2000م.
- 151- القيادة العسكرية في عهد الرسول ﷺ - دكتور عبدالله محمد رشيد، دار القلم دمشق، چاپ اول، 1410هـ/1990م.
- 152- الكامل في التاريخ - ابوالحسن على بن ابى المكارم شيبانى معروف به ابن اثير، به تحقيق: على شبرى، دار احياء التراث بيروت، چاپ اول، 1408هـ/1989م.
- 153- كيف نكتب التاريخ الإسلامي؟ - محمد قطب، دار الوطن عربستان، چاپ اول، 1412هـ.
- 154- لطائف المعارف - ابن رجب حنبلى.
- 155- مآثر الأناقة في معالم الخلافة - قلقشندى، به تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب بيروت.
- 156- مجمع الزوائد و منبع الفوائد - نورالدين على بن ابوبكر هيثمى، دار الريان قاهره و دار الكتاب بيروت.

- 157- مجموعة الفتاوى - تقى الدين احمد بن تيميهى حرانى، دار الوفاء، چاپ اول، 1418هـ/1997م.
- 158- مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوى و الخلافة الراشدة - محمد حميد الله، دار النفائس، چاپ پنجم، 1405هـ/1985م.
- 159- محمد رسول الله ﷺ - محمد صادق عرجون، دار القلم، چاپ دوم، 1415هـ/1995م.
- 160- محنة المسلمين فى العهد المكى - دكتور سليمان سويكت، نشر توبه رياض، چاپ اول، 1412هـ/1992م.
- 161- المرتضى، سيرة أمير المؤمنين على بن ابى طالب - ابوالحسن على ندوى، دار القلم دمشق، چاپ دوم، 1419هـ/1998م.
- 162- مرض النبى ﷺ و وفاته و أثره على الأمة - خالد ابوصالح، دار الوطن، چاپ اول، 1414هـ.
- 163- مروج الذهب و معادن الجواهر - ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى، دار المعرفة بيروت، 1403هـ/1982م.
- 164- مرويات ابى مخنف فى تاريخ الطبرى، عصر الخلافة الراشدة - دكتور يحيى ابراهيم يحيى، دار العاصمة رياض، چاپ اول، 1410هـ.
- 165- المستدرک على الصحيحين - ابو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابورى، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، 1411هـ/1990م.
- 166- المستفاد من قصص القرآن - عبدالكريم زيدان، مؤسسه رساله، چاپ اول، 1418هـ/1997م.

- 167- المسلمون و الروم فى عصر النبوة- دكتور عبدالرحمن احمد سالم، دار الفكر العربى، 1418هـ/1997م.
- 168- معارك خالد بن الوليد ضد الفرس - عبدالجبار محمود سامرائى، چاپ اول، 1984م.
- 169- معارك خالد بن الوليد- دكتور ياسين سويد، چاپ 1989م.
- 170- معجم البلدان ياقوت حموى، دار صادر بيروت، 1397هـ/1977م.
- 171- المعجم الكبير- ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، دار مكتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم، 1406هـ/1985م.
- 172- المغازى واقدى (محمد بن عمر)- عالم الكتب بيروت، چاپ سوم، 1404هـ/1984م.
- 173- مقدمهى ابن خلدون.
- 174- مقومات النصر فى ضوء القرآن و السنة- دكتور احمد ابوالشباب، المكتبة العصرية بيروت، چاپ اول، 1420هـ/1999م.
- 175- ملامح الشورى فى الدعوة الإسلامية- عدنان على رضا نحوى، چاپ دوم، 1404هـ/1984م.
- 176- من دولة عمر إلى دولة عبدالملك - ابراهيم بيضون، دار النهضة العربية بيروت، 1411هـ/1991م.
- 177- من معين السيرة- صالح احمد شامى، المكتب الاسلامى، چاپ دوم، 1413هـ/1992م.
- 178- منهاج السنة- ابن تيمية، به تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه.

- 179- منهج كتابة التاريخ الإسلامی - محمد صامل عليانی، دار طيبة، چاپ اول، 1406هـ/1986م.
- 180- مواقف الصديق مع النبي ﷺ في مكة - دكتور عاطف لمامه، دار الصحابه و التراث طنطا (مصر)، چاپ اول، 1413هـ./1993
- 181- مواقف الصديق مع النبي ﷺ في المدينة - دكتور عاطف لمامه، دار الصحابه، چاپ اول، 1413هـ/1993م.
- 182- موسوعة التاريخ الإسلامی - دكتور احمد شاکر، مكتبة النهضة قاهره، چاپ سيزدهم، 1987م.
- 183- موسوعة فقه أبي بكر - دكتور محمد رواس قلعجي، دار النفائس، چاپ دوم، 1415هـ/1994م.
- 184- موسوعة نظرة النعيم في مكارم أخلاق الرسول الكريم ﷺ - نوشته ی جمعی از علما با نظارت و سرپرستی صالح عبدالله بن حميد (امام و خطيب مسجد الحرام)، دار الوسيله جده، چاپ اول، 1418هـ/1998م.
- 185- نسب قریش - ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بم مصعب زيیری، دار المعارف قاهره.
- 186- نظام الحكم في الإسلام - عارف ابوعيد، دار النفائس اردن، چاپ اول، 1416هـ/1996م.
- 187- نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامی - ظافر قاسمی، دارالنفائس بيروت، چاپ سوم، 1407هـ/1987م.

- 188- نظام الحكم فى عهد الخلفاء الراشدين - حمد محمد عمد، چاپ اول، 1414هـ/1994م.
- 189- نظام الحكومة النبوية (التراتب الإدارية) - محمد عبدالحى كنانى ادريسى، چاپ شركت ارقم بن ابى الارقم بيروت.
- 190- نقد علمى لكتاب الإسلام و أصول الحكم - محمد طاهر بن عاشور.
- 191- النهايه فى غريب الحديث - ابن اثير، به تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناحى.
- 192- نونية القحطانى - ابومحمد عبدالله بن محمد اندلسى قحطانى، دار السوادى عربستان، چاپ سوم، 1410هـ/1989م.
- 193- الهجرة النبوية المباركة - دكتور عبدالرحمن بر، دار الكلمة المنصورة، مصر، چاپ اول، 1418هـ/1997م.
- 194- الهجرة فى القرآن الكريم - احزمى سامعون جزولى، نشر راشد رياض، چاپ اول، 1417هـ/1996م.
- 195- الوحى و تبليغ الرسالة - دكتور يحيى يحيى.
- 196- وقائع ندوة النظم الإسلامية، ابوظبى، 1405هـ/1984م.
- 197- ولاية الشرط فى الإسلام - سرهنگ دكتور نمر بن محمد حميدانى، عالم الكتب رياض، چاپ دوم، 1414هـ/1994م.
- 198- الولاية على البلدان فى عصر الخلفاء الراشدين - دكتور عبدالعزيز ابراهيم عمري، چاپ اول، 1409هـ.
- 199- اليمن فى صدر الإسلام - دكتور عبدالرحمن شجاع، دار الفكر دمشق.